



فصل خالص التبت والسنجان ودينان فرخ بنیان

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE997

تاج  
کلرا اصفیه

فرمایند علی بن ابی طالب و سید مرتضیٰ و طبع محمدی طبع شد



تقریباً نوکر نیر خا فضا ح ختا جناب لوی فیض حسین صا دام افاضه

بسم الله الرحمن الرحيم

همی سزاوار چنانداست که تواریخ سوانح سلاطین پاستان نقطه از دفتر قدرت کامله است  
و شکر بیحد لایق کردگار است که عطای چاشنی لطف بلسان انسان نمونه از نعمای شامله او  
صدی کهکشان یک مده الف مده و ده آسمان عظمت اوست - و نشر طائر و نسر واقع و نقطه  
فوقانی قاف قدرت او - و عقل بدر یک نکته از کینه و آتش نیر داخته پنج حواس شش  
جهت تفکر صفاتش بهوش باخته - هر چند آفرینش نامردم ضعیف البیان بصدای آیه  
و ما خلقت المجن والانس الا ليعبدون برای عبادت اوست بگویند  
سید المرسلین ما عبدك حق عبادك فرمود ما را کی طاقت استیغای طاعت اوست  
پس ازین بحر بیکار کشتی عقل نارسا بساحل کشیده متوقع امداد ناخداست که دائم با خداست و ذات  
عظیم المتالش مظهر صفات کمالیه رب العلی است - بموجب آفرینش کائنات بودنش حدیث  
قدسی لولاك لما خلقت الافلاك و لیست ساطع - و بجلوه درخش واقع معراج  
برانیست قاطع شفیع المذنبین رحمۃ للعالمین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله جمیع - اما بعد  
عبد ذلیل متوقع رحمت رب جلیل برز که وادی حیرت جاگزین صف نعال ایل جودت سید  
فیض حسین بن سید قایم حسین توسن خامه را بعر که صفی قرطاس مطلب آرائی جولان میدید  
که چون جناب کمالات انتساب و دره التاج سلطنت نمودانی گل سرسبز بسا تین شیوه  
خوش بیانی سخن سنجی که شیرین کلامش حلوا می مغزی را بچغیر انگاشته و عبارات طرازی که  
عذوبت فقراتش و مان سامع را بقند نبات انباشته بیان فصاحت بنیانش سبحان

سپهر و ماه و روز و شب و سال و...

و این است که در این کتاب  
و این است که در این کتاب  
و این است که در این کتاب  
و این است که در این کتاب

و این است که در این کتاب

و این است که در این کتاب

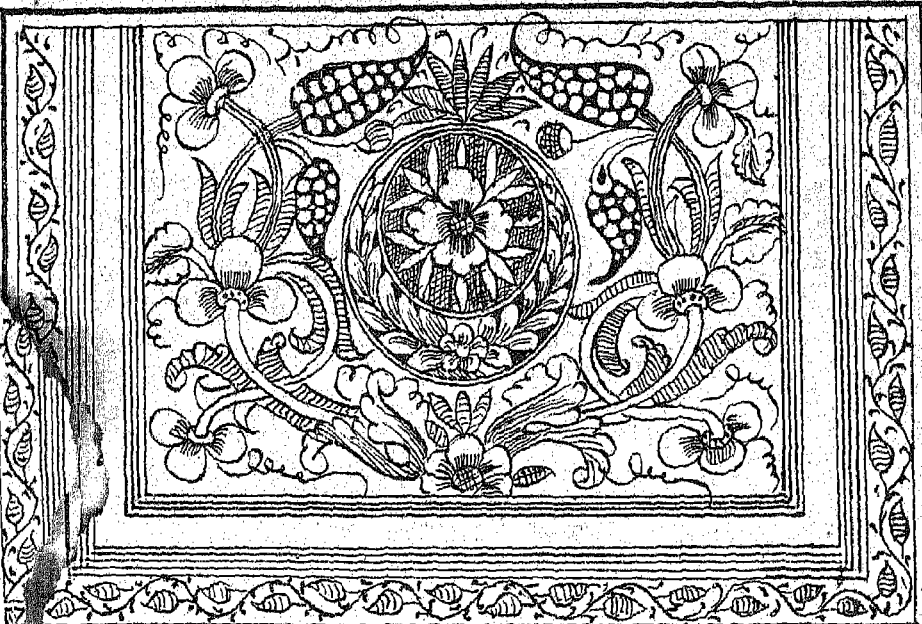
و این است که در این کتاب

و این است که در این کتاب

و این است که در این کتاب

[illegible]





بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الله زهی خالق کشت خاک انسان را بجهای های تو فلکون کمالات بیار است دخی صافی که حیوان  
 بنطق آتش ساخته بلالی حمد و ثنای خود پیر است از دریانت حکمتش عقل خورده بین معذ و روازه دیدن  
 صنعت قدرتش دیده بصیرت کوریکه بجهده هزار ساز عالم را بیک مضرب قدرت کامله خورده و نواخته است تا  
 سر و سرایان معرقتش نغمه توحید سر آیند این بیست و پیاپی را که اگر گشت ادراک تبار قانوا کس قدرش نهند  
 قطعه صافی که کمال عز و جلال به در ثنائیش زبان ناطق لال به آنکه که حقیقتش بر همه از قیاس  
 کمان و هم و خیال به و هزاران در و دنا معدود و بر آن صد نشین خلوت خاص معبود که در آن نعم جان بخش  
 وحدتیش در سویتقار عقل معرفت بین انداخت تا مطربان نغمه پرداز به پادشاه لب به بزمه نواز بر یکایش  
 کشانید این سحران را چو طاق که بلبلان نوا می خست تا نماند آهیش و آل و صحاب می که آتش نواز قطع  
 بلخ اسلحه بجمله به کشف الدجا بجمله به حست جمیع خصاله به صلوا علیه و آله و بر دانیان عالی  
 و لایان بلند فطرت که بر و برین دیده حق بین ستیارات حالات ملکات الهی و متجرب اند

الله تقدس تعالی تابنده را از بندگان خاص خود استنباط فرموده به مرتبه سروری و سروری نرساند  
 ارباب احتیاج گوهر کمالات خویش که کمترین خاطر آنهاست چگونه به بازار عزت خواهند فروخت و قاضیانش  
 انجمن به روزی و قدر دانی نیابند به صبح آرزو و امید پس انوار فروخت جمال این مفصل تفصیل این  
 محمل انیکه در این زمان فرخنده فرجام و پایا نموده است به انجام شش ششستان سروری و سروری صدر نشین  
 محفل قدر دانی و کامرانی آفتاب سلطنت و سعادت گوهر دریای بهت و کرامت بادشاه و بیجا به بند  
 آهنگ شیر صفدر که آری روز جنگ قتل کشور کفار سرسنگ زبردست قایم بهشت او رنگ تاج  
 ستاننده چین و رنگ بر آورنده او رنگ خلافت و فرمانفرمای طرازنده سلطنت و کشور کشای خاقان  
 دین پرور عالم پناه خدیو شریعت کسرت خدا آگاه که از فیض جویبار لطف و کرامت سرابستان دکن  
 رشک گلزار ارم و قطره افشانی سحاب عدلش چمن دین و گلشن دولت و بهر و خرم گشته بهمانیان  
 و ظل ظلیل رفتش از تاب حوادث روزگار آسوده و مغارت گردن کشان لبم رکب آفتابش فرسوده  
 عدل عدل پیرایش اگر از مرکز عالم دایره رشک عدل آنها گشته برگردن کشان منارنش را بجای  
 افتادگان قهر چاه و تنم چنان سر سنجیده عدل تقدیری زنده که حرب و ستار نخوت ستان لبان آب مساوی  
 الطرفین بپست نماید آبی بادشاه خورشید کلاه انجم سپاه عالم پناه ناصر الدوله نظام الملک میر فرخنده  
 علیخان بهادرتج جنگ آصف جاه ادام الله اقباله و اجلاله العالی و افاض علی العالمین بره و احسان  
 المتعالی بر سر سلطنت و دولت روز افزون خدا داد مورد و ثی خویش جلوه فرما گشته عالمی را در سایه  
 عاطفت خود و مصلحت و مأمون دارد و اسپاس بیاساقیا خرمی سازکن به و مادم زمی دور  
 آغاز کن به طلب مطربان خوش آهنگ را به که سازند طنبور و مرزنگ را به به بلبل بفر ما غزل بگرند  
 که هر گل ز گلزار از بر کنند به بیارای محفل پی انبساط به که هنگام آمدن به شرب و نشاط به بگویند ساز خوش  
 آواز را به که ساز و دهر ساز و ساز را به که من میکنم وصف آن ذوالکرم به شهنشاه و یقین و الاکم به

## دیس اچہ کتاب

شیر اکلا از بتیش چارسو پند همیک زبانند در وصف او پند بیگم او شیر چند ز جامه پند پرواز باز آورد از هوا  
 سعادت آری که از نندید عدلش باز کو بخشک در یک آشیانه اقامت داشته بصفیت پیرای که از احکام کش  
 بشیر و گو سفند و یکجا آب خورده سخاوت چرا پیشه او نشود که و اهب بی ضنت بصفیت خود موصوف فرمود  
 و شجاعت چگونہ جوهر او گردد که مالک قبض و بسط عالم مصما فتح و فیروزی در قبضه قدرت او نمود تا  
 زبان را از آب کمرش ستم نام پاکش بر زبان بزدوم و چشم را تا سر آوب نکشید تصور حال حبان  
 آرایش نکردم شمع جوان نخت و جوان اقبال و دولت و جوان عمر و جوان شمشیر و شوکت و جندا  
 دار الاماره آن فرمانفرمای عالی مکان و خیرخل بادشاهان زمین و زمان که کرسی نشین عمارات خسروانه  
 است و لمای صداقت منازل بجای خشت و سنگ و البسته پای بلند است و چشمها بتماشای صفای نگینش  
 محو دیده حیرت و دلبند از دست آنجا که وزرای صائب بدمیر عالی فطرت و امرای و میقه و روالا شوکت  
 و خوانین کامگار و خان زادان جان نثار با جمیعت سواران و پیادامی بار و پلاٹنهای آتشبار و  
 توپخانه جات رعد آتار و شتر تالان و بانداران برق کردار و جزایل برداران شهاب گذار و اهل خدمات  
 دیگر بسیار بل سجد و شمار و سرکار و دلتدار عالیقدر آصفیه که این دلفن سر و تنی تا قیام جهان و جهانیان  
 روز افزون دارد و محمود کار و بار و مشهور آفاق شیلی طاق نه رواق اندر این دره بیخدار خانرا و  
 سورتی صنعت العباد و خواجہ غلام حسین خان المعروف به خان زمان خان خواست تاجیک استوده  
 خصال فلک مثال خیر مال بلند اقبال احوال خاندان عالیشان و ذکر خاندان دولت عالیہ در آن  
 منوط و مربوط باشد تجریر آورده برای حصول سعادت داین و عز و شرف کونین خود و بنظر کمیاب اثر  
 ہمایون خداوند نعمت نند گذرانند پس این ذکر کبر بار در ملک نظم و نشر کشید مصرع گر قبول اقتدر ہے  
 عز و شرف و نسبت نام نامی خاندان والا نشان آصفیہ این مختصر نافع را بگذار آصفیہ  
 موسوم گردانید شمع غرض نقش است کرنا یادماند کہ ہستی زانی میسر بقالی و مگر صاحب روزی حیرت

کند و در حق این سبکین دعای به امیدوار از جناب تقدس کردگار است که بلا حظه هالوین شرف اعلای  
 خداوند نعمت هم شرف کشته در چه پذیرائی یابد و در جای واثق از مطا که کندگان اینکه جای خطا بذیل عطا  
 پوشند و مؤلف را بدعای خیر یا و فریاد چون بنای قلعه محمد نگر گول کند که کیفیت معموری و آبادی  
 بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد و بعضی اماکن مقدسه و عمارات بلند پایستوده و مختصر با دراک احوال  
 سلاطین قطب است بهر دکن ربط تمام دارد و از این مختصر شریک کرده بر یک مقدمه و چهار باب و خامه  
 ترتیب نمود و الله و لی التوفیق و علیک التکلیف مقدمه و در ذکر احوال مؤلف  
**باب اول** در ذکر سلاطین قطب است بهر امارت برانهم و بیان اماکن و بقاع و بلاد و حصون  
 باغات و عمارات شاهی مثل گوشه محل و چار محل و چار سار و چار کمان و مکه مسجد و جامع مسجد و حمام  
 و عاشورخانه و باوشاهی و عمارات دیگر که در عهد ایشان با حداثت در آمده اند و کیفیت بنای بلده  
 حیدر آباد و تبرکات آنجا مانند آثار شریف و قدم شریف و حجه مبارک شاه و غیره که در آخر باب  
 چهارم مفصل تجرید خواهد آمد و احوال عرس بزرگان این دیار و غیره **باب دوم**  
 در ذکر احوال سیر آرایان دولت آصفیه نو نرائند هر قدر هم از عهد جناب منفرت آب نواب آصف جاہ  
 و نواب شید ناصر جنگ و ورو و غازی الدین خان فیروز جنگ زمان دولت امیر الممالک صلاحیت جنگ  
 و سیر پیرای حضرت میر نظام علیخان بهادر آصف جاہ ثانی و برخی احوال امیر الامر اشجاع المملکات  
 جنگ حسین قلیچ خان بهالون جاہ المشر و غل علیخان و احوال سلطنت حضرت منفرت منزل  
 سیر اکبر علیخان بهادر سکندر جاہ علیهم الرحمت و القفران و بیان فرمانفرمائی و سلطنت آرای زمینده  
 چار بالش ریاست نوازنده و بیستم شنشاهی و خلافت خلاصه خاندان مصطفوی و نقاوه و دودمان  
 مرتضوی عینی بندگان عالی متعالی حضور نوآدام الله اقبال و عمره و خلاصه مکه و سلطنت تاسال  
 ۱۲۵۱ بکیز رود و و صده و پنجاه و هشت هجری **باب سوم** در ذکر احوال وزیران امیران



و سرداران منصبداران و بار جهانداران و اصفیه ام و اقبال و احوال فقر و علما و فضلا و حکما و شریعت پنا  
 و مفتی بلده و شعر اسوه شعرا ایشان و بختی و نالی و خوشنویسان کامل و حفاظان شیرین بقال  
 و سرداران اقوام افغانان سنت و جماعت و افغانان قوم هندوی و تیراندازان ضاعت شعار  
 برق اندازان قدر نهاد و چوپداران و خاصه داران جمعی از ان قوم عرب و سندهی و سکهان و در  
 سرداران سالها بطرز ولایتیان و کمندانان پلاطینهای بارجمه ملاذان سرکار **باب چهارم**  
 در ذکر جمیع کامل شش ضربه ملک و کن معتمدانیه هر مقام و احوال بزرگان که در هر هر حساب  
 آسوده اند و عیال تکلفات غرس کوه شریف و کیفیت هنگامه غلوه عشره محرم الحرام در بلده  
 حیدرآباد و نیز سواریهایی علما و تقریه با علی الخصوص هنگامه سواری نعل صاحب و علم بیوی و نیز  
 احوال حسینی علم از هجوم لنگر کشی خلق الله خصوصا سواری لنگر مبارک حضور پر نور و مرشد زاده های  
 بلند اقبال و لنگر شمس الامرا بهادر امیر کبیر و دیگر امیران سرکار و غیره و کثرت خلایق و تقریه داری و بلده  
 و نیز سواری علاو و تیمان و هجوم آدمیان لکها مردم اثاث و ذکر و در دیامی موسی که مقام کربلای  
 تقریه باست و هم جانب پل نو و بیرون دروازه علی آباد و ذکر و روضه خوانان و مرثیه خوانان و کهنی و  
 مرثیه خوانان هندوستانی و سوز خوانان هندی و فارسی و کهنی و جماعت های مرثیه خوانان و احوال  
 عرس های دیگر بزرگان **خاتمه متن بر دو فصل اول** در ذکر ابتدای ورود و کلائی  
 انگیز بهادر در حضور پر نور و ملازم شدن جمیع انگیزی در سرکار و دو تندر و عجایب و دیگر و تعلق از ان  
 و احوال میرومن صاحب **فصل دوم** در بیان ابتدای آبادی بگیم بازار و بیان ساوهان آنجا  
 از گوسائیان و ملا و اربابان و پاریسیان و تجاران و دیگر مسلمانان و هندوان و ذکر آبادی  
 کاروان و ساوهان آنجا گجراتیان و غیره و احوال برخی سرودسرایان و احوال علم موسیقی  
 دانان و استادان روزگار از جمیع اقسام اینها و ذکر شطرنج بازان استادان مخصوصه و غایب

## ذکر احوال مؤلف

و ذکر تکلفهای روز و دوسره و تکلفات روشنی و آتشبازی شب دیوالی و در خانههای و راههای  
 امیران سرکار و غیره و بهار لاله و نافرمان بست و باغها و تکلفات زنگیاشی بودی مقصود  
 در ذکر احوال مؤلف عاصی میرا پامعی مختصری از احوال خویش بفرماید که جدم حکیم خواجه محمد  
 صابر خان در عهد حضرت مغفرت مآب نواب آصف جاہ طاب ثراہ و پدرم حکیم الممالک بیج الدولہ  
 خواجه محمد باقر خان در زمان حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بہادر آصف جاہ ثانی علیہ الرحمۃ  
 بمعالجات خاص الخاص و محلات عصمت اختصاص مرشد زادہ ہمای بلند اقبال معور مسر فلز بود  
 بجاگیر شست ہزار روپیہ ذات و غیرہ از آن جمایہ موضع بود و ویل متصل قلعہ محمد نکر گول کندہ محل  
 دو ہزار و پانصد روپیہ بنام اخراجات ثوبت و در صدر روپیہ ماہوار نقد قدیم و تعلقہ موجودات  
 سپاہ و غیرہ سربلند و مہابہی و مشرف بودہ اوقات عزیز خویش بخوبی تمام بسر بردہ بتاریخ نہم  
 ماہ رمضان المبارک سنہ یکہزار و دوصد و سہ ہجری بعالم باقی خرامید ماچہار پسران برادران  
 حقیقیہ کی خواجہ عبدالقادر خان دیوی خواجہ احمد خان سیومی خواجہ غلام حسن خان مشہور سخاں  
 عالم و چہارمی عاصی مؤلف این تاریخ گلزار آصفیہ خواجہ غلام حسین خان کہ ہم نام و ہم تبار  
 یعنی از حروف غلام حسین تاریخ تولد عاصی سنہ یکہزار و یکصد و نو و نہ ہجری برمی آید و سنہ  
 بخان زبان خان بودیم و ہر تی و در ضمن نظم و تمنا حق اقرار با گرفتار ماندہ سرشتہ سعالوجہ حضور پر نور  
 از باندہ ہاسطل گردید تا اینکہ در سنہ یکہزار و دوصد و سی و یک ہجری خوش شہید سلطنت کامرانی  
 آفتاب فلک کار فرمای و قدر دانی جہان مطیع و عالم مطاع حضرت مغفرت منزل میر اکبر علیخان بہادر  
 سکندر جاہ انار آتش بر تازانہ و خیل رود و نہ بن ریاض الخبیہ مرقدہ و مضجعہ کہ سراپا توجہ خود و بطلان کتب  
 طب و ہکی غبت و الطاف خویش بصحبت حکمای حاذق و بہ تیاری تزاکیب عجیب ادویات غریب  
 مصروف داشت این ذرہ بمقتدر از انج عزلت و تنواری یاد فرمودہ بہاریابی در بار جہان مدار

سرفراز نموده شبانه روز لعل عاطفت خویش بر تربیت پرورش تار حلت آنحضرت بفرزاده  
تعلقه داری و او خانه خاص بر در دولت نوید محل وفرت محل حاضر بوده بهعالجه خاص و محلات و مرشد  
زاده مامور و عواطف سلطانی مشمول بود چون بتایخ هفدهم ذیقعد سینه بکبرار و دو صد چهل  
و چهار هجری روز شنبه بوقت یکپاس روز برآمده ساخته ناکه بر حلت آنحضرت بوقوع آمده عالمی  
پایال حوادث غم و الم گشت و متعاقب آن نوید جان بخش مرزده جلوس مهمیت مانوس بادشاه چون  
بخت پیر تیر گروش صغیر و کسیر سید جان تازه در قالب مرده و سید الحمد لله و الله که ببدل و نوال  
خداوند حقیقی و مجازی عاصی سر ایاصاصی به برادران بخدمت معمولی خود و جاگیر قدیم موروثی  
سرفراز است او تعالی شان آن زمینده فرمانفرمای و کامرانی دولت را تا دوم جهان و قیام جهانیان  
بل زمین و آسمان بعبر خضری و حشمت سلیمانی ممتاز فرموده روز بروز بل آفاقا در ترقی و تزیین و آباد  
آمین آمین آمین باب اول در ذکر سلاطین قطب شاهی یعنی سیر آریان قلعه محمد نکر گوکنده  
و بلده حیدرآباد از زبان سلطان قلی قطب شاه تا آوان سلطنت ابوالحسن تانی شاه که خاتمه سلسله  
قطب شاهی است و انتقال نمودن حکومت از خاندان ایشان بخاندان تیمور صاحبقران کورکان

### ذکر سلطنت سلطان قلی قطب شاه

مولدش قریه سعدآباد از مملکت بهار است و نسبت ساکنی از تسلط قوم قراقرق نیل و بلکه تسلط امیر حسن بیگ  
آق قویلو و القراض دولت قراقرق نیل گشت و رسیدن او بیت از برادران خالفت ملک و مقام بهرامی  
عموی خویش امیر الله قلی بیگ با اسپان عراقی در بلده محمدآباد بمیدرآمده منظور نظر خاقانی سلطانی  
سلطان محمود بهمنی گشت و شانزده سال در فدویت و جان نثاریش و قیقه از وقایع فرنگه گشت  
نکرده بخدمت تحصیل مشکیش قلعه گوکنده که بنای خام بود و یکی از راجه های متوسل راجایان حیا نکر که  
پای تخت کفار بوده با ده هزار پیاده مفرد مقام داشت مفوض گردید صاحب تایخ قطبشاهی بنویسد

که بوقت آمدن سلطان قلی بیوی دکن شاه نورالدین نعمت الله ثانی قدس الله سره العزیز  
فرمودند که ای سلطان قلی مستظهر باش که از بارگاه احدیت قطری از اقطار هندوستان بتو داد تو  
حوال کرده اند و دست خود بر سر و کتفش بالیده چند اشرفی از زیر سجاده بر آورده با و عطا کردند که  
این اول فتح است بامید بر چون سلطان محمود سیمنی بقول صاحب قطب شاهی در نه نصیر  
و ده بحر لیک جابت امر آئی گفت و صوبه های دکن مثل صوبه بیجاپور و احمد نگر و ایلیچویر بر آری  
نمودند سلطان قلی نیز حسب الاستعای امر او خواجه خود و در سلطنت را در قلعه گوکنده به  
آغوش کشیده بزور بازوی شمشیر خویش مملکت دکن از قلعه نیکوز نادریای شور جانب شرق تملکات  
بسیار تصرف خود را آورده و با کفار جهاد کرده و کایطیبه درین مملکت تلکانه که کفرستان زانه بود  
و هرگز بوی اسلام بمشام ساکنان اینجا رسیده جاری سخت و تنجانه های بسیار و معا بکفار نهدم  
کرده مساجد و معابد بنا نهاده و موزنان خوشنواجا بجا مقرر نموده شعار عبادت معبود حقیقی قیام  
گردانید و در بیست و شش سال به لگ گیری پرداخته از هر چه گوکنده نادریای شور شرقی قلعه پاگل و  
چچلی پین و راجبندی و راجبند و کویل کنده و کوندیر و کوندلی و ویلور و غیره هفتاد قلعه رفیع  
که در واهمه کنج در قبیله افتد را خود را آورد و در قلعه نلکنده و کویل کنده با چهار جوان ستم جگر بزور  
بازوی قوت اسلام ده هزار پیاده های کفار را طعمه تیغ سید ریع نموده حاکم آنجا را که بری چند  
نام داشت در قفس آهن مقید کرده بالای کوه قلعه نیکو بجای تنجانه مسجد بنا ساخته خطبه اثنای  
عشری در تمام مملکت خویش جاری فرمود و همیشه سیفت که از دیگر کتب تواریخ ترویج نموده بامیه  
بعد شیوخ خیر جلوس شاه اسماعیل صفوی در ملک ایران بوضع پیوند و جلوس سلطان قلی بر سر  
فرمانهای ملک تلکانه است که این مقدمه را پیش از جاری کردن شاه اسماعیل صفوی خطبه  
اثنای عشری را در مملکت ایران بعمل آورده ام کسی نداند که من متبع آن شاه مغفور کرده باشم

آخر العهد در سنه هجری پنجاه و هجری باغواي جمشید خان سپر خود برست میر محمود نام محمود که در علامه  
کو توالی بود و همواره بخندش می رسید و دوزخ کاری در عین نماز عصر خورده بدشت  
که از مدت مدیدی که آرزو داشت رسید و محمد سلطان قلی قطب شاه سبج جامع قلعه محمد نگر و بنای سخته  
حصار بالای کوه قلعه مذکور تعمیر یافت و در زیر قلعه گولکنده مذکور بنای عمارات و دکا کین در آورد  
و امر او بنین در عیایا و بریا و سپاه و غیره را حکم کرد که هر یک بقدر مقدار خود عمارات و بقیع تیار  
نمایند طراحان چایک دست دیگ ضلع عمارات شاهای و حمام و سبج جامع و عاشورخانه طح داوه تا تمام  
رسانیدند مسجد که بالای قلعه کوه قلعه مذکور است بنای محمد شاه بهمنی است که در عهد دولت خویش در اینجا  
مقر و مقام چندی کرده احداث نمود و محمد سلطان قلی بحیثیت مقیم و مسافر حجابان بی اجرت لنگهای  
حمام از سر کار خویش مقرر فرمود و در لنگر فیض متصل قلعه مذکور که از محاشات اوست مدفون گردید و هنوز  
گنبدش موجود است ایام سلطنتش شصت سال بوده از آن جمله شانزده سال در نیابت سلطان محمود  
بهمنی بسر برده چهل و چهار سال بنفس بنفس خود و فرمان روی تلکانه اشتغال داشت و شش و شصت و سه سال  
سیده بودش سپر و چهار صیبه اش بود و یکی حمید رقلی که همراه پدر جنگها کرده بعضی خرامید و می قطب الدین  
که موسوم بولی محمد بود و جمشید خان سیل در هر دو چشم او کشید و چون دی در گذشت سیوم با قلی جمشید خان  
که نهایت سفاک بوده چهارم عمده الکریم دیوانه در زمان محمد قلی قطب شاه فوت شد پنجم دولت خان که  
در قلعه بونگر اقامت داشت ششم ابراهیم مرزا که ذکرش خواهد آمد

### ذکر سلطنت جمشید قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه

چون میر محمود سلطان قلی قطب شاه را بدرجه شهادت رسانید فوراً نزد جمشید خان که پانزیم در قلعه سفید  
بود رفته از اخلاصی داده از آنجا بمنزل قطب الدین ولیعهد آمده بیل و چشانش کشیده جمشید خان را به  
سیر سلطنت نشانید عیان دولت و خردن را و سپاه طوعاً و کرهاً با وسعت کردند و او در صد و نوبت

و اتمالت رعایا و برپایارداخته مجموع را سطن و سرور گردانید و همواره با بادشاهان اطراف و چون جنگهای معصوبه نموده بر غرض مقابل و محاربه بالک قاسم برید بکولاس رفته قلعه مستحکم بر قلعه کوه باهنام جگدیور اوزناکیوازی قلعه کلنگه تیار کنانیده مصدر جنگهای مردانه گردید و ملک برید را که بسوی نزد ابراهیم عادل شاه بیجا پور محبوس شده بود چون رجوع به جمشید خان نمود و در بازوی شمشیر خود اسب صلیح الخیز نام و فیل کوه تمثال تجلی را که مشهور آفاق بودند با دیگر فیلهای ملک برید از عادل شاه مذکور گرفته از سر نو قلعه محراب آباد و سلطنت آنجا ملک برید را زانی فرموده روانه نمود و قلعه میدک و حساباد و وزیران کبیره را در جلد وی این نواز شهابشیکش ساخته ضیافتهای شایسته بر مقام برید تعلیل آورده جواهر اعلای عصر بهینه ضمیمه بشیکش گردانید و بعضی سو فوره در ملک گیری و سپاه پرور چندی و عیش و عشرت چون شغول گشت از حدت می خوشگوار نراج از اعتدال برآمده بعراضه سلطان دهنه هنر و نگاه و هفت هجری در گذشت و در لنگر فیض مد فون گردید مدت سلطنتش هفت سال گسری بود

## ذکر سلطنت چند روز هسجان قلی بن جمشید قطبشاه

چون جمشید شربت ناگوار موت را خوشگوار نمود اعیان و اکابر جمع شده فیما بین مصلحت کرده هسجان قلی را که هفت ساله بود بر تخت نشانیدند و اختلاف در میان امرا و خوانین بوقوع آمد جگدیور اوزناکیوازی مع دیگر نایکوازیان قلعه محمدرنگر تجویز نمودند که دولت خان را از قلعه بهو نگیر بر آورده بر تخت سلطنت نشانند که هسجان قلی خودی خود و بعد از سلطنت نمیتواند پرداخت مادرش سیف خان عین الملک را که از جمشید قطبشاه رنجیده با هم نگر رفته بود طلبه شسته مختار کار و بار سلطنت گردانید از بیغیجک پترا و و بحیرخان و غیره که کن سلطنت جمشید بودند زیاده برهم شده و در تختان را از قلعه بهو نگیر بر آورده چند قلاع دیگر نیز بدست خود در آورده مصدر فساد و آگشتن آخر عین الملک شکست فاش باینها داده دولت خان را باز در قلعه بهو نگیر مقیم ساخت چون عین الملک خواست که امرای قدیم را برانداخته

ایمان خود را معمور کار با ساز و دنیا کو اریان و امر او خوانین مجموع اتفاق کرده خواستند که شاهزاده  
 مرزا ابراهیم را که در قلعه دیور کند به تجوید خود سکونت داشته بود و طلبیده بر سر سلطنت نشاند و او را  
 آغا از اندیشه جمشید خان برادر خود که دشمن جانانش بود و میبیدجی و حمید خان رفیقان صادق  
 خویش خود را نزد قاسم برید رسانید و در آنجا نیز برادر قاسم برید خاتمان خواست که مرزا ابراهیم شاهزاده  
 را گرفته حواله جمشید قطشاه نماید چنانچه کلید قلعه یک چهل سلسله فیلان خاصه اس از مرزا مذکور  
 بزرگرفت و در قصد گرفتنش سعی نمود شاهزاده مذکور را چار از آغا بلذای خود برآمده خود را بهزار  
 جانبازی از صدقات راه زنان کفار که در اثنای راه نیز ازاده گرفتارش و رسانیدن بجمشید  
 قطشاه برای نفع خویش داشته بودند نزد اصرار والی بیجا نگر که سر دفتر ارباب کفر و ظلام بود رسانید  
 و نظر بر اینکه در سوابق ایام مذکور سلطان قلی قطشاه پدر مرزا مذکور بود با عزا از او که تمام مقدم  
 او غنیمت انگاشته بدست هفت سال نزد خود داشت و بیغرضه نایک و اریان و امرای قلعه محمد نگر گول کنده  
 عارضین متواتر فرستاده خوانان و در وقت پیشگشتند او را بیجا نگر اصلاح رفیقان مذکور متوجه قلعه  
 محمد نگر گردید و چند امراج بهما لغت پیش کرد که سیاد او را آنجا نگر و بی بذات شاهزاده رسید که اگر لغت  
 بسیار باو داشت سودمند نشد و نیز گرفتن سپاه را بهز کور برای کمک خود پسند خاطر نگشت بذات خویش  
 باچن سواران همراهی روانه قلعه مذکور گردید هرگاه خبر ورودش بمقام کمپوره رسید بگیت او و غیره نایک و اریان  
 و فتیله نازل بحرینان و غیره که موافقان سبجان قلی بودند در فتنه سر اینها از آنها جدا کرده و تسلیم  
 گردانید و سبجان قلی را بقیه ساخته حقیقت حال ایشانرا مرزا ابراهیم سال ساخت و عین الملک  
 از ترس شاهزاده مذکور و برهمنی کار سبجان قلی بطرف احمد نگر گشتافت اگر چه در باب استمالت خود مانند دیگر امیران  
 طمانیت نامشای و خواست نمود و منظور خاطر نشد جواب صادر گشت که بن جلوس البتة بمناسبت وقت  
 بعزل خواهد آمد و باطل الیوس شده در اثنای راه اکثر دیهات سرکار بتالان در آورده روانه آن سمت

لیس روز و شنبه دوازدهم شهر حجب المرجب سنه ۹۵۷ هجری قمری سلطنت پدر ازین بیت تازم شد

## ذکر سلطنت ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه

چون ابراهیم قطب شاه بر تخت فرمان روا جلوس فرمود امر او این سپاه و سایر نوکران قدیم و جدید را با فضلش مراتب مناسب بر فراز کرده علماء و فضلا و رعایا و یار و سپاه را با انعام و اکرام سرور ساخت و جایجا فرماین استمالت فرستاده حاجب می کلی نمود و همواره با بادشاهان هم عصر و کن موافقت و مصالحت و گاه معاضدت و محاربت نیز بعمل آورد و قنادریای شور شرعی آنچه که قلاع و بقاع و پرگنات باقی بودند متصرف خود در آورده خان اعظم مصطفی خان را که سید بزرگ منش بود پیشوای دولت خویش گردانید و در محاربات باتفاق ابراهیم عادل شاه بجا پور حسین نظام شاه احمد نگر و عا و شاه بڑا و برید مالک علی برید بر سر امرای والی بجا نگر رفته ملکیت سیر حاصل دوازده کرط و طه یون که زرخش در آن ایام فی یون شش بر پیو بود از ناکسوی که برب دریای کشاست که رشته جنگ پیوتند و از زرنگاه تا بلده بجا نگر که ده کرده فاصله دارد و ملک مردم بار امرای بقتل رسیدند و بجا نگر تبالان درآمد و ابراهیم عادل شاه و ابراهیم قطب شاه قلاع و بقاع و بلاد خود را که در تصرف راج رفته بودند بحیطه اقتدار خود کشید متصرف گشتند و اقربای راج نگر که را قرارگاه خویش ساخته و تمامی اماکن و قلاع نصف هر دو بادشاه درآمد و بانشاب خان دویدار و الیان قلعه و رنخل نیز جمعیت شالیت باشران جنگجو و سپاه حمله فرستاده جنگها کرده بسیار اماکن و قلاع ایشان بدست آورد و همیشه حسین نظام شاه والی احمد نگر را بتجویز مولانا عنایت الله که وکیل مطلق و پیشوای دولت او بود باز دواج خود در آورده محاربات ابرصالحات و خویشی پر دخت و همواره بجزئیات و کلیات امور سلطنت بذات خود متوجه بوده و ترفیه حال سپاه و رعیت چنان می پرداخت که مزیدی بر آن منصور نباشد و بدیافت اجناس تمامی مالک متصرف آن قدر توجه داشت که اگر کسی در انشاء راه یا در خانه خود سخنی بیگفت فوراً باو میرسد و در سفر و حضر

والتیسله و در وقت جنگ سلاطین و والی بجا نگر علیه ما داشت اول روز که ابراهیم عادل شاه امر حمله کردی



فضل و کمال همواره همراهش می بودند و همیشه صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اهل علم می داشت  
و خود مسائل عقلی و نقلی از ایشان تحقیق می فرمود و در هیچ معرکه شکست بر لشکرش نداشت و عدالت بر تبه  
بوده که اگر ضعیف یا پستی پر ز را هر چه بر جا که می رفت تسلط می رسید و روان و قطاع الطریق را با رای گل  
رشت و دزدی نبوده هر چند مردم تلکانه در فن دزدی بی مثل اند نام دزدی بر زبان خود هرگز نمی  
آوردند تا به دزدی چه رسد و اینچ کس چیزی فوت نمیگشت از قلعه گوکنده تا کتکو طه و راجبندی  
و کونیز و پیر تادریای شور شرقی و تحت حاکمش بود و در عهدش عمارت قلعه گوکنده یعنی حصار که عمارت  
از شهر پناه باشد به تیاری در آن کیفیتش اینک چون ابراهیم قطب شاه از منازعت راج و بادشاهان  
اطراف فارغ البال گردید خان عظیم مصطفی خان بعضی رسانید که در اطراف و جوانب مالک محروسه  
سرکار دشمنان و مخالفان صاحب شوکت بسیار اند و همواره به سال بواسطه صلحت و محاببت همه  
جانب نصرت واقع میشوند و بنا و علیه دار السلطنت گوکنده هفتی که باید و شاید احتیاج ندارد و صلاح آنست  
که در اندک روزی حصاری که شهر پناه قلعه باشد اگر بعد وی حکم شود و از سنگ و چوبه تیار نماید که دست  
به یکس از مخالفان و معاندان بدانش نرسد و حسب محرومیتش حکم تیاری حصار بعد و در آن چنانچه  
در عصر نه ماه پیش بستم که در پیله راج الوقت حصار قلعه مذکور که در شش هشت هزار دوه و چهار صد برج  
مسیحوتزه یا شش دروازه آهنی و خندق و شواگرد از این زمان که سیه کینار و دوه و صد و پنجاه و شش  
هجری است حیرت نمای چشم نظاره کیانست با تمام ساینده و بل دریای موسی نیز بسبب تشنگی شانه زده مرز انچه  
قلی که بر سن جانفزای بجاگمنی طویله میل کلی داشت تیار گردید حقیقت آن اینکه شاهزاده مذکور بطریق  
عادت همود که هوصلت خفیه لذت بسیار میدهد همواره بوقت شب از قلعه محمد نگر بجای طویله مذکوره  
در موضع حاکم که آبادی بلده حیدرآباد بر زمین همون موضع واقع است آمد و در شب دشت روزی موسم  
باران موافق معمول خود بوقت شب قصد نمود چون بر سر دریای موسی رسید دید که طغیان آب از حد

زیاده است که فیل زندگانی کوه پیکر نمیتواند قدم اندر و نشاند گذارد فوراً در جاذبه شوق و محبت اسپ سوار شود  
خود را بی اندیشه در طلاطم و تنوع آب انداخت و بزور حفظ حافظه حقیقی سلامت برآمد هرگاه این خبر  
خفیه نویسان بوجز سلطان رسانیدند نهایت متفکر شده بی رت شکر الکی بجا آورده فرمود که کیل شکر  
بالای دریای مذکور پیش از رسیدن موسم برشکال تیار سازند و یک لک روپیة از خزانه عامه غوثیش  
بدار و غنیمت داد چنانچه بخرج نمود و شش هزار روپیة پل مذکور پیش از چهارده سال انشادای بلده  
حیدرآباد با حداثت درآمدت چهار هزار روپیة را حسب الامر سلطان طعام لذیذ بختة بالای همون پل  
لفقر اوسا کین و غیره خوراند و طلا و دود و در عرصه اوداده در عمارتغا چهارده در عمارت با  
و در و رواق که یکی از ان مسدود است و همیشه یکی از فقیران مسافر در آن رواق مقیم میباشد تا حال  
موجود تاریخ بنایش شخصی این بیت گذرانیده پانصد اشرفی صلیافت شمع تحت او گذرد و او را و گزیدیم  
ازین سبب شده تاریخ او گذر که ما به حدش تصد و شهادت و شش میشود و بعضی صراط المستقیم هم گفته  
اند که فیما بین هر دو تاریخ تفاوت پنجاه سال است گویند پل دریای گومتی در بلده جون پور و این پل  
در یک سال با حداثت درآمد و نیز باغ برای هم شاهای متصل قلعه مذکور باغ گلشن اندرون قلعه و سنگ  
دوازده امام علیهم السلام و تالاب حسین ساگر با هتاهم حسین شاه ولی صاحب قدس سره که اولاد حضرت بنده  
نواز گیسو دراز اند و اما پادشاه هم بودند تا حال در وازه مکان آنحضرت متصل که طی سوره بکینوزخانه  
حسین شاه ولی صاحب مشهور و موجود است و تالاب ابراهیم پل و آبادی قضیه ابراهیم پل مذکور کتبه  
کنکو و کتبه موضع بود و پل و تالاب قضیه زیپور و کلاچوڑه قلعه و مساجد و مدارس دیگر همه در حد آن  
پادشاه تعمیر و آندا درین زمان آب دریای عیس که موسوم بزبان مردم اینجا سا نخل است کتبه بود و پل  
گذرانته از پهلوی دیگر جاری گشته بود و کتبه معطل مانده تا اینکه در سنه یک هزار و صد و بیست و یک هجری  
میر ابو القاسم موسوی سوشتری المخاطب بمیر عالم وکیل مطلق و مدارالهما م سرکار دولت مدار

خدیو حق آگاه نواب سکندر جابه بهادر نورالدین مرقد کتبه دیگر بالای دریای عیسای مذکور احداث نمود  
 معمور کار ساخت انشا الله تعالی مفصل کیفیت آن در ذکر احوال سلطنت فیضه اصغیه تجرخواست آمده  
 و نیز کیفیت تیاری دهگاه کوه مبارک و شرف بنای عرس آنجا که بتاریخ هفتم شهر حجب المرجب  
 پنج گرهی بلده حیدرآباد جانب شمال هرسال بطور محمی آید احداث این مقدمه هم در عصر سلطان ابراهیم  
 قطبشاه است مفصل در او آخرین بابت قلم حقیقت رقم رقم خواهد شد انشا الله تعالی القصه سمعوا ره  
 تاجران از همه جانب با سر انجام تحف و هدایای عجیب و غریب و بلاد و مصاد در در کار سلطان مذکور می آمدند  
 و آنچه از ایشان در سرکار خرید میشد و بهمتش همون وقت عنایت میگشت و اینها خلعتها یا فتنه خنجر  
 میرفتند و خوان نعمتش همیشه با الطیر گوناگون و حلویات و لوزیات و فواکहत رنگارنگ بر رخسار لبی گسترده  
 می بود که خلقی بهره مند میشدی و میرفتی بقبل اینک شعرا و عظیم زمین سفره عالم است به برین خوان لغیا  
 چه دشمن چه دوست به معنای تبرک لعل صاحب که شب و دهم ماه محرم هرسال با ابنوه لکوها خلق الله  
 و قنادیل سجد و شمار و آفتابهای کار بارک و برنجی و طلائی و نقرئی بسیار و شعلهای طولانی که بزبان  
 مردم این دیار حیدرآباد به دیوئی مشهور است زیاده تر از قیاس برمی آید آنچنان سواری که  
 عقل و حیرت میباشد با وجودیکه هرسال می بینند و اهمه و محتاج کار نمیکند چرا که سال بسال و با افزایش  
 وارد بدون تأیید غیبی ایزدی قلوب مختلفه خلایق بر یک جانب و بر یک حال صورت نمی بیند و دهم و دهم  
 سلطان ابراهیم قطب شاه از بیجا پور در قلعه گوکنده آمده و تحقیقتش اینک خود سر مبارک جناب  
 سید المرسلین خاتم النبیین صلوات الله علیه و علی اولاده الکرام و صحاب العظام که بوقت جنگ  
 کربلا پر بلا بر سر مبارک جناب اباعبدالله الحسین علیه السلام بود لاله بینی او را در زبان غم  
 لعل گویند در آن محراب از خم شمشیر اجداد گشته دست بست بامند اود است بدست یوسف عادل شاه  
 بیجا پوری در آمد و بعد از تحقیق بسیار بنهایت عظیم و تکریم تبرک یاب اسم الله از صندل بطریق معروفه

عقلای آنوقت تعبیه کرده در عشره محرم الحرام استاد میکرو نامی بر همین طور گذشت بعد انقلاب  
دولت عادلشاهی به نوبت بنوبت بدست ابراهیم قطب شاه در سید او نیز در قلعه محمد نگر گولکنده و عشره  
محرم سال استاد می نمود چون نوبت سلطنت سلطان محمد قلی قطب شاه رسید و آبادی حیدرآباد هم  
علو مرتبه گشت و علم مذکور را در بلده مسطور موافق معهود استاد میکنانید و بهین طور کیفیت مرقوم از  
استاد که مجاوران بخواهیم سلاطینان عادلشاهی و قطب شاهی دارند با ثبات رسیده اما در عینیت  
محمد حضرت غفران آب اعی میر نظام علیخان بهادر فتح جنگ نظام الدوله آصفیة ثانی از جانب خلافت  
سپه سالار یار و فادر ستم دوران وزیر الممالک اسطور زمان فرزند راجه مرتبه بلند و جگر گوشه  
بجان پیوند بسی لوازش علیخان بهادر خاں سامان کشید و تخلص میکرو و اعجاز احمدی در وقت  
الشمه از بیان اردو و دیگر کتب از خان مذکور تصنیف شده مشهور آفاق اندکمالی متصل کمان سمت شمالی چار  
کمان بلده مقرر شده استاد میکرو و نذا حال همو بخانیم است محسن کمان سابق بسیار تنگ بود چنانچه عاصی  
مؤلف نیز پیشتر خود دیده امین الممالک بهادر یار در میر الامر امیر الممالک بهادر مدار الممام سرکار زمین از علاق  
خویش داده محسن کمان مذکور وسیع نمود و از سر کار حضرت غفراناب جاکیر جلال و نوبت و گه پربال و ماهی و  
مراتب مقرر شده الحال در بنام حضرت بنده گان عالی مظلله العالی ماشی زاید نذر و نیاز و خدمت با عمل می آید  
و بدست معهود سال شب و هم محرم سواری مبارک علم مسطور به کمال تنگ و طمطراق ضعیفی بر می آید و حکم  
جهان مطاع حضور پر نور بر بردارندگان علم مذکور شرف صدور یافت که سواری علم مذکور را سوای راسته  
کلان معمولی الطایفه راسته دیگر نبرد که بی ادبیت هر کس که اعتقاد داشته باشد در انشاء راه حاضر  
شده نذر و نیاز گذرانند از راسته چار کمان این فراغت از نذر و نیاز بادشاهی عاشورخانه  
مذکور حضور پر نور زیر دولتخانه پنج محله و نذر چهار راجه بهادر و جلوه خانه مکانش گرفته بر راسته تالاب و استوار  
چوک زیر بنر بنگار دولتخانه قدیم حضور بخانه پیر زال که عقب مکان راجه را و رنهای چونست بهادر است

و علم مذکور از تو قیوم علاقه با و دارد داخل شده تا چهار گمتری توقف نمایند و تا بودن علم مذکور در خانه پیر زال  
مذکوره آنچه که مذکور نیاز مخصوص از نقدی و خشت های طاش و بادله و ساده باشد همه مال معاش سالیانه  
پیر زال میوه مسطوره است مجاوران را در آن دخی نیست اگر چه پیر زال خود قضا نمود و آبلطفا بعد بطن جاوت  
معمود چنین جاری است و آن پیر زال سیده بوده که خست علم مبارک از قیوم تعلق با و داشته بود  
و سبب بودن ماهی و مراتب دیواری علم فعل صاحب الحکم حضور نور نیست که اکثر مردم علمهای بزرگ  
مانند و شبیه علم مذکور در عین هنگامه و کثرت سواری بر می آورده مغالطه لگو که ما خلقت خدا نذر و نیایم بگفتند  
لما اجتاب حضرت غفرانما بس فرمودند که سواری مبارک ماهی و مراتب همراه دارند که رفع مغالطه شود و چنانچه  
همون دستور جاری و بحال است التخصیص چون مراح سلطان ابراهیم قطبشاه از دیدن تمثالهای گوناگون  
و صور مختلف رنگارنگ اصنام بیجان از جواهر و طلا و نقره و غیره که رام را و بر زمین از تسخیر و ولایت کفار دکن  
آورده بود از منبج اعتدال منحرف گشت و فتنه تپ محرقه عاید حالتش گردید و ندید پیر اطباق حاذق از تقدیر  
موافق نشد تا رنج بست و یکم شهر حجب المرجب بنه نصد و هشتاد و هشت هجری بعد نماز عصر از دارنشا  
بدار بقاشده بجهت خرامیده در سنگر فیض مدفون گشت مدت سلطنت او سی سال و نه ماه و عمرش  
بر پنجاه و یک سده ششمر جهان ای برادر نماند یکس ده دوازده جهان آفرین بند و پس بمه اولادش  
شش سپهر بودند که ارشد اولادش سلطان محمد قلی قطبشاه است که ذکر خیرش می آید انشا الله تعالی

## ذکر سلطنت محمد قلی قطبشاه بن سلطان ابراهیم قطبشاه بن سلطان قلی قطبشاه

چون ابراهیم قطبشاه خستستی بفرستی بیست و هشتاد و هشت سال و جمیع ارکان دولت خلف الصدق و ابوالفتح  
سلطان محمد قلی ابراهیم سلطنت موروثی نشانیده چترشاهی و افسر فرمان فرمای بر سرش نشسته  
و مباحی گردانیدند مقتضای قطعه همه تقدیر شاد و باد و عروس جهان در کنار تو باد و چون او

بر تخت خاقانی نشست ارکان دولت و ایمان حضرت و علما و فضلاء شریعت را با نوال غنیای  
 بادشاهانه الطاف خسروانه پر خسته ممتاز فرمود و جناب مرحمت بر مفارق بنی آدم بگسترانیده ابواب شفقت  
 و احسان بر رخصت و خاص و عام کافران گشود و جمهور رعایا و برابریا و سپاه و غیره در مدائن و اماکن و محال  
 دفاع البال نمی آسودند و قواعد عدل و انصاف نوعی بشید گردید که بنای ظلم و ستم منهدم گشت قطعه  
 نگرودی هیچکس از ظلم فریاد میده قبالی گل نه گشتی پاره از باد میده بجز مطب کسی زمین نبود و بدترین  
 کس بجز سوزن نبود و به انقضای امر و خوانین را و امیر شاه میرزا که سر حلقه امیران دولت بوده و برای  
 تشخیر قلعه نادر که بموافقت سپاه نظام شاهیه مامور شده بود و بشرفیات شاهانه معطیان بر نهیهای زور  
 نقره سرفراز فرمود و هرگاه مکتوب اتحاد اسلوب از جانب ابراهیم عادل شاه بیجا پوری در باب  
 عدم تشخیر قلعه مذکور و مفتوح نه نمودن آن نهایت الحاح رسید ترک محاصره فرموده ولایت کاکن و  
 ناکاوی و غیره مفتوح ساخته مراجعت نمود و علی خان لڑا که مصدع شک حرامی شده بود و سزائے  
 کردارش رسانید و حسن طوی مناکحت خویش با عقیقه دختر امیر شاه میرچکان بجرعه شهود آورد  
 که حیرت افزای چشم نظاره کیان گشت و کمال تحمل انواع شوکت و شجاعت همیشره خود را در از و راج  
 ابراهیم عادل شاه در آورده بودند و بهجت و سرور بگوش ساکنان نزدیک و دور رسانید و قصه چون  
 سلطان محمد قلی قطبشاه در السلطنت محمد نگر لولکنده را فراتر حوره و منزلت خویش ندید و در  
 محاصره حصارش گنجایش سکونت امر و خوانین و سپاه نیافت در فضاییکه نمونه از میدان حمله  
 برین است بنای بلده جید آباد که از قدیم امانی الصمیمش بود و یکم کرده و ساعت مسعود و زنان محمودیه از آن چالاک دست  
 فرموده دست بدست بنای شهر شملر چهار بازار و بر هر چهار بازار طاق و رواق با چهارده هزار دکان و ایوان و بازار  
 و دوازده هزار محله مساوی الاصلع با حاش در آوند و عمارت دولت خانه شاهیه و دروازه عالی و  
 و الشفا و باطن پاکیزه و علمیه و طبعخانه و نقاره خانه شاهیه و کانه کانه باغات و صفه و قصر برای اهل خدمات

و جامه خانه و قبول خانه و اسلحه خانه و مطبخ خانه و غیره و مسجد جامع و عاشر خانه عالی همه تعمیر در آمدند  
 حسب الحکم و الاسماران طراح و داروغهای عظام چهار طاق جلو خانه که مشهور بچاکمان است غری  
 را در وازه دولت خانه عالی و شرقی را نقار خانه شاهي مقرر نمودند و در وسط جلو خانه حوض مدور  
 ساختند و هر دو تخته بازوی را که در وازه عبادت است از چوب سیاح که بهندی ساگون نامند  
 تیار کرده بالایش از چوب صندل و عاج نقش و نگار آراستند و قیبه را و میخهایش که عبارت است از  
 آهن جامه است همه از طلا ایست خالص نمودند و پرده زرلفت همیشه بر در دولت کشاده میداشتنند  
 و بالای نقار خانه پنجه وقت نوشتن نواخته و دامه و نفیری و میدند متصل طاق جنوبی مسجد جامع وصل  
 در پیشانی حمام پاکیزه کلان که درین زمان بسبب کنگلی فرانش خانه سرکار است بحال لطافت و طهارت  
 طح نمودند و قصرهای علمی را مثل چندین محل و لکن محل و غیره برای نشست جایگزین داران و باگیران  
 و سلمی داران و امرا و خوانین تیار ساختند و چنان مقرر بود که ده هزار باگیر و سلمی را هر روز و شب برای  
 نشست آمده شب از اطعمه لذیذ و سرکار خورد و صبح بوقت حضرت چاشت خود و بچانه ها  
 خویش روندند تا دیگران رسند و محلهای دیگر نیز برای کارخانجات شاهي تعمیر آوردند که نام و  
 نشانی از آن باقی نیست اما واد محل برای داد و دهی خلایق با چهار مکان محاذی یکدیگر و چهار  
 در وازه کلان و دارالشفا برای معالجه بیماران که همه اجناس و اشیاء غذا و غیره از سرکار بوده  
 و این همه عمارات از سنگ و چوب و آهک با تمام رسانیدند و مذی محل بالای دریای کوخنی باغ  
 که جلسه و مجموعه آخری چهارشنبه ماه صفر هر سال حالا هم در آنجا میشود و تا چند سال پیشتر عمارت باغ مذکور  
 بوضع ایران باقی بود و بنات گماشت و عمارت کوه طور و محمدی محل و حمیدر محل و حسینی محل  
 و جعفری محل و حمیدر محل که دیگر حمیدر منته و نام داشت همه برای سیر و تماشای بوستانها و دیگر  
 تیار نمودند پیش از تیساری عاشر خانه بادشاهی از چند مدت در اطراف حمیدر آباد و هوا مخالف

و بواسیاء بود گویند که بعد از تباریش و قبل آوردن تغزیه داری جناب امام حسین علیه الصلوٰة والسلام  
 بالکل دفع گردید آوردند که چون سلطان محمد قلی قطبشاه را منظور خاطر گشت که آبادی بلده  
 حیدرآباد بوضع آبادی مشهد مقدس صورت پذیرش و لهذا بجای روضه مشوره جناب امام ضامن  
 ثامن علی ابن موسی رضا علیه الصلوٰة والسلام چارمنار بار تعلق غنمت و دو دره که بالایش مسجد عبادت  
 گاه معبود حقیقی و حوض آب پاکیزه و در جلوسش مدرس طالب العلمان و وزیر آن نیز حوض مدور با  
 فواره گلستانه کلان بصورت تصویر فیلمان و شترزه که آب از خرطوم های فیلمان و همین شترزه ها بوقت  
 جهنمگی فواره گلستانه بر می آید بنحیج سداک رویه و بر وایت بعضی دوک و پنجاه و دو هزار رویه  
 باحداث در آوردن بنحیج بنای چارمنار و نیز آبادی بلده مذکور حیدرآباد یا حافظ است که  
 که سینه یکبار هجری میشود تا حال سینه یکبار و دو صد و پنجاه و هشت هجری عمارت چارمنار که منته شده کار  
 آنکس همه ریخته بصورت و با اسلوب گردیده بود و جناب حضرت بندگان عالی حضور پر نور بادشاه  
 و بجای ناصر الدوله صفیاه خلد الله له و عمره و دولته از سر نو تباریش کنانیده روح سلطان محمد قلی  
 قطبشاه مرحوم مغفور را سرور و مشکور ساختند که بدعای از دیار و عمر و دولت بادشاه ماسعود خواهد بود  
 و مسجد جامع باهتمام الف خان ملک این الملک که یکی از امرای قطبشاهی بود بنحیج دوک رویه در  
 سینه یکبار و شش هجری تعمیر در آوردند چنانچه سینه یکبار و شش تاریخ او مع آیت اول سپاه  
 سبوقول رنگ مرسیاه بالای رواق وسطی مسجد مرقوم است و برکتیه در وازه مسجد که بر سر راسته کلان  
 چارکمان واقع است نام ملک این الملک باهتمامی ایشان با ابیات فارسی دیگر نیز فرموده کلک فولاد  
 سلک گشته شمعربان داری ز نشان شهر یاری که کینگی دیده در عیش نیکویی یکی از ان ابیات  
 است که اده تاریخ او این مصرع اخیر باشد مصرع زیبای بنای خیرگویی و نیز ملک مذکور بنیاد  
 مسجد جامع و خانقاه و در سینه قریب هشتاد هزار رویه در ماه مبارک رمضان و در شتره محرم الحرام



بذمه خود هر سال فقرا و مساکین و مستحقین و مساوات و حاجیان حرم محترم و وزیران مدینه منوره مشرفه  
و نجف اشرف و کربلاء علی و شهید مقدس و دیگر اماکن متبرکه را زاده هم امده شرفاً و تعظیماً بذاته معمول مقرر کرده  
میداد و سعادت و این حاصل میشود و در تباری مجموع عمارات و بقاع و بساطین مبلغ هفتاد و یک  
هون که هزار تومان باشد از روی ارقام ناظر الملک سیادت پناه میرابوطالب که ناظرشاهی  
بود و عمره سلطان موصوف محمد قلی قطب شاه بخرج درآورد و در اندک روزگار آبادی شهر بنویسداد  
حیدرآباد از بلده تا قصیده نرگس و راه و ابراهیم پل و پلین چرو و بهونگیر و نامی پلی که در چهارست بلده  
مذکور واقع اند تمامی فضای دشت و صحرای باغ و بوستان گردیده انصارت بخش بصارت ناظران  
اولی الابصار بوده است اما در آن ایام بلده حیدرآباد شهر پناه مذشت خانهای خلق الله معه  
چهار و پنجاهی جمعیت پناه جابجا متفرق آباد بود درین ایام که سنه یک هزار و دصد و پنجاه و هشت  
هجریست بسبب احداث فرمودن شهر پناه حضرت منفرت آب در عهد خود و دخل شدن بیرونجات  
اندر و ن شهر آبادی بلده خانه بالای خانه شده است که یک حبی نه من هشت شدن خیل شکل  
در بعض جاها مثلاً در راسته چارمنار و چوک حسین علم رویه با برابر زمین فرش کرده میدهند برین هم  
بیسر نمیشود بخوبی طالع اگر مکانی یا زینی هست شود یاوری قسمت است معنده ابر و نجات نیز خانه  
متصل خانه پهلوی به پهلوی ندارد و چنانچه از دروازه پل قدیم تا بقعه گو لکنده جانب مغرب آبادی بیرونی  
پیوسته و از دروازه یا قوت پوره البس و رنگر جانب شرق رسیده و از دروازه دلی تا به الوال چپا و  
صاحبان انگریز مع بگیم باز احسین ساگر جانب شمال بخون گشته و از دروازه علی آتا تا چشمه بی بی معده  
چپا و نی جمعیت شمس الامرا بهادر امیر کبیر و عمارت جهان نامه باغ حضرت قدسیه که جمله شش کوس در  
شش کوس از چهار جانب آباد است و چشمه بی بی عمارت است از چشمه آب که بالای کوه است و  
عورات و دختران ناگتن را برای زودی کتنائی اینها بروی چشمه و در آنجا برده از آب چشمه

مذکور غسل میکنانید و فاتحه بنام مبارک جناب حضرت سیده النساء العالمین فاطمه الزهرا علیها الصلوة  
 والسلام میکنند در چند خنجر شبیه بقدرت جناب اقدس لاهی و به توجیه آنجناب دختران فایز منبجک میشوند  
 عادت منهو ذنا حال جاری است صاحب یکم صاحب زوج امیر الامر امیر الملک بهادر مدار الملهم سرکار  
 مکانی عالیشان در وانه کلان بابا غ و محب با حدث در آورده اند که خلقت خدا را ارام تمام  
 شد جای خوش فضا است و در بلده خانه برخانه واقع که در بعض جاها زمین بهرست بالکل میشود و صلا  
 و مطلقاً محض از کثرت خلایق که مردم هفت اقلیم در بلده جمع شده هزاره ملازم سرکار اند و هزاره کسب  
 کمال اوقات بسر می برند و بیک بازار بلده علیحد است که مردم آنجا ارم و مان بلده هزاره را را میباشند  
 و اگر بر سر هر رسته بلده نشینند و تفحص کنند که چند کس از آشنایان و اقضین بنظر می آیند پس بعد از گذشتن  
 صد کس بیگانه یک دو کس از واقضین بنظر آید چنانچه در رسته چوک حسینی علم در رسته شاه علی بنده  
 و بر چهار رسته آن و چار کمان در رسته تالاب و ایتوا چوک و میر چوک و دیگر رسته ها بوقت  
 مروجیه بسینه یک دیگر می سپردن آواز جوانان پیش پیش سواری اسپ میانه و پاکی امرا می نمیتواند  
 برود که کثرت آدمیان تو بر تو و ایامی باشد و کوچه ها در بلده بسیار اند و باشندگان قدیم بعد از ساله  
 هرگاه بکاری میروند یک کوچه نو و یکی از محله می بنند که گاهی نه دیده بود و در عصر آبادی حیدر آباد  
 از عدل و بذل و نوال سر بر آریان سلطنت آصفیه علی الخصوص از زحم و شفقت بندگان عالی حضور  
 پر نور آدام الله اقباله بمراد کمال است یک یک عمارت ادنی کم مقدور از یک لک روپی کم نیست  
 تا به صاحبان مقدور چه باشد قطع مروج صبا از لیم گلش به مظهر هوا از دم سنبش به درختانش طوبی  
 صفت بر سر بهر آورده براج افلاک سر به مساجد و گنبد های کنه بسیار که در اطراف بلده مذکور  
 بنظر می آیند همه ساخته و پرداخته امرای و کنی قشایه از در هر جا که با جمعیت بهر ای خود را فرود  
 آمده چهاونی میباشند برای نماز مسجدی و برای دفن گنبدی علمی به بنا نهاده اند تا محتاج مسجد

و گنبد یکدیگر نشوند که در میان و کسنی با این معنی بقایت معیوب است اندک بسیار ساجد و گنبد های کهنه  
اطراف بلده تا حال موجود اند القصه همین معدلت محمد قلی قطشاه بادشاه از آبادی بلده حید آباد  
هر سال مبلغ چهار لک هون که چهل هزار تومان باشد محصول سایر بلده بنجر از عامره داخل میگشت مجموع  
این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ منموره و انعامات سادات و علما مقرر بود و مولود و تشریف جناب  
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم تیاری بزم حنبت آئین میشد و هم چنین هر ساله مبلغ بعد زینت و زینت  
مجلس قریب یک لک هون صرف کنده وری و خوشبو و تشریفات کاغذ و خلائق میگردید و نیز هر ساله  
خیرچ لنگر آینه شاهی عشر علیهم السلام مبلغ شصت هزار هون بوظایف مجاوران و اخراجات مطبخ لشکر  
صرف میشد و مبلغ دوازده هزار هون بعد از ماه محرم مقرر بود که به مستحقین میرسانیدند و این زر را زر  
عاشوری می نامیدند و چون ازال ماه محرم میدید کلاه سوری و جامه تشریاری از سر و بر آورده بلباس  
سیاه ماتمی الفت میکرد و تمامی غریبارا کسوت سیاه و بزرگوار میداد و دو عمارت عالی کی متصل دو تخته خانه  
شاهی و دیگر در بازار دار السلطنه حیدرآباد سمتی با علاوه بنا کرده ده هزار طاقچه های روشنی حراغ  
هر شب می فروختند و خود با مجلسیان و علما و فضلا و خوانندگان کتاب مرثیه در علاوه متصل دو تخته خانه  
بگریه و ماتم آل عیامی پرداخت و مبلغ یک لک هون خیرات دست خاص مستحقین میداد و مبلغ کلی هر سال  
به خدام بیت الله تشریفه و دیدینه منوره و نجف اشرف و کربلا و معلی و مشهد مقدس و اماکن کرمه دیگر میرسانید  
و چنان مقرر بود که از مقیم و مسافر هر کس که شادی دختر یا پسر خود میکرد با جمعی از زرقا صان چون برادر  
دولت حاضر میگشت خلعت فاخره از سر کار عبور و سر نوشت می یافت و هر که ختنه و پسر خود کنانیده  
می آمد خلعت نو میگرفت اگر در تمام روز هزار کس باین وسیله می آمدی بهره و رگشته میرفتی و هر حاجتمند که  
بواسطه مقربان درگاه میرسد بمقصد خود کامیاب میگشتی معنی این مبلغ دو لک هون مال زکات موقوف  
منوده خلائق را از ادیت بر همان سفاک میا که ساخت و در دینای و سه سال سلطنت خود حکم قتل احد

نفرمود و بوقت ضرورت رجوع بشریعت مینمود و در سنه یک هزار و سی و هجری تیاری عاشورخانه بادشاهی  
 پنج شصت هزار روپیه برای تقریه داران امام علیه السلام حسن الضرام یافت ارتقا نمود و از ده درخت  
 در آیینان علمهای جواهر و طلا و نقره و غیره استا و میگرفته بودند و در عشره محرم الحرام هر روز پنج طعم  
 اقسام اقسام روزینه دوازده صدر روپیه و شربت نبات خالص با گلاب دوازده تن بختیه برائے  
 تقریه داران و غیره معوضات هزارهون مقرر کرده بودند که در ده روز صرف نمایند تاریخ بنای عاشورخانه  
 مذکور پیشانی رواق اندرونی سیومی شیکه هزار و سی و هجری باب طلا مرقوم است که بنام سلطان محمد قلی  
 قطشاه نوشته و در عهد سلطان عبداللہ بنیر سلطان مذکور نقاشی کار ولایت چین نموده نام  
 سلطان عبداللہ جابجا نوشته اند درین زمان که سنه یک هزار و دو صد و پنجاه و هشت هجریست غیر از  
 چهار منار و سی جابج و چهار کمان و حمام و عاشورخانه بادشاهی مذکور و دار الشفا اثری از آن عمارت  
 دیگر باقی نمانده و بجای دولت خانه شاهیه محله ها و خانه های خلق الله از ادنی تا اعلی آباد گشته اند  
 در وازه شاهیه مزین بلباس انجام طلا بود و عالمگیر بادشاه در عهد خویش بر آورده بدلی قفسه دندنا عاشور  
 بادشاهی مذکور مدتی مدید بیکار افتاده کار نیخانه سرکار بود در عهد حضرت غفر نام میر نظام علیخان  
 بهادر بسی نوازش علیخان بهادر رشید ابار دیگر درستی پذیر گردید علمهای سرکار استا ذکر و ندرائے  
 اخراجات حرام و حفاظ و فراشان و خاک روبان و نقا چیان نوبت و گله طایل نوازان و غیره  
 جاگیرد و از ده هزار روپیه ایلان مقرر گردید و در هر عشره محرم الحرام جناب مروج موصوف حضرت غفران  
 مآب طاب ثراه و نیز جناب خدیو حق آگاه مشغرت منزل سکندر جابه بهادر علیه الرحمة در عهد و یک شب  
 تشریف آورده ملاحظه روشنی چراغان کنند که عبارت از تحفه بندای ای چراغان است و شیشه آلات  
 آویزان و شمع بتهیا هزاران هزار سفیر نمودند الحمد لله و المنه که این سعادت کبری و اعتقاد عظمی درین  
 زمان فرخنده آمان از جانب حضور پرنور از یکی هزار و از اندکی بسیار بل سجد و شمار از سابق

زیاده تراست مصرع تیاری مجید که در عهد حضرت غفر آتاب نور الله مرقدہ ظهور آمده بر سر  
 دروازه کلان صحن عاشورخانه مذکور از طبع زاد نوارش علیخان بنید افتخار است **مصرع**  
 باب فیض امام عالمیان بد که سینه کینزار و یک صد و هفتاد و نه میشود و بفضل انیر و متعال حضرت بنندگان  
 عالی مظلله العالی بر سال تیاری ششم ششم عشره محرم بحال اعتقاد و رونق افزا شده روشنی  
 معمولی را ملاحظه فرموده مرثیه خوانان را بانعام و اکرام فراوان سرفراز نموده قریب به پیر شرب  
 بد و تلخانه عالی مراجعت بنمایند و بوقت اتمام مرثیه نهایت خلوص و خضوع و ششوع وقت بسیار بر حسبیت  
 خیر آل محمد اطهار بی اختیار می فرمایند و هر سال مبلغ دو هزار روپی نقد از سرکار دولتمدار خود اضافه  
 پیش از دو ماه از محرم بحسبت اخراجات و تکلفات زاید بدار و غده عاشورخانه بادشاهی محنت بنمایند  
 و دو درخت و لایمی روشنی شیشه آلات کار ولایت فرامیس بسیار بزرگ فرشی که تا سقف عمارت  
 بلند عاشورخانه سرو میسر برای افزایش روشنی از سرکار عنایت کرده اند که هر سه درخت کنول  
 فراوان دارد و عالمی از تماشاایش مقر است که هیچ اقامت نظر احدی نماند و بجز دیدنش عالم حیرت میشود  
 طرفه اتفاق اینکه یک سال در سینه کینزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری خود بدولت و اقبال اندرون  
 عاشورخانه بادشاهی مذکور در بند و بست محلات رونق افزا شده بود و مذکور که شخص با ساز و یراق و  
 قرابین بدست خداستعالی میداند که بکدام حسیله اندرون پرده در دانه از چوکی و سپره ها و امیران  
 و منصبه داران و غیره هزارا مردم در آمده بجانب حضور قصد نمود و آنوقت چون بلاخطه سیداراده  
 فرمودند که از ضرب بند و نق خاصه خود کارا و را تمام سازند نظر بر دریافت احوال بحالت شامانه و  
 شجاعت موردی شاقانہ تال فرمودند که فوراً اختصاص الملک بهاد عرض بگی بر جبریت کامله ذاتی  
 عقب و اندرون صحن عاشورخانه در آمده به مقابل و محاربه اش سید و با هم رفت و قح حمله های ساز و  
 یراق عمل آمد بهادر مغربیک ضرب پای خوشیش که بالای سینه پر کینیش زد و او را از پا در آورده بزم اندر

و از ضرب شمشیر و دامن خست بهادر مذکور تمام دور جامه قطع شده در افتاد و این همه حال خود بدولت  
و اقبال چشم جهان بین ملاحظه فرمودارشا و کردند که او را از جان بحفاظت دارند بعد عشره محرم چون دریا  
نمودند برای کردارش از جلود اجابت برای بند و بست امورات و در بار جهاندار گردید پشای قیل بسته شد  
و بهادر معز نور و الطاف شاه از گشت القصفیت تشییع میسر مکر و نامزد گشتن ملک امین الملک بجانب  
کناری کوثر و حضرت سلطان نیز بدان جانب و بهر جهت نرسیم راج و منحرف شدن قلاع آن و تحیر قلعه چنانکه  
و محاربه به فضل خان حواله در مرضی نگر بالشکر و ملک پشی رای بیجا نگر و محاربت و مجادلت امر و خوانین و  
بدولی ستم خان و فتور کردن و جنگ جهاهدان سرکار و نافر و گردیدن اعتبار خان و علم خان و  
بهالی را و و خان خانان بخزای کفار و بیان مخالفت علم خان و خانانان و بهالی را و و بعضی سرداران  
جانب مرتضی نگر و مامور شدن امین الملک مذکور نیز بحجت دفع شراباب فتنه و شر و نصرت یافتن ایشان  
و لوای سلطنت برافراشتن قلندر در مسجد بیجا نگر و محاربه نمودن اعتبار خان با او و نصرت یافتن  
بر آن پیدا گرد آمدن بهای بلند بر درگاه سلطانی و سرفراز شدن به نصیب موردی و مخالفت و زیر  
آنها و بسز رسیدن به حسب العوضه بر لاسخان و رفتن ملک امین الملک و تنباهی کافر نشان و استیصال  
بی دنیان بعضی اعمال اجنبی و کشته شدن را و و فرار نمودن بهر چند و دفع چلیو مخالفت  
کشتن راج و نصرت یافتن لشکر منصور و سرفراز شدن سپه سالاری کشته شود و تفویض وزارت  
و جلالت الملکی بسادت پناه مرزا محمد امین و نیز کیفیت آمدن اغر و سلطان از جانب ابوالمظفر شاه  
عباس دارای ایران برسم بیالت و سینه کیم از بحری بحبت از دیاد محبت و و داد با بهای ای لایقه  
از ان جلالت تاج مصع شگون بلالی آبدار و کمر خنجر مصع مکل و بجا هر نفسیه و چهل سرب غربی نژاد ازین و  
لجام مصع بجا بهای عمده زر نگار مصع و موازی پافض توپ مغل و طلسم فرنگ زلفیت اعلی و  
پافض توپ مغل و زلفیت و طلسم و میکاب بالوان مختلف خوش قماش و دوازده جفت قالین کرمانی

و خوش قابی دوازده درمی و دیگر تحف و هدایای ایران و یار و به نشر لغیات خاص و نوازشات نشانمان  
 سرفراز شدن وکیل با صد نفر همراهی خویش فرستادن بادشاه از جانب خود مهدی قلی سلطان طالش  
 را مع هدایای لایق شاهانه هند و دکن که مدت پنج سال کار فرمایان سرکار بیتیاری آن مشغول بودند  
 بجانب عراق و یافتن انعام شیار ایران و ذکر جشن سوری شادی شهنشاه فرزند جگر بن سلطان محمد  
 برادرزاده سلطان که در هند کشف خود پرورش کرده با صدیقه خویش نامزد فرموده بود و فتنه آرائی شوره  
 پستان در بازار حیدرآباد دار السلطنه و بنبر رسیدن آنها و فساد طیفانی خدا بنده برادر خاقان و مقید  
 شدن و در قلعه محمد نگر و مخالفت و ستاد یوزامزد شدن جنگیر خان و تخیر ولایت کفار و نشانیدن کشتا  
 راجه را بجای و ستاد یوز در قلعه و در نگل با مرخاقان و دخل کردن اوسلغ دو لک هون و سیصد زنجیر نخل  
 و همین شکیب فرستادن از هر سال و سرکار و وطن افزای سلطان در مکان مرزا محمد امین و گدازیدن پیش ضیافت  
 سی هر سپ عربی با زین و جام مصع و پنج زنجیر نخل با طلا ساز و نقره و یک سرب و صج با چاره قرص جواهر گدازگون علی و یک آینه  
 مد و بلوری و دو پیه که جواهر آبدار و لالی شاه و ابرافرش محیط بود و چهارده مصحف با طلا و صج و بیت لنگری بخوری خوشتر  
 و بیت شاکل کشیری نقیص با یک و جنس زر بفت قالی خوشقانی و سی عدد و نمد یکد که کالی طول و صحن  
 و طبقهای زرین پزار جواهر الماس و یاقوت و زرد و شامه های غیر منکمل بجواهر آبدار و دیگر تحف و هدایای  
 بزرگی و بحر و اطعمه گوناگون و اثربیه و فواکات رنگارنگ و دادن پنجاه هزار روپیه انعام بار باب  
 طب و قصه خوانان و غیره و سرفراز شدن مشارالیه از چادر زری خاص که بفت خاقان بود و با خلع فاخره  
 دیگر و پنج سرب عربی با زین و جام مصع و پنج زنجیر نخل با طلا ساز و نقره و نامزد شدن سیر و نایکوارای  
 بجهت شرف و ثواب و منت راجه و شتر و رفتن میر حله مذکور به تنبیه و در سینه که هزار و ده هجری همه از تاریخ  
 قطبشاهی و غیره و صخ خاطر ارباب ادراک میکرد و باند نشیه طول کلام اجلا اختصار بل آمد و چنان معمول  
 دربار بود که هیچ امر و خوانین که برای مجرای حاضر میگشتند همه با سبب سفر از خیمه و درگاه همراه خود آورده و جلوه خانه

شاهی حاضر میباشند از همه سبب ضروری تا هر وقت که حکم شاهی برای روانگی به سمتی و جانبی که صد و پند  
هون آن بودند محتاج به تیاری سامان سفر نشوند از همون جا که ایستاده اند روانه مقصد گردند و لغز تنایخ  
هفدهم ماه و لیقعه سینه یکزار و سیست هجری شب شنبه وقت صبح روح پرفتوح آن شهیر در دیانوال زغار  
جانگاه قضا کرده بسیر جنبت النعم پرواز فرموده کل من علیها فان و یبقی وجهه ربک ذو الجلال  
والاکرام در لنگر فیض مدفون گردید بدست سلطنتش سی و سیال و مدت حیاتش چهل و نه سال بوده گنبد  
اوقات حال تایم است اگر از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن خاقان زنان و فرزندان و نویسند

از هزار یک و از سیار اندکی است

## ذکر سلطنت سلطان محمد قطب شاه

او برادر زاده و داماد و ولیعهد سلطان محمد قلی قطب شاه مرحوم است چون خبر مولودش تسبیح بیادت  
و نقابت مرتبت مشتری سپهر نزلت خوشید ارج فلک فضل و کمال هر سپهر آسمان عزت و اقبال مقتضی ممالک  
اسلام مقتضای خلوات انام الوائین بتائید المبین میر محمد یون استرآبادی که رکن السلطنه و دیلم مطلق  
و پیشوای این دولت بود رسید که تولد این مولود مسعود مذکور اوایل روز چهارشنبه است و بیستم شهر  
ربیع الثانی سنه یکزار و یک هجری واقع گردید این قطعه تنایخ بقول حبیب تنایخ قطب شاهی نظر داشته  
گذرانید قطعه باز عالم ابتدای کامرانی کرده است به صد شیر کامرانی میباید هر سوخته دو دمان  
نیز که از خوش چراغی بر فروخت به پرتو شهنشاده بر چرخ می تابد و گردن غرور شرت سلطان محمد آنکه است  
هر دو عالم یک صد از بهر آن عالی گهر به خود استم تنایخ آن فرخنده گوهر عقل گفت به اول کام است و  
غیر و زی و اقبال و ظفر چون دعا به زمین میباید از ان میگویش به سرور عالم شوی در ظل اقبال پرتو  
سلطان محمد قلی آن مولود مسعود در از روز تولدش در ظل عاطفت خویش لغز زندی خود مشهور فرمود  
هرگاه چهار سالگی رسید با استادان کامل علوم و فنون سپرد و بجه بلوغ جمیع خود را باز و در آتش در آورده



البواب بحجت و سرور بر روی ظلالین مفتوح گردانید درینیکه مزاج سلطان از منبج اعتدال بیرون گشت  
 و باب جانشینی و ولی عهدی سلطان محمد مذکور به میر صاحب موصوف شریطه تمهید و تائید بجای آورد و دقیقه  
 فرونگداشت بطبق آن میر محمد موسی پیش از دفن سلطان مرحوم سلطان محمد را بخت جهان بانی و میر خاقانی نشانیده  
 از تمامی امر او خوانین و سپاه و غیره بحجت گرفته در سرانجام تدفین و بتجشیش مصروف گردید و این واقعات  
 یعنی حلت و جلوس و دفن و دیگر وزیر و سرشنه به همدست و یقینده سنه یک هزار و سیست هجری بوقوع آمد لکن  
 چون سلطان محمد قطبشاه بخت نشست امر او خوانین و اعیان دولت را بنوازش نشانماند و عنایات  
 خسروانه مرحوم منت و احسان ساخته در جمیع امور سلطنت دقیقه از ذوالین الطاف و خرم نامرستی  
 نگذشت و طایران درگاه را باضافه شاهره قیوم خوشدل و رضی و شاکر گردانید هرگاه خبر جلوس او  
 بسع خسروان لطاف و جوانب رسید از جانب ابراهیم عادلشاه سیادت پناه میر محمد تقی و از سرور تصنی نظام  
 شاه میر ابو الفتح بحجت ادای سهم توفیق و تهنیت با تحف و هدایای لایقه و مکاتیب محبت اسلوب رسیده مورد  
 الطاف و عنایات خلایع فاخره و اسب فیل و نفوذ گشته جوابات اتحاد آمود حاصل کرده بخوش حالی و  
 شادکامی حضرت انصاف یافتند و در راه بیع الاول سنه یک هزار و یک هجری سیادت پناه میر محمد امین مجرله  
 را حضرت زیارت حرمین شریفین را و بهما الله شرفاً و تعظیماً داده ده هزارهون برای خرج راه مرحمت نمود  
 و سنه مذکور در راه جمادی الاول سیادت پناه سید کمال الدین بازند رانی را بحجت دفع شراجیه و لایق  
 و شتر روانه اطراف فرمود او کند تسخیر در گردن هم انداخته و حلقه اطاعت در آرد و منظور نظر سلطانی  
 گشت و در همین سال در پهلوی عمارت الهی محل که آن از محدثات سلطان مغفور است عمارتی ششبله چهار  
 طبقه برای ادائی هم عدل و داد بنیاد نهاد تا هر کس که مستغاثی و فیادای بداد خواهی از در درآید  
 بی واسطه آید عرض حاجت خود بسع سلطان رساند و بمقتضی خویش کامیاب گردد و دو دوا به پرتاب  
 راوی که دین و دلقخانه از جمیع خاصه خیل هر سال وضع میشد قریب دو لک و پنجاه هزارهون کسی هزار

توان باشد سعادت و مرفوع القلم فرموده عالمی را بنجات داد و بعد از خبر طاعت سلطان مرحوم مغفور  
 محمد علی قطبشاه هرگاه بسبح علیحضرت سلیمان مرتسکند حشمت زنده و خلاصه در دوران نبوت  
 ابو الفتح شاه عباس سید بنابر فرط محبتی که بدوران قطبشاهی بود و ایالت پناه حسین بیک قنچاقی  
 را که در سلک مقربان آن آستان انتظام داشت بجهت تننیت با تحف و هدایای لایق روانه نمود  
 و او سوار مرکب چهارگشته در عرصه چند وار و بندر و ابل گردید از رسیدن خبر در دوش سیادت پناه  
 میرزین العابدین مازندرانی را که بوقور فضل و خرد و متصف بود با تشریفات خسروان و در خرج لایق  
 برای آوردنش بنبردند و کوفرتاد و قراریدند درگاه در هر منزل و مقام مراسم ضیافتها بوقت بریم  
 رسانید چون بسرحد ولایت مالک محروسه سید عمده الخوین انبیا قلی خان را مجر و ابا جمعی از مقربان  
 باستقبال متوجه سخت و در هر منزل خوان نعم و احسان زیاده تر از خیر شمع و بنیان کشیده حسین بیک  
 و رفقاییش را مالال الطاف مفتخر و مباهی گردانید چون نزدیک بدار السلطنه رسید و رکالا چو نره  
 بتاریخ و هم حجب الحرب سینه بیکزار و بست بجهت ایالت پناه از بساط بوی سرفراز گردیده از جانب  
 علیحضرت اشرف السلاطین انظار محبت و موافقت پیش از حد و نهایت نموده مکتوب صداقت اهلویا  
 که در ذیل این دستان بنس نقل آن باز قوامی آید با تاج مرصع و کمر بند شیر و کمر خنجر کلان بجا هر که بدار  
 و پنجاه مهر سپ با دیر پیمای بک تگ همه قابل سواری شامان با زین و لجام مصحح و عنایتهای زرکش  
 و سیمه توپ زلفیت میلک کارخواجه عنایت نقشینه و دیگر هدایا از نظر الوار که در اینده و تجلای فاخره و  
 الطاف خسروان اختصاص یافت و شهاب و نفر از غازیان عظام که رفیق ایالت پناه بودند نیز بتشریفات  
 و انعام سرفراز گشته منزلی عالی و وسیع بجهت نزول همه امقر گردید و مدت دو سال و چهار ماه شارالیه  
 را توقف واقع شد هر سال سواری بست هزارهون خاج از تشریفات و اسب فیل و غیره بموی الیه  
 نمایندگیت در اداسط ذلیقده نه بیکزار و بست و پنج بجهت فضیلت و ایالت پناه شیخ محمد خاتون را

که عهده مجلسیان و مقربان درگاه سلطان محمد قطب شاه بود با تخت و پهلایای فراوان و مصع آلات  
مشحون بجواهر قیمتی و اقمشه که مدت ها عاملان درگاه در تمام آن سعی موفوره بطور رسانیده بودند  
برفاقت مومی الیه مقرر نموده و چهارده هزار پهن برای خراج راه بحسین بیگ محبت فرموده از راه  
بربان پور روانه جانب ایران نمود **نقل مکتوب** اعلیحضرت سلطنت و مولیت پناه شوکت عظمت  
دشنگاه است و جلالت انتباه محمد و میانی الدوله و الاقبال مشید ارکان النصفه و الاجلال  
جالس سریر سلطنت و کامکاری شایسته مستروردی و جهانداری المنصوص لبنایات الملک الاله  
نظام السلطنه و الایالت و الشوکه و العظمه و الالهت و النصفه و الاجلال سلطان محمد قطب شاه را  
تسلیمات عطاوت محبت انجام و دعوات ملاطفه بنیان مودت فرجام ابلاغ ارسال داشته بکلی توخه خاطر  
مهرگزین و تعلق ضمیر سیر مودت آمین بهایون با انشظام سباب سلطنت و دستگامی و اعتدال لوائے  
نصفت بلند نامی آن اعلیحضرت باقصی مراتب کمال درستی و راج عز و اجلال متعلق و مقرر است و  
و مطالب وارب و جهانی بتوفیقات آسمانی مقدر بعد از اینهای رای صداقت آرای سیکر داند  
در چنینکه خبر ملالت اثر واقعه بایه محبت پناه عم غفران دشنگاه آن عالیه سلطنت و اقبال پناه  
بدین دیار رسیده که از نشئه فایده غدا زلی اعتبار جدائی اختیار نموده بارگاه بقایا پرتو بتقتضا عطاوت  
و اشفاق جمیلی و علاقه اتحاد و یکدلی که فیما بین مسلک بود و عباد کلفت و ملال بر آئینه ضمیر محبت  
تاثر نشسته کمال اندوه و ملالت دست داده و متعاقب آن خبر محبت اثر قایم مقامی و دارای آن  
جالس سریر سروردی و جهانداری بسامع اجلال رسیده رنگ ملال از آئینه خاطر زدود وجود و نیای  
فانی ناپایدار محل حوادث و سکاره و حکم قاطع کل نفس ذالقه الموت بقای نوع انسانی از  
مقوله متمنات و راه عدم پیمای قرار یافته کافه مخلوقات است نفوس قدسیه انبیای عظام  
و اولیای کرام که محرمان اسرار غیبی و مقربان درگاه ایزدی اندک لول که بر جمیع الی تراب رضایه مرضیه

از دل و جان این اشارت قدسی بشارت را پذیرفته و دماغ عمرنا پدید ارجیات دوروزه مستعار  
 نموده اند نسبت است که آن بادشاه عالیجاه در حد و شان این قضیه بایده برهنه گوی شتاب  
 عقل بعروة الوثقی صبر و شکیبایی تمسک حسته بدین عظیمه عظمی شاکر و مسرور باشد بحمد الله و المنة بعون  
 عنایات الهی سربادشاهی آن خاوندان علییه بوجود شرفیه آن سلطنت نشان آرایش یافتن چراغ  
 آن سلسله افروختگی دارد در جای و اثبات است که تا غم غفران پناه نگیرد مستغرق رحمت حی الاموت بوده  
 باشد بقای عمر السلطنت و شوکت و دستگاه بوده از عمر و دولت تمتع و بر خوداری یابن چون حسن اعتقاد  
 ایشان بخاندان طیبین و طاهرین بر عالمیان الظمن الشمس و مصادقت فیما بین از قدیم الایام هست  
 ظهور دارد لازم نموده که از مخلصان جریم غارت را بجهت پرورش حال لغزیت و مبارکبادی سلطنت و دادی  
 آن اعلیحضرت فرستاده شود و اندر لغت پناه بقرب العلیه عالیجین بیگ قیچاقی را که از خدمتگاران  
 بساطت و منزلت و محل اعتماد شاهانه است روانه حضور نمودیم و این نامه دوستی آئین از روی کمال  
 شوق مصحوب و ارسال ستیم الحمد لله و المنة مجاری حالات اینجا بین عاقلان ربانی حسب الخوا  
 اجبا نخر و خوبی گذرانست و درین اوقات فیما بین نواب هالیون ما و اعلیحضرت بادشاه ذیجاه  
 فرمانفرمای مالک روم بوساطت مصلحان خیر اندیش مصالح واقع شده و ما نیز جهت ترفه احوال  
 خلایق و عباد الله رضا بان دادیم و از جانبین معاهده و پیمان تاکید یافته الپچیان معتبر آمد و شد  
 نمودند و اینچنین است که امری که کرده خاطر الورد بوده باشد واقع نیست و طیفه اینکه آن سلطنت و عدالت  
 دستگاه بیشتر که شیوه فرخنده اتحاد و حسن موافقت و داد و مرعی و سلوک داشته میونته ریاض خلاص را تلال  
 مکاتیب صداقت عنوان و محالیت مودت نشان شاداب گردانند و چون داعیه ضمیر الورد هالیون نیست  
 که همیشه از احوال ایشان خبردار باشم و الپچیان که میفرسید و برتر روانه می نمایند باعث این میشود که ازین  
 طسیر نیز بر روانه شوند بعد ازین برخلاف گذشته عمل نموده لغت پناه مشارالیه را زودتر روانه گردانند

و بحیث آنکہ مردم ما و ایشان از راہ شکی بفرغت بیکدیگر ترو دو تروند بگردیوستہ از چگونگی حالات بیکدیگر  
خبر دار تو انہم بود جمعی از عساکر منصورہ را بفتح و تسخیر و لایست بکچ بگردان مامور فرمودیم و بتوفیقات آسمانی  
باندک توجہی بفتح گشت وین یعنی نزد آسانی میسر گشت بعضی از حکایات عم غفران پناہ آن عالیجاہ  
زبان سوادت و عزت آثار بجای قنبر گفتہ بودند کہ بعضی از شرف رساند شارب الیہ و ضدا شنت لیل الیوم ہر گونہ  
مطلبی کہ منظور و مکر و خاطر الور بودہ باشد بل شائبہ تکلف و غایب حجاب از روی یگانگی اعلام نمایند کہ  
توجہ بحصول آن موصول گرد و چون غرض تجدید مراسم الفت بود و زیادہ العتاب زنت ایام سلطنت و اقبال  
بماناد و سال بخیر از دست و سیم کہ از غایت لیزوی بعد از روی بسیار فرزند بگردید کہ اشرف خاندان  
قطب شاہی بودہ روز و شبہ ببت ہستم شہر شوال المکرم سنہ مذکور از نہا خانہ عدم قدم بوجہ و نہاد خاتان  
زمان اورا سلطان محمد عبداللہ مرزا نام کردہ انواع مسرت و سرور و موفور بوقوع آورد و خطاب و رالہا بال  
احسان گردانید بخانہ عصر و ضدا شنت کہ این مولود را باید کہ ببقضاء دوازده سال بدید و پیر  
مشفق شوند اندام قطب الدین نعمت اللہ کہ از اقربای نزدیک سلطان بود سپردند و در سنینہ زیارت بست  
پنج سیم کہ فرزند دیگر ہم متولد گشت چون فیما بین ہر دو مولود تفاوت وصال بودہ جناب سیادت منقبات  
در سنگاہ مرضی ہمالک اسلام میر محمد مومن جہا قطبہ تاریخ از نظر گذرانید این ایات از انت قطعہ میان ہر دو  
چو آمد تفاوت وصال بہ چو خواہی از پی تاریخ نشان شوی رہبر بہ حسابال یکبار کا بخش جانہا جوئی  
ز کا بخش بجانہا حسابان دیگر بہ حسین یکجا بیدہ بخت را مادہ تاریخ یا شتہ گوین چون سلطان محمد  
قطب شاہ در سنینہ زیارت بست و سیم کہ ارادہ نمود کہ مسجد عالی و بلندہ بجد را با و متصل جائز بنا کند کہ در  
تمام ملک دکن بی نظیر بودہ باشد ہر گاہ پایہ مسجد کہ یکہ مسجد مشہور است تیار کردید حکم کرد کہ ہر کس نماز پنجگانہ  
اور تمام عمر از سن دوازده سالگی قضا شدہ باشد باید کہ سنگ اول تمینا و تبر کا از دست خود در پایہ اش  
اندازد و ہر چند سعی بلیغ نمودند و بیکسین سہ آمدہ و اگر شخص صادق القول است کردار از میر نجات بخصور آمدند

یکی تقسیم شری عرض نمود که نماز من در تمام عمر از دوازده سالگی قضا که نشده است اما یکروز در نماز صبح در وقت دوم طلوع آفتاب گشت دیگری باطل را آورد که من نماز صبح را اگر چه بروقت ادا کردم لکن برای فسخ شبهه اعاده هم نمودم که وقت قریب تر به طلوع آفتاب رسیده بود دیگر هیچ نماز از من هرگز قضا نشد پس سلطان محرم خود برخواست و قسم بخدا و الله داد که فرمود که بحول و قوت جناب خدای یگانه جل شانیه که خانه آورانجامی تمام عمر دوازده سالگی من تا این زمان نماز پنجگانه از من هرگز هرگز قضا که نشده است سهند نماز سجده من نیز گاهی هرگز قضا نگردید و سنگ بر سر خود برداشته در پایه بسجده خست هر دو شخص مذکور هم شکر بار داشته شریک سلطان گشته هر دو را در سپهر زراعت و راه خدمت انصاف فرمود سبحان الله و بحمده زانی که بادشاهان آن وقت چنین تقوی و زهد و ورع موصوف باشند بزرگان آن عهد چگونه خواهند بود درین زمان اگر سلطان العصر خواهد که یک کس باین صفت حاضر شود هزار کس برای خیر نفع حاضر میشوند و تقسیم های منقطع خود را میسریند و خواهان انعام و اکرام باشند بی خوف خدا جل جلاله و نه اندیشه از رسول الهی علیه السلام و نه ترس عاقبت و نه پاس ایمان و نه قنوت از شر الیای حقوق آداب خلیفه که خداوند مجاز است بلکه با هم تنزاکند که با هیچ فریب عاقلانه فرورانه کار خود کردیم و فائده برداشتیم چه نماز و کدام تقوی و طهارت در بیخود اوقات شبانه روزی مادر کرد و فریب بگیرد معاذ الله معاذ الله هرگاه چنین سعادتها نصیب بیسیان و بادشاهان آن عصر بوده باشد بنامهای ایشان و نامهای نیکایشان تا حال قیام است و بس و تاهت خواهد بود الحمد لله و الله که از افضال ایزدی سلطان العصر عی حضور پر نور بندگان عالی بادشاه ما را ادام الله اقباله اوقات شایانگی هزار و از اندکی بسیار بل سجد و شکر بصفائهای صوری و معنوی موصوف گردانیده است که شب در روز در خلایق پروری اش میکند و باین همه الطاف قلوب ما بظنیتان شکر گذار خداوند حقیق و نه مجازی اند شامت اعمال ما جلوه گرفته ما را در حالات پرانگته انداخته است الله تقدیر

و تعالی آن خیر محض و محض خیر را تا تمام جهان بر سر بسیار ایالات و بلاد آیین آمین الغرض چون سلطان  
 محمد بنای مسجد بنمود چهار هزار کمائی و دو هزار سمار و دو هزار رنگ نرانش چالاک دست متین دار و غنه  
 اش که میرزا فیض الله بیگ نام داشت و رنگا چو دهری که همسر منند خان خطا بش بود و گردیدند و اینها  
 همه صرف تیاریش بودند و رنگ از کوهی که متصل موضع لکن بهار چهار گره از بلده حیدر آباد است  
 جنوب بود و گرفتند چنانچه اندکی ذخیره در آنجا تا حال افتاده است و نام مسجد بیت العتیق نهادند متین  
 کعبه را گویند زاد الله شرفها تا بودن سلطان محمد و تا دولت سلطان عبدالله خلف خاقان مذکور  
 تباری مسجد جاری بود و در عهد سلطان ابوالحسن ثانی شاه داما و سلطان عبدالله چون در سنه یک هزار  
 و نود و هشت هجری که او رنگ زیباد شاه خلدیگان متصرف دولت خاندان قطب شاهی که دید خاک ریز  
 و غیره از اندرون و واقفهای مسجد بر آورده کار آهک سه باره کنایه و خانه و حلی که کشاده بود دیوار  
 کشیده خانه کوچک متصل سب ساخته صحن و محوض دیوار اطراف و دروازه ها و برج کلان هر دو باز و در اصل  
 ساد و پیشانی و گنبد هر دو باز و کنایه کاسه کا طلع طلا کشیده و بکار مسجد موسوم و از این چنانچه طول مسجد بنهاد در عرض  
 چهل و سه درع و ارتفاع از زمین تا بقیع بست و بکار در و داخل ساد و پیشانی و گنبد هر دو جانب پانزده  
 درع و کلس طلا کار سیزده درع است مسجد او در غه عمارت مسجد مذکور عرضی بجانب خلدیگان گذرانید  
 که تا حال در تمامی تباری این مسجد مبلغ هشت لک روپیجه صرف رسیده است و هنوز بعضی کارهای ضروری  
 باقیست اگر خداوند نعمت یک لک و سیر دیگر محنت فرمایند و فیس که طاقها در واقفهای هر دو باز و عقب  
 مسجد تیار شده است پیشانی مسجد و گنبد کلان هر دو جانب نیز مطابق نقشه مقرری که استادان کار بالافق  
 قرار داده نقشه آن نوشته اند تیار کرده میشود تا بودن این بنای شکر نام بادشاه دین پناه بر صفحه  
 روزگار باقی خواهد ماند بعد ملاحظه عرضی این بیت بر آن بهر متخطد آوردند بیت کار دنیا کسی تمام  
 نکرد و هر چه گیرید مختصر گیرید بعد معاذ الله معاذ الله برای زیر قلیل که هیچ مالیت در پیش نظر بادشاهان

قطب شاه پنداشت چیزی را که فرموده هم چنین مسیحی عالی شان را که در تمام اقلیم هند نظیر و شبیه خود  
ندارد بی زب و زینت ظاهری نموده نام خود را مشهور آفاق نه رواج گردانید او تنالی شان از آن  
را از تنگ چشمی نگاهدارد که بد و افسوس است مخصوص شان را معنی نحر را و ران در سینه کینار و دو صده  
و پنجاه و یک سکه شرب غره و قلعده چون بر قبر حضرت خلد مکان ابقا شرف گشت عرض کرد که جناب  
بی سب و بی جهت مسافت بعیده طی فرموده و مملکت محال شسته که با و برهون دکن بتصرف اولیای  
دولت خود در آورده برای کار خیر تیاری مسیح و شان شوکت خانه منبر که جناب الهی یک ملک روپیه  
را بدین فرموده و در چیتا بخت بود و که ام نقصان مال خاصه سرکار جناب میگردید آخر نام مبارک با اینصورت  
نقص مشهور گشت افسوس هزار افسوس حیف هزار حیف سی تمام عمر از یک حرکت بصورت دیگر ظهور کرد و  
همه بر باد رفت هرگاه حال جناب چنین باشد بحال سپر مانده گان جناب چه رسد به هیچ از جواب با صواب  
سفر از فرموده و در همان اندک جناب خلد مکان برای استحکام دولت خود و اولاد و احقاد خویش بنیاد  
سالمای سلطنت سلاطینان دکن را بر باد دادند درین زمان که سینه کینار و دو صده و پنجاه و شصت هجرت  
و ابو الطاهر بهاد شاه با دوشاه غازی بر تخت طاوس شاهجهان آباد میر آرای دارند فقط در حیرت باده  
نزد حکم ایشان جاری نیست تا به دیگر بلاد و مصاد و اماکن چه رسد و دنیا جای گذشتی و گذشتنی است  
الحکم لله و الملائک لله بر حق است در آن قلعه محکم متصل سمت غربی کاروان مسیحی خرد که در نقشه  
و ترکیب و تیاری بروج و غیره عجیب و غریب است و آن را دوطری مسیحی میگویند اصلش اینکی موسی خان نام  
امیری بود قطب شاهیه که بعنوان دار و نمکی بر تیاری که مسیحی معمر بوده و او را فی روپیه دوطری بطور تحریر  
مقرر کرده میداده بود و در چون رقم تحریر جمع نمود در آن میان تیاری مسیحی مذکور بخت تا حال نام  
او و مسیحی هم قایم است اینهم خوبی قسمت و نیت توان گفت انما الا اعمال بالنیات فی الواقعی است القصه  
چون هر سبب مسیحی با نظام سید تاج ختم تیاری اثر یعنی تیاری که مسیحی سینه کینار و یکصد و چهار هجرت بر پا خیزد



سنگ مرمر مرقوم کرده بالای پیشانی دروازه کلاں نصب نموده اند مع هذا انچیکه بان محمد شاهی میخایان  
 در سنه یک هزار و سبت و چهار هجری که بخرج لکها که منتقل و ولتخانه شاهی در عهد سلطان محمد قطب شاه  
 با احداث درآمده بود درین زمان اثری ازان و از محدثات سلطان مغفور نیز باقی نماند آورده  
 اند که چون سلطان محمد دست قلعہ محمد نگر و بلده حیدرآباد و موافق گنجایش کار خانات شاهی و  
 بود و باش امر او خاتمین و اعیان و ارکان دولت خویش نیافت و هر وقت نالش تکلیف تنگی مکان  
 از اعیان و ارکان بدرگاه سلطان میرسید خواست و گفت که قلعہ دیگر مجازی قلعہ محمد نگر گول کنده  
 جانب شرق تیار نمایند که بلده حیدرآباد در میان هر دو قلعہ باشد و کمین و مبین بقراعت غارات  
 سازند و اوقات خود را بسر برند لهذا قلعہ دیگر بناماده موسوم بسلطان نگر ساخت اول مسجد  
 در وسط قلعہ تیار کنانید و عید گاه او با احداث در آورده و تیرای دیوار را و دروازه را و غار تنگ  
 شاهی ایتام فرمود درین حال توجه بود که مزاج سلطان از تب محرقه بیارگشته رو با خطا آورد  
 تا اینکه در چند روز متوجه عالم دیگر گردید سلطان عبداللہ فرزند جگر نیش هر گاه قایم مقام گشت  
 بنای قلعہ مذکور را مبارک ندانست همچون حالت واکنداشت نه لکس هون بخرج بنای قلعہ نو آنچه  
 در آسمان از دیوارها و غیره تیار شده بود در آمد و درین ایام شد و قلعہ کنه است و عید گاه کنه نیز که  
 جانب شرق بلده مشهور آفاق است عید گاه هون قلعہ نو است که سلطان نگر موسوم گشته بود چون  
 اعظم الامرا اسطو جاهد الہام سرکار و ولتہ از بنای قلعہ سرور نگر بنام سرور افرا بیگم منکوحه خویش  
 منو برای تیاری آنجا همه سنگهای تیار از دیوارهای قلعہ کنه مذکور حسب الحکم حضرت عفراتاب  
 بکار آورد قلعہ سرور نگر اگرچه قلعہ کوچک است اما در خوبی صورت و سیرت نقیصه عجیب دارد و نهایت  
 خوش آب و هوا و فضلا چنانچه حضرت بندگالغالی مظاہ العالی حضور پیر لوز جناب بادشاہ مانا لہ  
 صفیہ آدم اللہ اقبال در سنه یک هزار و دصد و پنجاه و شست هجری آبادی قلعہ سرور نگر

از سر نو کنایه بسبب خوش آب و هوای آنجا دارند و آن قلمه کنه چاه وسیع عمیق دیباغ و لحسپ  
کلان پراز همه شجار سیوه و آنها را با حدیث در آورند که با تمام میر غلام حسین خان منصب دار برادری  
عاهی محرور و اوراق هر روز دستگی تازه میشود و در تاریخ قطبشاهی مرقوم است که چون منیر سلطان محمد از  
منج اعتدال بدرجه کمال برآمد عبد الله میرزا را که مشهور سلطان عبد الله است و در آن ایام  
دوازده ساله بود فرمود که شمار و بر و ما بالای سجاده و در کت نماز حاجت خوانده برای صحت نماز  
جناب قدس آبی که شافی مطلق است استعنا نمایند که دعای شما بدرجه حاجت خواهد رسید حسب حکم  
شهرزاده مذکور در سجده رفته برای استحکام سلطنت خویش کمال خضوع و خشوع بدیدار استعنا نمود  
و در پیشگاه پدر حاضر گشته عرض کرد که غلام نهایت الحاح برای صحت مزاج مبارک در درگاه ایچده  
عاجز نیایم کرده است انشاء الله تعالی غم قریب صحت عاجله نصیب حضور میشود و سلطان محمد خوب  
بر روی پسر بدیدار ملاحظه نموده از قیافه اش در یافتن فرمود که ای فرزند شما برای استحکام و قیام سلطنت  
خویش کمال خضوع و خشوع دعای بسیار کرده آید و آن در جناب قدس از یزدی مقرون با حاجت  
شده حال اطعم از زندگانی مانیت ندارند که در تقیر چنین بوده است و این هم مضایقه ندارد  
خوب گردید که از جمله خوریات بود خاطر باینر جمع گشت دنی الوافی چنین بود پس فرمود الحال شما  
متوجه بند دولت امورات سلطنت خود باشید که وقت و دایه قریب تر رسیده است سبحان الله  
جانشان عقل کامل عاقلان کم از کم بزرگان نیست گویند چون سلطان محمد بیار سخت شد حکمای  
یونان و مصر جمع شدند بقول یونانیان اینکه در پانزده روز بعد منبرج و سهل صحت کامل خواهد شد و  
معروضه مصریان همینکه در غصه روز با احتمال مانزه است محرقه بالکل خواهد رفت ارکان دولت منقول  
یونانیان را پسندیدند که شارع عام بی اندیشه است و مادر سلطان معروضه مصریان را قبول کرد که  
ما را صبر پانزده روز نیست که فرزند جگر بند من در حالت بقیاری و تکمل الخبطه من صبر را کار فرموده

تا پانزده روز منتظر صحت باشم هرگز از من نخواهد شد چون تقدیر چنین بود بر دوز سوم که مادره ما دادند از حدت آن در سنه یکم از چیل و یکم بحسب برای سیرت برین روح پر فتوح آن بادشاه دین داخل فرمود بس باین سپین گردید حادثه روداد که هیچ چشمت ندیده و گوش نشنیده علما و فضلا عصر و ارکان دولت و اکابر روزگار دوش بدوش جنازه اش را برداشته در لنگر فیض مدفون کردند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ گنبد عالیشان هنوز قائم است مدت سلطنتش است سال و کسری مدت

حیاتش حمل و دو سال بود

## ذکر سلطنت سلطان عبداللہ قطب شاہ بن سلطان محمد قطب شاہ

چون سلطان عبداللہ قطب شاہ بر دوز حلت پذیرد بر گوار خود بخت سلطنت موردی نشست امر او خوار و وزیران هم اتفاق دست اطاعت بعبیت داده اند زمینیت جلوس گذرانیده شهنشاهانمند و او سپردا سپاه و عسکرت و امر او وزیران و ارکان دولت متوجه شده همه را فراموش حال سرور گویند و تعمیر عمارت پرداخت چنانچه عمارت گوشه محل که بزرگیش از بزرگی خوش ظاهر است هرگاه حوض انقیر و وسیع و بزرگ باشد اصل عمارت و لوازمات آن چه قدر وسیع و بزرگ تر خواهد بود مردمانیکه چشم خود بر اسه دیده و سیر و آکینیا کرده اند یکی میان محمد امان که صد ساله بودند و دیگر حیاتخان که از نو دسال عمرش تجاوز کرده بود و زبانی هر دو راست گفتار و کردار بسبع های مؤلف این تاریخ گلزار آصفیه متواتر رسید که ارتفاع عمارت گوشه محل آنقدر مرتفع بود که جوان زیر دست قوی باز و بلند قامت لیموی کاغذ اگر دو دست گرفته میخواهست که بکمال زور و قوت خود تا سقفش رساند هر چند سعی موفوره میکرد هرگز تا سقفش نمیرسید پس تا دیگر بلندیش چه رسد همدان گویند بکنز از تجربه در آن میان بودند که مردم تماشا اندرونش رفته راه برآمد فراموش میکردند و متحیر میماندند و بدون راه نمائی سکن عمارت که همیشه در آن مکان میبودند و گذران آنها بر همین کار بود که مردم را از راه امانی بودند و تماشا کنانیده

بیرون می آوردند و انعام بامی یافتند هر چند که ششش کردند که بر اینهمانی معقل خویش بیرون آیند هرگز  
 میسر نیگردد بدینا مسکنی که در بروی عمارت گوشه محل جنوب رویه تا حال قایم و موجود است تعمیر و نواب  
 مغفرت آب آصف جاہ مرحوم مغفور است که در عهد خود با حداثت در آوردند و باقی عمارات عالی  
 شکسته و ریخته شده که از چوبینه اش و سنگهای آن عمارات دیگر با حداثت درآمدند اما از اصل عمارت  
 گوشه محل غیر از حوض کلان که در اطرافش همه فواره ها بودند و هنواره پایہ ذات عمارت دیگر هیچ باقی  
 نیست و برای تیار می گوشه محل سه لک چهل هزار روپیہ بخرج در آمده بود و بجهت تعمیر و تزیین باغ  
 و عمارات باغ لکنکم پللی سه لک روپیہ صرف رسیده گویند شاه مومن چپ فقیر بزرگی بود که زبان را  
 بمسخر آشنایانیکه در یونان لکنیه الشیطان بیرون لال در دازه حیدر آباد است که صاحب سجاده و فقرا  
 ایشان در آن تکیه میباشند و حضور پر نور دام اقبال از نوبت دیومیه هم سرفراز فرموده اند تا دیوار  
 قنقہ که مشهور و معروف است همراه فقیران بسیر و تماشا رفته از بالای دیوار مذکور عجایب آنجا  
 دیده خوانند که آن طرف دیوار خود را اندازند فقیران دیگر که ریسانها و کمر الشیطان بنده بودند لطاف  
 خود بزرگ نشیدند از آن روز دیگر سخن بر زبان نه آورده خاموشی را شعرا خود ساختند چون حکم  
 سلطان عبدالعزیز قطب ه بزرگ مذکور را در باغ لکنکم پللی آورده هجوم طوایف رفاص و تراکم اشجار  
 و جوشش انهار و حوضهای بسیار و صدای جانوران خوش گفتار پرند نظ الشیطان در آوردند آنوقت  
 فقیر مذکور بمقتدر فرمود که آن اصل است و این همه نقل است هر چند پریمی شده بسیار پرسیدند دیگر  
 حرفی نگفتند و خاموش ماندند گویند سلطان عبدالعزیز را در فیصل خاصه سواریش بودند که از بهر فیضان  
 مشهور آفاق گشتند هر وقت که سوار میشد بر همین یکی ازین هر دو فیصل مذکور اکثر سوار میگشت یکی را  
 صورت میگفتند و دیگر را مورت می نامیدند تا حال کویچه صورت مورت در حیدر آباد منقل است  
 کلان پل قدیم مشهور تر است آورده اند که بتاریخ بست و فقه نامه ذی الحجۃ و فقه سلطان عبدالعزیز

سوار حوضہ سورت نام فیل با ساز و سر انجام پوپا کہ وغیرہ طلائع سوار شدہ ارادہ قلعه محمد نگر گو لکنڈہ  
 نمود فیل مذکور ہینکہ آب دریای موسی و جوش طلائع اورا دیدی اختیار است و بہوت گشتہ فیلباز  
 را کشیدہ زیر اندخت و سر صحرآ آور و چند بادشاہ خواست کہ خود را از فیل مذکور جدا ساز و بیخ تدریر  
 موافقت نکرد ناچار چند شب و روز فیل ہر جا کہ خواست میرفت وی راستا بقول شاعر سپیت  
 رشتہ در گردنم انگذہ دوست ہدی بر دہر جا کہ خاطر خواہ اوست بہ الغرض این نقل عجیب و غریب است  
 کہ عقل را در آن رہی نیست و فی الواقع چنین بودہ کہ با قدامت حیات نخست بیک صاحبہ مادر سلطان  
 عبداللہ در زوجہ سلطان محمد دختر سلطان محمد قلی قطب شاہ کہ رابعۃ الدوراتی وقت خود  
 بودند و بصفات بسیار شہو بحیات مان صاحبہ انداز فرط محبت پسرخویش آب و طعام بر خود حرام کردہ  
 کہ سہا اطراف بلکہ حیدرآباد بہر ہر درخت نوشہ ہای طعام و کوزہ ہای آب آویختہ تا زیر ہر درخت کہ  
 فیل است بایند سلطان از آب و طعام محروم نمائند تا سلخ ماہ ذی الحجہ یعنی تا بنظر آمدن ہلال محرم ہین  
 حادثہ کبری عاید حال خلق اللہ بود کہ در مہلک ہلاکت گرفتار بودند چون بوقت مغرب حیات بان صاحبہ  
 موصوفہ ہلال ماہ غرای محرم ز چشم گریان و دل بریان معاینہ نمود و بجانب حضرت اباعبد اللہ الحسین جانبدار  
 جناب فاطمہ زہرا صلوات اللہ و سلامہ علیہا عرض کرد کیا امام شہید مظلوم پسر جگر بند این کنیز اگر  
 بصحت و سلامتی و خیر و خوبی آمدہ از من ملاقات کند پیش از داخل شدن دولت خانہ شاہی لنگر طلا  
 بوزن چل من بخیرہ تقریف قسیمکہ و پرای فیل است انگری بندند و کہ سلطان عبداللہ غلام شہابستہ  
 پیادہ از قلعہ محمد نگر گو لکنڈہ تا بیکان حسینی علم اندرون بلکہ آورده بفقرا و ساکن ہساوات و علما  
 و فضلا وغیرہ ارباب احتیاج تقسیم خواہم کرد سبحان اللہ تحقیق تر رسید کہ بحر منیت کردن حیات انصبا  
 موصوفہ و فقرا ہمون آن وزمان فیل مذکور از بی اعتدالی خود برآمدہ در اختیار سلطان درآمد و  
 انجیکہ سلطان حکم کرد بر خلاف اول باطاعت بجا آورد تا اینکہ سلطان روانہ قلعه گردیدہ بر دولت

رسیده بایستاد و از فیصل فرود آمده دخل دیوان خاص گشت مادر سلطان حکم کرد که سلطان تا من آید  
 نذر که بصدق اعتقاد قبول کرده ام بجانم دلم دخل محل نشوند هرگز هرگز پس زرگران تمامی بلده و قلمه  
 را طلبیده و بنحیر لپ من پخته تصرف از طلا ای امر تیار کنانیده در کمر سلطان بسته باشند چهل من  
 پخته مسکریه با کلاب پیرینه بالای فرش محل از قلعه مذکور تا مکان علم مبارک حسینی علم فرستاده  
 لنگر طلای را و شربت را تقسیم کنایت کرده بودند تقسیم کنانیده چون این مقدمه باین طور بطور آه و مدح  
 آنوقت برای مراد می خویش لنگرهای طلا و نقره و بعضی از کلمات بقدر مقدور می خود را در کمر اطفال  
 بسته هر سال می آورند چنانچه تا الان همون رسم جاری و بحال است بلکه دین زبان ماشینی زیاده  
 است که بتکلفها و طعنه با بجاوشنای لنگرهای آرد و نذر میگزاند اما کیفیت اصل حقیقت تبرک  
 عظیم حسینی علم این است که در عهد سلطان محمد قلی قشاه این علم مبارک که سیف و درختی بجای زبان علم  
 نصب کرده است سیف و تنی حضرت امام همام امام جعفر صادق علیه الصلوٰه والسلام است که علی آقا  
 نام مغلی از دیار عرب سیف مذکور را در علم مبارک بجای زبان نصب کرده آورده و از روی اسناد  
 مهری بادشاهان قشایه که مجاوران و ازندهمین مقدار ثبات گردید و همزمان بقدر قلوب خلائق  
 از همه قوم که سجود و گاه معلا می آن امام ذوی الاحترام اند که از سلخ ذی الحجه تا دهم محرم که یکایک تا چهل  
 بلکه تمام سال یکبار هر سال خلق الله را بجمع کامله بان درگاه معلاست که شاید خواج هم اگر با سبایا هر  
 مستحق نشوند اما در لهای خود قابل قبولیت این تبرک عظمی بوده باشند و فی الواقع بلده حیدرآباد  
 و خلعت این شهر هزار برکات همین تبرکات مصنوع و محفوظ و مومن اند از همه بیلیات القصص چون خبر  
 در و این تبرک سلطان محمد قلی قشاه رسید بزرگان تصدیق شده استقبال نموده و بلده حیدرآباد  
 آورده مکانیکها را موجد است برای استادن و علم مذکور مقرر فرمودند و علی آقا را بنوازشهای  
 بیکران شایان خوشنود و رضی ساخته مقیم مقام خدمتگذاری علم مبارک گردانیدند که هر سال دهمین مکان

در عشره محرم علم مبارک را استادمینوده باشند چنانچه مسجد کلان و چهل و پنج بنام علی آقای مذکور  
بر سر استن کلان متصل علم مسطورا حال قایم و مشهور است اول مکان غریب روی بود و ارباب یک نمیه  
علی آقا در عهد خود این مکان شرق رویه را که تا دیرین زمان سنیکنزار و دود و پنجاه و شست بحسب  
موجود و بکمال استحکام مسجود خلقت است تعمیر نمود چنانچه تائید بنای مکان سنیکنزار و یکصد و پنجاه  
و یک بحسب در پهلوی دالان بر سر حجره مرقوم است و خود هم در پهلوی دیگر و حجره مظلوم تقبیل در آمده  
مذغون گشت و هر سال قریب دویست هزار روپیہ نقد و طلا و نقره و مرادی علیحدہ نذر جمع میشود و آنچیکه بالا  
بالا است بدست میر و محسوب نیست حق غریبا نیست بعد ایام عظیم هر چهار حصہ و از فیما بین تقسیم کرده و میگیرند  
درین ایام هر یک سال بر ابر حصہ داران سرکار مقرر شده که با هم جنگ و جدل نکند چرا که آمدنی عشره محرم  
اگر جمع شده تقسیم بسیار آماندنی تمام سال که بهر هر بخشبندی آید بدست هر کس می افتد میگیرد و دیگر را  
خبر نمیکند و با هم قصه و قضایای بی میانند لهذا از سرکار تقسیم سال بسال تقریفات حالانی فسادند  
خطیب عید گاه بلده حیدر آباد هم از حصہ داران آنجا است مهند از سرکار دولتدار آصفیہ جایگزین چهار  
هزار روپیہ برای اخراجات درگاه علم مذکور مقرر است و راجه چند لعل مهاراجه بهادر از فرط اعتقاد خود  
نوبت و گزینمال مقرر کرده اخراجات آن بذات خویش میدهند و درین زمان و در نیمه منیت مهند گاه  
عالی مدظلہ العالی حضور پر نور و نورند و نیاز خلق اللہ راجه در علم مبارک مذکور و چه در علم فعل حسب  
و چه در علم مبارک حضرت بی بی بیرون بلده روی و روی در وازه و بیرونه و چه در عاشور خانیہ باوشای  
و دیگر عاشور خانها و امام بارگاه و غیره که خلایق انگرامی آرند و نذر و نیاز نامیکند از آن حدی و نهایت  
نیست مفصلاً در ذکر احوال عشره محرم الحرام با رقاصه خواهد آمد انشاء اللہ تعالی گویند و تعلیم آورده اند  
که سلطان عبداللہ قطب شاہ را سوای سه دختر فرزندیکه سزاوار تخت و تاج باشد بوجود آورده چنانچه  
دختر کلان بشهر ناده محمد شاہ خلف کلان عالمگیر بادشاہ بوقت در و دشمنان و نذر بلده حیدر آباد

درازد و تیش در آورده سرکار رام گیر برای اخراجات بگرتبول دختر مذکوره داده بودند و او شترزاده  
 مذکور در همون چند سال از درافنا بدایق اخرا میزد که چندان مشهور و معروف نشدند و دختر دویم را سیدی  
 سید بزرگ نجیب الطرفین سید محمد نام که از ایران آمده بود و تزویج نموده او را بطور شترزاده باز و خویشش  
 داشتند و در فکر تزویج دختر سیوی بودند تا اینکه دختر دویم صاحب اولاد شده بکمال عیش بسر گذران و قفا  
 خویش میگذرانید و آن اثنا سید احمد نام سیدی دیگر از ایران وارد بلده حیدرآباد گردیده مشهور  
 گشت سلطان خبر و روش یافته مقدم او را مقدم دانسته با عزت و اکرام تمام فرود آورد و هرگاه سلطان  
 از سید محمد و ماد خویش استفسار حالش نمود که در ولایت شما حال بن مروی سید احمد تازه وارد چگونه بود  
 است ابی سید محمد و ماد عرض کرد که سید بزرگ نجیب الطرفین و عا لیمان است لهذا سلطان عبداللہ  
 دختر خود را مقرر نمود که باو بدهد و تمامی اعیان و اعزّه مطابق مرضی سلطان راضی گشتند و روزی سید  
 مذکور یعنی سید احمد تازه وارد در دربار سلطان عبداللہ قطب شاه حاضر بود سلطان بتوجه حالش  
 شہرہ پرسیہ کہ حال و اما دایب محمد در ولایت شما چگونه دیده آید حسب و نسب ایشان بچہ طور است بی شیا  
 تکلف عرض نمایند سید احمد بلا آل ندیشہ عرض کرد کہ خاندان ایشان بدرجہ بزرگ منش است حسب و نسب ایشان  
 بسیار صحیح و کریم الطرفین اند اما ہمینقدر سخن از سخن بر می آید کہ بزرگان ایشان ہنگام حست اکثر بخانا آید  
 در کتب ادادہ فائدہ برداشته اند سلطان عبداللہ سخنتش را شنیدہ خاموش گردید و بیج بخاطر او این  
 اظهار لالہ آمد اما چون این خبر بشمع سید محمد و ماد رسید داغ بدل گشتہ از عین و طیش و غم و غصہ لب  
 اظهار پرست و قتیکہ رسم شروع شدای کہ مقدمہ باشد بعمل آید محمد از وجہ خود دختر کلان سلطان را گفت  
 کہ ایزد بجال تباہ از ولایت ایران امیدوار دارم دیدہ البتہ ای فراوان من کرد نظر بر تباہی  
 و عاجزی او بجمع امور ذہن نشین خاطر بادشاہ نموده بدادی مقرر ساختم و او بر خلاف ممنونی منت  
 ذکر بزرگان مرا بالعکس بر آعلو مرتب و مہرج خویش باظهار آورد سلطان را لازم است کہ انہر دک را



برآمدی خود سرفراز نفرایند که الالبین است بقضای حدیث شریف نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 مَنْ لَمْ يَشْكُرْ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرْ اللَّهَ و اگر بخلاف معروضه من که صریح حرمت ریزی من در تمامی خلایق  
 و براناحق کرده مشهور آفاق نمود سرفراز خواهند فرمود دیگر من روی بر روی و سبک پس روی خود را نخواهم  
 نمود و بلکه جان خویش خواهم داد شما دختر بادشاہ ہستید مختارید و چه اشک جواب داد کہ فی الواقع من  
 دختر سلطان ام لیکن مراد دامن شما بسته اند و حوالہ شما کردہ پس چہ حال شما باشد ہمون احوال من  
 بعد شما چہ سنی دارد بلکہ پیش از جان دادن شما جان خود را بیدریغ تیار شما خواہم کرد کہ خوشنودست  
 زندگانی من ہمراہ زندگانی شماست ہر گاہ شما نباشید زندگی من بچہ کار خواہد آمد سیدہ چہ خوشوقت  
 شدہ گفت صلاح نیست شما اینقدر را باماد خود اطلاع نمایند تا اوشان نیز آگاہ باشند پس دختر سلطان  
 باماد خود نیز اطلاع نمود مادرش بادشاہ را اندرون محل طلبیدہ ازین معاملہ مطلع و آگاہ ساخت  
 بادشاہ برہم شدہ گفت کہ سیاحہ گر اکال و لادن نیستند کہ مختار باشند اختیار بدست من است بہر کس  
 کہ خواہم بدہم پس فوراً برآمدہ بہر دم کاخ بجات فرمود کہ ہین وقت سر انجام شادی میا سازند طرفہ  
 ماجرا این کردہ آنوقت ابو الحسن تانی شاہ کرد اقرار برای قریبہ سلطان عبداللہ بود بامید داری دامادی  
 سلطان و جناب پرتشو خود حضرت شاہ را جو حب قبلہ کہ گنبد عالی الشیخان بیرون دروازہ غازی بندہ  
 بلکہ حمید را بامت مغرب واقع است و آنجناب بچند واسطہ اولاد انجامد جناب محمد مین و دنیا حضرت  
 سید محمدیتہ نواز گیمو دراز اند حاضر می بود و آنحضرت نیز مشارالہ را مژدہ دامادی سلطان دادہ بودند  
 چون رسم ساجت دختر خود سلطان عبداللہ بوقوع آمد ابو الحسن نیز بجناب ممدوح عرض حال خویش نمود  
 کہ یا مولامرورم ساجت نبلور آمد آنحضرت فرمودند کہ خدام خانقاہ بخجورہ ہای گلی بطور سبوحہ یا می  
 ساجت با نقل و باماد وغیرہ پر کردہ بگاہی نسخ و زرد و سبز آراستہ و حسن خانقاہ گیرانند و بگویند کہ این  
 ساجت ابو الحسن است کہ بخانہ عروہ دختر سلطان عبداللہ میرود و نیز بزور خنا بندہی خنازوست مبارک خود

بدست ابو الحسن دست کرده مبارکباد دادند و روز شب گشت بوقت یکپاس و زبرآمده خود آنحضرت  
 ابو الحسن را بنزد خود امیدوار نشانیدند که بهین از پرده مخفیب چه در جلوه ظهوری آید القصه چون سلطان  
 عبداللطیف شاه حکم تیاری شادی فرمود و در سیم ساجق و حنا بندی نیز بوقوع آمد سید احمد و زوجه اش  
 معتمد سلطان و نزدیکان همه با خجری بران بدستگاه گرفته منتظر آوازای شکاک توپهای قلعه بایست  
 خوشوقتی ادای رسم نکاح میدادند و نشسته با میخانه بجز و شبنان آوازهای توپها خود را جویبار کردند  
 چون این خبر باد دختر سلطان سید اوینز با تنو سلطان و نزدیکان خود همه خجری بایست گرفته نشسته که  
 هرگاه خبر جوهر دختر کلان و داماد کلان در سببی مضایفه خود را جویبار کنی ثانی الحال سلطان دختر خود  
 و داماد خود را گرفته خوشنودیه نماید دختر خود که در سبب بوده از میخانه مطلع شده گفت بگاد و در میخانه من  
 خواهند که خود را اهل کنند پس خوشنودی شادی من و زندگی من چه لطیف دارد او هم خجری بدست منتظر کوش  
 با آواز نشست اخباریان محل چون خبر فضل سلطان رسانیدند نهایت مضطرب متحیر گشته با وزیر او امر را  
 مصلحت نمود و همه را عرض کردند که سید احمد را بهر از آن خوزیری و داماد کردن و خون تمامی محلات ریختن و  
 با اینهمه ناراضا مندی دختر کدام فائده درین نسبت مترتب خواهد بود و گاد و دیگر بهم نمیرسد سلطان فرمود که  
 درینوقت ضرورت دید که لایق اینکار باشد از کجا حاضر آمم جمیع امار و وزرا یکدل شده عرض کردند که ابو الحسن  
 در قرابت قریبه سرکار است و بهیوضات لایق و موصوف از و یکپس سبب نیست مناسب بهین است که شای  
 ایراسر فرزند فرمایند از آنجا که توجه باطنی حضرت شاه را جویبار در دل سلطان اثر کرده بود و سلطان  
 نیز بمنزله از گوش برآورد و قبول فرموده فرمود که جلد او را حاضر سازند پاکی خاصه خود در حجاب آنحضرت  
 فرستاده و تمامی امار و ارکان دولت بهر اهش شده اند آنحضرت حضرت کنایتده قبله بودند غسل کتبی لای  
 بعمل آورده پوشاک فاخره عروسی با جواهر اعلی پوشانیده سهره مرارید زینار بالای سرش بسته بشیرعت  
 پناه و علما و فضلا عهد فرمود که صیغه عقد خوانند چون رسم عقد منعقد گشت امار و ملوک و اعیان حضرت

و ارکان دولت نذر اہانتیت گذرانید و حکم شاک مبارکباد و بعد و را حسب الحکم تو پیمان قلعه و قنات احد  
 ضرب مبارکباد و سردا و د چون اواز شاک تو پس بسجید احمد سلاوب العقلم بدست رسید و این همه عالم سویدا  
 خاطر گشت بغیا و طیش تمام باخت رنگین عروس سوار شدہ منہ سباب خود رواہ بلکہ ہجستہ بنیاد و نگاہ  
 شدہ پیشکامہ شہزادہ محمد اوزنگ زیب عالمگیر خود را رسانید و یکبارہ روپہا ہواش مقرر کردہ در زمرہ امیران  
 سہ ہزاری منصب اختصاص بخشید بعد چندی بدامادی میر حمزہ و آمد و ابو الحسن بہوارہ در جناب مرشد و بقدر تحقیق  
 و کتبہ تحقیق خویش حاضر شد و فتوحات آنحضرت بمذول الطاف میگردد و بنوید جان بخش سلطنت زنگانی  
 مینمود تا اینکه در چند روز بہ محمد داماد کلان سلطان عبداللہ بقضای الکی حلت نمود و از وراثت دولت  
 سلطانی سوای ابو الحسن دیگر نامزد بچند ایام سلطان عبداللہ نیز در دستہ بکنہ از وراثت دوسہ ہجری سلطنت  
 دنیا را گذارستہ متوجہ سیلخہ برین گشت سیر دولت قطب شاہ بنیسیب ابو الحسن گردید بدست سلطنت سلطان  
 عبداللہ قطب شاہ پنجاد و دو سال بود و مدت حیاتش شصت سال بودہ است **الْبَقَاءُ لِلَّهِ الْمَلَاَئِكَةُ**  
**الْعَزِيزُ الْمَلِكُ** انجیکہ عمارت وغیرہ در عہد سلطان عبداللہ قطب شاہ با حدث درآمد و حنیکہ شہزادہ محمد  
 اوزنگ زیب بصوبہ باری دکن مقرر بود و آخر از سلطان عبداللہ بصلح انجامید سلطان مذکور کو محمد کہ افضل  
 طالب نیز قلعه واقع است آنرا حصار طبعی قلعہ مذکور ساخت و پنج لک نو و چہار ہزار و پیرہ پنج تیاری حصار و آلات با ضرب آمد  
 و نیز رنگ آمیزی عاشق خانہ ہادشاهی گذشت آوڑہ اندر کہ سلاطین قطب شاہ بنیسیب الہیہ داشتہ خطبہ شاعرانہ بنام داران  
 صفویہ ایران در مساجد و مینا بر خوانیدند و آریامیکہ نمایین سلطان عبداللہ قطب شاہ و آنحضرت شاہجہان بادشاہ سلج واقع شدہ  
 از طرفین بصحت و موافقت کلی بطوریکہ خطبہ بنام صاحبقران ثانی شاہجہان بادشاہ جاساختہ بطریقہ مذہب سنت و  
 جماعت تا حال ہمون طریقہ جاری و بحال است ششم از احوال نیک مال حیات بخشیم کہ بحیات ماضی  
 مشہور و معروف اند بارقام می آید کہ آن عقیقہ صفا ہا موصوف بودہ از آنجملہ از حیات ایشان کی قضیہ  
 نگر و دیگر تا اب حیات انصاحب و ہی حیات نگر و دیگر مسجد ما اندرون شیر کی قطب عالم متصل بکمان شمس الامرا

لعل و دیگر تزیینات نمود و اما در عہد سید سلطان نظام شاہ بن سید سلطان محمد قطب شاہ

بهادری کبر بالای رستم فتح و روزه حیدر آباد دیگری مسجد متصل کمان در روزه دولت خانه شاهی که درین زمان بشیر دل شهور است و در مسجد مذکورید محمد بن سیدن صاحب خلف شاه اعظم صاحب که مشهور عالم اند ذکر ایشان خواهد آمد مآتی بتدریس بجای پیر پر دخته مشهور روزگار شده و در لیت جیات نموده الحال فرزندان مرحوم مقیم تقدس اند و آن را لبعه عصر همواره در کار خیر و خیران ناکند و پیر دخت طفلان صغیر غریب و کنایه چاه و تمیز کار و انس و خیرات ارباب استحقاق و نذر و نیاز بزرگان غیر مساعی جمیله میفرمود و یکتای روزگار خویش بوده از ان ایام تا حال دیگری مثل ایشان بوجود آمده اما جناب حضرت بخشی بیگ صاحب قبله که هزار وجه آنجناب را بالای ایشان تفوق است احوال آنحضرت عالم در ذکر سر آرای حضرت غفر انما بیز نظام علیخان بهادر و صفی خان ثانی بتجرب و خواران انشا الله تعالی

### ذکر سلطنت سلطان ابوالحسن ثانی شاه داماد سلطان عبداللطیف قطش

چون سلطان عبداللطیف شاه سیر سلطنت فانی را گذارسته مشوجه عالم باقی گردید اعیان دولت و اکان سلطنت بسبب اینکه دیگری وراثت تاج و تخت نبود با اتفاق میر مظفر که در آنوقت هموار کار وزارت بوده بود از داماد بر سریر دولت قطشاهی نشاندند و او در اتمالت امر او و زرا کوشیده به میر مظفر فرمود که فرد گوشتواره خزانه عامه حاضر سازند چون بلامخطا آوردند بران فرد و محتاج نمود که خزینه عامه را چهار حصه باین علی السویه تقسیم کنند یکی برای رضای جناب قدس آلمی فی سبیل الله بپهل استحقاق رسانند که خوشنودی او تعالی شانز کرد و دو حصه دوم برای سپاه پیشگی و هفت که فارغ البال بنوکی سرکار حاضر بوده تا جان بکار سرکار و بیع نذرند و حصه سوم برای عیش و عشرت است و حصه چهارم برای عمومی خزانه در خزانه باشد که خالی بودن خزانه بادشاهان بی اعتمادی دولت است میر مظفر عرض کرد که در مملکت دکن بادشاهان همیشه مجادله و مجادله میانیند اگر خزانه و سرکار موجود نباشد کار سلطنت و سپاه چگونه سرانجام برده شود و طمانینت سپاه و ملوچ قاهره بچه طور باشد سلاطین سابق برای همین امور خزانه را بحفاظت داشته اند که روزی بکار خواهد آمد

سلطان ابوالحسن جواب داد که بادشاهان سلف خزینه را بحفاظت داشته و افتاده و با هزاره خویش خواهم بر و پس  
 در یک حصه خزانه عمارت چار محل پنج شصت لک پیر بالای جویمار موسی با حدیث در آورده جشن با تزیین  
 و ادویه چشمتان بانه و ششم نذیده و بیچ گوشتی بآن تنگ نشینده بلکه در بر مردان هفت کشور است مع هذا  
 انچیکه از اجابت عیش و عشرت و سلوک با ظالمان سلطان مذکور نموده مشهور و معروف آفاق است همه در این  
 یک حصه خزانه است گویند روزی حضرت شاه را جو صاحب قدس سره یک نار بدست نفیخ خود داده فرمود که این  
 نار را در دست و بر روی خویش بسطان ابوالحسن خورانیده حاضر شود فقیر چون نار را آورد سلطان مذکور  
 در خواب قیلوله بود هرگاه بیدارش کردند نار از دست فقیر بدست خود گرفته بر سر و چشم نهاده چون نار را  
 تکان داد چاره دانه از سنگافتن بیرون برآمد آن دانه را خورد و فقیر گفت که حسب الحکم دانه خودم  
 و حکم پرور شد بجای آدم بعد بیداری تمام دانه را خواهم خورد و هر چند فقیر تشنه و نموده که حکم حضرت برائے  
 خوراندن دانه های تمامی نار است و تقیبه بلین فرموده اند ابوالحسن او را بالحاج و النعام و اکرام روانه  
 ساخت فقیر کیفیت بفضل عجب آنحضرت عرض نمود آنحضرت نهایت غصه کرده فرمودند خواسته بودم هر قدر  
 دانه را که دین نار هستند آنقدر سالهای دراز سلطنت و خاندان او باشد چون تقدیر چنین است زیاده  
 این چاره سال حکومت نخواهد کرد انچیکه شش ماه سیرا و سلوک با خلق الله سلطان ابوالحسن کرده و فتری باید  
 که تجرید و دیگر کیفیت مناقشات و محاربات فیما بین سلاطین دکن خصوصاً در میان سلاطین قطبشاهیه  
 و بادشاهان تیموریه در باب انتزاع حکومت دکن علی الخصوص در مقدمه حیدر آباد که بوقوع آمده است او کتب  
 مبسوطه مفصل هویدا میشود و چون اجمال برای اختصار منظور بود بارقام آورد و آورده اند که هرگاه عبد الله خان  
 پنی و دست خان افغانان هم روی و هنرری قلعه محمد نگر برای رقم قلیل تنخواه خود که سی هزار روپیه بوده  
 نک حرامی را کافر نموده و دروازه خرد قلعه مذکور را بر مردمان او رنگ زیب بادشاه کشاده بودند  
 شب که یکپاس مانده بود سی هزار ملاذمان بادشاهی را با شتران محمد اعظم شاه اندرون قلعه گرفت و این خبر

سلطان ابوالحسن تانی شاه پسر فرمود که سر وادون توپها موقوف نمایند و احدی قصه محارب با شهنزاده نکند مگر  
عبدالرزاق لاری بذات خود و میسپران خویش آنقدر جنگید که صدای تخمین و آفرین از هر دو جانب بس  
همان رسید و زخمهای سجد و نهایت بروشته برخاک سرخ روی افتاد مردمان او را برجال نزاع بروشته  
سوار پالکی رود بر مردم شاهای اندرون خانه اش بودند شهنزاده جراحان خود را فرمود که معالجه او بزودی نمایند  
اما سلطان ابوالحسن خبر ورود و عظم شاه نشینده پالکی سوار و بر و شاهزاده مذکور آمده سلام بقواعد آداب  
بجا آورد محمد عظم شاه دست بر سر خود گذاشته سلام گرفت سلطان ابوالحسن نزدیک تر آمد یک تسبیح در علی  
که در دست خود داشت نذر کرد و گفت ششمر برگ سبز است تحفه و رویش به چکن بی نوا همین دارد و شهنزاده  
تسبیح را از دست گرفته قبول فرمود و بعد از آن چون نزدیک تر آمده دست خود بالای گردن خویش سواشی شاهزاده  
و شسته استاده بود و کلام میگردید تسبیح شهنزاده آواز داد که با ادب و بقاوت باشد شهنزاده محمد عظم شاه نظر  
غضب طبعی لطفی ملاحظه کرده فرمود که خاموش ای مودی از عذاب آبی نمیشی که این شخص کسیت بهر تنبیه که  
استاده باش منع نیست که سلطان است دین استاده و او را و غم با و چنانچه سلطان ابوالحسن عرض کرد که طریقت  
معمول خاصه تیار و حاضر است سلطان مذکور از شهنزاده موصوف با جازت چیز خوردن طلبیده خست حاصل  
نمود و انت خان و دیانت خان امیران بادشاهی همراه شده یکی در خوردن طعام شریک شد و دیگر مناسب  
نداشت سوال کرد که درینوقت جهان پر آشوب است چگونه غمبت بطعام شده باشد سلطان فرمود و میان  
من بعضی آبی بزرگان مامدی درین دیار اوقات خود با بحال عزت و ثروت که بسر برده اند پوشیده نیست  
چون نوبت بن عاصی سید چهارده سال قشبه که گذشت بر همه خلق الله نیز ظاهر است از آنجا که تقدیر چنین  
بود یعنی امیر طویل القدر حکومت اینجا بخیر و خیر خلیفه عادل که بهر صفات موصوف است در آرد این چه بهتر پس  
خوردن غم و الم هیچ فائده ندارد بلکه از خلاف خواست عالم علوی و نارضامندی مرضی اینزودی جلش از  
محض سفلگی و گنهکاری ظاهر میشود اما اوقات عاصی که بمیویت از آن هم گذر نداشتن کفران نعمت آبی

سلطان ابوالحسن تانی شاه پسر فرمود که سر وادون توپها موقوف نمایند و احدی قصه محارب با شهنزاده نکند مگر عبدالرزاق لاری بذات خود و میسپران خویش آنقدر جنگید که صدای تخمین و آفرین از هر دو جانب بس همان رسید و زخمهای سجد و نهایت بروشته برخاک سرخ روی افتاد مردمان او را برجال نزاع بروشته سوار پالکی رود بر مردم شاهای اندرون خانه اش بودند شهنزاده جراحان خود را فرمود که معالجه او بزودی نمایند اما سلطان ابوالحسن خبر ورود و عظم شاه نشینده پالکی سوار و بر و شاهزاده مذکور آمده سلام بقواعد آداب بجا آورد محمد عظم شاه دست بر سر خود گذاشته سلام گرفت سلطان ابوالحسن نزدیک تر آمد یک تسبیح در علی که در دست خود داشت نذر کرد و گفت ششمر برگ سبز است تحفه و رویش به چکن بی نوا همین دارد و شهنزاده تسبیح را از دست گرفته قبول فرمود و بعد از آن چون نزدیک تر آمده دست خود بالای گردن خویش سواشی شاهزاده و شسته استاده بود و کلام میگردید تسبیح شهنزاده آواز داد که با ادب و بقاوت باشد شهنزاده محمد عظم شاه نظر غضب طبعی لطفی ملاحظه کرده فرمود که خاموش ای مودی از عذاب آبی نمیشی که این شخص کسیت بهر تنبیه که استاده باش منع نیست که سلطان است دین استاده و او را و غم با و چنانچه سلطان ابوالحسن عرض کرد که طریقت معمول خاصه تیار و حاضر است سلطان مذکور از شهنزاده موصوف با جازت چیز خوردن طلبیده خست حاصل نمود و انت خان و دیانت خان امیران بادشاهی همراه شده یکی در خوردن طعام شریک شد و دیگر مناسب نداشت سوال کرد که درینوقت جهان پر آشوب است چگونه غمبت بطعام شده باشد سلطان فرمود و میان من بعضی آبی بزرگان مامدی درین دیار اوقات خود با بحال عزت و ثروت که بسر برده اند پوشیده نیست چون نوبت بن عاصی سید چهارده سال قشبه که گذشت بر همه خلق الله نیز ظاهر است از آنجا که تقدیر چنین بود یعنی امیر طویل القدر حکومت اینجا بخیر و خیر خلیفه عادل که بهر صفات موصوف است در آرد این چه بهتر پس خوردن غم و الم هیچ فائده ندارد بلکه از خلاف خواست عالم علوی و نارضامندی مرضی اینزودی جلش از محض سفلگی و گنهکاری ظاهر میشود اما اوقات عاصی که بمیویت از آن هم گذر نداشتن کفران نعمت آبی

متصور چون خلیفه زمان عادل است کار با همه سهل دیانت خان بر اعتقاد سلطان تحسین نمود و بعد از آن از محلات خود هم حضرت شده سوار پالکی گشتا و پد دخل لشکر بادشاهی گردید کار گذاران عالمگیری بمصرفت کار خانات شده غیر از محلات سلطان ابوالحسن داسباب ایشان بالای همه دست تصرف دراز کرده بعضی پرده تخت و نیز حکم بادشاه چنین بود که منصرف حال استورات نشوند آنها را بر حال شان و گذارند گویند در انشا را طفل لطیف چهار ساله که در پالکی همراه سلطان ابوالحسن نشسته بود از تشنگی آب خواست در آنوقت ایدار خاصه کجا همراه ایشان یک پیاله آب مستقیم بار از گرفته اندرون پرده پالکی دادند سلطان ابوالحسن دید که هیچ چیز نیک نیست آویزه الماس که در حلقه گوش طفل بود بر آورد و پیاله آب را نداشت او مال پنجاه هنرار روپی بود و رنگ زیب گفت که دوهزار روپی بقیه مذکور داده آویزه را دخل سربازانین چون پالکی رسید چند روز و خیر بخت داشت دشمن روانه قلعه دولت آباد و محلاتش نمودند پس در سنه یک هزار و نود و هشت هجری انتقال دولت قطبش به بنجاندان تیمور صاحبقران کورگان گردید فاعتمد و آیا اولی لاکسمان تقسیم سالهای عمر سلطان مذکور نیز از حمله عجایب است چهارده سال در عالم طفولیت و چهارده سال در خدمتگذاری پیر خود و چارده سال در فرمانفرمای دولت و چهارده سال در قید عالمگیری بادشاه در دولت آباد و پنجاه و شش سال باین تقسیم بالضم رسید گویند روزی قلعه اردو و تبا در خواب شد که جناب حضرت امیر المومنین مظهر العجايب علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه میفرمایند که ابوالحسن دوست ما بر روز پنجشنبه و ولایت حیات میکند که حقه بتیغ و تیغش بر دازد علی الصباح که پنجشنبه بود قلعه اردو در دولت سلطان ابوالحسن بنی طلب حاضر گشته عرض کنانید که فدوی را از جناب مبارک محلا امر تقضوی چیزی حکم شده است سلطان ابوالحسن در جواب قلعه اردو مذکور از اندرون محل گفته فرستاد که آن پنجشنبه آینه است چون پنجشنبه دیگر آمد علی الصباح خبر حرکت سلطان ابوالحسن تانی شاه شایع گردید خلعت را از مشین این راز زنان و مرتبه سلطان سعادت نشان حیرت افزو و سبحان الله سلاطین سلف در باطن هم همچو بسند دل الطاف عیبی بودند

## تقریر محمد بن محمود بن حمید که ادا پیشگاه او رنگ زیب عالمگیر بادشاه

آورده اند که او رنگ زیب بنی سلط بر دولت قطب است محمد بن حمید که ادا پیشگاه او رنگ زیب عالمگیر بادشاه  
 ممالک متعلقه آن مقرر کرده خود متوجه بلده خجسته بنیاد گردید شاهزاده مذکور عمارات عالیشان قلعه محمد بن محمود بن  
 حمید را با نخل چار محل گوشه محل غیره را گذارشته در محله و عمارت نوباحث در آورد تا خود در آنجا سکونت  
 نماید هرگاه این خبر به عالمگیر بادشاه رسید فرمان بنام شاهزاده محمد بن حمید صادر گشت که با وجود بودن مکانهای متعدد  
 قطبشاهی از سر نو عمارت نوباحث در آوردن هراف بیجاست معلوم نشد که کدام فائده از آن مترتب بوده باشد  
 جلدی عرض رسانند شاهزاده عرضی در جواب آن بنقضیون القلم آورد که انچه ارشاد گشت بنیاد شرف صدور یافت  
 عین شرح و حقیقت حال چنین است آنافردی را با وجود و صد بداری و مختاری حمید را با وجود ممالک متعلقه  
 آن مقدوری نیست که روشنی چراغهای محلی شام در آن عمارت عالیشان که بنیاد میبوده باشد تا بر روشنی  
 تمام شب و بودن در آنجا و سپردن اوقات تا چهره بدین حوصله همان شاهان بابرکات و سلاطین حساب  
 نیات بوده که درین عمارت روشنی با کرده تماشا دید و خود تعمیر در آورده شبهای شامانه نموده سکونت  
 ورزیده اند فردی بقدر حوصله و تقدیر خویش مکانی کوچک تعمیر در می آورد تا در آنجا سکونت نماید عالمگیر بادشاه  
 از ملاحظه عرضی مخطوط شده خاصش گردید چنانچه تا حال دروازه آن مکان که مشهور بدروازه حویله  
 محمد بن حمید بن شهرزاده شده موجود است و در عمارت او فرشته خانه سرکار است و اطراف آن محله باشد مردمان  
 خانها ساخته میمانند مکان شیخ احمد عبادی جمعی را در بهانه نیزه و بنیاد تعمیر در آمده است اما ششمه از بركات  
 دولت قطب است بهر تحریری آید گویند چنانکه تیاری حوض گوشه محل در عهد سلطان ابوالحسن در آمد و دوازده هزار  
 دینار و الیان که عبارت از مزد و نیاان باشد بکار دهمس محمول بودند و معمول ایناست که بوقت کار سرد و  
 میسر ایند روزی سلطان فرمود که امشب ملاحظه کار دهمس و الیان و سرد و اینها خواهم فرمود این همه ما  
 را یک یک ساری طاش و یک یک چولی طاش طلائی و تقریر کوشانیده حاضر دارند و اطراف حوض بهر روشنی



مختنه بندری چنان نمایند و آتش بازی نیز حاضر باشند پس بوقت شب برآمده ملاحظه فرمودند و النعام داد و اندر شهر  
 زیست که این دوازده هزار ساطی و چولی طاش از یک تو شک خانه پادشاه عالی همت سلطان ابو الحسن تانی  
 شاه حرمت گشت پس برکات دیگر کار خانات از همین معنی قیاس و دریافت باید فرمود و صریح بین تفاوت  
 ره از کجاست تا کجا به چون همت سلاطین قطب شاهیه را حدی و پایانی نیست و مراد ازین تخریر صرف اظهار  
 علو همت دولت خدا و ادبی زوال خاندان عالیشان اصفیه اوم الله اقباله و عمره و سلطنته منظور است  
 و افسانه منی حیرت افزای چشم و گوش جهانیان توان گفت لابد بر همین سبب اختتام نمودیت دنیا به هیچ و کار  
 دنیا به هیچ به اسی هیچ برای هیچ بر هیچ هیچ و السلام علی من اتبع الهدی طرفه همت خدا و خاندان  
 اصفیه کنیز از وقت حلیت سلاطین قطب شاهیه و انتقال دولت ایشان بخاندان تیموریه گاهی فاتحه سالیان  
 سلاطین قطبیه محوم در هیچ عمل نموده گنده گنده که هیچ لکوها و پیغمبر درآمده و سرسری اشجار و دوسپی  
 انهار را بخانه خراب شده که الا ان خران خود را در انبیا بسته زندگانی خویش میکرد و هرگاه بندگان عالی  
 حضور پادشاه حق آگاه جوان بخت پیر تیز ناصرد و اصفیه اوم الله اقباله و عمره و خلد الله بلکه  
 و سلطنته و دولته بکمال اشتیاق که واقف بر تمامی احوال ایشان هستند برای فاتحه رونق افزا شدند بسیار  
 بسیار تا سفرا فرموده حکم جهان طاع عالم مطیع خود و جسد و روانه که حفاظان و خادمان و فرشتان و خاک و بان  
 متعدد و آدم هر گز نبی بفرشته محمود کار باشد و هر روز قرآن خوانی کرده فاتحه بنام سلاطین محوم مذکور  
 میباده باشند و عهد اسو این فرشت هر جا غلافهای عمده از طاش و کلمه جاب و فخل و اطلس و سقر و لاطش و  
 تیار کنایه فرستادند که قبور سلاطینان منی برهنه نباشند و نیز تباری خیابان و اشجار و انهار کنایه  
 باغبانان و غیره معین فرمودند که بوستان لحسب از سابق زیاده تر بوقوع آمد و دو صدر و پیما هوایا  
 اینها از سر کار مقرر کرده که با استقواب فتح الله بیگ خان بهاد و ضییب یا جنگ خالسا مان ماه بامه میرسد و  
 لنگر و در پی روز را ماهوار مقرر یافته هر روز لغیر با و فقرا طعام لذیذ میخورانند و همیشه برای فاتحه



پس از جلوس خلدیگهان بتفویض صدارت کل صد نشین شد بعد از آن بخطاب قلیچ خان منصب بهزاری ختم  
یافت بابت چهارم بیع الاول سیه کنزار و نود و هجری در محاصره گوکنده بزخم گلوله توپ جرحت حق پیوست مدفن  
شرفیش متصل قلعه که در مقبره قلیچ خان مشهور و موجود است خلفا جمنش سیر شهاب الدین در بدو حال ابر  
کشکداری قیام داشت و سال بابت یوم سبب ساینده خبر خلیفه حسن علیخان عالمگیری از دره که پیر شهاب  
و حجابانضاده منصب خطابی و عنایت فیل و ترکش خاصه بلند و ترکشست سال بابت و چهارم هنگام طفیلی  
بر سرش مراده محمد اکبر که بنی شده بود از کیرنگی خود بوجه قلیل از منصب هفت بهزاری هفت هزار سوار و خطاب  
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ امیر سپاهی مراتب علیا گردید و در جلوی تزدوانت غلامان فتح بیجا پور  
بافزایش فقره فرزند ارجمند بی ریونگ بر القاب ابق تارک غرت با سمان برسانید و ابتهای جلوس خلدیگهان  
بصوبه کیرنگات معوشده و همونجا در سال چهارم زندگانی طبعی و گردشت لغش او را بدلی برده متصل آخیر دوازه  
در مقبره و خانقاه بنا کرده او مدفون ساختند خلفا جمنش لوای مغر تهاب است نام محل آنجانب  
سیر قمر الدین سال ملاوت سیه کنزار و شهادت و دود و هجری چون لمعان خورشید رشادت و کامکاری از افق آن  
والا مرتب میدرخشید و در تازیانی بخطاب چین قلیچ خان منصب چهار بهزاری چهره مراد بر افراخت پس از  
استیصال خلدیگهان از پیشگاه خلدیگهان بهادر شاه بخطاب خان و از خان بهادر و صوبداری او ده و فوجداری  
لکهنو و غیره مقصنی المرام گردید و چندی ترک منصب فرموده در دارالخلافت شاهجهان آباد کناره گرفت  
و سیه کنزار یک صد و بیست و سه هجری همین خلف خلدیگهان جهاندار شاه از تخت بر افتاد و در عهد محمد  
فرخ سیر اول سال جلوس بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت بهزاری هفت هزار سوار و صوبداری  
و کن معرکشت سال سیوم که صوبداری و کن سید حسین علیخان امیر الامار التفویض یافت آنوالا مرتب از بر مری  
امیان در بار تقرب فوجداری سبل و مراد آباد و بتدابیر زمینداران کوهستان سواک با توپ بلنجنگ  
روان شد هرگاه فیما بین بادشاه و سادات بهادر مخالفت آماده شد و محمد فرخ سیر تخت بر افتاد و شاهزاده

در این تاریخ  
در این تاریخ  
در این تاریخ

رفع الدرجات و رفع الله نیز در عصر قلیل از عارضه درگشتن در عهد محمد شاه آبخواب بصوب باری و مالوره  
 محمود بوده از سود مزاجی ارکان سلطنت بغیر شخم و کن از او صین سال و بیستم جلوس فردوس آرا نگاه محمد شاه  
 مطابق سنه یک هزار و یک صد و سی و دو هجری در عین بزرگسال ملک لواطی کرده از دربار او که پور کبر که چون  
 قلمه سیرا ضرب بنیام نمود و آن محکم اساس را بحکمت علی زطابنجان قلمه وار گرفته برای گزینش صاحبزاده  
 خردسال و پیرگیان عصمت خصال برت آورده غازی الدین خان بهادر نصیر جنگ میلرحم خان بهادر  
 ناصر جنگ را در قلمه مذکور گذارشته پنج ضرب توپ را نصیر و توپخانه رکاب فرمود و از آنجا در لعل باغ  
 دارالسرور بران پور نزول ریات گشت محمد نور خان بهادر قطب الله و ناظم بران پور بلازمت پیوست دین  
 اثنا آمد آیدان و خان بخشی فوج امیر الامرا که تحریک آواز پیشگاه سلطانی باجمیت کثیر برای مجادله  
 و مجاربه نواب موصوف تعین گردیده بسبع و الا رسید بر سر شهبان سنه مذکور در سوادرتن پور جاوید و سوار  
 هند به دوازده گروهی این طرف دریای نبرد اتفاق فریقین واقع شد رسید و او خان نقبل بر یوای  
 نصرت بجانب بران پور فرشت هنوز جز اجتهای مبارزان اقبال نیافته بود که سید عالم علیخان همیشه  
 زاده امیر الامرا جلوریز از انونک آباد بمقابله جیش منصوبت یافت هر چند آن عالمیناب نصایج شفیقانه  
 فرمود و سون زشت ناچار استمداد از درگاه داور توانا خواسته برفع آن پروخت در خطا هر قصبه بالا پور تعلقه پایان  
 گماشت صوبه پراشته ماه شوال سنه مذکور تلافی فتن دست داد و قطع بلا باز به گامه آرائی شد و در گریل  
 خون و شپای شمر پرازد و سونج در هم نهاد و نه زره دیده از نیم بر هم نهاد و عالم علیخان نیز از غیرت  
 دانی در عین محرکان پادشاه شمس بکیتی است تا ستم فتح و شکست به چنین فتح کس را ندوست دست  
 پس الویر غریت بصوب خجسته بنیاد افراشته بغیر نزول رونق تازه بخشیده و از نظام همام ملک ملت کوشید  
 امیر الامرا غل در آتش گشته پادشاه را متوجه جمع و کن گردانید مقتضای التقدر لیکتضای علی التدریس  
 ششم ذی الحجه سطور در منزل توره که از فتح پور سیکری سی و پنجاه و غری و قس امیر الامرا باشاره

اغما و الدوله محمد بن خان بهادر بخشی بدست میر حیدر کاشغری بدست آید و الدوله میر کلاخان کلان در سوار  
 پاکی زیر کمال با باده شاهی لقبی رسید بعد مراجعت با دوشاه جانب دار الخلافه قطب الملک برادرش که یکی  
 از شاهزاده را بسلطنت بدوشه بمقابل سلطانی پیش آورده بود و بقیه گشته بهر راه فنا گردید و اغما و الدوله  
 از پیشگاه خلعت ببطای خلعت وزارت کل منصب بهشت هزاری بهشت هزار سوار و خطاب وزیر الملک فرراز  
 گردیده بی منیل مقصود در سال سیوم بساط استی در نور دیده آن والا منت در سنه یکمزار و یکصد و سی و چهار هجری  
 از وکل طلب حضور گشته پنجم جمادی الاول بخلعت وزارت قامت مهابات پیرست سال پنجم معزال دله حیدر  
 قلیخان خراسانی ناظم بخلعت که بناوت پذیرفته بود با دوشاه این دستور اسطو فکر البطای خلعت خاصه  
 و فیل و جواهر زره داودی و جبهه بر مصع مهابات بخشیده بکفایت آن مهم مجاز فرمود و مبلغ ده لک روپیه  
 بنابر نگه داشت پناه حیدر از خزانه شاهی محنت کرده صوبه داری مالوه و کجرات منیم وزارت و صوبداری  
 و کن گردانید چون حیدر قلیخان در تعلقه رانافری شده خرید تجویز آخنباب حامد الله خان بهادر عمر کر  
 اواز پیشگاه خاقانی بخطاب معزال دله اصلا تبحک نامور گردیده نیابتاً بظلم و تشن صوبه کجرات مامور شد  
 و نیابت صوبه داری مالوه بظیم الله خان بهادر پسر خود را در آنجا فرستاد و اوایل جمادی الاول  
 سال مذکور در الخلافه رسیده ببطای خلعت فاخره و مالای مروارید فیل با ساز ظلا و سپان عرب  
 عزتخاریافت چون طور دربار و اعیان سرکار را بی طور ملاحظه فرمود بمقریب ماسازی مزاج و هوا سنی  
 و الخلافه بمیرداد بادسترخص شده روز رخصت خلعت خاص با طره الماس که با دوشاه بر سر خود داشت  
 محنت گردیده درین اثنا که صوبداری و کن از تغیری آخنباب بهادر الملک مبارز خان ناظم حیدر آباد  
 با و تفویض یافت ششم و یقینه سال ششم جلوس مطابق سنه یکمزار و یکصد و سی و شش هجری که رونق افروز  
 بلده خجسته میاد گردید و عماد الملک نیز آاده حرب بمقابل و محاربه شافت در سواد شکر کبیره مضاف بالا کما  
 تقابل فریقین دست داده بتایید آکی لغوی و مَا النَّصْرَ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ یَکْسِبُ الذُّلَّ مَنْ کَانَ مِنَ الْغَافِلِینَ

محمد بن کبیر از یک صد و سی و هفت بحسب روز جمعه با احمد خان و سعید خان پسران خود قتل سیصد و پنجاه  
 کس از آب نبرد تا انتهای صوبه سیجا پور حیدر آباد که بدریای شور پیوسته بقبضه افتاد که با جمیع جوانان  
 و حامیان احمد خان پسران مقتول زخمبار و شسته نظربند شدند و خود بدولت سمت حیدر آباد منتقل فرمود  
 جلال الدین محمود خان که بنیابت آن غریق لایقنا بصوبه بدری حیدر آباد می پرداخت کنگره گرفت و خواجه  
 احمد خان پسر بزرگ عماد الملک با احمال و اطفال با پزدگیان محرم بگوگنده پناه برده بانفاق صندل  
 خواجه سواد فراموش آوردن جمعیت مصروف گشت تا آن که دریای موسی ضرب خیمام شد آن جناب تشنه قلعه  
 گوگنده بروقت دیگر دانسته فتح قلعه نمود و از آنجا حیدر آباد آمده خواجه احمد خان را نیز از قلعه مطهر  
 ساخته بکازمت در آورده منصب شش هزار و چهار سوار و شصت و هشت خان بهادر را و خواجه محمود خان  
 را بنصب پنج هزار و سوار و خطاب مبارز خان بهادر حامد الله خان را بنصب دو هزار و یک هزار  
 سوار و خطاب بهادری سرفراز فرمود و آنجناب همیشه خود را باز و واج حامد الله خان بهادر و آورده  
 عداوت محبت بدل ساختند و ایامانده این سوار و الطاف گشتند و عمل امیر الملک صلابت جنگ بهادر  
 خواجه محمود خان خطاب مبارز الملک غالب جنگ نظامت حیدر آباد مباهی شدند بدین انتقال و حامد الله خان  
 بهادر خطاب مبارز الدوله مبارز الملک و دیوانی سرکار عالی اوج بجای ترقی شده در ق تاسی در نور دیده در  
 حالت تحریر در عهد خود حق آگاه بنده گان عالی ناصر الدوله آصفیاه آدام الله اقبال و سلطنته مطابق سه  
 یک هزار و دویست و پنجاه و شصت و هشت بحسب کی از بنا عماد الملک محرم مذکور در منصب اران سرکار بهادر و دویست و پنجاه  
 باقی است دیگر انشائی نیست اما همیشه عملاتی این محروقات در عهد حضرت غفر ثواب کی یکی از بنا محرم مذکور خواجه  
 ابوالاود خان برادر و حقیقی خواجه ابوالارشا و خان را منسوب بود پیشتر خواجه ابو الفتح نیز در زمره منصب اران  
 سرکار بهادر بنیشت رویه حاضر است مهندس چون خبر فتح بهادر شاه فروس از آنگاه محمد شاه رسید از راه دکن  
 در سیصد و یک هزار و یک صد و سی و هشت بحسب خطاب والای آصفیاه

## عطای خطاب صفیاه از پیشگاه محمد شاه بادشاه هندوستان

و منصب بیست هزار هشت هزار سوار بر بلند فرمود و در سینه کبیر او یک صد و پنجاه هجری بر طبق خواست  
سلطانی آنجناب خلعت خود و نواب عالیجناب امر جنگ بهادر را با نظام و گلشنه محمد انور افند خان را دیوان  
مدالهام فرموده عازم حضور لایع النور گشت آخر بیج الما اول سنه که سعادت ملازمت خاقانی دریافت بطای  
خلعت فاخره و فیصل با ساز طلا و سپان عربی و عراقی ممتاز گردید بعد و ماه بنا بر تادیب خیمه فرود شده بتفویض  
صوبداری اکبر آباد از عزل راجه جی سنگه و صوبداری مالوا از تغیری باجی را و سرفراز گشته با کبریا با رسید و  
محی الدین صاحب لکه قراچی با آنجناب دشت بنیابت صوبداری آنجا مقر نمود و خود بدولت و اقبال متوجه  
الوا شد و از دریای حین و انا و ده و پاکپور زیر کاپی شده در ملک بندیره و آمد و راجه آنجا لایع امر کاب گشت  
بعطی منازل در فوج بهوپال باجی را و با فوجی چون مورد ملخ مقابل شد و راه صیام نابره مقابل بطور و راه  
دین ضمن مطابق سینه کبیر او یک صد و پنجاه هجری خبر آمد و نادر شاه آتشی یافت بتقتضای اندیشه بهصالحیت  
پرداخته بدراخلقه رسیده شریک وقت بادشاه گردید چون خبر رسید که نادر شاه با دشمنهای ارسته و پیوسته  
دارالخلافه لاهور از دیریا خان پسر شریف الدوله عبدالصمد خان گرفته خزانی بسیار نموده اراده جهان آباد دارد  
و آنوقت بنا بر مقابل با فوج نادری با اتفاق بخشی الملک لطیف متفلا تعین شد چون نادر شاه بقصر رسید که  
باین راه و جهان آباد واقع است و از جهان آباد که کرده حاصل و در رسید با شاه هم برآه و حق فوج متفلا گردید و بعد ملاقاتی فرقی  
و محاربات صعبه اقتضای آسمانی و بی نسبی افواج سعادت خان برهان الملک بهر فوج نادری گشت و امیر الامرا  
کرم گیر و رسید ان کارزار و ادوتوری داده در کار و لی لغت جان شیرین و باخت و چشم زخم لخم فوج بادشا  
رسید بادشاه چاره کار برای صاحب این حسب تدبیر گزاشته با نادر شاه صحت فرمود آنچه تدبیر بهترین که در صلح  
نادر شاه از ان اسطو فطرت عمل از کتب مبسوطه بهیوست با نادر شاه با آن قمر و جبریل و مرد و دشت  
باین فضا طون وقت که نمود از حیطة و هم و خیال بیرون منصب طلیل القدر امیر الامرای ضمیمه مراتب دیگر با آنجناب

ساخت درین ضمن نواب عالیجناب صرنگ نایب دکن باغوائی بعضی کوه اندیشان خیال خود سری نمود باجناب  
 از پیشگاه سلطانی عرض شده بکن رسید بنهم شهر جمادی الاول سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و چهار هجری در سواد  
 خجسته بنیاد فیما بین مقابل رود اقیس فیل آن در ذکر احوال نواب عالیجناب خواهد آمد بعد از آن در سنه یک هزار و  
 یک صد و پنجاه و شصت هجری در ملک کرناٹک راه فرموده قلعه ترچناپلی از مرار را که بویژه براه مستخلص ساخت  
 و ملک رکاش از قوم نوبت برگرفت و در سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و هفت هجری قلعه بالکنده از بنی منور  
 خان برادر مقرب خان دکنی بقصد اقتدار و در آورده و از آنجا در چهارم جمادی الآخر سنه یک هزار و یکصد و شصت یک  
 هجری که روز و شب بقول خواجہ نعم خان که سوانح دکن نوشته اند و پنجم جمادی الآخر سنه مذکور در یک شب بقول  
 صاحب ترک اصفیه شاه تجلی علی در سواد برمان پور لوائی عنایت بدرالملک بقا افروخت نعلین آن حضرت را بجلد  
 آباد و در سنه قریب دولت آباد پائین مرقدر سنه شاه برمان الدین غریب قدس سره الغیر من دون  
 کردند و از آنکه مضبوط از آنرا بجناب شهر نیا بلده برمان پور که در سنه یک هزار و یکصد و چهل و یک هجری باشد  
 آورد و آبادی نظام آباد اجته که بالای کتل فراد پور که قبلی ویران بود طرح انداخت و مسجد و کاروانسرا  
 آنجا و دولخانه عالی و پل تعمیر فرمود و اینجای نظام آباد است اجعلی لهذا البلد امینا یا فتنه اند و حصار  
 شهر پناه حیدر آباد که عماد الملک مبارز خان شروع کرده بود و هر قدر که بی نگاره طرف دروازه چادر گماٹ و  
 دروازه دیر پوره است تباری عماد الملک است و هر که نگاره در نواب و صوف با صاٹ و در آورده اند و خلوت  
 مبارک و خواجگاه و دیوان عام و جلوسان و غیره و دولخانه حیدر آباد و معبد بنگلہ و دروازه خواجگاه مذکور که  
 بقضاء و تعالی شانہ بدو نشت اقبال جلوسگاه حضور پر نور است همه تباری آنحضرت است طرطریز و نقشه عجیب  
 غریب دروازه کلان کمانی جلوسانہ دیویری مبارک را که شرف برارسته کلان چوک در لای باز را بلده حیدر  
 است که اگر از بیرون در راسته مذکور ملاحظه فرمایید چنان معلوم میشود که فیل عمارت خاصه بزرگتر معماران دکن  
 کمان دروازه مذکور نخواهد رفت و فی الحقیقت عمارت دروازه خاص که بالای فیل شست دستی می بندد دروازه



تمامی عمارت های سرکار نهایت بزرگ تر است بفرحت و کشادگی تمام داخل میشود و اگر از اندرون جلو خانه مبارک بپنجه  
صیرگان بنظری آید که از کس عاری از روضه خاصه مذکور یکدفعه کمان بخوبی بالاتر میماند و سبب در گوشه و کنار افتاد  
در وازه جلو خانه مذکور است و قتی که تیاری در لخت خانه و در وازه مذکور پیش جناب حضرت منقرت آب  
در لختی تشریف فرشته بود و متصل جلو خانه جانب چوک مکان پتو که کار شیمی میکند بود و هر چند داروغه  
و غیره فهاشیل و بامید واری مبلغ خطیری نمودند که جلو خانه سرکار و در وازه کلان با سبب شود مکان  
خود را بفرود شد هر قدر که درخواست باشد از سرکار بگیرد و این مکان بهتر مکان تر از مکان خود در هر محله خواهد  
میدانند و او هرگز هرگز از منی نشد و گفت آبا و اجداد من درین مکان زندگانی کرده مرده اند و حالا  
نوبت من رسید و من نیز اولاد دارم بعد من اولاد من بفرین بر من خواهند کرد و مرا معاف دارند و اگر از راه  
زبردستی بگیرند مختار اند حکم سرکار است چون این خبر در دلی رسید و الاهی آنجناب غریب پرور و سید حکم عالی بنام  
داروغه و غیره شرفصد و یافت که در وازه را در گوشه جلو خانه قایم نمایند و زنه را در پی گرفتن مکان پتو  
که نشوند هرگز هرگز معذامه لان خواهند که در میان وسط جلو خانه که حالا موجود است در وازه کلان الرضب  
سازند آن هم پسند خاطر مبارک نشد شاید همین معنی که این نقل نصف است آرا و حکایت است پیرامین شهر آفاق  
باشد چنانچه همون طور میشود عالم است دیگر نوکسند و غیره عمارات نجسته بنیاد و از رنگ با و نیز محی ثبات آنجناب  
است در سال طریقت حضرت منقرت آب فرودس از پیشگاه محمد شاه بادشاه و اعتماد الدوله وزیر الممالک قمرالدین  
خان بهادر با هم خست هتی برستند میر غلام علی آرا و تخلص در یک مصرع ماده تاریخ هر سه رکن ریاست و سلطنت  
بیان فرمود و قطعه سیر رکن ملک است همت از جهان رفتند و فتا و حیف سه در یکانه از کف هر سه برای جلست  
این هر سه یافتیم تاریخ به نام شاه زنان با وزیر و آصف و هر سه و این و مرا و بخش آنجناب را شش فرزند است  
فرمود و ستین امیر الامرا غازی الدین خان بهادر فرزند جنگ و می نواب عالیجناب نظام الدوله امیر احمد خان  
بهادر از جنگ که هر دو وزیر یک والده بودند سیومی امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر و امیر جنگ

چهارمی که در معنی از هم بهتر و اول توان گفت ذات معصیت ایات رونق بخش دولت آصفیه نواب مستطاب  
میر نظام علیخان بهادر آصفیاه ثانی انارالد پیرانه نجیبی امیر الامراید محمد شریف خان بهادر شجاع الملک  
بسالت جنگ شش منتهی در ولایت حسین قلج خان بهادر ناصر الملک المشهور بفعل علیخان بهادر بایون جابه  
وصایای چند که وقت حلت نواب موصوف بنوای علیجناب نواب ناصر جنگ فرموده اند مذکور

آفاق است اختصاراً برتر قیسم نه آمده

## ذکر سردار نواب علیجناب میر احمد خان بهادر ناصر جنگ شهبه

نواب ناصر جنگ دومی خلف نواب مغفرت آب است بعد حلت آن جناب بندگرای ریاست دکن گشته فطنه  
اقتدار خود در چهار سو مملکت انداخت که غنیمت پازگیم بیرون نیکدشت روز در بارار کان دولت از  
بیشتر حرات عرض میگردید نیک نواب مغفرت آب به صفا آمد آمد نادر شاه از محم باجی را و اغراض کرده  
از انوار و از و گاه سلطانی شد نواب علیجناب را بر نیابت دکن بموساخت باجی را و با فوج بی شمار  
مقابل پیش آمد از فضل آسی و دلاوری عالیجناب ملتی بکلازمت گشته نواب سرکار گمر کون و هنرید  
با قضا عشق عنایت فرمود او در سه کینزار و یکصد و پنجاه و سه سبک کنار دریای نر بندافت شدند و همین  
سال که نواب مغفرت آب از دار الخلافه عازم دکن شده سلاح شعبان بر بران پور نزول اجلال فرمود علیجناب  
منتهو خان بهادر خوشگی صفت شکن خان بهادر مجاهد جنگ را که پیشتر بمهات خانسانالی نواب مسیر دست  
بر هم صفات بحضور نواب مغفرت آب فرستاده ایشان کمون و موضعه عالیجناب را بعرض اقدس رسانیدند  
بمقتضای شفقت پدر کصوداری و الظفر بجا پور که الاک و سبع است تفویض فرمودند عالیجناب ل نداده  
از منزل نظام آباد اجنبه سالان جنت و عظمت و افواج متعینه را با بخشی الملک دکن محنتم خان بهادر روانه  
حضور والد کرد و خود با معبود شل مصحاح الدوله شاه نواز خان و سید جمال خان بهادر و عبدالعزیز خان  
بهادر و میر صفی الله خان بهادر صفی الدوله طالب جنگ که بخدمت میر آتش دکن مبادات انداخته بود

وصف شهنشاهان مجاهد جنگ فتح یا یحسان و همت یا رخا و شیر شمس الدین خان و چند دی و دیگر از بنده های  
 سرکار و منصب از آن بخله آباد و روضه که در آنجا مرقم نموده اکثر اولیای نامدار و اقیسای عالی تبار است  
 رفته منفر وی گردید دین ائمه عبدالعزیز خان از عالیجناب جدائی گزیده خود را بحضور لامع النور  
 نواب مغفرتاب رسانید و از بی تو حبی باز ملازمت عالیجناب سید و مزارع والا را بر غلای جنگ و پیگار  
 برگردانید تا اینکه عالیجناب از سمت قلعه و رنگ گریه یعنی لکهنه شترافته فتح یاب خان پسر نجابت حسان  
 قلعه را از آنجا بر کباب گرفته با چهار هزار سوار و سوار مستعد رزم گشته بجای خجسته بنیاد کام سرعت به فرشت  
 و نواب مغفرتاب از آن رنگ آباد بخله دستی متصل عبید گاه بمقایل پر دخت از دوز و در سپاه نواب  
 مغفرتاب سپاه عالیجناب که اکثر قضباتی و دیهاتی ناخبره کابل و دوز فرار بودند و او با چند فیل سوار  
 مردی و مردانگی داده باد و صد سوار رستم و اریفل خاصه را تار رانده و زنجیره توپخانه شکسته محاذی رو  
 آورد و در بیوقت سرست خان پی جمعی از ایچ پور و صد و دهفت گشته با چهار صد جوانان کار گزار  
 پیاده شده شبان قدم و ورزید عالیجناب چون شیر غران قدم جرات بشیر نهاد و کوه و جایت مقابل شد  
 محمد عابد کو که را بجای فیلبان نشسته بود از ضرب بند و ق نیز انداخت عالیجناب فیل را از پای خود  
 میراند و نیز اندازی میکرد و از فضل حافظ حقیقه عالیجناب از فیل محرج بهرست پدر عالیقدر در آمدش ایام  
 فتح بلند آوازه گردید نواب مغفرتاب وقت گذشتن نذر و تنبیت بارکان دولت فرمود امر و زداور  
 بهیچال را اسفنج عطسه که است فرمود نخستین ظهور فتح ثانیاً سلامتی فرزند از جنت ثالثاً بهادری این  
 اقبال منته که از بدو شوار از نصیهش پیدا بود امر و ز برای العین مشاهد شد طرف آمد بهادرانه او در دل سز  
 جا کرده که مزیدی بر آن تصویریت القیه بعد انتقال والد با جسد نشین ریاست دکن شد و با غنیمت ساس مصیبت  
 نهاد و مصصام الد و شاه نواز خان را که بدیوانی صوبه بڑا را مورد طلب حضور نموده به قریب دیوانی سرکار  
 خود که وزارت شش صوبه دکن است سربلندی فرمود چون نواب عالیجناب حسب الطلب احمد شاه بادشاه غریمت

والا خلافت و محصم الدوله را بنیان نهاد نظام امور است که داشته متوجه آن صوب شده و هنگام نخست انگشتری نام  
نامی را با سپرده فرمود که این سرملیانی است که برضامندی اقدس آبی کنند و بگوچهای متواتر بنهاد هزار سوار  
جزا رویک اکس پیاده و اسباب شیتا را در یای نرید اجلو نیز رفته حسب الحکم سلطانی بار عطف عنان فرمود و در آن  
اثنای اخبار شورش هدایت محی الدین خان مظفر جنگ شهبید را در نواب علی بابا که بصوبداری بجا بود قیام داشت  
بعضی سانیه تمین این اجمال آنکه چون مظفر جنگ بتناوب نبرد پیشگان نواح بجا بود متوجه گردید و در آن اثنای  
فساد زمینداران جنتیل در کشیده عازم آنجا گشت هرگاه خبر آمد آمد علی بابا دریافت با چند نواتیه طالب  
بحسین دوست خان که تازه از دست رکوجی بهو سیه خلاصی یافته از شرکیان محصوران مایهی کشته شده بود  
و در آنجا پیش بجا آمده با محصوران بملاقات مظفر جنگ پیوسته و در نزاع او پیدا کرد و چون از ضلع که با کمک  
اطلاع دانی داشت مظفر جنگ را برگزین آن اکتفا خالص نمود و در آنوقت از طرف نواب علی بابا نور الدین خان  
بهادر شهبید جنگ بفوج داری و صوبه داری آنجا قیام داشت مظفر جنگ با اتفاق حسین دوست خان لوی  
یعنی بر فراشت و فراسیس را بمواعید متبشیر ساخته سمت اکتاف حضرت کرد و شهابت جنگ سران سپاه را جمع کرده  
چهار سوار و دفع شرعادی میبایست آخر شانزدهم شعبان سنه یک هزار یک صد و شصت و دو در محله شهابت جنگ  
شربت پیمان جل خورد و هدایت محی الدین خان سمت اکتاف و دو ماهه ماهه حاضر نمود علی بابا آنکه شربت شهابت  
جنگ چون شیرخان سافت بعدی طی نموده تعجیل تمام از ششم رجب الاخر تا شانزدهم شعبان سنه یک هزار و  
یک صد و شصت و سه یک گردی چنجا و نزول فرمود مظفر جنگ از ترس سمت پهلیمیری خراسید و در قطع  
سافت با فوج هر اول مهره محاربات شده تفرقه در جمعیتش افتاد حسین دوست خان به پهلیمیری خراسید و  
نصاری فرار نموده تخیر بانه بنای اقبال فتح غنیمت روداده مظفر جنگ نده بدست آمد علی بابا بتبشیر پهلیمیری  
دل نهاد و اقامت در زبیده هر چند بعضی از امیران بعضی پروا نداشتند که این مقدمه به یکی از خانزادان سپرده  
خود متوجه جید را باد شوند که چنان مرتبه توجه بذاته نمودن و اقامت و زبیدن ندارد و اقبال کرده فوج

از سر کمال غم که در گنج محمد علیخان پیش نهادت جنگ که بوالا جاده شهرت دارد و بنشینان فوج صف سکن خان مجاهد  
جنگ میرانش دکن و ترک طماست خان و ظفر با جنگ نقیر فرمود اینها از آتشکاری فرنگ کاری ساخته  
ترک طماست خان و ظفر با خان بکار و لغت سرخ روی حاصل بود دشت ماه منقضی گشت هفدهم محرم سنه  
یکهزار و یکصد و شصت و چهار حسب نصاری به بیت مجموعی بوقت شب در عین باران شدید که طوفان  
فوج توان گفت بر لشکر اسلام همچون یخت عالیجناب وقت صبح صادق با اتفاق افغانه کرنا ملک خداست که  
بتناوب پر واز و فیل خاصه میل بجانب بهت بهادر خان فرمود چون نزدیک فیلش رسید آن بدجنت  
عاقبت نمک حرام که مخفی بایدار ساخته بود و ضرب بندوق که در دست داشت آن امیر سعادت تخمیر را در جبهه  
شهادت رسانید و سرش بالای نیزه کرده و لشکر گردانید و ثور قیامت برخواست و واقعه که بلا تا زه نشد شهر  
لر زید فلک و شد قیامت برپا آمد یک نیزه برآمد آفتاب تابان بدنامتزدگان تابوت او را دوش بدوش  
بخلد آباد و روضه رسانیده متصل منفر تماب مدفون کردند میر غلام علی آزاد تخلص که استاد نواب شهید بود و آفتاب  
رفت ماده بارخ اویافتند و افغانه مظفر جنگ را بریاست برو نشنند و روانه حیدرآباد گشتند و منزل را بچوئی  
متصل کتر پی نمایان افغانه مظفر جنگ نیز نایره که در دست فایم شده هفدهم ربیع الاول سنه مذکور مظفر جنگ هم  
بزرگ نیزه دشت بهادر خان بی پیرو ضرب تفنگ گشته گردید و نواب مستطاب اعنی نواب میر نظام علیخان  
بهادر بیجه فضل آبی کرده متوجه فیل بهت بهادر خان گشته یک ضرب تفنگ میر محمد حسین خان که در خواهی  
بود کار بهت بهادر خان ساخته فیل خود را هم آغوش فیلش نموده سزا پاشش را بنجبر آباد از دست خود بریده  
بالای نیزه و لشکر گردانید و میر محمد حسین خان بنجبر خویش کار دست خان را که یکی از عیالش در خواهی او  
بود و تمام رسانید و حکم کرد و شادیا نه فتح نوازند چون آواز شادیا نه که خاص لازم که سرکار بوده بگوش سلمان  
دور و نزدیک پدید شد لشکر از همه جانب که در بغل را آورده بود و در و اگر فیل مبارک طمر گشته بهای از دیاد  
عمر و قبال مشغول گردیده این ترانه ترنم نم شد و قطعه بکام تو با داسپر بلند و چشم بهانت مباد و اگر نرند

نشسته تو بر کاخ خمر خنده با دهن سران جهان جلوس بند با دهن درین نشان تیری بر عارض آن محفوظ جگر  
حفظ اندی رسید آن را به قدرت خود بر آورده از همون تیر آن ناپاک را که جرأت کرده بود بچشم فرستاده  
بخونریزی اعدا متوجه شده ناموس هواخوانان را مصون از آفات ساختن از شاهده این جرأت شمان  
و شجاعت مردانه اگر چه تمامی اعیان و ارکان دولت دست بهجت دراز کرده خواستند که نذر تنیت  
سلطنت بگذرانند چون تقدیر چنین بود که چندی در فرمانفرمای و جلوه آری دولت تعویق و تاخیر باشد  
شیر جنگ بهادر جد شیر الملک بهادر که در علیه دولت آصفیه در آن ایام بوده گفت محمول سرکار نیست که  
با وصف بودن برادر بزرگ بر او خرد را بر سر سلطنت نشاندن خلاف آئین خاندان آصفیه است هرگز  
نخواهیم پس دست خود دراز کرده نذر تنیت جلوس ریاست لصلای جنگ بهادر گذرانید بطریق ایما  
مشاور الیه مجموع اکابر و اصناف دولت نذر تنیت گذرانیده بهادر مذکور را بر سر ریاست نشاندند و لو اب  
شبه ناصر جنگ که نام تخلص میکرد و نگاه گاهی شعر فارسی می گفتند این بیت از دست شاعر یوسف غزنوی  
در آغوش من در آئی به لبوی خوشت بیدار تو هم در وطن در آئی

## ذکر چارالش آری دکن نمون غازی الینخان بهادر و جنگ بسیای از تقدیر

او همین فرزند لو اب مغر تآب است او لو اب شبه ناصر جنگ از یک مادر و نام اصلی اش میر محمد پناه است  
نسبت مصاهرت با غما و والد و قهر الدین خان وزیر داشت هنگام صبی پدر عالیقدهش به پیشگاه خلافت  
گذرانیده بود و رفته رفته منظور نظر الطاف خسروانی گردیده بخطاب الای به خود غازی الدین خان بهادر  
فیر و جنگ مهابت یافت اب و حاجت والد خود بدین منصب امیر الامرای بلند مرتبه تنگ بست بعد شهادت  
عالیجناب ناصر جنگ خلعت صوبه دکن مخلص شده و عین بر شغال با هو لکر سیه و رسته کینز از یک صد و  
نشت و پنج سکه سیوم و قیقه ده دحل خسته پنا و گردید و بقصد امیر الملک صلا جنگ بهادر آستین

جرات شکست فاضل از بزرگی روزگار هفتم ذی الحجه استغفر کرده فوراً جان بحق تسلیم شد تا بولش را نقشند خان  
و غیره بدارا خلاصه بروند

## ذکر عمادالملک غازی الدین خان بهادر خان سپهسالار فیروز جنگ محمد نادر خان

غازی الدین خان بهادر خان عمادالملک سپهسالار الدین خان بهادر فیروز جنگ مذکور نام اصلی اش شیر شهاب الدین  
است دختر فاده اعتمادالدوله قمر الدین خان بهادر وزیر چون پدرش بوقت آمدن دکن هشت ساله برای تربیت  
نزد ابوالمنصور خان صفه جنگ وزیر احمد شاه بادشاه گذاشته و خجسته بنیاد آمده بکاک بقاخر امید او نزد  
بهادر مذکور بوده بخود سری خوشی و بر غوغای عاقبت محمود استادان محسود خود کارهای ناشایسته در بر  
انداختن سلسله ایشان تیوریه و بهیمی کارهای صفه جنگ مذکور و غیره که عمل کرده و شرد و حاد را ترا لایم اسطور  
است بعد از چندی پیش سو حبل جات و بعد از آن در بند بورت و من بعد بزیارت حسین شریفین فرست  
بعد مراجعت در کالی بجای خود بسر برده و زنت هندی برست از پسرانش نصیرالملک در جای خود بوده رحلت  
منو و علی جاه و قطب الملک و حمید الدوله و حمید الدوله و والده خود عمده النساء بیگم در پیچگاه حضرت  
غفر آفتاب و حمید را باو آمده بغرغشت گذرانیدند و بجای گیر سپهسالار سرفراز بودند و گذشتند درین زمان  
پسران ایشان که بجای گیر موروثی سرفراز بودند آن هم قضا نمودند یکی از بایران ایشان بجای گیر لطفی حاضر در بار  
است و از فرزندان حمید الدوله و حمید الدوله بجای گیر موروثی حاضر در بار جانا نادران گوین غازی الدین  
خان فیروز جنگ ثانی غازی الدین خان حال عمادالملک سپهسالار است ساله برای تربیت و حفاظت او نزد  
ابوالمنصور خان بهادر صفه جنگ مذکور گذرانسته عازم دکن گردید و او در آغوش شفقت میکرد و روز بعد الملک  
با صفه جنگ التماس نمود که مرا هم همراه خود ببر بار برده بارگاه سلطانی بنمایند و جواد او ای فرزند شما  
بالفضل قابل و بار بسبب صفتش نشده اند انشاء الله تعالی بمقتضای وقت البته خواهم بر دهرگاه این را بزرگو

تبرک اگر گذشت روزی ز دو صفه جنگ که بسیار محبت باد و پشت سفارش و نمود که اگر یکبارش بدر بار سلطانی  
 میرند و خاطر دلایش نمایند قیامت نبیدار و دو صفه جنگ همراه خود برد و تقیید تمام کرد که اگر پادشاه از شما چیزی  
 استفسار نماید جواب بخت نکند تا من موافق طبع پادشاه بعرض رسانم خود بخود جواب بعرض ندارد  
 چون صفه جنگ با عوام و الملکات حاضر بار شده بجای خود استاد احمد شاه پادشاه پیش از حاضر شدن از حاضران  
 در بار پرسیده بود که این لفظ هنری که مشهور تر اند معانی هر لفظ معلوم نمیشود بعرض رسانند کی پوت  
 دو بی پوت سیموی پوت امیران در بار بجای آنکه چنین معنی بعرض سلطان رسانند که مطبوع طبع خاقانی  
 باشد و تا ملقات اند چون صفه جنگ نیز حاضر شد پادشاه خود متوجه شد از اشارت لیه هم همین سوال معانی  
 مسؤل نمود صفه جنگ نیز همین خیال در فکر و تا مل سرفرو برد هرگاه عصر بطول کشید عوام الملک دست  
 نصیحت صفه جنگ را بر طاق لسیان گذاشته عرض کرد که اگر سخنان از حکم شود مسانی هر لفظ مسؤل بقدر حوصله  
 خویش بعرض قدس رساند پادشاه باستجاب قفج و آمده فرمود که عرض نماید هر چند صفه جنگ بیا و اشاره منع نمود  
 خیالش نکرده عرض کرد که خداوند نعمت سلامت لفظ اول که پوت است معنی این لفظ ذات هالون سلطانی پیرد  
 مرشد است که خود پادشاه و آبا و اجداد مبارک جناب که همه پادشاهان عالمید جات بودند و معنی لفظ پوت  
 ذات عمومی بزرگوار غلام است یعنی صفه جنگ بهادر که از آبا و اجداد ایشان هیچکس در هیچ سلطنت وزیر نشده  
 اند و ایشان خود یک پسر و فوجی دارند و گذشته بی تدبیر و تقدیر خویش بخدمت جلیل القدر وزارت پادشاه  
 هند و تنان که بر تمامی پادشاهان روی زمین فخر دارد سرفراز گردیده اند و معنی لفظ پوت خان زاد است که آبا  
 و اجداد غلام هم خان زادان سرکار بخدمت وزارت سرفراز بودند و غلام با و صفیکه لیاقت خدمت موردنی  
 خود هم دارد و از پیران خویش محروم در دست ایشان گرفتار است کسی عرض حال غلام بصفه پیر رساند پادشاه بتعجب  
 متعجب شده فرمود که صفه جنگ این خان زاد موردنی است تا حال شما بحال این پیرد خدمت حالاناید و دست  
 این را تربیت خواهم کرد و همراه خود اندرون محل بردم چند روز عوام الملک صفه جنگ را از میان برآورده



خود وزارت رسید چنانچه مشهور تر است شعر طبع زاد صفر جنگ دلیل اینفیه زبان زد خاص و عام است و پس  
شعر فتنه زفته شک چشم در گلوز خیز شد طفل و انگیر یا آخر گریبان گیر شد

## فرمان بآقای امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهاد صلا بت جنگ

او سیدی فرزند نواب مختار تاج است بعد قتل مظفر جنگ هدایت محی الدین خان بسی رگمنان تخته پس پای بر سر رفته  
نهاد و نام برده را بکامل مطلق نمود و با نصاری فریاد پس مصالحت کرده روانه حیدر آباد گشت و از پیشگاه  
احمد شاه بادشاه بجناب آصف الدوله امیر الممالک مظفر جنگ سربا مات انداخت پس از آن باورنگ آباد  
متوجه شده ایام بر شال گذرانید و از هم فوی الحجه سیه کیز را و یک صد و شصت و چهار جری باراده تنبیه  
بالاجی را و از هم گذریده متوجه پونا گردید بالاجی با پنجاه هزار سوار و از هم محرم سیه کیز را و یکصد و شصت  
پونج و یکصد و بیست و هشت از آن کشماری فراسیس فرار اختیار نمود و از شجون شب خوف بالاجی را و بر سپ  
بی زین در چین پستش احصا نمود و گردانید و طلا و نقره بتان دست خوش لشکریان اسلام شد و او متوجه  
حیدر آباد گشت و در نواح بهالکی رگمنان تخته پس بقتله مفسدان گشته شد و رکن الدوله سید لشکر خان بدلیوانی  
سرکار را مورد دید و هو که که سداک خاندن از غازی الی تخان بهاد فرزند جنگ بوقت آمدنش از حرمی  
بدکن برآورد و حکومت آنجا گرفته بود و از امیر الممالک نیز گرفت چهار و هم صفر سیه کیز را و یکصد و شصت  
و هشت و یک دیوانی سرکار بصمصام الدوله شاه نواز خان نقویین یافت در آن ایام صوبه بڑا بکار پردازان  
نواب مستطاب میر نظام علیخان بهاد را قلعن گرفت و خود بدولت رونق بخش آن نواح شد و میر محمد شریف  
خان بهاد و شجاع الممالک بسالت جنگ امیر الامرا و انیه جیا پور گردید ششم و نهم سیه کیز را و یکصد و هشتاد  
هجده دیوانی سرکار با امیر الامرا شجاع الممالک که از تعلقه خود حضور آمده بود و قرا یافت و مصمصام الدوله القلم  
دولت آباد کناره کشید پس از آن که نواب مستطاب بڑا پیش امیر الممالک رسید مصمصام الدوله را با سالت

له درون خطاب کرد و در تعلقه جنگ نواح بهاد را و از هم گذریده متوجه پونا گردید بالاجی با پنجاه هزار سوار و از هم محرم سیه کیز را و یکصد و شصت پونج و یکصد و بیست و هشت از آن کشماری فراسیس فرار اختیار نمود و از شجون شب خوف بالاجی را و بر سپ

از قلعه دولت آباد طلب حضور فرمود درین اثنا بسوس را و سپس را و بالاجای مرطبه بجای شهر سیده غبار نشو  
بر انجمن امیر الممالک بنشیند و بر آید تا سید کبیر طرقت و راجه را و چند لحظی لشکر گشت این از صلح عمره الممالک مو  
بهوی و حمید جنگ صاحب اختیار او و حکم ظفر پیکر سوخته مراجعت او رنگ آباد شد چون نواب مستطاب حمید  
جنگ را گشته غریمت بران پور فرمود و محصام الدوله را نصاری بدرجه شهادت رسانید و امیر الممالک عازم  
حمید را و امیر نواب مستطاب از بڑا رسید و بعد از مدتی عسری زمام مملکت بقبضه افتاد و خود را و درجه  
فی الحرحه کینار و یکصد و هفتاد و یک نواب مستطاب با امیر الممالک داخل قلعه بید شدند و در آن ایام  
فرمان صوبداری و کن از پیشگاه احمد شاه بنام نامی نواب مستطاب و رود فرمود امیر الممالک را بسبب مکان  
مخالف ریاست کجج غزلت جا و اند بعد یکسال و سه ماه و هشتم ماه بیع الاول سید کینار و یکصد و هفتاد و هفت  
و یک حراج زندگانش از صحراناموش گردید و در جوار شریف شیخ المشایخ شیخ ملتانی صاحب  
قدس سره است تاریخ فوئش سید استیازان کا به امیر الممالک بخت شده به یافتن گویند نواب امیر الممالک  
آصف الدوله و اصابت جنگ بهادر در عهد فرمانفرمای خویش روزی بوقت و سپهر روز و در مختار خلوت  
سپارک آرم سیکر و در فراش بالای پامشت میزد و دید که خریطه خست بدنی اش شرفیادار و آهسته و ت خود  
در از کرده اشرفیادار آورده گرفت بعد و دو سه گری نواب و صوف چون بر پهلوی دیگر گشت خریطه دیگر نیز  
بنظرش در آمد و خواست که اندان هم اشرفیادار و نواب به مجرد دست رسانیدنش خریطه دیگر شیم خود را کشاده  
فرمود و چیکه شما اول گرفته اید برای شما پس این حق دیگر است و دیگر حرفی بر زبان نآورد این نقل را بعضی  
نسبت بر نواب مغفر تاب میکنند بهر تقدیر امتناع نیک از هر دو کانکه باشد به خلاصه ازین نقل ترجمه خاندان  
عایشان آصفیه بیان کردند است و پس که الفضل الکی تاالی الان روز بروز در بخاندان زیاده تراست  
علی الخصوص در مزاج مقدس معلای حضور بر نور بندگالغالی متعالی مظلوم العالی که الله تقدس و تعالی هزار  
سال بر افانز او ان بهلاست و از ترجمه شفقت ختم است که آینه به خرام پال الکی دیگر نیست

ذکر سلطنت آرای نواب مستطاب خوشیدر کاب فلک انساب اعنی حضرت غفرانجام

نظام الدوله سیر نظام علیخان بهادر صفا پانی نواز شمرده بنوره

آنجناب چارمی خلف الصدوق نواب مستطاب است ذات والایش لغرض عقل و مسای فکر و حسن مستقیم و طبع  
 سلیم و علم و محبت که از رتبه شایان اولی العزم فالین بر عظیم الخلق کم غصه در سینه بکینار و یکصد و چهل و سه سکه  
 بقول خواجسته عم خان صاحب سوانح و کنایه بر صمد وجود نهاده از بدو حال ذین و بدتر نام صلی آنجناب  
 میر نظام علیخان بهادر است و بقول شاه تجلی علی صاحب نزلک آصفیه حفیظ الدین احمد که هم نام و هم تاریخ  
 تولد آنجناب باشد نواب مستطاب بهر است و صا و حق و از شاد و علو و عظمت کلمات شفیقانه می فرمود  
 و در حین حیات پدر و الاقدار بجناب سید جنگ نامور نشسته نوینی با تالیف نجیب الدوله شیخ علیخان بتادیب  
 حرب و تعیین شد و در عمل امیر الممالک صلا بن جنگ بصوبداری بپار لوی کامرانی برافراشت و پس از آن با فوج  
 شایسته از پارت پیش امیر الممالک صلا بن جنگ و فوج افروزی نخستینیا و گردید پس از جنگ مرطه و ملحق شدن مو  
 بوی فرنگی چون حمید جنگ بسبب اقتدار نصاری خیمالات فاسده و رصده و شکست دولت خدا و نواب گردید  
 و ابراهیم خان کاروی و دیگر سران لشکر را بجنود ساخته لیساک و افق موسی بوسی کشید و پشت لک و پیته خواه  
 سپاه سرکار از خزانه مودا خسته باعث قید مصم الدوله شاه نواز خان شد و حیدر جنگ خواست که نواب  
 مستطاب را مژور و بصوبه حیدر آباد روانه کرده بدل جمعی تمام میدان تلاش و پانزد درین فکر سیوم  
 رمضان المبارک سیکندر و یکصد و ششاد و یک تهری بجنود نواب مستطاب از دست رفیقان با خلاص میر موسی  
 خان و غلام سید خان و راجه و مل و اس و زبردست خان و ششاد و جنگ و میر حسن علیخان و غیره کشته شد  
 برنج و وقوع بین واقعه آشوب و تخمین بر ناست نواب مستطاب ستان بهر سبب لیتی نور و سوار شده با معده و  
 مذکور از لشکر برآمده و حافظ حقیقه بدرالاسن بسلامت دلالت فرمود حیات خان نامی مرد کامل العقل

تاریخ گلزار صفی  
 در بیان سیرت و مناقب  
 حضرت غفرانجام  
 نواب مستطاب  
 خوشیدر کاب  
 فلک انساب  
 اعنی حضرت  
 غفرانجام  
 در بیان سیرت و مناقب  
 حضرت غفرانجام  
 نواب مستطاب  
 خوشیدر کاب  
 فلک انساب  
 اعنی حضرت  
 غفرانجام

رفیق قدیم والد مولف که عمر قریب صد سال داشت اکثر بومی نقل میکرد که چون نواب مستطاب میر نظام علیخان بباد  
 بکشتن حیدر جنگ با رفیقان مذکور آن از خیمه خاص در بازار لشکر برآمدند من هم در آن بازار استاده بودم  
 دیدم که رفقا با الفیه جوانان یار موسی بقوی فرسایش بابت سواری حیدر جنگ که بهواره در سواریش شبانه روز  
 میبودند از غنیمت سواری مبارک نواب موصوف و دیده شکایت دین بجانب نواب مستطاب و همراهایانش  
 سردارند غلامه بدوق طره نقیش و ستار مبارک را که میبویستند و واشرش بدینستار مبارک هم میزدند و ملاحظه  
 این حفاظت حافظه حقیقه هم خلق اندک که چشم خود را دیدند گفتند که این اقبال منور وید من الله است  
 آخر زمام سلطنت بدست اقبال همین برگزیده آفاق خواهد شد چون زبان خلق اندک نقاره غیب خدایتعالی  
 جانمانه است آخر میخواستیم بدوم ماه مذکور بساحت برمان پور لوی افرت برافراشت و پس از تحویل نزار  
 متمولان شهر مثل قطب الدوله محمد نور خان و غیره طرف براط منوجه شده بر قصبه باسم چاوتی فرمود و بعد از  
 بارش و بالاش جانوحی سپهر که بومی بهوسه سکا در براط عازم لشکر امیر الممالک که در نواح حیدر آباد بوده شده  
 و بصیفه و بصیدی حل و عقد تمام ریاست بقصبه افتد و خود را آورد و امیر الامر اشجاع الممالک بیجا پور رست  
 شدند از اتفاقات اینکه در سینه کینزار و یکصد و هفتاد و سه سهری سداشید و بهادر بی عم بالاچی قلعه حمزنگر  
 از قوی جنگ پسرتک ناز خان که از سرکار بقلعه داری آنجا معمر بود و بعضی پاره جالیر حیدر هم بیع الاول  
 برگرفت و اتفاقا بر ابراهیم خان کارڈی که از سرکار بطرف شده بود با فوج بسیار از پونه جوشیده و دویم ماه  
 جادی الاول در نواح او دیگر بمقابل موکب اقبال گشت ششم ماه مذکور بهادران اسلام بسر کردی امیرسل خان  
 پنی مانند سیل و بیار ابراهیم خان کارڈی بچینه جمعی کثیر یا خاک برابر ساخته بازده نشان از فرق کارڈیان  
 ابراهیم خان بدست آوردند و نواب مستطاب بقلعه او رسید و بهیر و بنگاه گذارشته بدار و در منوجه شد  
 غنیمت در منزل تانیمه پانزدهم جادی الآخر بر چند اول موکب اقبال بخت چون دلاوران اسلام کم و سپاه  
 غنیمت و برابر زیاده بود کارکو تریاق و دست و گیربان افتاد ششم زخمی بفرج چپ اول رسیده

مسین الدوله شکست جنگ بهادر و سر و ارچند اول با دیگر غازیان و فاکیش بدو چو شهادت رسید گویند چون بالکی  
 خاصه خود فرستاده مسین الدوله شکست جنگ را بسواس را و نزد خود و در حالت نزاع طلبید از حرارت آفتاب  
 و زخمهای بسیار غلبه در تنگلی شده آب خاصه خویش در خواست بسواس را و سبایت اعظم و تکریم صراحی خاصه خود  
 فرستاد بهادر و فرمود سحان الله تمام عمر دامن خود را دست کفار رسانیدم حالا وقت آخر آب صراحی شکر  
 خورده و خل هم شوم معاذ الله ازین نخواهد شد انشا الله تعالی بسیار دشمنان که بر داشته از جهان فوت  
 باب کوثر و بسبیل سیراب میسوم پس جان بحق تسلیم نمود اللهم اغفر له ذنوبه و ارحمه و ادخله فی الجنة روز دیگر  
 بصلوات وقت محالان نشست لک روپی از صوبه بختینیا و قلیلی از صوبه بیدریه قلع و دولت آباد و دیگر قلاع  
 یغینیم قمر یافت غنیمت گشت و نواب مستطاب جمید را با دزول فرمود و امیر الممالک را در آنجا بنابر جایاونی  
 گذاشته خود بهتة اخذ شکست نامی را صندری متوجه گردید و از آنجا جمید را با دوسیده از امیر الممالک  
 متوجه بختینیا شدند در حوالی شاه گره ثلاثی فرشتین دست و او جنگ کنان آنجا بختینیا دزول  
 واقع شد است و میوم پنج النانی سنیکلزار و یک صد و هفتاد و پنج سکه بار و ده تانت پونه لوی غنیمت  
 برافراشت در اثنا راه نموده لک با تخته نامی آنجا برابر خاک شد و اراده خرابی پونه مسلم نشست هفتم  
 جمادی الاول ناصر الممالک مغل علیخان با اجمه را در چند روز چندین غنایافت نموده با فتح پونه ملحق گشت  
 بهادر ان اسلام فتح کفار را زیر و بر چنان ساختند که غیر از صلح چاره ندیده هفتم جمادی الآخر لک  
 است و هفت لک روپی از صوبه بختینیا و دوسیدریه تسلیم کرد و ندی از آن عسکر فرستاد متصل پونه همت  
 پنج محله تعلقه را چندی متوجه گشته پامال سم ستوران گردانید و شروع سوم بارش چپاونی بید فرمود چون فرزان  
 ریاست دکن بنام نواب مستطاب از پیشگاه سلطانی رسید و از امیر الممالک تسکین خاطر هواخوانان دولت  
 برخاست و بنابر این برادر ناکامی نشانیدند و نواب مستطاب بالاستقلال ملحق نشین چار بالاش کامرانی  
 شدند و در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و شش حج سکه از دریای بهر اعبو فرموده و گرناخته را و بقایا

برآمده بگشت فوج اسلام به تاقب ناطر و فخره بین مضان خجسته بنیاد گرم گیر اگر دید و گمانته را وحید را باد  
 راحمه نمود و نایب ناظم آنجا بهادر و لجان بهادر شجاعت الدو که مرد سپاهی بودیت پیر سراج و باره شمر  
 ساخت و نواب مستطاب بتاخت پوز و قیقه نگذاشت و با غنایم فرموده و معیت فرمود و قلععه اوسه  
 رسید و متوجه او رنگ با در دیدیت و ششم محرم نه گیر و یکصد و هفتاد و هشت جبری بالصف اردو و بعضی از  
 امرای همای و یای گنگ عبور نموده آنطرف مضرب خیم فرمود و اسبظان آب راجه پرتاب و نت کول اس  
 دیوان سرکار دولت دارد و عین طینیانی با اکثر سران نامی و لقبه اشکر در نزد و عبور بود که گمانته را و وقت  
 دیده بقتله چون پیل بلاخت آورد و محاربه مصعب ویداد عالمی قتل و خوار بهر فاشته راجه مذکور کارولی  
 لغت جان قتل کرد و پس از آن نواب مستطاب کوچ فرموده غره صفر و خجسته بنیاد شدند و گمانته را و  
 بطا شتر خجسته بنیاد و ایره نمود و بصره صحت سمت سربازک پلن بنا بر تقابل جیدر علیخان مشهور به با و قلععه  
 آنجا و شت پیا کردید

## سفرای کنالدوله عهد وزارت از پیشگاه نواب غفر ثواب

درین ایام کنالدوله سیر موسی خان بهادر اختتام جنگ لعلای خلعت دیوانی سرکار و الاسفر از گشت  
 و نواب مستطاب غره بیع الاول سه مذکور از خجسته بنیاد لغت فرموده و رونق افزای بلده حیدر آباد شد  
 پس از آن بنا بر اخذ شکایات سمت ارکاٹ کوچ نموده چندی بعلقه امیر الامر شجاع الملک عرب فراماند  
 موسی الیه لصلح حال دال با رست خان قلع را قمرنگر کول پانزدهم صفر سیه گیر و یکصد و هفتاد و  
 هشت جیسر بفرقه موسی فایز گردید و نواب مستطاب از آنجا سمت تربیتی لوای غریت برافراشت در آن  
 ایام سراج الدوله و الاجاه از امتناع آمد و لشکر منصور متوجه گشته از ارکاٹ به چینی پلن شده بود و بنا بر آن  
 با شملت او سیر الملک شیر جنگ را روانه فرمود و چندی متوقف گردید و الاجاه سلفه با تخف ویدایای  
 لایقه ارسال منصور ساخته مخدافات نمود و آنجا که مهت و الاجرم بخش خدیزوش است مرله درجه پزرائی یافت

الویه ظفر بجانب سجاده بنا بر قطب الدوله حسن علیخان که فوج در سیکا کول در ایدری بود بکازمت والای  
 اتفاق مقامات شد بعد از آن متوجه حیدرآباد گشته پس از آن انقضای ایام بیعت لوابغ غزیت جانب  
 بطا برافراشت و زری لطیف پیش از جانوچی مکان سازانجا تحصیل درآورده هنگام عاودت حیده  
 گروی اورنگ آباد در سواد جالند پور ورود و موکب اقبال گردید و از آنجا متوجه حیدرآباد گشته سینه کینزارو  
 یک صد و هشتاد و نه جسمه داخل شهر شدند و دست معات نموده سینه کینزارو یک صد و هشتاد و نه جسمه  
 ریات غزیت جانب سیرنگ پٹن بانهاض در آمد و از آنجا در راه سرداران فرنگ با جمعی خود ملحق فوج  
 غیر دزی شدند و هم بر حیدر علیخان بهادر عرف حیدر زایک تقسیم یافت من بعد از نیرنگی روزگار و کمال  
 فرنگ میده خاطر گشته بقدر مناس خود مراجعت نمود حیدر علیخان با فوج بسیار و توپخانه بیشتر متصل  
 جنوب اقبال سیده شرف اندوز ملازمت گردیده همراه رکاب شد و هم بر بضاری فرا گرفت اما انجام کار  
 خاطر خواه صورت نیست و جنگ صعب روداد و آخر حسب امات غای سلاح الدوله و الاجاه کن الدوله  
 در الماهم پینا پٹن رفت ملاقات کرده باستصواب مشاوره مصالحت و موافقت با سران اگر بنموده میر  
 فرمود و ما بر ایسم بیگ ظفر الدوله را بفارش و الاجاه همراه خود جمعیت پانصد سوار و دویست بار و حمالا  
 و یلب کنده و پاوونجه و بهدر اچلم سرفراز ساخته آورده پهنصب بلند ریائید ششم ذی الحجه سینه کینزارو  
 یکصد و هشتاد و یک جسمه بر حیدرآباد منزل موکب اقبال گشت از آنجا کدیرین سفر سربازانج منساره  
 کلی با اهل اردو سیده بود و قریب دو سال اقامت روداد چون خاطر مبارک از معات مالی و ملکی فارغ شد  
 بست و دویم شهبان سینه کینزارو یک صد و هشتاد و نه جسمه اعلام ظفر از بتادیب سرتابان جنوب  
 رویه با تتر از در آمد از دیای کشا جو شده بعون الهی قلعه در کوه مفتوح گردید چون راجه راجین لغاوت  
 ورزیده بود و مقیم فرموده عنان غزیت جانب قلعو کلیان ملک متعلقه اش معلوف گوانیه و ضبط سرکار  
 دولتمدار در آورده بعد از دست جانب قلعو نزل متوجه گشته آن مکان را بکن اقبال تسخیر فرمود و وقت

مراجعت از ده بنده سپردنزل نظیر الد و رضا با جنگ لطیف سیو غالی مرغت شد و خود بدولت داخل ملکه جدید  
 گردید مالی چند طرح اقامت افکنده درین ایام اسماعیل خان پنی بنیابت نظامت بطرا مهابی شد و سینه کینزار و  
 یکصد شمشیر و شش سحر بخش طوی مرشد زاده آفاق عالیجاه بهادر با حید امیر الامرا شجاع الملک بهادر  
 بصرف لکوها حسن العفا و یافته ذخیره انبساط انداخت و در ایام اقامت شهر با امر افضله اران کشته سائر  
 را شکسته از سر نو تعمیر نمود درین اثنا بر این را و کس قوت مادر و برادر خود بجانش نشسته بود و گناتخته  
 را و عزم بقا بوزین را و ارگشته لوی خود دوسری فراشت و بخیال فاسد در ملک متعلقه سرکار درآمده شونخ  
 آغاز نمودند از نواب مستطاب ست و دویم شهبان سینه کینزار و یکصد و ششاد و هفت سحر از ملکه جدید کباب  
 متوجه تنبیه و گردید ست و چهارم ماه مذکور در سواد و کوه چهارده گردید و بی شهر کن الدوله دیوان سرکار کینبار  
 درستی مقامات بطرا نقیبن شده بود و بجنو حاضر گشت و خود بدولت بقلعه بیدروخل شدند و گناتخته را و  
 نیز رسید به مصدر خرابی عایا و بریا گشت تا یکجا جنگ توپ و در کلنا نذر کن الدوله بنا بصلحت نزد او رفت  
 عهد و پیمان مکر ساخته با خلعت میل و سپاه خبر گردید روز دیگر خود بدولت بملاقات خود در گناتخته را و را  
 قالیق گردانیده متوجه سواد همنابا شدند و استقبال فرمان شاهی با خلعت خاصه و زیارت درگاه حضرت  
 بنده نواز گیسو و راز قدس سره العزیز و سیر قلعه در گلبرگ فرمود و غرمت کالایچه تیره کرده کنار دریای بهیرا  
 متصل قلعه اتیکه فرود آمده روز دیگر کوی فرموده نزد یک قلعه را بچو اسطیف دریای مذکور مسکراقبال گردید  
 تا الملک را در دهونی امتیاز گنده نظربند داشته بودند و بشارت باریابی و سعادت قدسوسی دریافتند و ششم  
 ذی الحجه مرض شده بر بچو راهی گردیدند و نواب مستطاب با خنده پیشکشات آن ضلع مراجعت نموده بر کوکوتر  
 ورود فرموده در آنجا از حیدر آباد انویزیلیا و نوننهال حین دولت و اقبال رسیده البواب سرور و بخت گشود  
 و نزد تنیت از نظر انور گذشت و سولو و مسعود میر اکبر علیخان بهادر و موسوم گردید

تولد نواب میر اکبر علیخان بهادر سکن درگاه شاهی





نواب خطاب مقامی چند فرموده نظر الدوله را با ضامه منصب و خطاب مبارز الملک بر بلند ساخته بی عاقل خان  
 بهرام جنگ را که داروغه هر کاره بود و از اصل و اضافیه منصب پنجاهاری ذات و سره سوار و عطا پالکی جها لروار و  
 خطاب بران الدوله و تقریر نظامت صوبه طراز اوج بیای ترقی فرمود و خود بدولت و اسطجادی الاول  
 داخل بلده خسته بنیاد گردید بعد از انقضای ایام قشلاق مبارز الملک را با فوج هر سه باستیصال رگستانه را که  
 در الوه آواره گی داشت تعیین فرمود و اوایل شوال از گماط و مار و گرگ رسته بردیای مالوه فرود آمده شش مجرم  
 الحرام سینه بکینار و یکصد و نود و یک نفر توقف رویداد از آنجا روانه قلعه کلیان شدند مبارز الملک نیز آمده سعادت  
 قدس بوی حاصل نموده بعد از آن بنا بر اخراج پیشکینات شوالا و پیر از راجه و کلیانایک بحری بهادر قوم بهادر شش  
 دستوری یافت خود بدولت متوجه حیدرآباد گردید و درین اثنا در مشهد زاده آفاق عالیجاه بهادر با تالیف  
 مصماملک دیوان و کمر طایفه کلکه به حضور فرموده و بجا بخت بلند و طالع ارجمنده هفتم در حبس مذکور داخل بلده  
 فرخنده بتیاج حیدرآباد شدند بعد از انقضای ایام چار و بی هفتم ذی الحجه منقضت فرموده ماه محرم سینه بکینار و  
 یکصد و نود و دو و دویست و هجری بموضع لکن بهادر اتفاقات مقامات افتاد و از آنجا تا نواحی کولیکند به کوچ و  
 مقام سیرکنان عنان و راحت مسطوف فرموده باز داخل حیدرآباد گشتند و اسطوی الحجه و ماه محرم سینه بکینار  
 و یکصد و نود و دو و هجری بر ریغ کور دهن دس منفعتی گشت از آنجا تا چهل کوهی پیشتر سیرکنان و شکار  
 افکنان پر خسته ششم ماه ربیع الآخر سینه مقوم و در سعادت فرمود و سال دیگر مطابق سینه بکینار و یکصد و نود و  
 سینه هجری که مشهد زاده عالیجاه بهادر و مصماملک را تا کالاجو زده دریای کشنار روانه فرمودند لهذا  
 بعد از اتمام حاله افضل هفتم حجب سعادت قدس بوی بهار و الا فایز گشت پس از آن ناد و سال خاطر والا  
 بتقریب زیارت و سیر کوه شریف و قلعه گوگند و پنجبر افکنی حوالی شهر مشغول سرور و شغف گشت چنانچه شکارگاه  
 بموضع لنگوی کو طره با تمام شمس الدوله تیغ جنگ بهادر بل آمد که یوز و آهوی صحرای باتفاق در یک  
 گواره بی اندیشه یکدیگر گشته رقص پری بکیران خوش آواز میدیدند و می شنیدند و بدرون حکم





و میرعباس علیخان بهادر خاله زاده میرعالم بختاب نظام یا جنگ مشرف گشتن طرف اتفاق اینکه نواب صف الدوله  
بهادر رئیس کهنه نوخیز در و میرعالم بختاب فصل دریافت مشتاق ملاقات شده تیاری و دوازده لک روپی  
بنابر ضیافت و غیره میرمنز نموده خوانان و در و میر صاحب نزد خویش گشته سلسله طلب گردیدند که از راه  
کهنه و غیره ملاقات کرده حمید را باور و ند میرعالم بعد دریافت حال گفتند که ما مکنو سرکار دولت را آصفیایم  
ما ملاقات بارین دگر گوئیم حکم حضور پر نور مناسبت ندارد و صف فرمایند پس نظر بر مدارات کما رویدند  
از رسته بنارس و ناگه و غیره داخل حمید را باور دیدند و بعد از وقت بودن میرعالم در کلکته و چونیک  
مسوده های تناسجات برای ملاخطه حضور پر نور دریافت اعظم الامرا بالای پیه سیفر تا دین بخری آمد  
یعنی لار و بهادر چنان مقرر نمودند که امر و کالت تا قیام سرکارین بخصر میرعالم و اولاد و احفاد ایشان باشد  
دیگر احدی را داخل نبود میرعالم اینصفت را خلاف آئین مکنو ارگی دانسته بالار و بهادر به مانعت پیش آمده موافق  
مسوده و نامه نویسانید که اینصفت را مانع بختی است و نه نعمت است بهر کس که سرفراز فرمایند و بخوانند  
پس مسودات صرف مدعی سرکار بخری را آورده بالای پیه سیال حضور پر نور نمودند بهرگاه پس خاطر مبارک و منظور  
اعظم الامرا گردید بطریق آن تناسجات طیفین تیار کرده همراه خویش آوردند و تمامه حضور پر نور سپردار و بهادر  
نمودند چون میرعالم در سینه کینار و دوصد و سحره داخل حمید را باور و ند بهرگاه خویش و فتنه آگیزی میسر سلطان  
و لد حمید علیخان المشهور حمید زایک از سمت میرزاک پش شیخ یافت و مهابت جنگ در اجاه خلف نواب  
شیخ الملک امیر الامرا بهادر قلع و معونی را با وصف جمعیت قلیل یوشهاسی افواج میسر سلطان ند کرد که بر گرد  
خود را و قلع ند کرد و محفوظ داشت و بعضی از حضرت غفران آب ساین و مقارن اخیال عیان را و وقت  
پردمان و سران اگر نیز بهادر عاجز آمده اند و حاضر نمودند نظر فرودیت و در و حمید زایک اهل مضایح  
و پند بر شفیقانه آگاه فرمودند چون هیچ فائده از آن ترتیب نشد بلکه ناشی زاید حرکات ناشایسته از و بطور که  
ناچار در سینه کینار و دوصد و چهار سحره تا بقلع و اخل موبک اقبال با بهتر از دکرده اند از انجا مشرف زاده بلند

اقبال سکنه جاده بهادر معظم الامراء و سران افواج قاهره با جمعیت سرکار دولته و سران انگریز بهادر با جمعیت خویش و جمعیت راویندیت پروران بجهای هری پندت بزرگیت پیشتر تا قلعہ سیرنگ پٹن روانه فرموده خود بدولت و اقبال تا سال سیمای سالگره خاص و سیر و شکار بخشش جواهر بحساب که مفصل در تاریخ ترک اصفیه مرقوم است مشغول بودند بعد انفصال معالی شیو سلطان و گرفتن یک کرا و ژرویه نقد خساره جمعیت سرکار و محالات یک کرا و ژرویه کرا و پوسه هور و کچی کوٹ و غیره عظم الامراء در کاب مرشد زاده موصوف مراجعت نمودند خود بدولت و اقبال از رسیدن خبر سعادت ایشان با آنکه شمس الامرائی جنگ و پیمانیام ملک بقاخر امیده بود و بزودی تمام داخل بلده حیدرآباد گشتند تا یکسال در اصلاح مزاج خود که اندک از اعتدال خارج شده بود و حکمای حافق معالج بودند و نیز سفر غریب رویه و پیش بوده هیچ جانب توجه فرمودند اما دران ایام قحط غلہ در تمامی مملکت هندوستان چنان بوقوع آمده که نام غلہ نایاب گشت و بقالان بلده و اطراف غلہ بالمرة نفوذ الاثر اخذند از عدم حصول رزق که ماده حیات مخلوقات است حال انسان و حیوان باین حال رسید که آدم آدم را وزن بچه خود را و حیوان حیوان را خورده جان دادند و هر پیری و مادری از طفلان بر باد رفت تا بحیوان چه باشد روزی تمامی خلق الله بلوکه عظیم کرده بالای و کاکین بقالان بازار را اقتاده غلہ لکها روپیه غارت نمودند و سبب بشمار و اگران و تجار سبب غارت اینها پایمال گردید و در واز چه بچله خاص را نیز از فراطشارت آتش دادند و برین صورت آتش غضب سلطانی شعله کشیده حکم شد که از بنادیق اینها را از زیر دولتخانه عالی بر آرنند پلین بارزانی که اندرون محل مبارک بر چوکی پره میبایستند از ضرب بنادیق چندین کس را بدم فرستادند و بلوکه خلایق از زیر دولتخانه دفع شدند و آنروز نظامت از بهمت یا خان تغییر شده به بدیع الله خان بهادر ناظم جنگ خویش حضور پر نور حضرت غفر اناب سرفرازی یافت و لعلالان و چوهریان و خلیل مار و اژدیان غلہ فروشن حکم مجدد و بعد و آمار که نرخ غلہ کم کنند و افزایش غلہ نمایند آنوقت روپیه غلہ و آثار چار آثا بهرست میگروید خلق الله انقیده کردند که از آتخو انهای اینها اطراف

له و اصل تاریخ خلایق است از کثرت استعمال کجاست تاریخ است از امر و از امور محال

اندر دین تالاب میر جلال مصفید نظری آید لکن کما کانسای سرانسان و حیوان افتاده بود و میر جلال کی از این  
قطب شایه بود که تالاب یادگار خود گذارشته و نیز درین اثنا سیف الملکالی میان سپر عظیم الامیر که چرخ  
خاندانش بوده از خار صدها سال کسیدی در گذارشته و بهادر مذکور در غم و الم و حرکات جنون میگرد و نواب  
مستطاب پال پلشتی را کار فرموده بایامی میر عالم بهادر که دانای عصر و کبیل صاحبان انگریز از سرکار بود  
مرشد زاده سلیمانجاه بهادر را که یکبار بودند در فرزند عظیم الامیر اواده عزت و اراتا بفکلاف لافلاک  
رسانید و سینه کیزار و دود و هفت حبس باراده سفر بریان کور دهن دس که مخاطب به زیبا باغ است  
روفت افزاشده محله فوج نظرمحج چشم عالم پرور خود ملاحظه فرمودند از آنجا که خبر برای شدن باجی بنده  
از دارالخلافه همان آباد برای ملحق شدن فوج فیروزی سرکار که با هم شرایط اتفاق و اتحاد قرار  
یافته بود رسید کچ کچهای متواتر داخل قلمه پید گشته چندی دیروز شکار توقف واقع شد درین اثنا خبر  
فوت شدن سینه پید مذکور نیز رسیده عظیم الامیر را تفکر بسیار روی داد و هر چند دولت را وسین برپیش را  
مخلوط میرا متوفای مذکور آگاهی نموده خوشت که شریک خود نباشد صورت نیست نانا پیر نویس در الامام  
را و بنده پیر دمان اور القسم های علما و دانشمندان منته خود ساخته از ان خویش گردانید و بهنگام  
جمعیت مخالفان رو بکار آمد و خود بدولت و اقبال و عظیم الامیر توکل برد و او بی همال نموده سیزده ماه شنبان  
سینه کیزار و دود و هفت حبس بود طی مسافت بعیده و منازل چند تقابل و محاربه بالوفند کرد و میدان منقل  
تلقه طریقه وقوع آمد و بعد جنگ صعب فرا نمودن اعیان مخالف نک حرامان بی دین کرد و عداوت و مخالفت  
عظیم الامیر انخواست بود که کار شرافت سرکاری بهادر منظم نظام پیرو و بهادر مذکور مورد الطاف شایان  
گرد و بر اسلح قلیل با اعیان هر طریقه شتملی نموده اکثر سرداران جان نثار را از دم کمک و عین پویش  
جنگ کشتن داد و چنانچه روشن خان بهادر و مظفر الملک بهادر و نواب منصور الدوله بهادر برادر زاده اش  
تزو دنیا یان نموده ریاستی که در عین کار از سبب عدم تن ذبی ناعاقبت اندیشان و کمک بحالان بست غنیم

لحم در صفت نانا امیر سینه پید مذکور است از او و برادران

مرطبه افتاده بود و برق ریزی و جانفشانی تمام از دست مخالفان برآورده سالها غماها براهی دلاوران  
 جانباز به شکر فیزی اثر پیوستند و مورخ حسین و آفرین گشتند و وقتیکه تاریکی شب بالغ جدال و قتال گردید  
 و آتش جنگ بزرگ مشتعل گشت خود بدولت و اقبال از زرنگاه معاودت فرموده در قلعه که طایفه نزول احوال  
 فرمودند و سران فوج دیراموج جایجا بحفاظت و نگهبانی و وضع اعدا مستعد زرم شده پای ثبات نشروند  
 و مردم بنگاه در پناه قلع و کفر فرود آمدند در خیال کشن را و بلال و کیل بنیاد پردهان فاه خالوت  
 در صحت باهمی اندیشیده تهیه مقدمات چند که سبب انحراف مرضی اقدار از غلام سپه خان شیر الملک بهادر  
 شود بعضی نواب مستطاب رسانید بنابر صلح به لشکر او بنیاد پردهان رفته مقدمات نزاع رفع نمود و از اینجا  
 مراجعت کرده ششم ماه رمضان بهشت ملازمت فایز گردید و مقدماتیکه در مصالحت بود بحضور پر نور عرض ساخت  
 و نهم ماه و ثقیه صلح بزبان قلم آمد و پس از آن موافق قرار داد جانبین شیر الملک بهادر را احوال ایل پونا نمودند  
 و دوازدهم ماه علم معاودت سمت بلده حیدر آباد برافراشته و چهاردهم ماه بهیر عالم بهادر که برای درستی  
 بعضی امور طرف پونا رفته بودند مراجعت کرده در عین سفر بهر اندوخته ملازمت شدند و راجه شام صلح و راجه  
 که توتم را و هم همین تاریخ از آستان بوی مشرت گشتند و نواب مستطاب کوچ متوالی و تواتر استمقر سلطنت سپه  
 بهشت ماه شوال در ساعت نیک و خل بلده گردیدند و گویند کشن که مصحوب صلح نامه به پونا رفته بود و سوم و ثقیه  
 وار و بلده شده بعد ملازمت رسید و در همین سال بعد در و دمسود بلده حیدر آباد بانگ فاصله فلک شبده  
 باز رنگ دیگر به انگشت مجاز اینک راجه شام راج در غیبت شیر الملک بهادر امور ملکی و مالی نیابتاً او امیر و بخونی  
 که توتم را و کفایت سرکار اندیشیده مزاج خود بدولت را بطرف تخفیف سپاه مایل ساخت و در آن روز ملازمت  
 جمعیت انگریزی بنابر سختمام اساس موافقت فیما بین سرکارین و عرب و نواب مخالفان بصلاح و صوابید  
 میر عالم بهادر آید بود آنها را از حضور خصیت و بایند و فوج انگریزی از مقرر سلطنت کوچ کوچ تابش و ارا  
 پلی رسیده بود که درین بین مردان فساد اندیش سلطنت کشن ترقی خود را به تزلزل شیر الملک بهادر تصویرده بود



تنهای او شان برینیا خفاش و از خاندان زوال نور افتاب عالتاب نواب خطاب گردیدند مستقر  
 سلطنت را از فوج قاهره انگریزی و دیگران خالی دیده وقت را منتقم شمرند و خفیه اندر مشد زاده کبیر علیجاه  
 بهادر در ساختن و بر اطاعت صاحبزاده مستغنی گشته آن بهادر زلی بهادر را بخیا باطل لغات آماده نمودند  
 چنانچه در نهم ذی الحجه شب عرفه آن مرشد زاده کبیر بدالالت گمران وادی ضلالت از جای خود حرکت  
 کرده دست و پای لا محال زد و قتیله وید نقش مطلوب دست نشست از دار السلطنت بدر رفتند سداشورید  
 و غالب جنگ و سیف جنگ و بدیع الزمان خان ناظم جنگ غیبه بناسا و شیکان نال اندیش عازم قلعہ پید شدند  
 و در آنجا سیده قلعہ مذکور بدست آورده قاصد گشتند و حسب الامر خود بدولت و اقبال سید عبد الله  
 خان حبشی جمیعت جوانان بار بهار گرفته عقب صاحبزاده برای تادیب میرفت و روزی سداشورید  
 و انار را به معین غفلت بر جمیعت یخته فوج را پریشان رخت و عبد الله خان مذکور هم زخم کاری برداشت  
 و اهل و عیالش بدست او گرفتار آمدند و چون نهیای اخبار انجمنه حشمت اثر بمساع اجلال رسانیدند  
 نواب خطاب و لا ترحم شفقت پذیران فرموده خوش رقم خان را مصحوب عنایت نامر مری بخشی بکرم صاحب  
 بنابر فمائش و همواری مزاج صاحبزاده روانه فرمودند خان مذکور جواب مراتب اندرز و نصایح مودت ست  
 و مزاج صاحبزاده مغر سبب اغوای رفقای بد شرستان بصلاح و صواب نگرایب و نایا نواب مستطاب نظر  
 بتادیب صاحبزاده موسی ربیع غنیمت موسی رحور مع جمیعت او و افواج انگریزی را از وادایلی طلب  
 فرموده بسرگی میر عالم بهادر و افسران پایگاه مثل سردار الملک گمانی میان و غیره جهت بازگردانیدن  
 صاحبزاده را از خود سری و ناهمواری و تنبیه فتنه انگیزان روانه فرمودند و سید محمد باقر خان پنج بهتیه از بهون  
 پل محمد اعظم خان و لیس خان و غیره جمع بران علاقہ پایگاه که در آن روز با برگشت خود بازگشته بودند اینجنبر  
 حشمت اثر شنیده او شان نیز راهی قلعہ پید شدند و اندک فیصله پس از وصول فوج حضرت مع قریب بیدر اعیان  
 بکیش مقابل پیش آمدند و افواج سرکاری از یک طرف یعنی موسی ربیع و از یک طرف دیگر افواج انگریزی و از یک

و از یک سمت جمعیت پایگاه و از یک جانب اقبس علیخان و دیگر سرداران عجب گیر و در سخت  
منوده سلک جمعیت مغویان صاحبزاده را منتشر ساختند الحق در آن روز کارزار نمایان از موسی بیو فرستاد  
دفعه انگریزی سرکردگی میر عالم بهادر و سرداران پایگاه و باقر علیخان و جمعیت سواران همراهی خود و دیگر  
سرداران جان نثاران جمعیت خود بخوار در آن میان بودند و بصره ظهور رسید آخر الامر عالجاه بهادر نیز تفرق  
شدن سلک جمعیت و فرار نمودن سرداران باغی همراهی خود بوقت شب با چندین سواران و پیاده با  
بکمال خوف و هراس خود را نزدی تمام داخل مله که اوزنگ آباد رخت سداشیزدی و غالب جنگ و سیف  
جنگ و بیع الله خان ناظم جنگ و غیره از قلعه بیدر جدلی در زیده جابجا متفرق شدند اما سداشیزودی  
که بسبب برآوردن مرشد زاده را از حیدرآباد و برپا نمودن هنگام ریاست بنیر جهت و سبب نیت ترس  
در دل او بود جدلی گزیده چندی در تعلقه متعلقه خویش مخفی بوده آخر رجوع در سرکار آورده چند روز  
بدربار حاضر گردید باز در قلعه محمد نگر کوکله نده مقیم شد و در عوض خون ناحق سیدی عبداللہ خان پسر  
رعد جنگ پسرش نقبل سید و سیف جنگ غالب جنگ بعد از تشقاع و استعفاء و عفو جرایم خود با چون ذات  
قدسی صفات حضرت غفر اناب مظهر رحم و کرم از دی بود و در او را به مقول مقرر کرده خانه نشین ساختند  
و بیع الله خان از بدی ذاتی خویش روانه و با گشت کرد و دیگر خبری از او سماع رسید القصد عالجاه در پلده  
خجسته بنیاد با اژدرالد و موسی بیو و نجیل شریف در میان گرفته برای عفو جرایم خود عازم درگاه پادشاه  
خویش گردیده در منزل کثیر بالای دریای گنگ و غنایات محرقه کرده بقضای الکی طاعت نمود و بعضی گویند که از  
ندامت بن حرکت خود را سبب کرم و انقب عن الله نقش او را میر عالم بهادر و اژدرالد و دیگر سرداران مله  
بکمال تأسف و استعجاب آورده حسب الحکم در درگاه سید حسن بر بنه صاحب مرفون ساختند حضرت غفر اناب  
به نهایت غم و الم تن برخای از دی در داده خاموش نشنند ساخت و دیگرانیکه در راه شعبان المعظم شب جمعه حضرت  
غفر اناب برای نظاره تماشای آفتابازی بر طبق معمول بالای حقت خلوت مبارک برآمده

مهاضت اللیل بمشرب و سیر و تماشا سخی و درختان آفتنازی مذکور و جوانی و حلقه ماه و غیره مشغول بودند و وقت  
 مزاج از اعتدال بیرون آمده نقوه و فالج عاید حال گشت عجب سانحه ناگه از ظهور رسید که خلق الله در حال  
 یکدم افتادند و همه پیش ازین حکیم حمایت الله خان بنالغ اقدس درآمده سر و صدا داشت که خانزاده عرق آصفیه  
 با جهات و میوه جات و لحوم و خوش و طیب و چنان تیار میکنند که با استعمال آن بر صید سال مضحک از کار فرست  
 بقوت جوان است و چهار ساله را نیز میگرد و خود بدولت و اقبال مشتاق شده جوهر بسیار و میوه جات  
 بیشمار غنایت فرمودند و حکم شد که بزودی تمام تیار نمایند هر چند حکیم الملک حکیم عبدالجلیل خان بهادر و از آن  
 دیواری مبارک زمانی بیسیلان و غیره گفته بودند که این عرق بنالغ حضور پر نور و افقت نخواهد کرد که بهر  
 اشیاء مخلوطه گلاب خالص است و حضرت خود نقوه با گلاب و آب با گلاب همیشه استعمال میفرمایند و از پیشه نیست که  
 از کشتن استعمال این عرق که هر خود گلاب است فالج و نقوه عاید حال دشمنان گردد و آنوقت هیچ تیر بهر بکار نخواهد  
 آمد هر قدر زیاده و از حد خلعت و صاحب حکیم حمایت الله خان مذکور در مزاج اقدس سیکسین بعضی زیاده  
 آخر همین محاله پیش ازین خانزادان موروثی را و کافه خلایق را آب و طعام در آن روز حرام گشت  
 و بهر تبرجری و پریشانی غلبه نیکو اگر چه یکای حاذق بمعالجه پرداختند اما از عدم پریز فایده متبرک نشد  
 تا اینکه در سنه کیمزار و دوهصد و دوازده هجری عظم الامراء نیز از پونه حاضر گشته مسامحیله بکار معالجه خاص  
 بعمل آورد و مزاج مبارک هم بامت از زمان بیک طور قرار گرفت و در سنه کیمزار و دوهصد و بیست و نه هجری  
 استیصال ثیو سلطان که خود را سلطان العصر می دانست بوقوع آفت حقیقتش آنیکه چون حرکات ناپسندیده  
 ثیو سلطان صاحبان انگریز را بر سر استیصال آوز ناپا نظر شرکات سرکاین شرک صاحبان مذکور ضرورتاً پس  
 میر عالم بهادر با جمعیت سرکار عالی یکک لار و کاروانس و جنرل حارس و غیره و دیگر سرداران انگریز تا  
 سیرنگ پش رفتن شرکات ل گردیدند چنانچه مفصل کیفیت جنگهای آنجا از کتب مسمومه ویدایش و اختصاراً  
 بر اجمال گفتاف نمود و بعد فتح و کشته شدن ثیو سلطان که ماده تاریخ شما دانش نیست **مص**



ذوی الاثر علی الخصوص مرشد زاده های بلند اقبال مثل جناب فریدون جاهد بهادر و جهاندار جاهد بهادر و  
 دیگر مرشد زاده ها و صاحبزاده ها و امیران کجا که هر یک بجلوس شانانه جلوه داری ساینق و مندی و شب گشت  
 نایب روییده مجلس محفل عالی شوند و نمایان ایشان رسم های تهنیت و تفریح بوقوع آید القصه بعد الفرام  
 این جشنها میر عالم بهادر برای بند و بست ملک مفتوحه که موافق تقسیم از پیشو سلطان داخل سرکار گردید  
 مثل کربله و قلعه و کعبه و کعبه و غیره رفته بعد چندی بسبب از اسباب انقلاب روزگار بیک حرکت  
 ناشایسته خشم جنگ کابل انگیزی با دختر شریف الشایم دختر عاقل الدوله و طلبیدن میر عالم بهادر حکم دار  
 زیر چارنار از کمپنی انگریز بهادر که مشهور شده بود بایای اسطو جاهد بالعکس ساختن عظم الامر آن را برای  
 خصوصیت باطنی خویش بامیر عالم پس میر عزرا از خدمت و کالت سرکار معذور نموده در قلمه رود و متعبد  
 نمود و کالت بذات خود ضمیمه مدار المهای از سرکار ساخت چنانچه مفصل در احوال میر عالم مذکور خواهد شد  
 و تقلم حقیقت رقم خواهد آمد و در اینجا شروع جشن شادی بسم الله خوانی مرشد زاده کیوانجاه بهادر که ایشانرا  
 نیز در فرزند ارستو جاهد داده بودند گردید و عین خوری مزاج مبارک از اعتدال در گذشت و سرچمی از  
 هیچکس مفید نشد آخر تاریخ هفدهم شهریور سال آخر سنه یک هزار و دویست و هجدهم بوقت یکپاس روز برآمده  
 روح پر فتوح مطهران سر و فرخانان عالیشان آصفیه میر عالم قدس در جنت الفردوس خرابید انا لله  
 و انا الیه راجعون ماتم زوگان که عبارت از تمامی خانزادان موروثی سرکار است آنروز را روز قیامت  
 انگاشته از خود رفتند و شور و محشر از محلات برآمده عالمی را از هوش و حواس و بختند لصلح اسطو جاهد  
 در محن که مسجده متصل مرقده منوره حضرت قدس سره بیکم صاحب مغفوره والده ماجده آنحضرت مدفون ساختند  
 و مقبره محراب از سنگ مرمر شفاف سفید با تمام قاور یا رخا و قادر لوزخان برادر عموی عزت یا رخا خان الدوله  
 حکیم الحکما با حدیث در آورده و غفر اناب لقب کردند چنانچه قطعه تاریخ طبع زاوشیر محمد خان ایمان که در یک  
 مصرع چهارم دو ماده تاریخ برمی آید بر سر کتیبه بنقشه کنده است قطعه روح پاک میر نظام علی بهرام بود

زمین مصر عجیب و تاریخ را بخوانند با وضو همه اشخاص فاتحه بخوانند و با خلایق فاتحه بخوانند  
 بجز دولت آنحضرت از سلطو جا به جمعیت انگریزی ملازم سرکار را از مقام حسین ساگر طلبیده با اتفاق شصت  
 جنگ وکیل بر در دولت حضور پر نور و هر یک مرشد زاده یک یک سر کرده کورده ولایتی دود و صد جوانان  
 بار نشانی در بستان حال از سلطو جا به در دیوانی میر عالم بهادر برخواست جمعیت مذکور شد از بزرگان و نقادان و نقادان  
 آن مجمع خلایق را هشت فرزند جگر بن از زانی فرموده ششیمین نواب عالیجا بهادر که نام اصلی ایشان  
 میر احمد علی است در علم و فضل و زهد و تقوی از جمله بزرگان روزگار بوده همواره صحبت با علما و فضلا پیدا  
 بعد رونق افزای حضرت غفر انما بزرگوار که تاریخ نهم ذی الحجه عید الضحی است بکفرار و دود و صد و نه  
 حبس با غوای سدا شیو روی خروج کرده لب جنگها بقول بعضی مسموم گردید چنانچه ذکرش گذشت  
 و وی یکی از همه بهتر و اصل و اصول خاندان آصفیه که همین بزرگوار است حقیقتاً عبارت از آنحضرت است  
 اعی جناب حضرت مغفرت منزل سیر اکبر علیخان بهادر سکنده جاده علییه رحمه که ذکر خیر آنجناب خواهد آمد انشاء الله  
 تعالی سیومی نواب والا مرتب فرمودن جا بهادر که نام اصلی اش میر سحان علی است همشکل و همبندی با حضرت  
 غفر انما بوده در تسانت رای و صلابت بهیئت هم بازوی برادر بزرگ خود حضرت مغفرت منزل بودند عاکی  
 در تمام عمر خویش مانند حضرت مغفرت منزل و فریدون جا بهادر صاحب شان و شوکت شانانه و بهیئت و صلابت  
 و صلابت خسر وانه سویی شوکت و صلابت و صولت و بهیئت و وجاهت حضرت بنده گان تعالی متعالی بظلاله العالی  
 خداوند نعمت آنحضرت حضور پر نور یا ناصر الدوله آصفجاه آدام الله اقباله و عمره و خلده الله بلکه از فضل ایزد  
 متعال بهیال تمامی خیال پدید بر گانه خاقانه که اولک دستگیر آید عبارت از آنحضرت است که  
 در بشره نور آن علم حضرت بعینه معاینه است تا این زبان بشیر خود بدیگری ندیده معینه از رحم و اشفاق و بذل  
 و اخلاق حضور پر نور را فوق همه است بهادر و موصوف را یعنی حضرت فریدون جا بهادر و مدوح را البه جلوس  
 حضرت مغفرت منزل بر سر سلطنت و فقار عارضه و غیبه عاید حال گشته از حد متعال او دیده حار که مصر این مزاج

از جاده دورتی مخرب شده روح مبارک در سنه یک هزار و دویست و هشت و بیست و یک به سیر عدن خراسیده در خانه باغ  
 خود مدفون گردیدند جناب حضرت مغفرت منزل را نهایت ملال واقع شد که فیما بین تفاوت سن و سال ششماه  
 بوده همیشه تاس و تمیز و شکر با اتفاق در محل مبارک مانده اوقات عزیز شبانه روز با اتحاد و اخلاص بسر برده بود  
 آن سرشته محبت از طریق جاری بود چهارمی حضرت مغفرت پناه میر و الفقار علیخان بهادر همان در جاه  
 که آن جناب خیر محض بود در بستان او در محل خود مقبره عیدین خوشن روز و غیره برآمده اند و میگویند  
 و ملازمان خود را کمال شفقت پرورش نمودند و در چند و لعل هم اراج بهادر را که بسبب قرب و جوار زیر سایه  
 دولتخانه آنحضرت اندک گاهی به پیچ و بهر تکلیف رسید که خود بهادر حضرت مداح و شکو را ند و در سنه یک هزار و دویست و هشت و بیست  
 و دو و هشتاد و یک بمقام توبه فرمود حضرت مغفرت منزل برای ملاحظه نشو و جواز الی شان در کربال حسانه  
 برآمده ملاحظه میفرمودند و بی اختیار بگریه میپرد و آمدند عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه عرض کرد که آنچه  
 مقدر و منظور خالق بود بطور آراء و تقدیر ملال جایز حال مزاج مبارک موجب هلاک خلق الله متصور است  
 و قضا بچشم غصه بطرف عاصی ملاحظه کرده فرمودند تو نبیانی که بازوی من امروز شکسته بر او رم جدائی گزیده  
 بخاک عدم میرو و فی الحقیقت این پیغام موت من رسیده است اگر گریه کنی پس سرور و شغف نایم عاصی دم  
 بخود کشیده خاموش گشت آنحضرت هم در خانه باغ خود مدفون شدند چندی میر جمشید علی جمشید جاده بهادر که  
 او شان بسن پانزده سالگی از عارضه فساد خون و پیاستقال کردند و درون جاده بهادر و ایشان از یک  
 والده عنایت النساء بیکم حمید بوده و بشیر النساء بیکم صاحب همیشه حقیقه ایشان دراز و دواج شمس الامیر بهادر  
 امیر کبیر اند و ریاض النساء بیکم حمید نیز همیشه حقیقه ایشان دراز و دواج خان ایران بهادر بود و در ششمی اکبر جاده  
 بهادر نام علی سیرت مور علی است که برادر حقیقه خود حضرت مغفرت منزل اند آنجناب هم بجمیع صفات موصوفه  
 و قدم بر طریق پدر بزرگوار خود میارند درین ایام در غم و الم جدائی برادر بزرگوار خود ترک برآمد و در بار نمود  
 اکثر متقیان محل خویش هستند و حضرت سیدها رجا بهادر نام اصلی اش میر جلال کبیر علی است که منبع خوبی و شکویندا

ذات والایش در جمیع علوم مستثنای روزگار و در تمامی فنون مثلی و مانند ی نادر و علی الخصوص در سواری  
 اسپ که سواران زمانه هرگاه نام نامی اسم سامی آنجناب بر می آورند همه مقهور و مستقر میگردد که آنجناب استاد  
 زمانه اند عاصی در ایام خدمت و کالت اکثر سواری اسپ آن حضرت چشم خود دیده که قدرت خدا تعالی بر نظر  
 می آید گویا اسپ خود فرمانبردار آنجناب است هرگونه که منظور خاطر مبارکش میشود اسپ سواریش پیش از ایما  
 و اشاره بجای می آرد و معجزه دیگر کمالات و صناعات آنجناب مثل تیر اندازی و برق اندازی و خوشنویسی  
 مشهور آفاق هستند اول تعالی شانه سلامت دارد و با مؤلف آنقدر سرفراز و با فخر بود که تا دم زندگی فراموش  
 نخواهد شد ششمی که پوینجاه بهادر که آنجناب هم مرغ و مرغبان کمال بذل و الطاف مشهور روزگار بودند  
 در سینه بکزار و دود و چهل و سه سحر محبت خرابیده ببلغ خانه خویش در قون گشتند البقاء لله الواحد  
 الغفار جهان و کار جهان جمله هیچ و هیچ است و هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق و کشف از احوال  
 ستوده خصال جناب حضرت بخشی بیگم صاحب قبله حضرت تهنیت النساء بیگم که به محلات خاص حضرت غفران  
 والده ماجده حضرت مغفرت منزل معنی بیگم جنبانی در دوسر و فتران نسوان با عصمت روزگار و خیر مستورات  
 با عصمت عالی تیار تابودن آن هر دو محیط دولت و سلطنت احدی از سادات صحیح النسب پیرزاده هاست  
 و الا نسب حسب بی حصول مقصود از در دولت خالی نیست کتبی را که بسیار دختران ناگفته از سرکار خود چنان  
 بعمل آورند که مشهور آفاق است از خیر و خیرات شبانه روزی عالمی بهره ور بوده و دست بدعا و خیر و ان  
 داشت و تا الی الان بیدارند الغرض نام نامی حیات الفاضله والده ماجده سلطان عبدالعزیز قطب شاه  
 درین بلده حیدرآباد که مشهور و معروف بوده است درین زمان نام نامی و اسم سامی این هر دو در ریاست  
 عصمت و عفت و بذل و کرامت با شئی زائد از یکی هزار و از اندکی بسیار بل سجد و شمار مشهور روزگار است  
 معجزه از معجزات آنحضرت یعنی حضرت غفران نام بی روشن بنگه در شین محل و غنی محل با هتنام غنی یار خان  
 خانسان و نوازش محل با نظام نوازش علیخان خانسان قدیم و چهار بنگه خلوت مبارک و گلشن محل



و شادنی خانه و پهملا و مهابت محل و غیره همه از محی ثبات آنحضرت است سوا می بین و قلع گوکنده محمد نگر نیز  
 عمارت بتیسر آمده اند و از محی ثبات حضرت بخشی بکیم حصار بیکم پامو چاوری و غیره و بس و تهنیت نگریه  
 حصار و محل و باغ و غیره همه از محی ثبات حضرت تهنیت النساء بیکم عرف بوی صحره موعمارت درگاه حضرت  
 حسین شاه ولی صاحب قدس سره است

## ذکر امیر الامرا شجاع الملک بسالت جنگ بهادر

اوچمین سپه نواب غفر کتاب است نام اصلی اش میر محمد شریف در حیات پدر بزرگوار خطاب بسالت جنگ  
 و در عمل امیر الممالک صلابت جنگ بهادر و بصوبداری بیجا پور و خطاب شجاع الملک امیر الامرا نامزد گردیده  
 در امور مالی و ملکی ریاست دخل بهر ساینده چون نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر و بعد شد او که  
 به بیجا پور نامزد گردیده بود و با نجات یافت هرگاه نواب موصوف بجانب راجه پوری نهضت نمود باز آمده  
 و دخل کارگشت چون حل و عقد سلطنت بذات و الاصفیات نواب موصوف قرار گرفت و منوچش بوده دیگر  
 پیرامون مخالفت نکشت و در غیر و زکله او هونی و ریاحور قناعت و زبیده میگذازید و همیشه خیال عظیم  
 و سر داشت و رفقا پرور بوده و در نه بکترار و یکصد و نود و شش سکه بک مالک بقا خرابه سپرش مهابت  
 جنگ بهادر و ارجاه که مرشد زادی حضور نقشبندی بیکم با و منسوب بود و بجایش سند نشین گشته چند مدت  
 آوازه شجاعت و سخاوت و نجیب پرور را بلند آوازه گردانید و با سپه سلطان جنگهای پرتوان نموده  
 نام او گشت آخرو در نه بکترار و دود و دشت بکسر حلت نمود دیگر احدی در اولادش لایق اینکار  
 شگرف نبوده و تعلقات همه دخل سرکار شده با اختیار تعلق داران سرکار اند

ذکر مقتدر الدوله پیر سلیم خان بهادر ناصر الملک عالیون جاه المشهور  
 مغل علیخان بهادر

اوست پیش از آنکه مغفرت تاب است از بدو حال با اختلاف مزاج خود با هیچیک از برادران موافقت نداشت و با عوا  
مقربان مشغول افکار است بحاصل بوده آخر الامر در قلعیه پیر رست دیدن شروی مانده هرگاه عالیجاه بهادر  
خروج کرده ببلده بیدار خواهند که همراه خود باو رنگ آباد بزند او نشان از راه لضاچ به افقت پیش آمده  
خود را بالمره کناره نمود هر چند سی مؤفوره عمل آورد بالکل اخراج و زبیده شریک حال عالیجاه بهادر نشد  
اینجی نهایت موافق مزاج مبارک حضرت غفر انما در آمد بکمال شفقت و دلگیری و ببلده حیدر آباد  
طلبیده مشمول عواطف خویش ساخت بدنی تاحیات خود و لغیر اغت تمام گذرانیده و ولایت نمود و خلفه  
ایشان میراث علییه موجود و فیه اغت معاش مشمول اند

ذکر سرپرست سلطنت و ملت پناه شوکت و عظمت شنگاه شایسته  
سروزی و سرداری جالس سر پر دولت و کامرانی انحصار بیانات الاله شفقت  
منزل سکن چاه نورانی مرقده و جلوه فیض من یافض الخیر مشفق و عفو و رحمت

ذات عالیقدر آن منبع نیکو بیها و نیکنایها از ارقام قلم خارج از انجمله عشری از عشریات تحریری کرد که نام  
آنجناب میر اکبر علیخان بهادر است و سال ولادت آنحضرت سنه یکم از یکصد و ششاد و هفت و هجده بقول  
صاحب ترک آصفیه شاه تاجی علی و بیگاه پدر بزرگوار خطا بها سعادت سرفراز و در هر محله جنگ شیر و پیغمبر  
از همه برادران بوده چون روح پاک حضرت غفر انما بجنب خرابید اعیان دولت و ارکان سلطنت  
اصلاح عظم الامر اسطو جاهد در المهاد بدو تخت از انجناب حاضر گشته هزار الحاج و عاجز نالی با قبول میفرمود  
بسواری عاری جلوسی جلوه آرا کرد و نیده تنگشاهی و طلاق شهنشاهی از دولتهان قدیم از راسته  
پنج شاه و چهار کمان بدو تخت از عالی آوردند آنروز در خواصی خاص راجه راجند و رکعتی را و پیشکار کار

سباهی شده بود هرگاه آنجناب بچشم گریان و دل بریان و خل و دیوان عام گشت سواری نالکی بجان اسطو جاه  
 که در ماتم محرم مغفور منبروی بود و رونق بخشیده با شتالت تمام دستار پر سرش از دست مبارک لبسته نذر و جواهرش  
 پذیرا فرموده در خلوت مبارک آوردند و از آنجا بدولت و اقبال بجایوش نشانی پرواخته مستند سلطنت ارونق  
 تازه بخشیدند تمامی امرا و خوانین و اعیان اکابرند و تهنیت گذرانیدند و سرفراز شدند و بعضی دوپسر روز  
 مراجعت فرموده بدولتخانه قدیم تشریف بردند و روز دیگر باز مجلس تمام بدولتخانه عالی رونق افراشته  
 نذر برادران و خویشیان و اقربایان و تمامی سلی داران و باگیران از علی و اونی بدرجه پذیرائی و آوردند  
 بعد برخواستند و محل مبارک تشریف برده اول دای سرهم تهنیت نموده بعد از آن نذر تهنیت جایوش بنیاب  
 حضرت بخششی بیکم صمیم و حضرت تهنیت النساء بیکم صمیم عرف بوی صمیم و سلطانی بیکم صمیم بکمال گریه و زاری  
 و عاجز نالی گذرانیدند باز مختص شده بدولتخانه قدیم مراجعت نمودند و بعد از سواری عماری از روی  
 محلات و مرشدزاده های بلند اقبال و تمامی کارخانجات بدولتخانه عالی خلوت مبارک داخل گشته سکون  
 مقام ساختند و درین ایام فرید و تجاه بهادر که سه هزار و پیه پهلوانان از سرکار می یافتند باضافه چهار هزار و پیه  
 سرفراز و ممتاز سباهی گشتند و دیگر برادران که سه هزار و پیه پهلوانان بودند باضافه مضاعف سربلند  
 شدند از جواهر نیز مسرور و مستبج گردیدند چون دران ایام قلمچه سرور و نگر و چا و طی و بازاران و تیار شده بود  
 اسطو جاه مجوز ملاحظه و الا شده بتواتر ضیافت های شادانه بجا آورده طرح مینا بازار که معمول سرکار است  
 آراسته که از رشته تمام و سوزن تا آغشته و پشمینه باب و جواهر و فیلمان و اسپان عربی و عراقی و وکنی و کاک و طار  
 و غیره و نرگهان گجراتی و طرم و مالوی و غیره و شتران بغدادی و ماژ و طاری و غیره جنس انواع و اقسام مال  
 سوداگران اطراف و جوانب که بهار و پیه بخیریدی سرکار و خریدی اسطو جاه و امرا و خوانین و منصب داران  
 و جمع داران و سایر الناس بقدر مقدار و در آمد که سوداگران نهال شده تا ده ماه متواتر بهین طور مشغول  
 سیر و شکار و تماشای گل و گلزار از بهانه ای بجات دیگر میبود و شوق نهالی عالی علی التواتر و توالی ترتیب داده

بجمله طور آوردند مخصوصاً جشن بسم الله خوانی کیوانجاه بهادر که سبب جلالت حضرت غفر انکاب بتوقف در آمده بود  
از سر نو باز در جلوس آنحضرت شروع شده نهندی نفره تباری ده هزار روپیه با اهتمام کامل علیخان و خیا بگینان  
خانسانان جلوس و تزک تمام از دولت خانه خاص سخانه اسطو جاه رسانیدند و مجلسها شانانه بجلوه در آوردند  
تا اینکه تباریخ بیست و نهم محرم الحرام روز چهارشنبه بکنه برار و دو صد و نوزده حبس از تپ محرقه که هشت روز  
عاید حالش شده بود روح اسطو جاه پرواز نمود و اینکه باقیاست فتم بودند از میواته خوشنودی کردند  
بندگانی عالی حضور پر نور حضرت مغفرت منزل در عین شدت مرض دوبار سخانه اش برای عبادت روتق  
افزاشند تا او بهیوش محض بود بعد ازین تا دو ماه کجی را و میرزا راجه راجه در رکعتی را و که به پیشکاری  
سرکار معمول بود و به صورت اجرای مورات سلطنت میکنانیند آخر الامر تباریخ پنجم شریح الاخر سنه بکنه برار  
و دو صد و نوزده حبس میر الواقع میر عالم بهادر را که در فطانت عقل و متانت رای فرد فرید روزگار  
بوده و بسبب گذشت چندی در قلعه رود رود در موضع ناکل ملی جاگیر خود عقب قلعه کوککنده مقیم  
بود بعد از ان بمکان خویش در بلده حسب الحکم منروی گشته بمفصل احوالش در احوال او تعلیم خواهد آمد به فرط  
الطاف از کنج عزلت و تنواری بر آورده بدیوانی و مدار الهامی سرکار دولتدار خود و سرفراز و ممتاز فرمود و راجه  
را چند روز در خانه اش بعد و واه خانه نشین ساختند پیش از دیوانی میر عالم حشمت جنگ فزنی کبیل انگریزی  
در بعضی امورات و مقدمات خود سری از حمل میکرد و در عهد میر عالم خود بخود از ان منتقل گشته دیگر سراسون  
آن نگر و بیچینا پنجه بوقت حاضر شدن در پارجهاندر فیل عاری خود را تا به دروازه خلوت مبارک متصل  
دیوار غلام گردن می آورد و در آنجا از عاری فرود می آمد و نزدیک میر عالم برای سرفرازی خلعت دیوانی  
بصیانت کبیل مذکور حاضر در با عالی گردید بالای دروازه دیوانخانه سرکار که معمول همه از اعلی تا ادنی است  
از میان سواری خویش فرود آمد حشمت جنگ کبیل گفت که بالای دروازه خلوت مبارک فرود آید میر عالم  
جواب داد که این دیواری مبارک خداوند است اینقدر مقدار وزن نیست که قدم از جاوه حد خود پیش گذارم

و شما مختارید هر چه خواهید بکنید لکن برای شما هم بهتر نیست که معمول ستمه چنین است از آن در گذرند چشمت  
 جنگ نیز بطریق معمول بر دروازه دیوانخانه از فیصل خود فرود آمد و دیگر خلافت معمول عمل نداشت و در سینه  
 یکبار دو دو صورتی است همیشه سیر عالم نیازی جشن سالگره حضور پر نور بیکان خود نموده در راه حسیب الحسب  
 مذکور بیکال تحلف با انصار میسایند خود بدولت و اقبال همه مرشد زاده ها و محلات خاصه انصار جشن و برادران  
 مندی بروز خنابندی بهایت تزک و طمطراق و شبش جواهر و جوهره ها و در بیکان سیر حسیب مذکور دولت  
 افزاشده بعد اختتام جشن و رسوم سالگره جلوه آرای دیوانخانه خاص گشتند و آن جشن میرجعفر علیخان بهادر  
 و میر حسن علیخان بهادر که حضور خطاب جعفریار جنگ و اسد نواز جنگ و منصب ستمه هزاری و رساله  
 سواران صرف خاص و جواهر سرفراز شدند و نظام یار جنگ برادر خاله زاد میر عالم خطاب حسام الملک و محمد  
 قمر الدین خان خوشنویس استاد حضور خطاب اکبر یار جنگ و منصب ستمه هزاری و رساله سواران خاص و جواهر  
 محمد میر الدین خان خلف معین الاسلام خان قاضی بلده حیدرآباد نیز استاد حضور خطاب سکنه یار جنگ  
 و منصب ستمه هزاری و رساله سواران و جواهر و علی بن القیاس دیگر خاندان سرکار خطابها و مناصب مناسب ممتاز  
 و مباحی شدند و بعد از پیش از حلق حضرت غفران تاب چون هنگامه نایکان و پنداره ها قطع الطریق سمیت  
 ایچچور خسته بنیاد سبب باغی شدن سرداران مرسته از باجی را و والی پونیه مثل ملهار را و هو لکر و دولت را و  
 ستمه و رکوجی بهوسله و غیره از حد گشته بود و عالمی با پامال هنگامه ایشان میگشتند و راههای اطراف  
 و جوانب مالک محروسه بالکل مسدود گردیده صاحبان اگر بصلح اسطو جاده خوانستند که جمعیت سرکار عالی  
 جمعیت انگریزی را برای تنبیه آنها و حفاظت ملک و شوارع و طرق مع سرداران ذی تائید روانه آن سمیت  
 نمایند بعد دریافت و تنبیه بسیار را جمعیت رام را که بدیوانی مرشد زادگی حضور پر نور حضرت منفعت منزل  
 سرفراز بود و نیز و کالت جمعیت چهارده هزار بار از درالدوله بهادر سوسی ریو فرنگی فرستادند ملازم سرکار  
 ضمیمه خدمت دیوانی خویش داشت و در فکر رسا و ذهن و ذکا بهره مند بوده با جمعیت سرکار عالی قریب

چهل هزار سوار و پیاده های پلانی و علی غول و عربان در و سپاه و غیره روانه بالاگماط گردانیدند و از جانب  
صاحبان آگریز قریب ده هزار جمعیت بسرکردگی دلزلی صاحب بهسا در و کرنل کلین صاحب بهادر  
و غیره متعین و شریک راجه پیت رام گشته بودند تا با نظام اسنمت پر و اخته معالده و تصویر بهیت خود داشت  
و در اندک زمان بمقابل ریاست دیگر جلوه آرا گردید که اکثر امیران نامدار و سرداران عالی تنباز مثل محمد صلا تبحان  
بهادر و محمد سبحان خان بهادر و دیگر امیران و سرداران و منصبداران و صاحبان با جمعیت های خود و انفراد  
بر داری راجه پیت رام مذکور حاضر بوده کارهای نمایان ظهور آوردند و انعامات بی پایان می نمودند هرگاه خبر  
جلوین و سیر آرا سی سلطنت حضور پر نور و دیوانی میر عالم بهادر راجه پیت رام رسید و بر طبق طلب حاضر و بار  
جهان گذشت در آن ایام نمایان میر عالم خود بدولت و اقبال اندک سود مزاجی بود و ناقباحت همان که از آن  
یکی هزار و اندکی بسیار ساخته تمامی اهل بار از میر عالم برگشت و شریک حال راجه پیت رام شده او را بر آن آوردند  
که او در ضمیر خود هوس سرفرازی و دیوانی از تنغیری میر عالم بهادر قرار داده چنان نخوت و غرور خویش با از میر صاحب  
سطور گردانیده خیال دیگر بالای امر دیگر پیدا نمود که لطیف همگی متوجه نمیشد و علاوه برین باریابی متواثر  
و حضور پر نور نشسته می غرور را بالای تنگ دیگر آورد که بالکل میر عالم بهادر را در خیال خویش ناچیز دانست چون  
مزاج حضور را میر عالم معایمان و ارکان دولت از طرف خود برگشته و پراگنده و پیدار مختار راجه پیت رام را در  
خلوت و تنهایی بقسم کلام مجید و هنر نشین خاطر ساخت و با تامل تمام ایما نمود که بالفعل شیکاری سرکار مظل  
است شمار از حضور پر نور سرفراز میگردد و هم معذرتا زندگی من خیال دیوانی خود و عزل من نکند که چراغ سحری  
ام بعد من هر چه خواهند بگیرند برین هم اگر خیال عزل من خواهند کرد و هیچ قائده مترب نخواهند شد تا میخواستند  
که فک حرمت من نمایند و من نه میخواهم که حرمت ریزی شما کنم انشا الله تعالی بالعکس آن ظهور خواهد آمد  
در نتیجه غیر از نقصان مقتضیات سرکار امر دیگر متصور نیست چون او مجهول نخوت و غرور گشته بود و مردمان  
ناقباحت فهم و خوشامدی صاحب و مقرب که او بودند او را از جاوه عقل مال اندیش مخف گردانیده بودند

او بر همه کار میر عالم مستعد ساخته و علاوه دیگر برین یاد فرمای حضور پر نور شبانه روز او را و دعا و غش را از زیاده  
 شحوت پیر ساخته و نداشت کمال کار چگونگی شود و کجا خواهد رسید که راه را با کوه چیمست هرگز برگزیده فمید میر عالم  
 را به آری و بی تسل و اوده می موفوره در اندام بنیاد کار و بار دیوانی میر عالم از پیش زنی و فتنه انگیزی می نمود  
 پس میر صاحب سطور گشتگی مزاج مبارک حضور پر نور و اهل و برادر چیمین حال زیاده تزییده تا چار سوار سیانه از  
 خانه خود میر راه دوری خویش که متصل دروازه دلی است آمده از آنجا از دروازه ترپولیه که حالا در بار اداری  
 میر محمد و دست بیرون شهر رفته و اهل کوئی صاحبان انگیز نزد کپتان سدخم صاحب کبیل انگیز بهادر گرد  
 فرود آمد و با هم شریک مصلحت گردیدند چون خبر رفتن میر عالم بحضور پر نور رسید البته تشویش عاید حال گشت  
 از آنجا که ذات و الای آنحضرت کوه تنانت و بر دباری بود هیچ خبر در ظاهر آشکار نشده بدستور معمول امور ات  
 بودند اما اینقدر حکم بنام داروغهای هر کاره و اهل اجبار و خضیه نویسان شرفضد و ریافت که خبر میر عالم و  
 آیندگان و روزندگان نزد ایشان ظاهر و پنهان دریافت اخبار تحقیق بعضی رسانند در مصیبت متوسلان  
 میر مذکور حدی و از امیران سرکار نیز به چکس در آنجا رفت بلکه اقربای قیس میر صاحب هم زلفت مکر میر الملک  
 بهادر که نسبت دامادی جدید داشت همراه میر عالم بود و در ویم کپتان سدخم صاحب حاضر در بار جهاندار  
 شده سوال و جواب و معروضه میر عالم بعضی رسانید که میر عالم خیر خواه دولت خداوند نعمت و نمک حلال سوزنی  
 است هرگز از و امیری که خلاف مرضی مبارک باشد عمل نخواهد آمد امیدوار است که عفو جرایم او شود و مورد  
 الطاف شاهانه گردد و بعد از وفور بسیار در عرصه قریب است روز فرج مبارک را بر آن آورد که میر عالم  
 بخانه خود رفته تیاری ضیافت حضور نمود و خود بدولت و اقبال رونق بخش خانه میر صاحب مذکور شده  
 سرشته او را آسمان تفاعل رسانید و با شمالت تمام پرداخته راجه بهمت رام را که مصدر فتنه و فساد گشته بود  
 معزول نموده راجه گویند بخش برادر راجه چند لعل را بجایشان مورشکر فیروزی و غیره فرمود میر عالم جواب  
 واقعه گران بها و غیره اسباب لایق نذر شاهان گذرانیده حضور پر نور را روانه دولتخانه عالی نمود



من بعد راجه پیت رام را بشد و تمام از بلده حیدر آباد اخراج کرده به اوزنگ آباد فرستاد که او از آنجا بقلمه و سگر  
شاه پور رفته منزوی باشد و شوالیه قلمه و سگر شاه پور مذکور رفته جمعیت فراهم کرده به جمار به جمعیت سرکار و اگر بی  
پیش آمد بعد جنگ صعب و گشته شدن گارون حسب انگریز و مردم طرفین مال کار خویش درست ندیده خود را  
در شکر ملهار را و هو لکر رسانید که در آن ایام ملهار را و مذکور کمال تنگ و مظلوم با جمعیت بسیار در محارت  
سرداران انگریز مصروف بود و شیر کمال و گشت و از آنجا بجای دیگر رفته مجهول الجمله شدند که جز او و برادر  
زاده اش راجه سری پت رام دیگر معلوم نشد که چه شدند و کجا رفتند و راجه گویند بخش به استقلال بند و بست  
معاملات لشکر فیروزی و صو بجات نموده همواره حاضر در بار جهان ارمیکر دیدارین اثنا هر چند میر عالم  
خواست که راجه چند و عمل را به پیشکاری خود از حضور سرفراز نماید چون گماشته راجه به جوانی و اسب دهرم و نت  
راجه سورج و نت نام المصنف و به راجه شیر مل که دانای روزگار و مختار و فتر مال بود و دیوانی را در پیش  
دستی میر عالم سرانجام می داد و بالغ آمده عمل آوردن ندادند از میر عالم راجه چند و عمل را در سوال و جواب حضور  
پر نور از طرف خود مقرر نمود که شبانه روز حاضر در بار بوده آنچه معروفه میر عالم باشد عرض حضور نماید و هر چه  
ارشاد شود به میر عالم مذکور ابلاغ امر خداوند نمیکند بعد انتقال راجه سورج و نت مذکور بتایخ بست و دوم  
صفر الظفر روز چهارشنبه سنه یک هزار و دویصد و یک میر عالم راجه چند و عمل را به پیشکاری خویش از  
پیشگاه حضور پر نور سرفراز و سر بلند و ممتاز گردانیده عزت او را فلک الافلاک رسانید و نیز در همین ایام  
از سنه یک هزار و دویصد و یک میر عالم کتبه بالای دریای عیسی که بزبان مردم اینجا مشهور با نخل  
است بصرف شصت هزار رویت فصل موضع کوئال گوره با حدیث در آورده متصل عبید گاه بلده سمت مغرب  
تالاب عمیق کلمان به منبع آب نهر کتبه که نقشه عجیب و غریب است بخرچ سه لک روپیه ساخته نهر آب و آب نهر در  
تمام بلده حیدر آباد خانه بخانه کوکو گردانیده از مال مالی آب سعادت دارین حاصل نمود و هم مبلغ یک لک روپیه  
بخرچ ناله نهد و چون کمانهای سبز تالاب مذکور تجویز انجمن حسب فرنگی که در وضع عمارت انگریزی بود





دامن نیر کیشودن و غیره اهل کاروان و دیگر جوهریان ندی پاپیکم بازار و سیطه رگستان را هم و غیره و اهل چار  
 کمان و کمال همه بالاتفاق قیمت جوهر مذکور را یک رویه تشخیص نمودند و سواى مالای یا قوت که صد و نه بقدر  
 کنار و شستی کلان بود و رنگش اصل روانی و صیقل جوهریان مذکور یک زبان شده گفتند که این مالای یا قوت  
 لا قیمت است که هیچکس از زبان و هیچ ریاست مثل این رقم نادر عصر چشم خود ندیده پس حکایت قیمتی رسد  
 عی مولف این تاریخ گلزار آصفیه این جوهر مذکور مع یک پاندان طلای مصرع که جوهر اعلای الماس و یا قوت  
 و زرد تیار شده بود با همفت برکت قبول یک یک پارچه زرد شفاف که قیمت آن نیز لا قیمت بود و از نزد مستقیم الدوله  
 برادر شستی میر عالم که سبب از تجویز اسطو جاه که ذکر آن در احوال میر عالم مفصل خواهد آمد و موضوع و کوال متصل قصبه  
 کوهر جاگیر و مقیم بود بر طبق ایامی میر صاحب موصوفه محمد علی خان سوشتری نایب میر عبداللطیف خسان  
 ولایتی که برادر میر عالم شهور شده بود و علی بیگ خان سوداگر درجه بالکند پیشکار خانگی میر عالم و شیخ دوست علی خان  
 بهرامی موفوره آورده بخدمت میر عالم رسانیدند با اینکه هر چند که این همه صاحبان مذکور برای آوردن  
 جوهر مذکور دست و پا زدند اما هیچ فائده مترتب نشد و مستقیم الدوله راضی نگشت اگر چه امانت میر عالم بود و لیکن مستقیم الدوله  
 این مقدمه جوهر را منحصر بر طلبین خوش دربلده منظور داشته اند و مساله می نمود و اینکه در آن وقت  
 اختیار میر الملک بهادر بود که و اما در نوشته شریک تمامی مورات دیوانی میر عزت گشته بودند لکن نه میخواهند که  
 شریک غالب در رسد و مخالفت در نعل باشد که از دانای و انایان بعید است که اختیار بدست دیگری در آید لهذا  
 مخالفت تمام نمودند چنانچه یکبار مالای باغ قدسیه که حضور پر نور رونق اخرا شده بودند مستقیم الدوله و مفتی  
 از موضع و کوال جاگیر خوشنژاد مرده و خیمه میر عالم نشست میر عالم بجز و شنیدن خبر ورود ایشان از خیمه دیگر که  
 خوابیده بود و خیمه انتظام الملک بهادر شستی حضور پر نور در آمده تقید بلیغ نمود که احدی را آمدن نه دهند و  
 میر الملک از مستقیم الدوله سلام علیک کرده نزد میر عالم رفته برای مستقیم الدوله طعام فرستاد و میر عالم در حضور  
 پر نور عرض کنان که مستقیم الدوله بر آورده اعظم الامر غلام سید خان اندر غیر حکم و طلب سرکار از مقام خود آمده اند

حکم عالی شرفصد و پادشاه بجا نیک بودند همو بخار و ند حکم شد که ایشان اقربای شماند هر چه مناسب دانند عمل کنند پس  
 میر عالم محمد حسب بیان خلعت سلطان میان ربابچاه سواران افغان همدی همراه داده بمقامش روانه نمود  
 چون سخن های نزد مشارالیه سبب بودن پنج سال از دوستی برادر کلان عای پلا تکلیف دایمی در می موثر  
 بود بسیار قباحات افشین نشین خاطر ایشان نمود و بر راه آورده جواهر مذکور میر عالم رسانید میر عالم در دست  
 جواهر مذکور در ضیافت باره در می نذر حضور نمود معذرا وقتیکه کتبه بالای دیبای عیسی با تمام عیب الدوله  
 بهادر میر محمد علیخان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر خلفان بهادر مذکور با حدیث و اتمام در آمد میر عالم  
 مجوز ملاحظه قدس شده هشت روز ضیافت شامانه حضور پر نور در آنجا نمود و بعد مراجعت خود بدولت  
 میر مذکور حسب الحکم حضور پر لوز تیاری جلو خانه و چوکی خانه و دکاکین و دروازه کلان کمافی و غیره در آنجا  
 قدیم حضور از طفت خود از سه کهنه ر و دو صد و نوزده سبب شریع کرده تاسه کهنه ر و دو صد و بیست و یک  
 سبب که با تمام میر محمد علیخان بهادر و علی بهگینان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر دستور و برادر عاصی خواجه  
 غلام حسن خان و عاصی مولف بتعمیر در آورده مور تخمین و آفرین از حضور گردید و نیز کاروان سر و مساجد  
 در هر منزل از چنیا پین تا اورنگ آباد و پونا و منبئی بندر که در احوال میر عالم مفصل تعظیم خواهد آمد با حدیث  
 آورده بتاریخ بست و سیوم شوال المکرم روز جمعه کهنه ر و دو صد و بیست و سبب که ازین جهان فانی  
 بهجهان جاودانی خرامید عالمی را افسوسها دست داده چو تخت گیری عظم الامراء مدنی عاید حال خلق الله  
 بود بعد انتقالتش در عین میر عالم همه فارغ البال زندگانی نمودند و هر صاحب مقدر و بسیر و سنگار و تماشا  
 گل و گلزار و رقص پر وریان شیرین گفتار حسب خواست خود بامصرف گشتن و اخبار این مقدرات میر عالم  
 منع نمود که در لفافه های اخبار نه نویسند که اگر سر او هم خلقت منتفی میشود و اگر خاموش باشم فردای قیامت خود  
 ما خودم اندازد از خست پس نوبت آن حدیث که هرگاه تیاری باره در می با تمام و اختتام در آمد خود  
 میر عالم مردمان اعتراف میگفت که شاد باره در می بنمیر و دید بر وند و سیر و تماشا نمایان مردمان پارس خاطر نشین

و طوایف پری بیک این رقاص همراه خود میبردند و سیر و طیر و تماشا می نمودند و از اخبار آنجا نهایت خوشنودی  
 میر عالم میگرفتند و بدین طعم عده برای هر سفری عشت از با و چنجا به میر صاحب موافق او و مردم هم بسیار  
 می رسید انقض ذات میر عالم خیر محض و محض خیر بود و در آن کلمه که عبارت از لار و بهادر و جنرال و غیره  
 است چون ملاقات میر عالم نمودند دیگر احدی را بر قابلیت و شخصیت و متانت عقل و فطانت رای و علو  
 همت و شان و شوکت میر صاحب مذکور تفوق ندادند و همیشه میگفتند که ما تیر عالم هیچکس از هیچ  
 ولایت در کلمه دارد و تشدد و نظر ما هرگز نه آمد و بسیار پسند کردند و خاطر داریها نمودند چنانچه روزی  
 میر عالم در تخلیه بالار و بهادر در مصلحت بالای کوچ که مراد از کرسی در آن باشد نشسته بودند و عصای دستی  
 میر صاحب که کار عاج برآورده بود و در پهلوی خویش بدیوار استاده داشته بود دلار و صاحب آدم خود  
 را بزبان خود گفت که عصای مذکور را بی اطلاع میر صاحب حکمت بردارد که خبر ایشان نشود و بعد  
 فراغت بوقت خلعت چون میر عالم تفحص عصای خویش نمود دلار و صاحب پرسید که چه چیز می بیند میر عالم  
 گفت عصای خود دلار و بهادر بعد شغف بسیار جواب داد که عصای پیر بجای پیر این عصار دست شما باشد  
 نه عصای کار عاج پس عصای یک پارچه شاخ و ارچینی که بالای سرش الماس های قیمتی مال ده هزار  
 روپیه تعبیه کرده بود بدست میر عالم داد و خوشنود نمود و بعد دیگر مخالف بسیار نیز داده خلعت انصاف فرموده  
 روانه حیدر آباد گردانید میر عالم عصای مذکور را با همه مخالف دیگر نزد حضور نمود میر عالم درین حیات  
 خود برای و عن خویش در پنجه شاه تباری سرا و حوض و چو تیره و غیره کنایه بسیار آرزو داشت که  
 در آنجا مدفون شود چون خاکش از خاک دایره میر موسی علیه الرحمه بوده و هر دو نسبت ولایت ایران  
 داشتند در پهلوی پدر خویش سید رضی قدس سره مدفون گردید و بموجب وصیت شان هیچ از اینگان  
 به تقمیر نه آوردند بعد خلعت او میر الملک از حضور خلعت خدمت جلایل القدر دیوانی سرکار دولت مدار  
 سفر از گردیده سر عز و قار با همان اعتبار رسانید اما اجرای کار خلق الله و ریاست منحصر بذات

راجعه بدین مهراجیه باد بود تمامی اهل دفاتر بیکان بهادر موصوف شبانه روز حاضر گشته حکمش را بجا می آوردند و هر دیوانی زیر مهر راجه مذکور می بود در سنه یک هزار و دویصد و هشت و شش و سیست و یکم شهر رمضان المبارک ستاره دنباله دار که در علم هیئت ذوق ذنب گویند سمت مغرب جانب بایست بالای آسمان هویدا گشته تا یکماه طلوع سرشام می نمود و تا یکپا شب بهمانند بفرغ و نش در عرصه قریب هنگام نیمه پاره ها و جنگ بهارالدوله بهادر با جمیعت انگریزی بوقوع آمده فضل الهی شامل حال گردید فصل بقلم اظهار می آید یعنی در سنه یک هزار و دویصد و هشت و سیست و یکم شروع هنگام نیمه پاره ها و تمام مملکت دکن شایع گردیده عالمی با مال حوادث گشته تعلقات همه ویران مطلق شدند زنهای رعایا و بریا و غریبا و شرفا و قصبیات و قریبات باندیشه جان و ناموس در چاه افتادند و جان خود را دادند و آنها که بدست آن ملعون نماندند خراب شده از جان و آبرو تلف گشتند هزاران خانها بی چراغ گردید و هزار مردم زخمی باروشته مردند مال لکها روپی بر دزد و غله بشمار سوختند و هزار خانه را آتش دادند اما از هر جا که پیشیار شده بنا بریق بالای اینها سر میرا دند خیال آن خانه میکردند بلای ناگهانی عاید حال مملکت فشت آباد دکن گشت که گاهی این حادثات باین طور میچسبند و ندیده بلکه در تمام عمر بگوشت خویش نشنیده آخر الام صاحبان انگریز مثل مالکیم حسب و غیره سرداران ذی عقل و تدبیر سراغ این فتنه را آشوب و فساد جا نگاه بر آورده بدین بابی را وثایت نمودند و اول سوال و جواب بدلیل و اثبات کرده چهار هزار سوار برای شرکت جمیعت سرکار خود و جمیعت سرکار عالی آصفیه که در سمر آن وزان هر دو سرکار جز لایفکاس نه بجهت تنبیه پاره های نابکار از باجی را و والی پونا در خواستند چون او در دل خود در فکر خویش بوده اقبال نمود و صیر مجاوره از روی کار بر آمده یقین شد که بانی مبانی همه فساد خود آن ناقضات شتم است ناچار یوز را از اطراف در گرفتند و او دولت خدا و اوصد سال را گذارشته جا بجا رو بفرار آورد و دیگر و جنگ مغلوبه کرده لا علاج خود را تفویض مالکیم حسب مذکور نمود

این مکرر آصفیه ۱۰۹ ذکر سیر آرای اطمینان سلطنت و مبعیت پناه سکندر چاه نورا

که هر چه در حق من صلاح وقت دانند عمل آرند لهذا الکم صاحب بن قرار و در بسیار یک که در پیدایهوار و مقرر  
 کرده در قضیه بمبور متصل بنبار کاسی مقید و منضوی ساختند که هیچ جایدون حکم صاحبان صدر بنیر و  
 جمیعت انگریزی محیط است انتقال دولت صدر ساله بر بهمان پونا یک حکمت از الایق بدست صاحبان  
 انگریز بهادر شود و خود کرده را علاجی نیست که در دریافت الله تقدس تعالی منتقم حقیقه است خانه خرابی  
 لکها ظالمن که در دایع و دایع الکی اند و بال گردش نمود هر چند راجه چند لعل بهار بهادر بنیر ظاهر  
 و باطن ایما و اشاره به باجی را و کرد که مناسب وقت است قسبیکه طور اتحاد و اخلاص سرکار با صاحبان  
 انگریز بطور می آید بر طبق آن عمل نمایند که مقتضای ایام چنین است چون او از خود در فتنه بود گوش  
 بر وضعیت نداشته خرابی دولت خویش از دست خود نمود سخن شنوی پنج دولت که گفته اند بالکل فراموش  
 ساخت درین ایام حکم صاحبان انگریز در تمامی ملک محوله بر بهمان مذکور نافذ است و خزانه کرا و طما  
 رویه مع سباب و اشیا و سباب که باجی را و در هر جا گذارشته بود و هر قضیه صاحبان مذکور گردید در  
 یک هزار و دو صد و سی و هجده

## جنگ مبارزالدوله باجمیعت سرداران انگریز

جنگ مبارزالدوله بهادر باجمیعت سرداران انگریزی بوقوع آمد که پیشتر اینک شیرین نام مرتبه خوانان  
 با خیاطان بازار چارنی انگریزی مناقشه نموده در حمایت مرشد زاده مبارزالدوله بهادر پناه گرفت  
 و این مقدمه لعلول کشید و به گفتگو انجامید ثابت جنگ رسل حریف سنگی و کپل انگریزی حاضر در بار  
 جهان را گشته نالش مرشد زاده موصوف در پیشگاه حضرت مغفرت منزل نمود که از راه ظلم خلق الله را  
 اذیت میدهند خود به دولت و اقبال ارشاد کردند که بند و بست ایشان نمایند هر چند منیر الملک بهادر گفتند  
 که ما بند و بست مرشد زاده خود و خود میکنیم احتیاج دیگری نیست اما ثابت جنگ مذکور حکم حضور را متشک نموده  
 گفت که حکم بنام من صادر گشته من بند و بست ایشان میکنم پس دوسر دار انگریزی را باجمیعت یک هزار بار

بعد و ضرب توپ بدو و تخته مرشد زاده مذکور فرستاده از همه جانب در گرفته شکلهما سرداوند برادرانیکه  
 ازین هنگام مرشد زاده بار اتبیه دست و پا دیگر بر خلاف مرضی ارکان دولت بطوریه آرنه از آنجا که  
 مرشد زاده آفاق شجاعت ذاتی داشت از غیرت بجنگ پیش آمد و از طرفین هنگام عظیم بر پا گشت  
 درین عرصه از تیر و شمشیر کمان مرشد زاده موصوف یک سردار انگریز بر زمین افتاد و سردار دیگر بعضه و رآمده  
 ضربها را سر داده بهر جانب و به سمت که خواست گوله های توپ انداخت و فتنه جوانان بار انگریزی از برق  
 اندازی ملازمان مرشد زاده توپ را گذارشته و بفرار آوردند جوان حبشی توپ را برگردانید و مردم باز  
 و تماشای خاک و سنگ بر سر اینها ریخته بخوابی پیش آمدند سر ممتازالدوله حال و اما و حضور نیز بر سر دروازه  
 خود بالای رشته تالاب میر حمله برآمده سنگ نفرت بر سر مغروران انداخته و اینست ثابت جنگ رسل خدا  
 جنگ مستر خود و جمعیت خود پنداشته بوقت شب شتصد جوانان کوره ولایتی انگریزی را از چهارونی  
 شکر حسین ساگر اندرون بلده در باره دری راجه چند لعل طلبیده بر سر هنگام دیگر گشت و خواست  
 که باز بر سر مرشد زاده مبارزالدوله بهادر بار دیگر گرفته بدست آورد و چون که فساد عظیم بر پا شود و تخیل در امور  
 کلیات واقع گرد آن روز راجه چند لعل انجیکه شریک اندوخت و جان نثاری و حق نمک طالی بود  
 بت بر سر لایقه صائبه لعل آوردند که اگر عظم الامر اسطو جاه و میر ابو القاسم میر عالم بهادر میبودند تخمین آفرین  
 میبودند یعنی ثابت جنگ مذکور را و جمعیت انگریزی را بر پاشی محکوم حکم خود ساخته برگردانید و در همون  
 شب روانه چهارونی ایشان نمودند و ایستادند شکل تر هر کس که جرات کرده لعل آورده باشد و خود  
 دانند که چه کار عمده کرده است روز دیگر راجه صاحب مذکور حاضر در بار چهار گشته حضرت رفتن خود نزد  
 ثابت جنگ مذکور در کوئی از حضور بر نور گرفته روانه آنجا گردید و را بنجاله در وقت بسیار و سوال  
 و جواب بسیار از چنان فرزند که مرشد زاده یعنی مبارزالدوله بهادر و مصام الدوله بهادر که شریک  
 حال یکدیگر بودند و ممتازالدوله چه روز برای رفع نازت اینها در قلعه محکم نگه داشتند به عنوان

سیر و شکار سکونت فرمایند از بروز چهارم هر دو مرشد زاده و ممتاز از دلدار البجابت حضرت  
 تنیت النسا بیگم بیوی صاحب قبله والده ماجده حضور پر نور حضرت جهان پرویز بیگم صاحب  
 حاصل آنحضرت روانه قلعه مذکور فرمودند چنانچه در سنه یک هزار و دویست و سی و پنج هجری با زوال مبداء  
 حیدر آباد و تلخا نهای خود با گشتن درین مقدمه همه آنچه که حق سبحانی موفوره از راجه چندر لعل لعل آمد  
 از حسن الشمس است و الا از بعد رفتن و تفریق ثابت جنگ اگر رونق افزای مرشد زاده با از قلعه مذکور در  
 تعلیق و تقدیر نماید آئنده بهر شکل صورت پذیر میگردد که آئین انگیزی چنین جاری شده است الحمد للہ  
 آنچه شد بهتر شد و آنچه گذشت بهتر بخیر گذشت اقبال خداوندی کار خود کرد و در جلوی اینی رست  
 شکر و فدایت بلند و راجه چندر لعل بهال مذکور

### خطاب مهاراجگی راجه چندر لعل مشکین آصف جاہ ثالث

راجه چندر لعل خطاب مهاراجه بهادر و بجوهر عمده و علم و تقار و نویت و منصبش هزاری شش هزار  
 سوار سرفراز و ممتاز از پیشگاه خلافت گردیده مشهور آفاق گشت و تصفیہ کلی بوقوع آمد که تاحلت خود  
 بدولت و اقبال اعتبار احدی نمی فرمود و هر چه بنظر خاطر مبارک میبود حکم جهان مطاع بنام مهاراجه  
 بهادر شرف صدر و میبایست معنی آنالندن انگیزی احوال این سائنه عجیب و غریب تر تقیم در آورده  
 مشهور گردید و در سنه یک هزار و دویست و سی و پنج هجری خود بدولت و اقبال پانزدهم ذی الحجه متوجه باغ  
 حضرت قدسیه شده جعفر باخنگ بهادر کو که خود را در خواصی عاری زر و هم بازوی منیر الملک  
 بهادر جاواده سرفراز فرمودند و بوقت سه پیر روز نیز در خواصی عاری که سکه چال گویند بهادر  
 مذکور را نشانیده متوجه سیر صحرای طراف باغ مذکور شدند بهادر مذکور عرض بلا خط جمعیت بمهرای خوشتر  
 نموده مقتصد و پنجاه نفر از سواران و بارپلشن و سیر علی غول و رویه و غیره معه و ضرب توپ بملاحظه  
 مبارک آورده گذارش کرد که اینهمه جمعیت خانزاد که بحکمت عملی از ولوایانی فراهم کرده حاضر داشته است



محض برای کار سرکار همراه خود دارد و اینها همه محکوم حکم خداوند نعمت اند و علامه از غیر ندارند و نخواه اینها از دیوانی میبایند حکم گشت که متصل فرودگاه زیر سر پرده خاص فرود آید بسیار تشبیه و آفرین نمودند و در یکزار دو و صد و سی و چهار حبس سوار می مبارک در هر هجرت زرد اسد نو از خنک بهادر کو که خود را در حوض فشر اند و ز فرموده از دولت خانه قدیم متوجه درگاه سید حسن برهنه صاحب شدند و در همین سینه مذکور شروع اختلاف هوای مخالف و باد در بلده حیدر آباد و بیرونجات و تمامی بلاد و امار و حصون و قریات شده عالمی تبا گشت در طرقت العین از یک استغراغ و یک جابت انسان جان بحق تسلیم میکرد اهل اسلام و عا و علمای صالح کردند و بنزد روان بر غم خود دیول مارا پرستش و پو جانمودند و مهاراجه بهادر در چارمنار و دوازده بازار کلان بلده برای دفع این آفت بر طبق خواستش برهمنان پوجا کنانیدند که صد دامغ و جاموش و گوسفندان و غله و چهار روز و لقمه و نصرت پوجا ریان بد قوم درآمد و بعضی مسلمانان هم بتبرس جان پوجا کنانیده هون آن مرد خسر الدینیا و الاخره شند اما ازین حرکات هیچ فائده مترتب نگردید و اینک در سال هیکزار و و صد و پنجاه و هفت هیک که از بست و چهار سال هوای مخالف و با قایم است شخصی از هندوان بنهایت تکلف و فها لواخره پوجا و دیول می برد و قریب پنجاه کس همراهش بودند چون رو بروی دروازه مکسی رسیدند شدای ای انجا و قضا سیر و ن آمده اسباب پوجا را غارت و لو شت کردند و گوسفندان و مرغهای پوجا و غله و غیره را بردند و شور و زور نموده و دسه گویا یعنی دیول خود را شکستند و یک علم بزرگ بر آورده بنام حضرت محبوب جانی قدس الله سره العزیز که جنبه نامند در میان چارمنار استاد کرده و توبت خوانخته فاخته جاری ساختند خلقت خدا مطابق اینها از هر خانه جنبه ما و سیر قها بر آورده در چارمنار برده کند و با عمل آوردند و دیولها را شکستند و لند ابویه عظیم بر پاشد قریب بود که فیما بین اهل اسلام و هندوان مناقشه شمشیر بوقوع آید مهاراجه بهادر بسیار تهدید و تائب کرده به مخالفت در آمدند انسان آنچه شد

له عنوان از او با شش و روز است ۱۱

پیش ازین حرکات که بود ازین بسیار تحقیق گشت اگرچه زور و شور و با آفتاب نیست که سابق بوده اما سلسله  
 هم بالکل موقوف نشده است چنانچه در سال کبیر از دو و صد و پنجاه و هشت به سکه اوایل ایام تاد و ماه  
 شدت و با بوده قریب یک هزار انسان از مسلمانان رو به پشت آورده اند و از هندوان غربال بسیار تلف شدند  
 بعد از آن موقوف گشت تا اینکه بفضل الهی جناب حافظ حقیقه دافع البلیات و الکافات تمام سال سکه  
 کبیر از دو و صد و پنجاه و نه به سکه تا الان که است و در ویم ماه محرم سکه کبیر از دو و صد و هشت و هشت به سکه  
 بخیریت تمام گذشت که احدی باین مرض قضا نموده مسلمانان و نه هندو و احمد که کثیر او و افسر او و کما  
 شاه در تمام هفت اقلیم خلقت خود را از جمیع آفات و بلیات مصون و مأمون دارد و آمین رب العالمین  
 معترادین هنگامه و با که محض آرایش بود ایمان و اعتقاد صاحبان ایمان و اعتقاد و تصدیق سرور  
 انبیاء علیه و آله و صحایه صلوات بی غایات باد و آسمان ثابت و قایم ماند که اول تعالی شاه نصیب همه مسلمانان  
 گردانند و در سکه کبیر از دو و صد و سی و هشت به سکه تا سکه تازه با قوم هندویان بر مقام حیل کوثره متصل  
 در وازه دیر پوره بلده حیدر آباد وقوع آن کیفیت آن نیست که در عهد حضرت غفر کتاب میر نظام علیخان  
 بهادر چون جمعیت پایگاه بسرداری و گردگی شمس الامرا بهادر تیغ جنگ قیصر ده هزار سوار ملازم رکاب  
 ظفر انتساب سرکار دولتدار گردید و دلدار خان نامی جمعی از هندوی باد و صد سواران هم قوم خویش نیز نوکر  
 بهادر و گشت و بالای حیل کوثره مسکن و مقام خود سخت و هر روز برای سلام حاضر و بار میگردید  
 رفته رفته و چون مدت حیل کوثره آنقدر آباد شد که همه بایحتاج و رانجا بهم رسیده سوداگران این قوم از چها  
 طس را جناس فروختنی آورده خوشحال گذراوقات می نمودند و قریب چهار هزار سوار ازین قوم با سواران  
 و جمعاران و سپاهیان پیش قرار نوکر سرکار در سال اسطو جاده و دیگر امیران و راجایان گردیدند تا چون  
 دلدار خان از فتنه و فساد و هنگامه برای بر سر کسی فرض دارد و اندیشه بود و ندیده انتقال خان مذکور که خلیل  
 این قوم بود سلطان میان یکی از پسرزاده های بزرگانش ایشان مرد بهادر صاحب قسمت بود و بزر و عقل رسا

خویش با عظم الامر از طو جاه شد بهر ساینده قیاس بد و هزار سوار و بار و پیاده با و محالات کنگیری و گنگاو  
و غیره از سرکار بهره نند شد پس در دیوانی از طو جاه و میر عالم کار شروت این قوم با ندرجه و بلند مرتبه کمال  
که معامله داد و ست را ز ادنی تا اعلی منحصر بر معامله اینها گردیده همه ملازمان سرکار هند و مسلمان و غیره از ایشان  
گشتند که ساینده مال اندیش و قیامت فهم صاحب مروت و دوست بود و در معاملات را بسر کار نرسایده قیاس که  
تراضی طرفین میشد عمل می آوردند و قضیه برایش ساختند و آنها که بهر معامله و کوتاه اندیش قیامت نام فهم  
و بدنام کننده قوم بودند معاملات را از بس مردی بچالان نشسته و گگون ساخته خود هم بدنام شدند و قوم را نیز  
بدنام کردند و دشمنی حواری قومی یکی بی دانشی کردند که رانستند مانند راه مشهور آفاق است و قصد را  
به معامله را نیز حال همین هر دو از بهل مرکب تنه شدند و بر پا و رفتند چنانچه در سینه یکبار و در و صد و ست  
و ششت حبس است و هفتم ماه رمضان المبارک بوقت شب و عین خواندن تسبیح معمولی ایشان هفت  
کس از قوم سلیمان زنی که برای رقم جزوی قرض مدتی در حویلی پنی خان که در آن ایام آن مکان در اختیار  
سلطانمیان بود فرو آورده بودند و مشار الیه خبر گیری ایشان از این محتاج میشود قیاس بود که صورت او  
رقم هم شود و بعد چند سال آنشب بی صبری را بکار آورده و قابو کرده هنگامی که بر سر سلطان میان بر پا  
نموده از طرفین بجان رفتند اما سلطان میان آنشب کار رشتانه کرد و چون گلگیر خان کلان همه با مقابل ایشان  
آمد اگر اندک پهلوتی نمیکرد آنها تا بسایر سلطان میان هم نمیرسیدند که سرور بود و هر چند رفیقان گفتند که  
در گذرند آن بهادر میدان مردی جواب داد که او از مقابل سلطان میان در گذر و در سلطانمیان از مقابل  
گلگیر خان در گذر و این مقدمه تا قیامت زبان زد عام باشد پس استقبال عدو کرده از کوه تیره براق حمید  
طرفین کار هر دو دست و گیر میان با ختام رسید تا حال شهر زنانه است و محمد صاحب میان را زخمی بر خیز  
دست راست آمد و او از داناتی خود از دست اینها که دو جانب کنار بالای هر دو پهلوتش در آورده نشاند  
بودند حکمت عملی فرزانة خویش خود را چنان بر آورده که داناتی روزگار تخمین و آفرین کردند و پشیمانی

از ان مخالفان جان بر نشدیم هفت کس تقبل رسیدند از باعث حلت سلطان میان اگر چه جمیع این دانا و  
مال اندیش و قیامت فهم بسیار بودند و کار موافقت و طاعت و رضامندی سرکار عمل می آوردند اما بعضی  
جملہ خود را فی را کار فرموده چون در اختیار ایشان نبودند هر چه در دل خود داشتند بجه اطلاع ایشان بطور  
آوردند چنانچه گویند یاسین خان سپردار خان جمع را مذکور روزی در مشیر آباد با یکی استاد طفلان گفت  
که شما چرا مذہب ما قبول نمیکنید که از احادیث و آیات مسلم البتہ است او جواب داد که بزرگان ما ہمہ اہل سنت  
و جماعت بودند و من پیرو بزرگان خویش ام و دہمہ باہمیں طوکر اہل عمل آورد استاد مذکور را چار شدہ  
گفت اگر مولوی حافظ عبد الکیریم بغیر این کہ مذہب شما حق است البتہ قبول خواہم کرد پس ہر دو بانفاق  
در مسجد جلوز خانہ میر عالم بہادر نزد مولوی حافظ عبد الکیریم آمدہ یاسین خان سوال کرد کہ مولوی صاحب  
چیزی از فضایل مہدی علیہ السلام ارشاد فرمایند مولوی صاحب مذکور فرمود کہ فضایل کہ ام مہدی را بیا  
کنم کہ مہدی دو اندکی مہدی تاکہ تا حال ظهورش بطور نہ آمدہ و دیگر مہدی شما کہ نزد ما حقیقت جال ایشان  
باستحقاق کلی رسید و ثابت نشدہ پس یاسین خان بغضہ و رآمدہ گفت کہ مہدی ما حق است و تفوق بالا  
مسلمان اولی الفظم دارد و ہر کس کہ قابل مہدی ما و اینجہ نیست یقینا کافر مطلق است مولوی صاحب گفت  
کہ این شخص برای پرسش مسایل آمدہ است بلکہ برای انتہاز نندہ و فساد نظری آید این را از مسجد بیرون  
کنند پس مردم جمع شدہ قیل و قال و کوشش و کوشش نمودند و درین ہنگامہ زخم خورد و بر پیشانی یاسین خان  
رسید کہ یکد و قطر خون بیرون برآمد و از مسجد برآمدہ بالای حوض جلوز خانہ مذکور نشست کہ یکی از قوم  
او رسیدہ لمحق شدہ مطلع گردیدہ جا بجا خبرش رسانید و در عرضہ چہا گری تہامی مردمان قوم مہدی از ہمہ  
جا جمع شدہ نزدیک شام ہنگامہ عظیم و جلوز خانہ میر صاحب مذکور بر پاشد منیر الملک بہادر آنروز در حوالی خود  
کہ مشہور سچتہ است برای استاد کردن علمہای عشرہ محرم کہ سلخ ذی الحجہ روز شنبہ بود رفتہ بودند ہر چند  
خواستند کہ تصفیہ این مقدمہ شود و اندک حکیم خواجہ احمد خان برادر حاضی محرر و راق را کہ تعلقہ عمارت و

بازار و شتد برای فهایش اینها فرستادند هر قدر که فهایش اینها میکردند زیاده تر هنگامی بر پایش درین حال  
 دایم خان بهادر و برادرش حسن خان بهادر و زنی که ندیب سنت و جماعت دارند از خانه خود آمده  
 در سبی جلوه خانه مذکور شرکیه حال مولوی مسطور گشتند و دایم خان بهادر گفت مولوی صاحب کار با قوم غیر افتاده  
 است و هنگام عظیم بر پاشده شما بخانه ما تشریف برند تا این فتنه تسکین یابد و الا سخت قباحست است  
 مولوی گفت که از مدت مدید در آرزوی پیچور و زبر برای شهادت بر طبق ارشاد رسول کریم صلی الله علیه  
 و آله و سلم که در حین اقامت مدینه منوره در عالم رویا فرمودند که مولوی تو از اینجا بگریز و آبا و رفته در آرزو  
 شهادت مقیم باش که از پرده غیب چه در طلوعه ظهوری آید ایند از خانه خود گشته خانه خدا را تشریف دهی هم و آن  
 ارشاد الحال صورت پذیر گشت پس چگونه از ترس جان خانه خدا را اندام هر چه شدنی باشد باشد از من بخواه  
 شد پس عنایت خان پرور زنی که سوار فیل آمده بود دعوت است که اندرون مسجد که بر تقید مولوی مذکور هر دو  
 در مسجد کشته بودند داخل شود و دایم خان و حسن خان بهادرت پیش آمده گفتند که برادر عنایت خان ترا  
 لازم نیست که قتل در خانه خدا بر پا کنی و گرنه فیما بین قوم ما و شما تا قیام جهان سر رشته شمشیر موقوف نخواهد شد  
 و اینقدر ظلم بر مولوی غیب بر لی تقصیر حق سبحانه تعالی روا نخواهد داشت بلکه بهتر نیست که گوش بر سخن ما  
 نهاده این فتنه بجای و آشوب ناگهانی را بر طرف سازد که در شیخه نام آوری گشت هر چند مضایح و پذیر  
 با لاف مضایح و پذیر و زور و بیج فایده مترتب گشت آخر شمشیر طرین بعد از ایامی بسیار و مقتول شده و دایم خان بهادر  
 بشهادت رسید حسن خان بهادر جنگ رنمانه کرده مخالفان را از پایزیر انداخته زخمهای کاری برداشت  
 بعد از آن چون دیگر مددیان جوق جوق رسیده تفنگها سر و انداز آن تاج محمد خان سپه قادر نواز  
 خان حکیم و یک جوان عسکر که در خواندن سنن منسوب مشغول بودند کشته شدند پس یاسین خان و  
 دیگران اندرون مسجد آمده تلاش مولوی مذکور نمودند مولوی خود بخود آواز داد که بیای ای نامهربان  
 اینجا بهتر دین انما اریا یسین خان بر سینه پر لوز ایمان مولوی صاحب موصوف برآمده به شمشیر ظلم و ستم خود

آن مظلوم بے تقصیر رافع نمود آن ذبیحه خدا شناس و آن زن دین متین مبین محمدی صلی الله علیه و آله وسلم  
 حقیقت اساس بوقت جاری شدن شمشیر کین باین بین نمود که لا اله الا الله محمد رسول الله  
 انا لله وانا الیه راجعون و جان بحق تسلیم شد مردویان چون دیدند که احدی بمقابل نیست تسبیح خود  
 خود خوانده از سبی بیرون آمده کشتگان خود را که چارده کس مقتول و یکم خان بهادر و حسن خان بهادر  
 مندر دژی بهادران میدان نبرد بودند برداشته بمقام خویش بردند حالتی گذشت که مردم شهر ازین واقعه  
 و تحیر و تفکر افتادند که چه شد و آخر انجام چه خواهد شد و بیچسبید و مظلوم بیدار و برآمدند حضرت پیرزاده  
 ایشان وار و غم هر کاره های سرکار و رهمن شب همه کیفیت سرگذشت بر طبق مدعی خویش بعضی اقدس  
 حضور رسانید که مولوی عبدالکریم از سرجبل خود جان خویش دادند و تقصیر بایان درین مقدمه بالکل نیست  
 ناگاه و ناخن قضیه پیا نمود و غم محرم الحرام روز چهارشنبه بیچک از حادثه تازه بطور آه و مردمان شهر قسبیکه  
 بودند خاموش بودند و فقط دویم شهر مذکور روز پنجشنبه سید نورالادب صاحب برادر سید نورالاصفیا صاحب  
 فرزند حضرت مولوی حافظ حاجی سید نور العلی صاحب قبله قدس الله سره الغیر بن تمام تمامی علمای بلده  
 حیدرآباد رفقه بانو شدند بدینضمون که دیدید خون حافظ حاجی عبدالکریم که رکنی از ارکان مذہب مایود  
 چگونه ریخته شد و کسی به فریادش نرسید پس از روی شریعت مذہب مایود احیب است که تمامی اهل مذہب  
 خود را یکبار اعلام دین مبین نمایم اگر همه اهل سنت و جماعت بر سر قصاص جمع شوند و جرات نمایند کار بدست  
 است و اگر حمیت دین خود را از دست داده نامردی را کار فرمایند حق بطرف است و تمام محبت ما بآنها  
 مواخذه عقبه فارغ البال ایم دیگر سکر جلا وطن میکنیم آینده شما و ایند و کار شما و گرنه از مهلت این قوم خون  
 بر یکبار ما بهین طور ریخته خواهد شد پس همه علماء و اتفاق کرده در یک مسجد جمع شدند و خلقت خدا را  
 تحریر نمودند چون این خبر بسمع مهاراجه بهادر رسید مال اندیشه را کار فرموده زبانی غوث خان  
 جمعی را بعلما گفته فرستادند که جماع شما برین مقدمه بسیار خوب و مناسب است و ما هم شریک حال شما ایم

و تابع اعلام دین حسین اما از کمسی و در تخته حضور پر نور قیاس تراست اندیشه باور و در همت نیست که جامع  
 مسی بوده قسیمی که لعل خوانند آورد و با هر شریک حال شما هستیم مدعای مهاراجه بهادر این بود که کمسی رحمت  
 تمام دارد و در جامع مسی اگر چند کس جمع خواهند شد سهولت فمائیش آنها نموده رفع هنگامه بوقوع آورده  
 خواهند شد تا خونریزی خلقت خدا آئینه نشود و در مصیبت همه مولوی و علما از کمسی بر خاسته و جامع  
 مسی قرار گرفتند تا خلقت خدا یک نشان بزرگ در چارکمان بالای حوض استاد کرده چند محرم  
 نام نهاد و خلق الله را زیر لوای محمد علیه السلام کشیدند تا اینکه قیاس یک کلمه و مسلح و کمال با ساز و براق  
 و آلات حرب و سایه لوای نذ کو جمع گشته مجموع بر سر خنک مستقر گردیدند هر چند فمائیشها از سر کار نموده  
 بشهر مسی کس گوشت بیوش نه نشیند بلکه جوابهای بالعکس داده بر سیریل و قال دیگر در آمدند درین اثنا علماء  
 حاضرین اهل مجمع را گفتند که وقتیکه شریعت پناه بلده همراه ما و شما اتفاق نکند اجماع ما استوار و معتبر نیست  
 اصلاً شیخ حیات الله و فقها بخانه قاضی محرز و الفقار خان بهادر شریعت پناه رفته بر طبق طلب علما ایشان  
 را نیز حاضر نمود پس اجماع را قوت تازه حاصل آمد و خلق الله از حد زیاده مستغنی بخت گشتند چون خبر جمع شدن  
 خلق الله همراه علما و مولویها آمدن شریعت پناه لسمع ممدویان چیل کوڑه رسید نهایت شوش شده  
 وکیل معقول خود را بخدمت مهاراجه بهادر راجه چند لعل فرستاده بر سوخ تمام معروض داشتند که مهاراج مالک  
 ماند بهر صورت که دانند و توانند این بلوّه عام را موقوف سازند و در عیوض مولوی شما یا سین خان  
 را که مصدر رخصا و باعث این هنگامه است بیداریم تا هر چه خواهند بکنند مولویها مجموع گفتند که ما را یا یا سین  
 خان هیچ سروکار نیست اگر تلسله مخاطر اما میخواهند عیوض مولوی ماروشن بیان را دهند تا نقصان برابر  
 باشد آن روز و آفتاب در فمائیش سوال و جواب طریفین گذشت صبح روز جمعه سیوم ماه محرم نه بکتر رود و  
 صدوی و شش حبس بهینکه برای نماز جمعه دروازه های کمسی گشادند تمامی خلقت خدا و مولویها همراه  
 مولوی حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین صاحب و مولوی حاجی سید نورالاولیا صاحب و غلامی صاحب

خطیب کبیر و شریعت پناه و دیگران نیز داخل که مسجد شدند بعد از ادای فریضه جمعه مولویهای مسطور خلقت خدا را  
تخریص نمودند بدینمط که هر کس امروز بر سر این قوم رود کشته شود و فرمای قیامت در بارگاه احدیت جلشانه  
فارغ البال در زمره شتدای بدر واحد چنین همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محشور خواهد شد  
برینمطه که اهل شریعت ایم ضامن اینمطه هستیم که اگر برای ترفیع خود ما گفته باشیم روز قیامت در صدر چاه جمال  
خداوند حقیقی کبریا ی حال گناهان نمایم پس نیاز بهادر خان بهادر منصور خان بهادر و دیگر جمعی از ان  
و سپاهیان تمامی برخاسته بر سر چنل کوثره با انبوه کلاه مردم وضاح محمد خان و عبدالرحیم خان خلعت ایشان  
و پیر احمد خان و محمد خان کلیانی و غیره رفتند و دروازه یا قوت پوره شهر کشاوه بالو که عام بیرون شهر  
بمقابل چنل کوثره رفتند و مقام افغانان مذکور قرار گرفتند چهار کتری روز باقی بود که جنگ از طرفین بوقوع  
آمد و فغانا شمشیر خان بمقابل نیاز بهادر خان برآمد و جوق کشید و میان بر سر منصور خان بهادر بر افتاد  
نیاز بهادر خان هم سپاهیان خود را برای کمک منصور خان که فرستاده خود آنها استاده بود و فیما بین شمشیر  
خان و نیاز بهادر خان محاربه شده از شمشیر نیاز بهادر خان کار شمشیر خان و از شمشیر شمشیر خان کار نیاز  
بهادر خان با تمام وانصرام رسیده هر دو بر زمین افتادند و دست بست خدنگاران نیاز بهادر خان شل  
اورا در میان سوارانش انداخته پیکانش بردند سبزه میان بشیره زاده منصور خان جوان بست ساله لونه  
بعد حمای بسیار و در انداختن عدوی خویش لجام باقی خراسید و منصور خان بهادر نیز داد مردی و  
مرداگی و او به جنگ صعب کشتن مخالفان بشیارجان خود تار و پود و آیین محمدی علیه السلام نمود  
مرد و پان میدان او خالی دیده توپ منصور خان را که همراه خود آورده گوله ماس داده بود و بمقام خویش  
و چنل کوزه بردند میرزا نصیر بیگ و لایقی بی استقامت غیر حمله های ستانه کرده جهان فانی را پذیر و دمنود  
محمد خان کلیانی جمعی از حمله کرده زخمی بالای دست برداشته عدوی خود را کشته معیه سپر کلان خویش  
داشت الله خان سبلاست برآمد غلام جیلانی خان سپر کنو میان جمعی از نیز حمله های بسیار نفیجه سجد کرده



با اینکه که سبب قرض در قیام اینها اذیت داشت و بسیار کسان را در انداخته بحفظ جان برآمد اما بسیار زحمته  
برداشتند بود که در چهارچوب ماه صحت یافت شیخ حیات الله ربانی بهانی بلوقه نامزد دل حله و گشته بسیاری  
را از بی تیغ بیدریغ در آورده سلامت برآمد چون مغز بلایش می بود و تمام جنگاه بنظر هر کس در می آمد  
که مورد تخمین و آفرین گشت جوانان بگین پلی والد که است تفریک جاستاده بودند به حمل های مردانه  
و جنگهای رستمانه مخالفان بسیار را تیغ نموده همه را در بخت نمودند و علی بن القیاس جو انمردان دیگر  
در زم آریان علمی بهین طور جابجا میدان بزم را محفل بزم دانسته و او مردی و مردانگی داده بعضی بسلا  
برآمدند و برخی عاقبت پیر شدند که ذکر فردا فردا موجب طول کلام است عرب اما یکپاس شب بنادین با  
سراوه بسیاری را زده چون میدان خالی دیدند ناچار رو بجا نهادند و مردویان بمقام خود و تخیر تمام  
شب بسر بردند که شب حاله است فردا چه زیاده هرگاه خبر گشته شدن امیران سرکار باین صورت بیک سرکار بخصو  
پر نور رسید و فتادریای غضب سلطانی که فی الحقیقت نمونه قهر آبی است بچویش آمده بوقت نصف اللیل  
حکم جهار مطاع بنام راجه چند لعل چهار وجهه با در بکمال تشدد و غضب شرفصد و ریافت که مردویان چهل کوزه  
امیران سرکار را که بازوی دولت و جان نثاران بکار سرکار بودند یک یک را سجا گشتند و از قهر و غضب  
خداوندی هیچ ترسیدند بهین وقت پلاطمهای انگریزی ملازمان سرکار را بر سر اینها فرسیدند که صبح مقام خجل  
کوزه را با خاک برابر سازند و احدیر انگذارند بجز دور و حکم خداوند نعمت چهار وجهه بهادر هم که داغ بدل نشسته  
بودند بر سرداران چپاؤنی الوال ابلاغ امر خداوندی نمودند و در عصر چهار گری چهار هزار جوانان بارمه  
ده ضرب جلوی و قلعه شکن خور و دویزگ و سرداران انگریز با رنط محب و آریٹن حبیب وکیل و سیدین  
محب و غیره چهار گری شب باقیانده بر سر خجل کوزه آمده از هر طرف حیان در گرفتند که بنیر صبح صادق  
اصدیر اخبار آمدن اینها تشنه علی الصباح چون مردویان خفته بخت بیدار شده جمیعت انگریزی را گرداگرد  
خویش چشم خود ممانند کردند نهایت متخیر و متفکر شدند چون کار از دست رفته کار در حلق رسیده بود

پیچیدگی کارهای خیریه را اصلاح شاه عالم خان محمد در کشته مورسالم خان بود و غیر سلاح و یراق پیش سرداران انگیز  
 بهادر و سطور رفته گفتند که من و این مجاهدین شرکاء این قوم نبودم در خانه خود نشستم من خیرخواه سرکارم طعام  
 ضیافت مرا قبول فرمایید صاحبان صدر جواب دادند که شما اگر شرکاء ایشان نمی بودی لازم که بخدمت مبارجه  
 بهادر حاضر می‌زدی که وقت کار تو که پیش آقای خوشی می‌باشی بودن شما در خانه خود درینجا دلیل قطعی بر سر  
 شرکت قوم است محمد اما من منتظر حکم خداوند رفتم خود حضور پر نور ایم را با ضیافت شما چه کار و با این همه  
 حلاوت شستی گفته اند و در جنگ جای خنده است و بالعکس بر وید و بفکر خود باشید که ما نیز با امور کار خویش  
 بر طبق حکم سرکار هستیم هیچ حکم حضور به کمال نشد و در یافت که باید ولایت ملاحظه میفرمایم تا حال آواز  
 تو بهانه آمد و جلد سر و هند را از اینجا که مبارجه بهادر ترجم شعار اند به عهد و یان گفته فرستادند که حکم حضور پر نور  
 بفرستادند و بنیاد شاست و من نظیر حال اطفال صغیری که گناه مستورات بی تقصیر شما با عجز نالیها و عذر  
 مانات از طرف شما و پیشگاه خداوند رفتم بجزارت می‌نمایم و تقاضای شانه ترجم فرمایید که عذر من بد چه پذیرایی  
 در آید و چهار زن من را اگر احدی از من حمل حرکتی نامناسب کند نفیض خاطر شما باشد که تا طفل شیرخواره بهم  
 باقی نخواهد ماند حکم قتل عام است و پس عهد و یان بجز و شنیدن کلمات جان بخش مبارجه بهادر و بنابر جان  
 قبول کرده و خود را مانند دم واپسین در کشیدند و مضمون منت داشتند که هر چه در حق مانک خواران  
 صلاح دانند از راه بنده نوازی عمل آرند و مانع امر هستیم بقول بیکه مصرع این وقت کرم است  
 نه هنگام تغافل که غرق گناهیم به پیش مبارجه بهادر عرض حضور فیض بخور کنانید که مجموع این چهل کوزه از  
 پیوسته سالانه تا طفل شیرخواره سلاح و یراق خود را پیش سرداران و جمعیت سرکار و را ندخته با چشم گریان و  
 سرعیاں و ست بدعای سلامتی حضور پر نور بدرگاه محبیب الی عوات بلند ساخته بعد رافات تحمل و محبوب  
 معروض می‌دارند که ما همه کاب خواران قدیم سرکار و ولته را ایم چه مقدور دارند که دم بنک حرامی زنند  
 و آنچه جاهلان ما کردند برای عمل چهل زشت خود سپیدند و ما هر تقدیر فرق مبارک روزی خواهیم شد

و حالہ بدعای از دیاد عمر و دولت مشغول ہستیم درین باب ہرچہ امر از آنجا کہ ذات عالیہ درجات حضرت  
 معفتہ منزل علیہ الرحمہ منظر جمال باکمال ترجم بود از معروضہ معقول و الحاج و عاجز نالی مہاراجہ بہادر  
 و ریای محبت بچونش آمدہ حکم خداوندی شرفصد و پانفت کہ ہمہ جلا وطن نمایند اگر احدی خواہد ماند  
 قتل خواہد رسید حسب الحکم ہمہ بعضی بسوی کر نول و برخی بجانب ہندوستان بر پشتنی را برداشتن  
 و گذشتنی را گذاشتن بقبر از محلت سرور را ہی شدند و اکثر غریبا افتان و خیزان بجال تنباہ ہر جا کہ خواہند  
 در قببات و قریات قرار گرفتند شاہ عالم خان را مہاراجہ بہادر فرمودند کہ کشکان قوم خود را کہ بی دزد  
 کفن افتادہ بودند و محلت تدفین نبود مجموع را بنجا کہ سپردہ روند و پاسبان خاطر او بارہداری ہم نمایند  
 بعد از آن عرض حضور شد کہ مقام پچل کوڑہ خالی شدہ احدی از قوم ہمدویان نماند ہمہ ہارفتند حکم  
 شد کہ جوانان پٹن با سہلہای شاہیہار الملک بہادر در آنجا فرو آمدہ حفاظت عمارات و غیرہ نمایند  
 بعد از خراج اینا قدغن بلیغ شد کہ ازین قوم احدی اگر دہلہ نہ بخورد آید گرفتہ بکوٹوالی رسانند مگر دوسرہ  
 ذی اعتبار سرکار کہ گاہی شریک حال قوم نمودند بغیر الطاف خداوندی و تعلقات متعلقہ خود بودہ  
 چندی باستغانت مہاراجہ بہادر وارد دہلہ گشتہ بشرف ملازمت و معاونت آستان بوسی حضور پر نور  
 مشرف گردیدند یکی محمد حبیب میان کہ درین ایام مخاطب بصف شکن جنگ شدہ بودند خلف سلطان میان  
 معبر اوران و اقربا و تعلقہ کنکیری و گنگاوتی و غیرہ با جمیعت ہمراہی خویش بغیر قوم ہمدوی و دیگر  
 کرار نواز خان بہادر المعروف بدولہ خان محمد پسر خویش امیر نواز خان بہادر و تعلقہ قلعہ ملکہ و غیرہ  
 مامور کار و بار خود بودند و نیز و نیاز فرادان و حضور پر نور گذرانیدند از آنجا سیر و زنجیر فیل سواری  
 لایق سواری دیگر اجناس عمدہ گذرانیدہ محمد حبیب میان و علی ہذا القیاس و دولہ خان بہادر و نیز  
 و خدمت مہاراجہ بہادر گذرانیدہ و سستی امورات خود با بدستگی تمام نمودند و مور و الطاف شامانہ  
 گردیدند طرفہ اتفاق اینکہ در سنہ یکہزار و صد و چهل و سہ بمحی الدولہ حکیم الکمال عزت یار خان

مقرب و صاحب و محمد حضور پر نور را چهار کس افغانان مهدوی سپهران یکی پیرزاده ایشان که ناحق  
 عداوت با شاه عالم خان جمعدار داشتند بسبب اینکه در سوال و جواب طلب خان مذکور حکماء موصوف  
 ساعی بودند برای برهمی کار شاه عالم خان از کربل و وارد بلده شده در چارکمان متصل محض در میان  
 سواریش به بهانه ملاحظه کنایه بن بخش خود از کوته یراق جهیز ناحق کشتند و سه کس و بجانب چارمنار  
 آورده به سمت کوتله عالیجا بهادر که در آن میان مرشد زاده آفاق مبارزالدوله بهادر مقیم بودند را می  
 کشند و یکی ازین چهار کس از چنپادروازه بلده بیرون شهر گریخت چون خبر کشته شدن محی الدوله بهادر  
 زاده موصوف رسید هر سه کس را کشته بالای دروازه های بلده آویختند و حکم حضور پر نور بنام طالب الدوله  
 حسن علیخان بهادر کوئوال بلده جمعدار آبا و اجداد گشت که خانه نفخس کنند و تلاش نمایند که کسی ازین  
 قوم مخفی پوشیده نمانده باشد که مبادا کسی از امیران و سرداران سرکار بد غایبش آید و نیز بنده است  
 دروازه های بلده دارند که بدون اطلاع و حکم سرکار احدی ازین قوم داخل شهر نگردد و در سینه بکینزار  
 و دود و چهل و دو صحرای خود بدولت و اقبال متوجه بیرون و پنج افکنی به سمت سر و زگر و تنبیت نگر  
 عنبر لاکه کوته گشته تماشای مجمع خلایق عرس کوه شریف بمانند و آورده داخل دولتخانه عالی  
 گردیدند و سواری که اگر نوازخان بهادر مرشد و له خان بهادر و خلف خود امیر نوازخان بهادر و  
 همایان خویش قریب و دود و سوار پیاده های پیشقرا شریف مجر امشرف گشته بالای قدم فیل سواری  
 مبارک حضور پر نور در افتاده و هزار رویه نقد و یکصد و یک مهر که عبارت شرفیت با استقواب مبارکه  
 بهادر نزرگ زانیه مشمول عواطف خاقانی گردید و در سینه بکینزار و دود و چهل و دو صحرای از قضای  
 الهی فیروز بیگ مرشد زادی که از لطن برج نگار بانی صاحب تولد شده بود و بمزاج اقدس خیلی در سن  
 یازده ماهی متبتش و آمده همواره متوجه تماشای حرکات طفلی اش میگشتند بتاریخ نهم محرم الحرام سنه  
 مذکور از عارضه ام البصیان که در بلده جمعدار باد عام است قضا نمود و اندک اوقات مبارک نهایت غم و الم

جدایش تا پیش کرد تا اینکه شب در روز گریه با و از بلند سفر نمود و روز حلقش از فرط بیقراری خواست که از اندرون  
محل مبارک نوازش محل همراهانش گریه کنان بیرون برآیند خان محمد و العینی سرچوکی جویداران و عاصی  
مولف این اوراق و فقنا جرات کرده عرض نمود که سلامتی خداوند نعمت باشد معمول ستره سرکار دولتمدار  
چنین نیست الصبر مفتاح الفرج گفته اند بحیر و استماع سخن قدم بنین سلیم و پای مبارک مستقیم را قایم کرد  
فرمودند ان الله قانا اکیله را جمعون مابعد دولت خوب میدانیم که این امر ناگزیر تقدیر است بهیچ وجه غیر از  
صبر و تمکین بائی چاره دیگر ندارد و لکن محبت جوش خون مارا در می اندازد و چه توان کرد و فی الواقع چنین شد  
که آخر کار از صدره این غم و الم شبانه روز در گریه مسجد صبح و شام انداخت که در عرصه قریب یکسال خود بدو  
بیجا گشتند معذرا در وقت شروع بیماری مرشد زادی مرحوم مذکور حکیم حمید یار خان محی الدین و حال خلف  
حکیم الحکما غرت یا خان مرحوم و بعد چند روز حکیم محمد اکبر حسین و حکیم صادق حسین خان المعروف حکیم  
منان صاحب مرحوم معالج بودند و عاصی مولف که زیر روشن بگل خلوت مبارک حاضر میبود و بهر دو حکیمان  
مذکور ایما و اطلاع نمود که شاد و معالجه مرشد زادی مذکور پنج شش حکمای دیگر را نیز شریک خود نموده به معالجه  
پردازند که اگر صحت کامله حاصل شود آنچه فائده انعام خواهد شد همه حصه شاهر و صاحب است کسی از شما  
طلب نخواهد کرد و اگر معالجه بالعکس گردد و در شرکت چند کس آفت ناگهانی سلطانی فقط بیک کس عاید حال  
نخواهد شد چنانچه در مجمع کثیر خون خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت عثمان غنی رضی الله  
عنه بر سیمکس ثابت شد این امریت باریک تراز و نازکتر از جان منک از عمر شما سن دراز دارم و در حاضر  
باشی و مناجاتی حضور پر نور بقدر حوصله خود تا شای عجیب و غریب دیده ام و نیز صحبت با در خدمت حکیم  
صاحب مرحوم مال شما داشته ام سخن مرا ناچیز ندانند آئنده اختیار دارند هرگز نشنیدند و نظر بر مال کار داشته  
بشرکت دیگری رضی نشدند و انتقام الملک بهادر حاضر اند و بروی بهادر موصوف نیز فرمانیدم که خود بهادر  
معز بر آغای تحسین و آفرین نمودند و آخر شد آنچه شد و آنچه گشت خداست تعالی جلشانه بهتر میدانید که عاصی در بهار

در مقدمات اصلاح کار ایشان از خود در حضور پر نور حضور نمود این همه احوال بذات اعظم الملک بهادر  
 و عن هوید است بلکه پیش پا افتاده الله تقدس تعالی بهادر موصوف را همواره در ظل ظلیل خداوند  
 محفوظ دارد مثل بهادر مضر انسان کامل پیدایش شکل در خیر خواهی و جان نثاری و فدایت سرکار  
 و مال اندیشی فرد فرید یکناست نه اینکه عاصی محبت بدل دارد فی الحقیقت حقیقت امر چنین است از آنجا  
 که از تقدس تعالی ذات جناب بندگ تعالی مدظلہ العالی راجه شناس بنی نوع انسان گردانیده بر  
 همین هر روز مایشی زاید قدر شناسی بهادر مضر فرموده در سایه عاطفت خود که نمونه ظل الهی است نامون و مضمون  
 دارند القدر از وفور کاهش غم و الم ضعف جگر بهر سبب بالای هر دو پای مبارک آماں ظاهر گردید و مزاج  
 از منہج اعتدال گذشته رو با تحراف آورد اطباء مصری و حکمای یونانی و غیره در خلوت مبارک مثل حکیم  
 شفا فی خان و حکیم سراج الزمان خان و حکیم رضا علیخان و حکیم تاج الدین چنیا پنهی معہ برادر خود و  
 شاگردان شفا نیخان ملازمان دیوانی و غیره و رام بہٹ و وکٹ رام و غیره اہل عید گاہ کہنہ مجموع بالفا  
 نزد اعظم الملک بهادر عرض بگی حسب الحکم حضور پر نور کہ سر رشته علاج و دریافت نسخہ و تذابیر و علاوہ و  
 خانہ محی الدولہ و روای خاص استمالی شبانہ روزی کہ بتجویز حکما ہر روز تیار میشد ضمیمہ خدمت عرض مکرر  
 بهادر موصوف شدہ حاضر میبودند و بالای دیوڑی مبارک خاص زنانی سمت نوید محل و موتی محل  
 و گہڑیال خانہ بای مدام بودن و استراحت و آرام فرمودن آنحضرت فقط عای محراب و اوراق شبانہ روز در  
 گہڑیال خانہ باریاب و در دو خانہ محمول خود حاضر کہ بے شرکت دیگری می بود و بدون استفسار عای بہم  
 روای حکمای دیگر بہستمال خاص نمی آمد کہ عتقاد کلی عای بودہ دلیل این معنی روزی عاصی در باب معالجات  
 نور جهان یکم صبحہ مرشد زادی دیگر طلال اللہ عی رفوعہ بخدمت ہمارا جہ بہادر نوشتہ فرستاد بہمضمون  
 کہ عی تن واحد بی شرکت غیر بر دیوڑی مبارک زنانی حضور پر نور حاضر است و مقدمات معالجات نازک تر  
 سابق انجمنیکہ بحال حکما و معالجہ مرشد زادی مرحومہ بوقوع آمد بہتر معلوم است اگر یکدو طبیب دیگر برای شرکت

عاشی مقرر کرده ارسال فرمایند کمال الطاف و تقویت خاطر نیازمند راست مهاراجه بهادر همون وقت یکے  
 فکست راع و دیگری ملنا نام اہل عید گاہ کہنہ را بصحابت غوث خان جمع را بالای دیوڑی مبارک زنانی  
 فرستاده زنانی ماماد عرض کنانیند کہ راج چند لعل و طبیب مصری را برای معالجه مرشد زادی صاحب  
 نور جهان بکیم ارسال نموده اند کہ شبانہ روز حاضر بوده معالجه نمایند ارشاد شد کہ مابودت بچکین یا سوای حکیم ما  
 خواجہ غلام حسین خان کہ حاضر دیوڑی است نمیدانیم و نمی شناسیم این ہر دو را از جایکہ آورده است ہموختبا  
 رساند معہذا روزی آنحضرت در گھڑ پال خانہ برآمد فرمودہ بودند واریابی عاکی و خان محمد مراد و محمد حسین  
 و اکوٹ و کسب از خاص تر نشان برای اصلاح خاص حاضر شدہ بودند درین اثنا دلجای حکیم شکر کہ نسخہ مہتم  
 داخلون از قراہ دین قادی بر آورده برای آماس پای مبارک تیار نماید عاکی را بچہ بر آوردن نسخہ  
 مذکور عرصہ گذشت حضرت را خیال شد کہ دیدہ و دانستہ قصہ اعصرہ میکند بقصہ در آمدہ بطرف خان محمد  
 ملاحظہ کردہ فرمودند این خان زاد چہار شتی سرکار است و مابودت این را زیادہ از پدر و مادرین شفقت  
 کردہ خدمت میکنیم ہر گاہ دیدہ و دانستہ عدول نماید بکہام سزا خانم درین عرصہ عاکی نسخہ را بر آورده  
 گذرانید حضرت خوشوقت شدہ فرمودند کہ جلد تیار نماید درین حال دفتخان محمد مراد عرض کرد کہ مدارالہم  
 و پیشکار یعنی منیر الملک بہادر و راج چند لعل بہادر معہ حکمای یونانی و مصری و خاوت مبارک  
 حاضر اند و معروضہ ایشان اینست کہ آماس پای مبارک را حکما بہ بنید کہ بچہ سبب لصبیای است قانواؤن  
 آماس ہمہ حاضر باشند ارشاد شد کہ اگر حکما را آورده اند رضیان را نیز سدا کردہ بنمایند مابودت کہ بیمار  
 و یک حکیم ما خواجہ غلام حسین خان از قدیم معالج و واقف مزاج و یک نسخہ از یک کتاب قراہ دین قادی  
 مہتم داخلون تجویز کردہ بر آورده اند تیار کردہ ہستمال می آرند از چند روز ورم کہ متعجب شدہ است  
 البتہ بہر و خواہد رفت اینقدر فرمای حکما برای کہ ام بیمار است باز خان محمد عرض کرد کہ کاپر و امدان  
 سرکار را بدون دیدن آماس قدم مبارک غلط چہمی نیست امید واریابی اند فرمودند ایشان را و علیہ

سببه نیست که بسبب این و لاحق و زمان ابتدا و انتها داشته اند و اخطا در یافت نمایند خواصه غلام  
 حسین خان را سبب رسیدن ایشان همه کیفیت دریافت کنند و بواسطه حکم شد که برود و تشفی خاطر ایشان  
 کرده روانه نماید همچنین عاصی و خلوت مبارک آمد و دید که زیر دخت آسنو پالو منیر الملک بهادر و مهاراجه بهادر  
 معتمدی امیران سرکار و حکمای یونانی و مصری نشسته اند پس کیفیت ذین نشین خاطر ایشان نموده  
 روانه ساخت خان محمد مرید با منیر الملک بهادر و مهاراجه بهادر و ظاهر کرد که امر و زانچه کمال شفقت و بندگی پرور  
 بود و باره خواصه غلام حسین از حضور پر نور بنظر آمد که در حق احدی ندیده ایم الغرض آنچه تذکر لازم بود  
 حکما و معالجه خاص عمل آوردند و درستی موفوره و در مساعی جمیله موقوفه نمودند و بفضل آسمی بالکل مضر  
 استقفا که اطمینان باشد زایل شده و صحت کامله محصل انجامید که بر وزیر عید شاهی در نوازش محل برآمد فرمودند  
 جسم مبارک از رفیع آس حقیر تر نظر آمده تمامی خانزادان شکر خدای شفا بخش جلشانه بتقدیم رسانیده و بسیار  
 گزاینده نذر عید و صحت بودند چنانچه شمس الامام بهادر و فرزندان و منیر الملک بهادر و مهاراجه همه  
 فرزندان و امیران و خوانین و راجه داهل خدمات دیگر و اهل اران و قلعه اران و مجموع خانزادان  
 بکمال خوشی و خورمی حاضر و بار جهاندار گردیدند و در عید و صحت با هم گزاینده نذر ماه جمادی الاول سنه  
 مذکور مناجس مبارک بسبب احتیاط غذا و استعمال و در آن مقام الملک بهادر و قهقش بلبل کرده بودند یعنی بدون  
 اطلاع من هیچ چیز از اغذیه و مخالطه اسیریک و یوژنی مبارک پسندیدند و سرکار و تمامی محلات و غیره  
 داخل محل مبارک نشود و فی القضا ای ماه مذکور و فتاخر بر مردم پیشتر نبوده باشد هر چه منظور خاطر میست  
 به صورت با خبر میباشند و استعمال خاص می آید و خاطر از معالجه برخاست آخر نوبت با خبر رسید که خارج از تخیر  
 و تقیر است و وزیر و زانچه او مرض حسب فرارش گردانید تا اینکه نوبت و راز کردن پامی مبارک از فرط  
 تنفس و غلظت تا پنج ماه و چند روز قشیر بالا ای پانک نشسته بود و در بهر صورت مانند که خواب و  
 خویش همه بالا ای پانک و یکمیکه و بهر آنکه چند لحظه جسم مبارک آب شده و میخفت گاهی لفظ آه یا حسرت



مایوسانه که در وقت درو شدید از سنجودی خود بخود بر زبان بیماری آید هرگز هرگز نه آمد و با اینهمه هر وقت که  
 چشمان مبارک کشاده لطیف بر کس که ملاحظه میکردند از صلابت و سمیت و صولت آنحضرت زهره آب  
 میگشت خداستعالی بترسیدند که لطیف شیرخو نخواستار نگاه جرات میکرد و بهنگام درو بشرون با پنجاب خود بخود  
 کناره میکشید و دل جرات نمی نمود که با معجون کلک لاج و قرص مروارید با ورق طلا و نقره و شربت بنوری  
 با مارالجبین شیرشتر با تنقال خاص می آوردند ششمرخ شش چو اعتدال مزاج بدنه غلیمت اثرکننده علاج  
 چون قضای الهی چنین بود که روح آن سرخیل مسند آریان عالی تبار و فخر خاندان والا نشان آصفیه بلند  
 مقدار متوجه فردوس برین شود هیچ فائده مترتب نگشت و هیچ تدبیر بکار نه آمد طرفه ماجرا اینکه در همین شدت  
 بیماری مزاج خاص که تمامی محلات و اهل دربار بلکه همه ریاست منشوش و متفکر بودند خادمان محل خزانه زیربوتی  
 محل را بجلت خود از یک جانب دیوار شکسته قریب یک اک روپیه بر آورده فیما بین خود تقسیم نموده متصرف  
 شدند چون این خبر در آن بقراری مزاج اقدس رسید از فرط اہمیت خدا و ارشاد شد که راجه روپیل  
 مشرف و جی رام ہزاری حاضر شدہ خزانه را از جای شکستہ اندر سد و نہایت رو دیگر احتیاطات تمام دارندہر چند  
 عاصی کہ شب و روز بر در دولت حاضر بود پانزدہ روز پیشتر بخیمت مہاراجہ بہادر اطلاع نمود کہ از زبانی  
 بعضی حبیلان محلات بالا بالا خبری رسیدہ کہ خادمان محل بعضی ارادہ کشادہ یا شکستن دروازہ خزانه  
 سرکار نموده اند منہز خبر تحقیق نہ رسید معہذا محمد فضل را تقبیل بلع شود کہ بند و بست محل و خزانه از  
 جوانان بارزنائی کہ و علاقہ شما بالای خزانه وغیرہ چوکی پیرہہ دارند احتیاطات تمام نمایند کہ امر دیگر بوقوع  
 نہ آید و مہ شماست چنانچہ بہادر موصوف بمشارایہ بالمشافہ بسیار تقید نمودہ بعاصی ایما کردند اما  
 خادمان محل بآن تدبیر متصرف شدند کہ در گوش و ہوش دل حدی از محلات نہ رسید تا بدگیری چہ رسد  
 دریندت اعتدال مزاج مقدس از نہایت حد اعتدال در گذشتہ بتاریخ ہفتم ماہ ذیقعدہ روز شنبہ  
 سنہ یکہزار و دویصد و چهل و چہار ہیکہ بوقت یکپاس روز برآمدہ روح پاک آن منظر اتم الطاف

و سایه یزدی بآرامگاه فردوس علی خرامید حادثه رویداد که هرگز بنیاد عالمی ته و بالا گشته صورت قیامت معاینه  
 گردید اگر بند و بست بهار چه بهادر از سابق پیش از یکماه که خشت بندی سقف موتی محل افتاده است شمار  
 ارتحال آنحضرت از شور و غل محل در تمام شهر گردیده بود و همیشه عالمی زیر و بالا میگشت چون حال بنیوال  
 بنظر آمد بهار چه بهادر از سهون روز بند و بست امورات آنچنان نبود که روز رحلت آنحضرت غیر از ندائے  
 منادی سلطنت و فرمان روی بنار کافالی حضور پر نور عالم پناه ناصر الدوله آصف جاہ آدم الله اقبال  
 و عمره خلد الله ملک و سلطنت حسن و دیگر از زبان به چکس با و از بلند اصدی نشین تا لعل دیگر چه رسا پس بمجر و  
 نشین نندای جان بخش جان نشینی زینبہ دولت و فرمان فرمای فرزنده لولای شوکت و شاهی  
 اعنی بندگان قوی قدرت حضور پر نور خلف الصبرق آن برگزیده حق آیہ حجت الهی یعنی مهد و موصو  
 تشنگان وادی حیرت و مضطرب را بشربت خوشگوار مشرود جلوس و الاسیر بگردانید و تالی شانہ تا قام جهان  
 و قیام جهانیان بل زمین و آسمان بمحض و الیاس سر فر از فرموده در ظل ظلیل خود محفوظ و مصون دارد  
 آمین رب العالمین تمامی علما و فضلا و شایخین عصر مشرقت پناه قاضی محمد و الفقار خان بهادر و مولوی  
 حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین و مولوی حمید راکمنوی و حضرت غلامی صاحب خلیف مکہ مسجد و دیگر خاندان  
 موروثی معمول حاضر شده بتفصیل و تکفین پرداختند و با همه ارکان و اعیان دولت و شوکت و مکہ مسجد  
 نماز خوانده متصل مرقدر شریف حضرت قدسیه عمده بکیم صاحبه محرمه جدہ آنحضرت بخاک پاک سپردند و منقبت منزل  
 لقب کردند کُلُّ مَنْ عَلَيْهِ هَانَاكَ وَيَبْقَى وَجْهٌ رَبَّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ تاریخ وفات آنحضرت بالاے  
 پیشانی دروازه مقبره محجور به بنصورت مرقوم قلم فولا در قم بخط تمل رقم برادرزاد قلم خان محمد باقر است  
 قطعه چون سکنه رجاہ از آفاق رفت به و غمش هر خانه شربت الحزن به بر شیدیم آه گفتم سال او  
 راهی فردوس شد شاه و کن به ماده تاریخ دیگر که در یک بیت از حروف مصرع آخر تاریخ بر می آید نیز قسم  
 زده است همیشه که در شاه و کن زوهر کناره در هزار و دوصد و چهل و چهار به اما بالای کتیبه جانب

شمال نیز تاریخ نوشته است با چند ریاضیات دیگر که ماده تاریخ این مصرع است مصرع آه رفت آفتاب از دنیا  
 الغرض ذات همایون آنحضرت مجمع علوم عقلی و نقلی بوده هر روز و شب بغیر از مطاله کتب بجانب دیگر توجه  
 نبود و مراد از این سخن آنست که توجه لطیف علم بسیار بوده نه اینکه متوجه مراتبات امورات سلطنت نه میشدند  
 و الله بانه شرم بالله انداز آنجا که عاصی شبانه روز حاضر جناب آنحضرت میبودی و دید که از وقت صبح که بیدار  
 میشدند تا وقت استراحت شب و معمور شدن دیواریهای سرکار شبانه روز بر سر تمامی اهل خدایات  
 و تعلقات این سلطنت احکامهای دریافت محولات ایشان جاری بوده و هر کس که در تمام عمر یکبار باریاب  
 میگشت همونوقت تمامی حوایج او از دیوانی انتظام مییافت یا یعنی که مبادا نالاش تاوستی امورات  
 خویش بعرض حضور رساند پر حال حاضر ایشان شبانه روز در خدمتگاه آن نزدیک از نیغته بد ریافت باید آورد  
 که در باریابی آن حضرت خدمت گذاری چه فواید کثیر بر میباشند و چگونه در عیش و لذت دنیا بسر می بردند  
 از محذرات آنحضرت توید محل و فرحت محل و گهرا آگاهانه و موتی محل و بگو خانه و روانه آهنی سمت توید محل است  
 تا وین آیام حضور پر نور اوام الله اقبال حضرت محل را با اصدات عمارات دیگر تزیین بالای تزیین دیگر  
 داده سکن خویش فرموده اند باغ و چو محله ایمنی و مجلس اردو و تخانه قدیم و دیوانخانه آبخامه و دیگر عمارات و سبز  
 بگلزار از می ثبات آنحضرت است که در آیام مرشد زاده کی تعمیر فرمودند و نه عمارات باغ نکلم ملی که موسوم  
 بتظامات است آنحضرت با هتمام کتبان سد نفخ صاحب تعمیر در آورند تا حال موجود اند و دیگر گاه حضور پر نور

### نقل عجیب

ابو خیر شاهی و بلند فکری و انصاف پروری و نرم شماری آنشهر یار نیک کردار با طهارتی آید و در عهد حضرت  
 عظیمه آن آب مود افروغ معمول میشدند فاندان ثنوی به چنان حادثه جو و مشتمله جاری بود که هرگاه کسی از امیران سرکار  
 و ولایتها را یا از منصب اران هر کس که میبرد و متعهد بیان بهیشت المال فوراً ضبطه سرکار بخانه اش برده و خشت  
 برین گذاشته دیگر همه به سبب ایشان در اشل سرکار نبودند و بعد از آنکه میبیم پیشش را با هر که بجایش آورده باشد

آن پادشاه فرموده خلعت مانتی عنایت کرده خود بدولت و اقبال بزبان مبارک میفرمودند که ای شخص  
تا حال پدر تو اوقات عزیز خویش بسر برده و دلچیت زندگانی خود نمود و آنچه خورد و آنچه گذاشت  
مال سرکار بوده که داخل سرکار گشت الحال معاش او را بذات تو بحال و جاری کرده سرفراز فرمودیم پس  
دو پرده دخت پس ماندگان پدر خود مقصوره کرده بدستی تمام مشکدر داشته کار بجای رسان که مورد تحسین و  
آفرین شوی و اخوذ عاقبت نگر دی پس ضایع و پذیر کرده سرفراز میفرمودند چون اعلیحضرت قطب فلک  
سعدت حضرت مغفرت منزل بر سر سلطنت جلوس فرمودند در همین ایام رسول یار خان نامی منصب در سرکار  
زن و بچه هیچ نداشت و دو صد و پنجاه روپیه ماهوار از سرکار میبایست قضا نمود عظم الامر السلطو جاه بر طبق  
معمول ضبطی سرکار برخانه او فرستاده بند و بست نمودند خانه منصبه او مذکور زیر دولتخانه عالی روبرو پهاک  
دیواری زنانی از قدیم بود و آنحضرت از احوال او بسیار واقف بودند و از گریه و زاری کنیزکان و غلامان  
و خدمتگاران نشنیده فرمودند که ضبطی از خانه او بردارند و آنچه اثاث البیت از نفق و اجناس و غیره همه به  
والبشکان رسول یار خان مذکور و اگر دارند خبر واحدی متعرض حال اینها نشود و در بار یابی بالمشافه  
به اسطو جاه فرمودند که تا حال انجیکه رسم ضبطی در عهد حضرت غفر ثواب جاری بود و غیر گذشت الحال ما بدولت  
این عیبت را بالکل متروک ساختیم و از آن اختر از تمام فرمودیم که حق پس ماندگان هر هر کس هست که برای اطفال  
صغیر و دختران ناکند از وزن بویه گذشته باشد نه برای ظلم ظالمان انسان را با اینهم خوف خدا و اندیشه  
عاقبت ضرر بقول شیخ سعدی شیرازی شعری می شنیدم که آه زنده پیر زال به دولت صد ساله کند پایمال بدینها  
زنها تا بسلاستی مایه دولت مجوز این امر شیخ نشود الغرض تا طاعت اینجناب ضبطی بعمل نماند مگر مال سبک بالکل  
وارثه داشته باشد بعد تحقیقات داخل بیت المال میگردد و چنانچه در دیوانی میر عالم نوسا این مالک بست  
لک روپیه قضا کرد و هر چند میر عالم خواست که مال و داخل سرکار شود خود بدولت و اقبال فرمودند که در  
دیار و خجسته سرکر که وارث او باشد او را طلبید تحقیق نموده حواله او نمایند تا بر طبق معمول متوفی محال کند

و همین جا باشد چنانچه از بنارس برادرزاده تنگ مدو بعد استحقاق مبلغ خطیر صدر سپردا و گردید و اورا حکم شد که بر طبق عمومی خود دوکان در بلده حیدرآباد داشته و او دستند نماید بجای دیگر نزد و نه + نه

### نقل نادر

اینکه در تمام ایام سلطنت خود قبل از جدی نفوذ و هرگاه قصاص کسی ضرورتی گشت حواله شریعت پناه مینمودند روزی منیرالملک بهادر و راجه چند محل مهاراجه بهادر باریاب شده برای قصاص شخصی عرض حضور نمودند که قصاص آن شخص خیلی ضرورت حکم جوامع شرف صدور یافت که بر طبق حکم شریعت پناه عمل نمایند و عرض کردند که رقعہ شریعت پناه در باب فتوای قصاص نیز حاضر است حضرت خاموش شدند یعنی عمل آرند چنانچه بعد برخاست در بار مهاراجه بهادر خونی را بطور معمول همراه و چند جوانان بار و غیره برای خرج کردن او بالای موی ندی فرستادند آنوقت پیرو مشد از دربار در کپڑا بال خانه بالای کرسی برآید ملاحظه رسته کلان مینمودند کپڑا بال خانه عبارت است از عمارت مرتفع که مدتی در آن عمارت کپڑا بالها که خور و وکلان ولایتی داشته بودند اندام و موسم کپڑا بال خانه گردید و بر روی حضور پور آن وقت فقط عای محراب و راف و یکدو مهیلان سرکار حاضر بودند که دفعتاً آواز طنبور و غوغای تماشاچیان بسیم مبارک رسید فرمودند که این چه شور و غل است و چه معالجه چو بداران خبر آوردند که همون خونی را که مهاراجه بهادر پروانگی قصاص گرفتند برای خرج کردنش می برند که تا حال مفصل حال او باشد از زبان او معلوم شد و برای قصاص ورامی برند فرمودند و پیشگاه مابعد دولت حاضر سازند تا برود و دریافت کرده شود هرگاه حاضر شد و عاجز نایبها نمود و بر زمین افتاد و بقیه اربها کرد و ارشاد شد که تا حال حواس خسته و بحال نیست چگونه بد یافت آید بالفعل او را در پیره بداند بوقت سپهر روز از اندرون محل مبارک طعام بنام او فرستادند چون پاسی از شب گذشت بایک ضیل مانا امیتة نام لطیفه پهاک کپڑا بال خانه برآید عای محراب و راف را از دو خانہ یاد فرموده یک محراب و یک محراب و یک محراب سفید

بسته بودند بدست عاصی داوه فرمودند که بان شخص که در پیره است بدیند و بگویند که تو جلد ازین  
بلده بفرست که دانی و توانی خود را برسان اگر خواهی ماند دیگر ترا هرگز نخواهند گذاشت بهر صورت  
شرعیت پناه خواهند گشت و از شرایع عام مرو که شناخته شوی عاصی حسب الحکم بجای آورد و او عاصی  
بتقدیم رسانیده روانه گردید و روز ویم بعاصی که تنها باریاب شده بود فرمودند که اگر آنکس را از  
پیشگاه مابعد دولت نمی بردی هیچ پرواه نبود چون بلا خطه ما آمدی بقراریش دل را بقرار ساخت میخواست  
که چشم خود دیده بکشتن و بدست جان الله ترحم بادشاهان زنده گی عباد الله است اللهم اغفر له  
و آرحمه و أدخله فی الجنة و انت ارحم الراحمین الحمد لله و المنه و ین زمان نبوت قرآن پیغمبر  
ترحم و شفقت بر حال ما غریبان در مزاج مقدس معلای حضور پر نور مقتضای حدیث شریف آل لک  
سیر کابینه جاری و بحال و مبذول و نوال است که لکها که خلق الله در مملکت امن و امان آن خالص  
سیر سلطنت و کامرانی همچو در شکم مادر خویش پرورش یافته بدعای از و یاد عمر و دولت مشغول و موقوف  
اند الله تعالی آن مظهر ظل اظلیل خود را در حفظ و حمایت خویش با مرشد زاده ما مومن دار و دیندار

## نقل دیگر

برجرات مزاج در در آنحضرت و کمال اقبال آن صاحب اقبال روزی سواری مبارک در سکه خیال  
یعنی عمارت شکاری بالای کلاب پیری ماده فیل از لکرم ملی به بلده رونق افزا میگردید و در اثناء راه نظر  
کمیا اثر و فتا بر سر و رخسار فیل سواری خاصه که نهایت شگفت و بهیوش بود افتاد که در میدان گوشه  
محل بزنجیر با مسلسل بسته اند بعد ملاحظه ارشاد شد که تا حال این فیل را در سواری حاضر نگردند سببه  
محمدرخان عسکر راجه میان برادر فوجدار خان داروغه فیلیانه عرض نمود که این فیل بسیار مضروب است  
بدون ششماه بهوش خود نمی آید چنان معمول دارد که آب و دانه و راتب و سستی از دور میدهند  
و خدنگ

پوشش و حواس مختل شده در تحیر افتاد که از دیدن ماده نعل را نعل مذکور که مست است چه بکار نماید و چه رنگ  
در پیش آورد آنحضرت خود سوار ماده نعل نزد کیش اراده میفرمایند الله تقدس و تعالی خیر و فضل خود فرماید  
و تمام خانزادان مشوش شده در فکر درآمدند ناچار راجه میان باز جرات کرده جان بدست در انداخته  
راه عرض نمود که سر در بخش درین منتهی و بهیوشی است بهرگاه ماده نعل را خواهد دید خود را بحال نخواهد داشت  
آینده هر چه حکم هیچ ارشاد نشد تا اینکه ماده نعل مذکور را نزد یک سرش برده با و از بلند خود فرمودند که  
سر بخش زنهار حرکات ناشایسته نکنی خبر در بحر و شیندن او را حضور پر نور مالک خود را نعل مذکور بر سر  
آورده از خرطوم خویش حرکات فیهامه عقدا و نه بجا آورده خاموش گشت حکم شد که فیلیان او را تیار نمایند فیلیان  
لرزان و ترسان چون نزدیک و فتنه و هر چه ایاد اشاره و حکم نمودند که بنشینند یا برخیزند همه بجای آورد و  
محمود گشت پس فیلیانان اسباب او را درست کرده تیار نمودند ارشاد شد که پیش بیارند و خود بدولت  
واقبال سوار شده داخل دولخانه گردیدند او دیگر حرکات مستی نمود فیلیانان و راجه میان رو بروی  
اعتصام الملک بهاد عرض یکی حضور بنفسیه ظاهر کردند که این محض اقبال خداوند نعمت بالود که سر بخش  
در ایام مستی باینصورت محکوم گردید و گرنه ساه کامل پوشش آمدنش باقی بود اگر با بنطور کسی دیگر از یایان  
نزدیک ویرفت بغیر دادن جان امر دیگر بطور بی آمدن نامی اهل سواری مبارک گفتند که ذات آنحضرت از مقبول  
خدا تعالی مؤیدین الله است بل جلالت و عظم شأنه این را قدرت نمائی گویند و بادشاهان بهین طور  
منظور نظر الطاف خداوند حقیقی میباشد تا کار و بار جهان از ایشان برمی آید و معنی روزی اندرون محل  
مبارک یک ضرب طلب فرمودند کار و نان فریب پنجاه آسمی نشان نشان درین بودند و فتا یک پای توپ  
مذکور در میان بدر رو آب که زبان هندی همری گویند در افتاد هر چه کار و نان زبان بسته میکشیدند  
هرگز بیرون ندادند آخر الامر در حضور پر نور عرض نمودند خود بدولت واقبال در آنجا تشریف آورده چنان از  
پای مبارک بر تخت او تکانی دادند که از آنجا بیرون آمده توپ مذکور و در تریبای پنج پست و دید

گویا بر این چهارستم و هشتاد و نیک تنان زور آنحضرت بنظر آمد معذرا دیگر احوال عجایب و غرائب آنحضرت بسبب طول کلام و صحبت مشورت تر بودن آن بار تمام نه آورد

ذکر احوال فرزندان سعادت و اقبال نشان آنحضرت که مرث زاده ها

آفاق نه طاق نبلی روان روزگار اند تقلم حقیقت رقم مجلای آرد

ایزد و تقدس و تعالی که از افضال خویش نه صاحبزاده و شست صاحبزادی عطا فرموده بود **خسین** از صاحبزادگان جناب فلک قباب مالک رقاب انام عظم الاما عظم ریب افزای و ساد سلطنت میر فرخنده علیخان ناصر الدوله بهادر و دیمی مصمام الدوله میر بشیر الدین علیخان بهادر سیومی مبارز الدوله میر گوهر علیخان بهادر چهارمی میر فضل علیخان بهادر ششم میر بادشاه پنجمی منور الدوله میر منور علیخان بهادر ششمی ذوالفقار الدوله میر ذوالفقار علیخان بهادر هفتمی میر محمود علیخان بهادر هشتمی قمر الدوله میر ذوالفقار علیخان بهادر نهمی مظفر الدوله میر فتح علیخان بهادر **صاحبزادگان** اولی جمال النساء بیگم صاحبه دومی غفور النساء بیگم صاحبه سیومی نامدار النساء بیگم صاحبه چهارمی بخت افروز بیگم صاحبه پنجمی سلطان النساء بیگم صاحبه ششمی نور افروز بیگم صاحبه هفتمی حشمت النساء بیگم صاحبه هشتمی نور جهان بیگم صاحبه از جمله ذکور و اناث صاحبزاده بلند اقبال نواب مستطاب نواب صر الدوله بهادر و مصمام الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر و جمال النساء بیگم صاحبه و کمال النساء بیگم صاحبه از لطیف و فضیلت النساء بیگم صاحبه بوجود آمدند و غفور النساء بیگم صاحبه و نامدار النساء بیگم صاحبه و میر فضل علیخان میر بادشاه از لطیف و مقدس جهان پرور بیگم صاحبه و ششمی ذوالفقار الدوله بهادر و حشمت النساء بیگم صاحبه و بخت افروز بیگم صاحبه و نور افروز بیگم صاحبه و سلطان النساء بیگم و نور افروز بیگم و حشمت النساء بیگم صاحبه

جدا گان



بعد نواب مغفرت منزل بعد فرخنده همه نواب ناصرالدوله بهادر خلد الله ملكه شده و باقی غفور السلا  
بگیم صجه و نور جهان بگیم صجه هنوز ناکتند هستند

فکر جلوس و فرمانهای و سلطنت آرای زینبده چارالش باستان

نوازنده و سیم شایسته های و خلافت خلاصه خانان مصطفوی و نقاوه

و و دمان مر تصوی اعنی بنده کالغالی متعالی حضور پر نور نواب ناصرالدوله

منظر الممالک نظام الملك اصفاهاه رابع میر فرخنده علیجان بهادر خلد الله ملكه و سلطنت

وقت طلت نواب مغفرت منزل سکندر جاهد بهادر خداوند نعت و بادشاه ماخانه زادان در حویلی قدیم رونق  
افزا بود و بجز و وقوع این امر ناگزیر حسن علیجان طالب الدوله بهادر کو تو ال بلده حسب الایاء را چه چند و لعل  
بهادر مختار کار سرکار عالی منادی این بنام نامی نواب ممدوح در چهار سمت بلده گوش گذار هر صیبر و کبیر  
و بر نایب می نمودند و بعد انقراض فاشه سوم نواب مغفرت منزل جمله اراکین دولت برای ادای مراسم تعزیت  
حاضر در دولت شده بعضی آداب و مجرای و ختم در آنوقت خود به دولت و اقبال منیر الممالک بهادر و راجه  
چند و لعل بهادر شمس الامرا بهادر ریاد فرمودند بهادران محترمین از باریابی خداوند نعت مفارق  
تفاخر را با وجع سموات رسانیده اول دای تعزیت عرض نمودند و بعد منیر الممالک را با وجع سموات  
بهادر شمس الامرا بهادر نذای منیت جلوس منیت بالنوس و فرمانهای گذار این انشرفیه آفتاب تمام  
خان زادان و مجموع اهل خدات بشرف نذر شرف گشتند و کپتان مارین صاحب محلی خیر و کمال

ما جانان اگر نیز بهادریز مشرف و سعادت آوای رسم تفریت و تنیست در آمد پس از آن بعد خست وکیل مذکور  
 بارعام شده که بین و بین علی و ادنی همه از دیدار جهان افروز خداوند نعمت مشرف و مباحی گشته نذر ما  
 که زبانه بدعای از دیا و عمر و دولت بدین منظر مشغول گردیدند سه به کام تو با و اسپر بلند به چشم بدانت  
 مبادا گزند به نشسته تو بر کاخ فرخنده باد به سران جهان همچون بنده باد و روز دیگر مجلس عمارت  
 بازگشت شاهی و طوطای کماهی از دست سنج شاه آراسته و پیرایه لبشسته معمولی که منیر الملک بهادر و راجه  
 چند لعل مهاراجه بهادر در خواهی عمارت زرد و مشرف اندوز بودند و رونق بخش خلوت مبارک شدند  
 هجوم خلق راجه در دست و بازار و چه در بار حدی و نهایتی نبوده که اگر یک صحرا برافتد تا زمین نرسد  
 ضرب المثل است که بنظر در آمد الغرض و لغت خانه خلوت مبارک مجلس احوال واقع گشته قول منیر الملک بهادر  
 و مهاراجه بهادر و یارین حسب وکیل مذکور باریاب شده در مقدمات درستی کلیات سوال و جواب بعمل آمده  
 وکیل مذکور را خست انصراف حاصل گشت بعد از آن بر سر شاهی خلوت مبارک زیر شامیانه طلایی جلوس  
 برآمده نذر تعلقاتاران و الهیزات و تمامی اقربای سرکار بدرجه پذیرائی در آمد و از آنجا بعد فراغت در محل مبارک  
 توجیه نموده اول رسم تفریت بجناب حضرت جهان پرور حکیم صبیح و حضرت فضیلت النساء بیگم صاحبه  
 بی بی صاحبه بجا آورده نذر جلوس خود گذرانیدند و اقامت و دولخانه فرمودند و هر روز بهار جهاندار برآمده  
 منوجه دریافت کار خانات سرکار شدند و متواتر و با خاص و عام کرده ارکان دولت را بنوازشات شایسته  
 سرفراز نموده بهستالت پناه و عیاد و بریار پر و خسته خوشحال گردانیدند و علما و فضلا و اهل شریعت را به انعام و  
 اکرام خسران و سرور و مستیج ساخته از خود راضی و نشاکر فرمودند و فرامین استمالت به تعلقاتاران و قلعیداران  
 و صوبداران و اهل جنایات با بجا فرستاده خاطر جمعی اینها نموده بسرفرازیهای انواع و اقسام و عنایات  
 خلایق فاخره و استمالالک کرده خوشنود ساختند و در آن ایام قحط غله بدرجه کمال رسیده بود که  
 باساک خلق الله بدیده آمده آن منظر ظل انیزوی از اطراف ممالک محروسه غله های فراوان



مسرور و متبج میباشد که معمول مستمره شده است در سینه بکیزار و دود و چهل و شش حبس چهار ساخته تازه  
بوقوع آمده که مقدمات عجیب و غریب عبارت از آنهاست یکی طغیانی آب دریای موسی که حدی و نهایتی  
نداشت هر چند در ایام سابق چند بار طغیانی آن ظهور آمد اما نه باین زور و شور که فیصل بازوی دروازه  
پل را شکسته آب اندرون بلده آمده تمام خانهای بازاریان و غربای بازار سیدی عسکر خان چلیا سکر  
و مکانهای بازار سردار الملک عت گمانشی میان و حوض چار محل همه غرق آب شده در رفتند که اثری از  
بنیاد باقی نبوده گویا آبادی خلافت برین زمین هموار گاهی بوقوع نه آمده باشد طرفه باجر اینک هر وقت که  
چنین حادثه بعرضه دروازه سال بسکان آن زمین رو سید هر ساکنان آنجا را روز دیگر بر سر همون زمین  
برای ساختن مکانهای نو و دکاکین نو با هم جنگ و جدل است که یک حبس زمین زیاده و تصرف یک دیگر  
رفتن نمیدهند و از مدت مدید بالای همون زمین مکانها و دکاکین نو ساخته خرید و فروخت پارس و غیره  
نمایند هیچ اندیشه جان و مال ندارند اما لعل چن جلوانی که نمیره اش چو طم لعل بی طم موجود است و مکانش  
در همونجا باز با حادثه آمده چون مقدر و راوزه همه ساکنان آنجا زیاده تر است چو پوزه زنبه لسان خوشتر  
را از سنگهای بزرگ نهایت مرتفع کرده آنچنان مستحکم ساخته که از اثر آب جوش دریای مذکور موسی هیچ آید  
باو نیست معذرا یک تخته بازوی راست دروازه پل را آب دریای مذبوره از آنجا سنگین که وزن پل را  
دارد مانند پرگاه آورده در باغ امین الملک بهادر متصل فیصل بلده عقب عاشورخانه بادشاهی که سافت  
بعبه دارد انداخت و یک تخته بازوی چپ دروازه را پاره پاره ساخت و در بروی دروازه پل دریای  
راست کلان اندرون و اینیش غایب نمود و برابر فیصل حادثه رود او که دیگر بنیاد هزاره خانه غرق آب  
شدند و هزاره مردم غرق بجز فغان نشسته ساختند و و حکم حلت امیر الامرا امیر الملک بهادر است که دانش  
از جمله مفتحات است بعد از آنکه عظم الامرا اسطو باه و میر عالم بهادر هیچ امیری دلشان  
ماند بهادر است بعد از آنکه عظم الامرا اسطو باه و میر عالم بهادر هیچ امیری دلشان

در این کتاب  
تذکره جوی و زراعتی  
و طاعت آرای  
نیمه چهارم  
پاست نوازده  
در این کتاب  
تذکره جوی و زراعتی  
و طاعت آرای  
نیمه چهارم  
پاست نوازده  
در این کتاب  
تذکره جوی و زراعتی  
و طاعت آرای  
نیمه چهارم  
پاست نوازده

ساخته بیوم گشته شدن محمد صاحب میان خلف و بی بی سلطان میان الخاطب بصفت شکر جنگا بهاد و علاقه  
 و ارتباطات لکوها و پیر سرکار و سردار ذی اعتبار فوج فیروزی سرکار و ولتزار و بروی دروازه خلوت  
 مبارک کرد در آنجا مور را از مار ربنجی میسر بر و زعیب الفطر در عین هنگام در بار لجن برخواست حضور پر نور  
 امر نادر بوقوع آمد گویند و شخص مردادی از سپاهیان نوکر بهادر مذکور در تعلقه ایشان برای طلب تنخواه خود  
 خیره گی نمودند و کلمات نامناسب از طرفین میان آمد هر دو شخص تنخواه خود را گذار گشته بر فاشند هر چند فمائل  
 بعمل آمد فایده کرده و خبر بان شد که گرفتن تنخواه در دیوان عام حضور پر نور قرار یافت بعد چند روز آن مرد  
 شخص در سال بنده علیخان بهادر علی یا و جنگا نوکر شده منتظر وقت خود بودند آن روز دفترا هر دو  
 شخص نزدیک محمد صاحب میان آمد سلام کردند و طلب حق خود نمودند مردان همراهی چون از معامله ایشان  
 واقف بودند مصلح طرفین شده اگر میدادند و فمائلش می نمودند متیواند شد و دفع قضیه بود اینها تماشائی گشته  
 سکرت اختیار نمودند نوشتن آن حدسید که هر دو شخص با بهادر مذکور دست و گریبان شدند و در افتادند  
 و هر سه مقتول گشت و تعجب اینکه در هزار مردم بالای دیو طری مبارک خداوند نعمت با وجود همراه داشتن  
 رفیقان جان نثار باین بیچاره گی تقبل شد و هیچکس از رفیقان او زخمی نشود جای حیرت و مقام تعجب  
 است شاید هم رفیقان در پرده شیرکمال بکید کرده باشند افسوس هزار افسوس آن روز آقا قربان قلی  
 بیگ ولایتی رفیق خاص قدیم حضور پر نور کارستانه کرد یعنی چون این هنگام گشت و خون محمد صاحب میان  
 و عقبه صحن دیوان عام بر پا گشت بعضی مردان دل باخته غوغا نمودند که دروازه مبارک خلوت خاص که با نگاه  
 عام شده بودند نمایند تا احدی از اهل فتنه و فساد اندرون نداید آغای مذکور قربان قلی بیگ پسر خود  
 حسن قلی بیگ پسر زاده خود چپ قلی بیگ بالای عقبه فلک رتبه دروازه مبارک بهانه که به غرق براق  
 بوده بهر حال منت نموده گشت در دولت شان را از هنگامه برابر آسمان بند نمیکردند و غوغای دو  
 کس بخون خویش گرفتاری بندند هرگز نخواهند تا استادان ما اگر کس با بهادر مذکور در جنگا ریل نیست

سلامت باشی هیچ پروانه نیست تا به سپهر روز حاضر دربار ماند حضور پر نور بسیار بسیار آفرین و تحسین فرموده  
 بخانه اش غصه نمودند ساسانه چهارم هنگام مرشد زاده مبارزالدوله بهادر است کیفیت آن اینکه  
 چند روز پیش تر بهادر معز جمعیت رویه ای را و غیره همراه آورده برای شجوه خویش که چند ماهوار بهایس از  
 اسباب ریاست و کارخانجات سلطنت از دیوانی بهادر معز رسید مصدر فساد گردیده بودند که کارپردازان  
 سرکار را متنبه سازند چیزی نپایان آمد هرگاه حقیقت حال ایشان بدیافت آمد صلاح کار پردازان  
 سرکار جمعیت انگریزی لازم سرکار دولت را اطراف مکان بهادر معز را در گرفته حکم حضور پر نور رسانید  
 با اینکه بالفعل مرضی مبارک خداوند نعمت نظر بر صلاح حال و مال کارجناب همین است که بر طبق معروضه  
 بود احوال آن دولت و دانا یان ریاست و سلطنت که در دارالانشای مصلحت و ثروت قرار یافته است  
 چند روز برای تشکیل خاطرهای ایشان که اهم امورات است در قلعه محمدنگر کوکله سیر و طیر مشغول باشند  
 بعد از آن موافق تجویز صلاح کاران دولت عنقریب تصفیه طریق عمل آورده داخل مکان نموده خواهند  
 مرشد زاده موصوف نیز حسب الحکم خود بدولت و اقبال مال بکار خویش در مزارع عقل و دوزین بآیین  
 بعینه معائنه کرده طوعاً و کرهاً منی شده اراده روانگی قلعه مذکور فرمود و بر سواری مرشد زاده مسطور  
 مبارزالدوله بهادر از دروازه کوه عالیجاه مرحوم که مسکن و مقام بهادر موصوف بود تا دروازه قلعه محمدنگر  
 هر دو جانب رسته چوک و دروازه ایل خلقت خدای برای تماشا هجوم کرده بالای کوه طغیان و سقف و عمارات  
 و جنگل و دکانین بلکه بالای درختان که در رسته و باز دارند جمع شده میزدند کثرت خلق الله از زن و مرد  
 طفل و جوانان تا پیر صد سال و بچه شیرخواره برای دیدن سواری مرشد زاده حاضر گشتند تا اینکه مرشد زاده  
 موصوف سواری هم صاف قرار سه صاحبزاده ها و کارخانجات و ملازمان رکاب و تعلق داران و الهیات  
 بدیده و شوکت مرشد زاده فرمودند چون متصل چوک سواری رسید که است شاه فقیر محبذوب استاده  
 ملا خطبه

متوجه شد و قدم پیش نهادند آخر پنج اشرفی بدست ملازم سرکار خود فرستادند و خدمت ایشان اشرفیاری  
گرفتند و کرامت شاه موصوف توجیه هیچ سوکار و نزدیک سب سپهر روز و خل موقی محل قلمه محمد نگر گوکنده شد  
آن روز و آتش بالای خلقت بلده تخیر قنات گذشت که در حالت اضطراب خوابیدند و جناب خداوند  
حضور پر نور را نیز مکرر و بی بخاطر مبارک ماند و تمامی محلات حضرت غفر انهاب و حضرت مغفرت منزل را بسیار  
مال خاطر نگذشت که احدی در محل آتش غبت لطعام نمود و روز چهارم جناب حضرت فیضت النساء بگیم صاحب  
والده ماجده مرشد زاده موصوف و حضور پر نور برای استمالت و اطمینان خاطر فرزند خویش و خل  
قلمه بطور شد و چنانچه بر روز سواری بگیم صاحب ممد وجهه عائی مولف اوراق نیز همراه رکاب سعادت حاضر  
بود و راه غلام پروری شریک النعام ساخته و دوسر که حالی محنت فرمودند تا قریب دو سال مرشد زاده  
موصوف همسر بنیوال در قلمه مذکور سکونت داشتند بعد از آن با لطف حضور پر نور مساعی جمیل بگیم صاحب  
موصوف باز و خل و ولتخانه خود مرشد زاده مذکور گردیدند و از و نیم کشت خلافت از سابق زیاده تر بوده  
خوش و قیمتها نمودند و در و دیوار زالدوله بهاد و شروع جشن سالگره حضور و نور و جهان افروز و جشنها  
دیگر بوقوع آمد هر روز و شب در تماشای رقص پریر و یان سیم بر یکدشت عالمی را سرور و فرادان و خوشنودیها  
بی پایان حاصل آمد درین شبها بسیار خان زادن بجوهر و خطابه های خانی و بهادری و جنگی و دولائی  
دولتی و راجگی و مناصب مناسب و جاگیرات سیر حاصل و نوبت و نشان و علم و نقاره و پاکی چهار و اسرافراز  
شد و چنانچه شمس الامراء بهاد و بجوهر علی و خطاب امیر کبیر ممتاز و منیر الملک بهاد و باضافه منصب هفت  
هزاری پنج هزار سوار و خطاب امیر الامراء و جاگیر عمده و جوهر گران بهاسر فراز و خلفان بهاد و عمر محمد علی صاحب  
و خطاب شجاع الدوله و عالم علی صاحب خطاب سراج الدوله و عبد الله صاحب خطاب و شمس الدوله و صفدر  
و صاحب خطاب اکرام الدوله و به مناصب سب هر یک پنج پنج هزار و چهار سوار و خطاب و سوار  
و سه هزار سوار و جاگیرات عمده و جوهر شیش قیمت و نوبت و علم و نقاره و سربند و رانی و سوار و سوار

باضافه خطاب راجایان راجه و باضافه منصب شش هزاری پنجهزار سوار و جاگیر محال بسیار و جواهر علی کامنیا  
 و راجه بالا پرشاد بهادر خطاب راجه و سراج و باضافه منصب پنجهزاری چهار هزار سوار و جاگیر عمده و علم و نقاره  
 و نوبت سربلند و راجه ناک بخش بهادر خطاب راجه بهادر و منصب چهار هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره  
 و جواهر و جاگیر و غیره بهره مند و میر عباس علی خان بهادر عرض بیگی حضور باضافه منصب پنجهزاری سه هزار  
 سوار و جواهر گران بها قیمت و نوبت و علم و نقاره و خطاب اعتضام الدوله اعتضام الملک بهادر ممتاز خیل  
 و ساله سواران و پالکی چهار دار و جاگیر سیر محال سربلند و راجه گویند بخش بهادر صوبه دار بلده بخسته  
 بنیاد و رنگ آباد و الیچور باضافه منصب پنجهزاری چهار هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و جاگیر عمده و جواهر  
 مفتخر و راجه رام بخش بهادر و راجه کور بخش بهادر خلفان بهادر و باضافه منصب چهار چهار هزار و  
 و سه هزار سوار و خطاب راجگی و علم و نقاره و جاگیر و جواهر مباهی و میر اسماعیل خان بهادر به بجالی خدمت  
 دارالانشای سوروئی و باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و جاگیر سیر محال قییم  
 و جدید و قلعه داری قلعه مبارک دولت آباد و خطاب رشید الملک سعادت اندوز و حسام الملک خطاب  
 حسام الامراخان خانان هفت هزار و پنجهزار سوار و جواهر و جاگیر و نوبت و علم و نقاره سرفراز خلف بهادر  
 مذکور خطاب فخر الملک و باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و جواهر و الطاف  
 و راجه بالکشن بهادر باضافه منصب چهار هزار و دو هزار سوار و بجالی خدمت کرد و گری بلده جید آباد و  
 نوبت و علم و نقاره و جاگیر و جواهر مبذول بذل خداوند نعمت راجه تلجا پرشاد بهادر و راجه کالکا پرشاد  
 بهادر خلفان راجه بالکشن باضافه منصب چهار چهار هزار و دو هزار سوار و رساله سواران قدیم و  
 جدید و پلین و جواهر و بجالی خدمت سوروئی کرد و گری و جاگیر و جواهر پیر گوار راجه بنشنو پرشاد  
 بهادر باضافه منصب سه هزار و دو هزار سوار و رساله سواران قدیم و جدید و پلین و کبیر جوانان بار  
 و بجالی و عزانه عامه سرکار و تعلقات کهمار و پیغمبر افتخار و میر کاظم علیخان بهادر



باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و جاگیر محال سی هزار روپیه و خطاب مختارالدوله  
 و جواهر و غیره سرفراز و میرمندی خان بهادر خلف بهادر منیر منصب چهار هزار و دو هزار سوار و خطاب  
 منیر و از جنگ و جواهر و جاگیر نسبت هزار روپیه ذات و علم و نقاره ممتاز و مختصرم الدوله بهادر خلف اعظم  
 الملک بهادر عرض یکی حضور باضافه منصب چهار هزار و دو هزار سوار و خطاب جنگی و دولای و جاگیر ذات  
 و جواهر سعادت منیر و حسن علیخان بهادر کوئال بلده حیدرآباد خلف طالب الدوله مرحوم مغل جان  
 باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و خطاب طالب الدوله و خطاب جنگی فیضآب جنگ و جاگیر عمده قدیم  
 و جدید و جواهر و نوبت و علم و نقاره و بجالی خدمت موروثی کوئالی و قلاری جگیتال و جمعیت معمولی  
 خدمت مذکور از ساله دوصد سوار مغلیه ایران و یک هزار باریلین و علی غول و دوصد جوانان عرب و سندی  
 و غیره و جمعیت قدیم داروغگی طویلدهای اسپان عراقی و عربی و هندی و دکنی سرکار محمود و مشرف و باقر  
 علیخان بهادر خلف و ویسی طالب الدوله مذکور مرحوم باضافه منصب چهار هزار و دو هزار و خطاب  
 شاه نواز جنگ و جاگیر و جواهر و قربان علیخان خلف سیوچی مرحوم مسطور باضافه منصب چهار هزار و  
 دو هزار سوار و ساله دوصد جوانان عرب و لایستی و داروغگی هفت صد نفر هرکاره و خدمت باو چنانچه  
 سرکار و خطاب فیضآب الدوله اعتبار جنگ و جاگیر و جواهر موقوفه داری گلشن آباد یک و سواران  
 بهره مند و الفقار علیخان بهادر خلف پنجهزاری مرحوم مذکور باضافه منصب چهار هزار و دو هزار سوار و  
 خطاب غالب الدوله و جاگیر ذات و جواهر عتق نواز و جمال علیخان بهادر خلف چهارمی مرحوم باضافه  
 منصب چهار هزار و دو هزار سوار و خطاب مجاهد جنگ و جاگیر و جواهر مشرف و میر محمد سعید خان بهادر  
 خلف میر خلیل الله خان بهادر مرحوم باضافه منصب چهار هزار و دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت  
 و بجالی خدمت و نظامت بلده حیدرآباد و خطاب سعید الدوله سعید جنگ لایستی و جواهر عزت  
 افروز و راجه تلج پاشا و باضافه منصب هزار و دو هزار سوار و خطاب راجگی و جواهر و بجالی

و سرفرازی خدمت موردی خزانه صرف خاص مستر اندوز و خلفان راجه را و بر نه با حیونت به سوار  
 بنا لکریه با ضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و تقاره نوبت و خطاب ارجن بهادر که نامدی را و  
 و ساله سواران و پیاده ها و جاگیر سیر حال محالات بهوم و غیره و دیگر آن خطاب دولای سرفراز و  
 غلام حیدر خان بهادر منصب چهار هزار و دو هزار سوار و خطاب اقتدار جنگ و جاگیر پنجهزار و پ  
 ذات و علاقه محالات باره جنگ بهادر و دیگر مقطعیات و دیهات متفرقات و تعلقات خاص نامورد و میر  
 محمد حسین خان بهادر خطاب فرخنده یا جنگ و خدمت خانسانانی خاص منصب چهار هزار و دو هزار  
 سوار و جواهر و جاگیر پنجهزار و پیه ذات و تعلقات محالات کونڈل و اڑی و غیره و جاگیر ذات و جواهر و  
 خطاب خانی و بهادری معزز مبره اندوز و میر محمد حسین خان بهادر و برادر بهادر معزز میر عبد اللہ خان  
 بهادر و برادر زادگان عمومی میر عالم از اهل و اضافہ منصب چهار هزار و دو هزار سوار سرفراز و فتح اللہ  
 بیگ خان بهادر خلف ضابک خان مرحوم منصب چهار هزار و دو هزار سوار و بجالی خدمت خانسانانی  
 بکده و قلعه گوگتڑه و خطاب نصیب یا جنگ و جاگیر و جواهر ممتاز و میر محمد حسن خان بهادر میر حسن صاحب  
 داماد خان ایران برادر زاده عمومی میر عالم از اهل و اضافہ منصب چهار هزار و دو هزار سوار  
 سرفراز و ترازاب بیگ خان بهادر منصب چهار هزار و دو هزار سوار و خطاب معظم جنگ و بجالی خدمت  
 موردی شکار خانه و جاگیر قدیم و جدید و جواهر مفتخر صادم جنگ بهادر از اهل و اضافہ منصب پنجهزاری  
 سه هزار سوار و خطاب عزیز الدول و بجالی قلعه داری قلعه پتال باڑی و جاگیر ذات و جواهر سر بلند خوشبید  
 جنگ با ضافہ منصب چهار هزار و دو هزار سوار و بجالی قلعه داری بھاتمر او سرفرازی تعلقه دار و غلی  
 بهر کار و خطا اعظم از اهل و اضافہ منصب سیر احمد خان بهادر با ضافہ منصب سیر احمد خان بهادر و خطاب متدی یا جنگ و جواهر  
 خان بهادر و خطاب سیر احمد خان بهادر با ضافہ منصب سیر احمد خان بهادر و خطاب متدی یا جنگ و جواهر  
 و خطاب سیر احمد خان بهادر با ضافہ منصب سیر احمد خان بهادر و خطاب متدی یا جنگ و جواهر



و مراد از کار و چاوش نیست که هرگاه همه را که سپاهی را خرج ندهد و اینها بین اینها نقشه یا تقصیر یا بوقوع آید و بهر  
طور فرو نشیند چاوش یعنی نائب جمیع را با عیب دیگر از میان برخاشته کار و را که خود بر آورده سرکار د  
ر دست خویش گرفته و قبضه شش را بسوی صاحب مناقشه کرده میگویی توقیف توقیف یعنی حالا ترا  
توقفه کردنی است پس مقدر و جمیع را و غیر نیست که بدون اذن صاحب کار و خود بخود بر خیزد یا جای دیگر  
رو بعد فحاشی و هرگاه او در کار و را بگذارد و خصمت و بهر آنوقت او بکار خود مشغول شود ازین  
بند و بست ظلم اینها صریحا ظاهر نمیشود و معذرتی را خود بقتل می آرند و سر کار نمیدهند بعد ثبوت خون  
بلا تا مال خونی را در صحرا برده بدخت بسته و دود بند و ق بر سر او سر میدهند که میمیرد و اگر احیاناً از تقدیر  
که نادر الوقوع است خونی زنده بماند یا فقط از خمی شود و نه میمیرد و او را نهایت تعظیم در میان خویش آورده مختار  
میسازند که دیگر دعوی خون از سر انبست بگذرانان مقتول خود از وعده را میکنند و در میگذرند طرفه اینکه  
بسیار مردم این دیار اکثر دیهاتی و قصباتی سلاح بسته همراه اینها نوکر شده اند و شش سوخته اند  
یعنی عرب زاده از زن این ولایت لکن بوقت جنگ همراه اینها پیش قدمی میکنند که اینها خود قایل  
منظبوطی آنها هستند هرگز هرگز از پیش اینها نمی گریزند و نیز معمول این قوم است که اگر یک صد جوانان  
عرب بقیه خال و خطا چهره مانو که در اندر پنجاه کس شش بانه روز در نوکری حاضر خواهند بود و پنجاه کس  
جای دیگر نوکر شده بروقت داخل حاضر گشته بمقابل چهره لایب داخل رسیده باز بجای خود خواهند بود اگر  
همراهی همین جمیع را جای دیگر نوکر باشد بروقت داخل بهر همراه میسرند و الا نه و و در و پیه با هواری  
میگیرند و بوقت لازم میسرند جمیع را که باشند هر چند که در سفر روند بوقت ضرورت بلا عذر خود را  
میسراند و در این راه ناسر سری چار و ده رویه میقرر است و جمیع را از و چاوشان و مقصدیان  
ما هواری است و در تنخواه اینها تعلقه ما از سر کار هم داده اند مگر جای که ده و دوازده نفر تفرق  
مجداران و غیره نوکر اند تنخواه خود و روز و شش ماه بجا میگیرند اما اگر یک بار

پانچواں ۱۱  
خود بخوبی  
ان کو دیکھ کر  
خدا صابو  
بہشت قابل  
آتش کرہ  
بہشت کے  
شجرہ  
مردن جات  
۱۲

مهرت دهند و دهند بار دیگر مهرت دم زدن نمیدهند عادت متعده خوشی جاری ساخته اند  
در سینه بکنار و دود و پنجاه و یک سحر و راه و لقیده شروع جشن شادی راجه نرند و بهاد خلعت  
راجه و هراج بهاد و سپهر راجایان راجه چند لعل و هراج بهاد و شاد و تمامی ملازمان سرکار امیران و غیره  
بقدر مراتب از جواهر و جوهره ها و توره های طعام لذیذ است و یک خوانی تا یازده یازده خوانی علی العموم  
تا بحیثیکه اهل بازار از هر قوم بغضیا فتها و مردمان برادری از جواهر و جوهره ها و ضیافتها منسرو و متبج گشتند  
اصدی از هیچ قوم باقی نمانده که بغضیا فت نرسیده باشد تکلف جابوس رونق افزای و ضیافت حضور بر لود  
و محلات و مرشد زاده ها و سواری نوشته و غیره را پایانی نیست غیر از بیان اجمالی مفصل نمیتواند نگاشت که  
ملول کلام است و در همین حال فیمابین روپیه ها و جوانان با متصل کاروان برخیزد و فرشت غله یعنی جوان روپیه  
برای خریدن غله بروکان غله فروش استاده بود و جوانان بار نیز بروکان او آمده فیمابین هر دو  
گفتگوی سخت بوقوع آمد و هر دو زخمی شدند جوانان و دیگر از طرفین رو بمقابل آورد و فیمابین اینها جنگ  
صعب روداده غلام همین کنان جوانان بار مذکور متعصب پنجاه جوانان که بقتل رسیدند زخمی شده  
بخانه خود آمده تمامی پلشنهای سرکار را تحمیر مقابل بار و روپیه ها نمود تمامی پلشنهای بار حاضرین قیس  
بست هزار جوان سو تو پنجاه بیرون دروازه پل تا سق پوره و کاروان بمقابل آنها برآمدند و روپیه ها  
نیز قیس چهار هزار جوان محاذی اینها بالای کوهسارهای درگاه شاه شلی قیس سر و غیره بازوئی  
کاروان فرود آمده بجای خود قرار گرفتند هنگام عظیم برپا شده بود که خون هزار آدم ریخته شود آخر الامر  
راجه چند لعل و هراج بهاد و سرداران و عسکرها مثل عبداللہ علیخان و برجنک و شیخ احمد علی خان عبادی  
بر بار جنگ و غیره را در میان روپیه ها و جوانان بار در آورد و تصفیه طرفین که تا آنجا رسیدند بکنار  
و دود و پنجاه و دویست فیمابین روپیه ها و جوانان برای دنگ و قرض که از این طرف بران برائے  
طلب قرض خود و دنگ بر سر حسین یا ورنجک محرم کرده در خانه اش نشاند و در پیشگاه



بسیان آمده دو چهار جوان طلقین کشته شده جابجا در بلده در میان اینها و فقنایای شمشیر بهمان آمدند  
 بسیار عریان اند و دست رویه های القبل رسیدند و فساد عظیم برپا شد و از اسراران عسکران و نه مغفول  
 به هزاره بهادر گذرانیده اخراج رویه های کتانی بند چنانچه تا حال رویه های در بلده حیدر آباد اندرون  
 شهر نمی آیند و سیر و نجات نزد زمین داران نوکران و بسیار روانه وطن خود را گردیدند و بسنه کهنه را و  
 و صد و پنجاه پنج حاکم مذہب و مایه در تمامی مملکت دکن از هندوستان وارده شده شیوع یافت  
 و خلفای سید احمد که بانی مبنای مذہب بود و با شیر سنگه سپهر نخت سنگه جنگها کرده قبل رسید جابجا  
 متفرق شده مذہب و مایه را رواج داده هزار مایه خلق الله را از مذہب سنت و جماعت برگردانیدند  
 و میر خود را نمودند چنانچه مولوی ولایت علی و مولوی سلیم در بلده حیدر آباد آمده مذہب مذکور را  
 اشتها تمام داده هزار مایه مذہب خود را آوردند و مذہب ایشان اینکه سوای جناب قدس  
 آلی دیگر هیچ کس را نمیشناسند و میگویند که پیغمبر آن که بودند در عهد خود صاحب الامر آلی تبلیغ رسالت نموده  
 و گذشتند و دیگر از ایشان هیچ سرکاری نیست و نباید داشت که سیفانده است و قابل شفاعت  
 رسول الله اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بالکل نیستند و میگویند که انبیا و اولیا و غوث و اقطاب  
 و علما و فضلاء و خدایات و شایاطین و بهوت و پلید و بی مروت همه یکسان اند از ایشان نفع و ضرر نیست  
 و میگویند که نذر و نیاز بجز ذات پروردگار دیگری را لازم نیست و نباید کرد و فاتحه را بدست میدهند  
 و قابل ولایت هیچ اولیا نیستند و سخنان گو خلات شرع شریف و آئین مجتهدین صریحا میگویند و میر  
 خود را القین میکنند که بر قول فعل مجتهدین سنت و جماعت کوشش ندارند و

و غیره نوشته اند و این اجرائیکه مولوی ولایت علی چندی در بلده حیدر  
 خود ساخت است مبدع است و فرار نمود و مولوی سلیم در جناب مرشد زاده  
 ش... کشت که سوای او و میردان او دیگری را بارها



زمین نشین خاطر نمود که میل مزاج بجانب مذہب و مابیش در مشهورترین است که تمامی خلایق بر زبان دارند  
 یعنی مولوی سلیم مرشد زاده، مزارع شمس خاطر ساخت که اگر جناب مذہب و مای را اختیار فرمایند همه مقیدند  
 این مذہب و دوک آدم صاحب ششتر معرومان پلاٹنهای انگریزی از پیشاور و رولاهور و دہلی و غیره تاجیه  
 و از پان گمان بالا کما چنایٹن و غیره تائبه زینبی و صورت جناب را امیر المومنین دانسته در رکاب سعادت  
 حاضر خواهند بود پس سبقت که داده فرمایند بدوست ملک و سلطنت آنجا بوجه حسن خواهد شد  
 و بغیر خرج وانی درمی جان نثاری خواهند کرد و فی سبیل اللہ شہید خواهند گشت و دقیقه از وقایع  
 فدویت فرو خواهند گذاشت پس بسیار ملحوظ خاطر مبارک باشد که درین مقدمات دینی چه قدر مقدمات  
 دنیوی در پرده بند و بست می یابند جناب تاجیه های بادشاهان سلف ملاحظه کرده اند که چون بند و بست  
 سلطنت را دیدند که هیچ وجه صورت پذیر گشت بادشاهان اولی الغم مذہب بوضع اختراع نموده مردان  
 جان نثار همسایه کارائی نمایان ظهور آورد و بمردیدند آخر الامر چنین گفتگو مزاج مرشد زاده موصوف  
 را برگردانید معتقد مذہب پیش گردانید که شب و روز خیال مرشد زاده خیالها دیگر شتم گشت و سخن بر قول و فعل بود که  
 سلیم اجرایی یافت و او خود در مجادل کوآمالیجا هر روز لب نماز نشسته و غلبه و ارشاد مذہبی ابی بیان می نمود  
 و خلق اللہ را تحریص می و عید ساخت و سکه های خب و راجحی تمام میفهماند و جاسایا خطوطها فرستاده نایبان  
 خود را آگاه نمود که به فلان تاریخ و روز و هر جا که بوده باشند هم مذہبان خود را جمع کرده غلو کرده  
 خلقت آنجا را و اطاعت و مذہب خویش در آمد هر چند که کار ششتر بوقوع آید و زنگ زدند و درینجا هم چون  
 تاریخ و روز مقرری را مقرر کرده بود که آن روز مردم بیرونی از هر جا که بوده باشند اندرون بلده  
 و آمده کار خود نمایند و حکم خویش جاری سازند اگر کار ششتر در آن قصور کند آنرا بپایان نایبان بود که  
 سلیم از مردمان لاهور و پیشاور و از سپهر خان و از سرداران دیگر نیز که در مذہب اوین اند قرار داد  
 طلب که بفلان تاریخ و روز با هم شریک حال یکدیگر بوده تسبیح مقرر یافته است پس یکمیل هم نشین

قسمهای غلاظ و شاد و یاد کردید الغرض مشهور و زبان زد خاص و عام بلده جید آباد نیست که مجموع وایان  
 و مولوی مذکور منتظر روز موعود بودند و بعد از آنکه مردم اینجا مشهور کرده اند که غلام رسول خان حاکم قمرنگر  
 که قول نیز در پرده شریک و ابیان گشته در تیار آلات حسب از توپها و سرب و باروت مصروف  
 بود و طرفه اتفاق این شد که وقتاً این رازنهان و سرپنهان و این ماده فساد عظیم از منبری بنزد پشکر  
 حسین ساگراف شاکسته ابها جان اگر بر رسید و دستاویزات مهربی مولوی سلیم و غیره بدست صاحبان  
 مذکور بگیرد و آه چون نیک دریافت نمودند در تحریف و تفکر افتادند که هر اگر شست روز دیگر هم برین منوال  
 میگذاشت آفت ناگهانی عاید حال خلقت جا بجا میگردد و بدید که بیکر شسته شدن خلقت بی شمار و بی عمل  
 حکام و برین غفلت امر دیگر نموده اند از اینچنین اسرار صاحب بهادر وکیل حاضر در بار جهاندار گشته بمفصل  
 کیفیت اینچنین بعضی حضور پر نور رسانید حضور را نیز کمال استعجاب ازین مقدره بخاطر مبارک در آمد  
 آخر الامر بپشتاوره تمام چنان تفرشت که جمعیت سرکار دولتدار از عربان و پلاطینهای بار سلاطین  
 سرکاشل خانخانان و غیره و جمعی از ان عب و بد بجز جنگ و سیر بار جنگ و محض صیپ خان و غیره جمعی از  
 مهدوی و دیگر سرداران قایم خانی و سنت جماعت و غیره بالای کوئله عالیجاه که سکون و مقام مرشد زاده  
 مسطور بوده رفته از هر چهار طرف در گرفتند و قریب بود که پای شمشیر بیان در آید اما مرشد زاده مذکور  
 آل کار خویش را در میران محفل خرد و پنج بر ساسی خود بخیمه بر طبق حکم حضور پر نور برای رفتن تعلقه گولکنده  
 راضی شده بد بجز جنگ و غیره سرداران عب و بد را نزد خود طلبیده و دولت دور و نزدیک را سیوم  
 نیز و هم ماه بیع الاول سینه بزرگ و دو صد و پنجاه و پنج سوار میانه و خل قلع مذکور شدند  
 بعد ازین وایان وایان مولوی سلیم و دیگران در زندان مسلسل بقیه نمودند و از ممالک محروسه در هر جا که  
 وایان بودند دست بردار آورده در قید انداختند و نامت بدید صاحبان اگر بر آید وایان  
 بوده اند از آنجا که ایزد تقدس و تعالی مذکور حق را تا به بالا و قایم خواهد داشت



هر کس که رخنه در دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد داشت بهین بنیاد و قهر الهی خواهد افتاد  
 الحق یعلو و لا یعلو علیه فرموده اند مع هذا چون او تعالی شانه بندگان عالی را از بندگان خود استنباط  
 کرده بهارچ سروری و سرداری و فرمانفرمای و کامرانی سرفراز و ممتاز فرموده است هر کس که خروج بالای  
 برگزیده او خواهد کرد و سر انجام کار خواهد رسید القصه بعضی مردمان میگویند که مرشد زاده موصوف و دختر  
 ماده را آماده تیز روی و دور ترسانی ساخته تیار داشته بودند که بوقت ضرورت بکار آیند اما در همه باب  
 العلم عند الله و هو العليم الخبير انما کما الخبير یحتمل الصدق و الکذب فرموده اند از حقیقت  
 امر را بخدای علیم و کریم سپرده آنچه بگویش بسیار خبر بردار و در کیفیت حال غلام رسول خان پسر  
 الف خان مرحوم که بکنار و یک صد ضرب توپ نوباد وجود بودن توپهای سابق تیار کنانیده و هزار بار و  
 در خرج باروت صرف نموده و سرب یک یک رویه از چنیا پتن مدرس طلبیده اینکه چون حال بد بینوال  
 باوراک صاحبان اگر بیز بد بیافت در آنچه چندی مهلت داده بعد بند و بست مبارز الدوله بهادر  
 و فتنا جمعیت پلاطنها از کژاپه و غیره بر سر کر نول فرستاده سوال نمودند که قلعه را برای ملاحظه صاحبان  
 اگر بیز که تازه وارد اند خالی کرده دهند غلام رسول خان بخود دریافته قلعه را خالی کرده در زهره بیله  
 با جمعیت عربان در و سیله با قریب هشت صد نفر فرود آمد و یکبار جمعیت انگریزی بر سر آنها آمده گلوله را  
 از توپها سوادند پس نمایان رویه با و عربان جمعیت انگریزی جنگ صعب بوقوع آمده هر دو جانب  
 مردم بسیار کشته شدند آخر غلام رسول خان را در میان سوار کنانیده به چنیا پتن بردند و را نشان راه  
 چنیا پتن خان مذکور بجهت اینکه در میان مذوب صاحبان انگریز خواسته بود که در آید شاید این وسیله باز  
 مرا بر سر حکومت نشاندن بر نصیحت آمد و فواخوش شده و ششام با دادن گرفتند و چون ششام حمله  
 مذکور که از طرف زن خود که خان مذکور بفرست خویش از راه زبردستی آورده و بپایان آید و از آن جهت هر چه  
 حواله اش نمود که کارش با تمام رسید جان خود را بی نیل مقصود داده و ناشاد و در پیشگاه پادشاه رفت





و جواهر و جاگیر قدیم و جدید بهره مند و علی الله خان بهادر خطاب حیدرالدوله و منصب پنجزاری سه هزار  
سوار و علم و تقاره و ولایت و جاگیر و جواهر شریف و محمد سعید الدین خان بهادر جبارت جنگ خطاب حساب الدوله  
و منصب چهار هزار و دو هزار سوار و جاگیر و جواهر مهابی و خلفان بهادر مذکور یکی خطاب عظمت جنگ  
و دیگر خطاب ثابت جنگ و منصب سه هزار و مفتخر و صف افکن جنگ بهادر خلف سلطان میان خطاب  
سلطان نوازالدوله و منصب چهار هزار و دو هزار سوار و علم و تقاره و ولایت و جواهر و بجالی جاگیر ات و  
تعلقات قدیم و جدید شتر و سیف جنگ بهادر خطاب امجدالدوله و منصب چهار هزار و دو هزار سوار  
و علم و تقاره و ولایت و نشان و جواهر و جاگیر قدیم و جدید مشهور تر و سردار علیخان بهادر خطاب  
علی یاور جنگ و منصب هزار و دو هزار سوار و علم و تقاره و جاگیر قدیم مثالا و جواهر معزز و رونق علیخان  
بهادر خطاب شاهیارالدوله و منصب چهار هزار و چهار هزار سوار و جاگیر و جواهر و یوسف مرزا خطاب  
ظفرالدوله و سال شیرینجه و جاگیر ذات و جواهر و برادران بهادر مذکور یکی خطاب احتشام جنگ و دیگری  
سخناب ظفرآب جنگ و سیومی ثابت جنگ و منصب سه هزار و دو هزار سوار نام آوردن صاحب  
سخناب مرزا شمس الدین خان بهادر و منصب هزار و دو هزار سوار و شرف باریابی و دربار معزز و راجه  
او جاگیر و خطاب را بهادر و منصب هفت هزار و پنج هزار و علم و تقاره و ولایت و بجالی خدات و تعلقات  
قدیم و جدید و جاگیرات موردی و جواهر گران بهاسادات اندوز و راجه رام پشاد و خطاب لاله بهادر  
و منصب چهار هزار و دو هزار سوار و جاگیر و جواهر ممتاز و راجه موتی پشاد و خطاب کیت بهادر و منصب  
سه هزار و دو هزار سوار و جاگیر و جواهر و راجه انجمنی پشاد و خطاب پرتاب بهادر و منصب سه هزار و دو هزار  
و جاگیر و جواهر و راجه کریم پشاد و خطاب راجه کرن بهادر و منصب چهار هزار و دو هزار سوار و علم و تقاره و خدات  
و جاگیرات و راجه رام پشاد و خطاب راجه اریان بهادر و باضافه منصب پنج هزار و دو هزار سوار  
و علم و تقاره و خدات و فائز و بجات و تعلقات و جاگیرات و جواهر ممتاز و راجه

بال کند خطاب راجه بالکنز بهادر منصب چهار هزار سی و دو هزار سوار و علم و تقاره و پیشکاری تمامی جمعیت  
 صرف خاص از سواران و پلاشهای بار و عربان و پیادگان و غیره و دیگر تعلقات لکهار و پیوسر کار  
 مختار و بجایگزین و جواهر عمده سر بلند و رای کهن لعل خطاب راجگی و منصب مناسب و بجالی خدمت  
 عرض و معروض دیوانی و جایگزین و جواهر مفتخر و رای اسوت را و خطاب راجگی و بجالی خدمت و کالت  
 جمعیت عربان ملازم سرکار علاقه دیوانی و تعلقات بهره اندوز و رای منو لعل خطاب راجه منو لعل بهادر  
 و بجالی خدمات و تعلقات و منصب هزار سی و دو هزار سوار و علاقه خانسانانی و جایگزین محلات سرکار و بجایگزین  
 ذات و علم و تقاره و سواران و جواهر نامور و رای زنک را و خطاب راجگی و بهادری و منصب هزار سی  
 هزار سوار و جواهر و تعلقات و خدمات لکهار و پیوسر کار و علاقه جمعیت پلاشهای چهار ده هزار جوانان  
 بار موسی ریواز درالدوله و سرگردگی سواران رساله های مهدویان و دیگر جمعیت عربان و غیره و جواهر  
 سرفراز و سوناجی بنده خطاب و منصب و بجالی خدمت پیشدستی دفاتر و غیره و بجالی علاقه راجه  
 لایر یان و مختاری کارخانجات محول ایشان معمر و جواهر سر بلند و رای چونکی زنک را و خطاب و منصب  
 مناسب و خدمات معمولی و شرف باریابی شبانه روز و پذیرائی عرض و معروض در حضور پر نور و جواهر  
 مفتخر و رای لکهن و آن خطاب و منصب و خدمت دفتر و تعلقات عزت اندوز و فرزند سید نورالاصفیا  
 صاحب خطاب قادر جنگ و منصب و بجایگزین ذات و جواهر مبارکی و ممتاز و خلف نورالامرا خطاب  
 علی یارالدوله بهادر و منصب چهار هزار سی و دو هزار سوار و علم و تقاره و لوث و جایگزین و سواران  
 و جواهر و ممتاز حسین دوست خان بهادر سالارالدوله خطاب سالارالملک و منصب پنج هزار سی و دو هزار  
 سوار و علم و تقاره و بجالی تعلقات لکهای سرکار و بجایگزین ذات و صفات و جواهر و خلفان بهادر  
 مذکور غلام دین العابدین خان بهادر خطاب اعتقاد جنگ و منصب هزار سی و دو هزار سوار و علم و تقاره  
 و جایگزین و جواهر نامور و غلام عسکری خان بهادر خطاب شیر افکن جنگ و علم و جواهر و خطاب

مشید جنگ و به منصب سهزاری هزارسوار و جاگیر ذات و جواهر مشرف و برادران نسبتی سالار الملک بهادر  
محمد یوسف علیخان بهادر خطاب و اب جنگ بهادر محمد عبدالعزیز خان بهادر خطاب انتظام جنگ و  
بمنصب سهزاری هزارسوار و جاگیر ذات و جواهر اوج پذیر و محمد آصف حسین ولد حکیم محمد اکبر حسین خان  
خطاب نعیم الدین خان بهادر و جاگیر ذات و بجالی خدمت علاقه منصب اران سرکار ناسور و به منصب  
دو هزار و پانصد سوار ممتاز و امیر نواز خان بهادر خلف دولت خان خطاب امیر نواز الملک و به منصب  
چهار هزار و دو هزار سوار و بجالی تعلقی لکھو کهای سرکار و قلعی داری قلعہ پیر و لدرک و قلعہ دمار و  
و جاگیر ذات و صفات و جمعیت سواران و عربان و بار و غیره و جواهر آبر و پذیر و خوشبخت جنگ بهادر  
خطاب اعتصام الدوله و منصب چهار هزار و دو هزار سوار و جاگیر ذات و خدمت دار و غلج هرکاره  
سرکار و جواهر بهره اندوز و وحید الدوله بهادر لیسفرازی باریابی خاص و عنایت جاگیر و النعام بدست  
مبارک و منصب چهار هزار و بجالی جاگیر قدیم و جواهر معزز و لکرم جنگ بهادر ولد بهادر معزز خطاب جنگی  
و منصب سهزاری هزارسوار و جاگیر و جواهر سر بلند و میر جوهر علیخان بهادر خطاب سه نواز جنگ و منصب  
سه هزار و سوار و بجالی جاگیر قدیم و جواهر مشرف و محمد امام الدین خان بهادر خطاب بهادر و منصب  
مناسب و بجالی جاگیر قدیم ذات و جواهر شرف و محمد قمر الدین خان بهادر خطاب قطب یار جنگ و منصب  
هزاری و رساله سواران نام آورد و باریابی حضور پر نور سپهران سعید احمد خان یکی خطاب میر امام علیخان  
دویمی میر هدایت علیخان بهادر و سیو می میر سوار علیخان بهادر و منصب مناسب و خدمات و تعلقات  
دیہات و باغات و غیره و رساله های جوانان بار و جاگیر ذات و باهوار بهادر و جواهر سر بلند و دیگر خانزادان  
و منصب اران و امیران و رساله داران و دفتر داران و الهنایات و تعلقات اران و از مقر بان خدمت محمد  
برهان الدین و غنیایات دیگر فایز و شاگرد پیشه سرکار همه از خطابات و جاگیرات و النعمات  
و سرفرازهاست

نظر اختصار کلام مجملات بر در آورد و نیز اگر تکلفات و تزک ساچن و طمطراق سهم هندی و سواری نوشته  
 باطهار آرد موجب تطویل است لهذا فقط بر همین ایاد اشاره صاحبان ادراک بدریافت آرد که هرگاه  
 و دولت خانه چنین عالمی قدر و دولت بهت شاید بوقوع آمده باشند پس بدین تکلفات و اظهار  
 دلیل بخواهیم است ان شاء الله تعالی آن نظر اتم افضال خویش را تا مقام جهان و جهانیان قیام دارد  
 که هر سال در هر جشن بهجت افروز نوروز و سالگره خاص عالم افروز خانزادان قدیم و جدید بنوازشها  
 شاهانه و الطاف گریانه سفر از بهادرند و درین ایام مهمیست فرجام فرخنده انجام که آخر ماه ذی الحجه سلخ  
 ماه مذکور سنه یک هزار و دویست و پنجاه و هشت بحسب کسبیت این تاریخ گلزار آصفیه در سال سه و چند ماه تمام  
 رسید و فضل الهی بادشاه جوان بخت چرتد برب بر سر سلطنت و دولت ابد مدت دکن بکمال تزک  
 و طمطراق حسنیت و شوکت جلوه افروز جهان و جهانیان است او تعالی شاه تابد الا باد و حفظ و حمایت  
 خویش مصون و مأمون و اراد این اضعف العباد مؤلف تاریخ مذکور خواجه غلام حسین خان المعروف  
 خان زمان خان خانزاد موروثی دست دعا بجناب کبریا بلند کرده برین بیت که بیت السرد و سرد  
 است اختتام کلام نظام انجام فرخنده فرجام مینماید شعری بود که قیام زمین و زمان به تو باشی و  
 دولت ترا جاودان به آئین رب العالمین و دشمنان این دولت خدا و در و زرافزون را همواره  
 در دولت و خواری روز به روز بنیاد آئین آئین از محشرات انتخاب تا این زمان کی راحت محل  
 که کاه خسروی عبارت از آنست و نیز در سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج بحسب کسب احداث پل نوبالای  
 جویبار موسی بیرون دروازه چادر گهاک که با تمام سحر سورت صاحب وکیل صاحبان انگلیز و بی  
 راجه چند و عمل به راجه بهادر بنیاد و سحر بر رویه با تمام در آمد تاریخ بنالیش این طبع و زاده راجه بیگ  
 ظهور تخلص منیت قطعه ناصرالدوله شاه آصفیاه به که عدلیش گوی نذیر گلزار آصفیه و در پیش به راجه  
 چند و عمل به زود سازند پل بشام و پگاه به از عرقل سحر سورت به در پیش به راجه بیگ

و نیز تعمیر چارمنار که گویا از سر نو بازایش و پیرایش تمام در آور و چنانچه ذکرش در آخر احوال سلاطین قبطشایست  
 بتجیر آمده است و چاه ها و عمارات دیگر و باغات علی‌حده از دولت‌ش و تعالی جلشانه آن مهر سپهر سلطنت  
 و کامرانی و آن نیز اعظم برج فلک جهانبانی را از فضل و عنایت خویش و فرزند جگر بندار چمن عطا فرموده  
 آن دو گوهر دریای حشمت و شوکت و آن دو جوهر شیرین شجاعت و کان سخاوت و آن دو شیرینان  
 جلالت و ابالت کی آفتاب و عالم‌تاب فلک سعادت و اقبال که عالم عالم از ذرات نور عالم فروزش  
 بهزاران نور نور علی نور نور است یعنی جناب میر تقی‌علی خان بهادر افضل الدوله بهادر آدام الله  
 اقباله و عمره و بیسی بهتاب جهان‌تاب سپهر ابرت و اجلال نیز اعظم برج دولت فلک عرش تمشال که جهان  
 جهان از ضیائے فروغ بخشش مانند تاب بهتاب جلوه گر عنی جناب میر جهانگیر علیخان بهادر  
 روشن الدوله مد الله عمره و قدره و منزله او تعالی شانه بفرط الطاف خویش هر دو نیز برین را در حفظ  
 و حمایت خود زیر سایه عاطفت والدین العمر طبع خضری حشمت سلیمانی رساند به بیست و  
 دعا کرده ام از سر عجز من به فلک گوید آمین ای ذوالمنن

## باب سوم

در ذکر احوال و وزیران و سرداران و منصب داران و بار جهاندار آصفیه دام اقباله و نیز در احوال  
 فقرا و علما و فضلا و حکما و شعرا و شاعران و بختی و مالی و خوشنویسان و حفاظ کامل القراءات  
 شیرین مقال و سرداران قوم افغانان سنت و جماعت و افغانان قوم قایم خانی و مهر روی و نیز  
 اندازان صناعت شعار و برقی اندازان قدر نهاد و جمیع داران قوم عرب و سندی و سکمان  
 و ذکر سرداران و سلاطین و ولایتیان رومی و انگریزی و کمنداران پلاطینهای بار و خیل توپخانه  
 آتشبار و شمشیرداران و درویشان و خاص برداران قدر انداز و ذکر شاگرد پیشه سرکار دولتداران از  
 چویداران و باریداران و غیره همه ملازمان سرکار فلک اقتدار





و نیز حصه خساره جمعیت بهین قیاس لشکرهای کار تقسیم در آورد و با صاحبان اگر بر موافقت کلی به سرانیده  
محکوم حکم سرکار گردانیده داخل بلده حیدرآباد برکاب مرشد رزاده موصوف گشت و هم در سفر که طرکه کدات  
خود سرانجام کرده بود با وصفیکه در همین ایام سیف الملک مالی میان خلف او که چراغ و دودانش بوده  
قضا نمود و او در غم و الم جدائش حرکات جنون میکرد و برین هم چون معالجه جنگ از خود بوده حضور پر نور  
حضرت عفرانآب را بعد فاتحه سیوم بالای زیبا باغ عسکری باغ کور و دهن داس فرود آورد و محل فوج فراهم  
کرده خویش بلا خطا قدس در آورد و خود بدولت و اقبال در جلوی این خدمت شکر فرزند جگر بند  
خود سلیمانجا بهادر را که در آن ایام کمال بود و در بیرون عالم بهادر در فرزندیش عنایت فرموده  
سرتراور تا فاکالافلاک رسانید چنانچه ذکرش مفصل گشت همزمان هر روز در فکر و بی پیش  
قدمی بوده تا قلعه بیدر سیرکنان و شکار افکنان با جمعیت یک یک سوار قریب در ولک پیاده پلاطها  
و غیره سید و از آنجا خبر فوت شدن مهادیوچی سندیه که شریک غالب و دوست و همبازی دولت  
و مصلحت پوشیده نهایت مشوش خاطر گشت هر چند دولت را و سندیه را هموار نمود بدانش نه آمد  
که آنا پیرنولیس بمحرم و مردن پدرش او را بامید واری بسیار بدام خود آورده بود و آخر توکل بر کریم  
کار ساز نموده بمقابله در آمد و زاول داد و مروی و مردانگی و او را مظهر منصور گردید چون مفتریان  
که مخفی با مخالفان در عدالت آن خیر خواه دولت آصفیه بزرگی ساختگی کرده از عدم کمک و فتور  
کا جنگ بالعکس ساختند و کار بجای رسانیدند که بایا و شاه اینها آنا پیرنولیس مجوز آمدن عظیم الامراء نزد  
سوای مادهور او آقای خویش گردید و اعیان دربار مقرر کرده بودند که چون مشارالیه صبح برای خدمت  
حاضر در باجه آمدن در قلم که طرکه شود در انشای راه حرکات نا ملائیم کرده و قتل رسانند او هرگاه از اخبار  
ایشان خبر بدست می رسید ذاتی را کار فرموده یکپاس شب باقی مانده بحال تخلف و تحمل حاضر دربار گردید  
حضرت عفرانآب را بعد فاتحه سیوم بالای زیبا باغ عسکری باغ کور و دهن داس فرود آورد و محل فوج فراهم

۱۵۴ حضرت الامام عظیم الامراء بطو جاه حسین الدواد شیر الملک غلام سید خان بهادر

آن ناقبات فیهان نمیدانند که کار از نامرگی شما باین صورت بالعکس صورت گرفت و اگر لفضل الهی  
تقدیر موافق تدبیر میگشت آنوقت تمامی مملکت دکن از دریای نرید تا دریای شور در سرکار دولتمدار  
می آمد جایگزین عظم الامر میگردید افسوس هزار افسوس چرا که اسد علی خان بهادر مظفر الملک منصور الدوله  
بهادر متواتر عرض کنانید که باقبال خداوندی فتح و بکار است اندک کمک بایان برسد و حکم حضور  
علی التواتر به نشر و تمام صد و ریمیا فست که فلان و فلان کمک مظفر الملک بهادر نمایند و اینها  
صیر گنج چشم پوشی کرده بآن حد رسانیدند که بهادر مذکور زخمی شد و منصور الدوله در میدان جنگ  
زخمها بروشته و راقدا و غل خان بهادر باسد و در چند جمله ای بسیار کرده لباس سنج شهابوت  
پوشید و وزیر خان بهادر بآن خورده بکار ولی نعمت جان در باخت و معالیه جنگ بالعکس گردید  
مصرع وای بر جان سخن تالسخندان نرسد بهر چند حضور پر نور برای رفتن بهادر منظر اضنی  
نشده فرمودند که فردا باز بمقابله برآمده خواهد شد آن ننگوار خیر خواه اندیش بهانت پیش آمده  
عرض کرد که ملال خاطر نصیب اعدا باشد غلام در عرصه یک دور و نصفه ایشان کرده حاضر و بار میشود  
هرگز قصد دیگر نباید فرمود که معالیه خود بخود دست بسته بر طبق مراد آمده است خود بدولت و اقبال  
با چشم گریان عظم الامر اراده شکر را و پندت پر دمان فرمودند چون قیاس لشکرش رسید تا نا پیر  
نویس با پنجه اسوار سه گروه پیشتر باستقبال آمده در میان هر دو سوار پاشا میانداشاد و کنایه  
فرود آمدند و با هم بغلیگیری نموده شسته باستفسار خیریت طرین پرداختند عظم الامر پیش از ورود  
تا نا پیر نویس نفوذ در فیل خود تقید بلین نموده بود که هرگاه فیل سواری تا نا پیر نویس برابر و محاذ  
فیل سواری من آمده بایستد خواهند که برابر من نباشند تو آنقدر بجای تا من آنجا که فیل تو  
بعد شستن فیل و نشیند فلیان بهمون طور عمل آورد و این یعنی در مرتبه اول و دوم است  
اول حفر که بر زبان تا نا مذکور برآمده این بود که نواب صاحب کراچ و پیر شیراز

آنچه که هفت لک روپیه بکار آمدند یعنی شش ماهی سندیه را که وژ روپیه فرستاده برای شرکت خود از هندوستان  
 طلبیده بودند و اوفوت کرده بجا نشانه آمد و هفت لک روپیه با که با عیان سرکار شهادتیم کارهای نمایان  
 بطور آورد و بسبب سعادت ملاقات جناب گرویدند عظم الامر جواب داد که این هم از اتفاقات روزگار  
 است بعد از آنکه پرنسپس گفت که جناب از حضور پر نور اقرار کرده بودند که درین سفر برهنان پونا را یک  
 و هونی دلو مار و نه کاسی خواهم کرد و الحال که معالیه بالعکس شد حالا چه اراده است عظم الامر جواب داد که  
 حالا شتار مار و نه بیت الله شریف را و الله شرفها نماید و جواب داد که انشا الله تعالی جناب  
 به بیت الله شریف و عاصی بکاسی بخوبی تمام خواهد فرست و ثواب داین حال خواهم کرد و اما بالفصل  
 چند روز زمان سرکار بوده سیر و طبر و تماشای تفریح مزاج کنند که اینهم خانه و دولتخانه حضور پر نور است  
 فیما بین نسبت جدی و شیرگی دارند عظم الامر گفت فی الواقعی چنین است و مرا بسیار خاطر جمعیت که  
 بار اهل است و کار اهل بعد و اهل و جواب هر دو با هم روانه شکر را و بیست پردان شدند چون متصل  
 خیمه خاص ایشان رسید هر دو در الهام دست بدست یک دیگر خواستند که اندرون خیمه بروند عظم الامر  
 بر دخیله شاده از آنجا پرنسپس پرسید که این خیمه کیست و مرا کجا میبرند وی جواب داد که این خیمه خاص  
 را و صاحب سری و نت است و جناب را لازم است که ملاقات کرده و دخل خیمه خود شوند عظم الامر گفت  
 که مرا از ملاقات ایشان هیچ سرکاری نیست ملاقات شما کافیت باین جهت که ایشان اگر تواضع  
 من کنند بهتر و الا از من نیز حرکت نامناسب بوقوع آید و موجب ملال خاطر من گردد پس مناسب  
 همین است که مرا معاف دارند آنرا ندانم که گفت که جناب اندک توقف فرمایند که من اینک حاضر میشوم  
 پس آنرا اندک و بگفته که ما و همرا و امراتیات فحاشیده باز آمده گفت که حالا جناب بلا اندیشه  
 تشریف میفرمایند است و دست پر نویس با هم در سخن روی خود را بسوی نا نا کرده تالب  
 ما به چشم را و بیست پردان شده سلام کرد و او همین که برای تواضع تا بزانو

بن شد عظم الامرا بالای دست راست او آمده نشست و با هم استفسار خیریت نموده پانزدان خست گرفته  
روانه گردیده داخل خمیه خویش گشت و از آنجا کوچ کوچ روانه پونا شده و ریاض کهنه و خراب که مقرر کرده بودند  
فرود آمده بکنز ارجوانان بارلین انگریزی وضع و بکنز ارجوانان عیسوی ولایتی گرد ریاض مذکور برای  
حفاظت ایشان نشانی ده چندین آوایان خدمتکار و فراتر غیره شاگرد پیشه و چند مرد آوایان  
هم محبت مثل حافظ یا جنگ سمیل یا جنگ و لعل محمد بن لعل علیان رحمان نواز جنگ و رفیق یا جنگ را که در آن  
وقت بی مقدمه و بغیر منصب و خطاب بودند جمله قریب یکصد نفر مقرر کردند که سوای اینها دیگر هیچکس را  
اندرون رفتن ندهند و هر کس که بیرون آید یا اندرون رود تلاشی گرفته بغیر کاغذ مرقوم چیزی دیگر  
را نگفتند که نندیدند که انعالی حضرت غفر اناب از قلعه کابل بعد رفتن عظم الامرا به پونا بکوچای متواتر  
داخل لبد حیدر آباد گشتند و ممتاز الامرا و راجه شامراج را پیرایان را پیش دست خود کرده متوجه  
امورات جزئی و کلی سرکار خود گردیدند و عظم الامرا تا قریب سه سال در بمون باغ اوقات خود بسر برد  
و هیچکس بغیر اید و خبر ایشان نرسید و هیچ صورت رسائی با ساجد اهر بادراک فهم نمی آمد تا اینکه ایشان  
ورد دعای سیف شروع نمودند و آب دعا خوانده در میان دخت کوٹ خشک انداختند باین  
امید که اگر در عصر است روزی این دخت خشک شاخ سبز بر آرد دیگر است روز محنت قوی کرده برادر  
چلریا سیده بمقتضی خویش کامیاب خواهم گشت پس شروع در خواندن دعا نمود و چنانچه در عصر است روز  
دخت خشک کوٹ باوصیف که چند سال چوپمایش باران خورده بوسیده شده بودند شاخ سبز تر  
و برگهای تازه تر بر آورده قدرت کامله قادر مطلق جلوه ظهور در آور و مردانیکه از نیمنه آگاه بودند شکر  
آمیجا آورده امیدوار بر آمد حاجات گشتند پس عظم الامرا بادل قوی امینیه آمدند ال یزدی  
گشته ترک حیوانات نموده است روز دیگر لطافت تمام و صدق کلام چلریا امینیه آید و بگوید روزیکه  
چلریا ایشان تمام شد یکپاس و زبر آمده و فقها هر کاره خبر آورد که سیرت مادی و غیره که بگوید افتاده

مروند عظم الامراء کمال استعجاب شده تحیر مانده و نیت دعا خوانی هم همین بود که انقلاب بر سر اینجا شود  
تا رانی مگر دو که بدون تبدیل حاکم و اختلاف نمایان و ارکان صورت رانی با معلوم اولتالی  
شانه که بر عیشتی قادر است بر طبق مدعای ایشان بطور آورد و آنقصه بجز رسیدن خبر افتاد نشن نانا پهر  
نویس دست و پا گم کرده گفت که ای مردمان بدانند که ریاست پونا بعد یکصد سال امروز جواب داد و دیگر  
ایب عروج دولت نیست روز بروز در انحطاط و نزول خواهد بود پس همو وقت سوار پاکی آمده و دید که ماهو  
راؤ بالای فواره حوض افتاده گله سته او در پهلوی درآمده تا بجگر رسید همچون حال در بر داشته  
اندرون بردن چون بسیار آواز گریه و زاری و نوحه و پیقراری بگوش او رسید یکبار چشم کشاده به نانا پهر  
نویس گفت اینجا که نشسته بودید بر سر او شمار برآمد الحال بغیرت تمام حکمرانی کنده که هیچکس مزاحم حال شما  
نیست و روح او پرواز نمود نانا پهر نویس بعد گریه و زاری بسیار شسته تا سلامتی مادر و پسر و داده و  
روز و شب نشنش او را داشته اینجا که منظورش بود بدست آن نموده بوقت که ام از شب آتش  
داد که احدی را آگاهی نشد و در فکر نشاندن رئیس دیگر مشغول گشت حقیقت اینکه باجی راؤ و حینا ابا  
از یکا در بودند و امرت راؤ از او دیگر بوده و این هر سه پسران رگناتخته راؤ عرف راگو اند که نانا پهر نویس  
این هر سه راؤ قلعه پونا و هر مقید داشته بلونت راؤ نامی محتاج خود را با و هزار سوار بر سر حفاظت ایشان  
گماشته بود و مشهور نیست که مادر و پسر و متونی پسر زرگری بوده چون نراین راؤ برادر زاده راگو رئیس  
پونا بود و اولاد داشت و زن او بوقت کشته شدن او یعنی نراین راؤ حامله بود و دختر زایید  
کارکنان محل و دخترش راؤ خانه زرگری که بهو بوقت پسر زاییده بودند آخته پیشش را آورده مشهور  
کردند که زن زاده و بگفتن که زاییده است و او را در مهر پرورش و پرورش پروریدند و بر سر ریاست  
نشاندند و بگفتند که اتفاقاً روزی باجی راؤ رفته بدست خود داشته مادر و پسر بلونت  
بما برادریم و ما دشمن دولت شما نیستیم بلکه میخواهیم که همراه شما بوده سیر کنیم

و در مجلس شام با بنیم و در سواری و سهره و غیره همراه رکاب بشیم و تفریح دل خود سازیم نه اینکه با خبر نیست  
 که دانهما بچطور در زمین میکااشتن و چگونه در و میکنند و اگر فی الواقعی ما دشمن شما هستیم باید که ما را بقتل رسانند  
 والا نه فکر می کنند که ما شما با اتفاق در یکجا بسر میبریم پس رفته را بصلاح و محبت بگویند را و که هم از ایشان  
 شده بود باد و هورا و برانید ما و هورا و رفته را خوانده جوابش بدستخط خود نوشته فرستاد که انشا الله  
 تعالی قنیم که نوشته اند بدو است آن کرده طلبیده میشود و خاطر خود جمع دارند چون جواب با صواب  
 به حاجی را و رسید از نظر اشتیاق به هر وقت آنانا نماند آن خوش طلبیده رفته جوابی را بر آورده  
 میدید و خوشحالی های میکرد و تفریح مینمود و دستگاران نانا پرنویس که متعین اخبار حاجی را و و غیره بودند هرگاه  
 اینقدر اشتیاق آن را بر رفته دیدند با نانا پرنویس اطلاع کردند و عجب رفته بدست حاجی را و صاحب  
 آمده است که به هر وقت بکمال اشتیاق آن را بر آورده می بینند و خوشوقت میشوند و نانا گفت  
 بهر طور که بدست آید آن رفته را بمن برسانید تا خوش شود و سازم روزی خدمتگاری آن رفته را بدست  
 نموده بدست بدست نانا پرنویس رسانید او دید که رفته و تخطی خاص ما و هورا و سرکوبت است که  
 در جواب حاجی را و نوشته فرستاده اند روز دیگر نانا رفته را گرفته حاضر در بارگاهش یعنی عرض مقدمات  
 بسیار عرض نمود که هاراج چیزی به حاجی را و صاحب نوشته فرستاده اند و کدام مقدمه نوشته باشند  
 فدوی را هم خبر باشند ما و هورا و جواب داد که ایا حاجی را و چه کار و چه علاقه که رفته بازی کنیم و باز عرض کرد  
 که البته نوشته باشند اگر رفته خاص بمن ملاحظه رسد آنوقت من عرض فدوی صبح خواهد بود ما و هورا و  
 گفت البته پرنان پرنویس رفته بمن بدست ما و هورا و داده عرض کرد که فدوی را با پسران رگمنا تهر را و  
 هیچ عداوت نیست آنها مالک این دولت اند و ما را جناب قنیم که است و است و است و است و است و است  
 و آنها نیز خوب میدانند معذرت رگمنا تهر را و اگر پسران بند منی را چوخته لیست آنرا این نوشته  
 داده اند و ستاویز و صاحبان اگر بر موجود است هرگاه اصدی از اولاد این رگمنا تهر است

یا خیل کار و بار شود لامحاله اگر زبان هم مداخلت خواهند کرد و ایند فدی میخواند که سر رشته اتحاد و اینها  
جاری شده خیل شوند و اگر زبان مداخلت در کلیات و جزئیات ریاست گرد و آئینده مختار اند پس  
بطرف چویدار و دیده گفت و دهنر سواران چوکی را که حاضر اند حکم رساند که همین آن بر سر بلوت را و رفت  
او اگر رفت در قلمبه خیل نمایند تا مقید باشد و دهنر را و جواب داد که این رفته جلی است و خط من چنان  
آمیخته است که سر و تفاوت ندارد و من هرگز هرگز ننوشته ام و هرگاه تقصیر ثابت شده باشد باید که  
در مقید نمایند تقصیر بولت را و چیست که ناحی مقید شود و ناگفت بالفعل صلاح وقت چنین است و دهنر  
خاموش گشت و نا نا بر خاسته بخانه خود رفت درین اثنا سواری و سهره شد و دهنر را و متواتر  
خواست که خود را از عماری بریزاند از دو بولت آبی نامی سردار دیگر که در خمی بود و این دهنر را و کثیره  
بالقصد او گردید و این خبر چون بنانا پرنویس رسانید او بولت نفر خد شکاران خود را نشین با دهنر  
را و ساخت که روز و شب نزدیک او بوده در حفاظت و دقیقه فرو گذشت نکلند روزیکه او از بام قناد  
آن روز در تنگ بازی مشغول بود و وقتاً برخاسته متصل بام آمده خود را بریزاند خست خد شکاری  
گوشه دهنر را و کشیده تا چرخ دهنر را قدری بدست خد شکار ماند و او بالای فواره حوض که زیر بام  
بود بر افتاده بیوش گردید و عجب تنگ که پونا بطور آمد که تمامی خلا این در خود نبودند و هر یک در فکر خویش  
متخی گشت اعظم الامراء بحیر و شمعین این ساخته لعل عالمیان را رفته نوشته و کفشتن پالیش مخفی نهاده  
بشکر دولت را و سندی که از پونا با فاصله کرده فرو آمده بود و دستاد به معنیون که حالا واقعه  
ناگذیر که بوقوع آمده است نا نا پرنویس را اراده آن خواهد شد که امت را و بر این نشانیه مختاری  
کلی نماید که طفلان و بزرگان که زنهار شما که دانای وقت اند و دست استیلا دارند هرگز قبول نکرده باجی را و  
را که من تمیز نیست مبد است نشان در نتیجه های بسیار اند و فواید خلق الله خوب در میزان  
خرد و خجسته اند که رئیس بخودی خود باشند بدست دیگری گرفتار آئینده اختیار دارند



پس بجز دیدن رقبه عظم الامراء دولت را و ابر بروج خاطر نقش کالجی گردید و یقین شد که صلاح وقت  
همین است جواب رقبه با صواب داده لعل علیجان را خست نمود و درین اثنا چند روز تا ناپه نولیس  
در فکر خود بوده بعد از تقضای آیام تنگ ما و مهرا و امت را و ابر بسند ریاست نشانیده باشی بکان  
خود که یکی از آنجمله پسر ام بها و بودند را گذرانید و چندی نیز در بازوی خویش اوقات بسر برد  
در صورت فیما بین ارکان دولت اختلاف بسیار بوقوع آمده همه سرداران و بقدر و مقدر و شریک  
دولت را و ستم میگشتند و هنگام عظیم بر پا کردند تا آنکه گوییم ناچار شده بر نشاندن باجی را و  
در سر دولت طوعا و کرها بظاهر رضی گردیده او را از قلعه پونا و هر طلبیده بیرون آبادی پونا و حومه  
فرود آورده که تجویز اعیان و ارکان و بختان روزیکه مقرر خواهد شد آن روز اول در دیوان  
رفته ادای رسم شش بجا آورده بعد از آن برسد حکومت برآمده نذر مالگیر نذر ادا بر باطن شتر است  
پسر ام بها و که هر دو کنفیس واحد متفق بودند چنان تجویز و مقرر نمود که هرگاه باجی را و داخل دیوان  
بهوانی شده ادای رسم شش نموده برگشته سوار بالکی بر طبق معمول بر آید و دویست سوار بهویمان و پنج هزار  
سواران عسکریا باشند که بالکی اش را و شش بدوش مانند هوا داخل قلعه خیمه نمایند و سواران  
مستقر پنج هزار دیگر متعاقب عریان برای مقابل جنگ بر روند که احدی دست انداز نشود بعد از آن  
هر چه بوده باشد تا بدون امت را و باجی را و را هرگز هرگز بر در دولت نشاندن به هیچ وجه نیست  
ندارد که قیامت کلیات است پس درین فکر چندی به لطائف اخیل گذرانیده باجی را و را و حومه  
داشته هر روز از طرف خویش پسر ام بها و را نزد او حاضر میداشت درین ضمن اتفاق حسن اینکه  
باجی را و پسر ام بها و را بر امید بخاری و کارپردازی خود هموار نموده از آنجا که با هم  
به قسیمه شریک حال یکدیگر گشتند و پسر ام در باطن از نانا پهر نولیس بالمره کنار آمدن و فانا را مطلقا  
و مطلقا خبر نمیداد درین اثنا طرفه اجرا اینکه چون بروز مقرر شد که نانا پهر پسر ام

امورات مقرر می نمود بر آنی آوردن باجی را و در دیول بهوانی سردار و لقا در معتمد خود را سده  
اسباب جلوس سواری نزد باجی را و فرستاد و تمامی ارکان دولت را حکم کرد که جا بجامعه جمعیت  
خود را منتظر طلب سرکار برای نذر باشد پیرام به او باجی را و را پیش ازین از همه کیفیت تجویز  
کرده تا نا پیر نویس آگاه نموده ایما کرده بود که شما بوقت عرض سواری جلوس بر امروز فردا گذشته  
حقیقت حال ما فی الضمیر نا نا دریافت نمایند که از غیب چه طور می آید پس باجی را و بجز عرض معتمد نا نا برا  
سواری جلوس جوید که امروز مزاج من از شب بسیار نا دست است امروز نمیتوانم که سوار شوم فردا یا روز  
دیگر مقرر نمایند تا مزاج نا دست باشد چون مسئله نا نا آمده از سخن باجی را و مطلع ساخت تا نا نا اقیقین شد  
که پیرام باجی را و آید بفرستد این تدبیر نموده و از همه حقیقت آگاه کرده است پس کار از دست رفت  
و کار در دستخوان میرسد الحال فکر خویش باید کرد و معتمد علاوه برین اینک تا بودن اعظم الامراء در باغ پونا  
گاهی تا نا پیر نویس برای ملاقات ایشان نماند روزی دولت را و سندی به عالیجاه برای سیر و شکار بسوی  
صحرای قندهار متصل باغ فردگاه اعظم الامراء گذشت موافقان اعظم الامراء که برای مطیع و منقاد محبت نمودن  
سند پیر را و از خطیر از اعظم الامراء میخوردند و خیل مزاحش بودند ذکر اسپ همم بابت سوار  
سیف الملک بلی میان خلف اعظم الامراء که بمیل بود بار را پیش دولت را و بخوبی نموده او را شتاق ساخته  
بودند آن روز که دولت را و از متصل و لوی باغ گذشت موافقان مذکور یاد دهنی تازه کرده عرض نمودند  
که مباح اعظم الامراء بهادر در همین باغ میباشد و اسپ همم مالی میان نیز در همین جا حاضر است اگر بکند  
قدم بخت نماید اسپ مذکور بلاحظه و بلکه بدست والامی آید چون او در عالمی ابتدای جوانی  
محمود و شتاق بود که بود و با هیچکس از پیشه ندانست بل تا اهل راده نمود و جوانان بار و اسپ  
همه را بجا بیاورد است و اسپ را استقبال کرده بر بند نشانید و اسپ مذکور را با ساز و سرانجام لایق  
او و بجز رفتن عالیجاه بجا یک تا نا پیر نویس نزد اعظم الامراء آمده پرسید که

نواب صاحب دولت را و برای چه کار آمده بودند عظم الامر اجواب داد که اخباریان شما حاضر بودند شاید  
 فکر اسب هم شنیده اند برای گرفتن او آمده بودند دیگر هیچ کاری نبود تا آنکه گفت نواب صاحب برای خدا  
 آنچه نفس الامر است بفرمایند تا تسکین خاطر شود و هر چند او انکار نمود تا آنکه تکرار در گذشت ناچار عظم الامر  
 گفت مبالغه خیر است راز نهفته عالیه را کسی نمیتواند که افشا نماید و خون ناحق خود از دست خویش  
 کند من از زندگانی خود سیر شده ام تا ناچار نویسم سبهای غلط و شداد بمیان آورده چون بسیار  
 الحاح نمود عظم الامر گفت هرگاه شما پای اقسام بمیان آورده اند ناچار یک سخن از آن دفتر سخنها میگویم  
 دیگر سخنان بر همین منتهی تصور نمایند تا راضی شده پرسید آن سخن کدام است عظم الامر گفت سخن نیست  
 که فکر شماست بفرمایند تا آنکه گفت چون جناب دوست من هستند و دانای عصرین هر چه در حق من صلاح  
 وقت باشد بفرمایند و بیغ نکتد چرا که دولت را و نظیر قوت خود حاجی را و اطلبانیده اند و ایمان دولت  
 شریک ایشان شده قباحست را محظوظ نمیدارند که دشمنان دولت بر دستاویز پدر ایشان در قابود  
 کین اند و من تنها تا کجا برسم هر چه در حق من صلاح وقت باشد بفرمایند که دست من بالای دستهای ایشان  
 قوی بود عظم الامر گفت صلاح وقت در حق شما همین است که بقلعه کون رفته با ایشان سوال و جواب  
 کنند اگر اینها بطریق مصلحت شما که خیر محض در آن متصور است عمل نموده خاطر خواه بند دولت شما بقسم  
 و اقسام و میل و تمایل نمایند بهتر از ده اینجا گفت و اگر بر صلاح شما عمل نمایند و بر فکر و تدبیر خود را روند  
 پس بکدام اعتماد و ایشان خاطر جمعی شما باشد باید که شما هم انگیزان را شریک خود کرده خاموش باشند  
 تا از پرده غیب چه در جلوه ظهور در آید آنوقت صلاح بر مقتضای وقت است و پس تا آنکه گفت بسیار  
 بهتر تا جناب هم همراه من شریک باشند و گفت ازین چه بهتر پس تا ناچار نویسد ایچ گلزار امین  
 باجمیت قلمی خود کرده و از ده هزار عسکر ولایتی بودند روانه کون کردید و عظم الامر  
 یک سال در مکه را با دو صد سوار محصل گذاشت که مشارالیه را برز و می تمام کرد و یک سال دیگر هم بخا

ماندن ندین عظم الامر نیز همو کو قوت رفقه بدولت را و سنده به نوشتت معمل علیخان فرستاد که تا نا پیر نویر  
 فراری شد و برای بردن من رساله را خود را با و و سوار گذارشته و او را تشر و تمام درین شب تا رسیدن  
 بطایف الحیل صیقلیم و شتابزدی تمام مراد گیرند هرگاه ما و او هر دو متفق بوده اند بهر خواهیم که هیچ از تدابیر  
 شما پیشرفت نخواهد شد و نیز اطلاع به باجی را و ویر سرام بها و نمود و گفتند که شما بیکر بجای خود باشند  
 که الحال هیچکس دشمن شما ویر بخانیست هر چند رساله را تشر و نمود عظم الامر بجهله ما و گذرانید تا اینکه برابر طلوع  
 آفتاب نشانهای سواری و جمعیت دولت را و سنده به نوشتت رساله را در نزد خود بخود و مجبور و روش  
 فرار نمود و عر بها و جوانان با که برای حفاظت عظم الامر در چوکی و سپهره از سابق اطراف باغ بودند و مینکه نا نا  
 فراری شد اینها هم فرار نمود و همراهش رفتند عظم الامر افسر عتبی مخالفت غیر اختیار خویش کرد و چون دولت  
 را و سنده به نوشتت خود آمده از عظم الامر در باره نا نا پیر نویر مصلحت نمود و او را صلاح داد که جمعیت  
 و توپخانه جلوی خود و زودی تمام لغت نا نا نمایند و دیگر نکر که دخل قلعه کوکن نشود و خود از سنده به  
 مذکور و باجی را و ویر سرام بها و ویر و انگلی گرفته برای تبیل هوا بیرون پونا در میدان گمانی ارم کو تو لال  
 خیمه نمود و سی هزار سوار مخفی در پونا نو کرد و شسته و یک کرا و و ویر و سپهره از ساهاوان پونا قرض بمرو گرفت  
 مستقر و منتظر وقت خویش گشت چون سنده به نوشتت که بر سر نا نا پیر نویر افتاده و دیگر در میان از چهار طرف  
 بمقابل در آمده آچرخان بنادین با سردا و نکر که دست قوت سنده به نوشتت بر سر نا نا افتاد و او دخل قلعه کوکن  
 گردید و سنده به نوشتت بیرون پونا فرود آمد و طرفه ترا جیر انیکه لب چند سی فیما بین باجی را و ویر سرام بها و  
 هم نا اتفاقی و سوء مزاجی بهم رسیده او را رده کرد که است را و ویر سرام بها و خود رده و قلعه خیمه برشته تا نا پیر نویر  
 را شریک خود و ویر و کمان موافقت کرده مجموع بالاتفاق امرت را و ویر سرام بها و حکومت پونا نشانیده  
 کارهای باجی است مبدی را و ویر سرام بها و در هم نمایم این خبر مفصل با عظم الامر رسید و او سبب دولت را و  
 نوشت و تشر و گفتند که شما از جمعیت خود مخفی که در خیال هیچکس آید ویر سرام بها و

و باجی

که صاحب جمعیت بسیار است و لشکر او بر دو گروهی پونا همراه سپه و مقام دارد و تشکیل نمایند عظم الامراء جواب داد که من  
غریبانه یاد در دست شما افتاده بی دست و پا هستم جمعیت از کجا آرم ایشان گفتند که شما جمعیت از بندگان الهی  
طلب نمایند و عزالیق خود بر طبع زود روانه سازند که هیچکس را خیال اینست و فرم نه آید بجز دشمنان این سخن  
قرب بود که عظم الامراء شادی مگر شود همون آن عزالیق خود روانه حیدر آباد نمود و منتظر وقت  
گشت حضور پونا بجز در و در و در این حکیم تیاری جمعیت فرموده بود و یک را که در و نیم روز از حیدر آباد  
بر پونامی آمد و نزد عظم الامراء فرستاد و ندکه بخشم خود دیده مفصل احوال عظم الامراء بعضی رساند عظم الامراء از  
در و در و یک خوشتر شده مفصل حقیقت خویش باز قام آورده طلب جمعیت بزودی تمام نمودن بگا  
عالی حیلے میان مخاطب میران یا جنگ و محمد سجان خان بهادر را و موسی پیر و فرانسیر آورده موسی  
ریور با جمعیت سه هزار سوار و شصت هزار بار اول روانه پونا ساختند و متعاقب ایشان جمعیت بسیار  
قرب شصت هزار سوار و باره راجه را و راجه اجوت بهادر و سردار الملک گمانی میان و مظفر الملک  
اسد علیان بهادر و دیگر امیران و سرداران و جمعیان و غیره همه را پونا ارسال فرمودند و قریب  
هشتاد و یک روز از قسم شیر قبا و همون مانیز برای اخراجات جمعیت مسکن نزد عظم الامراء بر طبق مسعود  
ایشان با ارسال در آوردند چون خبر و رسید میران یا جنگ و محمد سجان خان بهادر با سه هزار سوار بر دای  
سیدنا رسید که از باعث عدم خرج راه در آنجا توقف نموده اند همون وقت عظم الامراء هندوی یک لک  
روپیہ بنام ساهومی قلعه اوسه باد و هر کاره خود نزد میران یا جنگ و محمد سجان خان بهادر فرستادند  
که خرج راه گرفته بجناب استیصال خود را و ریجاسانند روزیکه دخل پونا شدند عظم الامراء تا آمدن ایشان  
که وقت قریب سپهر روز رسید و بود از سفر خورمی طعام نخورده منتظر بود که از آنجا بیرون آیند بعد از  
خوابم خورد و هر گاه اندر و گرد سوارای ایشان بنظر آید بیرون خیمه خود تارک بپوشانند و بیرون  
چون ملاقات نشدند و امیرالای قدوش افتاده بغلیک می نمود و شصت هزار سوار پونا

باظهار آوردند بعد از آن عظم الامراء فرمود که دسترخوان کشد و طعام حاضر نمایند که بعد مدت دید که یکم کار ساز  
بی نیاز چنین روز مبارک نصیب فرموده بخوشنودی تمام طعام خواهم خور و تا خوردن چیز بهین کلام او  
بود که سلامتی حضور باشد دیگر همه بهتر است بعد فراغت از طعام فرمود که در پهلوی خیمه من ببرد و جانب  
برود صاحبان جمعیت خود فرود آیند بعد چند روز موسی پیر و باهشت هزار بار جرار و توپ خانه  
آتش باز نیز آمده قوی تر سخت او را نیز بجای مناسب مثل خیمه خویش فرود آورده بدولت را و  
سند بهد و حاجی را و ایام نمود که حسب الایا جمعیت از حضور پر نور آمده و من منتظر حکم شام هر دو گفتند که  
جمعیت خود را بگویند نصف الليل برخانه پیرام بجاورفته احاطه نموده دیگر عظم الامراء هم سجا نشان  
بهادر و میران یار جنگ و موسی پیر و گفت که شما هر دو با سواران خود و موسی پیر و با چهار هزار بار چینه  
ضرب توپ و نصف الليل همراه هر کاره ما از اندرون رسته شهر توپخانه پیرام بجاورا احاطه کرده  
و سنگیر نمایان ایشان مطابق حکم خانه شش را در گرفتند و او بجز دیدن جمعیت اطراف خانه خویش امرت  
را و راعقب خود برپا مادیان نشانیده خدا و انداز که امرا رسته مخفی روانه لشکر خود که بدو گروهای  
پونامه پیرش فرود آمده بود گریه هرگاه این خبر هر کاره های محمد سبحان خان بهادر بدیافت آورده  
به بهادر مذکور رسانید با سپ و قنچی تعاقب او نموده در نیم شب یکایک بر سر لشکرش افتاده قتل او و تمام  
لشکر او بخیر کرد این چه آفت ناگهانی است غیر از فرار چاره ندید و پیرام چون دید که در اینجا هم درین هنگامه  
بسیار استحقاق لشکران ملاقات با سپر خود نمودن و پناه بردن نمیتواند تا چار بهیون حال در شب تار  
روانه قلعه خیر گشت محمد سبحان خان بهادر نیز بر اطمین هر کاره ما و ادراک خویش و نیز خبر رسانیدن سوار  
ایشان که از راه و گداز گشته گفت که دو کس بالای سپ هر دو بسمت قبله رفتند بهادر مذکور را خبرش  
رسیده بود که استبداد را و بالای سپ مادیان روانه لشکر سپر خود شده است برهمون خیال روانه  
صبح صادق پیرام بجاور بالای دروازه قلعه خیر که اصدی ساکنان آنجا

عقبش گرفتند

بیدار شده بود از اسب فرود آمده برای حاجت استنجائشست و امرت را و اندرون دروازه قلعه مذکور داخل شد که بهادر نذر با چند سوار خود را بر سرش رسانیده پر سر آمد و با او ستیگه نموده که متعاقب ایشان به قصد سوار همراهای بهادر میسریدند امرت را و خبر گرفتار شدن پر سر آمد شنیده از اندرون دروازه قلعه بیرون آمده به محمد سبحان خان بهادر گفت که این نمک حرام را سلسل نماید که مرا ناحق حیران کرد و مرا بیونارساند بهادر میسر چشم و سر قبول نموده امرت را و ابالای بیل سوار کرده خود در خواصی اش نشسته با جمیعت خویش روانه پونا گردید و پر سر آمد را در میان میان راه سواری سلسل همراه خود آورده هر دو را پیش عظم الامر رسانید و او نزد دولت را و سندهیه فرستاد و آجی را و سندهیه بسیار خوشوقت شده بهادر مذکور را و بر و طلبیده که کیفیت بالمشافه شنیده انعام مقول دادند آخر کار بجای رسید که هر کس را که گرفتار منظر میشد به عظم الامر اسبقت و ایشان گرفته میسرسانید چنانچه سهری پنطرت بهر کیه را نیز گرفت خوراندن بر بهمنان که جمیعت خود را منع کرده بود که امر و زکار خوراندن بر بهمنان است به یکس برای سلام حاضر نشو و معاف است پس در میدان بیرون پونا سی هزار بر بهمن را میخوراند و خود با یک دهنوی برینه اجناس خردنی بدست خود به بر بهمنان میداد این خبر با عظم الامر رسیده بدولت را و اطلاع نمود و او اشاره کرد بر طبق آن جمیعت خود فرستاده در بهمنان حال در گرفته حواله دولت را و مذکور نمود بعد از آن عظم الامر بتبیل مقام خود کرده دود و کرده بفاصله پونا خیمه خود نمود و کسی متعرض حالش نشد متعاقب این متواتر جمیعت بسیار همراه مظفر الملک و سردار الملک گمانسی میان و دیگران سرکار آمده لمحق شدند و سی هزار سوار که مخفی نوکر شده بودند علی الموم متصل خیمه شش فرود آمده لشکر عظیم هم رسید و عظم الامر از جای بجای دیگر حرکت کرده دود و کرده بسو و سیونا میل نمود درین اثنا که موم را و با خطوط مخالفان عظم الامر در باب مخالفت بهادر میسر و سر واران پونا آمده داخل پونا گشت و از شان و شوکت عظم الامر متحیر ماند مضمون خطوط آن

از فی محض نامناسب است و خلافت مرضی مبارک حضور پر نور دینولا از اخبار چنان و چنین بسیم رسید  
 زنها هم چو آدم را که در دست خویش نشا گرفتار باشد باز را کردن از دانی و انایان عصر پیر تر آید  
 انجام این مقدمه بدو واقع است چون رکعتی را در برابر سرداران پونا و قنیت تمام بود و نیز عظم و نشان  
 عظم الامراء بحال فوت و تحمل دید و تقدیر پیشش برتر آید بوده و فتنه با عظم الامراء ملاقات کرده حقیقت  
 حال بدین قالب باظهار در آورده که سرداران دربار حضور پر نور فلان فلان خطوطها و باره  
 عدم ربانی جناب به فلان و فلان و فلان سرداران پونا نوشته بهرست معتمد خود فرستاده اند و نهیمه  
 قنیکه نشای قباح است بجناب بهتر معلوم اگر حکم شود آن معتمد را هموار نموده مع خطوطها ضربه  
 عظم الامراء بسیار تشکر کرده گفت که شما نهایت خاطر داری او را نزدین بیارند نشود که نزد مخالفان  
 که بسیار قباح است انشاء الله در جلد وی اینی زنت سلوک معقول خواهم کرد و روز دیگر که موتم را و  
 حاضر شده عرض کرد که فدوی آن شخص معتمد را بسیار تسلیمات و تشفی خاطرش بامیدواری بشمار نمود  
 معروضه او نیست که هرگاه من خطوطهای معاویه را از موافقان خود که امیدوارم هزاران سرفرازها  
 ساخته فرستاده اند برگشته بدم و شریک حال جناب شوم آیا کدام سرفرازها مبدول حال بنده خواهد شد  
 عظم الامراء رسید که آن شخص از کدام قوم است و لایق کدام خدمت او عرض کرد که بر همین مقصدی است  
 نهایت معقول بهر خدمت عده که سرفراز خواهند کرد و بجوبی سر انجام خواهد داد تا اینکه اگر از پیشکاری سرکار  
 سرفراز خواهند فرمود و میشاید عظم الامراء بی اختیار گفت که هرگاه او شریک حال ما خواهد شد و فدویت و  
 جان نثاری بظهور خواهد آورد انشاء الله تعالی لب روانگی از اینجا از حضور پر نور غلبت پیشکاری سرکار  
 سرفراز خواهد کرد و پیاپی فیما بین ایشان کلام الله را و الله شرفها بمیان آمد و وقت رکعتی را و  
 ظاهر ساختن است معتمد فدوی است و خطوطها که آورده ام اینهمه حاضر اند ملاحظه فرمایند تمامی خطوط  
 ن روز در سوال و جواب عظم الامراء نزد باجی را و دو و لکت را و سید و کجی بهو



و غیره دیگر سرداران پونا حکومت را و مقرر شده هر پاجی نایک موقوف گشت لهذا بسیار امورات درستی پذیر  
 گردید و حکومت را و کوهی به وسیله را که با عظم الامر ملاقات کرده بود بسیار بر ستایید را و در بدین روز  
 که سرداران پونا تفرقه ظهور آمد دولت را و دست بهیبه و پاجی را و غیره مصلحت کردند و بدین یافت آوردند  
 که این همه تفرقه و سوء مزاجی نمایان سرداران اینجا که بهر سیده است باعث نا اتفاق چه بوده باشد  
 بعد سید را که دست نهادم بسیار آخر الامر بدین یافت آمد که همه برهمی امورات اینجا از فتنه اندازی عظم الامرات  
 اگر چند روز دیگر بگذرد و خراب بسیار در دولت پرت پردان راه خواهد یافت که بهیچا و نه درستی پذیر  
 نخواهد گشت پس بودن ایشان در اینجا هرگز مناسب نیست ایشان را روانه حیدرآباد نمودن بهتر است  
 دولت را و و پاجی را و غیره اتفاق کرده به عظم الامر گفته و متذکره شایع عطا که بحضور نگال عالی  
 است و شخصی که شمار در اینجا داشته است و خلاف مرضی حضور نموده و برای اعمال خود رسید و ما را در همه  
 حال خوشنودی بندگال عالی که در حقیقت جراح می باشد منظور و ملحوظ است و متواتر از حضور طلبت ما  
 رسیده است پس لازم نیست که اراده آستان بوسی حضور نمایان بهیچکس مانع نشانیست بلکه بخوشی و خورشی  
 تمام خضعت میکنیم پس عظم الامر ازین مشرود جانفزانه نهایت خوشوقت شده از هر یک سردار پونا مرض  
 گردیده به وقت خضعت اولی زیاجی را و ملاقات نموده او و جوهر عمده خلعت فاخره داده خضعت ساخت  
 و علی بن القیاس از دولت را و دست بهیبه و کوهی به وسیله دیگر سرداران عمده نیز مرض شده روانه منزل مقصود  
 گشته هرگاه بالای دریای سیونا مقام نمود وکیل نانا پرنس با خطوط مری مسرور رسید یعنی کمال  
 عاجز نالی و الحاج تمام نوشته بود که جناب ما را قلمه کون بی نیل مقصود و نفس الامر خود مقید کنایه  
 بحصول مقصود و خویش روانه حیدرآباد گشت مبارک است تا هرگز مناسب وقت نشد و بهیچا و نه درستی پذیر  
 و سرداری و بزرگی نیست که تصفیة صبی با همه اعیان و ارکان دولت و پاجی را و بدین یافت آوردند  
 کنایه و ایشان را بر دولت پونا قایلیم کرده و معی را بهر المهای ایشان بر طریقی بهیچا و نه درستی پذیر

و سر فراز گردانیده به بار کی و فرخی و فیروزی و نام آوری روانه حیدر آباد شوند که تا قیام این دولت  
 نام آوری جناب زبان زو خاص و عام اینجا باشد اگر چه اینهمه خرابی مخلص بقول خواجه حافظ شیرازی  
 صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را به که سر بکوه و بیابان تو داده مارا به از الطاف بیغایات جناب پوده  
 ای این وقت احسان است وقت تنافل چشم پوشی و یاد آوری مافات نیست در جلدی این عنایت  
 یک کر و طر و پیه نقد برای خراج راه خود و دستاویز سه کر و طر و پیه بابت خساره جنگ که طر و پیه  
 بنده کالغالی و گذشت محالات و قلعه دولت آباد که در سرکار آمده اند و سن معانی چوخته صوبه پیر  
 گرفته به حیدر آباد تشریف فرما شوند که موجب نام آوری شما و خوشنودی حضور پرنور گردد و در گزین دست  
 خالی پیش خاوند نیست بعد مدت رفتن چه طلف دارد عظم الامیر از بیغی بسیار خوشوقت شده  
 خطوطهای خود باجی را و غیره سرداران پونا نوشته باز روانه پونا گردید و در آنجا مصلحت نموده  
 همه باراهوار ساخته تصفیه نانا پرنوین بعمل آورد زیرا که همین مناقشه در میان بود که پرنوین بر حکومت  
 باجی را و راضی نبوده میخواست که امرت را و را بر سر دولت نشاند هر گاه او هم راضی شد پس داشتن  
 نانا پرنوین را بر کار پر داری و مدارا الهامی همه را منظور بود و لهذا عظم الامیر خطوط خود و سرداران  
 پونا مع غنایت نامه باجی را و بقسم اقسام فرستاده نانا را از قلعه کوکن طلبیده و خیمه خود فرو آورده همراه  
 خویش بهر بار باجی را و برده ملازمت او کنانیده تصفیه کل با همه سرداران نموده بروز مبارک  
 باجی را و را بر سر ریاست نشاند و اول سهم شقه از طرف حضور پرنور خود بجا آورده بر طبق اقرار نانا  
 پرنوین یک کر و طر و پیه نقد و دستاویز سه کر و طر و پیه حضور و سن معانی چوخته صوبه پیر و گذشت  
 محالات و قلعه و بارگاه آباد گرفته و یک کر و طر و پیه قرض ساهوکاران پونا را که گرفته بودند شان بر نانا  
 پرنوین و او دست مبارک سرداران حضرت شده بادل خوشنود و حصول مراد و مقصود و کجایا میشتا و شتا و  
 کرده و شقه و گاه قلعه محکم و گاه قلعه گشت بنر کالغالی از و رو خبر فرستاد از خلع عظم الامیر

در رسیدن ایشان متفضل سرحد سرکار دولتدار بکمال شرف و سرور از موضع تنبیت نگرعت لاله کوثره داخل قلعه  
مجدنگر لاله کوثره مذکور گشته بر روزی که با هشتاد هزار سوار و بار و پیاده های پیشیار آمده بود خود را معتمد  
جمیعت بملاحظه حضور آوردن لشکرت قدس بوسی و گذرانیدن نذر حاضر پر نور را در عمارت چندی که  
از پونا آورده بود و سوارکنان به داخل قلعه مذکور گشتند و باز رونق افزای بلده شدند چنانچه بهادر  
دولتان و سید محمد خان و شیخ کوهی بیک خان و صالح محمد خان و غیره همه بیداران بمحل نوملایان عظم الامار  
بودند و آنچه که تحالیف و تفالیر و جواهر و غیره آورده بود از نظر انور گذرانید چون و تشاو زمهری خاص  
و گذشت محالات و قلعه دولت آباد و سند معانی چوخته بملاحظه مبارک آورده خاطرهایون را مسموع  
گردانید و جلدوی این فدویت و خیرخواهی آنحضرت عظم الامار را بخطاب اسطو جاه فرزند ارجمند و کل مطلب  
مختار دولت آصفیه بمنصب هشت هزار سوار واهی و مراتب و مورچل طاووسی سر بلند گردانید  
و تالفویض شدن جوی شمشیر خنک که در چوک بلده واقع است برای سکونت ایشان در خلوت مبارک  
مقام کنایند در سنه یک هزار و دویست و دوازده هجری چون بهادر مستر از پونا داخل بلده حیدر آباد گشت  
و مزاج مبارک حضرت غفر اناب نیز در بیاطال آورده بود شادی میشد زاده آفاق سکندر جاه بهادر  
و شادی شاهیار الملک و هم رسم اسم الله خوانی میشد زاده کیوا آجگاه بهادر از شروع سنه یک هزار و دویست و  
چهارده هجری تا حالت حضرت غفر اناب که ذکرش گذشته بالضم رسانیده بعد حالت آن حضرت  
تا دو ماه در فدویت و جان نثاری حضرت منفعت منزل بسر برده تا پنج بخت و ششم ماه محرم الحرام سنه  
یک هزار و دویست و دوازده هجری در چهارشنبه بعارضت محرقه که هشت روز بود در جشن بخت خرابید  
مدت دیوانی آن بخت پنج سال و مدت حیانتش سقنا و سیال بوده از می ثنات او بلده جوی قدیم که  
درین زمان میشد زاده بلند اقبال متفضل علیخان بهادر سیف الملک فرزند حضرت بهادر و یکم صاحب  
در بمون مکان رونق افزا اند و دیگر قلعیه سرور و نگر سبایغ و مقبره مالی میان متفضل و سید محمد خان صاحب

مدنی که خود هم به بنجامد فون است موجود اند امیری بود زنده دل خوش مزاج لطیفه پسیر فکر همواره در فکر  
 جمع کردن فوج مصروف اراده ملک گیری تا دم زندگی داشت بذاته بهادور و عبادت الهی شب را صبح میکرد  
 نماز پنجگانه و نماز توحید گاهی قضا نه می نمود قرآن شریف با نماز توحید بخواند و او را دو وظائف فرو گذاشت  
 نیکو و در خدمت تولد آئینه معصومین علیه السلام نذر را می گرفت و در تقزیت بعضی را میگذرانید چنانچه  
 تا االی الآن بهمن طور عاشورخانه او که در محرم بحال تکلف با علمهای طلائی و لقرنی و برنجی و غیره استاد  
 می نمود جهان پرور یکم صاحب بحال و جاری می دارند و بعد از آن میسرند و زیانچ دانی و شومر نمی مهارت  
 تمام داشت شان و شوکت و صلابت و متانت و وجایت او را احدی نمی سید امارت بر ختم شده  
 سواری اسپ را در جوانی بحال رسانیده که همه سرداران پونا نهایت پسند کردند خریدی اسپها گاهی  
 موقوف نکرد و هر چند درین که عمرش از هفتاد سال تجاوز کرده و جسامت بدنش غالب آمده بود و اسپ  
 نمیشد برین هم دو سه بار در سواری حضرت متفقت مثل بالای اسپ ترکی سوار شده برای نذر شکار یوز  
 تا سده تالاب کیمین کشت آمد آن حضرت پیاپی سیران سالکی اش از بالای سده تالاب مذکور زیر رونق افزا  
 شده نذرش گرفته باز بالای سده تالاب مذکور برآمده متوجه تماشای شکار یوز شد و لغت الله خان  
 ترین جمعی از نامور که در سواری اسپ بیکتای عهد بود که در یک یک روز سه هزار روپیہ در عیاشی و آشنائی  
 چند بجای یعنی ماه نقاسا لها خرج کرده و پیش بند اسپ خوشتر از دو شاله عهده کاشمیری مال پالنده  
 روپیہی بست و شقیع خان و محمد ماه و خوشنشاها باز و غیره شمشوران چاک سوار استاد و مجموع حاضر  
 بوده بوقت سه پیر و زاپان عسکر و عراقی و کاپی و اوط و کهنی رو بر ویش سگروانیدند و گاهی ناغہ  
 میکرد و در تنگی بازی و راز و ماهی جاری بوده برای تنگی بازی جاگیر با مردمان داده بود و نیز کبوتر  
 بسیار دوست میداشت و هزار بار و پیر خرج کرده از مکان های دور هر جا که بهتر میداشتند می طلبید  
 و شوق حقه و تنباکوی خوشبوی خمیره پسند خاطر او بوده بر روز شنبه مرغباری

ولوا بازی و غیره و شطرنج و چوپر میبید و افسانه گویان بر موی خود حاضر گشتند میگفتند همیشه صحبت با علما  
و فضلا و شاعران و حکما میباشند و ضایع و بدایع علمی خوب بشناخت و میسرید و همراه سوارانش که در و بار حاضر  
بیشتر اکثر امیران سرکاشیل نور الامرا و وقت الملک و فرزندان داور الملک و غیره گرد و میش پالکی اش  
پایاده میفرستند و ناسا کمان روشن بنگاه سوار پالکی عقد کشان می آمد و گاهی پالکی اش را پستی می فرستند  
چیزی های زنار کار میفرستند و کلامتون بر سرش میگرفتند و سرانجام نقیشتی پالکی او بخرج سه هزار روپیه فقط  
پوششش پالکی تیار میشد و در بار پالکی حضور اکثر نقل و حکایات بیان کرده مزاج مبارک را تبخیر می آورد  
یعنی بلاخط حضور اصری را خلعت سرفرازی خدمت و خانه خویش میداد با حجاج و زواران و ساکنان  
اماکن مقدسه سلوکا می نمود و در خلعت سرفرازی می نشستند و

### امیر الامرا امیر الملک بهادر

نام اصلی اش بیع الزمان خان مشیر چند صاحب از قوم لوات و نجابت و شرافت و سلسله انبیت  
و غیره بهادر مشیر سمیه تاج حضرت طاووس بنی خواجه اویس قرنی بارگاه رسول صلی الله علیه و آله و سلم میسر چنانچه  
کرسی نامعلومی معتبر و دلیل سینه است بجهت طول کلام باجمال پرداخت جیش امیر الملک شیر خنگ از عهد حضرت  
مغفر تاج نواب آصفیاه و نوابش بهید ناصر جنگ بهادر و آصف الدوله امیر مالک صلابت جنگ بهادر  
تا ابتدای جلوس حضرت غفر تاج میر نظام علیخان بهادر آصفیاه ثانی بمراستب بلند و ضرات ارجمند سرفراز  
شده بجایگزین عهد سیر حاصل و منصبهای گزیده همور یوده کارهای نمایان انطور رسانیده در ایام صوبه داری  
خسته بنیاد و زنگ آباد و ولایت حیات نمود خلف مرحوم غیور جنگ بهادر و بهر حلت پدر بزرگوار خود وارد  
بلده حیدر آباد گردیده بکار است حضور در آمده باضافه منصب پنجزاری سه هزار سوار و خطاب سرفراز گشت  
و صوبه خود را باز و بیع امیر الملک بای میان خلف اعظم الامرا اسطو جاده در آورده اتحاد دلی بهم رسانیده  
روزگار بخوبی و عزت تمام گذرانیده و متوجه چنان گردید چهار فرزند و بلند ارجمند و خوش بخت امیر الملک بهادر

که بخانسانانی حضرت غفرانما ب سرفراز بوده جهان فانی را در سینه بکینار و دود و دوازده هجری بدر  
 نمود و ویکی اشجع الملك بهادر تاظم بلده اوزنگ آباد و هم در همین ایام بقاوت چند ماه و دلت حیات  
 کرد و پیوسته که از همه نامور امیرالامرای مذکور است چهارمی این الملك بهادر که ذکرش خواهد آمد  
 الفخر میرالملك بهادر در عهد حضرت غفرانما ب خطاب ملکی و منصب پهنیزی سینه سوار و علم و نقاره  
 و نشان نوبت و عاری و پاکلی چهار و در خدمت بخشگی باوشاهی که بلال کجری مشهور است و در عهد  
 و عهد حضرت متفرت منزل خدیو حق آگاه میراکبرعلیان بهادر سکنه رجا ه نورالله مرقد ه چون میرالملك  
 میرعالم بهادر بعد از انتقال غلام سیدخان بخدمت جلیل القدر دیوانی خاص سرفراز و ممتاز نشست و صبی  
 و وی خود را نیز باز و واج میرالملك بهادر در آورده بجای خلف خویش در خانه خود داشته شریک  
 مصلحت کلیات و جزئیات نمود و بعد از انتقال میرعالم او خود بخدمت دیوانی و کارپردازی سرکار  
 دولتدار سرفراز گردید چنانچه گذشت بعد از مدت حضرت متفرت منزل در سینه بکینار و دود و دوازده  
 و چهار سید در جلوس بمنیت النوس بنرگانعالی مظهره العالی خداوند لغت بادشاه دیجانه ماطر الله  
 آصفیاه خلد الله ملک و عمره به بجالی خدمت جلیل القدر دیوانی و خدمات قدیم سرفراز بوده ب خطاب  
 امیرالامرای مهابی شده سرفقار آسمان عز و وقار ساین امیری بود که مال امتیاز و نشان و شوکت  
 که در عهد خویش کینای روزگار بوده هر کس را که نوکر میداشت دیگر طاعت نکرد و باو چنانچه آتش  
 همیشه باطعمه لذیذ و گوناگون معمور اکثر باوچی مابدرابه دود و دود و پیه نوکر بود و در خوش مزاج  
 شایسته وزارت جشن دوست پناه پرور بجا شناساوات و حجاج و زواران اماکن مقدسه را که پرده  
 خاص بیت الله شریف آورده بودند و نیز هر سال می آیند و هم سادات قلعه خیر و امر و به راد و مکان خود  
 داشته طعماهای لذیذ و ثبانه روز خور اینده هزارار و پیه داده با و طان ایشان حضرت میفرمود  
 و بیت الله شریف را نیز سوره و نجف اشرف و کربلای معلی و کاکلین و لب و اشرف زاویم الله شرفهم

برای مکان آنجا علما و خدام و متوکلان هزار بار و پیه هر سال میفرستاد و بتاریخ هفتم ماه محرم الحرام  
 هر سال سوار عاری سبز معه فرزندان و اقربا باشد و تبرک تمام در عاشر خانهای حسنی علم و فضل صاحب  
 و علم حضرت بیوی بفرط اعتقاد و سیرت و نذر از نقد و علمهای طلا و نقره و دهری های طاش و غیره  
 بیکدیگر آیند و یک صد و بیست و یک و پچسل داده در پارچه سفید بسته آورده در هر عاشر خانهای  
 مذکور از دست خود و صندوق غله نذر و اهل سب و بخت و خیرات هر روز که اشش فی آدم سه فلوس هر قدر  
 که هر روز جمع شوند میدادند چشم و دست خوش گفتاری قدر وانی مرحوم خاندانی بر آن امیرالنجاندان  
 زیشان ختم بوده تا حین حیات خود و مدارها و خدمات بزرگ سرکار و خطاها بمردم کم بایه دلیل  
 و خوار سرفراز نمودن خدا و سخن حق نیست که از حلت امیرالامرا میرالملك بهادر امارت از صفحه  
 روزگار خصوص از اقلیم و کن برخاسته اما بفضل الهی و از الطاف بنیایات خداوند نعمت آنچیکه خصایل  
 پسندیده و افعال حمیده خاندانی است همه در ذات سراج الملك بهادر خلف الرشید مرحوم مغفور موجود  
 اما بقول شاعر شهرت او در رسد و عده هر کار که هست سودی ندهد بیاری هر کار که هست یا انشا الله  
 تعالی بروقت مقرری که در بارگاه جناب قدس یزدی قرار یافته بلا شبه و شک بطور خواهد آمد که نظر توجه  
 خداوندی همواره مبذول حال خود دارد و لیکن وقت موعود رسیدن ضرورت از فضل امیرالامرا  
 موصوف بتاریخ هفتم ماه شعبان المنظم سنه یک هزار و دو صد و چهل و هفت هجری و غم و الم جدالی فرزند  
 جگر بزرگان خود و شجاع الدوله محمد علی صاحب که بصفات موصوف بود و فقط از عارضه سوء الهی و عرصه  
 سه روز حلت نموده در دایره بیرون استر آبادی قطبشاهی در پهلوی اسپر مرحوم خوشین مدنون گردید  
 تاریخ حلت بهادر عزیزیت قطعه صاحب بنرات میرالملك بهاد یافت اندر بیست و چون حلت  
 سال تاریخ گفت با تف غیب به من پاک و خل حبت به چهار سپهر نش بود و یکم اشجع الدوله که او  
 مهین پور بوده از این برای تولد و شباب در سایه عاطفت جدادری خود و میرالملك خوشین

در احوال  
 عهد نادر  
 نام الدوله  
 غفر الله له  
 سن ذکات  
 میرالملك  
 امیرالامرا  
 در دست نموده  
 شد با طبع  
 این تاریخ  
 تقویم شهر  
 کرده ای باید  
 و بعد از  
 سن ذکات  
 در تاریخ  
 ریشته الدین  
 غالی  
 هجری مدقوق  
 است و حین  
 بنای ذکات  
 سن و هم  
 بنویسند  
 تقویم  
 انصاف



زیب النساء بیگم زوج میر صاحب مذکور اوقات بسر برده بعد حلت پدر و بقدر خود جهان را در گذرانید  
و وی بی شجاع الدوله مرحوم که ذکرش گذشت سیومی سلاح الملک بهادر که ذکر خبرش خواهد آمد چهار  
اکرام الدوله بهادر نیز احوال خیر آل الشیان خواهد آمد انشاء الله تعالی التبت للعالمین الفخامه از  
می زینات ممدوح مذکور دیوانخانه عالیشان سیمینی خانه و آئینه خانه و باغهای دیگر بیرون بلده و نیز  
عمارت امیرانه از بزرگان بهادر معزز در بلده خسته بنیاد او رنگ آباد که همه نظر این احقر در آمده اند  
معهده اعمارت دیوانخانه مذکور که به چشمه میر الملک بهادر مشهور است در تمام شهر نظیر خود ندارد و بعد  
عمارت حضور پر نور همین عمارت دیوانخانه مذکور زیان نه و خاص و عام است و بس + +

### ابن الملک بهادر

برادر حوز و امیر الامر اسطوره شتر آرا صاحب است بعد حلت پدر بزرگوار خود و غیر جنگ بهادر که در  
سنه یک هزار و دویست و پنج هجری بمقام قلع و پاغل بوقت رونق افزای حضرت غفر انما بوقوع آمده از  
پیشگاه حضور پر نور متعلق داری غیاثه سرکار دولت دار معجالات سیر حاصل خراجات فیل خانه مذکور سرفراز  
و ممتاز گذشته کارخانه مذکور را بان تیاری اسباب و پوشیاری و خبر داری انتظام داد که مزیدی بر آن منظور  
نیست تا جین حیات خود در خرم و احتیاط و آبادی و افرایش تعلقات خود را مصرف نمیداشت  
و نیز کارخانه خانگی خود هم بان راستی و درستی بسر برد که احدی گاهی لب شکوه طلب نخواه زنان و  
پارچه کشاد همه ملازماش مرفه الحال است بدعای سلامتی اش بودند و موجب خود ماه بماه بلا حرکت  
می یافتند و فیل شناسی سواری فیل بد طول داشت و همواره باریاب حضور پر نور حضرت غفر انما ب  
و در عهد حضرت مغفرت منزل به بجالی خدمت صاحب منصب پهن براری سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت  
و خطاب ملکی و جاگیر عمده سیر حاصل سرفراز ماه نقابای عتبه حیدر اجمی طوایف را سه هزار روپیه ماهوار  
و اداه نام و خورشید نو کرد داشت امیری بود صاحب اخلاق و مروت کشاده دست عمده خیال





جاگیر پستور بجال و برقرار دارند و مقدر عنایت کبری هویت عظمی و سلف هم شاید بجال کسے فزوی ظهور  
 نامہ باشد معزز امیریت ذی اخلاق مروت شاکر شادہ چشم ذی ہمت دست تہزل بدر چہ دراز دارد  
 کاصدی را بدون حصول چہی بچہی خالی نہ میفرسید شیرین گفتار انداز طبیعت خود را برابر انداز طبیعت  
 بزرگان خویش داشته بچہی صفات موصوف و و شکر پر دخت خداوند لغت شکور است چون مراتب  
 پر دخت بجال امیر الامرا حضور پر نور را ہوارہ منقولہ نظر عالی بود و بعد از حلقش پستور و پر دخت بجا آمد  
 فدویت نشان انجمنان نظر الطاف شانہ بجال و برقرار است کہ بتجیر و تقریر نمی آید صاحب منصب  
 مناسب خطاب و ولایت و جاگیر و بچہی مراتب سرداری و امارت سرفراز و متاز است +

### اعتضام الملک بهادر

خلف اعتضام الملک بزرگ منشی میر حیدر خان بہادر منشی حضرت غفر ثواب میر نظام علی خان بہادر اصفیاء  
 ثانی نور اللہ مرقدہ نام اصلی شہر عباس علی خان بہادر است اما میر حیدر خان بہادر منشی مذکور از بلدہ  
 خجستہ بنیاد او رنگ آباد و قلعہ مبارک دولت آباد کہ قلعہ داری قلعہ مذکور از وقت بادشاہان تیموریہ  
 و خاندان بہادر معرود و وار و بلدہ حیدر آباد شدہ بموقع شیر خجستہ بہادر و کرن الدولہ بہادر الملہام  
 سرکار کہ از وقت بزرگان طرین اتحاد داشتند باریاب حضور پر نور گشتہ بمساعت طالع بلند و نصیبہ  
 احسن بخجستہ منشی گیری حضور پر نور کہ پاکیزہ روزگار گشتہ اند سرفراز و سر بلند گردیدہ بمرتبہ صاحبستہ  
 تقرب رسید کہ رشک امیران دیار شد و بلکہ ہمراہ حضور پر نور بودہ صاحب منصب پنجہری سہ ہزار سوار و علم  
 و تقارہ و پالکی جہاوار و بجا گیر عہدہ سیر حاصل نیز سرفراز گشت و داخلت خود و امور کار و بار خدمت خویش  
 بود و بعد از ان در عہد حضرت منقہ منزل چون عالم پیرانہ سالی بدرجہ بود کہ قیاس بہشتاد سال رسیدہ خدمت  
 دارالانشائی راغب زنگلان خویش رسید الدولہ بہادر از پیشکاہ آنحضرت سرفراز کنایہ خود و عیال  
 انزوا و عہدہ بر مسود حقیقہ در نہ کینار و دو صدوی پنج سہ ہزارم خلیفین گردید امیری بود

که در دربار جهاندارانند و هیچکس در خوشنویسی و چه در اصابت رای و تناسبت خرد که همواره شریک مصلحت  
کلیات و جزئیات حضور پر نور بود و چه در علم و فضل و کمال که در انشا آرائی بی مثل و بی مانند خود بوده  
به نظر آمد و قریب به و خدا پرست اوقات معمور و فریاد منتخب روزگار که اگر زانده صد سال دیگر خرج زند  
همچو امیر صفیات مذکوره بنظر آید بلکه آید اما میرعباس علیخان بهادر خلف سیومی بهادر موصوف شش  
میرحیدرخان بهادر مرحوم چون از بدو شعور و ابتدای حال آثار شایسته و حوصله بلند از ناصیه عایش  
هویدا بود در عالم صغر سن هم ناپسندیده را هرگز نمی پسندید و همیشه خوباداد می نشست و از بی ادبی  
نفرت تمام داشت در عین حضرت مغفرت منزل در سنه کینزار و دودوسی و سبب منظره خاقانی  
و مشمول عواطف سلطانی گشته بهادر و غلی دیوانخانه عرض مکررتجربیز آنحضرت سرفراز و ممتاز گردیده بهراج  
علی سید و همیشه معتدلی بود و در همه باب در امورات سرکار علی الخصوص و زادستی معامله مرشد زاده های  
بلند اقبال صمصام الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر چه در وقت تغیری و روانگی ثابت جنگ ریل حساب  
وکیل انگریزی و باره طلب مرشد زاده های مذکور از قلعه بلده بهراج چند عمل بهاراج بهادر و چه در نظام  
مزاج آوری حضور پر نور که هرگز اقبال نسیم و دند آنچه بهادر معز مساعی جمیله بکار آورد و اظہر من الشمس است  
و علی هذا القیاس و زادستی مزاج خاص آنحضرت درباره تشخیص مرض و دوا و تجویز غذا بر طبق ایامی حکما و نیز  
در احتیاطات اشیا مضره چه اندرون محل و بیرون از آن معتد سلطانی فدویت و جان فشانی تا فواید حلالی  
بنظر آورده که تا حال مانند آفتاب روشن تر است تا جلالت آنجناب بخدمت متعلقه خود مامور بوده بخواهر گران  
و در شال بیشتر قیمت بکثر از روپیه با کار کلا بتون کشمیری بسیار که خاص سرفراز و مشرف و مهابی گشت و درین  
عهد معینیت هر بندگالنالی خداوند نعمت عالم بنیاه خوششید کلاه حق آگاه ناصر الدوله بهادر آصف جاه  
ادام الله اقبال و عمره بهجالی خدمت عرض مکرر باضا و منسوب خطاب جنگی ممتاز جنگ دولانی انتظام الدوله  
و اعتماد الملک بانوبت و ساله سواران و علم و تقاره و نشان و عماری و پاکلی حجاب و الما خود و خواهر علی

و جایگزین همه محال بسیار مقرری مورد الطاف شاهانه و مصدر عنایات خسروانه گردید و سرعت و وقار با هم  
اعتبار یافته و سیاهی عاطفت خداوندی همواره بار محو آلودگی است ایستادگی و شوق  
و جاهت کردن زبان هیچ ایستادگی و شوق او نیست با اخلاق حمیده و شفاق پسندیده و بهر لب  
اعلی از خداوند نعمت برگزیده هر کس که با رجوع کرد دیگر محتاج خانه دیگری نشد و از حرم شکار همواره  
از خیرات یومیه سادات و حجاج و زوار و نجباء و ارباب استحقاق و پیرزادان میطاعت را که بدست خود  
بدست بی اعتماد و نفوذ غیر میسر و روید عای از دیار و دولت حضور پر نور و در عبادت الهی  
از چهار گامی شب مانده مصروف بنج گذاری گاهی بی و هو میباشند حیرت از خورمی حال خلایق خوم  
و از پنج احوال مردم متفکر و فکر بسیاریدن راحت و از دستی امورات و دوستان خوشدل گینه و حسد و  
بعض چشمک زنی و اشاره و اشاره فتوری و مفسدی استغفر الله در مزاج خیرتر از جش بلکه در محفل ادیبان  
اش هرگز هرگز نیست محض ناپ است تا به شکوه غلبت چنین بعضی مر بعضی چه سدا از نماز صبح تا اراده و بار  
سوای ذکر و بیان آیات کلام مجید و احادیث و ذکر پادشاهان عالی تنبا خصوصاً همواره ذکر علوم و مراتب  
و درجات خاندان عالیشان اصفیه طب اللسان و در بیان الطاف بنیایات حضور پر نور و باره خود  
عزب البیان است از عطای بسیار شوق نه بذات خود بلکه علی سوسن الاشهاد در خوشنویسی و انشاء  
پردازی کتبی عصر مخصوص و تحریک کلام مجید ثانی شاه مسکین مغفور تواند گفت چنانچه بسیار مردم را بسواد  
حنات تحریک قرآن شریف خوشنویس گردانید عاصی محرر اوراق نیز از ادنی تلامذه بهادر و موصوف  
است که هیچ محنت نکرده معجزه علم شیر اندازی و صنایع و بدایع آن فرد در هر روز کار هر روز توده شدن  
شیر اندازی در خانه خود تیار کنانیده بلا ناغیه با تمامی شیر اندازان عصر مشغول حنات است صبح و شام  
طعام لذیذ با برادران و اقربا و رفقا و سادات و حجاجیان و زواران و اکثر محتاجان را که کسی نزد خود  
باند ندارد و نیز هر کس که از عمارت و وار در مجلس باشد میخورد و به یکسالی نمیرود اگر و در طلب و آردان خود

فرستاده تا به آتش دست بفرستد در آن بیک شوق اسپان عربی و عراقی و کاسپواری و دکنی و فلان  
تیز زنتا بسیار و برآنها متب و با سبک زیور و زیب سادات و حجاج و زواران اماکن مقدسه را در سال تمام هزار بار و پیر  
داوه را و میفرماید و دست اندک شریفی که ب دوازدهای مقرر خود که اخراجات آنرا بشماردی کرده بار سال می آورد  
که در مذهب تعلیم دعای خیر می بیند و این همه حسان را محض اعتقاد خویش برای از یاد عمر و دولت خداوند خود  
صنوبر پر نور دام اقبال بحال برقرار دارد و نه برای حصول حسان ذات خویش از جمله آن مرست مسجد جامع  
بلکه حیدر آباد است که بعد از آمدن از سر نو تقسیم شکست و ریخت پر دخته کشته چوبی برای احتیاط  
در هر طاق و در واق مسجد مذکور نصب کنانید که حالا موجود است و صحن مسجد از آب ریزی چنان  
هموار گردانید که نمازیان را بهیچ وجه از بیت نیست و از محاشات آن منبع خوبه عمارات بلند با فرش و ساند  
منقر دو دو باغ دلکش و چاه عمیق بر سر است که بهار که خلقت خدا آب شیرین و اهل عس  
سافران روز و شب میخورند و مخلوط میشوند و باغ دیگر در قلعه سرور و نگر باریب و زینت مکان و در شجار  
و چسب الغرض زبان و قلم در توصیف آن منبع کرم طاقنت تخریر و تقریر و در مدار و شمه از آن باطلار آورد  
از جمله انشاء پر دازی آنمخرج کمالات فقرات چند که یاد داشت تخریر در آورده که یادگار است

## رقعه در رسال تسبیح

و سبحان الله زهی معبود حقیقی که عبادتش نتیجه طور کائنات و طاعتش مطیعان را سبب نجات پس و رو  
تهلیلش و تسبیح همزدی عقول را از جهل و اجبات چون سهو و نسیان که لازمه ماهیت انسانیت اکثر اوقات  
از آن غفلت رو میگرداند اجناب مقدس نبوی علیه وآله و صحابه صلوٰة و السلام که طیب بهاران را معصیت  
کار است سجده را بذر یاد آگهی و تازیا نه نفس سرکش خست پس من سرگردان تبه ضلالت و در تلاش آن بود که  
تسبیح مرسله مانند آیه رحمت از آسمان مکرمت شرف نزول بخشید خدا که این تسبیح اگر بدست سبحان فلک رسید  
بر هر سوخته آن کوکب را شاکر کردی و از مشاهده آبداریش گوهر آفتاب بحجاب نکرده در

ز نشین گشت و طاب سپهر با وجودیکه از ابتدای آفرینش در رکوع است از رشک غلطانی این سجد انجم  
 اشک حسرت یحییٰ اللہ تبارک و تعالی بمقتضای الدال علی التخییر کفای علیہ ثواب تہلیل و تسبیح  
 بروز کاران معاون خیر روزی کناد تا زاید نیلی پوش فلک بسجده انجم در رد تقربین و تہلیل است  
 رشته عمر تالقای لیل و نهار در زاید باو

رقعه دیگر در ارسال دستار

از روزیکه خامه بدایع نگار صنف لم یزلی رقم هستی کائنات از کجینہ عدم بر صفحہ نشود و نگاشت بمقتضای  
 حکمت بالغہ ہر شمر بقدر قابلیت استعدا و بزمینتہ کہ مافوق آن متصور نباشد بدلول آیہ وافی ہدایت  
 مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَافُوتٍ فَإِذْ يَاجِجُ الْبَصَرُ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ ثُمَّ أَرْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ  
 إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاوِبًا وَهُوَ سُوءُ الْبَصَرِ لِمَا لَمْ يَتْلُكُم مِّنْهُ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ  
 انداز احصای کنہ آن بعجز معترف بل بقصور مقرر انداز آن جمله صفحہ بسیار بزمینت کواکب و شاخ اشجار را  
 بزمینت شمار و نیز مردان را بر رونق و شمار آرایش تازہ و پیرایش بی اندازہ عطا فرمودہ پس بہتر از  
 و شمار مردان را زمینتی نیست خصوص قتیکہ از دوستی بطریق تخفہ برسد بجا توجہ از دل خلاص منزل برآید  
 و شمار سلک وصول بہت شمول نمودہ سرودست خلاص را وقف تسلیم و نیاز ساخت حبذا و شمار کہ ہزارش  
 بذل فیسی مرغ دل کردار دام صیاد برودہ بلکہ چون تار شعاعی آفتاب تسخیر عالمی نمودہ شاید از سویدی  
 دل و کافور شمع سفیدی تار پودش را منوخ نمودہ اندکہ از نظارہ اش ظلمت چشم بیندگان روشن  
 و شید نیست تارش برای وقع عین الکمال مثابہ جوش اگر صفائی از احیر رسید بیدار سرزنش سبک داند  
 و اگر کتان از ملاحظہ اش بہرہ مند میشد چادر خود بر ماہ میدید کلاہ خسروی را اگر باین دستار بدل  
 نماید و او ہیچک فرص ماہ را در پلہ اش سنجہ سزاست خلاف جمہور اگر آرایش دست خواہم میتواند شد  
 کہ سر از آفت و دست را از پچہ نش گرامی حاصل شدہ اللہ تبارک و تعالی تازمانیکہ

سرگرد و دستار است آن سرکرده از باب دانش و سرکرده از باب پیش را بر سر فرازی جاوید سرش بخش دارد

## رقوبه حکیم شفا فی خان معتمد الملوک قلمی یافت

از آنجا که حکیم علی الاطلاق جلالت الاله و عظمت نعماته که ترکیبش مزاج انفس و آفاق است وجود عالم را  
به صنمون هدایت مشغول و صا خلقه الجبن و الانفس الاله یعبدون از سودای عدم بعبودیتش آورده  
بصدوق و ان من شیء الا لیس فی جملة و الان لا یفقهون تسبیحهم شرم گردانید و بنی نوع انسان را  
و دعیت فیض لم یزلی نموده و کلیه خلقت انسان فی احسن تقویم جلوه گراخت در مصیورت عبادت خالق  
مائتات و بر سر دروی از افراد انسانی واجب و لازم و ترک آن موجب خسران نوع آدم است و حصول  
استساوت که تکمیل نفس انسانی عبارت از آنست موقوف بر تعادل مزاج عنصریست هرگاه حضرت و هب العطا  
بافروزی از آن افراو بر گزیده بخلعت من اوتی الیک نقلا اونی خیرا لکثیرا بر نواخته مصدر فیض عام و مظهر مناسبات تمام  
گردانید پس همه ذی عقول را باید که وجود او را از جمله مقننات پندارند شکر آن بر خود لازم دانند و آن  
موجب عقلی درین خبر زمان و است فالیر البرکات آن جالی نوسی الزمانیست که آئینه دل و صفا مثل  
جامع حکمت علمی و نظریست بلکه نظری و پیش نظرش حدیث پس چنانکه بر سایر مستفیضان شکر این موجب عقلی  
عموما لازم گشته بر ذات آن مصدر جنات مخصوصا واجب و متمم است و متوجه اصلاح احوال مردم شدن  
و حقیقت ادای شکر نیست لکن کردن است مخصوص توجه بر احوال دوستان یکدیگر موجب جنات و باعث  
برکات لا تعد و لا تحصى است امل زیاده از دست کشا کش معده در آزار و محض ببتنگی آن گرفتار  
اگرچه تقویت این بیت الداهر هر قدر کم شود موجب زیادتی صحت است لیکن توسن نفس با بجلان  
علایق دنیا را اگر از ضعف استرخای عنان شود تحمل بار گران عبادت نمیتواند شد بنابراین تقویت  
او واجب نظیر اگر از نوشنداری عنایت و کلفت از اخلاق بمعالجه پردازند بمصداق الله یصلحکم و الله اعلم

بالبیر التفوی محالی زخات و عاری از برکات نخواهد بود و تا زمانیکه فلاطون این خم در باده پیمایی پیام  
و لیا لیت پیام نشا طهر ز باده مسرت و انبساط باد

### رقعه در ضلع النشا آراسه

از آنجا که نشی تقدیر ایجاد کائنات را وابسته لوح و قلم گردانید و بر افراسوایل و نهال بر قدرت قلم تقدیر است  
منبت ساخته و بدون پای چوبین قلم اسرار دینی و در افتادگان طریق محبت حجاب خفا آرزو برینید  
و سرشته زلف مستوره مطالب بدست دلدادگان سلسله مودت در نمی آید پس همه ذی عقول را تحصیل  
آن گذیری نیست بنا بر علیه دل نیاز منزل چون سیر رخا در وادی تماشاش نواح پنج تنهای محمول مقصود بود  
شعور و اما همه و ششیم راز نه بر یکدیگر اندازد و قلمهای مسرله مانند شاخهای مشکیه یک قلم صفحه  
خاطر را بنقوش مودت رشک بوستان گردانید و بعضی از آن بی شائبه تکلف مانند نگاه عشاق در بخیر  
قلم و معانی افواج مطالب زیر حکم خود آورده از نهایت رستی و وفاق با وجود و زبان از یک جبهتی  
گاهی کلام درونی از آن ظاهر میگردد و از اعتنا و تشنه ترقیم نمایم که هزاران مطالب محمول او میگردد و بخیر  
خمش لب و انیسکند و انغایت مجرب با وجود که رفوشش محل الجواهر دیده بنیاست و انغ سیاهی بصبیه  
کشیده سر از سجود اطاعت برین بر و کون و القلم از نشان او آیتی و جنت القلم از کتاب کماشش  
حکایتی است تا افراسیاه و سفید لیل و نهال بنقوش کواکب زینت بخش صفحه سپهر است غنان کیمیت تیز  
خام قلم از مجمره و دوات بمراوات اهل زمانه بدست آن شهسوار میدان مودی و مودت با و بالنون الصاد

### رقعه در ارسال کمان

کمانیکه در و برای مانند آبروی خوبان جلوه نما بلکه چون هلال نوسیا بخش دیده پیر و جوان از کمان  
خانه عنایت این گوشه نشین کاشانه محبت رسید از ملاحظه رنگ نسبتش من حلقه بکوش مودت را  
حلقه وار سرگشته منع صانع حقیقی ساخت بی شائبه تکلف تیر ترشگان و لبران که در راج خانه دل عشاق



تا فاق و فاق نشسته از شست بهین کما است و نقاشش ازل قوس قزح را نظیر رنگ بهین کمان  
 رنگ آمیزی نموده اگر تا رنگه صرف چله این نمایند و او برگ پوی دلدادگان توده بلار او پوی این بکار  
 برده سزا است فتنه اش مرکز دایره طفره پیشش شهباز فتح را شمشیر چله اش لنگر سفینه دریای و عنا  
 و فاقش مانند قطب فلک لطیف فیروز میمانا و کوشش چشم زره را شکرگان و خدنگش صرف قضا را زنجار  
 اگر اسفندیار راهت تیر این نماید لب سوار زبان پیکان را چون لب مشوق بوسه شیر شیشه و عنا  
 از سهم آن خون نابه جگر نوش غرض از روزیکه قوس قزح زینت بخش حایل سوار نیل خنک فلک است  
 چنین کمان از استاد ازل یاد دارد و تاثیر شهاب ثاقب از قبضه کماندار قدرت در کشاد است اعدای  
 بی سر کسیر بقبر بان بلکه چون تیرهای ترکشش زیر دست نمران باد \* \* \* \* \*

### رقعه دیگر

از آنجا که سحاب نیسان از بهت بلند شده بمان صدق از آبیاری خود دریغ نکرده و آفتاب عالم تاب  
 از پرورش سنگ خار را با وجود علود و مارج صرفه نموده قادر علی الاطلاق و خالق بی نیاز قطره را  
 بگوهر و جرم سنگ را بعلی بدل ساخته تا بر زبان روشن بیانی ضیاء بخش نام مری در عالم باشد نظر بر این اگر  
 از این نیسان کمیت آن بحر موج باین نشسته لب قطره داران آفتاب آسمان محبت باین سنگ خار  
 جوهری نصیب گردد و در نظر اهل نبش که دقیقه شناسان صد آفرینش اندا بر و از منبع سحاب خوشانی  
 از چشمه آفتاب است خصوص درین اوقات که اگر گوهر بار با وجود غای ذاتی بجای گوهر از شکست  
 هم مضایقه کرده اگر آب سحاب آسمان مروت و آب آفتاب فلک بهت و سخاوت نیز بوضع زمانه  
 پروازند صرف دست امیده واری بزرگ سفال و شیشه دل عقیدت سگالی از سنگ حوادث پامال

خواهد شد

آفتاب در خنک بهار

نام اصلی اش غلام حمید رخاں بهادر است از قوم نوائیت بزرگان لشکر همواره بهرات بلند و مناسب را چندی  
رسیده کارهای نمایان بطور آورده اند و تعلقات لکهار و پیر معمر کار و بار را گشته نام نیک بر صف  
روزگار گماشته اند و او در عهد حضرت غفر اتمام بختاب خانی و منصب مناسب سرفراز گردیده از پیشگاه  
حضرت مغفرت منزل سفین خدمت گذاری مرشد زاده آفاق ناصر الدوله بهادر گردیده تا جلوس  
سیمت بانوس آنحضرت شبانه روز حاضر جناب بوده بخدمت دار و غلّی قلی خان و فراسخان و غیره خدمات  
دیگر معمر گشته مورد الطاف مانده چون سیر دولت خدا و او پیروال از جوی آنحضرت رونق تازه یافت  
از پیشگاه خلافت سرفرازی خطاب بهادری و جنگی و اضافی منصب چهار هزار و دویست سوار و تعلقات  
لکهار و پیر معمر و بیات جاگیر آن محلات و مقطعات هزار بار و پیر معمر خطیر و بر ساله جوانان بار قدیم علامه  
رحم جنگ بهادر خان را و سرکار ممتاز و مهابی گشته بمنزل بدل و عنایت خاقانی است اسیر است  
کشیده مزاج کم گو پر فکر است کردار استی پس بر کس که زبان داد و دیگر بانه در و و قیامت تغییر پذیر  
نیست اخلاق حمیده و اشفاق پسندیده اش عالمی را در گرفته و بسته همت مالیش گردانید کشاده  
دست شکفته چنین خن آن روحش ظاهر و نیک باطن رحم دوست با ارازل متغیر و با نجبا بیشتر بلند حوصله  
سیر فکر آمال ندیش روز و آن خفی و جلی مرتبه حوصله اش بآن مرتبه رسیده که همواره شریک ملت کلیات  
و جزئیات خداوند نعمت است بهر خدمت جلیل القدر که از پیشگاه خاقانی سرفراز شود بآن حوصله سر انجام  
دهد که مزیدی بر آن متصور نباشد عقل سلیم و رای مستقیم او منشأ کارهای عمده دیگر است که در قسم  
خود مندان روزگار مرثیئم خاطر است <sup>الاشارة</sup> <sup>لیفیه</sup> <sup>الاشارة</sup> پس چرا که بفضل جمیع کمالات صوری  
و معنوی که لازمه بزرگ نشان عالی فطرت است همه در ذات آن منبع کمالات موجود اما بقول + +  
شاعر غنچه بر وقت خویش گل گردد + گو کند سی باغبان بسیار + همواره اعلیای  
خود خبردار و بار یاب و معتمد کلی سلطانت

## اشرف الدوله بهادر

نبیره اشرف الدوله بهادر مرحوم که قلم را طاقست بخیر ستوده خصال آن منبع اخلاق و کرم بالکل نسبت فرشته قدسی خداداد و قالب انسان در آمده بود و او خلف ارشد و آوای ملک بهادر و لایزال شرف الامر بهادر برادر کن الدوله بهادر و در الهام سرکار حضرت غفر انما بوده که زبان در توصیف این خاندان سعادت نشان بعجز مغترف اما اشرف الدوله حال ولد میر سیدی خان مرحوم است پس اشرف الدوله مرحوم مذکور که او در عین عالم شباب جهان فانی را پدر و نمود که خلفه را متخسوس است مگر مشارالیه بعد رحلت پدر خود از پر توافضال خداوندی بجایگزین حال قدیم و خطاب منصب موروثی و کار خانات قدیمه سرفرازانه مامور کار و بار مملکت میرست که در عالم ابتدای شباب اخلاق بزرگانه دار و رفیق پرور و بهادران ادیب هم صحبت و بالفارنا مطبوع شده است بخش وضع خندان و جمیع صفات امارت قدیمیه

خویش موصوف

## اسد نواز جنگ بهادر کوک

برادر خرد و جعفر یا جنگ بهادر کوک که نام اصلی اشس میر حسن علیخان است نسبت از سادات خراسان که میر محمد رضوی والد ایشان مشهور بود و فضل در ذکر احوال جعفر یا جنگ بهادر کیفیت ایشان هم با مقام خواهد آمد تا میر حسن علیخان مذکور در عهد حضرت مغفرت منزل خدیو حق آگاه سکن در جاه بهادر که نسبت کوکل تاشی با شخصت دشت در عالم مشد زادی همواره بجناب حاضر بوده بعد سیر آرای آنحضرت بدر راه دو صد روپیه ذات و پنجاه دو سواران صرف خاص و دو صد جوانان بار پلین و یک صد جوان بار گیر شتران سرفراز گردیده همیشه باریاب منصور پر نور بود و سوای این از دیوانی سواران و بار گیران و جوانان بار پلین قریب سه صد نفر مع جاگیر هزار روپیه معاش و یک سید دشت ضریح مبارک جناب سید الشهدا علیه السلام از نقره ده هزار روپیه تیار گمانیده در عشره محرم الحرام باروشنی های

بسیار در عاشر خانه بنا کرده خوشنما و میگرد که در ده شب البتة از بخت پله روشن سیاه کم خرج روشنی  
 نیکو دید چون شب هم سواری مبارک خیرج مذکور بر می آورد و در دانه گان پنجه با و پنجاه تاس  
 روشنی از عاشر خانه ایشان که متصل در وازه پل است تا اطراف گرداگرد چهار منار و چوک بازار کاسر  
 و غیره سراسر راسته پهلوی به پهلوی به دست گرفته بجای خود تا بر گردیدن خیرج مذکور و رسیدن  
 به عاشر خانه خود می استند و در سواری خیرج از اندرون روشنی مع هزار اخلاق الله تعزیه کنان  
 میرفت و پیش پیش خیرج مبارک بهادر مذکور لباس سبز جانی و دو شال سیاه ماتمی پاسباده  
 که رسته حقیق چو آن تکلف تمام بدست خود گرفته بیند زنان با هزاران مردم چنان میرفت که وجابت  
 سیادت از چهره منوره او که سرخ و سفید رنگ بود در لباس سبز مانند آفتاب در مرزعه سبز فلک میخروشید  
 و در نقار خانه عالیشان بزرگ که بالای آن نقار چیان و شهنه نواز آن خوش سدا و سباب نوبت  
 و دیگر روشنی شمع منبها و کند لها مده نقاره کلان دامه که بر همون نقار خانه روان داشتند میخواستند  
 و قریب چهار صد بھونیان هر دو نقار خانه را در خوش بدوش برداشته پیش پیش خیرج مبارک و جلو  
 میبردند از ملاحظه اش حالتی میگذاشت که از بیان آن دل شنونده مضطرب میکرد و بدوشلی نه می یافت بغیر  
 دیدن آن قریب یک لک دوازده هزار فتمیله معمولی روشنی در آتش بخیرج می آمد هر گاه خیرج مبارک  
 بر می آمد از علی تا او را از امیر تافقیر زن و مرد بکلی لعل شجره صیقل شایع کبیر از عالمه و غیره عالمه تا پیر زال  
 صد ساله برای دیدن خیرج افتاد و خیر ان می آمدی و می دیدی از وقت اصداف بلده حیدر آباد  
 تا الی الان هیچ عصر باین صورت تکلفها و تحلیس تعزیه برداری نکرده و نخواهد کرد و معونه ابر و زنگل مرثیه  
 خوانی مرثیه خوانان تمامی بلده را طعام لذیذ حلیم و قورمه میخورانید و شیرینی و غیره لوازم معمولی در گل معقوفه  
 با کدوهای نقاره بوزن شش شش رویه که بجای حباب در عاشر خانه نصب میکرد و در زنگل بهر هر  
 جماعت یک کدوی سیداد الغرض هزار مار و پیچ عشره محرم و تیاری عاشر خانه و تعزیه داری امام علیه السلام

صفت میکرد که در تمام اقلیم مشهور تر است و مخفی نیز آنقدر خیرات به پسر زالان میداد که بر وزر حلت  
 او از هر محل هجوم بپوایان شده گریه کنان سینه زنان همراه نابولش میفتد گویند قریب یا الضد رویه  
 ماهوار و خیرات ظاهر و پنهان و خرج نیازات و عرس غیره بود و بیهوده باران پنهان مخفی میداد که احد  
 را خبر نمیشد بر وزر حلت از اظهار بپوایان معلوم شد حاجتشان کار پرداز و بیت رام متصدی میگفت  
 که خبر این خیرات را هرگز نیست که کی میدادند و سینه بکنار و دو صدوسی پنج محبس بر وزر عید الفطر  
 هر در راه فنا گردید امیری بود سپاه پرور و جیه باصلابت سخی عیش دوست راگ پسند به جمع خوبها موصوف  
 روزی در دربار جهاندار که حضرت مغفرت منزل بالای بگل دیوانخانه و ولتخانه قدیم برآمد فرموده بودند  
 و اهل دربار همه حاضر اسد نواز جنگ بهادر عرض کرد که سید احمد مشر خانزاد که از لاهور وارد بلده حمید آباد  
 اند از لطف و توجه باطنی خویش شراب را شیر میکند خود بدولت و اقبال فرمودند که این از جمله قلب باهیت  
 است که نهایت پس لطیف عاصی مولف اوراق ملاحظه کرده ارشاد فرمودند که این حکیم بانی قلب باهیت  
 میکند یعنی شراب را فوراً سکره بسیار از پس لطف و توجه هر دو واحد است ایشان هم اگر کسی را میبرد خود  
 کنند میتوان شد که ولایت دارند الحاصل اسد نواز جنگ شخصی بود ساده مزاج که حاجات خود خاطر شکنی  
 احدی نمود و در خارج حضور پر نور سلطان نام داشت و مورد الطاف بکلمات شرف و سرور سگشت صاحب  
 و جایز ده هزار روپیه که موضع مدور بر گنه زبیا پور و دیگر دیهات کوئٹا پور و غیره از انجمن عقوب قلعه خیرنگر  
 گوئند که مقلده خارج جمیع خریدار پیله مقبض بافیل و دروازه های شین و چاوری و عمارت دیگر با حداث  
 در آورده آباد نموده با سنگ مرمر و سیم سخت تاحال بازار در سفته میشود و نیز عاشورخانه و مسجد باغ متصل  
 دروازه پل از میثاق اوست که میر جوهر علیخان بهادر اسد نواز جنگ تاحال حلف محرم مقیم و او خود مد فون  
 است و بس

اسد نواز جنگ بهادر حال

خلف مرحوم مذکور نام اصلی اش میر جوهر علیخان بهادری است بعد از حلت پدر خود و عهد حضرت منفرت منزل جمیع کاخانچا  
سرفراز و ممتاز گردیده بر طبق معمول مرحوم عمل کرده ضریح مبارک استناد می نمود و دو سال موافق معمول اسوار  
هم بر آورد بعد از حلت حضرت منفرت منزل بقدر استطاعت خود روشنی هم میکند و همه امور بحال دارد اما  
سواری موقوف است درین عهد از پیشگاه حضور ب خطاب منصب پدری سرفراز و به بحالی جاگیر و اطفال  
و همواره حاضر در بار جهاندار صاحب خلاق کشاده ضریح عیش پسند صفات بزرگانه خود و وصف و شعور  
روزگار است

## اسیرالدوله بهادر

خلف اسیرالدوله شهادت جنگ مرحوم ولد شهادت جنگ میر طاهر خان بهادر کو که حضرت غفر کتاب سیر نظام  
علیخان بهادر آصفیاه ثانی که ذکر خیرش مشهور آفاق است و اسیرالدوله کلان در عهد حضرت منفرت منزل سکندر  
جاه بهادر بعد از تفسیری و انتقال اعظم الملک محمد عظیم خان خانسانان لبر فزازی خانسانان حضور ضمیمه خدمت  
موروثی جواهر خانه خاص سرفراز و ممتاز بوده اوقات خوشن لب و نهایت نفیس مزاج از آنجا که دست بخت  
ارادت بدست حضرت شاه غلام علی صاحب فرزند حضرت شاه موسی صاحب قادری داده بود و بدرجه  
خلافت رسیده لهذا ترک لباس کرده منروی گشته بعد چندی رویت حیات نموده روی روضه منوره  
آنحضرت در مغیره نواحی خود و رفون گردید اما اسیرالدوله بهادر بحال در عهد حضرت منفرت منزل بحسب  
خدمت جواهر خانه و خانسانان از وقت انزوای والد خود و حضور و حاضر کار و بار در بار جهاندار شده مور الطاف  
شاهانه گردید و درین عهد حضور پر نور دام اقتبال نیز بدرجه قیم بحالی خدات و جاگیرت قدیم کوکب پبی و طاهر  
خان پیله و غیره دیهات هزار بار و پیر سرفراز امیریت بسیار نفیس مزاج خوش اخلاق و پیر اخلاق صاحب سلوک  
با احباب و نجیب شناس قدروان کمال اهل کمال صاحب منصب پیمیزی سرفراز سوار از علم و تقاره و نوبت پالکی  
جهال و از سرفراز و ممتاز و مشرف است سلیقه خاندان بهادر منکر که نام نامی اصلی اش محمد بدر الدین خان

بها در است مافوق سلیقه دیگر امیران سرکار و ولتدار است که از بر آوردن جلوسهای شادیهای سرکار  
مثل سانچی و مهندی و سواری نوشته و تکلف جلوس لنگر سبارک حضور و دیگر لنگرها و غیره که خود بدین اقبال  
ملاحظه میفرمایند سلیقه بها درند که در نظر اولی الا البصار می آید که چه قدر باریکی با در آن متصور است و بس

اکبر یا جناب ہمار

[illegible]

چند لعل چهارجه بهادر هم مساعی جمیده به کار برده به دستور والد خویش کارهای سببه خلق الله را به آسانی تمام  
 بر می آرد که یک عالم دست به عاست اما همون سرشته بی نفسی انبیه تکلیف وام و درم که مشهور تر است و نیز  
 عمر حضور پر نور از پیشگاه خداوند نعمت هم بجایگزین قدیم منصب سب سرفراز و حاضر در بار جهانمادر صاحب  
 اخلاق مروت در کار خیر اهل حاجت مصروف اقرار و بهیچ صفات بزرگانه موصوف برادران بهادر  
 معزز همین پور محمد نظام الدین خان بهادر که نظام امور ات خانگی وابسته ذات ایشان بوده بهشت  
 اخلاق شصت و دویسی محمد فخر الدین خان بهادر که اشبه تر به پدر بزرگوار خود بوده فخر خاندان خویش  
 است و همواره بمصاحبت چهارجه بهادر حاضر میبود محمد بدیع الدین خان بهادر که به دار و نعلی باغ سبیه  
 آباد و نیابت راجه و سراج بهادر از حضور پر نور سرفراز و دام بمصاحبت راجه موصوف مشرف و همه با  
 بخطابها و مناصب ممتاز و لعل و اطف سلطانی سخندان عالی و علمی که مشمول عنايت باشند

### اعتضادالدوله خورشید جنگ بهادر

خلف پنجمی اعتضام الملک بهادر بزرگ یعنی پیر حمید رخا بهادر مرحوم نشستی حضرت غفرانآب است نام  
 اهل اشش میرا بر اسم علیخان است از پیشگاه خداوند نعمت به سرفرازی خطاب منصب خیریت دار و نعل  
 هر کاره و جاگیر موروثی قدیم و جدید و قلعداری بهائمه سرفراز و همواره حاضر در بار جهانمادر و بهیچ  
 خاندان خویش موصوف

### اعجازالدوله بهادر

خلف رفت الملک بهادر بزرگ است بعد طاعت پدر بزرگوار خود چندی بخودی خود گذر اوقات نمودن  
 رفت الملک حال میرا که علیخان نیز قضا کرد از الطاف خداوند نعمت بتعلقه نادیر که علاقه موروثی ایشانست  
 در ساله سواران سرفراز شده به بند و بست آن محمود است امیریت قدیم که جمیع خویشای خاندان خود در  
 ذات خویش موجود و دار و صاحب منصب و بجایگزین ذات ممتاز



## اعتقاد جنگ بهادر

نام اصلی اشش غلام زین العابدین خان خلف سالار الملک حسین دوست خان بهادر بهادر مریدین بود  
 چنانچه در این نزدیکی از دله والا جبهه بختانی در منصب هم مشهور بود و بخدمت مهور سرگاه وارد شده  
 فرخنده بنیا وحید را با گردید اول ندی پار و در همانی صاحبان انگریز بهادر فرود آمده بملاقات راجه  
 چند عمل بهار راجه بهادر رسیده بسیار پسند خاطر گشت چون آثار بلند و صلیکی از ناصیه اش هویدا  
 بود در اندک سی متعلقه اری محالات لکھو کار و پیله فایز گشته لب چند بار باب حضور پر نور شده بختاب راد  
 جنگ و سالار الدله و سالار الملک علی التوانزالتوانالی سرفراز و منصب سنجاری و علم و تقاره و جاگیر  
 ذات و غیره و سال سواران و پیاده ها مامور شده نام جنگ در مرز اسیران سرکار بر نگاشت پسری بود  
 است کردار استی پسند رعایا پرور و آبادان کار که گاهی شکوه بد علی اشش و سرکار زید الدله و ادیس  
 پاسداری سخن خود با نمرته داشت که گویا نقش کالحج است همواره در فکر عاقبت مصروف صاحب سلوک  
 اقربا پرور و در سنه یکمزار و دود و پنجاه و شصت هجری بمکه بعالم باقی خراسید بسیار شخاص را که با هم تمام  
 تنخواه سرکار می یافت و فوس گشت اما اعتقاد جنگ بهادر که از عالم صغیر من جلوه دولت بر همین خود  
 داشت بد حلت محرم مذکور قدم بر قدم بزرگان ستوار کرده بان در شکی و انتظام امورات خود از  
 پیشگاه خلافت و از دیوانی نیز جلوه ظهور آورد که دولت تازه زینت تازه گرفته مشهور عالم گردید پس  
 جوان بخت جوان سال کن تدبیر صاحب اخلاق و سلوک با اقربا و اعیان را پرورداد و عدالت پسند  
 که از امور و عمل او میسر شد و عدالت و رعایا پروری بذاته متوجه میشود سخن احدیر اعتبار و اعتماد پیش  
 او بدون استحقاق خود نیست اگر چه تعلقه اراک سرکار با نصیحت پر دخت حال رعایا نمایند هیچ تعلقه  
 سرکار رو بکنی نه آرد و حسب منصب و خطاب تعلقه بست لک رویه سرکار مفعول و امورات متعلقه خود خبر دار  
 و همواره حاضر در بار جهاندار برادران بهادر عزیز بنو بهیا متصف ذکر هر یک عالمی خواهد آمد

## امیرنوازالدوله امیرنوازالملک امیرنواز جنگ بهادر

نام اصلی امیرنوازخان بهادر از قوم افغانان پنی مهدوی آما و او پدرش دوله خان المخاطب کرار  
نوازخان بهادر را اعتقاد و اثبات بطریق مستقیم اهل سنت و جماعت بوده چنانچه بعد از خراج مهدویان جنگ  
کوره هر دو خانان مذکور دست راست دست حضرت مولوی شاه رفیع الدین قنداری قدس الله  
سره العزیز داده مرید شدند و پیش از نیم سلسله بطریق قوم خویش نداشتند چنانچه عاصی مولف را صحبت  
بسیار با ایشان بود و دوله خان مذکور و عمر حضرت غفرانکاب در ساله سواران میران یار جنگ عیسی میان  
بنات خود نوکر بوده و تعلقات کارهای رستانه کرده شهر گشت از آنجا که اعتقاد کلی در جناب امیر معصومین  
علیهم الصلوات والسلام نیز داشت روزی بوقت گذراندن نزد عید همراهی میران یار جنگ مذکور سه  
تبرار سطوحه بهادر عرض نمود که برو ز فاخته حاضری حضرت عباس علیه السلام یاد فرمائی این غلام هم بشود  
بهادر من بسیار خوشنود شده خاموش گشت و برو بخشید چو بهادر خود فرستاده از میران یار جنگ طلب و  
خان نمود میران یار جنگ بکمال استعجاب خان مذکور پرسید که یاد فرمائی شما چه سبب بوده باشد او بالمره کناره  
نمود که معلوم نیست خدا متعالی داند که چه سبب بوده باشد پس ناچار او دوله خان را همراه چو بهادر ارسال  
نمود هرگاه حاضر شد در مکان نیاز حاضری که امیران را باریابی در امکان شکل بود یاد فرمودند و شربک  
طعام ساخت چون در چوکی بهره متصل پلنگ شخصی معتد و نشان بود لب فراغت از طعام حاضری را سطوحه  
فرمود که دوله خان شما چو کسی پلنگ میباید داشته باشد و سال که یکصد سوار بنام خان مذکور مقرر شده شبانه  
روز حاضر میبود و با همراه میان خود شست پلنگ میداد و بعد از آن از مساعت بخت تعلقات را  
نزدیک و تعلقاتی آن معمور گشته روانه آن سمت گردید و آنجا پادشاهی بنکر نام مرطبی باده هزار  
سوار و تعلقات سرکار و در عمل را و پست پردهان خیر لوط و تجارت نموده اوقات خویش بکمال

فتنه آرائی و مفسدی بسری برد و هرگاه کسی قلعه را از سر کار وارد قلعه نکرد میگردید اگر موافق طبیعت  
 آدمی بود چیزی بسری برد و اگر مخالفت بینود و چند روز را در نهایت بی عزتی از قلعه مذکور بر روستی  
 اخراج کرده روانه حیدرآباد میساخت القصه چون دوله خان وارد قلعه نکرد گردید اول کابل چربان  
 نزد بکر مذکور فرستاده بانهارا آورد که قوی با نیت از سر کار سرفراز شده در اینجا محض و بسته  
 شمام اگر نظر توجه بحال من داشته میدارند و تا بیداری تصور نخواهم کرد و اگر منظور نباشد شمیمکه آمده ام  
 باز روانه حیدرآباد میوم بکر جواب داد که هرگاه شما بایست و محبت من مصروف هستند بخاطر جمعی و  
 خوشنودی تمام مأمور کار و بار خویش باشند که مرا هم محبت دلی باشد است چون موم جانزای دیوالی  
 رسیده مردم اطراف و جوانب جمع شدند بر و زبر آوردن صنم دوله خان خبر و رویداد بی بکر مذکور  
 شنیده بر فیل بزرگ سوار شده سردار خان برادر نسبتی خود را که نهایت قوی الجشده بود و هم درین خویش  
 نشانیده اراده جانزای نمود و سواران و پیاده های همراهی خود قریب دویست کس افزود که پیشتر از  
 استه های متفرق ده و ده کس چنان و خل جانزای شوند که احدی را خیال همراهی مانبا شد و هر وقت که  
 سوای آتشازی از هر جا که نظر شما آید مجموع بانادین خود را در آنجا رسانند پس دوسه هواسے  
 آتشازی بدست آدم بوشیار داده همراه خود با دو چهار خد سگار و چند پیاده روانه جانزای گردید هرگاه  
 و خل مجمع شد اظرف او نظرسر تماشا بینود و شکست دین اثناء نظر خان مذکور نظر بدیاجی بکر  
 دوچار شده یکدیگر را بشناختند و دوله خان از دور بالای فیل سلام ها کرده خود را نزد او رسانید و گفت  
 که از روی قریبوسی دارم پس فیل خود را نشانید و او که سوار سپه ماویان کمان بوده هم بهلوی فیل آمده  
 گفت شما بجای خویش باشد احتیاج فرود آمدن نیست و دوله خان دست خود را دراز کرده بطرفش  
 خمیده برای بنگاری در کمرش آویخته باشا را نیکبایان را گفت که فیل را بر خیزانند بکر یک فیل بلند شد  
 بدیاجی بکر که نحیف الجنده بود از خانه زین برآمد سردار خان باز روی او را رفته بخود کشیده پیش خویش

نشانیده هوای آتشبازی را سردمانی سواران و غیره مجمع خود را راسانیده یکدوشک بناویق سروده  
 بمجمع جائزای آنجامه جوانان بهر ای بنکر استغرق و منتشر ساخته نامبرده را در قلعه ندرک آورده مسلسل  
 نمود و بنکر بعد عاجز نالیه گفت که الحال شما در حق من بجای پدیر هستند لازم نیست که شفقت پدیرانه درباره  
 من مبذول دارند که نام آوری شماست و من از حرکات ناشایسته خود توبه کردم دیگر هرگز بعمل نه آورم دولت خان  
 گفت هرگاه شما بر اظهار خود ثابت قدم خواهید بود ان شاء الله تعالی شمار در پلده حیرت آباد پیشگاه خداوند الفت  
 برده سرفراز کنایه خواهم گذاشت خاطر خود مطمئن دارند چون خبر دستگیر نمودن پدیراجی بنکر مفسد مذکور  
 بر او پیوست پدیران و عمار ایشان رسید نهایت خوشنود شده بدو خان تحسین و آفرین بقلم آورد و نیز  
 اعظم الامراء سلوچاه نهایت خوشوقت شدند پسر خان مذکور نامبرده را همراه خویش در حضور پسران آورده  
 ضامن معتبر گرفته بجوهر سرفراز کنایه روانه مقام مسکن او سخت و او تا دم زمارگی همیشه در قلعه ندرک  
 نزد دولت خان بهاد حاضر میگشت آنحضرت دولت خان بهادر نهایت مروت و عقل و صفات تعلقداری  
 فردید روزگار بلند همت بهادر غنی رفیق پرور با همه موافق در هر رنگ بزرگ آب می آمیخت در سینه  
 کیمزار و دود و دوی و چرخ و چرخ محراب و اوراق چون تفلعه ندرک نزد خان مذکور رفته ملاقات نمود  
 شش روز اتفاق اقامت نزد ایشان گردید هر روز تماشای شکار شیر که در آن صحرا بسیار اندوخته  
 راگ و رنگ تو آن پیر و پیران قاص بود روز خست یک هزار روپیه نقد و یک هزار روپیه راجو به با  
 و شاکه کشمیری و یک راس اسب و کهنی نوخیز که با مطلق و کن به پیره گویند تواضع عای کرده همراه میر  
 انتم علی جمعه در خود معده و سوار و چهارده جوانان بار که در میان رسته هنگامه قطاع الطریق نالیه  
 بسیار بود حضرت الضرف فرمود تا با بوقت حضرت قرار داد گرفت که یکبار دیگر خود را در قلعه مذکور رسانند  
 که خاطر خواه سیر و تماشای کرده آید و سلوک منقول شوم در سینه کیمزار و دود و دوی و چرخ و چرخ محراب و اوراق  
 فنا گردیده در باغ احوال کرده خود که عقب چرخ کوزه است مدفون گشت امیرنواز خان بهادر خلف ارحم

بعد طاعت و دعا و استغفار و راجه خوشحال چند بهادر و راجه اوجا گریه برای بهادر و ترک پندرت  
 در امورات متعلقه خویش معرفت و کلامی خود از بهادر بهادر دست کشانیده همو کار و بار خویش گردید و در  
 باحاض و بار جهاندار گشته بهر فرازی جواهر و خطاب جنگی و دولتی و ملکی ممتاز و سپاهی شد و جمیع متوسلان  
 و متعلقان وقت مرحوم سلوک با نموده بهر جهت از خود راضی و شاکر گردانید و رعایا را نیز بخوبی شکر  
 ساخت و پیشکشهای مقرر و سرکار معبرفت لکهن کبیر گوساین ساکن قلمه کلیان موافق افساد و سرکار بلا  
 اهلال میرسانید و تنخواه داران سرکار را با تمام رقم فزونی داده نمود و بکمال ثروت و ترک  
 چندی در قلعه کدک که مسکن و مقامش بود و چندی در قلعه بیرو و در و غیره مانده خبر گیری و تعلقات  
 براسه میگرفت هرگاه دوباره حاضر و بار جهاندار گشت و ملک روپیه خرج النامات شاکر و پیشه و غیره  
 حضور پر نور و دیوانی و اهل و فائز و غیره و قریب پنج لک روپیه در حضور و محلات و دیوانی گذرانید  
 و سلوک با احباب و نشانیان و خیرات و انعام باب طبع و غیره سوای اخراجات مقرر و سخت حساب  
 منصب پنجزاری و نوبت و علم و تقاره و جمعیت سواران و پیاده های علی غول و پلان بار و غیره بوده  
 حاصی محرور این تاین چون در سینه کینار و در و در و پنجاه و یک سکه اراده او رنگ آباد نموده  
 و در قلعه بیرو گشته همان بهادر و معتمد در آن ایام مردمان خانه بهادر و موصوف از عارضه جنگی بجان سپید  
 بود و حکمای مرستی که مصالح بودند و حوایف داده بهر خاسته رفت و تیار و قهر در درگاه کوچک ولی حساب  
 هم نموند و نوبت رجوع بخاصی کردند پس فضل الهی آنچنان شمول گشت که صرف جان تازه در قالب مرده  
 و بی نوبت خوری بر آوازه گردید و فصل و بیان کیفیت قلمه بیرو باب چهارم بقلم خواهد آمد انشا الله تعالی  
 در جلد و بی این علاج با حاصی سلوک چهار هزار روپیه از نقد و شمشیر و اسبان و غیره کردند و بالای پیه بهوین  
 و پیش سوار و خویش برای سیر و اورنگ آباد فرستادند و باز بهر همون پیه آوردند و نوبت رخصت  
 تا به قصبه انبای جوکانی آمده از آنجا راه حیدر آباد نمودند و انحضرت امیر نواز الملک امیری بود که خلف

از ایشان فوق تکلف بعضی دیگر امیران سرکار بود از تنگ بازی نهایت شوق در هر جا که میرفت تینکها و اسباب  
آن همراه سواری خود میداشت و شکار شیر بسیار میکرد و در سینه کپزار و در صدر و پنجاه و هفت چمبری از عارضه  
نایب بعالم عشقی خراب سپهرش که فرزند خلف است بعد حلیت پدر خویش امور آن محوله خود را با شصت و سه  
بهادر و سولتاجی بیژن از دیوانی درست کرده تعلقات را بچهار مناسبت منتقلیاری قلعه که در  
قلعه دار و در عمیره بعد از تفریح خویش و شش بعضی تعلقات مثل سیر و غیره گذشت نمود وکیل مستر خود در سرکار  
دار و از پیشگاه خداوند نعمت بخطاب منصب موردی سرفراز است و بر طرفه آبا و اجداد خویش با خلایق

پسندیده و اشتیاق حمیده موصوف

### الوار جنگ بهادر

خلف الوار جنگ کلان ابن مختار جنگ که در عهد حضرت غفر ثاب بهادر و علی باو چرخانه سرکار دولتمدار  
ماور بود و اوقات عزیز خویش کمال اعتبار و اعتماد سپرده و ولایت حیات فرمود و اما الوار جنگ کلان  
بعد حلیت پدر بزرگوار خود بخیرست باو چرخانه موردی از سرکار سرفراز گشته در عهد حضرت منفرت منزل  
نیز معمور خدمت خویش بوده مدت مدید سرفراز یهای بسیار عزیز و موقر مانده جهان فانی را در عین جوانی  
پدر و نمود و با حلیت حضرت منفرت منزل تعلق باو چرخانه در انقلاب در آمده بلوریکه مانند چون آفتاب  
فلک سلطنت و عدالت حضور پر نور آدام الله اقباله بجلوه تازه در آمده با جهان و عالم عالم را منور گشت  
از راه قدر دانی و قدر پروری خلف از چند مرحوم مذکور را بخطاب موردی اش سرفراز و ممتاز نموده و علی  
باو چرخانه بمشاورانیه محنت فرموده که حق بمرکز قرار گرفت و در نیل کمال اعتبار و اعتماد معمور کار و بار محوله  
خود است امیرست قدیم النیست بزرگان بهادر مذکور از وقت حضرت منفرت ثاب بالاطاف شاهانه و عنایات  
خسروانه مباحی و شرف بودند و اوصاف خلایق و همت و منصب مناسب جمیع صفات بزرگانه خویش

مشهور و همواره بایاب حضور پر نور است

## جنرال بهرام الملک بهادر

خلف بران الدوله ابن سید عاقل خان بهادر لب چاک چون لب زیر پیش زخمی بود و او هرگاه بعادون محمود خاندان خود که سادات باره را لازم و معمول است بغض و درمی آید مجروح خویش را بدندان میگزدید که تمام عمر التیام نیافت لهذا لب چاک مشهور گشت پس خانزکورد در عهد محمد فرخ سیر پادشاه در دهمی ملازم برکاب سلطانی بود و بعد برهمی معالیه پادشاه شیرکمال نواب مغیرت کاتب گشته بوقت ورود و کن همراه رکاب آنحضرت بکن با هفت صد سواران بخت تمام بسر برده و دانت حیات نمود و پیش میرانام علی در عهد حضرت غفر ثواب سیر نظام علیخان بهادر آصفیاه ثانی علیه الرحمه خطاب بران الدوله بهرام جنگ بجایگیر حاصل سرس گاؤن بزار و منصب پنجزاری سمنه سوار و لصدوری ایلیچو و سرفراز و میبای گشته نام نیک بر صفیروز کار نگاشت و مدت مدید بسر بر دتا اینکه مبارز الملک خلف الدوله سفر آخرت برست و فرخ منرا احتشام جنگ پس کلان او در قلعه نزل علم خود سری برافراشت ناچار حضرت غفر ثواب اراده آن بسمت فرمودند از فتح نزل و بند و بست آنجا صوبداری ایلیچو و بنام احتشام جنگ که بنیب بران الدوله مذکور بود و تقریر یافته روانه نمودند و بران الدوله را از ایلیچو طلبیده تلقیناری نزل معمول ساختند که مری امور کار و بار آنجا مانند اسفیر پانکل از قلعه لاری قلعه مذکور نیز منقول گشته بار و علی هر کاره های سرکار میبای کردیده و رسته بکنار و دوصد و شصت مجسمه بخت خراب میری بود و افعال و اقوال و حرکات و سکناات بنجیده او بر طبق معمول زمانه حضرت مغیرت کاتب نواب آصفیاه مرحوم منقول بودند تا بهرام الملک بهادر سیر زین العابدین بعد حلت پذیر بر گوار خود مورد الطاف خاقانی گشته بجایگیر منصب هفت هزار سمنه سوار و پالکی چهار دار و علم و نقاره و ثوبت و خطاب کلی بهرام الملک و دولانی بهرام الدوله و جنگی سلطنت جنگ سرفراز گردیده همواره حاضر در بار جهانزار بود لکن در عهد حضرت مغیرت منزل در بخت آمده و در دیوانی میر عالم بجایگیر یک لک روپیہ ذات سوای جایگیر قریم محال کلیاک و دوصد سوار شرف گردید

و همیشه شریک طعام و شتر خوان خاص که در سیر و شکار اتفاق می افتاد سگیشتمی بود و زنده دل بهمان  
 شانه روز و عبادت الهی و زورکشی و گرز گردانی مصروف ریاضات شاقه بوده بهادر سخی قبله پر و تکلف  
 سواری خود کمال تنگ داشت از نشان برداران و گرز برداران و پانداران و خاصه داران و سواران  
 و پیادگان و خدمتگاران و نیز از فرزندان که هر یک تنگ سواری خویش علمی و علمی به سید داشت و بیام  
 عشره محرم الحرام عاشورخانه فی کیم خودینی محل را کمال آراستگی و پیرنگی و طعام لذیذی آراست و دگل  
 میز خوانی نیز به جمعه آمد و منصب داران و مرد آسمان قابل و خوانندگان کتاب اهل عز را بگرد و در غم و کم  
 امام علیه السلام مصروف بوده در سنه یک هزار و دصد و سی و دو و سیصد و یکم ماه جمادی الآخر بعارضه  
 استقامت و جهل بدین گردید خاندان بهادر مصروف از سادات صحیح النسب یار به بود قطع و بر شمشیر  
 درست بهادر عزیزان درجه بوده کابل ولایت برگزیده اوبرخی آمد و نیز در شیراندازی به طول داشت  
 پنج پسر گذشت اولین بهرام جنگ بهادر نام اصلی شش میر غلام حسین خان است از بدو شش و شش فرزندی  
 بوده بجایگزینش هزار روپیہ قییم و دویست هزار روپیہ دیگر جمله معاش ده هزار روپیہ ذات محال و خداوند پور  
 و موضع و نیل داشت که در آن میان سچکس از برداران را و علی نبود و بعد حلت پدر خود بنمایمال کلپاک  
 دیات بی بلبله و غیره جای داشت هزار روپیہ نیز بست آورده اوقات خویش بخوبی تمام بسر برده  
 همواره تکلف ظاهری از قبیل و آسپان عربی و کاتیب و از و غیره و دیگر کار خانات امیرانه از لوز و ستره  
 و حیران و شایین و غیره جانوران شکاری میداشت در سنه یک هزار و دصد و سی و دو و سیصد و یکم بعارضه  
 سواد القیبه وفات نموده در دایره میرومن حسب استر آبادی در پادوی پدر و جد خویش مدفون گشت چون  
 اولاد داشت جاگیر و سرکار ضبط داشت اما موضع و نیل بنام زوجهش جاری بود و و می سید عاقل خان  
 بهادر و عمر پدر بزرگوار خود بر تمامی کار خانات حادی و محیط بوده بند و بست تلفه و غیره در دست خود  
 داشته بسیار مفسدان زمینداران را بجنک آشتی و بعضی و شکیب نموده در بلده آورده مقید داشت



و بر اهلای با جمیع قبیله مقتصد سوار و پیاده و بار پلتن و ضربان توپ جنگ کرده که اکثر مردم بخارا آمدند  
و بعضی بخیب شهید شدند از کشتاری غیری نفسان شوره پشت خیل قلع الطریق انضلع را که تمامی عایا  
و بر ایا از آنها عاجز بودند و دستگیر نموده قتل رسانید پس بود سخی بهادر قوی الجسم بهلوان موت دو گاوی  
بر آب بطور سهل از دست خود میکشید و قصبه کلیاک و دیوار کل سیاه را که بکمر عرض بوده و نهایت خشک  
بیک تنان هر دو دست خود بر زمین بر انداخت که عی را و تمامی حاضران را حیرت تمام دست داده برابر زور  
و قوت فیل کلان گفته شود و عهد اسپان عسکر و کاپو و اقرب ده راس منته خود را فرستاده از معدن  
طلبیه و سواری خویش میداشت با جانوران شکاری باز و کجری و شاپین و جره و بانها و یوز نهایت  
شوق هزار بار پیه خرچ کرده تاشای شکار مینمود و چنانچه عی هم اکثر همراه بوده دیده است و نیز از جنگبازی  
بیارانس بود و نجیب پور و سپاه دوست عیالش از جلسه الطوالقان رفاص و مجموعه عجبان و دوستان الفت  
تمام داشت و سلوکها مینمود و در عس کوه شریف بتکلف تمام میرفت و خرچ زیلبار میکشید و بعد از انتقال بسپهر خود  
میرام علی که در دوازده سالگی از بهادر مخالف و بادر گشت و در غم و الم او اراده بیت الله شریف نموده  
از حج و زیارت بدین سوخته زوال الله شرفه مردان خانه خود یعنی زوجه خویش صبیح خور و مستقیم الدوله محرم  
شرف گشت چون وارد قصبه آتبا جوگانی گردید از عارضه و باد فاج و کفوه و دست حیات نمود امیر  
نواز الملک بهادر بیاسرداری محبت های قدیمانه بزرگان خود متوجه شده چهار راه در آنجا بجا کمانت سپرده  
بعد از آن در زیر کوه مبارک در مقبره مستقیم الدوله که نسبت و اما دلش داشت در سینه بکمر او دو صد چهل و چهار  
هجسک مدفن گشت پیغمبر می سیغیرت خان بهادر الشیخان هم منصب چهار هزار و دویست سوار و جاگیر  
قیس سر سبز رویه و خطاب بهرام الدوله سرفراز بوده درین ایام از گهوڑا سهل و رانماوه از کمر ضایع گردیده  
و جنون مجید است که از خود خبر ندارد و جاگیر ضبط و یوانی سرکار شده قلعه شاه پور و دوسه موضع برائے  
سدر مت طفلان جاری و بحال داشته اند چهار می قنبر علیخان بهادر که نگین مزاج بسیار بود و لطیف گو

سعد  
که از کمر مبارک  
منشور است  
چهار هزار و دویست  
سوار و جاگیر  
در دوازده سالگی  
از بهادر مخالف  
و بادر گشت

فقیر دوست در سنه یک هزار و دویست و چهل و یک از عارضه سوء المزاجی و باوفات نمود چندی سپید علیخان  
او هم در عین نشو و نما گذشت هر وقت که بهر الملک در خانه هر سیر که برای ملاقات عیب و غیره می آمد از اولاد  
ایشان تمام دیوانخانه آن مملو میگشت الحال فقط بیست خان باقیست بچایه او هم زنده در گور است  
فَاعْتَبِرُوا أُولَى الْأَبْصَارِ

### بهبود علی خان بهادر

ولد مظفر الدوله بهادر هم جدی افتخار الملک بخشی بادشاهی از طرف مادر پسر زاهد بیگم موجود صبیح لطف حضرت  
تتمیت النساء بیگم صاحبیه مغفوره که آنجناب در مهر پرورش پروریده به بهادر دستور منصوب نموده و همواره  
نظر الطاف برابر سبک حال ایشان داشتند از آن عقیقه پسر متولد شده علی صادق دلخان بهادر صاحب  
منصب جاگیر و ویسی ثابت دلخان بهادر که ایشان نیز به منصب و خطاب و جاگیر سر فرار بودند هر دو درین  
شباب بعد خلعت والدین قضا نموده تا بهادر معزز یعنی بهبود علیخان بهادر صاحب منصب مناسب خطاب  
و جاگیر از حضور پوزیر بهر مندرجه انداخته و بهایع خان مسطور را در باب تنگبازی و جنگاوری جانور از  
جنگل مثل کوا و بکر و غیره بدل مستقیم است به چاکس را مقابل و در آن نیست همواره مرشد زاده های بلند اقبال  
باشیاق و توجه تمام با هم مثل دارند و مبلغ خطیر صرف میفرمایند تا شای عجب و غریب است سواي این اخلاص  
و مروت و محبت و اوست با دوستان و مجانبان و ملوک بار بار با احتیاج قسمیکه بخان مذکور  
لمحوظ موجود است که منظر در آره درین سال حال سنه یک هزار و دویست و پنجاه و شصت به بهادر موصوف  
تعلق داری قلعه زالا از سر کار سر قرار شده نایب خود را روانه نمود و مل و دخل بواجبی گردید.

### حضرت حکیم جعفر با خنک بهادر کوک

خلف میر مهدی مشهوری است میرز کور در عهد دیوانی رکن آل و ولد دارالامام سرکار بهادر علی با و چنانچه

معمور کار گردیده گذر اوقات بفرغت می نمود اما بهوری بیگم که زوجه میر مهدی نیکو خجیب الطیفین بوده  
 و همواره بتقریب بهمانی بخیاب حضرت بخشی بیگم صاحب و حضرت بیو صاحب در محل حضرت عفرانآب حاضر  
 میگشت در آن ایام دختر زائیده بعد القضای ایام چای برای نذر در محل مبارک آمد چون در همین روز با  
 مرشد زاده آفاق میر اکبر علیخان بهادر سکن در جاده قدم مسود از عدم لوجود آورده هشت روز متوقف گشته  
 بود و در میگات موصوفه بخاطر داری بسیار نظیر بخت و شرافت مشار الیه بار ضاعت مرشد زاده  
 موصوفه معمور فرمودند که شیر دیگری تا ایام ضاعت بهتمال آنحضرت نه آمد پس دو دختر داشت و شیر که  
 همیشه ضاعی آنحضرت میشد در ایام شیر خوارگی قضا نمود اما دختر دیگر اور را جد بیگ و شاکر بیگ بود  
 و پس کلان میر فضل علی که مدتی در جناب حضرت معنوت منزل در ایام مرشد زاکگی حاضر بوده و ولایت  
 حیات کرد بسیار شجاع بود و اندک جنون داشت که بسیار مطبوع طبع مبارک ماند و بی میر جعفر علی است  
 و سیومی میر حسن علیخان بهادر سردار از جنگ است که ذکرش گذشت لکن میر جعفر علی چنانکه در بلده  
 حیدرآباد خون گاش سر کار کرده بطرف پونا رفته و در آنجا کارهای مردانه بنظر در آورده نزد والوایا  
 که سردار نامور آنجا بود و مغرور و موقر اوقات بسر برد که او برابر برادر خویش میالشت و سلوک بسیار می نمود  
 از آن چون عفو تقصیرش از حضور نور حسبافش مرشد زاده موصوفه گردید در بلده آمده در سال  
 شمس الاماره بهادر بهیسی سردار الملک گمانی میان بد راه چهار صدر و پید نوکر شده گذر اوقات نمود  
 و قتی که جابین سلطنت حضرت معنوت منزل بطور آمد حاضر جناب خداوند نعمت خود گشته بدرجه بلند  
 بسفر فزای خلافتانی بهادری جنگی و منصب مناسب رساله سواران صرف خاص و علم و تفاره رسیده نام  
 نیک بر صفیروز کار بر نگاشت پس از آن بعلاقه سید آباد که متصل عمید گاه گفته است معمور گردید و همواره  
 باریاب حضور نور می بود و مهند از حسن تدبیر لایق و خرد و ورستی خویش با چهار آبه بهادر راجه  
 چند و دل نیز اتحاد بهر ساینده جمیعت یک صد و پنجاه سواران پایگاه خود و سواران و عمل غول

و دو صد جوانان بارپیش انگریزی وضع و در و سله با و جوانان مستبد و جوانان هیرانه جمله مقتصد و پنجاه نفر مدد و ضرب توپ همراه خویش گرفته بالای سیاه آباد چاؤلی جمعیت داشت که شبانه روز تیار و حاضر و مستعد یکجا باشند و موضع مذکور نیز از حضور پر نور با اختیارش مانند جاگیر ذات بود و امیر بوده که زبان از زبان شجاعت و سخاوت و اثرات پروری و نجیب نوازی او قاصد صاحب خلاق و اشفاق خوش مزاج خوش خوراک خوش لباس صبح و شام مشغول رگ و زبک قوالان سرکار و ولتدار و قوالان ملازم همواره بهادر نیز که برای تعلیم و واکاؤه کاشیان که خود تیار یکسانید شبانه روز حاضر بوده تعلیم میدادند خود مشغول بوده سماعت مینمود اما بوقت نماز پنجگانه تعلیم رگ موقوف شده بنماز مشغول میگشت و صبح تا آدوی در و کلام شریف که در نه ماه تمام کلام الله شریف بدر رس خوانده بود و رگ نمیشد و روزه های ماه مبارک رمضان گاهی تضامین کرد و با خوشنودی تمام روزه میداشت و در روزه داشتن با هیچکس غصه و بد قاعی نمیکرد و با کسی کس از پسران و اقربایان و رفیقان افطار و سحر مسجور و در ایام دیگر بازده ماه باده و دوازده کس مرد آدمی طعام دو وقت تناول مینمود و عاصی در همه اوقات شریک بود و با و چرخانه متعدد و چهار جا طعام بخیه میشد کم از پانصد روپیه ماهوار خرج مطبخ درونی و بیرونی بنوده چرا که اخراجات محلها بسیار بود و مثلاً در طوالت رقاص نوکر بودند یکی وزیر بخش دیگر فحش بخش که هر یک را پانصد پانصد روپیه ماهوار ماه میادند سوای این اخراجات سالک و بر طریقی و طوق و غیره پسران و اخراجات بالای از القاعات و شبها و جلسه با غیر محسوب توان گفت از وزیر بخش سه فرزند متولد شدند چنانچه و قاصد حاضران و جوان شده و یکی در طفلی از عارضه و بامر و آن هر دو را پنجاه پنجاه روپیه ماهوار از حضور پر نور مقرر است عای مؤلف این تایخ یکصد و پنجاه روپیه ماهوار ماه می یافت و در سال تمام یک و مثلاً کاشمیر مال و صد پیر و درخت شبانه روزی تمام سال از سفید با سبیل و آغابانی و خیر خالی عمده و دستارهای نادر و سله با و نهان با کهنه ب و شروع و کما تزی و گلبدن و غیره عنایت میفرمود از عمر است و چهار سالگی تا حلت

سها و نیز که ده سال باشد در پرداخت شقیقانه خود عاصی را پرورش فرموده با عزت و حرمت تمام نزد  
 خویش داشت و بکارسفارت از طرف خود نزد چهار اجهه با در معور نمود و برای تحصیل علم طب نزد حکیم شفا بیجان  
 بحجت علم نجوم و رمل نزد شمس الدین خان بهادر بخومی و برای حصول علم ریاضی بیست و هفت سال و غیره بحسب  
 جناب صفیر علیخان بهادر که جامع علوم عقلی و نقلی بود و خود بخانه ایشان رفته و با عاصی سفارشها نمودند  
 و بر سر عاصی تفقید بزرگانه داشتند که هر روز برای سبقت میرفته باشد و هرگز ناخنکند و در هر دو جلسه جشن  
 بسم الله خوانی میرامیر علی خان و میراقدر علیخان فرزندان خاصه خویش سوای جوڑه های سروا و زونا  
 پنجاه پنجاه و دو شاله ای کشمیری که در آن ایام این مال انبهر سیری که دو شاله تابه و دوازده رویه بخریدی  
 می آید جاری نشده بود و بر فقیران و مومنان داده مجلس را بالوان مختلف رنگارنگ گردانید و معتمد  
 در هر تقریب رسم شادی کتخی را می هر دو و خلفان مذکور قریب یک لک و پیم به اخراجات شادی در آمد که  
 شکلفات زیاد القدر و ر بوده حساب اخراجات فتنه از هم قسم طول کلام است در طویل الشان اسپان ولایتی  
 و دکنی قریب هشتاد و اس خاصه بودند که هر یک از چهار صد رویه کم و از چهار هزار پانصد رویه زیاد تر  
 در خریدی بوده چنانچه یک اسب بوز نیله چهار هزار پانصد رویه از سوداگران پرتیضا بمهرقت  
 عای خرید به بالای از قیمت یک و شاله و دوازدهم دادند و زیور طلائی که عبارت از سه گیل و چندین مار  
 و چسبه که گشک و با قریب هفتصد و با هم در لیسان مقیشی باد و سوسه در آویخته بودند باشد همه از طلائی  
 احمر خالص و هزار رویه به نگه داشت عای تیار کنانیده با دیگر سر انجام خاصه کلا بتونی چا جامه و غیره کمال  
 از استگی و دستگی و پیر استگی تیار نموده سوار شدند و تا بدرگاه حسین برهنه صاحب رفتن خلعت خدا  
 برای دیدنش جمع شده دیدند و خوشنود گشتند که تا الان شهر است و یک اسب دیگر ولایتی بچهار هزار  
 رویه خریدند و در حضور پر نور نمود که در تحویل شمس الامرا بهادر در خلوت مبارک زیر سایبان اندرون قانات  
 یعنی تحمیر سینه بودند که تا حال بود و پنج زنجیر فل در کارخانه خویش موجود داشت که سواره و باره حاضر بودند

و اکثر دسواران خاصه اش می رسیدند و تعلیقه ابراهیم پسر از نزد او چند لعل مهارچه بسیار بجایگش بود که همیشه  
 می رفت و میسر و شکار میکرد و در قرض میبرد و طعام لذیذ میخورد و میزد و کلبه و پیاز محالالت کتبل و غیره بابت  
 تنخواه سواران و جمعیت همراهی می آمد که گاه از دیر ابراهیم پسر می نمود تا چهار روز هر روز قرض لواطیقان قراض  
 و زنجیرش و فرشت بخش و شکار جره و باز و بگری و شاهین و غیره جانوران شکاری می بود چون در عرض  
 کوه شریف با تمامی جمعیت و فرزندان و طوایفان آشنا و بیگانه و رفقای بیگانه اراده می نمود در میان بطور سوار  
 زنانه خود می رفت و عی فقط همراه بر سپ گران بهایماند و باقی همه را همراه امیر علیخان فرزند بزرگ خود  
 بتایخ پانزدهم میفرستاد و در میان دیگر و زنجیرش و فرشت بخش بابت پنج جوان بزم بردار همراه خویش  
 می نشست و بوقت آمدن لده خود سوار عاری می شد و عی را در خود می جاسید و در تکلف تمام با جمعیت  
 داخل مکان خود میگردید و بالای کوه مبارک شبانه روز بریانی لذیذ با سر انجام دیگر از که نامه همه را میخوردند  
 و حساب شیرینی و میوه خریدی و انعامات و غیره از یکبار پانصد روپیه میخواستند و دوبار از حضور پر نور  
 کمال سور مزاجی همسریه اراده رفتن پونا بابت پنج سوار همراهی می نمود آخر الامر حضور پر نور خود بخاطر  
 وایش پر دخته سرفراز فرموده نشست سواران ایشان در دو جنگل صحن خلوت مبارک مقرر فرمودند  
 الفرحل خراجات بهادر معز را حدی بنود مانند او مرد خوش ترکیب زورکش باین خوش و صنی مردان  
 بنظر کلم آمده انجیکه مصیبت و پر دخت آن منبع اخلاق و گرم بندول عاصی بود و بحال بیکی نشسته سهندا  
 در بعضی ضروریات و بارتقد یک یک هزار روپیه معانی بعضی غنایت کرد که رشک دیگران گردید آخر  
 بعرضه متقا بتایخ دوم ماه جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و سی و سه هجری روز پنجشنبه بوقت ظهر  
 نسی روح آن سید بزرگ بسیر فرودس برین خرامید شب همان دشت جمیع بعد ادای فرضیه و جمیع  
 با کثرت و انبوه خلایق نماز جمعه نماز میت در کمر می خوانده در درگاه حسین برهنه صاحب و مقبره  
 بنا کرده و خوشی نمودن گردید و پشت پسر گذشت همین کوپیر امیر علیخان است که بعد طاعت پیر خویشش

در عشرت سالگی مرتبه بن رسید و صاحب الوقت حضور پر نور گشته بجزرت داروغگی فیلان سرکار قریب سی  
 و پنج زنجیر در تحویل خود داشت و نزد راجه چند لعل مهاراجه بهادریز موافقت کلی بهر سائیده حسب المصلحت  
 عاصی جاگیر سی هزار روپیه مجال پداپی و غیره سرکار آراکیر و سی چطور و غیره سرکار و رنگل از دیوانی بنام  
 خود گرفته حواله عاصی نمود که بند و بست آن نماینده سبب اینکه سکمان در پداپی و غیره آنچنان حکمرانی  
 مینمودند که حکم حاکم پیش حکم ایشان بطل بود و از دیسکه و دیسپا نڈا تیه تا و هیژان و چاران آنجا به مقروض  
 سکمان بوده در اطاعت و فرمانبرداری ایشان نمیکه میخواستند بجامی آوردند اندک حکم نائب قرار و قعی  
 باری نمیکرد و چون عاصی در پداپی با پنجاه جوانان عسب و بست و پنج جوان و کهنی غیره رفت دید که  
 راجه شیراؤ و دیسکه آنجا که مالک سی و دو پشته تعلقه بوده همواره در قید اینها مقید به پادشاهی عاصی بند و بست  
 کثرتی و پر کوڑا آنجا از جوانان خود نموده اول تقید کرده که هیچکس از اینها با سلاح در چهری نه آید و فردا  
 فردا بذا تیه حاضر شده عرض حال خویش نماید و بعد چند روز فیما بین اینها چنان فتنه انداخت که با هم  
 دشمن یکدیگر شده فیما بین عاصی آوردند و رزی از یک حکمت ظلم بار شکست خیزل اینها که بر سر پرزال  
 غیب کرده بود و بلوه عام تمامی ساکنان پداپی بر سر اینها کنانیده اینها را تاسه کرده بموضع کلولا جاگیر  
 سنگی باو تشار سائید و بند و بست نمود که احدی ازین قوم اندرون آبادی پداپی نه آید پس ازین  
 بند و بست حکم عاصی چنانچه باید و شاید جاری گشت و بند و بست رقم آنجا نیز قرار و قعی نشست باز  
 عاصی مرز خجالت بکشد خود در آنجا گذارشته روانه قصیه چطور گردیده در آنجا نیز بترودات بسیار و در جنگ  
 بازننگ را و دیسکه عملیانی جاری نمود مردان قدیم آنجا میگفتند که از وقت مبارز الملک ظفر الدوله حرم  
 تا الان در اینجا هیچکس عملیانی نموده همه تا بنان سرکار و ولتدار بطبق مرضی زمین را اینجا رقم نقد  
 مقرر کرده با قضا و علی السویه میگرفتند بودند که از زمین اینان نمیخواهند که در اینجا عملیانی جاری شود  
 که فائده اینها عاید سرکار میگردد و شما که هزار خون نابه جگر عملیانی جاری کرده اند فایده کثیره خواهند دید

الغرض میر میرعلینخان که برادر جعفر پادشاه نام آور شده بود و فتنه از عارضه و باد راه بیخ الا اول سنه یک هزار و دویست و سی و نه چهل و یک سالگی که جهانی را افسوس است بهمان فانی را پدر و دود نمود و عاصی تعلقات گذشته نزد مهاراجه بهادر آمد در راه جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و یک سالگی که عاصی تلطف سه اک رویه بدست بلده حیدر آباد سپرد عاصی شد که در دیوانخانه راجه دهر آج بهادر کجی پیونده باشد بپست و دویم ماه گذشته سنه مسطور راجه دهر آج بهادر تعلقات قلع فرخ نگر عاصی سپردند و آخر ماه مذکور راجه مسطور باز ده هزار رویه پیشگی باستصواب خود عاصی از دوکان کجی راج ننگم ساپور ساکن عمره بازار دانهید هر سه تعلقات پرگنه نرسا پور و پرگنه ابراهیم پور و پرگنه توپران برقم قیس کک رویه از سر کار عاصی محرم اوراق سپرد و کنایند در صورت از تعلقاتی سه سال منتفی گشت که یا و فرمائی عاصی در حضور حضرت مغفرت منزل گردید و عاصی گذشته تعلقات مذکور در سر کار داده باریاب حضور پر نور گشته شمول عواطف سلطان شد تا دینولا برادر حقیقی میر میرعلینخان میر باقر علینخان باهوار دویست و سی و نه رویه و شش سرفراز و همواره حاضر در بار جهاندار است و دیگر برادران ایشان بمواجب سرکاری و نیاز البسری برنده .

## جسارت الدول و جسارت جنگ بهادر

خلف محمد علی خان بهادر است جد علای بهادر مذکور در ولایت توران بملاقه سمیت واردات بانبرته مرتبه داشتند که اکابر و اصاغر آنجا را سینه باز بهستانه اعتقاد بود و همواره بخندت میر سپید و خدایت با سجای آورده چون از اتفاقات اراده هندوستان فرمود آن ثروت و سرانجام دینوی لایبی وارد هند گردید که مزیدی بر آن تصور نباشد در آن اثنا چون حضرت مغفرت کاب از دلی اراده دکن فرمود جد بهادر معزز اکمال اتحاد و اعتقاد در دکن آوردند که همین جا بجوار حمت الهی پیوستند تا اولاد بهادر مذکور خواج محمد علی خان بهادر با سواران و پیادگان و ثروت ظاهری همواره معزز و موقر بود و



و نسبت و اداوی و قرابت با میرنای خان بهادر جارت جنگ که از احقری قدیم مغفرتاً باب بودند داشتند  
و همواره در امرای عهد با اعتبار بوده اوقات عزیز خویش نهایت عزت بسر برده و ولایت حیات نمودند و چنانکه  
خواجہ محمد ظہور الدین خان بهادر زار و غر و سرکار یعنی علاقه دار خبر داری و پوشیاری نشانیدن چوکی و پیر  
با از جمیت سرکار اطراف دولتخانه و گرداگرد خمیہ مبارک خاص حضور پر نور در عین شباب قضا فرمود از آنجا  
که فیما بین خان مسطور و بهادر مغربی جارت الدوله حال مذکور نسبت برادری نسبتی بود جناب حضرت  
سفیرت منزل خود بهادر مذکور را یاد فرموده از تعلقه گرد و سر فر از و ممتاز فرمودند تا رحلت آنحضرت  
سمواری حاضر و بار بوده مامور خدمت گردید و در جلوس سمیت مانوس آنحضرت بندگالغالی مدظلہ العالی  
در اندک خدمت گذاری منظور نظر خاتانی و مشمول عواطف خسروانی گشته سر عز و وقار بلند ریاست امیر  
که اخلاق پسندیده اش عالمی را پسندیده مشهور آفاق ساخته خندان روی و کشادہ چینی او بر چہرہ منور  
مانند کمان فلک در افشان عجیب صاحب مہمت که از مقدور خود و مہربان زیادہ تر در کار حسانت مصروف  
نیک بینی اش کار خود از برکات میکند و سرمایہ خود را انبار بارگاہ خداوند لغت خود میداند و مہم شناس  
با احتیاد و دانشا سلوک ہر کس کہ بغیر او نشن احدی نرسد پیش بہادر مغر خود را میرساند و از خواب شیرین بیدار  
بسیار و ہر جا کہ منظورش باشد زور و قدری ہمراہ خویش میرد و سفارش خود میکند و بہ مقصد میرسد  
آنوقت چہین حسانت آگین آن بہادر با دین پرچین نمیشود بلکه از حصول مقصودش شکر بہ جناب اقدس  
الہی سجا آورده از حصول مطالب تائب خویش زیادہ تر خوشنود و سیکر و دو این معنی شاذ و نادر نیست ایم الوقوع  
است مثلاً سوار پاکلی بدربار میرد و او احد از آشنا و بیگانہ در بازار ملاقات کند و بگوید کہ اینوقت مرا پاکلی نہایت  
ضرورت است عنایت فرماید ہمو وقت پاکلی را حوالہ اش میکند و خود تا رسیدن سواری دیگر از قیل و اسپان  
گردان بہا پیادہ میرود و الفاضل شرط است کہ چہ قدر نفس شکنی و کسر نفسی است شاید در زمان سابق ہم ذکر  
بعضی از امیران سلف بساعت رسیده باشند کہ بچہین صفات موصوف بودند اندر الفرض بہا در مذکور

بسیار نیکو ذات است صاحب منصب و خطاب لایق سرفراز و بجایگزین ذات ممتاز هر دو خلف بهادر و عزیز که  
عظمت جنگ بهادر و دینی عتس را جنگ بهادر و جمیع صفات بزرگانه خاندان خود موصوفه اختصاراً

تقلید آورد و

## جهانگیر یا جنگ

خلف سزاوار الملک قلندر او دیگر است بعد حلیت پدر خود بجایگزین قلعه موردنی و سواران رساله و همه کارخانجات  
رسیده نام آور گردیده در عهد حضرت غفر انما ب و حضرت مغفرت منزل اوقات بفرمانت تمام گردانیده  
و درین عهد سمیت مهد حضور یقین بر بندگالغالی ادا م الله اقباله مخالفان او با مخالفان دیگر آینه اندر  
قلعه خلاف شرح شریف حرکت نا لایق ناشایسته و عین غفلت که مشار الیه بیرون قلعه در سیر باغ مستورات  
بود بر سر بازار و چا و قری بطور آ و روند و نام جهانگیر یا جنگ در تمام فاق بدام گردید تا اینکه مورد خطاب خداوند  
نست هم شده از قلعه و جایگزین و غیره معزول گردیده اخراج شد و قلعه بعد و بیات از سر کار سپرد خان نان  
سام الامر اگشته تبسیر سال خانه بدوش ماند آخر الامر بعد تبسیر البصره و تکالیف بی سفارش محلات  
و برای ترحم خداوند لغت که قدر دان خانزادان قدیم است بچوش و خروش و خشش در آمده مبلغ هشتاد  
هزار روپیه نقد از خزانه عامه سرکار به مهاراجه بهادر نذرانه ایشان عنایت فرموده باز بجایگزین قلعه سرفراز و ممتاز  
نمودند و بجوامه و عظمت سرفراز کرده روانه قلعه مذکور ساختند چنانچه بر طبق معمول مامور است امیر است باو شایسته  
قلعه مذکور از عهد و عنایت جهانگیر بادشاه با جواد خویش سرفرازی دار و درواری اسپ بکنای وقت است

و اوصاف بزرگانه موصوفه

## شاه جهان چار و له پادشاه

نام اصلی آن سید علی الله خان است و از خلفه خواجه سعد الله خان مرحوم که خان مذکور مرحوم پرورش و تربیت  
یافته حضرت مغفرت کتاب بود و در سن هجری باریاب محل مبارک بوده همواره در خدمتگذاری ماند و در عصر

خواهی می یافت و بسبب حفظ خود و رعایت کلام شریف آنجناب بنود شخص بسیار دانا و ذہین و دیر بود و چنانچه  
 غلام سپید خان مرحوم از سطوح جاهداران و امام سرکار برای بلند و ندرت ابرار و حمید خان مذکور را در کلیات بسیار  
 بسیار این خاطر می نمود اگر چه صاحب علم بود اما بسیار توجه به تصوف می داشت هر چند ظاهر او بوضع امری عالمگیری  
 بوده لکن باطناً خدا پرست و عابد بسبب سخاوت خرج از آمدنی زیاد تر داشته بمصرف می رسانید و اکثر هم  
 صحبت علما و شایخین بود و صاحب منصب و جایز شستاد هزار روپیہ ذات سرفرازی داشت و اهل خانہ مذکور  
 خواجہ عبداللہ خان مرحوم مرد ولایتی توران از شایخین عمده آنجا است و در عهد محمد معظم بہادر شاہ وارد  
 ملک ہندوستان شدہ چندی بحضور بادشاہ ماندہ ابدالان در دکن آمدہ حاکم محلی بندر گشتند  
 و ایامی کہ جناب حضرت مغیرتآب بدستگیری تمامی ممالک کن و اردو محلی بندر شدہ خان مذکور و خواجہ  
 رحمت اللہ خان برادر ایشان ضیافت حضور از طعمہ لذیذہ انواع و اقسام نمودہ پانصد ہنگی با ساز  
 سفراتی وغیرہ و ظروف چینی عمدہ ارسال حضور کردانید کہ ہمہ خواندہا و بستنیہا و ظروف ہما ہمہ نذر حضور است  
 بیچ چیز دست و شدنی نیست و ملک محلی بندر نیز در وقت دخل سرکار کردہ بوقت ملازمت چینی نہ ملک  
 روپیہ نقد بابت تحصیل آنجا کہ جمع شدہ امانت بود ہمہ بطلب بغیر خبر خود و بخود گذرانیدہ خدمت حج  
 بیت اللہ شریف خواستند حضور فرمودند کہ مابعد ولت ہم ارادہ حج داریم بالتفاق با ہم خواہم رفت  
 و در محل مبارک رفتہ بہ حسب بکیم صاحبہ و سیدۃ النساء بکیم صاحبہ فرمود کہ دو گانہ شکر بدرگاہ محببت الدعوات  
 بجای آری ہم شاہم بجا آرند کہ دو فرستہ برای اطاعت ما آمدہ اند بکلمات موصوفہ عرض کردند کہ فرستگان  
 چگونه آمدہ باشند خود بدولت فرمود و و مشایخ زادہ ولایت کہ حاکم این ملک اند بوقت ملازمت  
 ملک را دخل سرکار نمودند و نہ لک روپیہ نیز اگر انقدر زرخیز گر فتہ بالای جہاز بسبت دیگر میرفتہ از ما  
 چہ بیش کہ واقف نبودم اینہا صفت فرستہ خصال اند تا جین حیات ایشان ہموارہ مورد الطاف  
 و شریک کلیات و جزئیات بودند کہ مردم بہ راز داران حضرت مشہور ساختند مرد خدا پرست با خبر در یک روز

بمقتضای خلقت خدا از سرکار پرواگی معافی گرفته جاری گردانید که همه دست بدعا این دولت بودند  
 آدم ترحم شاکر کریم الاخلاق مدبر سخاوت بسیار میکرد و بوقت ارتحال زیاده از یک کلو و پوپیه و شسته  
 رحلت نمودند مسیحی چون بلده حیدر آباد و مسجد بل پوره بلده مذکور از محضات و باقیات الصالحات  
 ایشانست فرزند کلان مرحوم یعنی خواجه عبد الله خان مذکور سیمه خواجه گفت الله خان بهادر تهور جنگ  
 خزانة دولت والد خود را بهت خویش قسیمی صرف کرده مشهور تر است که لک لک روپیه پیش و اخش  
 هم نموده صوبداری بیجا پور و سیکاکول و راجندری و مچلی بند و غیره همه تعلق بخان مذکور داشت  
 و صفاتهای بسیار موصوف بود و خلف ایشان شکوه الدوله اقتدار الملک از تعلقات کهار و پوپیه و صوبدار  
 بلده حیدر آباد و مهور بوده بخت و حرمت تمام اوقات خود بسر بردند از آنجا که در اینجا از ان اکثر صاحبزادها  
 منسوب شده بودند همچون سر رشته شده و حضرت منفرت منزل صاحبزادی برادر خود حضرت فیر و نگاه  
 بهادر را در وایح سید علی الله خان بهادر حیدر آل روله در آوردند چنانچه حضرت تنیت النساء بیگم حاج  
 شغوره مرحومه والدۀ ماجده حضرت منفرت منزل علیه الرحمۀ نحوایش و خوشنودی تمام الضرام شادی  
 فرمودند از ان عقیقه یک فرزند سیمه به خواجه سعد الله خان بهادر بوجود آمد درین عمر بهیست مهر حضرت  
 بنده کالغالی حضور پر نور عا حضرت ناصر الدوله آصفیاه خلد الله ملک و عمره آن سر رشته قدیمی را از سر نو تازہ  
 کرده صاحبزادی برادر خود مصمّم الملک بهادر را در وایح خواجه سعد الله خان بهادر حال در آورده  
 شریک محفل شامانه گردیدند الغرض بهادر موصوف و سخاوت و آذیت و جمیع صفات امیرانه موصوف  
 صاحب منصب مناسب و خطاب و علم و تقار و جایگزینان سرفراز و همواره حاضر در بار جهاندار است

### حسین باور خشک

ولد مرزا شاه علی بیگ نام اهلی بن حسین بیگ از قوم منل شت که پدر مذکورش در عهد دیوانی رکن الدوله  
 در المہام سرکار امور سرکردگی جوانان بار بوده در سنون ایام قضا نمود و در پسر داشت یکی علی بیگ

و هم شجاعت علی بیگ و او یعنی دوی بی بیامیر عالم از اقربای قریبه زوجه اش بود در دولت بهر عالم اوقات  
خود سبزه نشسته به سر بر دهر گز از خانه خوشین بیرون نمی آمد و به همین طور عمر خود را سپایان رسانید اما سبزه  
بیگ در عهد و کالت میر عالم بخطا خانی و رساله سواران از پیشگاه حضرت غفرانکاب سرفراز گردید تا مقید  
ماندن میر صاحب مذکور در این فدویت و جان نثاری از دست نداده بلکه سبزه همواره شیریک پنج و اوست  
ماند و چون میر عالم از دیوانی و مدار الهامی سرفراز گردید و از خدمت عرض سبکی گری خود داده مأمور گردانید  
که لکهار و سپه و صرف راگ و رنگ و سلوکها با سپاه و آشنایان و در تیاری عاشورخانه محرم الحرام که آئینه های  
یک لک روپی بخیریدی و آورده در انتظام عاشورخانه رشک آئینه خانه با ساخت هر سر آئینه طولانی سه در عهد خدادوم  
در عهد بوده و تمام مهند و دکن عاشورخانه باین تکلف نشاء به نظر هیچکس آمد بعد حالت میر عالم از راجه چند لعل مهاراجه  
بها در اتحاد و اتفاق و شسته تا دم زندگی جاگیر سنجاه هزار روپی غیر سوار و پیاده فقط بر ذات خود خورده و دولت  
حیات نمود و در چنکیه میر عالم بدیوانی سرفراز شده تیاری سالگره حضرت منفعت منزل نموده آنحضرت رونق افزا  
شدند خان مذکور را بخطاب حسین یا و جنگ سر بلند فرمودند العز من خان مذکور نهایت خلیق سخی خوش مزاج  
هزار روپی سپاه و آشنای بیگانه و او در سینه کینار و دو صد چهل و نه سبزه هر و راه بقا گردید.

## من الامرا خانان حسام الامرا نظام یا جنگی پادشاه

نام اصلی بهادر میر عباس علیخان بهادر است برادر هم جدی میر عالم در عهد حضرت غفرانکاب بخطاب جنگی  
و جاگیر ذات سرفراز گشت چون آثار ترقی دولت از نا صیه اش هویدا بود در اندک حاضری و صفوری  
در عهد دیوانی میر عالم از پیشگاه حضرت منفعت منزل سبزی میر عالم شمول عواطف خسروانی گردید در جشن  
سالگره خاص در مکان میر صاحب مذکور بخطاب حسام الملک و نصب پنجاهی سپه سوار و علم و نقاره و دولت  
سر بلند شده مشهور آفاق گشت چون فیما بین بهادر و نور الامرا بهادر محبت دلی از قدیم بود بهادر

در عهد ارسطو جاه سعی موفوره و باره ایشان کرده اند احسام الملک مذکور در باب درستی امورات  
 نوز الامر بهادر و میر عالم سماعی جمیل بهار برده نام نیک بر گماشت معتمد چون هنگام شورش فساد پزاره ها  
 در مالک محروسه سرکار از حد گذشت و ویرانی تعلقات سرکار صیرجی سمانه گردید از پیشگاه حضور پر نور بهادر  
 معز با جمیت پانزده هزار سوار پیاده و پلانیهای بار و بعضی امیران و منصبداران و محب داران و غیره  
 عده سرکار دولت را بجهت تنضیل و تنبیه شوره ایشان ملک مقرر شد و رواته سمت غربی گشته قرار دانی  
 در فدویت و جان نشاری و تنبیه مخالفان تصور نکرده مورخین و آفرین از خداوند نعمت گردیده  
 بمرتبه بلند رسید تا درین عهد سمیت مهد پادشاه دیگاه عالم سپاه حضور پر نور خلد الله ملک او اهل الله اقباله  
 چون از عهد مرشد زاوکی مبدول بدول و عنایات خاوندی بود لب سریر آرای دولت در عرصه قلیل  
 بخطاب حاکم الامر خان خانان و منصب سفت هزاری پنجه سوار سرفراز گشته سحر و وقار با سمان اعتبار  
 رسانید و از دیوانی تعلقات مجموع قریب ده لک روپیه و سواران و عریان و پلانیهای بار و روپیه  
 سه جاگیر و لک روپیه ذات و صفات جملة قریب ده هزار جمیت ملازم رکاب خود داشته بان حوصله بلند  
 و مرتبه ارجمند امور کار گردید که مزیدی بران متصور نباشد امیری بود که مال خوشو منی و وجاهت تمام  
 کثیر الاخلاق عظیم الاشفاق است گوشتی پسند بهادر سخاوت بمرتبه کفاف و سلوک بالوکران و احباب  
 بقدر احتیاج ضروری می نمود و سواری حضور پر نور با و صفیک سن بهادر معز قریب شصت و سال رسیده بود  
 اما گاهی غیر حاضری نمیکرد بلکه از غیر حاضری احدی از ملازمان خویش متنفر میشد و اکثر بفرای خواهی  
 خاص مشرف و مباحی گردیده چند روز از پنیائی پشمان که معذورشده بود شخصی از غیب معیال  
 اش رسیده علاج خوب کرد که تا حین حیات خود محتاج دیگر نگشت و در  
 یک هزار و دویصد و پنجاه و شش سال  
 به عالم جاودانی خرامید

## خضرخان بهادر الخاطب برنست خان بهادر

خلف ابراهیم خان بهادر فرزند برنست خان بهادر بزرگ که بجای ایشان الف خان بهادر خلف او بنشیند  
 معمر دولت قمرنگر کرلزل شده آنچه داد و دوشش کرده و اخراجات بحساب نموده از کتبه نامه ظاهرست  
 اما ابراهیم خان بهادر فرزند دومی برنست خان بهادر بزرگ مذکور برادر الف خان بهادر مسطور بسبب عدم  
 حضرت خضرخان کاتب سیر نظام علیخان بهادر آصفیة ثانی نورالدین مرقدہ وارد بلده حیدرآباد گشته بجاگیر  
 قدیمی بزرگانه خویش محال حیدرآباد و شاه گنده مضاف صوبه بنیاد اوزنگ آباد و جمعیت  
 سواران و پیاده با عراز و کرام تمام اوقات عزیز خود بسر برده چنانچه برنست پوره بیرون بلده حیدرآباد  
 جانب غیب از میثاق ایشانست در همه بنیاد مقام کرده و ولایت حیات خود نمود لکن فرزند ابراهیم خان  
 بهادر یکے داؤد خان بهادر که جهان فانی را بعد سیر و طیر روزگار بکلیج بلند پیرود و فرمود خفان  
 مرحوم مغفور یعنی داؤد خان بهادر موصوف کی عظم خان بهادر الخاطب شاهنوازالدوله دومی اخوان  
 بهادر جنگ سیومی سلیمان خان بی بهانگ چارمی محمد خان بهادر مختار جنگ پنجمی بهمن خان  
 بهادر استقامت جنگ همه یارینان بهادران روزگارند جمیع وفات امیرانه موصوف الفرض برنست  
 خان بهادر امیرست صاحب شوکت که سلسله امارت ایشان بنواب داؤد خان بهادر عالمگیری صوبه دار دکن  
 میسر که جدا علاء بهادر موصوف بوده و رفیق خاص نواب ذوالفقار خان بهادر فرزند نواب اسد  
 خان بهادر رحمت الملک وزیر عظم عالمگیر با و شاه بود که درباره داؤد خان بهادر مذکور بوقت قلعه گیری  
 دکن نواب ذوالفقار خان بهادر این فقره بخط خاص خود نوشته فرستاد که (ای کس بکیان داؤد خان  
 خود را زود برسان) بمجدد و رود شقند کور داؤد خان بهادر بنجاح استعجال شتافته سواری قلعه را منتفع  
 نموده هر و نذر و رود خود فتح قلعه با هم گذرانید حسب حکم حضرت خلد مکان فتح نامه تمام داؤد خان

بهاور موصوف خوانده اشتهار دادند معذرا بهادران موصوف یعنی بنست خان بهادر و شاه نواز الدوله  
 بهادر فرشته صفات اندر زاهد عابد و طایف خوان نجیب پرور قدردان کمال و اهل کمال صاحب منصب  
 پنجزاری سوار و علم و تقاره و نشان و عمارت و نویت و خطابه های لایق از پیشگاه خلافت سرفراز  
 و ممتاز و بهارچ بلند کامیاب و بیجاگیر مورتی جعفر آباد و شاه گنده مشرف و سباهی و سواهی جاگیر مورتی  
 نیز بیجاگیر دیگر بهره مند اند و فرزندان نواب بنست خان بهادر و کور فتح خان بهادر و حمید علیخان بهادر  
 بر طبق منش خاندان خود با خلاق حمید و اشفاق پسندیده مشهور و روزگار فضل بهر عالی فطرتان همواره  
 حاضر در بار جهاندار و در بنست پوره کمال تنک و ثروت عمارات و باغات و اوصاف و بازار تعمیر کرده  
 مشغول عبادت الهی و شکرناشنای بنست خداوندند

## فصل اول در اب جنگی بهادر

برادر بنست سالار الملک بهادر مرحوم نام اهل آن اهل مروت و اوست محمد یوسف علیخان بهادر است از ابتدا  
 نشو و نما در سپرد خست بهادر مرحوم صاحب جمیع امور و گریه با غمزه بلند و حوصله دار چند رسید که از  
 پیشگاه خلافت و فرمان فرمای بختاب داراب جنگی و منصب بهراری هزار سوار سرفراز گشته نام نیک  
 به نیکنامی تمام بر نگاشت و همیشه در سوال و جواب تعلقات لکهار و پیوسته و محوله بهادر و اعتقاد جنگ  
 بهادر خلف بهادر و کورچه در بارگاه حضور پر نور و چه در دیوانی نزد بهارچه بهادر و چه بالای هر دو و دفتر  
 مال نزدی بهادر و راسی رایان بهادر و اموشده چنان باین بهین و انتظام و تزیین مساعی جمیع بکار  
 میبرد که مزیدی بر آن متصور نباشد صاحب خلاق و کربانه و اشفاق شفیقانه نجیب شناس قدردان کمال  
 و اهل کمال و رعین ابتدای شب عقل صد ساله بزرگانه داشته بهر تب خفی و جلی و بر موز محف و ظاهر بی بخوبی  
 تمام میرسد سخن بهادر کشاده چنین خندان و صاحب همت زیاده از مقدار و در کار خیر احتیاج و ارباب احتیاج



و استحقاق بدل معمر شسته متشرع عابد بر طبق عادت مهو و بزرگان خویش قدم بقدم گذشته بر جاده سقیم  
فانان خود ثابت قدم است از طول کلامی حشر از کرده سخن چند از دفتر اوصافش تجسیر در آورد

### دلاور نواز جنگ بهادر

نام اصلی آن محمد خان قایم خانی مرو قایم مزاج حاضر از وفایا پیشش کیس و بزرگانیش در دولت راجایان  
ماژ و اژ بکارهای عمده مامور بوده کارهای نمایان ظهور آورده اند و او وار دنا گپور شده در آنجا نیز بکارها  
لایق فایز گردیده چون وارد بلده نخست بنیاد گشت بزور تدبیر و تقویت بازوی تقدیر چندی در تجارت  
بسریده هرگاه بکلازمت مهارجه بهادر رسید بسیار پسند خاطر گشته اول بدر راه ذات و ده سوار بسراسری  
معمولی سرکار سرفراز و ممتاز گردید رفته رفته بجاگیر فوات و مقصد سواران بشیقرار و خطاب دلاور نواز  
جنگ و تعلقات گولکنده و غیره بطا و بعضی از صوبه اوزنگ آباد و لبنایات نوبت و گه پیرال و مسلم  
نقاره سرفراز و بلند آواز از پیشگاه خداوند نعت گردیده شهر و آفاق گشت معجز السبب بر آوردن  
کارهای نمایان بهرامی صاحبان انگیز بهادر بحسب کم سرکار مجد و مشمول عواطف شایسته مباحی و شتر  
ش در حبس خلاق تنخواه بهرامیان خود را بلا اعتذر رسانیده در نوکری سرکار سر موقوفه کردن نمیدهد  
صاحب جرات سیریل کابر قوم خویش نازی در پنجگانه تساهل هرگز نه نیاید و با جماعت میخواند نقایحیان  
خوشنواز دشته تمامی خاطر خود را مصروف خوشنواالی نوبت چهارپاسی دارد در خیر و خیرات و سلوک  
بافزار و ارباب استحقاق بقدر ضرورت هر وقت که حکم سرکار میرسد با جمیعت حاضری خود شبانه روز  
حاضر است در تاریخ دانی نهایت شوق در راگ دزنگ بسیار با نعل همواره محبت با علما و صاحبان علم و فضل  
دشته در میان فقیمی خبر دار و همیشه باریاب دربار

حرف الکرین الدوله میرخی خان بهادر اختتام جنگ

مدار المهاد سرکار نام اهلی او میر محمد یار وطن بزرگانش بنجار است جدا و در هند آمده نزد فازی الینخان  
 بهادر فیروز جنگ برای تعلیم نواب مغفرتاب آصفیاه بهادر نوکر شده بخطاب ترکی خان سبی گشت  
 بعد فوت او خلفش میر موسی بو قالیچ نگاری دیو کنه رده معزز شد و در فاقهت هدایت محی الدینخان  
 بهادر مظفر جنگ صوبه داری بجا پورا اختیار کرده بر ساله سواران امتیاز پذیرفت چون اولی ساله  
 باقی خرابید سپهر کلاش میر محمد یار نوکر مورد الطاف او شده بر ساله ارانی کامیاب گردید و در کشته  
 شدن مظفر جنگ بروست افغانه و سرکار امیر الممالک صلابت جنگ بهادر نوکر گشته بمنصب شایان  
 و خطاب پدر میر موسی خان و به تقرر رساله جزا را اندازان و رساله سواران بتدریج لوای روشناسی  
 برافروخت چون در آن ایام صوبه داری بپراژ بنام نامی نواب مستطاب علی القاب خورشید فلک  
 سروری و سرداری جناب حضرت غفراناب قرار یافت خان مسطور بواسطه مصممام المملک شاه نواز  
 خان وکیل مطلق امیر الممالک بخش بگیری سایر سرفراز گردیده ملتزم رکاب نواب موصوف ممدوح گشت  
 از بنجا که طالع یا و بخت مدو کار و داشت و عمل نواب مستطاب از اصل اضافه بمنصب چهار هزار و علم  
 و نقاره و نشان و خطاب اتمام جنگ و پالکی چهار دارم تفتی هاراج دولت گشت در سنه یک هزار و یکصد  
 و هفتاد و هفت بهر از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و شش هزار سوار و عطایایی و مرتب  
 و خطاب رکن الدوله بدیوانی سرفراز فرمود و بعد استقلال تمام و کار و دانی امور مالی و داری  
 و خیر و نیکنامی انداخته در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و نه بحسب که حضرت غفراناب در فتنه بود حاجی  
 بهوسله برادر ساجی و رکوبی بهوسله مع اسماعیل خان رفته بودند و منزل قصه بمنبر امضا صوبه بپراژ و در بخت  
 بست و ششم صفر سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و نه بحسب بنحیه حضور پراژ ضرب جهه بهر دست فیض کاردی  
 مقتول گردید و نقش او را بنابر وصیتش زیر دامن کوه مبارک جناب حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب  
 علیه الصلوٰة والسلام در باغچه مدفون ساخته عمارت خرد بار و اقامای بخت به تعمیر در آورده که تا حال

در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و نه

معمی و چاه و مقبره موجود است اما درینو لا باغ و عمارات دیگر نیز با حداثت در آورده اند و اذینا یخ  
 بقول شاه شاهی علی صاحب تاریخ نزول صیفیه نیست مصرع سیرت نصیب با او هم و تاریخ دیگر که  
 بر سر کتیبه دروازه مقبره اش نوشته است نیست مصرع داخل آید از شهبان حسین به عدد دای  
 هر دو تاریخ مطابق یکدیگر بر سر سینه مذکور اند سیب کشته شدن رکن الدوله میر موسی خان مذکور بدو چو  
 نیست که رکن الدوله در مدار الهامی خویش اکثر بوقت شب سبب نقل و حکایات تفریح مزاج و خوری دل  
 خویش میکرد چون اقبال او بد چه کمال رسیده بود روزی حضرت کالی بیگم صاحبیه همیشه حضرت غفر اناب  
 بزبان پوریه دیواری خود بر کن الدوله گفته فرستادند که درینو لا سفر طولانی در پیش است هر روز علی التواتر  
 کوچ بکج بند گالغالی میر و نر گاوان رختی سواری من بسیار سیب پیری لاغر شده اند نمیتوانند که  
 به آرام رسانند این یک جوڑی نر گاوان گجراتی جوان داخل سازند بهادر مذکور قبول کرد و پوریه  
 مذکور به یک مقصدی بیگم صاحبیه هر روز برای یاد دهنی و تقاضای نر گاوان نزد رکن الدوله  
 می آمد و اقرار بخوین میکرد و روزی بسیار تنگ آمده پوریه مذکور تقاضای سخت نمود چون (که قاعده  
 کم می است و قیتکه حکم سرکاری پیش کسی میر بند پاس و ادب امیر و ضعیف و شریف و نصیب ملحوظ انداخته باز حد  
 دایره مرتبه خود فراتر نمی نهند و هر چه بدین و خیال جا ملان آتش میرسد بر زبان می آرند و شخص شریف  
 برداشت نشیندن اینگونه سخن نمیکند و این پوریه میر به بیگم صاحبیه بود و طلب جفت نر گاوان بشمول القاط  
 نامناسب نمود در آنوقت او جواب درشت داد که لایق حوصله او نبود و پوریه خیلی آزرده خاطر گشته  
 خاموش بر خانه دیواری خود آمد و هیچ اظهار نمود و بدو روزی بیگم صاحبیه موصوفه پوریه را غمگین و غمزدند که تا حال نر گاوان  
 از نزد رکن الدوله نمی آرد و عذر داد که اینقدر را بخانزاد دیگر حکم شود غلام بخانزاد رکن الدوله هرگز نخواهد رفت آخر الامر  
 تاچار عرض نمود که اینقدر را حال چنین است هرگاه بند گالغالی حضرت غفر اناب اندرون محل برای استعمال خاصه و تنق افرا  
 شدند کالی بیگم صاحبیه رو بر نوشته فرمودند که ای برادر اگر در اول حضرت غفر اناب شاه هم دختر متولد میکرد دیدند

چشمه خوب و چه بهتر میشد که در ریاست و استقلال دولت شما حال چنین باشد که غیرت پور بهیم پسند  
 نکت تا به غیرت دیگر غیر چه رسد آنحضرت فرمود که جناب مرا خیال برادر نفرمایند که من مرد خاندان آصفیه  
 نیم بلکه القصور به خیرت که باعث جنگ و جدل مرط و غیره و اختلال سلطنت بخت ناچارم بگویم صاحب فرمودند  
 هرگاه شما چنان ناچار و بی اختیار بوده باشید پس باز خست و بند تا هر چه از دست ما بر آید عمل آریم  
 خود بدولت فرمودند که کدام کس مانع شماست مختار استند هر چه خواهند بکنند پس بگویم صاحب فیضونام جوان  
 کاروی را که در پیره بالایی دیواری زانی حاضر میبود طلبیده فرمود که فیضون ترا کاری فرمایم که  
 در آن میان اندیشه جان تو باشد از تو خواهد شد یا نتوانی کرد او عرض نمود که اگر از لطف قدس شدن  
 جان غلام کار عمده سرکار برمی آید هزار جان گرامی خود بصدق فرق مبارک میدانم بگویم صاحب فرمود  
 اگر سلامت مانی از تو عزیز تر دیگری نخواهد بود و اگر میری از اولاد تو کسی عزیز نخواهد شد فیضون بمنت  
 قبول کرد و چون او را از کشتن رکن الدوله آگاه ساختند او عرض کرد بشیر طایفه حضور بر نور از زبان خود  
 بسلام فرمایند غلام با تقدیر میگذرد بگویم صاحب فرمود که حضرت از زبان خود نخواهند فرمود تا با وقت حکم  
 کردن هر چه شتر سماعت خواهند کرد پس تو خاموشی حضرت را دلیل خاستی دانسته بعل کار  
 و فیضون بالاس العین قبول نمود و روز دهم بوقت شب بگویم صاحب حضور اندرون پرده بار یکاشته  
 بایک اصل محرم از فیضون طلبیده فرمودند که فیضون شبیه حضرت را و شبیه مرا از بیرون پرده بظر خود دید  
 فیضون عرض کرد ای خداوند نعمت دیدم پس فرمود حالا سخن مرا گوش جان شنو که حکم حضرت چنین است که  
 رکن الدوله را کشتی فیضون دست قبول بر سر و چشم خود نهاده بصدق دل قبول نمود و وجه دیگر در همین آیام  
 نیست که در آن زمان معمول محلات حضور بر نور این بود که تمامی بگمات و خانامات و غیره کار سجات  
 از چپینیت های محلی بند میگرفتند چنانچه شغل از بند رفته و چپینیت های عمده آورده بودند و مال فقیده  
 رویه بخیریدی سرکار هم آمده چپینی رقم قیمت او به تخط خاص حضور بالایی رکن الدوله گردیده شش شاه

متفق گشت (وجه اینکه بسیج سپاهی و جنگ و جدال متوازن سوای آدای زرتنخواه فوج و مهیا کردن  
 اسباب جنگ و مصارف دیگر لازمه سلطنت و عدم معموری خزانه عامه جهت پایبجای اینطور مخارج بسیار  
 وقت میشد چونکه در آنوقت ضرورت افواج جرابی آنها بود و در سرکار حضرت عفرانآب در زمانه  
 مدالهامی بن وزیر باندیر افواج نهایت آراسته بود و بدین وجه نتوانست که مشائر الیه یک جبهه بدید  
 برآمد و زدن سیکد را نیکو نخل مذکور ناچار شده روزی دین ساری کوچ سر راه استاده فریاد آورده  
 و دانی خدا متعالی جلشانه و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بحضور داد که یازبنده عنایت فرمایند  
 یا مال بنده واپس دهند که از تاخیر وصول زرخزانی بسیار غلام شده است حضرت عفرانآب با وجودیکه  
 رکن الدوله در خواصی مبارک حاضر بود هیچ فرموده از عماری فرود آمده اندرون محل مبارک رفته  
 چندین تنه انهای چپیت سالم و باقی سخافت با در شیتا میوه صدر رویه نقد آورده بمنزل فرمودند  
 که این مال شماست و این سه صدر رویه تقصیر است هر جا که خواهند رفت و بشیر و سوار شده روانه مقصد  
 گردیده رفته حدوت بگیم صاحب دلی الثغالی حضور و باره ایشان مشهور آفاق گشت خلق الله  
 را و سوسه بخاطر راه یافت شش رکن الدوله و خیمه خود بالای ستر استراحت میکرد آدم مصمم الملک  
 رفته آورده اندرون خیمه فرستاد رکن الدوله رفته خوانده بالای شمشع سوخته جواب داد که  
 معلوم شد و بخواب رفت درین اثنا شرف الدوله برادر خورش اندرون خیمه آمده دست خود بالای  
 پایش نهاده بیدارش نمود و پرسید که اینوقت غیر برای کدام کار ضرور آمده ای شرف الدوله گفت  
 مردان در حق جناب چنان چنین میگویند صلاح وقت نیست که چند روز احتیاط و دربار فرمایند  
 و گریه کرد رکن الدوله جواب داد که ای برادر چرا گریه میکنی خیمه خود برو من بچه گوشتنم که کسی مرفج  
 خواهد کرد و بکشد شما خاطر جمع آرید چون بمنزل تمیر رسید خود بدولت خواستند که از عماری فرود آیند  
 رکن الدوله پیشتر موافق معمول از خواصی بزرگ آمده است و خود بدولت دست مبارک بر سر مبارک

خویش نهاده همه ارا از خود حضرت فرمودند و رکن الدوله را هم ارشاد شد که بنحیه خود روند چرا که  
نحوسته بودند که خون بید صیرگجا و بر روی مابد دولت شود رکن الدوله عرض کرد که غلام را بعضی مقدمات  
ضروری عرض کرد نسبت امید و ابرار یابی تنهاییست حضرت ارشاد کردند که حالا از هیچ و هیچ منزل بمقام  
آمده ایم اینوقت رفع احتیاج هسته ضروریست چقدر خواصی عرض نکردند بوقت دیگر حاضر شوند  
چون نزدیک خیمه خلوت مبارک رسیدند و باز عرض کردند همچون جواب شنیده تا اینکه خود بدولت نزدیک  
خیمه محل مبارک آمدند رکن الدوله باز با سر تمام همچون عرض نمود و گفتا منراج مبارک برهم شده فرمودند  
هر چند میخواهم که دفع الوقت شود شمار هیچ خیال نیست بیایند و بنشینند که کدام عرض ضروریست پس  
حضرت اندرون خیمه محل تشریف فرما شدند و رکن الدوله هم بیرون خیمه خاص محل نشست درین  
اثناء فیض و جوان که برپره خود ایستاده بودند و در گوشه خیمه گذارشته عفت کنان الدوله آمده  
دست خود بالای کتفش داشته گفت لولا صاحب بلخ هست و چه هر اجل حواله اش نمود که از هر دو کلیه  
او گذشته بیرون طفسرهای دیگر برآمد و گریخت بران الدوله بهادر که از طفسر رکن الدوله و حضور  
پرنور کیل بود و تقابش نموده بیک ضربه تیغ بیدریغ کارش بانجام رسانید باین خیال که شاید این  
مقدمه از حضور باشد و مبادا ظاهر گردد و بهترین که هر دو بهرند پس حضور معابر آمده فرمودند تا نگفته بودیم  
که شما بمقام خود روند آخر حال شما باینحال رسید رکن الدوله عرض کرد که جان نشاری مصالح تو کمرست  
اما اگر بجای مناسب میشد مناسب تر بوده خیر شد آنچه شد لکن مبارز الملک بهادر و اسماعیل خان بهادر ازین  
سانحه ناگزیر میشوند و متوش خواهند شد لهذا غلام طمانیت و تسلی اینها میکنند پس نشسته خود را طلبیده  
خطوطها نویسانیده و بهرست خویش هم دستخط کرده بار سال آورد که این امر بی اطلاع حضور بوقوع آمده  
است خود بدولت را درین مقدمه باکل مداخلت نیست ملامت مطلقا هرگز هرگز خیال دیگر نکرده باشند  
اگر چه من زنده ام لکن در هر امر فرمانبرداری و نمک حلالی و جان نشاری سرکار باید کرد و بعد از آن

۱۳ مراد از خیمه محل است

حسب الحکم حضور جراحان چالاک دست حاضر شده مشاوره را در پیراکی نشانید خیمه اش برده بدو تن  
 زخم مشغول شدند و بصر صبح صادق جان بحق تسلیم شد و خود بدولت و اقبال و خل باده حیدر آباد  
 گردیده متوجه امورات ریاست خویش بذات خود گشتند **انقل عجب عجب** و دیگر رکن الدوله  
 روزی در خیمه خود با وقار الدوله که با هم ربطا زیاده بودند شسته احتیاط میکرد که سید نجابت خان بهادر  
 نبیره بهادر و گنجان بهادر شجاعت الدوله صوبه حیدر آباد امیر فزی مرتبه برد خیمه اش رسید  
 چو بداران در آنوقت حاضر نبودند پیره واکه مانع اندرون رفتن ایشان گشت و بهادر ندکورخواست  
 که موافق بمول اندرون بروند نوبت بان حدر رسید که با هم کشمکش کردند و گریبان خان مذکور از دست  
 کارویان پاره شد و خود رکن الدوله و وقار الدوله بچشم خویش میدیدند و هرگز منع نمودند بلکه خنده  
 کردند و درین اثنا چو بداران رسیدند کارویان را زجر کردند که ایشان امیر سرکار صاحب منصب اند  
 با ایشان باین بی ادبی پیش آمدید و به خان دستور عذرا نمودند و ایشان از دست پاجیان زمانی  
 یافته هرگاه اندرون خیمه بروی رکن الدوله آمدند و از راه استنزل گفت خالصا بیایید  
 بیایید سید نجابت خان بهادر نزدیک آمده فرمود که من برای این نه آمده ام که بخدمت شریف حاضر باشم  
 بلکه برای این آمده ام که حق سبحانه تعالی عسی را دیگر نزد شما نه آرد و برگشته بمقام خود رفت عتصام الملک  
 نشی میر حیدر خان بهادر تقسیم نمود که من هم در آن مجلس نزد رکن الدوله نشسته بودم و بچشم خود دیدم  
 که از امانت آل رسول دیگر زانه بار کن الدوله موافق بنوده در سمون هفته مقتول گردید و فاسادت بر داد  
 یا اولی الا بصائر از محدثات رکن الدوله تا حال حشره است که آنرا موسی بم میگوبند آب از گریه زمین  
 برآمده که گاهی در سوگم گرمای شدید نیز از صد خود کمی نمیکند هزارا مردم خصوص امیران سرکار آب از آنجا  
 طلبیده باستعمال می آرند سابق بهر شش در بلده بعضی جامی آمد درین ایام هنر تالاب میر عالم خانه نجانه کو بکو  
 جاری است برین هم غزه بلده آب موسی بم را باستعمال می آرند که بسیار سبک تر است

در وقت که میر موسی خان احتشام جنگ در خیمه خود بود و وقار الدوله و رکن الدوله با هم در خیمه خود بودند و سید نجابت خان بهادر و چو بداران در آنوقت حاضر نبودند و پیره واکه مانع اندرون رفتن ایشان گشت و بهادر ندکورخواست که موافق بمول اندرون بروند نوبت بان حدر رسید که با هم کشمکش کردند و گریبان خان مذکور از دست کارویان پاره شد و خود رکن الدوله و وقار الدوله بچشم خویش میدیدند و هرگز منع نمودند بلکه خنده کردند و درین اثنا چو بداران رسیدند کارویان را زجر کردند که ایشان امیر سرکار صاحب منصب اند با ایشان باین بی ادبی پیش آمدید و به خان دستور عذرا نمودند و ایشان از دست پاجیان زمانی یافته هرگاه اندرون خیمه بروی رکن الدوله آمدند و از راه استنزل گفت خالصا بیایید بیایید سید نجابت خان بهادر نزدیک آمده فرمود که من برای این نه آمده ام که بخدمت شریف حاضر باشم بلکه برای این آمده ام که حق سبحانه تعالی عسی را دیگر نزد شما نه آرد و برگشته بمقام خود رفت عتصام الملک نشی میر حیدر خان بهادر تقسیم نمود که من هم در آن مجلس نزد رکن الدوله نشسته بودم و بچشم خود دیدم که از امانت آل رسول دیگر زانه بار کن الدوله موافق بنوده در سمون هفته مقتول گردید و فاسادت بر داد یا اولی الا بصائر از محدثات رکن الدوله تا حال حشره است که آنرا موسی بم میگوبند آب از گریه زمین برآمده که گاهی در سوگم گرمای شدید نیز از صد خود کمی نمیکند هزارا مردم خصوص امیران سرکار آب از آنجا طلبیده باستعمال می آرند سابق بهر شش در بلده بعضی جامی آمد درین ایام هنر تالاب میر عالم خانه نجانه کو بکو جاری است برین هم غزه بلده آب موسی بم را باستعمال می آرند که بسیار سبک تر است

## رشید الملک بهادر

خلف رشید الدوله بهادر مرحوم ولد شش پیر حیدر خان بهادر اعظم الملک بزرگ است چون رشید الدوله  
 بهادر بعد حلت پدر بزرگوار خود شش پیر حیدر خان بهادر موصوف مرحوم از پیشگاه حضرت متفقت منزل  
 علیه الرحمه بنیست دارالانشای خاص سرفراز و ممتاز گشته بعمر صدت و یک پیش از حلت آنحضرت و بدست  
 حیات نمود خلفا رحمتش که نام اصلی آن اصل لیاقت و امارت میر اسماعیل خان بهادر است و از بدو ظهور  
 آثار شادان از جبین پین او درخشان بود و در اندک حاضر باشی منظور نظر خاقانی و مشمول عواطف سلطانی  
 گشته بدیده بلند رسید و بنیست موردی معمور گردید **نقل عجیب و غریب** که مشهور آفاق  
 است و دلیل قطع عقل بسیار و فهم و ذکاوت آن ذی فطرت نیست روزی در مجلس میر عالم مدار المہام سرکار  
 دولتدار پتان سدنم صاحب دلیل اگر بزرگوار که جامع علوم عقلی بود میر صاحب موصوف با هم در گفتگوی  
 اسرار کلیات سرکار عالی مشغول بودند رشید الدوله مرحوم با میر اسماعیل خان بهادر مذکور خلف خویش  
 وار و شرف شیریک مجلس گردیدند در آن زمان پشت بر حلقه از مراحل عمر خان مسطور یعنی میر اسماعیل خان  
 بهادر گذشته بود چون شمشیر بر طبق معمول مستمره در بار بست خود داشت سدنم صاحب که مر و خلعت  
 و لطیفه گو و از علم فارسی و عروض و مدنی و شعر فنی نیز بر ابط کمال سیادت از راه لطافت طبع از خان مسطور  
 سوال کرد که میر اسماعیل خان بهادر شما که خدمت دارالانشای حضور پر نور دارید شمشیر را با نشان که اهل قلم  
 اند چه نسبت است بهادر عزیزان صفر بن فوراً بدیده جواب داد که ما از خاندان عالیشان سیاون صاحب السیف  
 و القلم هستیم سیف و قلم هر دو وابسته خاندان واجب الاحترام است میر عالم بی اختیار مانند گل شکفت  
 و سدنم صاحب را کمال استغیا حاصل آمد و کمال العصر و الزمان بهادر میرزا البینہ خود تنگ کشیده و عالمی  
 فراوان درازی عمرش دادند و رشید الدوله بهادر را بسیار بسیار تحسین و آفرین نمودند سدنم صاحب اینهمه  
 واردات مجلس البینہ صورت مجلس از مصوران و ایاتی خود درست کنانیده بولایت لندن و کلمه و مدرک



و بنابر بعضی فرستاد بعد چند روز زبانی سدهم صاحب میر عالم معلوم شد و میر صاحب مذکور  
 بر رشیده الدوله بهادر بحال الطاف ظاهر ساخت که نزد سدهم صاحب مفصل خبر آمد که این صورت  
 مجلس و اردات آن هرگاه پیش پادشاه و صاحبان کبیری و گورنر و کلکته و مدراس و بمبئی رفت بهای مجموع  
 از ادراک این حقیقت بیفحش و تفرج و شفقت و سرور در آمده گفتند که از قیافه این شبیه چنان معلوم میشود که  
 این طفل در سن رشد و تیز خویش علامه محض خواهد شد که در دیار آصفیه بچگی لفظت او خواهد رسید  
 و فی الواقع چنین است القصه بعد حلت رشیده الدوله بهادر پیر بزرگوار خویش از پیشگاه خداوند نسبت  
 حضرت شفقت منزل بخدمت موروئی دارالانشاء بسن قریب بست و پنج سالگی سرفراز و ممتاز از  
 گریده جوابات عرب الفیض گورنر کلکته بآن دستی و جامعیت عبارت و مطالب و تأرب دست کرده بکمال  
 اقدیس حضور پر نور آورد که پسند خاطر مبارک گشته مورد تحسین گردید چرا که در جمیع علوم در آن هنگام هرگاه  
 کمال داشت معتمد او در عهد مهمیت مهد جناب بنو کالغالی بنظره العالی حضور پر نور آدام الله اقباله  
 و عمره و خلد الله لکه و سلطنت بکمال فذروانی بهادر معزز ب خطاب جنگی و دولای و ملکی و منصب مناسب  
 عمره و علم و تقاره و نوبت و جاگیر قدیم و جدید و بحالی خدمت موروئی دارالانشاء سرکار و قلعه‌ای  
 قلعه مبارک دولت آباد و پالکی جبال درو عماری و غیره که لازمه امیران و ایشان دولت است سرفراز  
 و مشرف و مهابت و همواره در مقدمات کلیات سرکار باریاب که احدی را در آن میان دخل نیست  
 هرگاه فرمان و حسب الاذعان پادشاه و بیجا بهندوستان شرف صدور مییابد و نیز عرب الفیض گورنر  
 لار و بهادر کلکته و حضور پر نور سیکندر اند بهادر معزز در دیار جهان را بغیر مطالعه و ملاحظه در آن مجامع  
 اکثر بآن طلاقت لسان و فصاحت بیان و پیشگاه خداوند نعمت حضور پر نور علی رؤس الانشاء  
 بکمال درستی و شایستگی عبارت بجلوه بیان می آرد که مورد تحسین و آفرین سلطانی و اهل دیار سیکرود  
 ایلست بکمال لیاقت و وجاهت با اخلاق پسندیده و اشفاق حمیده که در جمیع علوم عقلی و نقلی

و تمامی فنون و صنایع و بدایع کمالات بهره کامل دارد و نیز فهم بلند خیال کمال دوست نجیب شناس  
و شمن ارزل رفیق نواز خوش مزاج سیر فلک و جمیع صفات موصوف عاصی مولف این اوراق از بدو  
شنو خود باین علم و فضل کم نظر خود دیده است که در امیران سرکار بلکه در روزگار شاذ و نادر لغت  
از میثقات آن منبع کمالات منضیل دروازه بل بالای رسته کلان و عمارت عالیشان و یک خانه  
باغ و چسب نهایت حضرت و نصارت موجود که مسکن و مقام بهادر سزا است باین همه اوصاف صاحب  
همت فیض سان خوش لباس راگ پسند شکار دوست جانوران شکاری از یوز و باز و جیرها و مرغ و شایان  
و غیره همیشه همراه سواری خود داشته تا پنج شش گروبی بله شتول شکار میکرد و در میان سیر و شکار  
اجتا و اقربا را فراموش نمیفرماید زوار و حجاج را نیز سال بسال راضی و خوشنود میدارد ۱۰۰

که در تمام دروازه است

## رفت الملک بهادر

خلف رفت الدوله زور و جنگ است چون رفت الدوله در عهد حضرت غفر اناب بعد جان شایر بها  
بسیار ولایت جیات نمود رفت الملک مهین پوشش که نام اصلی او میر مظفر است بمنزله الطاف  
خداوند نعمت بمنصب هفت هزاری پنجهار سوار و خطاب ملکی و بجالی سرکار نادیر و غیره و جاگیر پنجاه هزار  
روپیہ ذات و سیال و و صد سواران متغلبه توران سرفراز و سپاهی و شترن میبوده ابلو مدارج المارت و  
ایالت اوقات عزیز خود بسر برد هرگاه عظم الامرا اسطو جاه از پونا وارد بلده حیدرآباد گشته غنای کار  
دولت آصفیه گردید بسبب نا اتفاقی برادران مال و موال اندوخته او ضبط سرکار شده مقیم گوشه اندوخته  
بعد حلت غلام سید خان عظم الامرا در دیوانی میر عالم بسبب موافقت سابق باز بجایگزینیم و جد سیرکار  
نادیر و غیره و تعلقات لکها روپیہ دیگر جمعیت سواران و پیاده ها و علی غول و غیره معمول گشته روانه تعلقات  
گردیده در اندک ایام بمیراتب و مقدر و زیاده از سابق فایز شده نام نیک خود طوعا و کرها مشهورتر  
گردانیده و در مختاری را چه چند و عمل مهاراجه بهادر با سیزده لک روپیہ نقد که بعد از او بدست

از تعلقات وار و بلده شده بود هم صفت نذر و نیاز سرکار و دربار نموده پس از آن صرف بر جایگزین ذات  
 و صفات چندری خاوند نشین بوده از عارضه خلل مشانه و دلیت جان شیرین ساخت امیری بود نهایت طویل القیام  
 و بعضی الجسامت خوش ترکیب که بچکین خوش ترکیبیش نظر آید قوت بدن با نمرتبه داشت که احدی  
 بمقابله اش نمیرسد پنجم پیرنگی زاکه این پنج کمال آب پریشد از زور و بازوی خود برداشته از دیوانخانه خویش  
 تا و روزه کلان که فاصله قدم باشد می آورد و باز میرد این زور برابر زور فیل کم نیست و علی  
 بن القیاس بسیار تقا ای عجیب و غریب که صاحبان راستی بحشم خود دیده اند بیان میکنند که عقل در انبیا  
 حیرت و فی الواقعی بی شائبه کذب درست است و هم چنین بود همی مؤلف اوراق هم بحشم خود دیده  
 است الغرض از آن آیات تا این زمان که سیکرار و دود و پنجاه و شش است همچنین آن  
 قوت و زور و جاهت اندام باین بزرگی جسامت بنظر آید چه در امر او چه در غر با تا زور و قوت  
 و جاهت و بزرگی جسامت و شوکت جناب حضرت مغفرت منزل ما فوق صفات بهادر معز بوده که تمام  
 خلافت این ولایت پیدا ند و سید عاقل خان بهادر خلف دومی بهرام الملک بهادر نیز هر چند قوی الجسم بوده  
 موث و گادیر از دست خود پر آب میگشت و جاهت جسامت و بد خوش ترکیب فنت الملک بهادر نیز سید  
 و زورش بحساب و دست راست و دست چپ از بهادر معز بوده و در آن زمان در زور و آن روزگار  
 چهار کس معصوم خود را بودند یکی فنت الملک بهادر مذکور دومی افسرالدوله بهادر سیومی محمد خلیل خان بهادر  
 اُستادزاده حضور بر نور حضرت غفران تاب چهارمی بهرام الملک بهادر و حساب زور ایشان مطابق تفصیل  
 اسامی مرقومه است یکی بعد دیگری و سید عاقل خان بهادر مذکور در زمان اخطا قوت و جوانی ایشان  
 بعضی ظهور آورده مفصل احوالش در احوال بهرام الملک بقلم آمده که گذشت و سیکرار و دود و پنجاه و چهار  
 بهر فنت الملک بهادر بار خد که بقلم آمده که گذشت نقل عجیب و غریب از زور و قوت بهادر معز در  
 احوال قلم کنجی کوته مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

# ذکر راجه های سرکار دولتدار آصفیه اوم الله اقبال راجه بان راجه

## راجه چند لعل مهاراجه بهادر

سلطه بزرگان بهادر مضربقول خویش که در عشرت کده خود نفیلم آورده تا بر راجه تودرلی کبر شاهی میرسد  
چون راجه ناک رام عموی بهادر مذکور در عهد حضرت غفر کتاب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه تانے  
نور الله مرقده بخدمت کرا و ط گیری بلده حیدرآباد سفر فرزند شده مدتی بدید اوقات خود بتکلف تمام  
بسر میرد بهادر معز را که برادر زاده بود برای پیوه خوری برابر سر خویش رای لکپت رای یک رویه روز  
میداد گویند رای مذکور و گویند بخشش برادر خرد و مهاراجه بهادر سرچشمه طور خاطر همیشه پیچید و خرج میکردند  
و بهادر معز هم بفقرا و غریبا خیرات مینمود و بکرنی آورد چون این خبر بسراج راجه ناک رام رسید  
یک رویه بومیه دیگر اضافه نموده خوشنود ساختند بعد انتقال راجه ناک رام و برهمی کار لکپت راسے  
مهاراجه بهادر که از بدو مشغور آثار شاد و بلند صلی از ناحیه شش هویدا بود و در چند ایام بی اعتقاد و  
شمشیر خنک بهادر که در آن ایام نظامت بلده حیدرآباد مقرر بود و منظور خاقانی و شمول الطاف  
خسروالی گشته از پیشگاه حضرت غفر کتاب بخدمت سورتی کرا و ط گیری مذکور سفر فرزند شده اوقات  
عزیز خویش نهایت خوبی و نکولی بسر میرد و در آن اثنا لب چندی قفیری میرالو القام میر عالم بهادر  
از ملک مفتوحه کرا په و قلعه سد هوت و قلعه کبخی کو ط و غیره بوقوع آمده بتجویز حضور پرنور و باستنباط  
اعظم الامرا از سطوحه مدار الهام سرکار بهادر مغز را با جمیعت سواران و پلاطینهای بار و علی غول و عاری و  
دیگر بزرگان امیران ایشان و شکوه برای بند و بست آن سمت رخصت الضراف فرمود و خدمت کرا و ط گیری  
ضمیمه خدمات بوده پس در راجه گویند بخشش برادر خرد و بهادر مذکور بنیابتا اگر دید پس آن منبع خوبیا

در اندک مدت دستنی امورات انجام نموده نام نیک بر صفحہ روزگار برنگاشت و در دیوانی میر عالم معمو کار  
 و بار پیشکاری سرکار دوله دار گردیده به ترتیب بن رسیدہ عالمی را فیضیاب ساخت بعد طاعت میر عالم بہادر  
 در دیوانی میر الملک بہادر از پیشگاہ خاوند لغت حضرت مغفرت منزل علیہ الرحمہ بدرجہ بلن از حمید  
 مختاری اموری است و وکالت انگریز بہادر کراہیست جلیل القدر نازک مامور گشتہ بہ منصب ہفت ہزاری  
 ہفت ہزار سوار پیادہ ما و بار پلاٹنہا و غیرہ و نوبت و گہریال و جواہر عمدہ و جاگیر لکھاروپہ سیر حاصل  
 و خطاب مہاراجہ بہادر سر فرزند ممتاز و سبایہی گردیدہ جهانی را مال مال بخشش فرمود تا درین عہد  
 سمیت مہد علی حضرت خورشید سلطنت و کامرانی نیز عظم جہانبانی و کشورستانی عالم پناہ خورشید کلاہ  
 بندگالغالی ظلہ العالی حضور فیضی بخور ناصر الدولہ نظام الملک میر فرخندہ علیخان بہادر آصفیہ خاوند  
 ملک و عمرہ و سلطنت کہ ماہ ذی الحجہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و شصت و شصت است از پیشگاہ خلافت فرما  
 فرمائے فرمای باضا و خطاب راجایان راجہ راجہ چند لعل مہاراجہ بہادر شرف شدہ باقبال بنو الخاوند  
 مامور کار و بار سلطنت رفیعہ آصفیہ است انچیکہ احوال بہادر معزز باشد احتیاج انہما رو بیان ندارد و بر سہ  
 ہوید است معزز و احوال بخشش حقیقت حال نشیت کہ دوشالہ ما و مال شالی کہ فی الحقیقت قادر  
 از ابتدای بخشش تا حال نوبت بہزار رسیدہ و ہر سال در جوارہ های و ہر کہ ہمہ خواص و عوام سلطنت سیر  
 از یکہزار زیادہ تر بخشش می آیند حیرت دہوی و شنوئی بی نظیر بر مقصد دوشالہ نواب آصف الدولہ  
 بہادر کہ یکبار بخشش در آورده بودند و خروشاں کبار نموده است بقول شاعر شمعہ محل نشین ہن کشتی ہی  
 خدام یارین بہ لیلی کا ایک نا تو سو بہان کس قطارین ہمہ ہر گاہ نوبت دوشالہ ما باین نوبت رسیدہ باشند  
 دیگر اقمشہ و امنہ و زلفہ و غیرہ بقیاس فرزانہ باید دریافت از انجملہ خیرات سدا برت است کہ در کاسی  
 و جگنا تھ و ارمنا تھ و تریتی و دیگر جاہای نزدیک و دور متعدد و ہوارہ شبانہ روز جاریست دیہات  
 ہزار باروپہ و خیرات چہ سلمان و ہندوان و سالکان و پیرزادہ ہا را تواضع نمودہ کہ بہ جای دوام

دولت آصفیه و از ویا و عمر حضور پر نور شب در روز مشغول بودند و بالای هر سر مجذوب خدمتگاران متعین و مقرر اند که یومیه های ایشان معیوه ها و شیرینی و طعام نخبه برسانند و خدمتها کنند که بے رنج و لقب خورده همور و عا باشند یومیه هر روز یومیه خواران قریب دویست هزار روپیہ است بکار زیادہ تر روز دوشنبہ و دینار روپیہ تا سه هزار روپیہ کم و زیادہ است خوب مسافران هفت کشور سید هر دوازده صد روپیہ معمول دان هر روزه کم نیست سوای این خیرات دیگر و زامی گوگل شمش و رام نومی و شورازی و غیره مبلغ خطیر توان گفت ماورای این خرج غله و پارچه و غیره دیگر بحساب گفته میشود معتمد حاج بیت الله شریف و اماکن مقدسه را که پرده خاص آورده بودند و اکثر سال وارد میشوند از هزار روپیہ بالا مال زر نموده خست فرموده میکنند که در هفت اقلیم شهر بخش دولت آصفیه و ام القیصر مشهور آفاق گشت و سماع با و شان هفت کشور رسید و سلطنت آصفیه هزاره کس از جاگیر و دوام و یومیه و خیرات و غیره بهره مند اند و هر و خوشن شادی راجه و راجه بهادر و راجه نرنگ بهادر و انجیکه خرج لکها روپیہ در ضیافت های رونق افزای حضور پر نور و مرشد زاده های بلند اقبال و محلات و امرا و خوانین و غیره تمامی سلطنت از علی تا ادلی از جواهر اعلا ی بشمار و جوڑه ها عده بسیار و طعامها لذیذ بی مقدار که مصرف در آمد تا کجا شرح داده آید تا بحدی که در هیران و چاران و پارینه و وزان کفش از طعام و پارچه رنگین شادی بانی نموده دیگر ذکر کدام قوم انسان بقلم تواندا در و اخراجات جائزای الوال و عرس کوه مبارک و عشره محرم الحرام مع شونی و تیاری و تکلف می بینا کار خارج از حساب عقلی است و بیت الله شریف میل آب سرد و دوازده ماهی مقرر کرده اخراجات آنجا میسرند که خلق الله هفت اقلیم در آن عمر که گرامی شدید که شبانه روز است سیراب شده دعای خیر می بیند در هر سر فرو و گاه حضور پر نور که متواتر و سیر و طیر بوقوع می آید طعام لذیذ با و چینیانه مساراج بخاصان و عوام دربار حضور پر نور سیر حساب عالمی ده دارد و حکما و شعرا و مرثیه خوان و سوز خوانان

و در باب انشاء و طب و طوایف ان رفاه انجیکه تا بهوارها و النعمات می یابند و حساب آن احدیرا  
 و خللی نیست که از خطیری قیاس است و پس از ارجات تیاری عمارت از آنجا بکاره دریت که برنج باغ موسوم  
 است که بچرخ زیاده از نسبت پنج لک روپیه با تمام رسید که بیج چشمه همچو باغ و لحسپ نازیده و بیج گوشی  
 نشینده با این همه خرج رونق افزائی هر سال حضور پر نور چنانچه گذشت و دیوانخانه کلان که تقابیم محل  
 نشین دارد و مجلس او بجهت محل و آئینه خانه و چینی خانه و نقاشی خانه و باره دری خانه باغ معکونه خانه و چینی  
 خانه دیگر و عمارات علمی و دیگر عمارات کوه شریف و نقاره خانه درگاه سلع و غیره هم از محنتات مهاباد  
 بهادریست که جمله قریب پنجاه لک و پیم بمصرف تیاری درآمده و در روپیه یویمه خرج نقاره خانه و گهر مال  
 حسنی علم از طاعت بهادر موصوف است که هر روز جاریست محض بجهت سلامتی حضور پر نور سوای این  
 بل موسی ندی را که ریخته و شکسته شده بود بهادر موصوف از سر نو به تعمیر درآورده که مدت مدید دیگر احتیاج  
 تعمیر بالکل نیست صاحب انبیا نکت از آنجا عیشره که که مملو از احوال لحسپ است و دیوان بزرگ  
 یکی زبان فارسی فصیح و دیگر زبان هندسه اردوی خاص بهادر موصوف مشهور تر از این است

### راجه دهرج بهادر

فرزند راجه چند و لعل مهاباد راجه بهادر است نام اصلی اش بالا پرشاد از ابتدای نشو و نما چون آثار  
 سعادتمندی و فطانت رای و متانت خرد از حوصله او بهر بود مهاباد راجه بهادر با شادان کامل سرده  
 که احق تربیت نموده و خیل و آگاهامورات کلیات سرکار ساخت اکثر در پیشگاه حضرت مغفرت منزل  
 باریاب شده بر آه مطالب و تارب ضروری سلطنت بنیابت پذیر خویش بخوبی معروض داشته مورد الطاف  
 میگردد و بر فرازی خطاب راجگی و عطای جواهر روح و متبند الماس عمده بدست مبارک خاص شرف  
 و مهابی شده به مرتبه ارجمند فایز گشت هرگاه بسن رشد و تمیز که عبارت از عقل سلیم و خرد مستقیم است بریه  
 شریک مصلحت و مشورت پذیرد و پذیر خود گشته باشد راک دفا تر محاسبه سلطنت و دولست

و انتظام سورات علی وادنی ریاست خلقت گردیدہ از صبح تا شام و از شام تا وقت ہتراحت و آرام  
یکپاس شب ماندہ اوقات مقرر نیست و قیقتہ از قایق امور لابی سرکار و ولتہ از فر و گدشت نہنمور  
معونہ نادین ایام فرخندہ انجام کہ عنہ سمیت مہند گالغالی خورشید کلاہ عالم پناہ حضور پر نور  
ناصر الدولہ آصفیہ اوام اللہ اقبالہ شہیکہار و دود و پنجاہ و شش ہجرت و این تاریخ  
گلزار آصفیہ با ختام رسیدہ بر طبق معمول سترہ آفاتا بہادر معصوف امورات محولہ و مشغول  
مقتضات مرجوعہ دولت خدا و وزیر و آل حضور پر نور و ریند و ست سپاہ و رعایا و بریاداد و ہی  
خلایق و حال پری بندگان الہی کہ و دایع و بدایع ایندی اند شمعہ قصور شفیق باید و برای ہمین انتظام  
ریاست از پیشگاہ خلافت تکلیف سواری معاف است کہ بحال درستی امورات جزئی و کلی پردازند  
ہمراہ سواری مبارک حاضر شدن ضرورت نیست در شہیکہار و دود و پنجاہ ہجرت بہادر و زبور ارادہ  
ملجا پور و پنڈ پور و غیرہ دیگر معاہدہ نمودہ حضرت حضور پر نور در عرصہ چار ماہ تماشای قصبات و  
تلفحات و بلاد علی الخصوص بلدہ پونا و خجستہ بنیاد آونگ آباد و قلعہ مبارک دولت آباد کہ در توفیق  
آن شہ شاعر و سبیل قطبیت شمعہ حصاری کہ ششلس نہید است کس بہ بود قلعہ دولت آباد و بس  
و تماشای عجائب کار المورہ کہ شکر کت کارست بمثل و سیر احمد زگر و غیرہ نمود اکابر و عیان آن سرزمین  
باستقبال و شایعت و راہہ خود شہ کہ ضیافتہا کنند قبول نمودہ بالمہ کن رہ و زید اسیمتہ مشہور است  
صاحبان اگر ز پونا و زگر و غیرہ نیز باستقبال و شایعت حضرت پرداختند و ہمین قیام و آئین سیر قلعہ  
دولت آباد و پناہ از زیر قلعہ تا بلحا حصار ش کر ارتفاع او یکصد و چیل درعہ و دوشش ہجرت و عمارت  
بقدم خود رفتہ باز زیر آہ و با وصف گرانباری بدنی امرا و ست کہ نمودہ بوقت نصف اللیل و خل بلدہ  
خجستہ بنیاد گشتہ مردمان آنجا از ملاحظہ نزدیک سواری و نشان و شوکت و وجاہت بہادر معز بسیار  
پسند کرد و از الفرض اسیریت صاحب مہر بہ بند و درجہ ارجمند کہ مرتبہ امارت او از فطر الطاف شامانہ



خداوند حضور پر نور با فوق درجات امیران دیگر سرکار دولتدار است و ماتحت درجات دیوان سرکار  
خوش اخلاق صاحب درگاه خفی و طی نکته سنج و دقیقه رس مدرک مدارج دولت عالی محرک سلسله املاج  
سلطنت و الاقار و ان کمال نجیب شناس با کمال صاحب منصب عمده پنجاهاری سه هزار سوار و مسلم  
و نقاره و نوبت و عمارت و نشان نیل و پاکی چهار دار و خطاب راجبه بهادر و جاگیر سیر حاصل  
لکهار و پیه ذات و صفات سرفراز و ممتاز و همواره باریاب و شریک مصلحت کلیات و جزئیات  
خداوند نعمت است از محضات بهادر و عز و پویشخانه و عمارت نواحی عمارت قدیم محیب  
و غیب است و قلعه فرخ نگر معبد عمده پنج مبلع خطیر و تجریت در آورده بسیار مردم را در آنجا  
جواهر و جواهر و دو شاله با داده سرور نمود احوال فرزندان بهادر و نیز بقلم حقیقت ترسم  
بمقتضای حروف تنجی می آید

### راجبه بهادر

خلف و وی بهار راجبه بهادر نام اصلی اش راجبه نایک بخش است در عهد حضرت مغفرت منزل چون سن  
صغیر داشت گاه گاهی بتجرب عیدین و نوروز و سالگره خاص حاضر در بار جهاندار سیکر دید و درین عهد  
حضور پر نور آوام الله اقبال حسب الحکم به نیابت پدر خود همواره حاضر در بار دولتدار و در هر سواری  
سوارک با جمعیت همراهی بهار راجبه بهادر همراه رکاب سعادت سعادت اندوز امیر است صاحب دولت  
بلند و مرتبه ارجمند صاحب منصب چهار هزار و دویست سوار و علم و نقاره و نوبت و پاکی چهار دار  
و خطاب راجبه بهادر از پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز نجیب پرور کشاده همت هر کس که با او رجوع نمود  
دیگر محتاج کسی نشده بمرد دل فایز سیکر دید بهر خدمتی که از سرکار سرفراز کرد و آنچنان در رسد که ضروری  
بر آن متصور نباشد چنانچه درباره موجودات سپاه و دیگر خدمات گاهی نااش بهکس در سرکار زیاده  
و نام نیک مشهور گردید در موضع حلیل کوڑه پنج بسیار معبد با صدا در آورده هر سال در ایام جساته

خیج بسیار یکند و بر بهمنان آنجا را تقید نمود که هر صبح و شام دعای سلامتی حضور پر نور مشیوره باشند

## راجه نذر بهادر

خلف راجه دهلج بهادر نام اصلی اش راجه رام پرشاد است از بهر وافریش آثار فطرت و خرد و هویدا و ریاضیه جزیر گوار و پیر و بقدر با استفاده علوم پرداخته بهره کمال حاصل نموده درین ایام بسطه ادراک و جمیع امور پیر و بزرگان خویش است و در ستمدراک کلیات و جزئیات مصروف و در همه مقدرات خیال عده بکارای علی و خیال خویش پیش پا دار و از فهم و ادراکش چنان یقینافروشی آید که در ایام تکمیل خرد و بخت کامل از پیشگاه خلافت اگر سرفراز خواهد شد میتواند + + + + +

## راجه گویند بخش بهادر

بروز و راجایان راجه راجه چند و لعل مهاراجه بهادر است آنچه احوال بزرگان بهادر موصوف است و احوال مهاراجه بهادر منضج تجریر در آمد و نیز احوال خیر مال حضرت غفر انما ب و حضرت منفعت منزل علیهم السلام احوال ذات بهادر معز تقلم آمده است معتمد و وقت روانی مهاراجه بهادر برای بند و بست لاک مفتوحه کتایه و سد موت و کبخی کوپه و غیره که از نزد شیو سلطان والی سریرنگ پٹن دخل سرکار دولته دار گشت بهادر معز معجوری خدمت کرد و گیزی بلده حیدر آباد که نصف معالیه پیشکاری و دیوانیست از پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز گردیده و اطاعت حکم جهان مطاع خداوند نعمت و مزار جداری اعظم الامرا و سلو جاده مدار الماهام سرکار سر موقوفه نموده به مرتبه بلند مراتب ارجمند رسید چون از بهر و شعور آثار بلند حوصلگی و سیر فکری و توانست رای و لطافت خرد از جنبش ظاهر و بهید بود و در عهد دیوانی میر الوفاق میر عالم بعد تغیری و بر بهی راجه بهیت رام بخت بزرگ شکر فیروزی که بند و بست و تصویر طرا با الهام و پایان گهاٹ و صوبه خجسته بنیاد او رنگ آباد با جمعیت بست پنج هزار سوار و پیاده با و پلانهای

در وقت منظر  
در ایام بهادر  
در حیات و غیره  
راجه گویند  
در ایام بهادر  
در حیات و غیره  
راجه گویند

سربکار و توپخانه شترانکار و دیگر جمعیست سربکار و ولتدار محول اگر زبان ملازم سربکار فی الحقیقت بنده است  
اضف ریاست ازان متصور است سرفراز و مهابی و شرف گشته بدست مدید مشغول کارهای آنجا گردید که  
امیران نامدار و خوانین عالی تنبار سربکار شل جلال الدوله بهادر و محمد صلابت خان بهادر و فتح جنگ خان  
بلور محمد سجان خان بهادر و صالح خان بهادر علی بن القیاس دیگر امیران و منصبداران و سرداران و جمیع داران  
و کنتان آنان مجموع و اطاعت امیر شایه روز حاضر بودند و از پیشگاه حضور پر نور منصب شهنشاهی  
چهار هزار سوار و جاگیر لکمار و پیادات و صفات و نوبت و علم و تقاره و نشان قیل و پالکی چهار دار  
با جمیعت سواران و پیاده ها و رسالهای خاص معهود کار و بار کسب فرازی سربای جواهر علی شرف  
و مهابی شده عالی رانضیاب فرمود امیری بود با نشان و شوکت و صلابت و صولت و جمیع سینه  
نجیب پرور رفیق نوازی بیم المثال صلابت در بار خویش آن بهیبت و صولت داشت که احدی را  
طاقت گفتار غیر عرض ضروری لایبدی هرگز نبوده که با هم مختلط با خطاط پریشان شوند هر کس را  
که نو کرد داشت تمخواه او بلا حرکت متصدیان و خازن و خزانه ماه ماه میرسانید بینه حوصله کشاده  
مزاج خوش خلق عالی بهت همواره محبت با علما و فضلا و حکما و فقهای شریعت و طایقت داشته  
اینهارا فارغ البال از حوائج روزگار گردانیده که مشکور و ممنون احسانها بوده تا حال شکر  
بجای آرند چون بعد و در سال از لشکر فیروزی حاضر و بار جهاندار سگیت بسیار بسیار و الطاف  
حضرت منقبت منزل سیر دید هرگاه سعاده لشکر فیروزی را خلاف مرضی خویش معاند فرمود  
سجکت عملی که آئین عاقلان روزگار است بالمره کناره نموده تا عجز درگاه فلک اشتباه  
خداوند نعمت حضور پر نور گردیده در بار جهاندار حاضر و سرگرم فدویت و جان نثاری و همواره  
مور و الطاف شایانی و مصلحت عنایات خسروانی بود تا اینکه در سنه یک هزار و دویصد و پنجاه هجری  
پانزدهم ماه رمضان المبارک و ولایت حیات نمود عالمی را طلال از زار تحال آئین بنده نال و ناله

قطعه تاریخ شخصی این صورت تخریر نمود قطعه حیل گشت چو باخیل خیل نیکیونی بدزدانست نموده برک  
لوک مقام بدسال صوری و هم معنوی آن فیاض بدزدانست رسیده ز غیب این الهام بد  
شده برک بنجوان سال راجه گوین بخش بدزدانست و بدزدانست و بدزدانست

## راجه بخش بهادر راجه گور بخش بهادر

فرزندان راجه گوین بخش بهادر اندک انتقال پذیر بزرگو ارجایش در عرصه چند روز که ایام عزاداری  
داشتند بنجانه خود بوده پس از انقضای ایام بر طبق یاد فرمائی خداوند لغت حضور پر نور پادشاه دیباج  
عالم پناه مانا صدرالدوله سیر فرخنده علیخان بهادر فتح جنگ آصفیاه آدام الله اقباله و عمره و دولت  
حاضر در بار جهاندار گشته بخت سرفرازی مناصب بلند و خطاب حمید و جاگیر ذات سیر حاصل محالات  
انبر و غیره مضاف بلده خجسته بنیاد او رنگ باد و جمعیت و تعلقات خاص الخاص محالات همناباد  
و غیره سرفراز و ممتاز گردیده گوی سبقت و مدارج و مدارج از چوگان به چشمان روزگار ر بوده  
همواره مبدول نوازشات خاص خداوند لغت اند و در هر و بار و سواری مبارک باریاب از ابتدای  
نشود نما آثار شاد و بلند فطرتی از پیشانی هر دو کشاده حسین هویدا بوده عروج تمام دارد با اینهمه  
درین آوان شروع شباب با خلاق پسندیده و شفاق حمیده کس سالان زمانه مشهور و معروف  
شده که بین و بین و اهل و بار و خویش و تباری را بان مراتب و مناصب مناسب مضمون منت  
واحسان خود میدارند که مزیدی بر آن متصور نیست هر دو در یکتای محیط عقل و ذکا و فهم رسا  
و اموات کلیات و جزئیات و سیر فکری و آمل اندیشه فرد و فرد روزگار اند محالات متحول خود را  
آن مرتبه انتظام میدهند که موجب ضامنندی خداوند لغت و باعث آبادی رعایا و باریاک و دایع و  
بدایع الهی است و شجاعت و سخاوت و سلوکها با بنجا و ارباب کمال کمال و شجاعت مشهور که فساق

نیلی رواق نہ طاق اند صاحب منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و نوبت و علم و تقارہ و نشان فیل و غیرہ پاکلی  
 جمال و اشرف و سبایا اند و ہمیشہ صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اہل علم و کمال دارند خصوصاً از شہرہ  
 و قیادہ راجہ رام بخش بہادر بادراک و انتہام می آید کہ بخدمت جلیل القدر سرکار و ولہدار عنقیب  
 نایز شوند جب سال تقلم در آورد

### راجہ سکندر لعل بہادر

برادر بزرگوار راجہ گویند بخش بہادر سوار است از اہل زبانی نشو و نما و الطاف بہادر موصوف بودہ کجیہ کمالات  
 ظاہری و باطنی و صورت و معنوی مہمور کردیدہ کارنامی نمایان بطور آوردہ و درختہ بنیاد کارنامی خلایق  
 بدرجہ کمال بر آوردہ مور و تخمین و آفرین خلقت خلایق اوزنگ آباد و حال دست بدعا می خیر اند  
 درین ایام تا آخران ماہ ذی الحجہ الحرام سنہ یکہزار و دویست و پنجاہ و ہشت ہجریست بالتفاق راجہ  
 رام بخش بہادر و راجہ گویند بخش بہادر باہد واری الطاف خداوند نعمت و سعادت نازق شناس  
 و فکر عمدہ کار با صاحب از دست و لب آفریدگیای سلطنت است کہ بسفر نازی کار بزرگ حوالہ  
 بلندش نقاب از چہرہ اعتبار و افتخار خواہد کشید + + + + +

### راجہ بالکشن بہادر

برادر عمومی مہاراجہ بہادر است از اہل زبانی شباب کشیدہ مزاج بلند حوصلہ نیز فہم از جمیع بی تمیز ہیا  
 مردم بی تمیز متفردتی بکار بردازی پایگاہ علاقہ شمس الامرا بہادر امیر کبیر مامور بودہ کارنامی نمایان  
 بطور آوردہ مشہور ریاست گشت بعد از ان بکار کرد و لکیری بلکہ فخر خندہ بنیاد حبیب در آباد  
 سفر از شدہ علاقہ پایگاہ تجویر مہاراجہ بہادر بر راجہ سکندر و راجہ جی شکر داس گردید پس آن  
 خردمند بار یکسہ بن مشہورات کرد و لکیری را بسہل الوجوہ انتظام دادہ نام نیک بر صفحہ روزگار  
 بر نگاشت حسب الحکم خداوند نعمت حضور پر نور حضرت مہر مغفرت منزل ہر روز حاضر و بار جہانگیر

و در همین ایام از فضا الطاف شاهانه خطاب راجگی سرفراز و ممتاز گشت صاحب منصب چهار هزار و دویست  
سوار و علم و تقاره و نشان و پالکی به نهایت نزاکت حسن و خوبصورتی و خیم و چیم و عمارت خوش ترکیب  
و اسلوب اسیری بود صاحب خلاق کثیر الاشفاق خندان روکشاده چنین سیر و تماشای دوست در هر  
عصر و جائزات بزرگ تمام رفته تماشای مینو و روزی چند افغانان روید و رانند راه که بهادر و معسر برای  
تماشای مجسمه آصف گرفته بودند با لای کرسی سوارش بر افتاده چند زخم کار و و شمشیر زود و کمر  
از آن چهار روید بجان گشته شدند و دوس فرار نمودند آن بهادر هیچ پروا نکرده بدستی تمام بخانه  
خود آمده بخوبی تمام بخیه کنانیده در عرصه قلیل محنت یافته حاضر و یار چهار گشت چون فضا دارد  
اگر دید تباریخ غره صفر المظفر سه کپزار و دوس و پنجاه و شش سوار همان فانی را بهار غره نالوانی  
گذاشته بسری جاودانی خرابید باراجه چند کتل مهاراجه بهادر بسیار شاه بود که از دوا و احدی  
نمی شناخت

## راجه بلجایر شاه و بهادر و راجه کالکاپر شاه و بهادر

خلفان راجه بالکشن بهادر اند بعد رحلت بهادر مذکور پدید یافتند خود چون لغات رشادت از سیاهی  
شان و نشان بود بعد انقضای ایام سوتاک مورد الطاف خسروانی گردیده به مراتب بلند رسیدند  
و به منصب سبب چهار هزار و دویست سوار و خطاب راجگی و خدمت موردی کرا و و گیری و نوبت جاگیر  
سیر حاصل ذات و صفات سرفراز و ممتاز گشته و امورات محوله خود را بحال انشغال تمام ترتیب دادند که  
مشهور آفاق گردید و نام آوری بدرجه کمال رسید هر دو منشای ارات خوش مزاج کشاده دست  
و چنین سخاوت و شجاعت کردار آل اندیش با اخلاق حمیده و افعال پسندیده جلوس سواری خود  
بان قریب ترتیب میدهند که از دیدن آن تفریح بیشتر سواران با نذران هر کاره با

پیادہ های علی غول لم بر داران بہا کر داران خاصہ داران جوانان عسکری و سکیان وغیرہ منہ  
شاگرد پیشہ و سواران وغیرہ مجموعہ بتکلف تمام با سپان کول عربی و عراقی و قیلان ہودج و عمارت  
باسر انجام کلابتونی و زیور طلا کار و نقری ہمراہ فیل عمارت خولش قمرینہ باقرینہ در ہر سواری مبارک  
حضور پر نور و در سیر و تماشای معمول مندرہ دارند معنادر فیق پر و خجیب دان قدر شناسن نجبا  
قدر فرمای کمال و اہل کمال ہوارہ بکارای تعلقات خود مامور و مامورات محولہ خولش مصروف  
کہ تا حال ہمدعا یادیر اہل بازارات درونی و بیرونی بلکہ زبان خود با بصفت و شتادہ

میدارند

## راجہ جی رام راؤ رائے رائے بھسار

راجہ رائے رائے کلان در عہد حضرت غفرانہاب میر نظام علیخان بہادر کصفخا قانی بکارای دست  
صوبجات سرکار فایز گشتہ بعد مدت و ولایت جیات نمود راجہ شامراج خلف مومی الیہ بر سر دفتر سورتی  
سفر از شدہ بہ پیشکاری دیوانی کہ تیابت وزارت شش صوبہ دکن است مسمور گردیدہ سرافتخار  
و اعتبار فلک رسانیدہ بہ نیکی و نیکنامی بسیر و بعد رفتن اعظم الامراء المہام سرکار بہ پونا و بعد  
جنگ کہ لہ بہ مختاری و پیشستی حضور پر نور بہا ہی گشتہ کار و بار دیوانی سرکار ابدات خود نظام  
و انتظام مہیا و بعد ورود بہادر مذکور از پونا و انقلاب امور ات دربار دست از مقدمات کار بردار  
کثیرہ ارادہ جاگیر خود متصل قلعہ بید نمودہ بخشش سیری و تماشای باغ و راغ مصروف شدہ  
مقیم مقام توری و انزو اگر دیدہ بعد چندی خشت ہستی برست من بعد راجہ چناراجہ بہادر دیانت نیت  
بسی و تہا سیر و انتظام رای ترک پندت کہ فردی از افراد انتخاب روزگار بود بر سر حکومت و دولت  
برآمدہ مدتی مسمور کار و بار خود گشت کہ مراد از دفا تر صوبجات بڑا مومہ بالا گھاٹ و پیاپان گھاٹ  
و صوبہ خجستہ بنیاد اوزنگ آباد و صوبہ محمد آباد و صوبہ دارالظفر بجا پور است

و اوقات عزیز خویش با استفاده علوم عربی و فارسی مصروف ساخت و همواره مورد تحسین و آفرین  
 خداوند گشته و در عین جوانی جهان فانی را پدر و دهنود و مهندارای تنگ بپنداشت و مختار کار و بار  
 درونی و بیرونی و امورات دفا و غیره بنمک حلالی و خیر خواهی بآن تاپیر عقل کامل انشطار داد که  
 خلقت خدا تحسین و آفرین نمود و لیس را چه حی رام را و سباده را و زکوری را بر سر وری و سرداری کاخا بجا  
 محول و مرجع اینچنان دان برآورده از حضور پر نور و از چهار آجه بهادر به سرفرازی خلعت و جواهر دست  
 سرفراز گردانید و بید و بست آنجا عازم ملک بقا گشت و رای سوناجی پنداشت خلعت خود را  
 و بپاک درستی اینچنان دان نصایح دلپذیر نمود و چنانچه بر طبق آن را و مذکور عمل نموده گوی بسفت  
 از هم چشمان ربوده با اینهمه را و مذکور نیز در عالم ابتدای شبان بجمع صفات امیرانه موصوف و در  
 سخن شنوی سوناجی پنداشت معور حسب مناسب عمده و علم و تقاره و ولوبت و نشان قبل و عماری  
 و پاکلی چهار دار نجیب پرور قدر دان اهل کمال همواره با مورات سرکار مصروف و . . .

### راجه تلجیا پرشاد

بنیره راجه دیو چند بهادر است که در عین امیر الممالک صلابت جناب بهادر بدیوانی خاص معور بوده  
 کارهای نمایان ظهور آورد که از تاریخ تنگ آصفیه مفصل میاید و اینست و خانزاد قیوم سرکار بزرگان  
 ایشان در عین حضرت غفر اناب آنچه بمراتب بلند سرفراز و ممتاز بودند مانند روز روشن روشن است  
 علی الخصوص راجه دیو بهادر که همواره بخدمت معتمد خزانه صرف خاص رکاب خاص معور بوده همیشه  
 مورد الطاف خداوند گشته اوقات عزیز خویش بکمال ثروت بسر برده عازم دار بقا گشت  
 بعد از تخلص برادر بزرگ راجه تلجیا پرشاد و مذکور یعنی رای شکر پرشاد و مورد الطاف حضرت  
 سرفراز منزل گردیده برستی و درستی تمام همواره در تخای خاص باریاب گردیده معور امورات محمول  
 بوده در عین عالم جوانی انتقال نمود و عاصی را بسبب دربار داری و ملاقات شبانه روز



نهایت انس طرین بود بعد انتقال ایشان حضرت سربدار گالغالی حضور پر نور ادام الله اقباله  
از فطر الطاف شاهانه راجه تلج پریشاد مذکور را یاد فرموده بسرفرازی خدمت موروثی حضور فرموده  
سربلین ساختن رفته الوقعی در حوصله بلند و مراتب ارجمند حسن ملاقات و شیرین کلامی کلیات  
و محبت شناسی و قدردانی فرمودید است امانت و دیانت ایشان مترجم خاطر مبارک خداوند لغت  
و همیشه باریاب خلوت مبارک لفظ آدمیت که در جهان مشهور است در مزاج آن منبع اخلاق بنظر  
در آمده بفضل طبع عادت ممدود بزرگانه همواره باد و نشان محبت با دارد

### راجه رنگ راؤ

از میراث داران تعلقه ابراهیم پسر است بزرگان نشانی بنای دولت خویش همواره میراث تعلقات  
بوده اوقات خود بفرغت تمام بسرمی بردند راجه مذکور در عهد حضرت غفر اتماب باستصواب راجه  
میپشت رام به کار پیشکاری چهارده هزار جوانان بار پلاطنه های اژدرالدوله موسی ریموار سرکار  
مباهی و ممتاز گشته کارهای نمایان بطور آورد و در عهد خدیو حق آگاه حضرت مغفرت منزل  
سکنه بجاه بهادر علیه الرحمه بعد برسمی ساله راجه میپشت رام چون آثار رشد از ناچیزش ظاهر بود  
و حاضر باشی چند روز دستور نظر خاقانی و پس خاطر سلطانی شده بتعلقات لکوها رسید و  
پیشکاری داران رساله خاص و غیره و دیوانی سرفراز گردیده بهارج بلند و متبرار چند رسید  
نام نیک بر صفحه سستی بر نگاشت و درین عهد میپشت محمد بن گالغالی حضور پر نور ادام الله اقباله  
و دولت چون ممدویان چیل کوره بعد اخراج بسی مهاراجه بهادر باز وارد بلده حیدرآباد گشته در سال  
خاص بهادر موصوف تریب و هزار سوار جمع را از ان و متفرقات بشیر از ملازم سرکارش در همه  
در علاقه بخشگی بهادر مذکور یعنی راجه رنگ راؤ در آمده محکوم حکم سرکارانده سوای این محالات قلعه  
بهونگیر و منگلده و امراوتی و کجول و دیگر دیهات متفرق و جاگیرت محلات حضور پر نور که خود بدست

واقبال از پیشگاه خورشید منشافرحمت فرموده اند ضمیمه خدمات و تعلقات خود دارد از کثرت ارباب  
اجتناب و هجوم سپاه و غیره محفل او نمونه محفل مهاراجه بهادر نظر می آید صاحب منصب سه هزار و دو  
هزار سوار و خطاب را بجای از پیشگاه خلافت سرفراز از بسکه شوق سواری است بدرجه است پسران عزیزی  
و کاظم و اطو و کهنی و در کارخانه خود کمال درستی داشته همواره سواری خویش تماشای عجیب بنمایند  
و فیلمان کوه تن نیز بهین قیاس است صاحب منصب بلند فکر بنحیث شانس قدر دان اهل کمال سپاه  
دوست بدو سپاهی بهادر سخی با ارباب اجتناب چنان میسر که مزیدی بر آن متصور نیست همواره  
باسورات محموله خود معمور

### راجه ناناک رام

خلف رای سخن است که قرابت با مهاراجه بهادر را چه چند لعل داشت انچه کمال عملیات و سماء  
و آفت خدانی رای مذکور بود مشهور آفاق است که احدی بمقابله اش نمیرسید اکثر مهاراجه بهادر را  
کارهای عمره و پیشانی که در حیران و پریشان خاطر می دارند چون را مطلقا بدل توجه باطنی نمود  
بسماعل الوجوه برآمد مقصود گشت همواره بتوقیر تمام اوقات بسر برده و ولایت حیات نمود  
اما راجه ناناک رام از بدو مشهور است از غفلت مندی و فرست از چهره اش ظاهر بود اراده تعلقاتی  
سرکار نمود اول از سرکار ستیقه سرکار می که سرفراز گردیده بخوبی تمام بند و بست نمود که نام نیک  
بلند آوازه ساخت بعد از آن روز بروز بتدریج تعلقات قریب پنجاه لک روپیه از سرکار می که  
مذکور تا سمت منظم و بزرگ و غیره در علاقه خویش گرفت و قریب سه و هزار سوار و پنجهزار پیاده  
و ده ضمیمه توپ با پانزده فیلمان پرشکوه همراه رکاب خود داشت و مدتی باین تزک و ثروت  
معمور کار شده اوقات بسر برد و سلوکها با سپاه و نجبا و اهل کمال نمود که تا حال یادگار از آن بزرگانها  
جایست پس از آن بعضی وجوه از عداوت مخالفان ناقد شناس از همه خدمات و تعلقات

بالله کناره کشیده منزوی گشته بهار نه استقامت جهان فانی را پدر و نمود عاصی مولف اوراق  
در تمام عمر خود مانند رای بال چند کلمان تعلقات را که یار و پیوسته سرکار سمت جنوبی کدوال و کتبل و غیره  
تا دریای کشا و راجه نانک رام مذکور احدی باین کار وانی و داناتی مال کار عایا پر و مال گذار  
آبادان کا به چشم خود ندیده با این همه صاحب اخلاق و سلوک و اکثر محبت با اهل اسلام داشته  
و صحبت ایشان میگذرانید با عاصی نهایت محبت میفرمود بدون خوراندن چیز خست نمیکرد  
و قلعه میبک عاصی برای بندوبست موضع راجپلی جاگیر خویش در سینه بکنار رود و صدوی و سه  
هجس گرفته با بهادر موصوف ملاقات نمود تا یکماه نزد خود داشته از سیر و شکار و تماشائے  
گل و گلزار و خوراندن اطعمه لذیذ و اقسام و دیدن قصر طوایفان آنست سرور گردانید  
بعد از آن بندوبست جاگیر عاصی نموده زمین را را بخار حلقه بگوش اطاعت عاصی ساخته  
بهزار می موفوره خست انصاف و ادعایب انسان خوشدل شگفته مزاج بی کینه آشاپرت قابل  
کارهای عمره سرکارا از زندگی امان نداد همچو انسان بس فرای خدمت بلند و علاقهای ارجمند  
سرکار لایق تر میباشند از میثاث بهادر و معز نانک رام کوثر مشهور تر است اما راجه بالا پرشاد  
فرزند ایشان که تجویز ذاتی و آدم شناسی و کشاده بهی بجای صفات پدری موصوف است  
اما از ناسا عدت زمانه بمعاش ذوات پاسبان و است

## راجگیان چند بهادر

خلف الصدق راجه نانک رام مذکور بنیره رای سجن لعل است که ذکر ایشان در احوال سابق گذشت  
معنای راجه گیان چند بهادر سطور چون از بدو مشهور بر شد و تمیز در آمد و الد ایشان بصبیبه راجه  
بالکشن بهادر برادر عموی راجه چند و لعل مهار راجه بهادر که بخیرت کرا و و گسیری بلده حیدر آباد

از پیشگاه خلافت معمور بود و خواستگاری نمود و تکلیف تمام سجد و ظهور در آورد و اظهار تکلفات طریقی و محبت  
طول کلام است بعد از انصراف جشن طوی از پیشگاه خداوند بخت بسفر فرازی جواهر و خطاب منصب است  
سفر فراز و ممتاز گردید و همواره حاضر در بار فلک اقتدار میبود تا اینکه بعد از یاسی چند فرزند تربیت نمود که هم  
بعالم نشود و قدم نهاده خویش و بیگانه را خوشنود و ساخت او تعالی شانه بهادر ساند چون راجه ناناکام  
بهادر ستم بهادر و دو صد و پنجاه و پنج بهجسکه هر راه فنا گردید خلقت خدا را افسوسها دست  
داده که بوقت ضرورت امور از ضروریه لابد به کناره کشید جای حیرت است پس راجه گلیا پنجن بهادر  
بعد اتمام ایام سونک از فکر سانی خویش در عالم ابتدای جوانی بکار دانی از پیشگاه حضور پر نور از دیوانی  
امورات محول خود را بدستی تمام پر دخته مشهور روزگار گشت و بسبب نا اتفاقی اثنای زمانه دست از  
تعلقاری سرکار کشیده بجا گیر ذات پانده اند و اگر دید صاحب فطرت است که از فیض قدر دانی اش  
بسیار سان مرفه الحال شده بامید واری افزایش دولت او منور می گردید و نیز چشمتی از جبین او میوید  
خرومنی از نحوای کلاش پیدا محبت مروت سخی بذات خود و شجاعت خاندانی دارد و همواره طبع  
عادت پذیرد و بقدر خود با شنایان و دوستان والد خویش طریقه اتحاد مرعی و رشته سلوکها میفرماید  
نخستیناس سپاه پرورنیک طینت جمیع صفات بزرگان خود موصوف

ذکر راجه احمد حضرت مغفرتاب آصفیاه طاب ثراه راجه را و راجه  
بیوت بهادر بنالکر

بزرگان بهادر معزز منصب داران با و شاهای بوده اند چون حضرت مغفرتاب آصفیاه بهادر علیه الرحمه  
از دیوانی باراده تشخیر و کن تشریف شریف بدکن آوردند سلطان بنی بالکر پدر ذیقدر الشیخ را با و هزار سوار

و جاگیر سه لک روپیہ منصب ہفت ہزاری سرفراز کردہ رفیق خاص خود ساختہ ہمراہ رکاب ظفر انتساب  
آوردند و ایشان از راہ نک حلالی و جان شکاری و ہر عمر کہ کارای نمایان بطور سیاحت و کمال  
معتبر ہر کار بودند و در عہد حضرت غفر انہاب راجہ را و رہنما بخطاب حیثیت بہادر و منصب مناسب  
ہفت ہزاری چار ہزار سوار و جاگیر سورتی نامور بودہ در پردخت آنحضرت مورد قدر و منزلت  
گردید و نیز در عہد حضرت منفرت منزل بہون قدر و مراتب اوقات عزیز خویش بسر بردند چندی  
بسبب امورات چند و دیوانی سیر عالم بجای خود محال کر ملا و غیرہ رفتہ باز حسب الحکم حضور و اہل مکان  
خویش گشتند و در آخر عہد آن حضرت در سنہ یک ہزار و دویست و سی و پنج ہجری برای درستی امورات  
خود بدولت خانہ قدیم حضور پر نور فرود آمدند آنحضرت از راہ قدر دانی و ندوی نوازی بمنیر الملک  
بہادر و راجہ چند و لعل مہاراجہ بہادر تقیہ بلین فرمودند کہ جلد مقتدرات ایشان را انتظام دادہ  
بموضع رسانند کہ ایشان بنحاطر جمعہ کلی بخانہ خود روند و بی فکر باشند و تا بودن ایشان در حضور  
یکصد روپیہ ہر روز برای رسدنی خاص ایشان از محل مبارک بہست اصل محل سفیرت او ندیدہ چاہ  
و شیرینی بلا خطہ آوردہ بہست بندوان عنایت میکردند بعد چہ روز بمنیر الملک بہادر پرچہ شدہ  
باطلاع و حکم حضور پر نور بخانہ خود بردہ امورات محمولہ ایشان را انتظام در آوردہ روانہ بکمال الشاہ  
منوذر و درین عہد منیت ہر حضرت بندگالغالی حضور پر نور ناصر الدولہ بہادر دام اقبالہ متواتر  
در بارہ او ای قرضدار و سرفرازی سواران و پیادہ ہا و درستی جاگیر کہ بسبب رفیق محال کر ملا جاگیر  
ایشان در معاوضہ محالات دیگر کہ در سرکار آمدند بجانب انگریز بہادر شغز بود آنحضرت از راہ  
قدراپوری و بندہ نوازی و درستی امورات فرمودہ کہ ہا روپیہ از خزانہ عامہ محبت کردہ بحال  
ہوم و غیرہ ممتاز و سرفراز نمودہ دست شفقت بر سر ایشان و اولاد و احفاد ایشان سایہ گستر دارند  
و اوقالی شانہ آن فخر خانہ ان آصفیہ را تا قیام جان و جانیان بر سر ما غلامان موردی ابد الابد



ویکامینا کاری ایرک ویراوه و غیره زینت بخش باصرا ناظران لالا بصار بوده بعد عشره محرم بروز  
شهادت تشریف را در آب می انداختند و باز بروز قاتل چهلیم از سر نو شروع کرده در تمام سال تیار میبوده  
است تا و میگردند و دوشیر و دیده بزرگ در میان پهلوی تشریف خانه می بستند و بر اجه مذکور بسیار الفت  
میداشتند الغرض حیونیت بهادریا به پروکشاده بهمت نجیب شناس جمیع صفاتهای سرداری موصوف  
اکثر سپاهیان بدولت ایشان جمع در آمده فواید لکها بر داشته متمول شده چنانچه درینولا

## راجه کهانده ای ارجن بهبادر

خلف راجه حیونیت بهبادر است احوال بزرگان بهادریه که تقلم آمد ستمند چون جد بهادر مذکور در خلوت  
سپاک بر آدابگاه آمده مجرایمینو حضرت منفرتاب سرفرد بر ستمبارک استاده شده مجرای ایشان  
میگرفتند و بزودی حکم شستن میفرمودند هرگاه بار او پندارت پر دمان پریش نطوری آمد و مشور  
جنگ بفرستاده شود میسر سید آنحضرت ایشان را با سواران و دیگر و افواج قاهره سرکار اول بمقابله  
میفرستادند ایشان از حسن خیرخواهی و کار دانی مخالفان را بحکمت علی و بدلائل و براین بر تفسیه  
آورده میگذاشتند که خونریزی مسلمانان و هندوان نمیشد و کار صلح و اتحاد می انجامید  
صاحب علم و تقاره و پاکلی جمال و در همواره لعنت و حرمت و علی هذا القیاس ارجن بهادر مذکور  
درین عهد ستمد کالغالی جمعیت سواران و پیادگان و جاگیر محالات بهوم و غیره به سرفرازی  
منصب عمده و خطاب مذکور سرفراز و ممتاز و در ظل عاطفت مور و عنایات بیغایات است  
امیر قدیم صاحب منصب رفیق پرور جان نثار سرکار صاحب لوک بهادر عصر قدم بر قدم بزرگان  
خون نهاده در فدویت و جانبازی مع فرزندان خویش در تالبداری سرکار و دولت مدبر گرم  
و با مورات محوله خود خیر دار

## راجا اوجا گر چند رای بهادر

فرزند بزرگ راجه خوشحال چند بهادر است بزرگان بهادر معز و تنیکه در سینه بکینار و یکصد و پنجاه و هجده  
 فیما بین فردوس آرامگاه محمدرضا بهادر شاه هندوستان و نادر شاه دارای ایران صلح واقع شده  
 نواب آصفجاه بهادر برای نظام دکن از پیشگاه خلافت حضرت انصاف یافتند راجه ساگر ل بهادر چند بهادر  
 موصوف را بقدر دانی و افزایش مراتب عت و دست همراه رکاب زدار الحلافه شاهجهان آباد  
 بدکن آورده مختار کار و بار و فائز مال و ملک ساخت مشهور آفاق است که مقتصد و متصدیان  
 ذی مرتبه در کچری مال و پیشدستی و اطاعت امر راجه موصوف پیروند و میباشند و خدمتها بجا  
 می آورند و اجرای کار و بار ملکیت ششصد و دکن از یک کچری راجه سطور ان نظام و انصرام می یافت  
 و در عهد نواب شهبه ناصرخان بهادر و نواب آصف الدوله امیر الممالک حملات جنگ بهادر نیز فرزند  
 بهادر معز راجه بهوانی داس و هم و نت بهادر و راجه درگاداس دیانت بهادر و هم در دولت  
 و عهد حضرت غفران نواب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نورالدین مرقد همد و بهادر مذکور و خلف  
 کلان راجه و هم و نت بهادر راجه کیول کش بهادر و امور کار و بار محله خود و کمال ثروت و آبرو و عزت  
 بوده بهارچ علما رسیدند و کارهای نمایان ظهور آوردند و مورد الطاف شاهانه گشتند و در عهد  
 اعلیحضرت منفعت منزل نواب عالیجناب سکندر جاه بهادر طاب ثراه راجه کیول کش بهادر مذکور بسبب  
 عوارض بدنی و اعتماد کلی فقط حاضر باشی در بار فلک مقدار رازات خود قرار داده راجه خوشحال چند  
 بهادر فرزند راجه دیانت بهادر و برادر عموی خود را مختار کار و بار و فائز سرکار و غیره نموده دست  
 استیلائی ایشان بر تمامی مقدرات ریاست جاری گردانیده خود را به فراغت از بار یابی حضور پر نور  
 بانسرح و تفریح مزاج از پیر و یان نواب شیخ و نواب جهان پیر و مشغول بودند و بعد و دولت حیات ایشان



راجہ خوشحال چند بہادر کہ آثار شادت و فراست و بلند جھلکی از جبین او روشن بود در نی بانظام  
امورات کارهای عمدہ خدمت جلیل القدر سرکار پر داختم کمال عظم و نشان و شوکت نمایان رونق تازہ  
وزیریت بی اندازہ دادہ جهان فانی را و دواع فرمود تا درین عہد ہمیت من اعلی حضرت فخر خاندان  
آصفیہ زبدہ و دودمان سیادت و خلاصہ دوران نجات و شرافت بندگان حضرت حضور پر نور  
عالیناب علی القاب عالم پناہ غور شہد اشتباہ

### شعر

مرور اسر و سلطنت کا مگارش + کذا اتن بود سایہ کردگار  
اسنے ناصر الد و النظام الملک میر خندہ علیخان بہادر آصفیہ خلد اللہ لکہ راجہ و جاگر چند  
راے بہادر کہ تاریخ نول الشان (و شمال کی نشانی ہے) شخصے گفتہ بہستور مہود مسطور  
بامورات ملک و مال دولت خداداد و سیر وال تمامی سلطنت و ریاست بحسن فکر سالی خوش بخوبی تمام  
انظام و انصرام سپید ہر کہ مزیدی بر آن متصوریت اسیریت باشان و شوکت و در بدر و صولت با خلا  
پسندیدہ و اشتفاق حمیدہ خود عالمی را در گرفتہ برآمد کارهای خلق اللہ از جزئیات و کلیات  
بوجہ حسن و البتہ ذات گرامی اوست و غریب روی و قدر شناسی نجبا و سلوک بار بار باجتہاج  
فر و فرید روزگار و ہر شادی برادران فرزندان واقربا عالمی را بہرہ مند فرمودہ نام نیکنامی  
بر صفیہ روزگاری نگار و برادری و غیر برادری آشنا و بیگانہ ہمہ مشکوریت ماہست بر مسافران وطن  
بقصد کامیاب و تابند و نشان صیت ہمیش مشہور آفاق است اسیران و سرداران و جمہاران  
و تمامی ملازمان و خازنان سرکار و ولتہار ہبہ اجرای امورات خود با و استگلی بان منبع خوبہا دارند  
صاحب منصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار و علم و تقارہ و لویت و نشان و خطاب عمدہ و جاگیرهای  
سیر حاصل ز پیگاہ خلافت و فرمانفرمای مہمور منصب داران سرکار رازات و الالیش جان تازہ است

محض بر قدر دانی آتش زندگانی بنمایند و جاگیر داران همواره از فرط تو جوش اوقات خود را  
 بخوبی تمام بسر میرند و از مصاعب و آفات محفوظ میمانند الغرض خوبیهایی او را نهانی و سمیت و الا  
 نخستش را حدی نیست تا کی بقلم حقیقت رقم تجرید و آید برادران خور دانی بزرگمنش از آن بخله  
 راجه رام پرشاد و لاله بهادر که قوت بازوی دولت است عجیب اخلاق مجسم و سمیت با کرم ذی فطرت  
 مال اندیش خرد گیش در مقامات باریک بینی و فائز فرد و فرد یکتایی روزگار با اینهمه صفات خاندان  
 خود مرمی و میدان کارزار بهر خدمت لایق که از پیشگاه خداوند نعمت سرفراز شود بان مدارج بلند و  
 معارج ارجند انتظام بخشید که رشک به سران دیگر گردد و آدم شناس نجیب قدر همواره بسی ارباب احتیاج  
 معروف و نیز راجه موتلی پرشاد و کیرت بهادر و راجه بخشی پرشاد و پرتاب بهادر همه در کارم اخلاق  
 و اشتقاق و بکارهای محوله موردی اتفاق داشته بنیکنامی مشهور و معروف و در بار جهاندار  
 و از فرزندان گرامی قدر همین پور خاندان و ایشان سعادت نشان راجه کرن بهادر که از جبین  
 تفرج آگیش سر حاجت سندر قوت تازه و امید بی اندازه برآمد کار خویش دست سید به اخلاق  
 و فروتنی و سادگی مزاج و سمیت بخشی به طشت از بام اقتاده بر ذات آن ستوده خصال ختم است که  
 سدرت جان تازه در قالب بجان فکر سید بایر سید و علی هذا القیاس دیگر نونهالان  
 ستوده خصایل و بلند فکرتان نیک شمایل همه ذرات لمعات و الایش اند شکار راجه اند حیرت بهادر  
 که راجه اندرین زمانه باید گفت در خوش اخلاقی و بلند سمیتی و خیر خواهی سرکار فردی از آن سداد  
 منتخب روزگار است و نیز راجه اندرل بهادر که سر ایا فیض عالم از جبین منش سدید است و از صفات  
 خاندانی مانند آفتاب جلوه دارد و راجه دهن راج بهادر و راجه بوم راج بهادر و فرزندان راجه  
 لاله بهادر که گوهر کتنای عظیم المثال بحر عواج فیض سانی اند که بجایه ظهور خواهند آمد بصفتائے  
 خاندان خود موصوف و تمامی یک قلم در اجرای کارهای سرکار دولته از جزو کل به تک حلالی

و یک خضالی مصروف که خارج از تحریر و تقریر زبان قلم است

## راجہ شہنشاہ بہادر

خلف ارجمند راجہ شہنشاہ بہادر ابن راجہ روشن رای بہادر است جد بزرگ بہادر معز و عماد شاہ عالم  
بہادر بادشاہ غازی ہمارہ معروضات سلطانی و مورد الطاف خاقانی بودہ و شاہ بہمان آباد  
و ولایت حیات نمود و در خلف ذی فطرت گذشت کی خطاب مینی بہادر سرفراز و ممتاز بودہ و القلاء  
معاملہ سلطنت آنجا و برہمی امورات اوقات عزیز خود بسیر و دیگری راجہ روشن رای سطور برہمی  
روزگار و مخالفت اعیان و برہندی در دار الخلافہ انزو و اگزیدہ عازم سفر دکن گردیدہ و ارد  
بلدہ فرخندہ بنیاد و حیدر آباد گشتہ باشد عا و طلب راجہ شہنشاہ لعل کہ در ان ایام در پیشستی عظم الامرا  
در الملہام سرکار مہور بود و ملازم شدہ مہور کار و بار محمولہ ایشان گردیدہ طرفہ اتفاق و نادر واردات  
ایشان در آنوقت یکی از مقدمات کلیات در پیشگاه حضرت غفر کتاب علیہ الرحمہ در پیش بود کہ عظم الامرا  
مستعاضی متصدیان علاقہ دیوانی مانند راجہ سورج و نت و راجہ بہار ایل و راجہ مینونت و غیرہ و خود  
راجہ شہنشاہ لعل مع محرران دفاتر ایل و استیفار نیز در انتظام و ارقام مقدمہ مذکورہ عاجز بود و بدو بیج تہدیر  
و تقریر و تحریر مطابق مرضی مبارک آنحضرت صورت پذیر نمیکرد و بدو مجموع ایل و بار در بہمن قمر منشور  
و متفکر مانند از حسن اتفاق راجہ شہنشاہ لعل آنروز راجہ روشن رای را نیز ہمراہ خویش بدر بار بردہ  
چون عظم الامرا ایشان را دیدار راجہ شہنشاہ لعل رسید کہ ایشان کیستند و کجا انوکرا اندشار البیہ عرض کرد  
کہ از شاہ بہمان آباد تازہ وارد اند و بالفعل در مکان فدوی فرود آمدہ شرکاء حال بندہ ہستند  
و بزرگان ایشان بجات شایستہ بندہ ای بادشاہی بودند و الحال نیز بہی بہادر برادر بزرگ  
ایشان مہور کار و بار پیشگاه ظل الہی ہستند و ایشان بجات اعیان در بار منصب و خدمت

موروثی را گذشته برشته تار قدرانی حضور پر نور و جناب گذشتہ اند عظم الامرا فرمود که این مقدمه  
 نازک را بایشان نشان دهند شاید درستی آن بادرک و فهم ایشان موافق مرضی حضور پر نور صورت  
 پذیر شود که از قیافه ایشان سراپا فطرت بدیافت می آید پس راجه پنهنو لعل و دیگر اعزّه دفتر سیمه کیفیت  
 مقدمه معلومه را مشروحاً بیان نمودند راجه روشن رای آن مقدمه را بفهم درست خویش در آورده  
 اینچنان نقشه تازه جوابی آن صورت است که در فهم هر ذی فہم سهولت و عدم تشویش در آمده  
 تسکین خاطر بگیر اگر دید راجه پنهنو لعل بسیار بسیار خوشوقت شده با عظم الامرا عرض کردند و تمامی عمره  
 بنهایت قدر سعی موفوره بعمل آوردند عظم الامرا را نیز بمحور نشین و دیدن فرد کیفیت بندوبست  
 مقدمه معلومه کمال تفریح بخاطر راه یافته فرمود که راجه پنهنو لعل راجه روشن رای قابل است که در زمره  
 ملازمان حضور پر نور باشد پس احوال ایشان بفضل بعضی قدس ساینده که مورد الطاف گشت  
 و در پیشستی عظم الامرا به پیشکاری و سرشته داری سپاه ملازم سرکار مامور گردیده رونق تازه  
 بجلوک ظهور در آورد و به مراتب ارجمند فایز شده انتظام مهام جزئی و کلی بآئین بهین نمود که مصد  
 تحسین و آفرین خداوند نعمت گشته بعد مدتی بروقت موعود و ولایت حیات فرمودند سرزند  
 کلا نش راجه شیو پرشاد بهادر بعد از تحال والد خود بر تمامی کار خانات و امورات سرکار دولتمدار  
 و علاقه های عظم الامرا اسطوچا بهادر مدار المہام سرکار بان درستی و راستی پرداخت که مزید  
 بر آن متصور نباشد و در دیوانی میر عالم نیز بوجه حسن اوقات غریز خویش بسر برد که تمامی اہل دیار  
 را احتیاج بآمنیج اخلاق بود و به مقصد های خویش کامیاب گردیده ممنون احسانها بودند و میر صاحب  
 موصوف را نیز از ان معتد اعتماد کلی بود و ہم در دیوانی منیر الملک بهادر مدار المہام سرکار و مختاری  
 راجه چند و لعل ہما راجہ بہادر ہم مدار علیہ امورات محولہ خویش بودہ کہ در باب توقیر و دلجوئی آن شریفیہ  
 از و قایلین خاطر داری فرو گذاشت نمی نمودند صاحب منصب چہا رہزاری سہ ہزار سوار و علم و نفقارہ

و نشان چنگ و پنداره های ممالک غریب بستان ز فتنه و فساد با جی را و گونه اندیش و الی پونه همگامه رای  
 ممالک شخت آباد کن گردیده خرابیهای نامناسب بجز و شمار کرده در باره رعایا و برای ممالک  
 محروسه سرکار دولت ابراعت ویرانی و بربادی گشت بهادر سمن از پیشگاه حضور پر نور حضرت مغفرت منشر  
 بسرفرازی جواهر و شمشیر و سپهر مینا کار و پادان خشت بدست مبارک خاص سرفراز و ممتاز شده با جمیت  
 قریب ده هزار سوار و پیاده و پلانیها و غیره معاضد آب تشباز بسیر کردگی اکثر امیران صاحب فوج  
 و سارداران و منصبداران سپاه ظفر موج که محکوم حکمتش بودند چنان درستی دفع اعدا و مخالفان  
 و فسادان و شرارت پیشگان بر سائی عقل خورده دان لعل آورد که مورد الطاف شایمانه  
 و صدر روانش خسروانه گردید چون وعده وصل و رسید در سینه بکزار و دو صد و هجده  
 عازم سفر آخرت گشته نام نیک بر صفحہ روزگار گذشت امیری بود با خلاق پسندیده و نجیب شناس  
 عالی طبیعت قدروان کمال بخش ترکیب حریفانه بجمیع صفات امیرانه موصوف آماره شنبه پشاور  
 بهادر و جلالیت پدر و ذوق خود را در محو غلبش بان درستی و راستی بانتظام در آورد که  
 اثری از ایشانه های زمانه صورت پذیر گشت بلکه بوجه و خیال هم نه آمد و از پیشگاه خداوند ثنوت حضرت  
 مغفرت منشر نیز مورد الطاف شده حکم شد که شبانه روز حاضر در بار جهاندار باشد اینهم فرمود انالی  
 و فطرت آن بهادر است چنانچه تا حلت آن حضرت را مورد کار و بار بود و در جلوس مینیت  
 مانوس بند کالغالی عالم پناه ناصر الدوله بهادر آصفگاه ادام الله اقباله با فخرایش مراتب و منصب  
 و خطاب راجگی و سرفرازی نوبت و جمیت بکزار بار پیشانی های نولمازم و معموری خدمت بمنزه خزان  
 عامر سرکار تعلقه موردی و تعلقات لکهار و سپه سابق و اینرا د سرفرازی حال امور و سر بلند  
 و مفتخر است امیریت کشیده مزاج خدمات بزرگان روزگار و اولیای نامدار بصبر و اعتقاد  
 متفق و خصوصاً و جناب فیض انساب حضرت حافظ حاجی مولوی میر شجاع الدین حسین زاده الله بركاته

اعتقادی که او دارد مانند روز روشن روشن تر است بدانند بهادر سخی نفیس مزاج نیز فکر کمال بیشتر  
 باخلاق حمیده سنوده قدردان کمالات ارباب صناعت نجیب دان رفیق پرور بار از لان منتظر  
 و با نخبه مالون بجمع صفات امیرانه موصوف

### راجه منو لعل بهادر

فی الحقیقت و نفس الامر فرزند جانشین راجه بهوانی پرشاد است که نسبت لایق و اصل از فرزند بهادر  
 نباشد راجه مذکور از قدیم الایام از بزرگان خود مورد الطاف حضرت غفرانکاب گشته همواره شریک  
 خدمت و متعلقه پیشکاری خاندانی ممتاز و در عهد آنحضرت آنچه کارهای نمایان در درستی امورات  
 سرکار و راویندات پروران مادی و روحانی پونا از راجه مذکور بطور آید زیاده از دفتر است مهمل  
 تا بودن عهد حضرت غفرانکاب هیچ امر ضروری محلات خاص بدون اعتماد و اختیار و اختیار  
 راجه مذکور جاری نمیکرد و بدین تابدیری چه پس بعد حلت آنحضرت در عهد حضرت منزل شیرکمال  
 عزت و آبرو و دست اوقات عزیز خویش بسر برده همواره مصدر الطاف و اشفاق شاهانه  
 گردیده تردوات فریاد و تدبیرات عاقلانه معائنه میکرد و ایند سوای قد و بیت و جان نشاری  
 ظاهری در عالم باطن هم از اسرار مخفی که از بزرگان عالی تنبار و فقیران واقف اسرار سینه بسینه  
 که بایشان رسیده بود از آنهم دورستی حال خداوند نعمت قصور نمینمود دلیل اینست و اینست که  
 حضرت منقوت منزل را عارضه استسقاء عاید حال گشته آسان لای هر دو پای مبارک ظاهر گردید  
 بلکه بر بدن مبارک نیز ظاهر شد و البهای یونانی و مصری معالج بودند و روزی راجه بهوانی پرشاد  
 موصوف بر دیو طری مبارک زنائی لطیف نوید محل که دو خانه محموله عاصی محرر اوراق بودند و عاصی  
 نشسته بفصل کیفیت مزاج مقدس دریافته گفت که شما شاهین حال باشند که امروز آمان بدن  
 مبارک آنحضرت را من بالای بدن خویش از اسرار بزرگان که من عنایت کرده اند برداشتم

فردا بہ بنید کہ آماں بالای بدن مبارک ہرگز نخواہد ماند و حضرت بار و زبر و ز صحت خواہد شد عاصی  
 شاہ عادل حاضر است فی الواقعی کہ صبح روز دیگر ہمین طور ہمہ دم از بدن مبارک زایل گردیدہ  
 بالای ہر دو پای راجہ بہوانی پرتاؤ کہ حاضر دیویری مبارک شدہ بود و ظاہر شدت و تمام آن سال  
 مزاج مبارک صحت ماند عاصی ہمقدّم بعد دو روز بعضی اعلیٰ رسانید پس خود بدولت و اقبال راجہ  
 مذکور بار و زبر و یاد فرمودہ ملاحظہ کردہ و مہذول الطاف ساختند بار دیگر از عدم احتیاط شدہ انجمن شد  
 تا حقیقت نیست کہ راجہ بہوانی پرتاؤ و فقر بسبب خدات بسیار از اسرار بزرگانہ آگاہ ساختہ بودند  
 چنانچہ از محی ثبات ایشان جائزای رام نوئی در رام باغ است کہ مردمان ہفت اقلیم می آیند و بخورند  
 و میر و ند و بعضی دو دو ماہ چار چار ماہ در آنجا اقامت و رزیدہ آرام مییابند و از کمونات خود  
 آگاہ میسازند و اینجا مشہور آفاق است در بلاد و اصبار پوشیدہ و پنهان نیست مہذا راجہ  
 منوئل بہادر بعد حلت راجہ موصوف نامور امورات مجموعہ محو کشتہ آن طریقہ مسعودہ را رونق تازہ داد  
 وصیت اخلاق و خدات بزرگان را پر آوازہ گردانید و امور و الطاف خداوند نعمت گردیدہ و بارہ  
 ترحم شکاری و نیک کرداری و قدر دانی و فیض سانی فروئی بہشت و دخیل خواہی سرکار و افزایش  
 و آبادی تعلقات و تختیر زراعت و تہا سیر لایت فراہمی عیاد و برابند دولت امورات محکات خاص  
 از جا گیرات و ماہوار پیمانکہ از نکات لایبی نامرعی نیکدار و جناب حضور پر نور ادام اللہ اقبالہ  
 از راہ قدر دانی نوبت نوازی در رام باغ مقرر فرمودہ و دعویٰ اخراجات آن بجا گیر سیر حاصل سرفراز  
 و ممتاز بودہ بافزایش عشرت و حرمت در انبای روزگار مفتخر و مباہی ساختند انقض راجہ  
 موصوف خوش مزاج بلند بہت کشادہ دست باخلاق پسندیدہ و صفات حمیدہ موصوف مہذا  
 راجہ منوئل برادر ایشان نیز بصفت خاندانی موصوف است لکن چون با امورات کلیات دربار کم  
 توجہ مییابد لہذا در امور دستنی مقامات خانگی و مروت و آدمیت از جملہ نیک کرداران است

## راجہ بالکنت بہادر

از اقریبی قریب بہاراجہ بہادرراجہ چند وعل است چون از بدو شعور آثار رشادت و بلند و صلگی  
 از ناچیزش ہوید ابو و ہماراجہ بہادر از قیافہ عاقلانہ و پرافتہ شارالبہ را از طست خود برای  
 عرض و معروض اسوات کہ امرست نازکتر جناب حضور پر نور بندگالغالی مدظلہ العالی و عسالم  
 مرشد زادگی مقرر و معین و حاضر شانہ روز گردانید آ منبع نظرت و خرد و چند روز چنان منظور نظر  
 خاقانی و مطبوع طبع اقدس سلطانی گشت کہ آنافاناباریاب میگرددید و مور و تخمین و آفرین ہماراجہ  
 بہادر شد و کارهای نمایان بطور آورده رونق تازہ و جلوہ بی اندازہ گشت بعد طاعت حضرت  
 مغفرت منزل چون حق بمرکز قرار یافت و جهان از جلوس سمیت مانوس عالم حضرت مالامال شادمانی  
 و کامرانی شد آنفودی یکریگ مصدر الطاف شانہ و مور و عنایات بنیایات خسرانہ گردیدہ بہر فرار  
 خدات ممتازی و مختاری تعلقات و جمعیت سواران و پیادہ و اولیائشہای بار و جاگیر داران و  
 منصب داران و جاگیرات و مقطوع جات و محالات و دیہات محلات و نیز بہ جزئیات و کلیات درونی  
 و بیرونی و بار و غیرہ و بہ پیشکاری و بخشگیری قریب بہست ہزار جمعیت سوار و بار و پیادہ های  
 بشمار و خانزادان سرکار شمول عواطف خاقانہ است و فی الواقعی آ منبع حوصلہ مانبد و فطرت  
 ارحمہ للالبین ازین زیادہ تر سرفراز بہاست گویا حضور پر نور علم قیافہ و ریافتہ کراست فرمودند  
 الفرض بہادر معز امیرست بہر انتب بلند و حوصلہ ارحمہ بنجا پر و صاحب سلوک بانشر فا و احبا  
 شیرین کلام نرم گفتار سخت کردار و زہد معارک کارزار بر حال افتادگان مہربان در دین این بصیت  
 رسیدگان معقول گو معقول پسہ متوجہ بحال غریبان کشادہ بہمت و کشادہ دست قوی بازو  
 و معرکہ سراپا جان نثار بکار سرکار فرد و کیتای روزگار با وقار ہموارہ در خیر و خیرات مصروف  
 و در کار حسنہ مالوف صاحب منصب مناسب و خطاب لایق سرفراز بہادر و قلم از تخریر اوصات او



بعجز مستغرق انداختن قریب تجربہ و ترقیم در آورد

## راجہ مکھن لعل

درابتدای حال بلایه پیشکاری سواران سرکار همای راجہ دارخان النخاطب قراول خان که راجہ دارخان پٹھان میثانات او متصل آصف نگر تا حال آباد است مامور بود بعد از آن در حینیکه جناب حضرت مغفرت منزل در سینه بکزار و دود و سی و چهار حبس در دولت خان قدیم دو سال چون اقامت فرمودند در مقامات دریافت احوال سپان پایگاه محموله خان مذکور شارالیه ریاد فرموده مامور پر دخت اسپان سرکار ساختند و بعد چندی هرگاه حکم جهانمطاع در باب سال ضروریات اسپان مذکور بنام راجہ چند لعل بہادر شرف صدری یافت ہین ایشان را میفرمودند کہ نزد بہادر عزز رفتہ بند و بست آن نموده حاضر نماید ہین بعد چون حضور پر نور بدولت خانہ عالی رونق افزا شدند و موافق معمول غلام خاص خوراک آنحضرت مہاراجہ بہادر بدست غوث خان جمعدار میفرستاد روزی حکم شد کہ خانہ کوربی علم است غلام بجا بہت متصدی متدین و خل سرکار میبودہ باشند لہذا مہاراجہ بہادر راجہ مکھن لعل مسطور را حسب الایام اشارہ اعتقام الملک بہادر عرض یکی حضور پر نور کہ توجہ بحال شارالیه داشت مقرر کردہ در حضور عرض کنانید کہ مکھن لعل را غلام با بخت دست مقرر نمودہ است بصحابت او غلام دخل سرکار خواهد کرد پس از آن روز چنان معمول کہ ہرچہ حکم حضور بنام مہاراجہ بہادر صادر میگردد بدین نام مکھن لعل ارشاد میشود کہ بہ مہاراجہ بہادر ابلاغ امر کن گویا بوکالت از طرف مہاراجہ بہادر مورثت یکبار در ایام مہم سرما بہر فرازی دوشالہ ہم مہابہی شد تا رحلت آنحضرت بکار محمولہ خویش مامور بود و بعد جلوس و سند آرای بندگان عالی مظاہر عالی چندی سوال و جواب در عرض مہر و من مہاراجہ بہادر بدستور قدیم باستصواب راجہ بالملک مکھن لعل می آمد

چون امورات خاصه که بذات راجه مذکور متعلق بود باز راجه که من کعل امور خدشت گردید و تا حال بهیون  
و ستور مقرر و معین است و به منصبیاسب و خطاب راجگی نیز سرفراز بسایر خلق با اوصاف مشهوره  
موروفه موصوف با وجود خدشت لایق معتبره که به سچکس میریت گاهی به مختر و عجب بنظر نه آمد که نیز اثر  
بوده باشد

### راجه گوشت نارین

ولد راجه نبوت که نام اصلی اش بهراجی نایک پیشچاز قدیم خانگی اعظم الامرا اسطو جاده است بعد اشغال  
پدر خود با لطف شاهانه حضرت مغفرت منزل باموری خدایات خزانه و جواهر خانه و حمیت سواران  
و پیاده های سرکار و تعلقات و جاگیرات ذات و منصب موروثی و خطاب راجگی سرفراز و ممتاز  
گردیده مشهور آفاق گشت الفرض مشارالیکثیره طبعیت سپاه دوست در فنون سپهری از  
نیز اندازی و برق اندازی و کپانی منفرد است و به سرفرازی لوث و گمرا یال نامور پسران ایشان نمونه  
وال خود اندک جمیع صفات

### راجه سوخت راو

سابق در ساله عربان به عمر خان جمعه در امور پیشچاری بوده بهرستی سرانجام پیدا و بعد از ان  
به پیشچاری عبداللہ بن علی و شیخ احمد عبادی و بن شامش و غیره جمعه داران در ساله سمرقانی راجه  
بهادر مقرر شد و خطاب راجگی سرفراز گشت در میو لایخی بیت محموله خود حاضر در بار و به نهایت اوسیت  
و فطرت خبردار است

### راجه دلسکه رام راجه گنانه رام

خلفان رای راکهورام اند چون حال رای مذکور از نصف پیرانه سالی باز و اور آمد و بکار در بار مذکور  
گشت

ہر دو پسران مذکور بمور کار و بار و بارش و چنانچہ راجہ دلکش رام کار سرشتہ شکاری منصب از  
سرکار بمور و لصفیات لالیقہ مشہور و باعتماد و بزرگان مستعد و خجیل کوڑہ مسجد و باغ دل فزا  
و مکان برای سکین شاہ درویش کہیکٹای عہد خود بود و بتعمیر و احداث در آورده بعد حلت  
ایشان مدفون ساخت و بخدمت مصروف است و در دستہ اکوہ شریف متصل کوٹھی عمارت بزرگ  
و باغ دلکش است و در آورده کہ کار تعمیرش جالیست آدم بسیار خوش خلق با فیض و رحمت  
فقرا بخدمت حاضر متصل بہا کوڑہ دیول کشن باغ و راو باغ احداث نموده جائزای آن  
بہنج بسیار و خیرات بفرمایند راجہ رگننا تندر رام پسر دومی بخدمت و فائز کار  
مور و لصفیات خاندان خود مشہور است

### راجہ کٹ رام

ولد راجہ جی شکر داس ابن راجہ خیر بہو جد اس است جد راجہ مذکور راجہ خیر بہو و اس دیوان  
و کار پرداز و مختار سرکار مرشد زادہ آفاق عالیجاہ بہادر بودہ کارہای نمایان بطور آورده  
ہوارہ بار باب حضور حضرت غفر ثاب میگروید و در ہون ایام کہ مرشد زادہ مذکور خروج کردہ  
چنانچہ ذکرش گذشت راجہ مذکور آل کار مرشد زادہ موصوف درست ندیدہ ہمراہی نہ کردہ حاضر  
در بار حضور پر نور بودہ بعد چند ولایت حیات نمود عی الیشان را بچشم خود دیدہ کہ مرد نہایت  
معتوق و ذی خیر و خیرات بودہ بعد انتقال و راجہ جی شکر داس پسرش ہر گاہ بسن شد و نیز سید  
انہ پیگاہ حضرت خلافت بخدمت دیوانی شمس الامراہا در مہو گشت و بعد از ان بکڑ و گبری  
بلدہ حیدر آباد سرفراز شد و دیوانی امیر کبیر بر راجہ بالکشن تعلق گرفت من بعد از سود و مزاجی طہیز  
دیوانی امیر کبیر باز مہاہی شد و کڑ و گبری بر راجہ بالکشن پذیرفت پس از ان باز بخدمت  
کڑ و گبری بلدہ فایز گشت ہر گاہ فیما بین مرشد زادہ آفاق مبارک و ولد بہادر و راجہ چند و لعل

بسیب و جومات نزع لفظی بوقوع آمد و به مقدمات چند بنیره شکوه جنگ از دست جوانان مرسله  
 راجه چند و لعل گشته شد مخالفان راجه جی شکر داس بنراج مرشد زاده موصوف و هم حال طرین فمانیده  
 باعث خون راجه جی شکر داس مسطور در عوض خون بنیره شکوه جنگ مذکور گردیده بوقوع آوردند  
 پس از پیشینه بنراج مقدس حضرت منقوت منزل نهایت منتض شده راجه کت رام سپیش را که خود  
 ساله بود و لفظ الطاف شاهانه بخدمت موروثی که او را گیری بلده مهابات بخشیدند و در اندک  
 مدت چون بسن شیز و رشید در آمدید یوانی امیر کبیر مهور گردانیده که او را گیری بلده راجه بالکشن  
 بخش فرموده و چنانچه تالال الان راجه کت رام مهور کار و بار دیوانی باستقلال تمام است  
 و را و میست و مروت و قدر دانی سپاه و نجاشور

### راجهرلی دهر

بنیره راجه بشن دهر را در نسبت راجه جی شکر داس است به پیشکاری بعضی منصب اران سرکار مهور  
 چون بسن رشید زبیده در بستان علم یاق و سابق مروت و حاضر و با حضور است

### راجه بشن سنگه

را در حقیقت خور و راجه ناک رام است حقیقت حال بزرگان ایشان در احوال راجه ناک رام باقیام  
 آمدناری مذکور اول بهرامی راجه میست رام ناک روزگار بوده بکارهای فراوان مهور گشته  
 بعد برهمی کار راجه میست رام و سر فرازی راجه چند و لعل بخدمت پیشکاری سرکار در وانگی راجه گویند  
 بکار عمده لشکر فیروزی به پروخت بزرگان راجه گویند بخش رای مذکور اکثر بکار فرمائی تعلقات اران  
 در به مقدمات مبروعه آنجا در تعلقات بڑا و آوزنگ آباد مهور بود و نیز تجویز و استر نمای راجه  
 موصوف لبوال و جواب کلیات نزد صاحبان انگیز هم مدتی اوقات بسر میبرد و گاه مال لشکر فیروزی

از راجه گویند بخش در گذشته وار و بلده حیدر آباد که دید رای مذکور رای گویند بخش نیز با بازو  
 دشت بعد انتقال راجه مذکور به گاه صیت آبادان کاری و مال گذاری و نمک جلالی و جالفتانی  
 اولی عزت قدس حضور پر نور در آمد از راه خانزاد پروری یاد فرموده بهاریایی و حاضر باشی  
 و بهار جهاندار سرفراز و ممتاز نمودند و در اندک حضوری بتعلقه آنان در سرین ساخت چنانچه  
 بالطف شانانه و عنایات خسروانه بهمیزی خدمت نشانه روز حاضر در بهار جهاندار است آدم و لقیه  
 بذات خود شجیع باهمت خلیق مزاج باهمه محبان مسلوک محبت است

### راجه سلیمان

برادر سلطانی راجه تاک رام است و میولا بالطف حضور بدیهات جاگیرات سرکار مهور کار و حاضر  
 در بهار جهاندار است آدم هوشیار پر اخلاق

### رای چو نکی رنگ راو

بزرگان ایشان در عهد حضرت مفقرت منزل همواره مهور کارخانه خزان و سنی خاص که بالایی و لوری  
 مبارک نوید محل گردیده همیشه حاضر در بار و بیاب می بودند و مشارالیه نیز همراه بوده مصروف  
 ترقیم حساب آنجا سیکست هر گاه بسن شد و تمیز رسید و جناب اقدس حضور پر نور بعالم مرشد زوکی  
 ملازم رکاب دولت و اقبال شده بذات سرفراز گردیده حاضر حضور ماند و بعد از رای سلطنت  
 بتعلقات لکهار و پیه سرفرازی یافت چنانچه در میولا نشانه روز مشمول عواطف سلطانیست  
 کامل الخور است که در اخیر خواه سرکار در کار حتمه مصروف شخصیکه باحوال او به چکس پر داز و او در  
 گرفتاری احتیاجات خویش میران و پریشان باشد رای مذکور نظر بر خدا ترسی و خدا شناسی بذات  
 خود برآمد کارش از خداوند نیست نموده خالصاً للهدی مراد و مقصدش میسر اند که محض موجب خوشنودی

خداوند حقیقی و درازی عمر دولت خداوند نعمت و رضامندی خلقت خدا باشد و در سینه بیکانه  
و بیکانه و نظرش یکسان است درین زمان همچو انسان کیاب و لایق خدات لایق برادرش  
رای سکهارام نیز بسیار و انا قایل بصفات خاندان خود موصوفت \* \* \* \* \*  
رای لچمین داس از دت پدید و پر دخت و تربیت و بنده نوازی خداوند  
نعمت ممتاز گشت و به تعلقات سرکار و علاقه کار پر دازی و دیواری مبارک سپاهی بوده به راه  
سور و الطاف شاهانه بود من بعد بعارضه تب محرقه در همین سال به سرور راه فنا گردید بسیار آدم  
ومی اخلاق بود سپهرانش بکار موروئی سرفراز اند

## رای لچمین داس

بزرگان رای مذکور از قدیم الایام در سرکار دولتدار سجدت مشرفی دیواری خواجگاه مبارک  
بسر بردند و در عهد مختاری بهار بهادر بهادر المهای راجه ناک بخش راجه بهادر معمر گردیده از اموات  
جزو کل درست استنبیلا اخویش دارد صاحب بهت زیاده از نقد و خود است در بار یک بنی و خانه بهت  
سرکار فرو کاهل روزگار که بهار بهادر شکور سینه اند کمال اندیش بصفات بسیار موصوف لایق کار  
لایق و عمره است پس از آن یک دبه در شتوار بقیت هفتاد هزار روپیه از جواهر خانه راجه ناک بخش  
بهادر و زویده مقید شده نمک حرام بهالم مشهور گردید و راجه منر معانی قصور فرموده و تالاباری  
خود میارند و تا حال موجود است

## حرف الزا زبردست خان بهادر

خلف خا بنجهان خان بهادر ولد زبردست خان کلان که در معرکه کشتن حیدر جنگ مختار موسی بهوسی

شریک حال حضرت غفرانآب بود و بولد زنگانش شهر قصور است که همراه رکاب حضرت منفرتآب بدکن  
 آمده کارهای نمایان بطور آورده و مورد الطاف خداوند نعمت ماندند زیر دست خان بهادر دکلان  
 همواره رفیق خاص حضرت غفرانآب از وقت مرشد زانگی شریک حال بوده حیدر جنگ مذکور  
 را قبل رسانید و تا جلوس میرد دولت همراه رکاب گشته سرحد بدانی نوز زیده به منصب پنجزاری  
 رسیده به عالم باقی خرابی غفلت خانبهان خان بهادر حال میراث علیّه فایز گشته همیشه منصب  
 حضور می بود صاحب منصب پنجزاری و قلعه داری بیدرو پاگل و بجایگزین حاصل قریب بیست هزار  
 روپیه و قلعه داری نداشت خانه سرفراز بوده و ولایت حیات در عهد حضرت منفرت منزل نمود  
 و پسرخانه و در و پس از دیگری گذشت همین بود نظر بهادر خان که ذکرش خواهد آمد از بدست خان  
 بهادر حال بجایگزین چهار هزار روپیه و روئی که تقسیم یافت و قلعه فاشخانه از پیشگاه حضرت منفرت  
 منزل میبایستی گشت و به منصب سه هزار سوار سرفراز گردید و با اتحاد و سلوک مهاراجه بهادر  
 بجایگزین قلعه داری سرکار ایکنیکل و غیره مساکن قریب بیست هزار روپیه نیز فایز گردیده همواره  
 مأمور کار و بار خود بوده است امیر است قدیم سیر فکر در گفتگوی فقیرانه خیلی مهارت داشته  
 با فقیران هم کرده ماموریه لفظی بنیاید و عالم تصوف قدرتی بهرسانیده از پیشگاه حضور بر نور او ام  
 اقبال حضرت زیارت درگاه فلک مثبت حضرت خواجه حسین الدین چشتی هند را ولی عطای رسول  
 قدس سره العزیز گرفته با جمیع تشریف رفته سعادت حاصل نمود و از آنجا تبرکات پیراهن و  
 دستار خاص و غیره آورده در مکان علمی متصل مکان خویش در محل پوره آستانه و درگاه  
 آنحضرت منقر کرده بتکلف تمام عمر بنیاید چنانچه تاریخ بیوم ماه حجب الحریب هر سال صندل تشریف  
 بتزک طمطراق می آورد و چهارم ماه مذکور مجلس درونی چراغان با جلوسه قص و راگ میکند و بدان  
 شانه قائم حالی قدس سره را بسبب اینکه بهادر مذکور بجناب آن حضرت میرد شده خلافت حاصل کرده است

سده محمد شفیع خان حیدر که خلیفه و جانشین است جمع نموده حالت وجد می آورد تا سه روز نوبت و  
قصص جاری میباشد بعد از وقت مراجعت از درگاه شریف امیر درآید نیز رفته با خیل سکهان  
ملاقات نموده حکنامه بنام راجه چند لعل مهاراجه بهادر آورد که زبردست خان بهادر اگرچه فی الحقیقت  
در مذہب دولت بزرگان خویش مستعد است اما نظر عالم دیگر از بایان هم جدا و خارج نیست هرگاه  
بملاقات مهاراجه بهادر و راجه و سراج بهادر میرفت سلام باین سکهان میکرد و اینے و اگر و گی فتح میگفت  
و ایشان اندرون مکان پوجا بالای آسن میثانی بند و همواره در خدمتگذاری قبر شریف شاه قاسم  
حالی مذکور که در بازار اردوی حیدر آباد است میباید و آخر اجازت عرس غیره پذیرد خویش داشته  
بعل می آورد یک نیمه بزرگ برابر میدان قبر آنحضرت بخرج کپڑا پانصد روپیہ مع دیگر فرش شطرنجی  
و چاندنیها تیار نموده نذر درگاه کرد که حالاد هر عرس استاد نموده مجلس میکنند و یک باغ و حبس  
پرازیوه های بسیار و درختان بشمار پوست دوره یک کروه باعمارات هفت طبقه در موضع قطب  
بذات خود زمین خارج جمع خریده با حدث درآورد و بازار و دکا کین نیز آباد ساخت که در هر هفته  
بازار آنجا میشود و خلقت اطراف و جوانب برای خریدی اجناس از دور می آید و همواره در آنجا  
بوده بسیر و راک و رنگ شغول میباید آخر الامر بتاریخ دهم صفر المظفر سنه کپڑا رود و صدر و چاه شست  
همچو یک سال ببار خیزد استفا و تکلیف کشیده شود به عالم عقبی گشت و در روزنه حضرت موصوف  
این قبر شریف مدفون گردید

## حسن البین سراج الملک بهادر

نام اصلی آن منبع امارت و شہامت میر عالم علی صاحب است خلف بیومی امیر الامرا امیر الملک بهادر  
بعد طلت پدر عالیقدر خود و جمیع امورات کارخانجات مرحوم مغفور رسیده مشغول انتظام گردید



و جناب بندگالغالی مدظلہ العالی حضور پر نور ادام اللہ اقبال لکھو کہا رویہ از خزائن عامرہ سرکار برای  
 ادای قرض افغانان و عربان و گوسایان و ساہوان و تنخواہ داران وقت مرحوم و غیرہ کہ ہنگامہ  
 آرا بود نہ عنایت فرمودہ فارغ البال گردانیدہ سحر و افتخار باسلان اقتدار رسانید کہ ہیکس  
 پدر و پندور و بر بارہ سپہ مطبوعہ خویش چنین نوازش و شفقت نکرده باشد طرفہ اتفاق و نادر ماجرا  
 اینکہ سردخان بوزنی مہدوی سپہ کلان نامدار خان بوزنی کہ تقاضای یک لک رویہ بابت  
 قرض خود تنخواہ پنجاہ سواران ملازمان سالہ بہادر و سرباز بہادر موصوف داشت و ہمیشہ یکے  
 از افغانان خود را کہ مومناں فہم بود بخت بہادر و سربازی سوال و جواب و طلب و میسر ستاد  
 و بہادر مذکور تشفی خاطر می نمود بر اینمنہ کہ ہر چہ فیصلہ تمامی قرض خوانان مرحوم مغفور از سرکار شدہ  
 اما قرض شہا خاص بندہ من است اندک صبر کنند ہمیکہ رقم از حضور پابجا میشود عوض شمار بخوبی میبہم  
 ہیچ فکر کنند اورا خیال خیال شد و وای ہمہ صورت بست کہ بہادر مغضوض قرض تمامی قرض خوانان  
 و حضور پر نور و صد شہتہ نزد متصدیان سرکار نویسانیدند اما ہیچ از قرض و تنخواہ من و حضور  
 خبر کردند این چہ منی باشد شاید ارادہ ایشان ندادن حق است اندک شوش و بیقرار میفلطید  
 و فکر ہیکر و لیکن ندانست کہ بہادر و سرباز ادای اینقدر بار گران یک لک رویہ ترا اگر دست خود  
 خواہد نشانہ بزین خواہد افتاد خداوند کہ اہم مصلحت بود کہ حال قرض ترا بحضور پر نور اطلاع نمود  
 صبر کار فرمودی تو کجا میرفت روزیکہ حضور پر نور ارادہ قلعه گوگنہ فرمودند صبح دو صبح جان  
 دہنی نو ملازم ہر مکان سراج الملک بہادر و فرستادند کہ در حرم و احتیاط ایشان خبردار باشند کہ ہیکر  
 از تقاضاواران بہادر مغضوضت نہ چون این خبر رسید و خان مذکور رسید و قضای ہم روکش  
 بود از سواری مبارک حضور پر نور برگشتہ پنجاہ خود آمدہ با پنجاہ سوار مہدوی و شیرکان خویش در مسجد  
 متصل دروازہ چادر گھاٹ اندرون بلکہ کہ نزدیک تر از خانہ اوست و مصلحت تیار نشستہ

اول دو افتنان را یکی معمولی و دیگری نو به ستار و سیاه سرخ بخت بهادر مغز فرستاد باین بهانه که این جوان ملازم جناب در ساله سواران است در میان موضع اکیلی شادی خود کرده برای نذر حاضر شده است هرگاه باین جای و بهانه نزدیک بهادر مغز رسند بهر دو پهلوی آورده گذارند که برخیزند تا رسیدن من نشانند که اینک من هم میرسم و آدم دیگر را برای خبر اندرون رفتن اینها همراه نمود که زود خبر آورده دهد چون بهر دو مسافر خان مذکور دیوان خانه آمده نشسته بموقت پید عسل عرض کنانید بهادر موصوف از سید علی مسطور که در میان معالای ایشان شریک بود پرسید که این جوان را چه باید داد تا مبرده عرض کرد فقط پانزدان عنایت کرده خست فرمایند بهادر مغز در بهنگه مکان چپه بالای کرسی نشسته بهر دو را طلب فرمودند پس هر دو نزدیک تر آمده نذر گذرانیده بهر دو در پهلوی سراج الملک بهادر متصل غیر متصل نشسته نهایت مضبوط و مستقر با اسلحه خود و چند خدمتگاران و غیره منع کردند که خلافت معمول این چپلی او بیت فیصله شهادت امر و زور فردا بخوبی خواهد خاطر جمع دارند و ایشان جواب دادند که ما را آنچه حکم جمعی را شده بود تسلیم آوریم حالا او هم حاضر میشود و قتی که او بجناب خواهد رسید معلومی خواهد شد اما چون او مالک ما است بر طبق ایما که او حاضریم درین عرصه آفتابی سندر و خان بنظر بهادر موصوف درآمد که باز خان با پنجاه جوان سوار داخل جلو خانه شد پس سراج الملک بهادر از کونج یعنی کرسی دراز برخاسته بالای سندر نشسته و منتظر آمد او گردیدند و هر دو کس تشبیه متصل نشسته بودند و سندر و خان از سپ خود تنها فرود آمده خواست که اندرون دیوانخانه رود و محضر غالب جمیع اعراب پسر لطفی شیخ احمد خان عبادی بهر آهنگ که بر دروازه بایکد و نفر جوان خود نشسته بود گفت جمیع از جوانان شما که اندرون هستند شما نیز اطلاع کنانیده بروند و سلاح خود را در اینجا داشته باید رفت که حکم حضور پر نور است اینک مغز نشاء اصل و سود بود و سود و سود و خوشی در همین دانست که لبت در آید و از خود بیرون شد و گفتگوی بیرون را

بعید قبل و قال طینچه که مخفی در لعل داشت برآورده بطرف حمید را دستور سرداد بفضل الهی که شال  
 حال راست کردار است تیرش از پهلوتی کرد یعنی حمید را مذکور همینکه یک قدم بجای دیگر گذشت  
 تیر تیغ او خالی شد جوانیکه عقبش استاده بود جنبه از کمر خود فوراً برآورده چنان بالای پهلوی  
 آن نمک حرام بد باطن زد که از سر پهلوتی اسفل درآمد و در افتاد و زخم دیگر امعا و احشاء را بیرون  
 گردانید مجروح رسیدن آواز تیغ و شنیدن اینجاال فتح علی مع برادر خود میان جان کار رستمان  
 کردند همینکه متصل بهادر معز استاده بودند از راه نمک حلالی و جان شاری و فتنه بر سر هر دو جوان  
 که قریب بهادر موصوف در گرفته نشسته بودند بر افتاده از خنجر و جبهه هر دوشت و لکه کار هر دو بالهر  
 و اتمام رسانیده نفس او نه از زیر انداخت پس بهادر موصوف را عرض کردند که الحال حساب  
 بطرف مکان زیبای کنسایم تشرف ببرند و اینجا هر چه خواهد شد تدارک آن نیز بعمل خواهد آمد  
 بهادر معز از منت و عاجز نالی خیر خوانان با استقلال تمام روانه مکان میر عالم مرحوم گشته بقراعت  
 تمام شستند و جویای اخبار یک یک کس گردیدند عروب درین عرصه قریب یکصد جوان بهم جمع شده  
 زیر بالای مکان چپته را مضبوط ساختند و دروازه جلوه خانه بنه شده سواران ستر و خان  
 و سب جلوه خانه که بودند بنا دین بطرف عروب سرداوند و فیما بین اینها و عربان جنگ عظیم و سه گانه  
 مستقیم و داده هشت نفر از افغانان و دو اسپ سواری اینها بکار آمدند و دو سه کس که اندرون  
 دیوانخانه آمده در اینجا نه پنهان شدند جان خود که در همونجا که مقدر بود دادند عروب از چهار طرف  
 غلوه کرده جوق جوق سقف و جدار عمارات را در گرفتند و تادرواده دلی و فیصل شهر و قیصر و بند و  
 خویش در آوردند چون این خبر به بازخان برادر خردمند و خان رسید او نیز با پنجاه سواران  
 انمنان حدودی از خانه خود برآمده تا بکناره دریای موسی آمد عربان که بالای فیصل لبه مستقر بودند  
 چنان بنا دین با سرداوند که قدم اندرون دریای مذکور نمیشوایستند که گذارند آخر الامر هاراجه بهادر

به بازار خان گفته فرستادند که بخانه خود بروند و دیگر مصدرفساد و بهنگامه نکرودند که در حق شما همین بهتر  
است و گرنه ناحق از دنیا خواهند رفت و کسنگان خود را بالای یکدیگر و منزل گاڑی بازاری برداشته  
برند و دیگر مصدرفساد شدن هیچ از دنیا خود برکنند است بجز دور و احکام خان ناکور بخانه  
برگشت و خدمتگارانش ووتا گاڑیان شری بازاری بکراپه آورده مردگان خود را بردند  
و سپان مرده را حواله چاران کردند که گوشت بخورند و پوست برای ایشان آرند چون سراج الملک  
بهادر در مکان میر عالم مرحوم داخل گردیدند و این همه کیفیت بعرض اقدس حضور پر نور رسید و  
جوانان بار آورده لون صاحب فرنگی نیز فرستادند که سمیت جلو خانه میر عالم بوده خبر داری نمایند  
واحدی را بدون حکم سرکار نگذارند و دو صد جوان و کهنی دیگر برای حفاظت اطراف مکان حرم  
نمودند و لقب بلیغ فرمودند که پیشه را بغیر حکم سرکار اندرون رفتن ندیند تا بدیگر کس چه رسد  
مصرع رسیده بود و ملای ولی بجز گذشت زنده یعنی دشمنان در فکر خود تصور نکرده بودند که بالکل  
خاطر جمعی شود و آن افضل آنی شامل حال شد و توجه خداوند نسبت نگه داشت و نیکی نیت و مدد روح  
مرحوم بکار آمد و الفرض بهادر موصوف امیریت با نشان و شوکت و صلابت و وجاهت نیز فهم آلاء اندیش  
کم گو پر اخلاق با فطرت قویم و خرد مستقیم متین کشاده جبین فراخ همت باین بهین منتظم دولت  
واقعت سوز خفی و جلی ریاست باریک بین بر داری کتای روزگار منشاده خدایات جلیل القدر  
وزارت صاحب منصب هفت هزار و هفت هزار سوار مورد الطاف سلطانی مشمول عنایات  
خسروانی بسرفرازی نوبت و خطابه های بزرگ و پالکی چهار دار و عسلم و نقاره و در فردیت  
و جان نثاری سرکار مامور رفیق پرور قدر دان کمال و اهل کمال  
اقربا و اوزار جمیع صفات امیرانه و وزیرانه

## سردار الملک بهادر

نام اصلی اش گجالتی میان است برادرش شمس الامراتیج جنگ بهادر در عهد حضرت غفرانکاب بر سالها  
 هفت هزار سوار و پیاده ها و غیره سر فرزند بوده همیشه صاحب مقرب و باریاب حضور بر لوز بود صاحب  
 منصب هفت هزار و علم و تقاره و نشان و نوبت و پالکی چهار در و خطاب ملکی از پیشگاه خلافت  
 سیاهی و شرف بالای و نخل کشیدی با جمیع مستند ختم اختتام جنگ فرخ مرزا آچنان کارهای  
 نمایان بطور آورد که مورد تحسین گشته مشمول عواطف سلطان گردید و با خانه قدر و منزلت برتر  
 بن رسید چون اکثر مهربان و جنگها با جمیع بهادر و مقرب و راند علی الخصوص در جنگ اختتام  
 جنگ مذکور که ابومسیان با دو هزار مهربان دیگر متقابله سردار الملک بهادر در آمد و بسیاری از آنها  
 مقتول شدند از آن عداوت ناوانان این قوم در عشره محرم الحرام بتاریخ پنجم شهر مذکور که هزار  
 و دویست و پانزده بجای وقت قریب یک و نیم پاس شب برآمده به بهانه سلام در عا شورشانه  
 مفرز ابائی غنیمتی حی هند وستانی که ملازم بهادر و صوف بود و همیشه بهادر در عا شورشانه اش  
 تمام تمام شب بوده مرقم می شنیدند آتش تنها بغیر سلمه یافته چهار کس از قوم ایشان ضرب شمشیر  
 نمودند آن بهادر و پادشاهان بر دلبخوردن زخمهای کاری اینها یکی از آنها را چنان در گرفت  
 قریب بود که از جان برود از آنجا که خود دست خالی بود و کمک از هیچ جانب نرسید و دیگران  
 بفرار گشت کار خود کرده رفته پنهان شدند لکن مردم محرم در رسته و باز آلودند که میسر شد که گشت  
 اما کسی نیکو در براند خنجر نخل حیالتش سسی موفوره بکار برده بودند و شهادت بهادر و مهربان و غضب  
 سلطانی که نمونه شهرت و نیست گرفتار شده برای اعمال خود رسیدند چنانچه حکم به اعدام و اعدام  
 و استحقاق بسیار صادر شد که بنی نمنی و هر چهار برادرانش را بریده سوار خزان کرده از بلده اخراج  
 نمایند و مهربان تاریخ شش روز یک قلم با نخل مقفود و الاثر گشتند بعد چندی از تصفیه عظم الامرا

بنظر در آمد هرگاه نقش آن مظلوم را در کعبه سجد بالکها خلق الله آوردند عاصی نیز همراه بود  
تمام مسجد و محن تا چارمنار و از آنجا تا کوه عالمیجاه و از آنجا تا دروازه تالاب سیرجلو و از آنجا تا  
درگاه برهنه صاحب و در من ایشان بقبره شمس الامراتیج جنگ بهادر علی الاضمال تماشا می بودند  
که اگر یک صحرا بر سر اینها باشد بر سر زمین نمی افتد سمعنا پیش ازین یک روز سردار الملک بهادر  
خوابی دید که سواری مبارک جناب سید الشهدا علیه الصلوٰۃ والسلام می آید و تمامی سیرچویشان فرشته  
چهره در جلو سیر و ندیمه نیک نوسن فلک سیر خاصه بجاذبش در آمد بهادر مذکور آداب بجا آورد و حکم شد  
که یک سپ از کوهل های سواری مبارک به گمانشی دهند و اشاره نمودند که سوار شده همراه رکاب  
سادت حاضر باشد پس مشارالیه سوار شده داخل جلوسواری مبارک گردید که چشمش بسیار شد  
آنوقت صبح صادق بود و روز دیگر این خواب بابرکات را بهادر حضرت تجلی علی شاه که بسیار محبت  
باو داشت ظاهر ساخت شاه صاحب بقیر نیک داده تسلی خاطرش نموده بخانه خود آمده رو بروی  
بعضی محرمان خویش گفت که حق سبحانه تعالی خیریت سردار الملک کن ازین خواب معلوم میشود که کار کار  
به شمشیر در آید پس در عرصه یک روز واقعه ناگزیر صورت پذیر گشت امیری بود که تا حال نماند او  
عالی سمیت کم نظر در آمده که کار رویه درخشش انعام صرف نمود بهادر سخی بلند حوصله دار علی  
خداوند لغت چهار فرزند گذشت مهین پور سردار الدوله عشره پسر و میان دوی عظم جنگ  
حسینی میان هر دو جمیع صفات پسندیده مشهور بودند و در عین شباب بحسبت خرامیدند و فرزند  
دیگر که ذکر ایشان خواهد آمد انشا الله تعالی

سلطان نواز الملک سلطان نواز الد در صف افکن جنگ بهادر

نام اصلی آن سیر غلام حسین خان بهادر است خلف سلطان میان از جانب جدادری سادات

صحیح النسب که میر محمود خان بهادر سید عالیخان از ملازمان قدیم سرکار آصفیه جبر مادر سے  
 بهادر معن بانش تا حین حیات پدر بزرگوار خود در عالم ناز پروردگی بسر برد و بعد از حلت نشان در سایه  
 عاطفت برادر شفیق خویش محمد صاحب بیان النخاطب صفت شکن جنگ بهادر بن رشد رسیده جمیع  
 امورات مالی و ملکی سرب کمال بهر سانی هر گاه واقعه ناگزیر بهادر مذکور در دربار جهاندار از سر تقدیر  
 و فتعنا عاید حال گشت میر غلام حسین خان بهادر مستطوب باوصفیکه ابتدای شباب بن تیز و شست امورات  
 محوله برادر بزرگوار خویش را باین بهین زیب و زینت و زین از پیشگاه خلافت و فرمانفرمائی  
 و از دیوانی با سخا و کمال راجه چند و لعل چهارچ بهادر و نیز از وفات زوال ممالک محروسه سرکار به محبت  
 و یک جتنی رای بهادر در از این بهادر داده انتظام تمام فرموده کمال آبرو و عزت و شان  
 و شوکت روانه تعاقبات لکهار و پیوه محوله که مراد از سرکاران کنکیری رای چور و غیره و محاسن  
 گنگاوتی و غیره باشد با جمیع سواران و پیاده های بار و پلاینها و علی غول و عسکر و سکان  
 و روهیل و غیره گردید و بعد از آن با الطاف خداوندی بار دیگر باریاب حضور پر نور شده به منصب  
 مناسب عمده و خطابه های الین دولتی و ملکی و نوبت سرفراز و ممتاز گشت و همواره با سال عنایات  
 خلعت و جواهر و شمشیر با نیت موسم سرامباهی و شرف میباش از غرض امیریت که درینولا بهیچکس تم  
 و شان و مقدور بی پایان او اکثر نمیر سر رفیقان خود را بآن شفقت پرورش مینماید که احدی  
 روهیوی بلاد واکن و امیران دیگر نمیکند از سالهای سال قدرت و قوت دارند و بی بهادر و ال اندیش  
 صاحب سیاق و سیاق همواره صحبت او بیانه شش از لفظ و کبر و حسد و کینه با کلمات بی محابانه او بی  
 پاک اسپان خاصه شش اندر گلریان پری چهره از جمیع اقسام حاضر و غایب کوه پیکر لباس و زیور  
 معمور کس از نجیبان گرفته و روزگار بلاز متشش سید بدون الطاف نان و بارچه جای دیگر فرست  
 نمید بهر منصب داری که از بهر هم افتادگی روزگار تباه شده خود را بسخی متشش رساند اگر بانه سلوکهایاید

و اگر بر دوسلوک مستقول زیاده از حوصله اش ممنون عنایات ساخته با سپ و خشت و نقد و شمشیر و غیره  
روانه حیدر کباب و غیره بایده الغرض تقابست که امیب گاه افتادگان زمانه توان گفت و خود بذاته خوشتر  
اخلاقا کثاده طبیعت بلند همت به جمع صفات ایلرانه موصوفه

### سزاوار جنگ بهادر

نام اصلی آن منبع خرد و میر غلام مهدی است خلف الرشید میر کاظم علیخان بهادر مختارالدوله در بخت  
سالکی منظور نظر خاقانی گردیده از پیشگاه حضرت سمرقند منزل بدر و غلج هر کاره اسرار متعلقه سید  
نصرت مهدوی که در جنگ پهل کورده بجای آمدن فایز گشته کوی سبقت در هم چشمان ریل و امیر است شجیع  
و سخا شرف هم تاپنج دان خوش مزاج کثاده اخلاق خوش لباس نقاست پند خجاست و ست ارازل دشمن  
در شکار چیرند و پند نهایت مصروف جالوران شکاری همراه خود داشته اکثر تفریح فراج مامور در سوار  
اسپ نیز کمال دارد و صاحب منصب هزاری یکایار سوار و بجای قریب سی هزار روپیة ذات سرفراز بهر خرد  
که از پیشگاه خلافت مامور شود و چنان بانظام آرد که مزیدی بر آن منظور نباشد سواره در دربار  
حاضر و سرگرمند و بیت است

### سرفراز جهان جنگ بهادر سزاوار نصیر گیلان

خلف ارشد و اکبر مرزا علی بیگ خان بهادر است که خان مذکور در عهد دیوانی میر عالم بهادر مرجع مخلوق  
حیدر آباد بود و تالاب میر ساعز و باره دری و سراسر منازل لواحد و غیره عمارت است میر صاحب موصوفه  
تمام به تمام خان مذکور انعام یافته و نیز بسته وزیر بات میر خان مذکور از پیشگاه حضرت سمرقند  
منزل بر سال دو صد سواران و خطاب و جایر و غیره ما یتعلق به سرفراز گردید و شادی خان عزت قوم  
یعنی مرزا نصیر گیلان سرفراز جهان جنگ بهادر از دختر منلجان بهادر طالب الدوله که کونوا اعیان است



سربکار و ولتهزار آصفیه و امیر الله اقبال پسر علیخان بهادر طالب الدوله در غایت تکلمت  
و زینت روی پدشش گردید و در آن شادوی میر عالم بهادر مرحوم رونق افروز و زرم عشرت نش  
فرق مفاخرت او را از فرق فرقدین بلند گردانید و تمام امر او اعزّه و جبهه داران و ثقات بلده  
درین شادوی مدعو بودند و بعد شادوی برای خطاب و اما و خود و فلجیان التماس از میر عالم  
بهادر نمودند میر صاحب در پیشگاه حضرت منفرت منزل معروضه نموده خطاب خان بهادر و جنگی  
و خدمت دار الضرب سرفراز کتاب و بعد انتقال علی بیگ خان بهادر پیرا و از خدمات رساله  
و دار الضرب معزول گردید چندی منسروی بوده پس رای و تیزی فهم سالی خود و حضور پادشاه  
ناصر الدوله بهادر و امیر الله اقبال نموده بیابری طالع از بهان رساله سواران و خدمت  
دار الضرب ثانیاً سرفراز شد و واضح باد که خان مرقوم الصدر در علم هیئت و رمل و نجوم چنان  
مشق بهم رسانیده بودند که در آنوقت مثل خود نمیداشتند بلکه نظیر او هر زمان کمتر پیدا میشود  
و حضرت سید کائناتی پادشاه ناصر الدوله بهادر اکثر حکم استخراج احکام میفرمودند و  
بر جواب یافته خوشوقت میشدند و این عاصی محرر اوراق چند بار امتحاناً سوالات کرده  
همه وقت جوابات در کمال صداقت میداد و هر طوریکه گفته بودند بهمان طور اثر قبول او نشان  
ظاهر شد الحق بهادر مرقوم الصدر شخصی بمثل زمانه خوانده که نخی و رحمدل و صاحب مروت بود  
و ذکر او در شتر او صاحب کمالان نیز خواهد آمد

## سیف جنگ بهادر

خلف امیر الملک بهادر است که بر او نسبتی تیغ جنگ بهادر بود چون امیر کبیر صفر سن دشت او تمام  
کار خانات را بدست خود داشته مدتی با نظام مهم پر دخت جهان فانی را پیرود نمود و اما سیف جنگ

بعد حلت پدر مرحوم مذکور چندی باتفاق بوده بسربازان از علاقه امیر کبیر برآمده بامور  
خویش پرداخت اما درین عهد از فراطالطاف حضور پر نور از آفت قرضداری که خارج از حساب  
و کتاب شده بود برآمده بر اکتفا و اخراجات قلیل اکتفا نموده از پیشگاه خلافت بسرفرازی سواران  
و پیاده با سمور گردید و بخطاب امجدالدوله نیز مباحی شده بدرجه بلندی رسیده پابند خانه خویش  
در نفس شکنی است و بهنگام سواری مبارک حاضر و بار است

### سیدالدوله بهادر

صوبدار بلده فرخنده بنیاد حیدر کبیر از نام اهل اش میر محمد سعید است خلف میر خلیل الله خان بهادر  
سعید جنگل بن میر محمد سعید خان بهادر سعیدالدوله کلان که بعد حلت پدر خود میر محمد علیخان مرحوم  
ولایتی ایرانی ایشان و برادر خود ایشان میر محمد باوینخان دادی الدوله بهرامی خوشنیش میر  
خلیل الله خان و سرکار حیدر نایک در سربازک پهن نوک شده چندی بسربازان و سرکار  
بالت جنگ بهادر امیر الامرا و قله امتیاز گدشته است و موفی ملازم رکاب گردید و قیامت  
حیات آن حضرت شریک بزم و رزم بودند بعد حلت آنحضرت چون داراجاه بهادر درین بزم  
مرحوم مغفور و اما و حضور پر نور حضرت غفر انما ب من آرای ریاست پدری گشتند هر دو را  
پسند خاطر نموده میر محمد سعید خان را امور سفارت بجناب حضور پر نور ساختند و میر محمد باوینخان  
را بخشی جمیع سواران و پیادگان و غیره سرکار خویش نمودند که هر دو بخطاب دولای از حضور  
پر نور سرفراز شدند و مدتی باین خدمت امور بودند اما سیدالدوله مرحوم همواره در حضور پر نور  
از طرف ثواب داراجاه حاضر گشته باستصواب میر ابوالقاسم میر عالم بهادر سوال و جواب میکردند  
و باریاب میشدند بعد حلت داراجاه بهادر و برسمی دولت و داخل شدن ملک سرکار دولتمدار

ہر دو برادر در حضور پر نور حاضر گشتہ باستیلا و باریابی و آستان بوسی مشرف و مہابی گردیدہ  
 برابہر چہار چہار صدر و پیر فراز شدند و سید الدولہ چند بار از حضور تجویز میر عالم مع خلعت  
 و جواہر و عنایات دیگر با عنایت نامہ حضور روانہ کرد پس چنانچہ نزد سراج الدولہ والا جاہ گشتہ  
 نانہ کلی برداشت و نیز ہمراہ میر عالم بہ پونا رفتہ بعد جنگ کٹرہ وارد بلدہ گردیدند و با اتحاد و الطاف  
 اعظم الامرا از طو جاہ اوقات عزیز خویشیں بسر بردند و سپہان خود میر محمد علیخان بہادر و میر  
 خلیل اللہ خان بہادر را در سن بست سالگی در سالہ مرشد زادہ کیوانجاہ بہادر بدلم کھنڈ کھنڈ  
 رسید و در سر شستہ راجہ شیو پرشاد نوکر کنانیدہ متعین مرشد زادہ موصوف ساختند بعد طاعت  
 اعظم الامرا چون عہد دیوانی میر عالم بہادر شد میر صاحب موصوف خواستند کہ تیاری کتبہ آب  
 در پیونار موضع کوٹوال کوڑا لعل آرند لہذا بہادر مذکور را مدہر و دفرزندان مذکور ایشان نامور  
 تیاریش نمودند چنانچہ در سنہ یکہزار و دو صد و ست و یک حج کے کتبہ تیار شدہ آب جو بہار  
 عیسے کہ زبان ہندی ساکھل گویند در بلدہ حیدر آباد خانہ بخانہ و حوضہا در آمدہ باعث خوشی  
 و خوری خاطر میر صاحب معز گشت و پس از آن بکارتیاری تالاب نیز ساعی حمیلہ تاک سال بکار بردہ  
 فراغت حاصل نمود و از آنجا کہ سید الدولہ مذکور از تیز فہمی و فراست رای و فصاحت زبان و خوش  
 تقریری و مزاجدانی و دور اندیشی بکتابی روزگار بودند و با میر عالم مذکور قرابت قریبہ داشتند  
 و چند باریابی حضور پر نور حضرت مغفرت بنزل پند خاطر مبارک گردیدہ ہوارہ بہ صاحبیت باز آ  
 میبودند و اینچہ خلاف مرضی میر عالم گشت چرا کہ در ہر وقت کہ از حضور و مقدمات کلیات تنہید  
 و تا کی میر عالم میگردد ایشان را خود بدولت و اقبال نزد میر صاحب مذکور سفیر شاہ و ایشان  
 بسبب اینکہ در سن و سال درشتہ داری نیز بزرگی داشتند میر عالم را بدشتی ابلاغ امر می نمودند  
 لہذا میر عالم مقرر کرد کہ سید الدولہ را بسر کردگی لشکر ظفر پیکر سرکار از حضور پر نور فراز کسانیدہ

روانه سمت بزار و او زنگ آباد نمایند هرگاه در حضور عرض کردند ارشاد شد که برای قضاصداری و رفع  
 ملال طبیعت خود که احوال جا بجا بشکفته اظهار بیانی میکنند مباد دولت ایشان را در پیشگاه خویش  
 داشته ایم و شما بخواهید که از ما جدا کنید هرگز پذیرا نخواهید شد بالفعل مباد دولت ایشان را بخت  
 نیابت صوبداری بدهد چه را با دسر فرزند فرمودیم که مأمور کار و بار نظام است بوده هر روز حاضر در بار  
 دولتند و باشند بیکار نشیند میر عالم بجان قبول کرده دست از فکر صدائی ایشان از دربار بکنند  
 خاموش گردید پس بهادر مترجمین حیات خویش معروضت نظام است و داخل پناه بجای گیرده هزار  
 رویه فوات بوده در سنه یک هزار و دویست و نه هجری لعل عالم باقی خراسان تیره خیزت تاراج یافتند  
 عجب انسان خوش اخلاق بود که در مجلس امیران و در دربار جهانداران مجلس لطاقت لسان تقریر و  
 نمیرسد بهر اهل محفل محو حیرت از خوش گفتار ایشان میکردند فارسی بهتایت فصاحت بهر اهل ایران  
 میگفت و در نزد دولت گذشت اولین میر محمد علیخان بهادر و درویشی میر خلیل الله خان بهادر  
 اما میر محمد علیخان بهادر بعد از حلت پدر خویش بخدمت نیابت نظام است بلده ندر کور از پیشگاه خلافت  
 سرفراز گردید و دست امور آن خود قرار دفتی نمود و به نیکو نامی مشهور گشت و علی محمد خان  
 صدیقی را که وکیل خان شیراز بود و نایب متقل خانگی خویش گردانید و بهر امیر محمد علیخان ندر که عجب  
 انسان مدبر و متین متقل بر دبار که در آن ایام باوصیف که جوان سی ساله بود و اما در بیان امیران کهن سال  
 و در چشم مردم بزرگ تر نظری آمد عاصی و بهادر و سزاوارت شهرت سالکی و یکجا نشو و نما یافته بسن تیز  
 رسیدند در سن سی هم گاهی شغول بود و لعب نیکوشت که با طفلان در طوقیت که هم عمر بود و بهر نام  
 ایشان کوه تکین داشته بودیم عاصی محراب و راق و بهادر و سزاوارت میزان صرف تا قطعی و میر و جناب  
 حضرت سید نورالاصفا صاحب هم سن بوده و تحصیل نمودیم زبان رطافت اظهار فضایل بهادر و در لور  
 نیست فرشته بصورت انسان بوجود آمده بود در سن چهل سالگی در سنه یک هزار و دویست و نه هجری

چون عارضه استسقاء مخفی داشت که هر روز جاست بدن فریاد میزد و عشا و دعای عیله خوانده  
قیس و در پیش شب بالای بستر ترحمت چادر کشیده چون خوابید دیگر حرکت نکرد و یکساعت و نیم برآمده  
مسلم شد که روح پرواز نموده است و مقام عبرت گشت از بسکه و اما سید احمد علیخان ماژندانی  
اقتربای فریده بشیر الملک بهادر بود و لهذا بهادر موصوف خود متوجه امورات مرحوم مذکور گشتند  
اولادنداشت اما میرخلیل الله خان بهادر بعد حلت سیدالدوله بهادر مرحوم پدر خود درختاری  
را چند و لعل بهارچه بهادر قلعهداری محمد آباد سید را از حضور مفتی منزل سرفراز شده  
تا دوازده سال امور کار و بار را بخانمانده بعد از تخیال میر محمد علیخان مرحوم برادر بزرگ خویش  
بصوبه داری نیابت نظامت بلده حیدرآباد و خطاب جنگی بمبای گشته در امیران سرکار امر مختار  
باسمان اعتبار رسانید از بدو نشو و نما ماضی و بهادر مغر متفق تاسن تمیز بوده اند محبتی که فیما بین  
هر دو برادر بود تا الی الان در هیچ برادران بنظر نمیآید هر دو برادر بصفتان پسندیده و اخلاق  
حمیده یکتای روزگار بودند ایشان هم دفعتاً از عارضه سرسام در سنه یک هزار و دویصد و چهل  
و نه هجری بمحبت خرابیده در دایره میرمومن صاحب هم پهلوی برادر خود مدفون گشتند اما میر  
محمد سعید خان سیدالدوله حال خلف میرخلیل الله خان بهادر مرحوم که از لطن حبیه سلطان بیان  
متولد گردیده بعد حلت پدر و بقدر خویش باوصفیکه اندای شباب داشت از پیشگاه بزرگالفا  
حضور پر نور او ام الشداقباله نجیست مورد فی نیابت نظامت سرفراز و ممتاز شده بسرفزاری  
نوبت و جاگیر خطاب جنگی و دولائی نیز مشرف و بمبای گردید که در تمام سلطنت نام بزرگان  
خویش بمرتبه بلند گردانید درین ایام با اینکه سن بهادر مغر قریب به بیست و پنج سالگی رسیده است  
خرد و فراست و عقل و کیمیاست از ناصیه اش مانند نجم ناقب میدرخشد و تمامی نشانیهای بزرگان  
خانان خود بحال خویش موجود دارد و بفضل باسورات محوله خود معهور کار و بار خدمت نظامت

و حاضر در بار جهان مداراست

## سلطنت جنگ بهادر

خلف سید عسقل خان بهادر مرحوم نام اصلی اش سید زین العابدین خان بهادر است  
 احوال خاندان ایشان در احوال جد ایشان بهرام الملک بهادر تعلیم آمد بهادر مذکور بعد از تاج پسر  
 ولیعهد خود در صغر سن بهرت عمومی خویش بهرام الدوله سید عزت خان بهادر بوده در اطاعت  
 امر سرور گذشت نمود چون سن پانزده سالگی رسید از فرست خود با مورات خویش پر دخته بقیه  
 کلیاک و قصبه گهاٹ نامدوره جاگیر خود رفته درستی انجام نموده با مورکار و بار خویش است و اوصاف  
 خاندان خود موصوف درین ابتدای شباب قدم بقدم بزرگان نهاده به اوصاف حمیده مشهور  
 و بنصب مناسب و خطاب جنگی شرف و سیاهی و سرگرم حاضر باشی در بار جهان پناه هست

## حضرت الشیخ شمس الامیر ابا دین محمد جنگ

از اولاد امجاد حضرت شیخ فریدالدین شکر گنج روحه الله تعالی روضه است موطن نیاگاهش  
 پورب چندری و شکوه آباد صوبه اکبر آباد رنگ سکونت بخیه شکوه آبادی شهر شرنجد امجدی گرامی  
 شیخ بهاء الدین و عمر غلام مکان عالمگیر اوشاه منصب مناسب عمره و خدمت صدارت و انت  
 خزینیه سرکار اکبر آباد کامیاب گردیده وقت موعود بعلوم عقبی خرامید خلف ارشد شیخ  
 ابوالخیر خان و عمر مذکور خطابانی و به منصب سیادت اندوخته در بدو حال توسل محبت و اتحاد  
 به محبت خان داشت بعد از ان به نهایت قدر دانی مورد الطاف حضرت بنفرت آید کردید چون  
 نقوش جمعیت در طالع او مترجم بود و وزیر و زرترب و اعتبارش افزایش پذیرفت ابتدا به منصب  
 و و هنری پادشاه و خطاب خانی و عطای جاگیر سرور از گردیده در ایام مراجعت نواب بنفرت آید

از دار الخلافه جانب و کن به تقرر نیابت صوبه بالواد و فوجداری ماند و سبامات اندوخت و بعد چند  
 حسب الطلب و حضور سیده از اصل و اضافیه منصب چهارمزاری و دهم سوار و خطاب بهادری  
 و عطای علم و تقاره لوای بلند بتنگی افروخت و در سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجری که  
 بالونایک سرگودار سر بهادران سمیت بنابر وصول چو تخته سمت کرناٹک حیدر آباد آمد و شور و شکر  
 برپا نمود و بهادر سطور سپهر و کی افواج سرکار و ذات بحبت تاویب او کام سرعت برداشت و به نیروی  
 همت و شجاعت خود فوج عظیم را شکست فاحش داده تمامی سیلاب و سامان و لشکر او را بنالان  
 آورد و در او این امر زبان زد خاص و عام گردید پس از آن به فوجداری سرکار کلازه و نیابت  
 صوبداری خاندین مباری گشت و در عمل نواب عالیجناب ناصر جنگ شهبه خطاب شمشیر بهادر و  
 تقویض نیابت صوبه محبته بنیاد و دو هفته ثانی به نظم صوبه خاندین ریاست اعتبار افروخت و در وقت  
 امیر المملک صلابت جنگ بهادر خطاب امام جنگ و پالکی چهار دوازده مو گشته در حینیک دیوانی  
 بهر گناخته دس تعلق گرفت و مقابل به امر سرور و نمود بهر اولی فوج ظفر موج باو تعلق گرفته بی محابا  
 خود را بر فوج مخالف زو از آنجا که حفظ اکلی شامل حال بود و سیاست برآمد امیری بود سپاهی آموز  
 انکار و به مفدمات علمی آشنا و همت درست و درند امیری و ملکی رای عالی داشت و بنان دبی  
 مشهور بوده و دو هفته بار فقا و عشایر و منصب اران بقینائی طعام لذت عمده میخورد و در سنه یک هزار  
 و یک صد و شصت و پنج هجری که ملک جاودانی خرابی و دوزخ زندگیت گذشت کلائی ابوالبرکات  
 خان بهادر امام جنگ او در عین شباب با خرت شافت نشسته همت و شجاعت کمال داشت و وی  
 شمس المملک بهادر نام اصلی آن اصل دوطه شجاعت و نام آوری ابوالفتح است تا حین حیات والد  
 خود و منصب و خطاب خانی سرفراز گردید و بعد انتقال بهر بزرگوار از حضور پر نور نواب غفراناب  
 آصفه ثانی به ابوالنجیر خان بهادر تیغ جنگ مخاطب شده مورد نوازش گشت چون مراتب حسن عقیدت

بخاطر والا جگرنت شریک بزم و رزم فرمود و بعد گشته شدن رکن الدوله دیوان سرکار از اصل  
 و اضافه منصب پنجزاری سه هزار سوار و عطای علم و تقاره و پالکی چهار دار و خطاب شمس الدوله  
 سرایه ناموری اندر دخت و پس از آن خطاب شمس الملک شمس الامراء تارک مهابات افراخته بمنزله بلند  
 اوج پیا گروید و جمعیت پایگاه در ساله او ده هزار سوار با گیر و ده هزار اسب با و پیا خسریدی  
 خاص الخصاص حضور که هر یک را اسب از یک هزار روپیہ کمتر نبود و در ماهه با گیران فی نفر تا به یک هزار بالقدر  
 روپیہ هم رسید و سرفراز و ممتاز گشت و همواره در خلوت مبارک شبانه روز حاضر بوده و حفظ و محتاط  
 و هوشیاری خود و بدولت و دقیقه فرود گشت نه نمود و امیری بود و غیور مزاج شجاعت و سخاوت  
 را بجز تمام رسانید و در سستی گوی و درستی پسندی یکتای روزگار گاهی روادار ازیت احدی نبوده  
 صاحب منصب هزاری ده هزار سوار و ماهی و مراتب و سرپای جواهر و لکن و لاری که خاصه شتر زاده  
 است از حضور ممتاز و سرفراز گوین چون بار حضرت غفران آب تکلیف خدمت جلیل القدر دیوانی  
 سرکار و مدار الهامی فرمود آن منشی شجاعت و مال اندیش قبول نه فرموده بسرفرازی عظم الامراء  
 معین الدوله اسطو جاه ایما و اشاره نمود چنانچه بطریق تجویز بهادر موصوف از قلعه اوسه طلبیده  
 و چنانکه طفل الدوله مبارز الملک رو با خرت نمود و فرخ مرز انظر الدوله سپهرش با غوامی مفتربان مصدر  
 فساد بالای قلعه نزل گشت و انتهاز افواج قاهره سرکار بطور جمعیت پایگاه سرکار محموله شمس الامراء  
 بهادر بسرکردگی سردار الملک گمانی میان بالای قبل کنطای کارهای نمایان بنظر آورد که موجب  
 تحسین و مورد آفرین خداوند نیستند و دید لب مراجعت هنگامیکه اراده سفر با نخل و مهم بر سر برگ بین  
 بوقوع آمده روانه سمت شرقیه شدند و پنجم ریح الثانی در سینه کینار و دوسه و پنج هجری در مقام  
 پانخل مذکور و ولایت جیات نمود و حضرت غفران آب را نهایت ملال خاطر ناهید حال آردیده بسیار  
 بسیار گریه فرمودند و نا فاخته سوم متوجه خاصه فرست شدند و نا انقضای ایام چهارم توجه بزرگ و رنگ



ولباس رنگین و جواهر و سیر و شکار و دیگر تفریحات نه نمودند بموجب حکم در درگاه سید حسن برهنه حساب  
مدفون ساختند مقبره و سبزه عالی و باغ و بحسب تاهنوز موجود است و در عرس سالیان صندل بکمال  
تکلف امیر کبیر میبرد و خلقت خدایا ملاحظه روشنی میکند و طعام لذیذ بریانی علی العموم میخورد و مخطوط میشود

## شمس الامرا بهادر امیر کبیر

خلف الصدق و ارشد و البین ابوالفتح خان بهادر تیغ جنگ شمس الامرا بهادر است نام اصلی الهی مرتبت  
محمّد فیض الدین خان بهادر است چون تیغ جنگ بهادر امرنا گدیز تقدیر الهی را بیک اجابت فرمود  
شمس الامرا بهادر امیر کبیر که یازده مرحله از مراحل عمرش گذشته بود و در بلده حیدرآباد مقیم مقام  
پردخت و والده ماجده خویش بودند حسب الحکم حضور از بلده دستور روانه قلعه پانحل با جمیعت  
ضروری و لشکر فیر و زگر و دیدن روز ملازمت حکم به انقطاع شرفصد و ریافت که مرشد زاده آفاق  
جهاندار چاه بهادر برای استقبال انصاحب مایرج و مناصب رفته هر دو منظور نظر خاقانی و عمارتی  
خاص بهم میبود و شش بدوش نشسته داخل لشکر ظفر پیکر گشته باهم برای نذر حاضر در بار جهاندار  
شوند بر طبق حکم حضور پر نور مرشد زاده موصوف باهم حاضر و بار شده نذر گذرانیدند و مورد  
الطاف شایان و مشمول عواطف خسر وانه گردیدند بعد مراجعت از قلعه پانحل در بلده حیدرآباد  
چون موکب اقبال باراده سفر غریب رویه باهنر از درآمده روانه بلده محمدآباد میبرد شدند همیشه  
آن عالی منصب برابر عظم الامراء و خواصی عمارتی زر و خاص حضور پر نور شرف و مباحی میگردد پس  
از معالیه جنگ قلعه کمرله همین که حضور داخل بلده حیدرآباد شدند شادی میمنت آبادی بهادر  
مسند را قریبای قریب خود بکمال تکلف و تزک و اخراجات بسیار بوقوع آمدن بعد حضرت غفران تاب  
نظر بردستی و انتظام امورات دولت و علوم مراتب و مایرج آن مرتبه بلند ارجمند مرشد زادی

عالمقدره خویش را در ازواج بهادر موصوفت مبارکی و سمیت در آورده از سر نو جلوس شادی  
 را از تقسیم حویره های عمده و جواهر گران بها بهر اعلی و ادنی از امیران سرکار و ولت و تکلف  
 و تزک سابقین رسم خوابداری و شب گشت و توره های طعام لذیذ و انتمای و اخراجات لکوها رو به  
 نذر حضور پور و مرشد زاده های بلند اقبال و محلات عصمت اختصاص و به امر و خوانین و اهل بیات  
 و منصب داران سرکار جهان را از که تا مریدانیده رونق بخش کاشانه شادی سمیت آبادی گردیدند  
 اگر مفصل احوال اخراجات طریق و تکلف و تزک و مطراق روز سابقین و شب رسم خوابداری  
 و سواری شب گشت نوشته انجا بنین باز قلم آمد و کتاب علمی و شود نظر بطول کلام که عسادت  
 مورخانت مجملات خبر در آورده بر یک فقره جسته اختتام نمود یعنی بیج چشمه باین تزک ندیده  
 بیج گوشتی باین طمراق نشینده الفرض بعد اوی رسم شادی تا طلعت آن حضرت بهادر معز کمال  
 شوکت و عظمت اوقات عزیز خویش در زمره عالی منصبان اقربای سرکار برده تمام آور  
 روزگار گشت و در عهد حضرت سعادت منزل خدیو حق آگاه امیر اکبر علیخان بهادر سکنه چاه نور الله  
 مرقده یومانیو افزایش مراتب و مناصب او بطور آمد که اکثر آنحضرت بقرب شادی بسم الله خوان  
 فرزندان بهادر معز رونق بخش محفل شادی خانه گشته بجواهر اعلی ممتاز و مشرف و سباهی ختمند  
 و درین عهد سمیت مهاباد شاه ذیجاه عنی حضور روزبه گالغالی ناصر الدوله آصفجاه خلد الله  
 ملکه و غمره و دولت بافرایش منصب نه هزار سوار و علم و تقاره و نشان قیل و عماری  
 و پالکی جبار و واهی و مراتب و رساله سواران پایگاه قدیم و پلاطینهای بار و تو خچانه آتش باز  
 و شتر نالان برق کردار معز بوده بخطاب امیر کبیر بالا از خطابه های دیگر سابق مفتخر و مشرف گردیده  
 سرخ و قار باسمان اقتدار و اعتبار رسانیده بجایگزین چاه و دو لک روپیه زبان زد خاص و عام است  
 و مشهورانام معز احسن پرده خست رعایا و بر ایا و عدالت ستم دیدگان و یفریادری ظلم رسیدگان

که مور را از بار بخی نمیرد شاد کام و بداد دهنی و عدالت گستری بهادر موصوف تمامی رعایا و بایا که  
 در ایام و بدایع آلی اند بهای خیر مصروف و از خرد مندی و رسائی عقل رسائی آئینج احشاق و  
 اشفاق و کمالات صوری و مهنوی کارخانه دولت و حشمت با منزه زیب و زینت و آبادی دارد که در هیچ  
 پاست باین عظمت و شوکت از جمیعت مفصله مذکوره برابر جمیعت جنگی و لایتنی تیار و هوشیار و خبردار  
 نیست سرانجام جنگی آنچه باید و شاید از سرب و گوله و باروت و لوازمات لایبی میا و حاضر مهورا که  
 جمیعت فردا فردا را بلاتسائل و تاخیر متصدیان و فقر و خزانه بروز مقرری میرسانند که احدی  
 لب طلب نیکشاید و شبانه روزی که از فرزندان جگر بخشش در دولت خانه حضور با جمیعت  
 مقرری سرگرم نوکری و خز م و احتیاطا پوده و در شست مانده میاند اسپان یا و پیا و فیلان کوه  
 شکوه با خوراکها و اشتهامت اگر چه در دولت آصفیه صاحب جمیعت اکثر امیران سرکار جمیعت های  
 خویش معور کار سرکار اندامان باین درستی و نیز دشتی و خبرداری و تیاری که بهر تیاری جنگی تیار  
 تمامی خبرداری خبردار و هوشیار و پیش و تعلیم روز و شب معور کار و بار سرکار دولت را انصاف  
 اقتدار و اعتبار است که اگر تخریر آرد و فترت است بی پایان التحال آن منزل امرای نامدار امیریت  
 صاحبان و شوکت و شکوه انبوه جاه و حشمت قدر دان کمال و جویای اهل کمال رفیق پرور ستوده  
 خصال نجیب شناس صاحب تصانیف علوم حکمت علی الخصوص در علم ریاضی که عبارت از هندسه  
 و سیت باشد و نیز در علم جبر ثقیل سالهای عمده تصنیف فرموده است شمس که مشهور آفاق اند و نفس الامر  
 علم ریاضی را آنقدر سهل و آسان تر نمود که خلق در اندک توجه و شوق حصول مقاصد مطالب  
 بلند و آرب و پسته ارجحه میرسد اگر بوی علی سینا زنده میبود و او این تخریر و تفسیر میداد و نیز در علم  
 حساب سال خلاصه تخریر تصنیف آورده که آن علم لطیف ندامت تر شده لغیر و ادراک هر ذی فهمی آید  
 اگر شیخ بهاء الدین عالمی میدید بصد دل و جان بشنای بی پایان لب انصاف میکشاد

معتمد مدینه های متغیر و در بلده حیدرآباد با استادان کامل علوم مقرر فرموده که طفلان غریبشمار  
 شبانه روز تحصیل علوم نقلی و عقلی مشغول و مصروف اند این سعادت کبری و موهبت عظمی در هیچ  
 عیلت بادشاهان قطبیه تا این زمان حصصین فی روان بود که بطور آمد و تقام روزگار مشهور  
 خواهد بود و برای خوشنودی طفلان و توجه شوق ایشان دو در و رویه باهوار میوه خورس  
 بهر طفل میدهند چنانچه هر طفل سرایش شوق داشته از علم فقهی خبر و عقاید و مسائل عبادات  
 گردیده است و مجموع با استاد خویش مشغول نماز پنجگانه و میام ماه رمضان المبارک هستند  
 و علی بن القیاس فعال حمیده که از جمله واقوال و لیسند و حرکات بلند با سخاوت بسیار و حسانت  
 بی و شمار آن رونق بخش روزگار مشهور آفاق نیلی طاق نه رواق اند که از هزار یکی و از بسیار  
 اندکی تخیر و در آمد قلم را طاقت تحریر و زبان را قوت تقریر مفصل نیست لهذا باندیشه طول کلام  
 مجملآ بارقام در آورده ام و در آن محدثات آن منبع عقل سلیم و خرد و شقیق و دیوانخانه عالیشان و عمارات  
 مسکن و مقام خود و صاحبزاده ها متغیر و که نقشه هر سر عمارات عجیب و غریب بی مشارکت و شایست  
 یکدیگر بخرج لکهار و پیاده صحت در آمده حیرت افزای چشم و دیده نظاره کیاست که سیاحان  
 هفت کشور بعید المثنائی آنها منقر و معتز اند و باغ باره دری که شالش را تا بدلی ارباب استحقاق  
 نشان نمیدهند تا کجا شرح داده آید و بیرون بلده عمارت خوش سلوب جهان نما و عمارات متعدد  
 بازار لواصحات مع عمارات کاخا بجات توپخانه و غیره که سیرگاه حضور پر نور است و تیار تی نالایحه  
 و درستی و صفای رشته که زبان مردم ملوک شهر است و تعمیر مساجد و تقریر نمودن خطبای و  
 سوزان و ممولی یک یک رویه حیرات ماه مبارک رمضان سوای یازده ماهی که عبارت از التمام  
 واکرامهای سال تمام باشد و بیل و یازده ماهی بیت الله شریف و سلوک با علما و فضلا و فقرا و آبادی  
 قلعه و بازار شمس آباد و غیره همه از مختصرات و محی ثنات و حسانت آن منبع دانش است

علاوه برین عجایبات جوابدهی و سخن گوئی کرده فلکی مانند چیزی از چوب صفت نقاشی یعنی هر کس که خواهد احوال خود بد ریافت آرد پیش آن کردی شکل برود و سوال کند از هر قسمیکه بدعالتش باشد جواب با صواب خویش از دهنش آواز بلند بشود و در عمارت جهان تمام موجود است خلقت خدای مبین و این مقدره تا الی الآن در عقل و خرد و در بیان قیاس منکشف نشده مشهور به تسخیر جن نموده اند و علی بن القیاس صناعات و بدایات آن مخترع روزگار خارج از حساب و شمار اند حق این است که ذات والا لیش یکتای این عهد است الله تقدیر و تعالی بسیار سلامت دارد انسان کامل کجیا پیدا بشود و بفضل اکی غنیمت باید دانست احوال فرزندان آلوالامرت به بخت فرط محبت خلافت طریقه حروف تهجی علیحدہ کرده شرکیه احوال ستوده والا لیش می نگارد

### عمدة الملک بهادر

نام اصلی آن گوهر دیبای شرافت و نجابت که دلیل بر فست خرد مستقیم و عقل سلیم دارد و محمد رفیع الدین خان بهادر است خلف ارشاد امیر کبیر از ابتای آفرینش و سایه شفقت والدین شفیقین کمال ناز و نعمت بدرجه شباب رسیده مزاج و طبع از سنج اعتدال چندی در گذشت تا باین حد رسید که حکامی عصر دست از معالجه و علاج بسبب کمال سخافت بدن و مزاج و کشیدند و بالمره انحراف و زریده اند اما واکٹر انگریزی جرات را کار فرموده و آنجناب را تا جگه منصفیات بنگا که دارالاماره حکام انگریزیت بسواری مرکب جهان پهای چهار سیرکنان و عجایبات عالم بنیان برده علاجی باقسام و انواع نمود که قدرت شانی مطلق معاینه گشت پس آن نواده چشمه و دولت در آنجا تماشائے عجیب و غریب را با حفظ و آوده خریدی هزار ماروپیه از اجناس دولت فرموده بعد القضا ی قیسر کمال مزحت نمود از آنجا که همراهیان رکاب از مردمان اعزّه الهی ذات غیره بسیار بود

درین سفر مهینت از اخراجات چهار و مکانهای لایق و سلوک با ارباب استحقاق آنجا که از اجتماع  
خبر و رود و جگر گوشه امیر کبیر از کتبه تمامه از هنراری و بازاری فقر و غنا مجموع برای استفاده خود حاضر  
گردیده فوائدهای بسیار برپوشانده اند از خطیر مصیبت رسید و شتره فیض عام تا خام و عام و لایات  
دیگر است مورافا که گردیده و این سفر فحش از در سینه بکینار و دو صد و چهل و شش شایع و بوقوع  
آمد الفرض آن عالی منزلت صاحبزاده است صاحبشان و شوکت مجمع صلابت و لبالت و وجاهت  
با اخلاق کریمانه و اشتقاق شفیقانه مورد الطاف شامانه مصدر عنایات خسروانه خاتمانه با جمیع  
شما صیبه بزرگانه نام آورنده صاحب مراتب و مایه بزرگایای موردی و خطاب عمده ملکی  
از پیشگاه خلافت شرف و مهابت و همواره بر طبق معمول مستمره حاضر و بارها نذر است انجیکه  
صفات و اوصاف پسندیده اینچنانکه ان سوار مکان از شجاعت و سخاوت و غریب نوازی و سپاه  
پروری و نجیب شناسی و دیگر ازین زیاده تر که تجرید و آمده همه در ذات آن برگزیده صفات  
و آن مجمع خوبیهای بی نهایت مترجم اند باندیشه طول کلام سطر چند مختصر تعلیم آورد که یادگار  
روزگار است اگر فضایل علمی از حکمت و ریاضی و غیره بازقام آورد دفتر بی پایان باید

## بشیر الملک بهادر

خلف الصدق و دینی امیر کبیر نام اصلی آن دوحه پر سیوه اقبال و دولت محمد سلطان الدین خان  
بهادر است آثار سخاوت و شجاعت و سخاوت و سیر فکری و بلند جوگی و کشاده همتی و سپاه  
پروری و نجیب شناسی و خوش فغانوازی و قدر دانی ارباب کمال و فضایل علمی ریاضی هندی و عربی و  
صنایع و بدایع و فنون هند و فارسی و بالانز ازین همه از ناصیه عالیشان از ابتدای ورود و تقدم  
سمو و والایش درین عالم شود مانند نور شمس و قمر منور است و اندک طبعش آن والا منزلت را

عجب جوهر خلق و کرم عطا نموده بود که کسی سائل و ارباب حاجت سوای ملو نمودن و امن مقصد و مطلب  
از پیشگاه آن پسریده حق جل و علی تنی و ست و خالی و امن بزرگ و دید گو یا حضرت آفریدگار آن  
منبع امارت و مروت را خلق مجسم آفریده بود و از پیشگاه خداوند نعمت بدرجه های بلند و مراتب احمده  
بخطاب ملکی و منصب بزرگی مشهور و اتفاق معینا بعبادت سرفرازی و افتخار از دواج مرشد زادی  
عالیه درجات شرف و سیاهی و منتخرا کرده و سر غرقار باسمان اقتدار دارد و اگر بیان تکلفات  
و تحمل اخراجات جلوه رسوم شادی میست آبادی بقلم آورد این مجموعه گنجایش تحریر و تقریر ندارد  
لهذا بر دو فقره حسیه مطلبی که در نظر دور بنیان حقیقت خرد نزدیک تر است اختتام و انصراف  
نمودنی برای دیدن این تکلفات شاهانه مردم صوبه اوزنگ آباد و صوبه ایچیور و دیگر مملکت برکنان پور  
و بنابر سببی و پونا و غیره مبلغ بسیار خرج کرده و در بلده فرسوده بنیاد حیدر آباد آمده تا انصراف شادی  
تا شاهای عجیب و تکلفات غیبی زار و الوقوع دیده تحیر و تعجب شفت و سرور روانه اوطان خود  
گشتند پس حال اخراجات کثیره شادی و هجوم مردم اطراف بلده و ذات بلده از وضع و شریف امیر  
و غیب و فیکر ادنی و علی و نظر لوالالبابار کاشمش و النهار هوید است حاجت اظهار ندارد و بر رسم  
چوننی که رسم آوردن عروس از خانه سمینت کاشانه نوشته بدولتخانه بهالون عالیت مرشد زاده بلند  
اقبال مظفر الدوله میر فتح علیخان بهادر دام اقباله بجای سوارى شاهانه رونق بخشش شادی خانه  
امیر کبیر شده متوجه تماشای رقص پریر و بان خوش آهنگ گشته بعد ادای رسم شربت بدست خاص  
امیر کبیر و نوشته در محفل حایوس و اندرون محل سوارى باغ و بهاری عروس را همراه سوارى خویش  
با تکلفات خاقانه داخل محل مبارک فرمودند محراب و اوراق نیز و خواصی مرشد زاده موصوف نامور  
سوارى خاصه بود و بر رسم جنابندى بوقت شب محلات سراوق نشین عصمت و عفت نیز بدولتخانه  
نوشته تشریف از زانی فرموده ادای رسم نمودند بفضله آن والا مرتبت از آبا و اجداد و مور الطاف خروانه

و مصدر روز نشات شاهانه است آنچه پرداخت اینچنانندان هموا مکان منظور خاطر مبارک حضور پر نور  
وام اقبال از عهده حضرت منقرت تاب است بایسکس از خانزادان ق بیم این قدر پر نور الطاف نیست

## معظم الملک بهادر

فرزند ولید امیر کبیر نام علی آن عالی منزلت محمد بدرالدین خان بهادر است احوال ستوده خصالش  
خارج از ارقام فلم حقیقت رقم توان گفت سهند از انبذای آفرینش جلوه عالی منصبی از چیره  
منورش مانند آفتاب تابان و درخشان در اندک حاضر باشی حضور پر نور و الطاف بکران  
و شمول عواطف بی پایان شاهانه گردیده به منصب بلند و مراتب ارجمند فایز و مباحی گشت  
و حکم جهان مطاع شرف صدر و ریافت که شبانه روز با جمیع مقرری حاضر گشت دولتخانه عالی  
باشند و نیز بختاب ملکی و منصب مناسب عمره و لیسر از یهای دیگر موروثی شرف اندوز گشته  
نام نیکو حامی خویش بر صفی روزگار بانه را روزمه ساخت و گردی کسبقت از بهر چنان زمانه بخرد و فرزانه  
در رلود و در رفیعین بار باب حاجات کشود امیر کبیرت عالی مهت صاحب نفس فی ریه جافه اقر آن شریف  
کلام انکی غیب بر روز حم شعار بر حال افتادگان روزگار غم خوار قدر دان اهل علم لعلوم عقلی و نقلی  
یکتای عصر کشاده جبین خشناس و بشناس که موافق حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم  
دلیل بر کمالیت ایمان آن کامل الا با است المؤمن خشناس و کشاش داد و دوش آن مرجع خلافت  
را حری نیست نه بر ملا زمان خویش بلکه علی رؤس الاشهاد و سلوک بامروم کمال مرتبه کمال دارد که در

حصرنی آید صاحب اوقات عابد زاهد بهر جمیع صفات بزرگانه صوف قلم را  
طاقت ارقام شرح و لبط آن محض خیر و خیر محض نیست  
که تواند نگاشت



## اقتدار الملک بهادر

خلفا و حجتا امیر کبیر نام اصلی آن والا شان محمد رشید الدین خان بهادر است که رشادت از جبین  
 بنیش باین بهین گشته هم با سینه گردید و باقبال خدا و خوشی تنزیل و روح مرشد زادی عالی  
 منزلت بمراتب و معارج اعلی و درج و منزلت والا رسیده سر پرشکر و سپاس آگهی را همسر فلک عظم  
 گردانید الحق آننج خلق و کرم خصایل پاکیزه خاندان سموالکمان خویش خوش مزاج شگفته رو  
 خندان طبیعت با جمیع صفات امیران عالی منصب هور آفاق و انجیکه فضایل علمی ریاضی و طراحی  
 اشکال و اوضاع از اوراک مسایل باشد بر هر از فرزندان عالی درج مانند بازی طفلان در دست  
 و زبان است مهند اگر تفصیل تکلفات این جشن سرور و سورتم تخمیر در آرد زمانه فرصت نمیدهد  
 و دفتر دیگر باید اندازد و کلمه خلاصه معانی میگردد و اندک تا انقضای ایام شادی خلعت خدا را سرور  
 موفور و انبساط نامحصور بود و روز سواری شب گشت قریب نگر و دیده که عمارات بلند پایه و کا کبر  
 بازار را از گران باری اهل تماشای بلاد و اسرار داشتند یا خود را از جنگ و جدل با هم براس  
 جای قیام بپاک کرده بجای دیگر اندازند انقضای عالی قستان را فیض از سید ع فیاض است صاحب  
 منصب عمده خاندانی بعبایات موفور و جمیع مراتب سرفراز و همواره به پیشگاه خلافت موقر و ممتاز  
 بر روز رسم چو نئی به ستور معهود مرشد زاده بلند اقبال مظفر الدوله میر فتح علی خان بهادر و اهل قباله  
 رونق افزای کاشانه دولت امیر کبیر شده بر طبق مستمره لبرادای رسوم مقرری طرفین سوار  
 عروس بدولتخانه عالی رسانیدند و محراب ارفاق آن روز هم باریاب خواصی مرشد زاده موصوف  
 بود و فضل قادر علی الاطلاق و سمون سال صاحبزاده نونهال بلند اقبال از بارگاه جاه و جلال  
 احدیت کرامت شد و تعالی شانه در سایه عاطفت حضور پر نور و ام اقبال و پر تو والدین

و نهایت قدر وجهه بطبعی بلکه خضری رساند آیین رب العالمین حضرت اعلیٰ بندگان عالمی کمال  
 شفقت خود رونق بخش کاخ تولد گشته بجوهر اعلیٰ سرفراز فرمودند و پیشنها العمل کردند و باب  
 ارقام فضایل انجیازان و الا نشان فقط بر یک شعر اختتام کلام بنمایید شهر این سلسله از طلائی  
 ناب است و این خانه تمام آفتاب است و الله تعالی همه را بر سایه عاطفت خداوند  
 نعمت بسیار سلامت دارد که خلاصه سلطنت و اصل اصول دولت ایشانند و بس آیین آیین آیین

## شاهپیارالدوله بهادر

خان شاهپیارالملک بهادر را در زاده مظفرالملک علیخان بهادر نام اصلی اشش رونق علیخان بها  
 است بزرگان بهادرند که در قلمی بلی و غیره سیرت و معاش از پیشگاه بادشاهان تیموریه خصوصاً  
 از نعمت حضرت حضور خل مکان عالمگیر بادشاه دارند و کارهای نمایان بطور آورده اند معنادر عهد  
 سلطنت حضرت غفر انما بپیر نظام علیخان بهادر اصفا ثانی مظفرالملک بهادرند که صاحب فوج  
 شصت هزار سوار منتظا و غنای کثیر که بار او بیست و پانزده سال و الی لونا بوقوع آمده بود و دودوی  
 و مردانگی داده مور تخمین و آفرین گردید چون نسبت کتختاری شاهپیارالملک بهادر مستور با صبیحی بیانی  
 بیست و یک سال خلف اعظم الامرا اسطو جاه دار الهام سرکار دولتدار بوقوع آمد درجه لائش بدرجه بلند  
 مراتب ارجمند رسید و مشهور آفاق گشت و در عهد حضرت منقرت منزل حضرت سکندر جاه  
 بهادر عمواره مصاحب و مقرب بوده خواصی نشین آن حضرت بود و با جمعیت سواران و پلاطنها  
 بار همیشه با مور کار سرکارانند امیری بود که وجاهت و شجاعت و سخاوت و نجیب پوری و سلوک  
 با سپاه و داد و دینش را با خلق الله کم بدگری نظر آمد بعد جابو علی حضرت حضور پر نور ادام الله انقباله  
 و عمره و سلطنت و ولایت حیات نمود و آثار رونق علیخان بهادر بعد حلت پدر بزرگ و ار خود

امور کارخانه خویش شده در سایه پر دخت خداوند نعت بختاب شاه بسیار الدوله و جاگیر و منصب  
بزرگانه سرفراز و مهابت و جمیع صفات خاندان خود موصوف و همواره حاضر در بار جهاندار است  
و در علوم عقلی و نقلی و ادراک اندیشهها استعداد و اثبات بشوق بسیار و محنت بیشمار بهرسانیده مصروف  
تحصیل شبانه روز است چون در خاندان بهادر و مشفق و سخا بسیار لهذا بهادر مذکور اکثر مالوف  
بالوران سخا می از باز و مجری و غیره گشته اوقات عزیز خود به تفویج مزاج تماشای آن میسر

### شاه نواز جنگ بهادر <sup>مشغول دارد</sup>

خلف و بی طالع الدوله بهادر مثل جان نام صلی الله علیه و آله و سلم باقر علیخان بهادر است در عهد حضرت  
منقبت منزل علیه الرحمه سید بنی شهاب به تقریب نذر عیدین و نوروز و سالگره حاضر در بار سیکر و پد  
و درین عهد حضور پر نور دام اقباله سور و الطاف شاهانه گشته بختاب سرفراز و به منصب جاگیر و وثی  
ممتاز ابریت کشیده مزاج تیز فہم و فطرت با سلیقه کمال رسیدگی جزئی و کلی معاش خوش گذران  
در علم شعر و فنم و تاریخ دانی و قدر شناسی اہل کمال کمال دارد و همواره موافقت با صاحبان دفتر  
آل داشته و بر آوردن کارهای غیر اساعی جمیلہ بجا میرد آثار دیگران را بالاتر بسلوک  
ذات خویش بیشمار و هر چند دیر نر باشد از دست خود نمیدهد . . . . .

### خیر الطاء طالع الدوله بهادر

خلف الصدق بزرگ طالع الدوله بهادر مثل جان مرحوم کو تو ال بلده حیدر آباد نام صلی الله علیه و آله و سلم  
خوبیہا حسن علیخان بهادر است بهادر مرحوم و در عهد حضرت غفراتاب و حضرت منقبت منزل بخت کو تو ال  
بلده و خدمت آخته یکی طویا اسپان خاص بجایگزیده و منصب مہابی بوده و ولایت حیات نمود

آتابه حلت پدر بزرگوار خود و بجز مات موروثی و قلعه داری قلعه حکیتال و جاگیر قدیم سمرقند و ممتنا  
 گردیده مورد الطاف شایان گذشت و درین عهد اعلیحضرت بنرگالغالی حضور پر نور بادشاه عالم پناه  
 ناصرالدوله آصفیاه خلد الله ملکه و عمره با ضامن منصب و رساله دود سواران مثلیه اهل ایران  
 و بجالی خدات موروثی مشرف و ببا هیست ایرت کثیر الاخلاق صاحب فهم و فراست و عقل کیاست  
 اسوات سرکار را بان راستی و درستی انتظام داده که مزیدی بر آن منصوبیت و سواری اسپ  
 و اسب تاسی و نجیب دانی و سخاوت و شجاعت فرو منتخب دولت با جمیع سواران و پلاطنها  
 بار و ضرب توپخانه آنا فانا خبر دار و بهوشیار صاحب منصب چنزاری سهرار سوار و علم و تقاره و  
 نشان فیل و نوبت بروز سهر عید با جلوس تمام برای نماز عید گاه رفته سهرگاه حاضر و بار بهمانندار  
 میگردد و اول نظر الطاف خداوند ملت مبذول حالش شده نذر او بدو چیم پذیرائی در می آید بعد  
 ازان نذر تمامی اهل دیار میگردد و با همه تعلقات خود حاضر و بار فلک افتد و است

## حسین الظاهر طغرالدوله

نام اصلی اش یوسف مرزاست خلف طغرالدوله اختتام جنگ فرخ مرزا بنیره طغرالدوله بهار الملک  
 بعد کشته شدن اختتام جنگ مذکور مدتی سجال تکلیف بسیار از نا توحی اسطو جاده دار الهام که فیما بین  
 ایشان عداوت بوده مع برادران و تمامی ستورات خانه و قلعه گلبرگه مقید بود و در دیوانی سیر عالم  
 بهادر حسب الحکم حضرت منقر منسل وارد بلده حیدر آباد شده بدربارهای مقبول سرفراز گشته  
 شرفی گردید و درین عهد حضرت بنرگالغالی حضور پر نور ادام الله اقباله بتایید تقدیر باریا شده  
 بمنصب چنزاری سهرار سوار علم و تقاره و رساله چهار صد جوانان شیر بیم و اله و ضررهای توپ  
 و جاگیر چنزار و بیانات و در راههای قدیم شرف و سرفراز گشته اوقات خود و بخوبی بسر برد و برادرانش

اکی بختاب اختشام جنگ و دیگران ظفر یاب جنگ و ثابت جنگ بدر راه های ذات و غیره سر بلند شدند  
گویا نام ظفر آلد و کلان که مفقود الاثر شده بود با لطافت خداوندی از سر نو شست و تازه گرفت  
چون قضا در پی بود و پیام قلیل در عین بهار قضا نمود و اختشام جنگ نیز شتافت و هر در راه فنا گشت  
با تبه برادران حاضر در بار حجاب اندازانند

## ظفر یاب جنگ بهادر

ولد ظفر آلد و فرخ مرز است چون وارد حیدر آباد از گلبرگ گشتند در زمره حاضر با شان دیوانی نزد  
راجه چند و لعل چهار به بهادر حاضر باشی نموده بدر راه های معقول فایز گردیدند و بر سر راهی  
حضور پر نور و ام المهدی اقبال مورد الطاف شانه گردیده در عبادت شبانه روز جناب مقدس  
اکی مصروف و با طاعت پسندیده و اتحاد با اجبا نفس قدسیه دار و صاحب منصب مناسب و خطاب  
جنگی سرفراز و حاضر در بار فلک اقتدار

## حرفه العین عزیزالدوله صادم جنگ بهادر

خلف البیق سیر و لا و علینان بهادر مرحوم فرزند اعتصام الملک ششی سیر حیدر خان بهادر مقتدر که  
بهادر مرحوم در عین شباب جمیع صفات علمی و عملی و آدیت و بلند جلال و عالی فطرتی موصوف بود  
قضا نمود و خلف گرامیش که نهایت سن صغیر داشت بر دشت جد شریف در هنگام صبی و بسی موفوره  
خود باوری طالع بلند او را ک علوم عربی و فارسی و انشاء آرائی و شعر گوئی و مطالب نویسی و سیاق  
و سباق همه به سربانیده از پیشگاه حضرت مغفرت منزل به منصبی است جاگیر و قلنداری قلم  
بتیالباژی موردی سرفراز و ممتاز گشت و از فرط الطاف بزرگانه اعتصام الملک بهادر

عزیز بگی حضور پر نور عمومی مهربان خود بهادری مشرف و سباهی و سرور و مستحق گردیده نام نیک  
بر صفیروزگار برگماشت و درین زمان از عنایات خداوند نعمت ادام الله اقباله بحسبالی  
حضرات و باضافه منصب و خطاب سر بلند است اسیرت کمال اخلاق که زبان و بیان او صافش  
لقبش معترف همواره تحصیل علوم عقلی و نقلی مشغول علامات سیادت از شجاعت و سخاوت و بهمت  
چنین پیشین بود و اخلاص مزاج نفاست پسند همه مراتب فرد کامل است

## علی یارالدوله بهادر

فرزند نورالامرا بهادر است بهادر و مذکور مرحوم که نام آملی اش نورخان از قوم سرل و سرکار آصف الدوله  
بهادر و الی لکنو با پانصد سواران سیال خاص ملازم بود چون اعظم الامرا اربطو جاه مدارالهام سرکار  
قرابت جدی داشت بهادر و معزاد و لک رویه مساعده فرستاده طلب سرکار نموده از پیشگاه  
حضرت غفر انکاب بجا گیر قریب سی لک رویه جمعیت سواران و غیره پلانیهای با قریب هشت  
هزار و خطاب نورالامرا سر فرزند ممتاز گردانیده شش هزار افغانی خست تا عهد حضرت مغفرت منزل  
باقی را بوده و ولایت حیات نمود و امیری بود سپاه پرور و رفقا نواز و یار نیک همراه او آمده بودند آنها  
بهادر و مقصود هر کس سیالیکه تا بهادر وستان شمره تمام یافت در وقت قریبه گوشت  
و نان شیرمال تمامی جمعیت صبح و شام میخورانید و نهودان را غله و غیره میدادند و پان طویلک اش  
برایانی و شیرینج و شیرینی غذای آویسانه میخورند در علم تیر اندازی فرد کامل بود کمان چهار تانک  
بقوت خود میکشید و غرض فرزند ممتاز و امیر نادر العصر زمانه بود در آخر العهد و ولایت حیات نمود و اما  
علی یارالدوله درین عهد حضور پر نور ادام الله اقباله بحسبیت سواران و منصب مناسب و خطاب  
در پرده خست خداوند نعمت سر فرزند و سباهیت

## علی یاور جنگ بهادر

خلف علی یاور جنگ بنده علیخان بهادر ولد عظیم الملک محمد عظیم خان نام اصلی نژاد سردار علیخان بهادر است عظیم الملک در عهد حضرت غفر اناب و تیراری پایگاه خاص و خریدی ده هزار اسپ از جاترای مالیکان و در پیشستی شمس الامرا بهادریج جنگ و انتظام مملکت پنجاه و دو لک روپیه متعلقه بهادر مغز انچه مساعی جمیله عمل آورد و بر که و موهوب است بعد حلت آنحضرت در عهد حضرت مغفرت منزل مدنی مامور خدمت خانسانانی خاص گشته و ولایت نمود و بنده علیخان بهادر بوقت فساد انگیزی اشتیاق جنگ بر سر دخیل کنڈی با فوج مهر و بیان مسله و فرخ مرزا که بمقابلہ درآمده بود جنگ صعب نموده مورد الطاف شاهان گشت و نیز هنگام انتهائز جمعیت و فساد مرشد زاده عالی جا بهادر بر سر قلعه بربا فوج آورده سدا سیور ڈی و بدیع الله خان و غیره که تمامی روپسله ها و مهر و بیان بودند کارستانه بالطف علیخان و قربان علیخان برادران خویش ظهور آورده و فتح نمایان بکار آورد و بر سر فرازی جواهر و خطاب سرفراز گشت و همیشه در پیشگاه حضرت مغفرت منزل نیز با عز و قار بند و دل عنایات بنیایات بوده جهان فانی را پدر و و نمود اما سردار علیخان بهادر با وجود ابتدای شباب تمامی کارخانجات خود در رسیده همه را از خود راضی و خوشنود ساخت و از پیشگاه خلافت بخطاب پدر و سرفرازی بجالی جاگیر موردی محال مالا سرفراز و ممتاز گردیده نام نیک بر صفو و زکار برگماشت صاحب اخلاق کشاده بهمت و جیه رفیق پرور نیز فهم اقر با نواز به منصب سهزاری هزار سوار شرف و مهابت

## علی مروان خان بهادر

خلف قاسم بیگ خان بهادر که برادر زاده حضرت نجفی بیگ صاحب محرمه مغفوره بود و بعد حلت والد خود

و حسن ابتدای نمودن پیشگاه حضور پر نور ادام الله اقباله بجاگیر ذات قدیمی و خطاب خانی و بهادری  
سرفراز و ممتاز و حسن اخلاق در پر تویر دخت خداوند نسبت اسید و ارفرازیش خدایات بقدر  
مقدور از کثاده همی و قدما پروری و خجسته گیری اقبال منصف بهر خدمت که سرفرازی یا بدست انجام خوب  
هنوز در ابتدای ایام نهم وارد اک است

## حضرت الفیض غالب الدوله بهادر

خلف پنجمی طالب الدوله بهادر سلیمان مرحوم نام اصلی آن منبع اخلاق ذوالنفار علیجان بهادر است  
سلسله بزرگان اینچاندان از عهد حضرت مغفرتاب بهر سرفرازی خدمت معموره بوده کارهای نمایان ظهور  
آوردند چنانچه مجاهد جنگ جبراعلای ایشان در عهد امیر الممالک صلاحیت جنگ بهادر بدیوانی هم  
بقول شاه تجلی علی صاحب تاریخ نزک آصفیه مشرف بوده جان نثار بهمانند اما از عهد حضرت مغفرتاب  
فرزاد از افراد ایشان لفظ شفقت و عنایات خداوند نسبت تا این عهد اعلی حضرت حضور پر نور  
آدام الله اقباله بهدراج بلند رسیده امرای عهد و عصر خود داشته به خدایات پست یدیه سرفراز بهایافته  
و هنوز آن پر دخت بحال و الاوشان لمحو و منظور خداوند نسبت است او تعالی شانه تا مقام جهان  
و قیام زمین و آسمان بهر خضری و جبه و شمت سلیمانی در سایه ظل ظلیل خود از حوادث روزگار آن  
برگزیده خود خود را محفوظ و مسنون و ماسون دارد که بر حال بهر دانی و علی خانزادان سور و فی سهر  
رعایت عالیش رعیت آیین رب العالمین الفرض خان مذکور از پیشگاه حضور پر نور بجاگیر شست هزار  
رو به سور و فی ذات و قلماری میدک ماسور و همواره حاضر در بارها ندارد است امیر کسیت خوش مزاج  
و پاکیزه اخلاق شگفته طبیعت با اخلاق لشیره از ووشان و محبان مساک و محبت تمام دار و قدر  
قدریان خود کرده بخوبی قدر دانی میبایست نیز فهم نیک طبیعت صاحب منصب است خطاب به جمیع صفات



خانان خویش موصوف

حضرت القافخر الملک بهادر

خلف رشید حسام الامراخان خانان مرحوم است اینجا احوال خانان بهادر معزز است در احوال  
خانان بهادر در لور قلم در آید اما بهادر موصوف فخر الملک که از عمر طفلی طبیعت سنجیده افعال  
پسندیده و حرکات شایسته داشت تاس نیز باوراک علوم پرداخته شریک صلحت کلیات و جزئیات  
پروین بزرگ گردید و همواره از پیشگاه خداوند لغت مورد الطاف شایسته و مصد رعایات  
خاقانه بوده مشهور و معروف گشت بعد حلت پدر خود با مورات مالی و ملکی و پرداخت پناه  
و رعایا و برپا که و دایم و بدایع الکی اند در رسیده اوقات عزیز خود بزرگ تمام بسیر و امیر است  
سلیم الطبع کثیر الاخلاق صاحب همت رفیق پرور باوراک کثیره خردمندی در رکات کلی و جزئی  
در فهم و خیال و ادعایات بیادست از شجاعت و سخاوت و خردمندی از یلین خیالی و مال  
اندیشی همه از چهره منوره اش سید خشد صاحب منصب خطاب عمده و جمعیت سواران و پیادگان  
پلاشهای بار و علی غول و عربها و غیره لفظ الطاف خداوندی همراه رکاب داشته همواره  
حاضر و بار جهاندار است

فیض نایب الدوله بهادر اعتبار جنگ

خلف چهارمی منجلیان طالب الدوله بهادر مرحوم نام اصلی اش قربان علیخان بهادر است در عهد  
حضرت شفقت منزل گاه گاه و تقریب عیب بن دنور و زوسا لکیره همراه پدر بزرگ و ار خود  
حاضر و بار میگردد بعد حلت مرحوم خود بذاته حاضر و بار شایسته روزگشته بسیر فزایی بجای جاگیر

تاریخ گلزار آصفیه  
در این کتاب  
دینا پال  
دولت و  
بزرگوار  
است  
و  
در  
این  
کتاب  
دینا پال  
دولت و  
بزرگوار  
است  
و  
در  
این  
کتاب  
دینا پال  
دولت و  
بزرگوار  
است

قدیم موردی و خدایات سرفراز نادر و درین عهد از پیشگاه حضور پر نور از فطر شفقت بخدمت رساله  
سواران عروب و جاگیر ذات و قلعداری و داروغلی با و چرخانه ممتاز و سبایست است بکسرت جوان  
ذی همت فیاض طبیعت عالمیست رفیق پرور آثار شجاعت و سخاوت از ناصیه قبالتش مودیر  
و آیات خردمندی و خیر اندیشی از جنبشین بیدار نهایت موزون طبیعت سیر فلک خیال کال بیشتر  
لایق کارهای عمده سرکار است

## حس القاف قادر جنگ بهادر

فرزند حضرت سید نور الاصفیا صاحب قدس الله سره الغیر از آنکه ذکر آن حضرت خواهد بود انشاء الله  
تعالی معنای آن منبع علم و کمال بعد از تحال آنجناب بحجج کارخانجات و ال با جود متوجه گشته بخدمت  
امورات محو که عبارت از دیهات جاگیر و غیره باشد نموده بآئین بهین پرداخت متوسلان قدیم  
و جدید فرمود که در تمامی اقربا و آشنا و بیگانه نام نایشش مشهور است و آنچه که خساره و قرض ساهوان  
بذمه آنحضرت مرحوم منقور بود و دام و درم و درم بزم خود قبول نموده همه بار ابقساط مقرری  
خوشنود و راضی و شاکر گردانید بحجج علوم عقلی و نقلی و ریاضی و تصوف و علوم باطنی که سینه بسینه  
دریختان دیشان از بزرگان خود رسیده نزد بختای روزگار اندر راه وسیع الاول و وسیع الثانی  
و در عشره محرم الحرام بس نور پدر عالیقدر خود درسی احداث کرده و مرحوم منقور بیان حدیث  
شریف میفرمایند که از عالمی از گریه و زاری و بیقراری و خل حشرات میشود و فصاحت بیان طلاق  
لسان واحدی نیست محیط اعظم است که موج بالای موج می آرد زبان را طاقنت فضایل آنجنابان  
عالیشان نیست که تخریر در آرد و فصل در احوال جناب مرحوم و منقور خواهد بود انشاء الله تعالی

محمد قطب علیخان بهادر

خات لواب محرم سجان خان مرحوم که یکی از امرای عظام این ریاست است و حضرت منفرت سبزل  
سکت در جاده بهادر بسیار عزیز میشدند و تنگ پای خان مسطور شکسته بود و حضرت منفرت کاب جراج  
و حکما را فرستاد و سالی که کنایند و با و شاه با خانزادان ناصرالدوله بهادر بسیار عزت و حرمت  
میکردند و هر وقت میان دربار و بروی خود می نشاندند و همواره بهادر چنان عزت می نمودند  
که همه اسیران رشک می برند

### قطب یا جنگ بهادر

خات محرم سجان خان بهادر که مشهور بعلوم نجوم بود و نام اصلی اش محمد قمر الدین خان است  
از قوم افغانان ترین ذکر خان موصوف و آخرین باب در بیان اهل تخیم مفصل تخیر خواهد آمد  
بوده تعالی شان تا خان مسطور درین آنحضرت والد خود در تحصیل علوم رمل و نجوم و صرف و نحو  
و منطق و منطق در عین ابتدای جوانی مشغول بوده بهره کامل بهر ساینده و بعد از آنحضرت  
بر طبق معمول ستمه خود نزد همواره بهادر بار بار به تخیم میگشت و بجایگزینت و در سایر اسواران مامور است  
و ثانی الحال در علم طب نیز فائده برداشته معالجه خوب بعمل می آورد از آنجا که عاصی محرم و اوراق  
و جنایان محرم تحصیل علم نجوم و رمل نموده نسبت ملازمت دارد و احوال اینچنانند آنحضرت  
تفکرم آورد که مبادا کسی را خیال دیگر نکند و الا فضایل اینچنانند خارج از تحسیر و تقریر براند هر کس که  
دانسته باشد او بداند مهند با الفعل از ملاقات بهادر معز و پدای ضمیر بر صاحب خرد میگرد

### حضرت الکاف کامیاب جنگ بهادر

خات بیومی سردار الملک بهادر که گمانی میان نام اصلی اش قطبی میان است بوقت شهادت  
پدرش شهید و خرد و صغیرین بود و هرگاه این رشتد و نیز رسید مورد الطاف شاهانه حضور و عنایات پادشاه

شمس الامرا بهادر میرزا گردیده به تنظیم و تنسیق کارخانه خویش پرداخت و بر طریقی پدر بزرگوار خود که مشهور  
آفاق است بجمع صفات خاندانی خود خود را پیراسته الغرض بهادر مذکور از پیشگاه خلافت به نصب  
و خطاب و مراتب پدری معمر برادر ذیقدر خود فرید میان سرفراز و بجایگزیده عمده ممتاز و همواره با حسیان  
پسندیده افعال حمیده و رفیق پروری و خبا دانی منظور نظر خاقانی است

## حسین میرزا القاسم میرزا عالم بهادر

خلفا الصدق میرزا سید رضی موسوی شوشتری المتخلص بانقدس است میرزا موصوف در عهد نواب مفر تآب  
اصفهان بهادر از ولایت وارد دکن گردیده بشرف ملازمت مشرف گشت از آنجا که محنت و زحمات بسیار  
بود ایل تشیعیه بوقت گذشتن راه بوسه هر عتبه در وازه اش میدادند جناب مفر تآب علم و فضل ایشان  
را نهایت پسند کرده فرمود که مابعد ولت شما را بخدمت دارالانشاء حضور سرفراز میرزا ایم التیان  
قبول کرده من بعد ارشاد شد که در هفته یک روز بملازمت ملاقات مابعد ولت میرزا سیده باشند  
میرزا موصوف گذارش نمود که بشرف طایین از طرف هر کس که سفارش کنم پذیرا شده باشد ارشاد شد که  
برای یک کس و بس لهذا بر روز سه شنبه روز ملاقات تقریر یافت پس بر روز مغزری از دوام خلقت  
بر خانه میرزا سید رضی مذکور میگردد و او مقرر نمود یعنی هر کس که اول از همه ما میرزا موصوف رسد  
و ربابا جری کاوش سفارش نماید و در عهد حضرت غفر انما میرزا موصوف بجایگزیده هزار و پویه سرفراز گشت  
و همیشه در کوچه ایرانی که حالا اسکان میرزا عالم است در آنجا در جوی خور و بقدر احتیاج میبوی و و همه پیران  
از تشیعیه و سنی بملقاتش می آمدند و به سبب وجه ذکر مذکور سبب سنت و جماعت و نه مذکور سبب تشیعیه در مجلس  
او گاهی بر زبان نمی آمد نهایت تقی را بمعنی داشت و او بخانه سبب سنت تقدیس و مهوری اوقات  
او بر وجه اتم بود در حین حیات میرزا موصوف میرزا القاسم فرزند کلان او که از بدو مشهور او را ک کامل

بجميع علوم عقلی و نقلی و صنایع و بدایع و علم عربی و فارسی و هندی و اشعار گوئی و غیره هبسه  
 وافر هبسه بنده بود چون در آن ایام علم ریاضی در مجلس مصام الملک بهادر روکش بود میر ابو القاسم  
 مذکور گوئی و سبقت از دیگران بچوگان طبیعت نیز خویش برده منظور خاطر بهادر مذکور گردیده همواره  
 بلافاصله سیر سیّد اتفاقا اشعاری چند در تعریف و توصیف اعظم الامراء الامراء الهام سرکاتخیر در آورده  
 بدست مصاحب و بلاخطه اش فرستاد چون او خوانان اهل کمال بود بخوابش تمام طلبیده دخل  
 مجلس خود نمود تا اینکه سیر رضی موصوف انتقال فرمود و اعظم الامراء روز زیارت ایشان  
 بخانه میر ابو القاسم مسطور آمده نوید بحالی جاگیر موروثی داد و میر مذکور یک قیصه پیش قبض مینا کار  
 ولایتی و یک جلد مصحف شریف ولایتی که از اندک بعد چندی که مستر خان سید فینکی از طرف کلاه پوشان  
 انگریز با میر محمد حسین علامه بکالت آمده و ریاض شمشیر جنگ بیرون و روزه چادر گماط فرو آورد  
 لشکر ملازمت حضور پر نور رسیده کامیاب مطالب محوله خود گشت اعظم الامراء از راه فراست  
 دریافته میر ابو القاسم مسطور را در سوال و جواب و کیل مذکور باطلاع و حکم حضور پر نور معمور نمود  
 در سینه کپزار و در صدر و یک سجده از پیشگاه حضور پر نور حضرت غفر کتاب بدر راه پهنار روید  
 ذات و دو اک روپیه نقد برای اثراجات سفر مورد الطاف گردیده برای انتظام امورات کلیات  
 سرکار و ولتدار و آوردن و رسانیدن تنه نامجات طرفین با چهار منصب داران و فیلان و سواران  
 و بازار و غیره که گذشت روانه کالته شد و آنجا لارده بهادر و دیگر سرداران عمده انگریزی چون بلافا  
 صه عالم رسیدند صدی از وکلانی رؤسای دیگر را عقل سلیم و خرد و مستقیم تویم و علوه همت و نسیم و  
 فراست و عقل و کیاست و حسن گفتار و شیرینی کلام میر صاحب موصوف تفوق ندادند و بعد درستی  
 مطالب بلند و آریا جمند با تحف و هدایای بسیار بسلوک پنج اک روپیه و اسبان و فیلان و جواهر  
 اعلی حضرت انصاف داده روانه بلده حیدرآباد در پیشگاه خداوند نعت ساختند بعد و روز آنجا

بشراف آستانه سی مشرف گشته تخت و پادشاهان مآجرات گذرانیده سور و الطاف شادمانه گردیده  
 بجناب میرزا عالم بهادر مشهور آفاق شاد پس از آن هرگاه فیصله مهم سریرنگ پین که با شیو سلطان  
 بوقوع آمده بود و قاعده پانچل رونق افزای حضور پر نور هم گردیده چنانچه مذکور شد چون سفر  
 غرب رویه بر سر پنهان پونا در پیش بود و بندگان حضرت روانه قلعه بدر گشتند از آنجا میرزا عالم  
 بهادر بکالت را قوت پست پر دمان حکم حضور بر نور روانه پونا گشت بعد از قضای مقدمات آنجا که  
 مفصل از قلم یافت میرزا عالم همراه رکاب سعادت داخل لیده حیدر آباد گردید و قنار و عظم الامرا  
 از پونا شریک مصلحت کلیات و جزئیات سرکار بوده هموار میگفت که آمدن عظم الامرا از پونا یقین  
 کلی است مانند آمدن قیامت که یقین تر است فاما بعضی مخالفان فیمابین عظم الامرا و میرزا عالم آنچنان  
 خنده انداختند که تا زندگانی عظم الامرا به هیچ وجه قضیه باطنی از میرزا عالم بهادر نشد بهر جهت نظایر جزو لایق  
 بودند معذرا بعضی از مقدمات دیگر علاوه برین ناخوشیهای باطنی ظاهر پسرده از روی کارشیده  
 بعینه صراحتا معاند گشت چنانچه قلم حقیقت رقم می آید که بعد ورود عظم الامرا از پونا چون فیمابین  
 صاحبان انگیز و شیو سلطان بالکل سوء مزاجی بوقوع آمده استقبال طرفین خاطرنشین جالبین گشته صاحبان انگیز  
 آراسته پیراسته روانه سریرنگ پین بر شیو سلطان گشت و بسبب اتحاد و شراکت سرکارین حسبالت عامی لار و بهادر  
 کلکه میرزا عالم با جمیع ثبات سرکار عالی شریک حال لار و بهادر شده بود فیصله مهم است آمدن ملک شیو سلطان میرزا عالم حصه  
 شراکت سرکار عالی و محاکم و شیو سلطان و در جواب ایشان نیز گرفتار دایره حصه جواهر کمال لکها بود از لار و  
 بهادر و غیره مختار نامه حاصل نمود با اینکه که جواهر مذکوره بهر وقت مناسب بهر قسمیکه منظور خاطر من  
 خواهد شد داخل سرکار نمایم چون خاطر میرزا عالم بسیار بود صاحبان صدر اخبار را به مقدمه جواهر در حضور  
 پر نور نکرده میرزا عالم را مختار ساخته و ستاویز خود یعنی مختار نامه برای تسلی خاطرش دادند بعد و در  
 میرزا عالم از سریرنگ پین که مرتبه اش بفلک رسیده بود و انظار می یافتن جشنهای شادی سمیت آبادی

بهیچ علوم عقلی و نقلی و صنایع و بدایع و علم عربی و فارسی و هندی و اشعار گوی و غیره بهسر  
 وافر بهرسانیده بود چون در آن ایام علم ریاضی در مجلس مصفا المملک بهادر روکش بود میر ابو القاسم  
 مذکور گوی نسبت از دیگران بچوگان طبیعت تیز خویش برده مشغول خاطر بهادر مذکور گردیده همواره  
 بلافاصله سیر سید اتفاقا اشعاری چن در تعریف و توصیف اعظم الامراء را المصفا سرکار بخیر در آورده  
 بدست مصاحب و ملاحظه اش فرستاد چون او خوانان اهل کمال بود بخوانش تمام طلبیده داخل  
 مجلس خود نمود تا اینکه سیر سید ریشی موصوف انتقال فرمود و اعظم الامراء روز زیارت ایشان  
 بخانه میر ابو القاسم مسطور آمده نوید بحالی جاگیر موروئی داد و میر مذکور یک قفقه پیش قرض مینا کار  
 ولایتی و یک جلد مصحف شریف ولایتی گذرانید پس چندی که مستر جان سید فنی از طرف کلاه پوشان  
 انگریز با میر محمد حسین صلامه بکالت آمده در باغ شمشیر جنگ بیرون در دانه چادر گماشت فرود آورد  
 لشکر ملازمت حضور بر پور رسیده کامیاب مطالب محوله خود گشت اعظم الامراء از راه فرست  
 دریاخته میر ابو القاسم مسطور را در سوال و جواب وکیل مذکور باطلاع و حکم حضور بر پور مأمور نمود  
 در سینه کپزار و دو صدر و یک سبک از پیشگاه حضور بر پور حضرت غفر کتاب بدر ماه پنجم از رویه  
 ذات و دو لک روپیه نقد برای اخراجات سفر مورد الطاف گردیده برای انتظام امورات کلیات  
 سرکار دولتدار و آوردن و رسانیدن تنه نامجات طرفین با چهار منصب اران و قیلان و سواران  
 و بدار و غیره که گذشت روانه کالکته شد در آنجا لارڈ بهادر و دیگر سرداران عهده انگریزی چون بلافا  
 صه عالم رسیدند احدی از وکلای رؤسای دیگر را عقل سلیم و خرد و مستقیم تویم و علو همت و منبهم و  
 فراست و عقل و کیاست و حسن گفتار و شیرینی کلام میر صاحب موصوف تفوق نداشت و بعد درستی  
 مطالب بلند و آریا جمنه با تحف و هدایای بسیار سلوک پنج لک روپیه و اسپان و قیلان و جواهر  
 اعلی حضرت انصاف داده روانه بلده حیدرآباد در پیشگاه خداوند نعمت ساختند و در روز آنجا

بشرف آستانه‌ی مشرف گشته تخت و بهار یا معونه نامجات گذرانیده مورد الطاف شامانه گردیده  
 بخطاب میر عالم بهادر مشهور آفاق شد پس ازان هرگاه فیصله مهم سر رنگ پٹن که با پیو سلطان  
 بوقوع آمده بود وقتا قلمه پانگل رونق افزای حضور پر نور هم گردیده چنانچه مذکور شد چون سفر  
 غرب رویه بر سر بهمنان پونا در پیش بود بندگان حضرت روانه قلعه بدر گشتند از آنجا میر عالم  
 بهادر بکالت راؤن پٹن پریان حکم حضور پر نور روانه پونا گشت بعد القضای مقررات آنجا که  
 مفصل ارقام یافت میر عالم همراه رکاب سعادت داخل ملکہ حیدر آباد گردید و در عظم الامرا  
 از پونا شریک مصلحت کلیات و جزئیات سرکار بوده همواره سیگفت که آمدن عظم الامرا از پونا بقیتر  
 کلی است مانند آمدن قیامت که یقین تر است فاما بعضی مخالفان فیما بین عظم الامرا و میر عالم آنچنان  
 رخنه انداخته که از زندگانی عظم الامرا بهیچ وجه تصفیہ باطنی از میر عالم بهادر نشد هر چند نظایر جزوالتکلیف  
 بودند بعضی از مقررات دیگر علاوه برین ناخوشیهای باطنی ظاهر پرده از روی کار کشیده  
 بعینه صراحتاً معاند گشت چنانچه تفهیم حقیقت رقم می آید که بعد ورود عظم الامرا از پونا چون فیما بین  
 صاحبان انگریز و پیو سلطان بالکل سوء مزاجی بوقوع آمده است فیصل طرین خاطر نشین جالبین گشته صاحبان انگریز با  
 آراسته و پیرانته روانه سر رنگ پٹن بر پیو سلطان گشتند و بابت اتحاد و شرکت سرکارین سبب التعلای لا ارد بهادر  
 کلکتہ میر عالم با جمیع شیائے سرکار عالی شریک حال لا ارد بهادر شده بعد فیصله مهم است آمدن ملک پیو سلطان میر عالم حصہ  
 شرکت سرکار عالی و مالک محروس پیو سلطان و در جواب ایشان نیز گرفتند لا ارد باب حصہ جواهر که مال لکھا بود از لا ارد  
 بهادر و غیره مختار نامه حاصل نمود با اینینکه جواهر مذکورہ بہر وقت مناسب بہر قسمیکہ منظور خاطرین  
 خواهد شد داخل سرکار نایم چون خاطر میر عالم بسیار بود صاحبان صدر نظار را بنقد جواهر در حضور  
 پر نور کرده میر عالم را مختار ساخته و متناویر خود یعنی مختار نامه برای تسلی خاطرش داود لکھا و در  
 میر عالم از سر رنگ پٹن کہ مرتبہ اش بفاک رسیده بود و انضمام یافتن جشنهای شادی بہمیت آبادی



مرشد دادہ آفاق سکندر جاہ بہادر و نیز شادی شاہیہ الملک بہادر و ہم اختتام شادی میر  
 دوران خلف میر عالم با صبیہ بہرام الملک بہادر کہ تمامی رسوم شادی و ورود میر عالم معہ مستورات خود  
 و میر دوران نوشتہ در مکان اعظم الامرا اسطو جاہ بعمل آمد و حضور پر نور ہم مہمان میر عالم بودند چون  
 از حرکات خلاف مرضی باطنی میر عالم اسطو جاہ آگاہ بود برای دفع الوقت میر عالم را محبت بند بست  
 ملک مفتوحہ کرطہ و قلندہ سدھوت و قلندہ کنجی کوٹہ وغیرہ از حضور پر نور حضرت کتایبہ روانہ نمود  
 و میر عالم نیز خیال انیکہ ملکیت یک کرطہ و پروریدہ در دست من اگر باشد فوراً عظیمست چرا دیگرے  
 مسلط شود قبول کردہ بخشودنی تمام روانہ آن سمت شدند بعد چندی کہ زیادہ بیک حال نیکی نداشت  
 اتفاق نادیر بوقوع آمد یعنی حشمت جنگ کرک پا ترک وکیل انگریز با دختر شرف النساء بیگم صبیہ عامل الدولہ  
 حرکت نامناسب نمودہ اورا بتصرف خود در آور و دایمے باعث تنفر بہر خلق اللہ گشت اسطو جاہ  
 میر عالم را ہمہ کیفیت او بقللم آورد و بکہایہ فرستادہ میر صاحب را کہ بخیست و کالت صاحبان انگریز  
 از سرکار معور بود بر آن آورد کہ اینقدر نامناسب حرکت نالاین حشمت جنگ را بملکت پیشین  
 لارڈ بہادر نوشتہ حکم سزای معقول طلبت تا دیگران را عبرت شود میر عالم بطبق ایماںی سطور و حسابہ  
 ہمہ حقیقت مذکورہ وکیل مسطور ترقیم نمود از آنجا چکیتی یعنی خٹا بہر لارڈ بہادر و بارہ سزای شدیدہ  
 کہ در ان میان نوشتہ بجان وکیل مذکور رسید و رو یافت حشمت جنگ ازین منقطع شدہ پیش از  
 ورود چکیتی از کلکتہ نزو اسطو جاہ آمدہ در تنہائی و تخلیہ ہمہ از کیفیت ارقام میر عالم و ورود چکیتی مذکورہ  
 در باب سزای شدیدہ مطلع ساختہ خوانان جان بخشی خویش گردید کہ اگر یک محضر بمواہر و رتائی و خست  
 مذکورہ و اعزہ بلدہ باین مضمون کہ حشمت جنگ بخرکت از خود مذکورہ است بآکہ دختر مذکورہ از خود  
 فریقہ او شدہ در تصرف او در آمد بہرگز بر دست از حشمت جنگ بطور و وقوع نہ آمدہ نزو لارڈ بہادر  
 ارسال فرمایند جان بخشی بندہ میشودینہ در جلد وی این عنایت ناما مور بودن با بخیست و کالت

بجان مریون منت واحسان والا بوده آنچه آن درستی کلیات سرکار عالی و اطاعتش امر بجا خواهم  
آور که مزیدی بر آن مقصود نخواهد بود و اسطو جا به جواب داد اولاً اینکه اگر من بعد از تنقید میرزا در میگاه  
حضور بعضی سیاق و سباق را در حکم محضر بنده گانعالی مریون وقت بسزای میرساند که احتمال بماند  
جان من هرگز بهرگز نباشد تا بجان بخشی شایسته رسد و ثانیاً اینکه معتمد اگر من بهر صورت وقتی بود  
بسیار بدوست محضر گتم تا جان بخشی نشا شود و اینجا که رعایا و مریون و خاطر من است شمایم بدوست آن از  
صدر خواهم کرد و یا نمیتوانید بود و حشمت جنگ پرید آن امر که ام است اسطو جا به بعد از تنقید قسم ما  
سخت و بیاب عدم انظار آن گرفته گفت آن امر نیست که میرزا عالم را از خدمت و کالت مغرول میام  
و خود را از حضور منسوب می نمایم تا در امرهای سرکار و و کالت صاحبان اگر نیز یکجا باشد شایسته  
بدوست کنند که از صدر کلکته سفارش ایشان در باب عدم مغرولی نزد حشمت جنگ بجان قبول  
کرده عهد و پیمان نمود پس اسطو جا به حضور پر نور مراتبات انظام امور کلیات عرض کرده حضور بجا  
ورشای و خوشتر بر طبق رعای وکیل مذکور در دست کنایه بعد رسیدن حکمتی لار و بهادر از کلکته  
روانه کلکته نمود و اعیان انگریزی بعد ملاحظه محضر جواب ارقام نمودند که هرگاه حشمت جنگ بی تقصیر  
باشد و مورد خوشنودی سرکار عالی بود و مورد کار خود باشد از نظر به رضای سرکار است و پس  
آورد باره آئینی میرزا عالم از عراصین حشمت جنگ هم بوضع پوست و نیز نوکر نیز خامه الطافت  
ختم است که حضور پر نور مالک و مختار اند بهر کس که منظور خاطر مبارک باشد باز رجوع با دست  
برگاه خود اسطو جا به بهادر باینکار سر فرزند اولی نسب ازین چه بهتر لیکن در سه مقدمه میرزا عالم  
دست انداز نشوند که عدم رضایتی است یکی جان میرزا عالم و دوم آبروی ایشان و سوم مال  
میر صاحب مذکور چون جواب با صواب بدین مضمون حشمت جنگ رسید بخشش ملاحظه حضور پر نور  
و عظم الامر اسطو جا به در آورد پس میرزا عالم را از خدمت و کالت و تعلقداری پاک مفتوحه تغیر شده

در قلعه رود رود و روزی ساختند که بی ملاقات غیر مستقیم باشند و میر دوران خلف میر عالم و مستقیم الدوله  
 نایب ایشان در بلده بمکان خود قسبیکه بودند و اندام مستقیم الدوله شب و روز در اسطو جا و دیار  
 حضور پر نور نیز حاضر بوده سوال و جواب و عرض معروض از طرف میر عالم بر وقت احتیاج میکرد و  
 میر دوران در حالت کج دار و صریز بیماری خانه نشین ماند چون فیما بین میر عالم و اسطو جا و دشمنی  
 سخت بمیان آمد و حشمت جنگ ممنون منت اسطو جا گشت آن مقدمه مخفیچه حصه جواهر حضور پر نور  
 بابت مال ثنیو سلطان بار اسطو جا اطلاع نموده از میر دوران طلب نقاضا گشته بهر میر دوران  
 چو بدان سرکار محصل شد که جوهر مذکور در دخل سرکار نمایند میر دوران که بالکل مطلع نبود قسم کلام مجب  
 حوز و که از این بیخه هیچ آگاهی نیست و مستقیم الدوله که جواهر امانت داشت بالمره کنار کشید که  
 من ذکر جواهر مذکور گاهی بگویش خود از زبان اصدی نشینم تا اعلام نبی خان بهادر رفیق قدیم  
 و خاندانان میر صاحب مذکور را بدنام بامانت جواهر کرده خانه ایشان را از دست اسطو جا غارت  
 کنند پس ازین ریخ و ملال میر دوران که صاحب غیرت کمال بود بسیار سخت شد و میر عالم را بهر چند  
 در موضع ناکل ملی جاگیر ایشان عقب فامه محمد نگر گوگن طه طلبیده داشتند و دو صد سوار و هر کاره ها  
 و جوانان بار و غیره برای محافظت ایشان بنشین نمودند درین اثنا بخشی خانه میر عالم آتش گرفت  
 و تمامی اسباب اموال احوال و انفال سوخت فقط میر عالم بپاوت خود و دستورات بسلاست ماند و بعد  
 ایام چندی میر دوران که در هجده سالگی فارغ التحصیل و دانای عصر خود بود به غم و غم فضا نمود و میر عالم را  
 غم بالای غم دیگر مال حوادث ساخته میضجل گردانید چون طبیعت ایشان بسیار بیمار شد و عارضه  
 جذام از حد گذشت مستقیم الدوله بار اسطو جا عاجز نالیها کرده حشمت جنگ را نیز شریک خود ساخته  
 میر عالم را در بلده آورد که بخانه خویش خاموش باشد و هیچ کس ملاقات نکند و اگر میر دوران  
 بزرگان خود و داوره میر سوسن حساب مرفون شوند بعد و رود میر عالم بمکان خود لطیفه نادر قوام

این میر عالم روزی در کمال تنهایی و افغان که با اسطو جاه بود بر سیل حکایت گفته بودند که پدرم  
 میر سید رضی را هرگاه نفلور میشد که کسی از مخالفان خود را بکشد و دعای داشتند که آنرا شروع خواندن  
 نموده هر روز نان و حلوای فقر او مساکین و محتاجان میخورانیدند تا اینکه در عرصه چهل روز مخالفان  
 ایشان میر و گاهی این عمل خطا نمیکرد و بی کمال بود هر چند اصرار نمودم هرگز مرا اجازت ندهند  
 که تو جوان سالی بهادور بلا گرفتار آئی این نقل عجیب و حکایت غریب در ضمن اسطو جاه شد  
 نقش کالجی مترم بود تا اینکه چون عظم الامراء بدید که مستقیم الدوله در باب دینی امورات کلیه میر عسالم  
 تا بعدر کلکانه مساعی جمیده بکار میر و محبس و تفکر با میانه و شمت جنگ را نیز بهوار ساخته که او  
 بر طلبیدن میر عالم بمکانش اصرار نمود و نشود که بر او خاطر رسد و کار از دست ببرد و این را با بله فزینی  
 از میر عالم جدا بیاورد که فیما بین ایشان عداوت قلبی درآید پس وزی اسطو جاه مستقیم الدوله  
 در تخلیه گفت که مستقیم الدوله بهادر درینو لامر امری در پیش آمده که در فکر آن خواب و خور سستی  
 متعذر است هر چند فکر باوند میر با مردم هیچ اصلاح آن از هیچکس نظر نمی آید چون نیک نظر کردم و دینی  
 آن منحصر بر سعی شماست مستقیم الدوله عرض کرد که خداوند اگر جان غلام بکار شما آید هزار جان گرامی خود  
 تصدق و جمعی جناب بیدارم آن امر کدام است که اینقدر تشویش و پیش است بفرمایند تا بنده فکر آن  
 کند اسطو جاه گفت شما بقتضای خاطر جمعی مانمایید پیش حدی این را از نهفته سر بسته ما بزرگان نه آدم ایشان  
 سیکویم پس مستقیم الدوله قسم کلام شریف خورده و جمعی ایشان نمود اسطو جاه گفت که درین ایام فیما بین ارج  
 را بنده و ما نهایت سود مزاجی بدرجه کمال در باطن آمده است که بهیچوجه از طریقی تصفیه نخواهد شد  
 لهذا میخواهم که شخصی معقول معتد را که در حقیقت دوست من باشد باینی دست عمده از حضور سرفراز  
 نمایم تا خاطر جمعی من باشد چون خوب خیال کردم و تجویز نمودم از شما بهتر کسی نظر نمی آید اما شما مراف  
 وابسته ذات میر عالم هستند چگونگی لطیف من خواهد بود بگر بشیر طبع که شما کلام شریف از دست خود

بدست من بدین بیان قسم که تا امروز من وابسته میر عالم بودم اکنون دیگر پیرامون خیال ایشان  
 نخواهم گشت در صورتی که شما مختار تمامی کار و بار ریاست بشوید من که چراغ سحری ام بعد من  
 بجای من خواهم شد اینست که خوب در دل خود خوض کنید که چه قدر کار عمده بدست شما می آید  
 مستقیم الدوله بجز دشمنیدن این مژده جان بخش بلا اندیشه کلام شریف بدست اعظم الامرا و اسطو جاه  
 داده تشفی خاطرش نموده سر و رخا نه خویش آمد که تمام شب خواب نکر و قریب بود که شادی مرگ شود  
 و هر روز نزد اسطو جاه می آمد و او از چیزی بچیزی امیدوار کرده خوشنود و سیاحت و مستقیم الدوله  
 در دوستی امورات میر عالم بدانه و مسالمت می نمود آخر الامر چون میر عالم از سستی حال مستقیم الدوله  
 فکر نمود دریافت که شاید اینم در راه فیزی اسطو جاه در آمده سستی میکند هرگاه خوب تجسس کرد  
 از اظهار اخبار بیان مخفی بمیر عالم مفصل حال ایشان بد یافت آمد لهذا میر عالم چندی مهلت داده روزی  
 مستقیم الدوله گفت که مستقیم الدوله بهاد و خلقت حیدر آباد از قحط سالی جان بلیا ده است هر قدر که  
 از دست بر آید تصور نکنند شما از ده پله پنج کنده فی آدم زن و مرد طفل و جوان یک یک آتش رنج و  
 چهار چار فلوس و باره دری جمع کرده بدینند که فی الجملة چندین گرسنه های اطراف محله مانند کفر گیرند  
 خلافت خدا را خدا تعالی رزاق مطلق است اما شما هم داخل ثواب میشوند مستقیم الدوله دانست که این  
 چه بهتر است اخراجات بالفعل فیلانی من و شاگرد پیشین بخوبی بر می آید شروع در تقسیم غله نمود و بعد  
 دو ماه که مستقیم الدوله را از طرف اسطو جاه در سر فرازی پیشکاری تکامل و تکامل نظر آمد دل تنگ شده  
 بود میر عالم بار دیگر بمشاریه گفت که مستقیم الدوله بهاد از تقسیم غله خام انسان را سر دست لقمه بدین نیست  
 باید که ده پله آرد گندم رانای بقدر نیم نیم آرد و باره دری بخته سه حلوای شیرین دو پله فی آدم  
 و زنان و پاد آتش حلوای بدینند که هم لو وقت بخورند و سیر شوند و دعای خیر در حق بندگان عالم  
 بدین صدق دل که مستجاب گردد مستقیم الدوله بهین بطور تقسیم نان و حلوای یکدو و در اصل کار پیشکاری مشغول بود

و از سطوح جاه نیز دانست که از لطایف الحیالی من مستقیم الدوله آزرده خاطر است اما بطرف میر عالم  
 اهل نیست که قسم خورده و اقرار نموده خیر مضایقه نیست چند روز هم چنین باشند وین انشاء بعد  
 چند روز خبر از سطوح جاه رسید که مستقیم الدوله هر روز زنان و جلوه الفقرا و مساکین میخواند و او را  
 یقین شد که من از دست او کلام شریف گرفته و دست و عمل که انداخته ام اولفین آزرده شده  
 همون عمل سیفی پیر سید رضی را که مردن من بخواند و زنان و جلوه که همون آن عمل است میخواند  
 در بنفیه هیچ شب و شک نیست پس بجز رسیدن خیال اینست بقرا محض گشته و حضور بر نور  
 عرض کرده و فتا جویداران سرکار را مع احکام نزد مستقیم الدوله فرستاد که ملاحظه احکام سرکار  
 سوار شده خود را در موضع و کوال جا گیر خود منقل قضیه کوپیر رسانند و همونجا تا طلب حضور  
 باشند و با همکس ملاقات نکنند هر چند مستقیم الدوله بچویداران سرکار گفت که از اندرون خانه  
 ملاقات کرده می آیم هرگز پروا نگذارند که اندرون برو و همونوقت سوار پاکی نموده همراه  
 خود بموضع و کوال برده سه هرکاره را برای اخبار شبانه روز ایشان بشین ساخت تا صبح حیات  
 خود دیگر صورت جدید آبادند و آخر جنازه اش بالای کوه شریف نشیب چراغان در سینه  
 کهنه رود و صدوی و چهار عجب برآمده مدفون گشت بعد از آن لب چند روز جلالت حضرت  
 غفر انکاب بوقوع آمده در عرصه ده ماه اعظم الامر ابراهیم خست استی برست حضرت منفرت منزل میر عالم  
 بعد ده ماه تاریخ پنجم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دصد و نوزده بحسب تقویم دیوانی و  
 مدار الهامی سرکار سرفراز و ممتاز فرموده سرفراز تا فلک افلاک رسانید در عرصه چهار سال  
 و شش ماه و بیام دیوانی خود میر عالم انجیکه تیاری کنته مباره در می و سمرها و مساجد از جدید آباد  
 تا آوزنگ آباد و تالو و بمبئی بندر و نیز تا چنای پل و تالاب و جلوه خانه و مسکن خود که در تمام  
 شهر مانند او نیست همه مسجد و بازار موسوم بسکنه گنج تاریخ که ان خوش طایب مد نفار خانه

مهاوی کمان بالای رسته نیز بنمیرد و در وقت فصل در ذکر احوال حضرت مغفرت منزل لعلم آمده  
احتیاج تکرار از قلم نیست چنانچه بر پیشانی بالاخانه بالا محل یعنی باره دری این ایات مرقوم رقم  
بخط ناد قلم خان است قطعه مقصود ز کاخ وصفه و ایوان نگاشتن به کاشانه های سر فلک  
بر فراشتن به گل های رنگ نگ و درختان میوه دار به دریاغ و بوستان زیر شوق کاشتن به  
وانی که چیت تا بر اول اندران به یک لخط دوستی بتوان شادداشتن به ورنه چگونه مردم  
عافل بنا کنند به از کل عمارتی که بیاید گذشتن به بعد اتمام باره دری میر عالم همیشه این شعر  
میخواند شعر ساختم جای که تا صاحب دلی منزل کند به ورنه عافل عمر خودی صرف آب و گل کند به  
لا و تا فرمان دیو است دریاغ باره دری مذکور نهایت شگفتگی بهادر میکرد و خلقت خدا بابت  
میرفت و سیر و تماشا می نمود و طره اتفاق اینکه یکسال در عین بهار یعنی معمول شده بود که مردمان  
صاحب مقدر در باره دری برای سیر آمده پتنگ بازی هم میکردند و تاناز مغرب از یکپاس  
روزی باقی مانده سیر و تماشا می نمودند چنانچه نیاز بهادر خان با مردم همراهی خود نیز بالای سقف  
متصل آئینه خانه مصروف پتنگ بازی بود و وقتاً سلطان میان مع چندین سواران همراه سواری  
خویش مثل مهت علی زلی احمد و روحا آل خان و دیگر خان و غیره افتانان مهدوی و جوانان  
دیگر و شاگرد پیشه و غیره برای سیر آمده خوانند که در آینه خانه روند چون راکسته واحد بود  
و در آن ایام بنیامین سلطان بنیان و نیاز بهادر خان نزاع کلی بوده او دانست که شاید بر اس  
پرخاش من اسخاف آمده اند و روزه زین را بند کنایند آمدن او میان اینها ای گفتگوی سخت  
کار به تبادل و قمر بین از زیر و بالا بوقوع آمد چون در روزه را کشاوند کار شب مشیر افتاده مردم  
طریق زخمی شدند و بعضی مردند و شیخ حبی نامی رفیق نیاز بهادر خان که بسیار بهادر و باصباغت  
سپهرگی از دو آنک و یک آنک کمال داشت آنچنان کار نمایان نمود که در آن روز که اکثر بخت او خراب شد

و بماند و افتادند که تا حال مشهور است آخر خود هم بکار آمد تا مغرب وار و گیر بسرد و میان بود  
 چون تاریکی شب غالب آمد نیاز بهادرخان فرصت لغت دست از بالای دیوار عرصه باره دی  
 خود را در دیوای موسی بیرون آمده انداخت و از آنجا داخل کوتهی صاحبان انگریز و کپتان سید  
 صاحب کیل گردید از آن روز به لغت کلی از میر عالم بسیر باره درسی شد که صدی بغیر بر و انگلی  
 نبیفت و لب چند روز میر عالم هم تاریخ بست و سوم شتر شوال المکارم سنه یک هزار و دویست و بست  
 و سه هجری و در جمعه خست هشتی لب عالم عقلمی بست در تمام شهر مدتی افسوسها ماند امیری بود بسیار  
 عاقل همواره مصروف بکارهای حشرات در ابتای ایام دیوانی میر صاحب موصوف غله فروشان  
 فی رویه و آثار گندم و برنج و جوار هم یک سرخ سیفر و خند او سه یک رویه نقد از نزد خود به شماره  
 مدوده غله از محالات و در طلب به جوار زر و فی رویه پانزده آثار بقبر و خست آورد که خلقت  
 خدا را فی الجملة آسایش نظر آورد و سلوک با حجاج و زواران اماکن متقدسه بسیار مینمود و در مخف  
 اشرف و کرملای سقیه قلع مضبوط با بروج تیار کنانیده ضربها بالای بروج نهاد که از هنگام کور  
 و بانی مامنون و محفوظ گردانید و علی بن القیاس دیگر حسنانها که طول کلام است و با و چینه  
 بزرگ داشت که هر روز قریب دویست و صد مرقم با و غیره را علی الصباح نانهای خسته تخمه و کباب  
 شکم پر خانه بخانه میر رسید و چاشت و طعام شب از بیانی لذیذ عمده زنان و قلیه و مرغ و عطر اعلاسه  
 با گلکاب و شک و زعفران و کباب و سبزه های ورتی و چار و مر با و غیره میخوراند و جشن جمیدی  
 بتکلف میکرد و احوال کلیات او سابق هم قلم آمده احتیاج تکرار نیست

## مختارالدوله پاد

نام اصلی آن سنج علم و خرد میر کاظم علیخان بهادر است خلعت شهاب جنگ بر او نشی میر حیدر خان بهادر



اعتصام الملک در عهد دیوانی میر عالم با تنضای میر صاحب موصوف بهرادی بهرام الملک بهادر  
 و آمده بجایگزین داشت و با بهادر از سر کار سر فرادگر دیده که مال امتیاز و لطافت مزاج اوقات عزیز  
 خویش سپری و اول بهرادی اعتصام الملک میر حمید رخا بهادر عموی خود فایز بود چون آن  
 عقیقه قضای نمود و بعد ایام چند تجرک میر عالم که از افعال و اقوال و فراست و خردمندی و جاسست  
 علوم عقلی و نقلی و ریاضی و فارسی بلکه از همه دانی بهادر منزه و سرسند بود و بمصاهرت بهرام الملک  
 در آید از آن عقیقه مرحوم یک فرزند میر غلام محمدی بوجود در آمد و تار حلت حضرت منقر تمتمل  
 بدستی تمام و خوش گذرانی متوجه تحصیل علوم بوده و درین عهد بنده کالغالی توام الله اقبال او ایل المام  
 فیما بین بهادر و میر الامیر الملک بهادر بهرادی شجاع الدوله محمد علی صاحب خلف  
 امیر الامرای موصوف اتحاد کلی بهم رسید بهادر موصوف خان مسطور را مختار کار خانات خود  
 بعنوان انتظام کار پروازی خانگی ساختند تار حلت شجاع الدوله مذکور که در عین عالم شباب که  
 تمامی خلقت خدا را داغ بر دل است آشنایان امور خانگی رازیب و زینت داد که مزیدی بر آن  
 منصور نباشد بعد از آن خان معز از او اختیار کرده بود که در عرصه چند روز امیر الامرا هم تخت  
 هستی برست و بهادر منزه همواره در مد نظر خداوند نعمت مورد الطاف ماند صاحب منصب عمده  
 پنهنجاری سه هزار سوار و خطاب دولائی و جایگزین قریب سی هزار روپیهر قرازد و ممتاز امیری بود و عاقل  
 زمانه بکنای روزگار که هیچکس لعلی فطرتی اشش نمیرسید تا اینکه راجه چند لعل چهار راجه بهادر را اندیشه  
 تمام بود که اگر بهادر منزه بیاوری تقدیر بدرجه بلند رسد تمامی مشکلات کلیات آسان سازد لهذا  
 بسیار خاطر دار بیا مینمود و در علوم عقلی و نقلی و حکمت و فارسی و طبابت دریای موج بوده و در  
 تعلقاتی و آبادی تعلقات و رعایا پروری بد طول داشت راست کردار بلند حوصله سیر فکرها و سخن  
 صاحب اخلاق با آدمیت و مروت غریب پر و نجیب شناس اکثر حضور پر نور و کلیات از غالی اوراق

مصلحت میفرمودند و بهر کاری که از سر کار معذور شود رونق بالای رونق با و هر که از هیچکس ظهور نیاورد و علم  
نیز اندازی آنچه صنایع و بدایع و هشت تا حال هیچ تیر انداز استاد به نظر آمد که از کمان نرم یک طانک  
جواب چهار طانک برابر آن خوبی و دوستی میداد که مورد تحسین و آفرین حاضرین میگشت با وجود این هم  
فضایل علمی و خضایل فضل و آشنائی و آشنایستی فرد فرید روزگار چنانچه اتفاقاً قطاع الطریق  
قریب سه صد کس مویشی تخمیناً یک هزار س از تعلقه نزدیکه علامه جعفر یار جنگ بهادر که کوکب لغارت  
برده از راه صحرا میرفتند و مختارالدوله بهادر از جاگیر خود با چند جوانان یعنی قریب بیست و پنج جوانان  
و کمینی و غیره که چهار جوانان مسریم و آرمیان بودند از همون راه بلده می آمدند چون خبر دزدان  
و برون مویشی به بهادر رسیده و نایب تعلقه مذکور بفریاد آمد و گفتا ثقاتب آنها نمود و از جا بنین  
کالیبر دادن بنادق افتاد و بهادر بمنزله بنادق رونق در دست خود گرفته و دو کس را از  
قطاع الطریق بجان در انداخت و جوانان همراهی خود را نیز تخریب نموده از چهار طرف در گرفت  
و غلوه کرده حمله نمود و بجز دقت دادن ششش کس از آنها و زخمی شدن چند کس همه مویشی را گذاشته فرار نمودند  
و بهادر بمنزله تمامه مویشی مذکور را احاطه نموده بنایب جعفر یار جنگ بهادر حواله کرده سپرد گرفته روانه  
بلده شده بمکان خویش درآمد و هرگز از سینه احدی را مطلع نداشت بعد از روز همه کیفیت آنجا  
بیرجسلی نایب مذکور بجعفر یار جنگ بهادر مفضلاً ارقام نمود و بهادر مذکور خود بمکان مختارالدوله  
آمده بسیار بسیار شکر این تقدریه بعمل آورد و از آن روز فیما بین بهادران مذکور تا دم زندگلی محبت قلبی  
بوده و در همه حال شریک یکدیگر ماندند و بتایخ و هم محرم الحرام سینه یکبار و دو و صد و پنجاه و شش هجری  
خشت هستی بفرودس برست . . .

میر محمد حسن خان بهادر شهبه پیر حسن صاحب

خلف ارشد و اکبر سید عبد المهدی صاحب مرحوم عموزاده حقیقی میر عالم بهادر مغفور وزیر سرکار  
 آصفیه و ام القیام است و در زبانه میر الملک امیر الامرا بهادر وزیر سرکار آصفیه از مرشد آباد و دار الحکومت  
 بنگاله وار و حیدر آباد گردیده موافق استند عا و وزیر باتدبیر بهادر موصوف و غقب بکان درگاه  
 حضرت عباس علم بردار حسین شهب علیہ السلام سکونت نمودند که اول بد مدت قلیل بسعی امیر الامرا بهادر  
 شادی خان مذکور از دختر خان ایران بهادر که از لکن ریاض النساء بیگم صاحبیه نواب سید  
 نظام علیخان بهادر و غفران نواب بود گردید و از و یک پسر و یک دختر بوجود آمده تا حال تخریر این  
 تاریخ موجود اند و بکتنی ای از آنها هوار گیرار رویه نقد سفر از شد و پس از مدت دراز در زبانه  
 کلان صاحبی متکلف صاحب بهادر سفیر کلاه پوشان بسفارتش و و معروضه میر الملک بهادر و سید  
 مناسب و جاگیر سیر حال قضیه کمراله و به نور و غیره و بیات قریب پانزده هزار رویه سیالیه محال  
 از سرکار حضور پر نور نواب سکندر جابه بهادر منفعت منزل محبت شده و در نظر مملکتان و مینی اعمام  
 گوی بسبقت بر دین صافی مهر اوران بسیار مراتب شرف اند و ملاقات با فیض او شده و عالمی  
 دیدیم متبحر در علوم عقلی و نقلی و غیر ذلک مرتبه کمال داشت و در و نشانه مزاج میباشست که ده بست کس  
 مغلیه و تجا و شرفا و شهر هر روز از شیخان با فیضان او بهره و در لذت یاب میشدند و در سینه یک هزار  
 و دود و پنجاه و پنج لک بیت نواب قمر کاب ناصرالدوله بهادر ازین سرای فانی خستنی بهاک  
 جاودانی برست و واضح باد که پیر خان مذکور سید بزرگوار می بود به زهد و تقوی آراسته و در  
 مرشد آباد در علوم ادب و مراتب زندگی بسر برد که حاکمان و فرمان روایان آنجا شاکا مبارک الدوله  
 پسرش علیجاه جناب عالی هر زمان و هر وقت رضا جوئی خاطر شریف او می بوده نمیکند استنش  
 که بکدام نوع دل رنجی او شود و آن سید بزرگوار عالمی بود و هم صاحب رای که در آنوقت نظیر خود  
 نداشت اکثر حکام و فرمان روایان آنجا از رای سلیم سید بزرگوار سی تجاوز نمیکردند

و برگزیده او عمل می نمودند و در زمانہ جناب عالیجاہ بہادر فرزند نواب مبارک الدولہ بہادر ناظم منظم صوبہ  
بنگالہ و آنجا روح قدسش بروضہ رضوان خرامیدہ در یکی از باغات آن شہر مدفون گردید و برای شرافت  
مقبرہ شریف او از طرف جناب عالی فرمانروای آنجا مسجد و عاشر خانہ و خانقاہ متصل مرقدش  
احداث شدہ موقوفات بسیار وقف مصارف مرقد بطریق گردید و از زبان صادر وارد و مردمان  
مشہر آباد نشینہ میشود کہ مرقد مبارک سید بزرگوار طاف مشہورہ مردمان آنجا ہست . . . .

## میر محمد حسین خان بہادر میر عبداللہ خان بہادر

خلفان میر محمد علیخان نادر تخلص نمیکردند و در دیوانی سیر عالم بہادر برادر عموی خود از ولایت شوشتر  
وارد حیدرآباد شدہ بعد چندی بحصول مہر و دوازہ وطن خویش گشتہ و ولایت حیات فرمود تا  
میر محمد حسین خان بعد رسیدن پدر بزرگوار یوں خود بحیدرآباد آمدہ تا بدون میر عسالم  
بدادی مستقیم الدولہ فایز گردید چون آثار شہادت از تاصیہ اش ہویا بود و در عرصہ تقابل مہراج  
بلند رسید و فی الواقعی بہادر معزز و علوم عقلی و نقلی و اخلاق و مروت با دراک کامل فرد و دیکتای  
روزگار است صاحب منصب و جاگیر بالطف خاقانی بموجب تعلقہ عمدہ سرکار بودہ در این سائے  
جنس معزز و موقر و برادر بہادر موصوف نیز در وقت منشی گیری سیر التفات حسین منشی وکیل  
انگریزی وارد فرخندہ بنیاد گشتہ بدادی برادر منشی صاحب مذکور مہر و گردیدہ بدرجہ رسید  
و بعد روانگی منشی میر ابن علی تاجہ کلانہ ہمراہش رفتہ بعد ایامی چند باز وارد حیدرآباد شدند  
و تا حال ہر دو برادر مشمول عواطف خسروانہ و حاضر در بار خانات اند

محترم الدولہ محترم جناب بہادر

فرزند ارجمند اعظم الامم ملک بهادر عرض یکی حضور پر نور نام اصلی اش میر احمد علی است در عنفوان  
 شباب آثار نیکی و رشد از چهره اش هویدا بود در اندک توجه به تعلیم معقول و منقول و صنایع و بدایع  
 فارسی بهر کمال هم رسانیده منظور نظر بزرگان گردید و در پیشگاه حضور پر نور مشمول الطاف گشته  
 نام نیک برگماشت و به منصب چهار هزار و دویست و سی و نهمین پادشاه همواره حاضر دربار جهاندار است  
 ابریت پسندیده اخلاق صاحب مروت و علم تیز اندازی کمال قدرت دارد هر روز بر توده که  
 در مکان پدر بزرگوار خود تیار میشود و شش تیر اندازی میکند و در عبادت الهی معبود حقیقی شب و روز  
 از نماز پنجگانه و نماز شب و وظائف و او را دساعی جمیل بکار میرسد صاحب بهت خشنوده رو  
 کشاده اخلاق بجمع صفات بزرگانه موصوف

### کریم جنگ بهادر

خلف رشید و حیدر الدوله بهادر برادر بزرگ حقیقی اعظم الامم ملک بهادر عرض یکی حضور پر نور است  
 از بدو مشهور آثار فراست از جبین او ظاهر بود و حاضر باشی در بار از پیشگاه خلافت بخطاب و منصب  
 مناسب بر فراز گردید و در علم عبس و فارسی بهره مند و در تهذیب اخلاق مشهور است  
 ستمدار امور کلیه و جزئی خود نظر بر خدای کریم داشته و تدارک بر خویش درستی امورات خود نمود  
 همواره حاضر دربار جهاندار است

## میر عاشق حسین خان بهادر برادر خود رشید علی مخاطب به پیرمان خان بهادر

برادر زاده میر عالم بهادر و خلف میرزین العابدین شوشتری برادر خود میر عالم مذکور که در سیر رنگ  
 پین در عهد پیشو سلطان بکمال عز و وقار بوده پیش از انقلاب روزگار وفات نمود

بعد برهمی دولت آنجا میر عالم خان معز را که نهایت سن صد و هشتاد و هشت مستورات مرحوم در بلد کفر خنده  
بنیاد حیدر آباد طلبیده در دیوانی خود نسبت کتختنیش با جدیه سید موذن خان بهادر کمال تکلف  
نمود که عاصی معبر اوردان خود و فرزندان سید الدوله میر محمد علیخان بهادر و میر خلیل الله خان  
بهادر بطرف سید موذن خان مذکور شبانه روز شرکت شادی بودیم که حق قرب جوار بود و بعد  
حالت میر عالم تاسن رشد توکل به سیر الملک بهادر داشت چون در علوم عقلی و نقلی و فارسی و شمار  
گوئی و قصیده آرائی و بطرز شغری ناموشه و سابق بهره کامل بهر ساینده با مهارت بهادر  
صحبت منقول دارد بسیار عالی طبیعت معتمد و سهره دانی حسن اخلاق و آویست و مروت خوش  
اختلاط و از پیشگاه حضور بجا گیر و منصب مناسب سرفراز و حاضر در بار قصیده بهادر معزور ذکر  
نشر قلمی خواهد شد

## مرزا محمد سرالدین خان بهادر المعروف بابین صاحب

ابن مرزا ابوالفضل خان بهادر ابن علی رضا خان بهادر است هم جدی طالب الدوله بهادر بنجلان  
آما اشارت به انتقال والد خود از بهیمی کار و روزگار و هجوم افکار ترکیه بر توکل نموده اول شروع  
تجارت نمود و در چند روز نام او گشته مشهور و معروف شد معتمد و شادی شجاع الدوله  
بهادر خلف امیر الامرا سیر الملک بهادر اراده بمبئی بندر نموده قریب سه کس و پیه همراه برده انبیا  
بحر و کان بهیمه بخیریدی در آورده ابل بمبئی را یعنی سوداگران آنجا را محکوم حکم خویش بانجام نمود  
که هر چه منظور باشد بلا حرکت ارسال زر روانه حیدر آباد نمایند و بطرف سیر الملک بهادر بهادر  
بهادر موافقت بهر ساینده هر گاه اراده تعلقی سری سرکار نمود و محالات که با روپیه مضافات  
از ننگ باد و طرا با لاگات و غیره در قبضه خود داشته رونق تازه داد از آنجا که اعتقاد و التفت

باخاندان طیبین و طاهیرین از بهر دشواری و سختی و همیشه رجوع بانجناب میکرد و چون نظر تو جمع میبود  
 حال خویش دید خراج هزار بار پیوسته نموده اول در راه کوه شریف تباری آبادار خانه بکمال تکلف  
 کرده هر دو طرف بازوی راه مکانها و چوبه نزه های متعدد و وسیع باصداقت در آورده در میان  
 وسط هر دو بازوی مکانها کمانی خوب صورت به نهایت نزاکت خوش اسلوب میافزای کوه پر شکوه  
 تقسیم نمود که در هر دو شصین بازوی آن نقار چیان خوشنوا و روشن چوکی با جبرین شیرین  
 صدا شب و روز در ایام عرس سلیمه خلق الله را بوجد می آرند و در بهلولی کمان نذر کو باغ جنت  
 شربت به نهایت خوبی و شادابی که هر هر مکانش دلچسپ و هر خیابانش دلربا و انهار و شجر  
 همیشه بهار جاری و پرمیوه رنگارنگ از جمیع اقسام و انواع درختان گلهایچه از ولایت و چه از  
 هند و دکن همه سمور گلستان و حوضها همه پر آب و فواره ها همه از جوش و خروش در جندی  
 و جبهه اند چایهای وسیع و عمیق متعدد برای سبزی و شادابی باغ بخیل ساخته و پرداخته  
 آب روان بهر سمت بوستان روان کرده سبز و خرم گردانید و عمارات باغ را پیشینه آلات  
 رنگارنگ و بقنادیل گوناگون منور ساخته بجلوه تازه در آورده و بالای عمارت باغ و آبادار  
 خانه و کمان و دیگر هر دو بازوی راه بهم پیوسته روشنی کنول رنگارنگ کاغذی میساخت که  
 چشم خلایق از دیدن آن محو حیرت میکرد و ساکنان اطراف و جویای دیهات را از دور تماشا  
 عجیب است معجزه ابر گل و گلزار باغ مذکور این شهر منور اطراف می شهری دلیل قطیعت شمع  
 زمین گل آسمان گل بحر و بر گل نهانده در عزم گویا و گر گل بود و در هر مکان فرش و قالین  
 مندامی و لایتنی و فرشش چایندی زیب و زینت تازه داده هر شب از روشنی شمع کا فوری و  
 روشنی روغن تمام راه و بازار عرس منور ساخته اطعمه نذیه از همه صنایع نچینه اذن عام داده که  
 هر کس ندر و ن باغ یا آبادار خانه بیاید تواضع طعام میکند و دیگر برای غریب طعام نچینه بصرف می آرد

خلق الله هفت کشور که در عرس شریف می آید تماشا کرده هرگاه با وطن خود میسرود و در ذکر عرس  
اول بیان تحلفات آبدارخانه و باغ سبکینه خرفی دیگر بزبان بنی آرنه چون مهاراجه بهادر خود استند  
که در راه کوه شریف مکانهای متفرقه برای فرود آمدن خویش با حداثت آرنه که هر سال در خیمهها  
از باران برشمال ازین بسیار میشود چرا که از چند سال عرس شریف در موسم باران می آید همین صاحب  
تدبیر فرمودند که در آن مکانهای متفرقه و در آن باغ و در آن چنان تیار نمود که مورد  
تخصیص و آفرین گشته بخواهر اختتام یافت سوای این عمارات و غیره و کاکین و چوکی خانهها  
و مسجد و چوبتزه ها و دالانهای متعدد و دیگر از آبدارخانهها مکانهای مهاراجه سراسر تعمیر در آورده که از  
چهار سال عرس شریف در عین شدت بارانست خلقت خدا باران تمام میسرود و هیچ تکلیف نمیشود اینجه  
عمارات و باغ و کامی تعمیر بخرج سابع خلیفه با حداثت آمد و هر سال ناشی زیاده عمارات و دیگر با حداثت  
در می آیند و از پیشگاه خداوند لغت خطاب و منصب و غیره سرفراز است و در خلعت آباد و روضه نهرا آب  
که سرود و بود از سر نو تباری آن کنایه آید آب روان جاری ساخت و در راه برهان پور و  
و هندوستان و بڑا و اول گهاٹ مشهور است که بسبب نا بهنجاری او گذر بر آن دشوار بود و چنانچه  
عالمگیر بادشاه مرز کرده از گهاٹ نظام آباد اجنبه بخت بنیاد و خل گشتن خان معزز بسیار  
خرج کرده گهاٹ مذکور را چنان هموار نمود که بغیر از بیت خلقت خدا مروری نیاید و لشکر صاحبان انگریز  
بقراعت تمام باران سبکیز و نهایت مشکور شدند سوای این چاه ها و مساجد و تعلقات مشغله خود  
آباد کرده فیض عام جاری ساخته همواره بذات خود معروف حنات است و عشره محرم الحرام  
عاشورخانه و آبدارخانه در مکان سکونت خود بتکلف روشنی و غیره و اخراجات دیگر بجلاوه ظهور  
می آرد و بتاریخ دهم و بیستم محرم مجلس مرتبه خوانی کرده سامعین و خوانندگان از طعام لذیذ بخوراند  
حتی که افیون خوران را نیز تکلیف نمیرسد خود سیر به الغرض با اعتقاد و اثنی خویش مصون و مامون



در عنایت خداوند نیست است و حاضر دربار جہاندار ولس

## محمد برہان علیخان بہادر سبقت یاب جنگ کھٹالا

سلسلہ بہادر معزز تاج پادشاہان روم میرسد لہذا مطابق آن بزرگان بہادر و صوف نشان و جہندہ  
و سیرت خود بوضع نشان روم میگردند چون در عمدہ شجاع الملک امیر الامرا بسالت جنگ بہادر سبقت  
شد نہ سبقت علیہ سر فرزند گشتند و لفظا کھٹالا کہ زبان زد خاص و عام است ہم عنایتی فقیر بزرگداشت  
بود کہ تا حال جاریست ہمہذا بہادر معزز از فرط الطاف حضرت غفر انما ب سیر فراری سواران و پیادہ  
و تعلقات لکھار و پیہر کار ممتاز و سباهی بود و درین عہد از کمال پرورش حضور پر نور بجاگیر  
ذات و منصب مناسب و خطاب سبقت یاب جنگ و تعلقات نیز سرفراز عالیخانہ ان است کہ  
دبان رطافت اظہار فضایل او از اخلاق حمیدہ و افعال پسندیدہ نیست گویا اخلاق مجسم  
بحلوہ خلور آمدہ در کاخ خیر خلق اللہ للہ و فی اللہ شانہ روز مصروف کہ خلقت خداوست بدست  
شرایع انک حلالی و فدویت و جان نثاری بر ذلتش ختم است از آنجا کہ عاصی را محبت و اتحاد  
در خدمت شرفیش بسیار است کہ از ہزار یکی و از بسیار اندکی بقلم آورد تا کسی بفضول گوئی نہ پندارد  
حق نیست کہ بہادر معزز فرزند منتخب روزگار است

## میر رضا علی خان بہادر

خلعت آجندہ میر جمال الدین جبین خان بہادر عظمت جنگ المور فی جمال صاحب است بہادر معزز از ابتدا  
حال اسفارت مبارک الملک ظفر الدولہ معمور بودہ بخدمت حبشی سیر تعلقات و پشت و ہموارہ بجناب  
حضرت غفر انما ب باریاب میگردید چنانچہ از محرمات ایشان کمان کمر گاہ کوه شریف و عمارت جنوبی

پهلوی درگاه معلى و نیز در بلده عمارت قدیم رسول علیه السلام و پنجه شاه و عمارت علاوہ بی بی ہماره  
تبیاری خاص ذات بہادر معزز است کہ تا حال حسانت آن بروج مرحوم میسرند مہذا العبد برہمی روزگار  
مدتی در حضور پرنور بجانسانی حضرت منقر تمسزل در عالم مرشد زادگی مہور بودہ و ولعیت حیات نمود  
فرزند بگریزندش میرضا علیخان بہادر مذکور چون صغیر سن داشت حضرت غفرانما ب خود پیردا  
و تربیت متوجہ بودہ تا رسیدن سن تمیز و رشد میرعباس علیخان برادر نسبتی خان معزز را بر سر خدمت  
نیابت مقرر کردہ اجراء کار سر کار سیف مود ہر گاہ خان معزز با وراک امورات  
فایز گشت و خان مذکور یعنی برادر نسبتی ایشان را قضا ہم ملت نہاد با مورات محولہ خود پرداختہ  
تا حیات آنحضرت بخوبی تمام سر انجام داد و بعد رحلت آنحضرت در پیشگاہ خلافت ادام اللہ  
اقبالہ نیز مہور و الطاف بودہ بخدمت خویش مہور و بہرہ بہت شکر و خرا و نہ لغت است اما در سن  
جوانی با اخلاق و مروت و حسن گفتار و سلیقہ معاش و سلوک با احبا و در تیاری عاشو خانہ  
مکان خویش لطیف انواع و اقسام و بہرہ خوانی معمولی مقتضی المرام است و مہوارہ سلامت روی  
معروف و بدر بار حاضر

معظم جنگ

خلف واحد بیگ خان بہادر مرحوم ولد بزرگ لطیف الدولہ بہادر مغفور داروغہ شکار خانہ حضور پرنور  
کہ لطیف بیگ خان مرحوم جبر کلان بہادر معزز در عہد حضرت منقر تمکاب و حضرت غفرانما با جمعیت  
خود کارای نمایان بطور آوروہ مور و تخمین گردیدہ اند چنانچہ فقیرہ الشہان از قیام در درگاہ  
حسین برہنہ صاحب است اما بہادر معزز کہ نام اصلی اش تراب بیگ خان است از صغیر سن فطانت  
رای و متانت خرد و منظور نظر خاقانی گشتہ بخدمت مہور و فی سرفراز و ممتاز گردیدہ بدر بار داری  
مساعی حمید بکار بردہ در شکار گاہ بہرکاب سعادت شریک است و در اخلاق و آدمیت مروت و کثادگی بہت مہور

چون حضور پر نور متوجه شکار میشوند واحدی باریاب رکاب سعادت بغیر چند خواص خدمت گذار و شاکر و پیشه نیگر و دهباز و معز با جانوران شکاری بوز و آهو و باز و بکری و شاهین و پاشا و بید و اشکره و سیاه گوش و آهو و ان شکاری آهو گیر و غیره جانوران شکاری متعدد پیوسته حاضر سوار می مبارک و باریاب است و با جمیع فضایل بزرگانه خود موصوف

## ستعد یار جنگ بهادر

نام اصلی ایشان سیراج خان بهادر ولی پسر عثمان خان بهادر است ساکن بلده قشور که بزرگان ایشان همه سیران بادشاهی بوده اند صاحبان ثروت و جمعیت چون سلسله سمیت و ارادت در جناب حضرت پیرو و دوشینی قدس الله سره العزیز و ارادند الفظا پیر راسای ایشان عیاننی آنحضرت است چنانچه مشهور خان خوشگلی که در سیادت پرستی و رعیت حضرت منقر کتاب مشهور آفاق بوده سر پرده این خاندان عالیشان بود و الفقه سیر عثمان خان بهادر را اعظم الامر ارسطو جاهد را الهام سرکار دولتمدار و عین هنگام سر داران مرسته مثل سید کریم و سید بهلول و غیره که با حاجی را و والی پونا و شنبه کمال ایشان و توقیر در سینه بکزار و دوهصد و پانزده حقه طلب فرموده با پانصد سواران و اسامیان پیش فرار و تنخواه مقتول ذات و غیره مقرر کرده محاللات سیر حاصل و عوثر تنخواه عنایت نموده بشرکت نظام نوازالدوله بهادر و صوبدار بلده اوزنگ آباد و شعیب جفانت بالاگهات ممالک غرب رویه کردند بعد برهمی معالجه آنجا چون راجه سمیت رام بر سر اموران لشکر فیروزی سرکار به بند و بست و دوهصد و چهل و پنج تنه بنیاد و الیچپور از پیشگاه حضور پر نور روانه آن سمت شده داخل لشکر فیروزی گشت و تمامی جمیت سرکار محکوم حکمش گردید و تخریص صلابت خان بهادر و محمد سجان خان بهادر و دیگر سرداران و منصب داران و رساله داران و جمیع داران

و پلاطنه های باره به ما با جمیعت خود را در قینائی راجه مذکور که بودند صالح محمد خان و پیر عثمان خان  
 مذکور که با هم برادر جدی باشند نیز متعین راجه مذکور شده کارهای نمایان ظهور آورده مورد  
 تحسین و آفرین گردیدند و بعد بر بهی معالیه راجه جمیعت رام و ورور و راجه گویند بخش بهادر  
 بسفر از سی خدات متعلقه راجه جمیعت رام بهادر مذکور قسیمه در اطاعت و فرمانبرداری  
 بودند بدستور فرمان بردار راجه موصوف شده در فیقیم لشکر فیوزی بود  
 سرور در اطاعت امر مقصود نمودند بعد در گون شدن معالیه لشکر روانه شدن راجه گویند بخش  
 به بلده حیدرآباد پیر احمد خان بهادر بعد حلت پدر خود و صحبت و اتفاق صالح محمد خان بهادر  
 که خسر ایشان بودند و بجای پدر خود رسیدند حاضر و بار جهاندار بر طبق طلب سرکار گردیده  
 بشرف ملازمت مشرف گشته پس ای اتحاد راجه چند لعل بهار راجه بهادر با مورات خویش از سواران مجاہد  
 و غیره سرفراز شدند چنانچه محال بنیره متصل ملک پور مضاف صوبه الیچپور در عوض ذات و سواران  
 خود دارند معتمدان با اخلاق پسندیده سخاوت و ادبیت و مروت معروف خوش مزاج خوش لباس  
 و ترکیب صاحب انظم و نشر و علم فارسی و درشت نیز اندازی و صنایع و بدایع آن بهر طولا دارد درم انداز  
 و خوش انداز است و همواره حاضر در بار صاحب منصب هنراری بکیمار سوار علم و لغاره و قیل و ماکی  
 فرزندان بهادر عزیز کی پیر محمد خان و دیگر پیر خدا و آو خان با لطاف شاهان حضور پر نور سرفراز اند

### حسنه النون لفضیل یار جنگ

خلف رضا بیگ خان مرحوم خان معز و رحمت خست غفران کتاب سمور کار خانات نالسا مانی بلده  
 حیدرآباد و قلمه محمد نگر گوکنده سرفراز بوده که یکیش با طرف و جوانی نادر و ده گرویی بلده  
 حیدرآباد همواره جاری و بحال اند و همیشه کارهای جلوس و تیاری اسباب و سی مرشد زاده ها و غیره

وشادی و البتگان اسطو جاه جابجا در مکانهای عمالین و امرای سرکار همه با اهتمام و بی خان  
 مذکور بدستی و سلیقه تمام انظار می یافت در سنه یک هزار و دویست و سی و چهار بحسب بخت خراسان  
 مقبره اش منقل امام باج کاظم علیچان مرحوم بنقشه عجیب و غریب موجود است اما فیصیل این جنگ که  
 نام اصلی اش فتح الشریک خان است بعد از انتقال پدر خویش باور کار و بار موروثی گشته  
 بموافقت راجه چند و عمل بهار با بی حضرت مغفرت منزل و لبواطت شروانی در آید و در پیغمبر  
 سمیت همه حضور پر نور بهر سوز و الطاف خاقانیت و به فرمایش خدایات و خطاب و منصب  
 مصدر عنایات خداوند لغت است

## تذریعها در خان بهادر

خلف کلان خاتمان خان بهادر که داروغه فرشتخانه سرکار بوده تا حیات و ال خود همواره حاضر و بار  
 جهاندار مانده اوقات بسر برد بعد از انتقال پدر بخدمت قلعداری محمدا بادبیر و قلعه با شکل  
 و جا کزوات سرفراز گشته نام نیک برگماشت و کمال آبر و حرمت و ذمعه وری دولت گذر ایام  
 نموده همواره سوز و الطاف حضور پر نور دام اقباله بوده صاحب منصب خیزاری و خطایب جاگیر  
 و غیره در زمره امیران قیوم سرکار در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و هشت بحسب کربار رض  
 استقفا تضا نمود یک فرزند از و یادگار است اما بادشاه بیگم زوجه بهادر مرحوم عجب عاقله و انا  
 برابر صد و عقیل رسا دارد انتظام امور ات جاگیر و دربار چنان نموده که همه دانا یان روزگار  
 تحسین و آفرین نمود و از طرف حضور پر نور بهر سوز و الطاف شایانه است همچون منشط  
 پیداشدن شکل سخن صاحبیت و خیر و خیرات مصروف و لبیات الهی  
 شب و روز مهور

## حرف الواو و حیدر و له بهادر

خلف الصدق انتقام الملک منشی میرحیدرخان بهادر است از بهر شوق و توجه تحصیل علوم پرورخت  
در استاد و مدت بسی بود و شوق خویش فایز تحصیل و فاضل شجر گردید و از الطاف بهنایات  
حضرت غفر انما ب خطاب دولانی و منصبیاسب سرفراز درینوالات الطاف خداوند نعمت بندگان  
مد ظله العالی شبانه روز باریاب و مورد عنایات است بکمال سلیقه علوم و مروت و آدیت  
به توسلان خود مسلک و با احباب غمخوار غریبان را در وسند و مصیبت برینمقد و برینمقد و در خویش  
شکر کمال و در باریابی حضور سوای کلمه خیر گاهی شکر که موجب برهمی کار احدی شود هرگز بر زبان  
نمی آرد اگر بکند و امیر باین صفات سعادت حسنت و در بار باشد کار سچا پس از امیر تا غریب بند  
نگردد و هر شخص بمراد و مطلب خویش برسد خداستعالی همواره اش باریاب حضور پر کور دارد

## حرف الهما همت یا جنگ بهادر

نسیره همت یا جنگ کلان صوبه دار باره فخره بنیاد حیدر آباد و بجا انتقال جد بزرگوار بمحور  
جاگیر و خطاب و تعلقه بجگیری و غیره از سر کار و ولتدار سبذول الطاف بود و درین عهد و خدنگذاری  
و حاضر باشی و قلوبه داری ظفر گره و ابراهیم گره سرفراز و ممتاز و بصفتان بزرگانه امیرانه قدیمانه  
خاندان خویش موصوف

## هیت جنگ

از عالم طفلی منظور نظر پرورخت انتقام الملک بهادر عرض بیگی بوده بسی بهادر موصوف و طالع محمود  
خود کرد روزی حضور پر نور همراه عرض بیگی انتقام الملک دیده فرمودند که این هیت جنگ است

فوقاً عرض میگردد به آداب گاه رسانیده نذر خطاب و مانیدند باز پیاس خاطر اعتصام الملک حکم فرماری  
خطاب موافق قاعده صدر و ریافت پس از آن بخطاب و منصب سرفراز گشته در دستان تربیت  
پرورش می یابد

## حشر الیاء یاوردالدوله باور

امیر قیوم خاندانی فرزند شرف الامرا باور بود با اخلاق امیرانه بزرگانه پسران مرحوم به عاشق مناسب  
حاضر در بارانند

## ذکر اعزّه نامور خاندانی مرزا محمد عزت اللہ خان باور

جد باور معزز در عهد سلطان عزیز الدین عالمگیر ثانی باو شاه هندوستان جنت نشان به پیشدستی  
وزیر و بخطاب سعید الدوله کامیاب و سرفراز بود و تا بهی معاملات سلطنت کارهای نمایان  
بطور آورده و ولایت جیات نمود و خلف ارجمند داشت یکی عنایت اللہ خان باور و دیگری  
محمد نور اللہ خان باور اما عنایت اللہ خان بعد رحلت پدر بزرگوار خود چندی به نیابت  
سرفراز بوده چون بالکل تنهایی معاملات دولت و تسلط مخالفان شده و دکن منوره و خجسته  
بنیاد او رنگ آباد رسیده برای گذر وقت نزد عظیم الدوله باور صوبه دار بلده مذکور بموجب  
شاسب لایام قاست و زبیده از حسن خروندی و رای درست خود و تعلقات کاندلا پور  
و بیضا پور مور گشته اوقات بسیار بهر اتفاقاً شخصی نزد اسطو جاهد دارالمهاجره سرکار دولتدار  
اقرار نامه بهر خویش در باب برآوردن چهل لک روپیہ بدر نویسی بذمه عظیم الدوله گذرانیده بکمال  
استغنا و استکبار وارد خجسته بنیاد گشت هر چند باور منزه است که بزرگپاشی و چاپلوسی

و جمیع تدبیر لایقه ازان خود سازد بام ایشان تا آمد وسیع فائده مترتب نشد معتمد برای مقابل  
و مواجب حساب بهر کس از رفیقان خویش که سوال کرد هیچکس قبول نه نموده پهلوانی کردند عظیم الدوله  
کمال عجز و انکسار رجوع به ایشان یعنی لعنایت الله خان بهادر آورده باین مقوله مترجم شد  
مصرع اینکار از نو آید و مردان چنین کنند به ناپا بر طبق اثر ضای بهادر معزبان خوبی و دوستی  
مقابل حساب نمود که یک جبهه بزرگ عظیم الدوله بر نه آمده مبلغ خطیر بهادر مذکور در سرکار و ولتدار با ثبات  
رسانید تا اینکه عدو را غیر از خوردن زهر و دادن جان خویش امر دیگر منشور شده جان شیرین  
خود از دست خویش داد چون اینمعنی بامضورت صورت پذیر گشت عظیم الدوله از هزار حسان  
ممنون احسان عنایت الله خان گردیده مختار کار و بار خود گردانید تا حین حیات بهادر مذکور  
در حجبته بنیاد هر دو برادر اوقات بسر برد بعد از آنکه عظیم الدوله عنایت الله خان نیز لیبیک  
اجابت گفت اما محمد نور الله خان چندی در آنجا بسر بروه به خوش گذرانی ایام حیات بپایان  
رسانید چون از فرزندان بهادر معز مرزا محمد عتسه الله خان بن رشد و تمیز رسیدند بکارهای  
شایسته و راوزنگ باد و غیره میگذرانید آخر دین ایام از ده سال وارد بلده حیدر آباد شده  
چندی با اتفاق عظیم جناب بهادر بود هرگاه صیت فراست او مشهور گشت و ملاقات مهاراجه  
بهادر رسید تمامی کارخانه محمد نور الله خان که تعلق دار لکهار و پیر سرکار است بواسطت خان مذکور  
الضرم و اجرامیگرد و نهایت خوش مزاج آشنا پرست سما مایشناس رفیق پرور در امورات  
حسنه بسیار صرف و عبادت الهی مشغول است

### ذکر منصبداران سرکار

منصبداران سرکار قریب بیکزار و دوصد نفر از آبا و اجداد خود با ملازم سرکار دولت مدار اند  
که چون مورد الطاف شاهانه میگردند بخی رات شایسته بقدر حوصله خویش صرفراز میشوند



تا اینکه دیوان و دارالمساحه و مختار دولت عالی از همین منصب داران بقوت طالع شده اند  
و میشوند و بر حسب بلند و خدایات اجتناب میسرند و برین واسطه جوق شده حاضر در بار هستند از هر دو سرشته  
رختی و برای پیشکار و راجه و کسبه رام پیشکار دیگر قریب دو صد اسم شبانه روز که از جمله سابقین اند  
حاضر در بار چهارم و شمول عواطف بسیار خداوند نسبت اند و مشاهیر اینها از خزانه خاص حضور  
پر نور ماه محرم میشود و جوق دیگر که اصحاب مسمیه اند در دیوانخانه قدیم حضور  
پر نور شبانه روز میباشد و در خلوت مبارک نشست اینها مقرر است و مشاهیر خود بجهت منصب داران  
سابقین مذکورین باستصواب سر رشته داران می یابند و بنیایات طعام هم میسرند و جوق سوم  
که اصحاب شمره اند قریب پانصد اسم علاقه بدیوانی دارند که وکیل مطلق اینها محمد نعیم الدین خان  
بهادر اند که بسی موفوره خود و بعد تکلیفات بسیار که بقصین تمام نعیم بغت رسیده اند و در عیوض  
تنخواه اینها محالات چور و ماده پور و سرکار آرام گیر از دیوانی مقرر شده و آن محالات سپرد  
و همین صاحب نگریز که تلفذ است اک و پی سرکار است و آدم بسیار رسا و معقول و رند و است  
تعلقات خیلی دانا می روزگار همیشه تعلقات متعلقه صاحب مذکور آباد و غیر فساد اند و شکایت آن  
داخل سرکار میشود از دیگر تعلقات داران معلوم و باستصواب عظم علیان وکیل صاحب مذکور و شریک  
او بر طبق اقسام منصب داران تقسیم میشود وکیل مذکور یعنی عظم علیان موصوف نیز بسیار بهوشیار  
و در مقدمات محوله خود و خیرخواهی سرکار مستقیم است در شمار گوی فارسی و هندی مهارت تمام  
دارد و در ماه رمضان المبارک تمام ماه تمامی عمره بلده و غیره را دعوت افطاری روزه داده  
طعام لذیذ میخوراند آدم یار باش با مزه

ذکر فقرای کابلین که در اندرون بیرون بلده حیدر آباد آسوده اند

بعضی لقبید چنانچه موجود ذکر مشایخین و علما و فضلاء عصر

حضرت حسین شاه ولی صاحب قدس الله سره العزیز

آن عارف اسرار خفی و آن کاشف الوارحی قطب لایت لقب حضرت نصیر الدین و نام مبارک  
 ابی عبد الله الحسین بن حسین شاه ولی است والد شریف عالیشان آنحضرت شاه معنی الله  
 بن شاه اسد الله بن شاه عسکر الله بن شاه صفی کلان بن سید محمد اکبر بن حضرت سید محمد بن ابی  
 گیسو در از حسین قدس الله سره هم حسین شاه ولی ارادت و خلافت اجداد و به سید شمس و صاحب  
 خوارق عادات بودند در اوایل حال ملازم ابراهیم قطب شاه باو هزار سوار و بعد حلتا و در وقت  
 سلطان محمد قلی قطب شاه پسرش و بعد ولایت او نزد سلطان محمد قطب شاه خلف او و بعد از او  
 با جمیع خویش همراه سلطان عبدالله قطب شاه می بودند اما سلطان عبدالله که از کمال ایشان  
 آگاهی نداشت روزی سوار سپه پادشاه رفت غلبه بازی از آسمان بر جام سلطان پخیال نمود  
 آنحضرت که همراه بودند نظر حلال بر غلبه بازی فرمود و متعاقباً سوخته شده بر زمین افتاد و از آن وقت  
 پادشاه را اعتقاد و اثنی بخت آنجناب بهم رسید و معتقد گردید و سلطان ابراهیم قطب شاه  
 دختر خود را و عقد نکاح آنحضرت داده بود و از آن عقیقه پسری بوجود آمده سسمه به امام الملک گردید  
 و آنحضرت خرقه به سید علی که میرد و خلیفه اش بود عنایت فرمود صاحب تاریخ محبوب القلوب  
 گوید که آنحضرت ارادت جدیه داشت خوارق و عادات و کرامات بسیار از ایشان ظهور می آید و بود  
 وفات آنجناب چهاردهم ماه جمادی الثانی سنه یک هزار و سی و یک است بقول صاحب  
 مخازن الاعراس در گاه شریف منقل قلع گوگن طاه مطاف خلقت است دو عرس آنحضرت میشوند

یکی عرس خاص بتاریخ مذکور و ماه سطور و عرس دیگر بتاریخ شانزدهم و هفدهم ماه ذی القدر و روز عرس حضرت خواجہ بندہ نواز گیسو دراز کسانیکہ در روضہ حضرت بندہ نواز جبرائیل حضرت نمیتوانند رفت در روضہ الشیخان حاضر شدہ زیارت میکنند و ثواب حاصل بنمایند تہنیت النساء بکیم صاحبہ معفوره والدہ ماجدہ حضرت نفرت منزل سکندر جاہ بہادر راجہ عمارتی عالیشان قریب روضہ آنحضرت باصلاط در آورده اند کہ خلق خدا را آرام تمام و عرس شریف میشود و حضرت بندہ گالغالی حضور پر نور ناصرالدولہ بہادر آصفجاہ ادام اللہ اقبالہ و عمرہ بروز دوم عرس برای زیارت رونق افزا میشوند

### سیدہ راجو صاحبہ قدس سرہ

نہیرہ زادہ سید شاہ راجو صاحب بجاپوری برادر خور و حضرت حسین شاہ ولی صاحب مسطور بن نامہ الشیخان بدین طریق است سید شاہ راجو صاحب بنی حیدر آبادی بن سید شاہ اسد اللہ بن سید شاہ صفی اللہ بن سید شاہ راجو صاحب بجاپوری برادر خور و حضرت حسین شاہ ولی بن اسد اللہ قدس سرہ اسرار ہمہ در تاریخ قطب شاہی باعث رفتن شاہ راجو صاحب بہ بجاپور چنین تعلیم آورده کہ در عصر سلطنت محمد قلی قطب شاہ برادرش خدا بندہ ہر شہی سال بموافقت برادر خود بودہ بفرغت کلی میگذازند اتفاقاً باغوائی بعضی حوالہ اران بوقت خالی بودن مملکت از سلطان مذکور و سپاہ با فتح الملک حوالہ دار و انور خان و حسن علی عمربا الکریم و چندے دیگر از اعیان معتبر کہ میرد الشیخان بودند در مکان شاہ راجو صاحب اجتماع خلعت نمودہ خواستند کہ خدا بندہ را بر سر سلطنت نشاند و آیین سلطان مذکور رسانند و روز بروز اجتماع خلعت تراید گرفت محمد قلی قطب شاہ از بیعتی مطلع شدہ حکمت علی دفع نہاد نمودہ جمیع مفسدان را اسیر و دستگیر ساخت شاہ راجو مذکور با وصفیکہ جاگیر سیر حاصل و تنخواہ نقد ہماشش داشت

لطف بیجا پور کریمت علی عادل شاه بیجا پوری میرزا ایشان شاره ایشان عمر خود در بیجا پور بسر بردند  
 فرزند آنحضرت شاه صفی و پسرش شاه اسماعیل در همونجا ماندند اما شاه راجو صاحب که در بیجا پور  
 متولد شده نشو و نما یافت در عهد سلطان عبداللہ قطبشاہ بحیدر آباد آمد خاقان زمان از  
 جاگیر و معاشش خاطر خواه کامیاب فرموده در بلده مذکور داشت و ابوالحسن تانا شاه میرزا ایشانست  
 و بتوجه آنحضرت سلطنت قطبشاہیه رسید و دختران خویش را بفرزندان آنحضرت بکام آورد  
 و احوال توجه آنحضرت درباره دامادی تانا شاه ابوالحسن مذکور و رسیدنش سلطنت در احوال  
 تانا شاه مفصل نقلیم آمده احتیاج تکرار نیست که بقول صاحب مشکوٰۃ النبوة باز قلم آورد چون  
 آنحضرت قضا نمود سلطان ابوالحسن که میرزا خاص بود بیرون دروازه غازی بنده بلده حیدر آباد  
 گنبد عالی با عمارت سنگین بر مبنی آنحضرت با صارت در آورد هنوز کار یک سہلوی غربی عمارت  
 ناتیار بود که دولت قطبشاہیه بخاندان تیموریہ انتقال نمود تا حالت تحریر این تاریخ بمون حال  
 گنبد شریف قائم و طواف عالم است اما کس طلالی حضرت تہنیت الشاہیکم صاحبہ مقننہ و عروس  
 حضرت غفر اناب سیر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی علیہ الرحمۃ نصب فرمودند و حضرت بندہ گالغالی  
 مدظلہ العالی ناصر الدولہ بہادر آصفجاہ دام اقتبالہ بارہ در چوبی بالای قبر شریف اندرون گنبد  
 تعمیر کنانید و در بیولا شاہ پڑی صاحب از اولاد آنحضرت بر سر سجادگی بنشینم روضہ اند اگر چه معاش  
 بسیار بود و حال موضع کنسکرہ حوزہ و در تصرف اخراجات عرس و غیرہ دارند . . .

### سید برہت صاحب قدس سرہ

آن سالک ستانہ و آن مجذوب بخت اولیوان از ہندوستان بقول صاحب تاریخ اخبار الالوار  
 و مشکوٰۃ النبوة وار و حیدر آباد و گردیدہ عربان باور زاد بالای سنگی کہ در بیولا اسمی سید پیل بندہ

متصل روضه شریف سمت شرقیت تا قنات و نشیند و میرد و خلیفه صوفی سرمد بودند شخصی از دستخان  
 ملازم مالک پرستخان وزیر سلطان عبداللہ قطب شاہ خدمت ایشان می نمود که در آنوقت بر آن  
 زمین انژی از آبادی نبوده سوای پنج شش خانه دستخان اتفاقاً الهیه دستخان که حامله در ایام  
 زائیدن محتاج تاب چراغ شب بود در خدمت آنحضرت آمده حال خود نمود تا آنوقت هیچ از خرون  
 عادت ایشان بظهور نه آمده بود آنحضرت فرمود که برو خدا متعالی کریم است هرگاه الهیه دستخان  
 و رکبه خود بچه زائید و دستخان برای دفن کردن آلاش شکم الهیه خویش عصب خانه خود زمین  
 کند و از آنجا یک سوچه خورد و پرازهون ما بر آمد دستخان زرمذ کور را بخانه آورده اسباب  
 روزی خود درست کرده بفرغت گذرانید روزی پیش مالک پرستخان مذکور اظہار کمال  
 حضرت برهنه صاحب کرد و او برای اولاد نهایت تمنا داشت چنانچه در آن روزی فرزند یک صد  
 زنمان فرا هم کرده بود و از هیچ کس اولاد نشد بجز دستخان اوصاف بخدمت ایشان آمده آوا بجا آورد  
 دست بسته است آنحضرت بآیا و اشاره پرسید که چطوب داری او عرض کرد که فرزند میخواهم سلام  
 آنحضرت اندک هنگام دریا که بود در آب انداخته مالک پرستخان عنایت فرمودند خان  
 مذکور را بخانوشید چون مالک پرستخان بخانه آمد و بر زن که شب نزدیکی کرد آن زن حامله شد  
 عرض خان مذکور را آنقدر اولاد و بزرگوار شد که از شمار عاجز آمد چنانچه گفته اند روزی سلطان  
 عبداللہ از مالک پرستخان پرسید که چند فرزند داری او عرض کرد و دختر را دیده عرض خواهم نمود  
 از آنوقت خان مذکور کمال را دوت در جناب آنحضرت داشت راوی گوید فرزند اول مالک پرستخان  
 بچہ سالگی فوت کرد و قبر آن کوک نزدیک قبر آنحضرت است باقی همه فرزندان سلامت ماندند  
 و بمرا رسیدند چون آنحضرت بتاریخ ششم جمادی الاول سنہ یکم از شصت و چهار هجری  
 در عهد سلطان عبداللہ قطب شاہ وفات یافت مالک پرستخان گنبدی مختصری بنا ساخت

مقبره ایشان بسبت مشرق یک و نیم کروه از بلده حیدرآباد واقع است مالک پرست خان  
 و چند پسران او در آن گنبد مدفون اند سابق اطراف مقبره آنحضرت چند قبور شده بود و چون  
 شمس الامراتیج جنگا بهادر در آنجا مدفون گشت و مقبره و مسجد ایشان بنا فرمود و نیز  
 عالیجاه بهادر مرشد زاده آرام گرفت و علی بن القیاس دیگر عمادین و مرشد زاده ها و خواصان  
 سرکار و غیره در آنجا مدفون شدند از کثرت مقبره ها و در زمین درگاه تا بنهالاب میر حرمه الحق گردیده  
 و هر روز با شمع زاهدان میزد و شمع میسوزد و تمام می میران سرکار و اقربایان سرکار و ولتدار را میل می نمایند  
 در قریب حواری آنحضرت است آبادی بسیار شده قریب یکین کران از حفا و الحیات مشایخانه روز  
 در آنجا بوده اوقات بهر سبب و اکثر خانه دار است و حساب غریبان از شمار خارج است که در آن سبب نیز  
 مدفون اند عزیز صاحب خلف برهنه صاحب دیگر مجاور و درگاه است در بیولا صندل آنحضرت  
 بتاریخ پانزدهم جمادی الاول از خانه مجاور مذکور شکاف تمام می آرند و عرس چراغان به شانزدهم  
 میکند خلق الله و حساب جمیع میشود و حضور پور روز دوم عرس زیارت میفرمایند و بالصد  
 روپیه نقد معمول عرس عنایت نیز می نمایند و اوقفت زیارت شریفها میگذرانند و خادمان را نیز شرفها  
 بقد شمت ایشان تقسیم میکنند

## شاه شلی صاحب قفس سره

نام آنحضرت شاه زین الدین است که از اولاد خواجه ابوبکر عبدالله الله شلی بود و شبله موصیت  
 از خراسان اولاد عبدالله شلی که لقب شبله گردیدند تا حالت تحریر بهین لقب شبله خوانند زین الدین  
 شلی از بعد از شریف تشریف آورده در شهر حیدرآباد بر کوهی که شمالی بلده مذکور واقع است  
 سکونت اختیار کرد و آدمی گوید که وی میرید پدر خود شاه رفیع الدین شلی است و میرید پدر خیر

شاه ضیاء الدین بلی ووی میرید پروردگار خود شاه صدر الدین بلی ووی میرید پروردگار خود شاه عارف بلی ووی میرید و خلیفه قطب الاقطاب حضرت سیدناج الدین عبدالرزاق فرزند حضرت غوث الصمدانی محبوب جهانی رضی الله تعالی عنهما بود چهار برادر کامل و عارف بودند یکی از ان در بلده بیدر که مقبره ایشان زیر تل گهاٹ واقعست الفرض شاه زین الدین بلی مدت میرید بر آن کوه مشغول بودند بکمال حلال و کمال شاه مزارکی بزرگی میفرمایند روزی در نهایت وحشت اتفاقا من بر سر قبر شریف شاه زین الدین بلی لطوات مشرف بودم چنان حالتی بر من تاری شد گویا آنحضرت از قبر خود بر آمده بر پشت من سوار شده اند و در ولایت حیدر آباد کرده که تمامی شهر در نگاه من است و در هر دو دست شمشیر برهنه دارند و دستهای چپانند صاحب معدن الجواهر گویا که آنحضرت را یک فرزند بود اسمی شاه مصطفی بلی که او را دختر پدر الدین بن شاه محمد ملتانی صاحب نادری بیدری داده بودند و فات شاه زین الدین بلی بتایح سوم ماه محرم سنه یک هزار و پنجاه هجری است و مزار شریفین بالای کوه مذکور متصل محله کاروان و ملکها پور شاه بلی مشهور و معروف است

## حضرت بابا شرف الدین صبا قدس سره

آنحضرت از خلفای اهل شیخ الشیخ شهاب الدین عمر سرودی است و در زمان مقدم شریف آورده بر فله کوهی جانب جنوب حیدر آباد که بقاصه کوه واقع است مدت میرید در اندرون غار بانز و اگر ایندند عرس آنحضرت بتایح نوزدهم شعبان بکمال تحمل مشغول خاقان خدایابی آتش بازی عبید را و تیاری نوراد عرس آنحضرت سرسید هندی سال وفات آنحضرت تحقیق نمیشد و درینولا عمارات بسیار با حداث

آمده اند

# حضرت میرزا صاحب کاروانی عرف میرانجی خدا ناکد سره

## متصل کاروان بلده حیدرآباد

آنحضرت سید صبیح النسب اندرز و سلطان عبداللہ قطبشاہ در ششتم عالم روزگار نوکر پادشاہ بودند  
 اتفاقاً سلطان مذکور ایشان را برای سوال و جواب مالی و ملکی نزد پادشاہ بجا پور آمدہ بعد دستی  
 امورات محولہ خویش وقت مراجعت خبری شنید کہ حضرت امین الدین علی از حجرہ خود بیرون برآمدہ  
 عالمی زیارت آنحضرت میبرد و میرانجی را نیز تمنای حصول شرف ملازمت شان در سرافتادہ  
 در آنجا رفت و ملاحظہ جمال باکمال آنحضرت نمود و آنحضرت را دستور بود کہ لب فرغت از غلبہ حال  
 بیرون حجرہ برآمدہ بہدایت خلق مشغول میگشتند و سرنگون نشسته زمین را کاویدی ہر گاہ چشم  
 باز کردی حاضران ہمہ سرتیاز نگون میساختی اتفاقاً نظر آنحضرت بالای شکی افتاد فرمود این  
 سنگ چہ میگردد خادمان خاموش شدند تا میرانجی بیای او پیش آمدہ عرض کرد کہ این سنگ میگوید کہ امین الدین  
 خدا شد و خدایتعالی امین الدین گردید پس آنحضرت خواست دوست میرانجی گرفتہ اندرون حجرہ برد و چند ساعت  
 در آنجا بودہ او را مانند خود ساختہ حضرت فرمود ای گوید چون میرانجی ہمہ تنہ فناء فی الشیخ رسیدہ بیرون آمدہ خلفا  
 و مریدین مجموع القیاس القوشند کہ خود آنحضرت بیرون آمدند سرالسجود آوردند ہر گاہ سرما برداشتند  
 دیدند کہ میرانجی اندک ازان آنحضرت خود برآمدہ فرمود کہ امین الدین میرانجی شد و میرانجی امین الدین  
 گشت پس ازان میرانجی را چندی و صحبت محرمانہ خود داشتہ خرقہ خلافت ارزانی فرمودہ حضرت  
 بحیدرآباد نمود چون میرانجی بحیدرآباد رسید برسد مشیخت تکلن کرد و بہدایت خلق مشغول شد  
 و بسیار سالہای دگنی و علم معرفت و سلوک مثل وجودیہ و قہریمیہ و غیرہ تصنیف فرمودہ بر آن بگذشت



که بخدمت مرشد خود عرضی ننوشت از بیعتی حاضران بجناب امین الدین علی عرض کردند که سیرانجی  
 در حیدرآباد شور بزرگی برپا کرده و از آنحضرت روگردان شده است و اعتقاد بآن حضرت ندارد  
 فرمودند که ای فلان ما او را مانند خود کرده ام چنین نخواهد شد خوب اگر شمار القین نیست دلیل ارادت  
 اولشما بمنها یکم سگی را طلبید و او حاضر شد و پیش آنحضرت آمد چیزی برقه کوشش نه در گلوئی او بسته  
 گفتند برو حیدرآباد و نزد سیرانجی برسان و جوابش بیا ریادی گوید آن سگ باهی شد و بگوید  
 نزد سیرانجی رسید ایشان خبر ورود سگ یافته با همه خادمان استقبال او آمدند و او را درپاکی نشاندند  
 خود نیز با حاملان دشوار راوت داده آن سگ را از آنجا حیدرآباد آورده در تمام شهر راه راه  
 اگر درمیدند و خانه خود آورده بالای سینه نشاندند و ادب بیجا می آوردند چند روز آن سگ  
 که بود هر روز سیرانجی همین احترام پیش می آمدند و دست بسته می افتادند چون سگ مذکور را روده بجا آورد  
 نمود با همه خادمان و غیره تاسه کرده بمشایبت آن سگ خود در فتنه رخصت نمود هرگاه سگ مذکور  
 در حقیقت آنحضرت آمد و رسوخ و اعتقاد سیرانجی از عرضی و زبانی مردمان بهرامی آن سگ معلوم شد  
 حاسدان و غمازان ردی بخالت در خود کشیدند سیرانجی را یک فرزند بود سخی شاه امین الدین  
 ثانی وفات آنحضرت بتاریخ هجدهم ماه جمادی الاول سنه یک هزار و هفتاد و هشتاد و هشت واقع شد و قبر  
 شریف بیرون حیدرآباد بطریق مغرب متصل مستند پوره و کاروان در عقبه الدل پور زیارتگاه  
 خاص و عام است فرزندان آنحضرت گنبدی بالای مزار شریف بنا نموده اند که آن را مگر کی گنبد  
 میگویند و آن حضرت مشهور بمیرانجی خدا نماند گویند عالمگیر بادشاه بجناب آنحضرت عرض کرد که  
 جناب خدا نماند آنحضرت فرمود که بابا اگر خدا نمانا بشم پس خود نمانا بشم چنان الله بحجه کلام بزرگان  
 بزرگترین کلام است

حضرت شاه میر محمود اولیا قدس سره العزیز

آن مفتی ای روزگار و عمارت پروردگار سید عالمی چات ساکن نجف اشرف بودند بسبب  
 وجوآت زمانه برآمده و در عهد سلطان عبداللہ قطیشاہ سجید را با د شریف آوردند و بر کوای که  
 حالامذ شریف است پسند کرده برگزیدند و لعی چند روز طرح عمارت آراستند که بنام آنحضرت  
 کوه میر محمود اولیا مشهور است و آن حضرت را اگر و لغت آبی اند در قلمه میر میردست سال  
 سجدت سید شاه شمس مولا که اولاد و سجاوه نشین سید شاه خلیل اللہ است شگن فرزند حضرت شاه  
 نعمت اللہ ولی کرمانی مرشد سلطان احمد شاه ولی بهمنی دکن بودند از ده میردگر و دیدند و لغت و  
 خلافت یافته سجید را با د آمدن چنانکه گذشت گویند حضرت شاه میر محمود اولیا را دست غیب بود  
 و بعضی که بهیاست میکت این حمایه عمارت و چاه محمود و درستی پایه کوه و گن و عرش محل و غیره از  
 فتوح غیب ترتیب یافت مزدوران را زیاده از دیگران مزدوری میدادند و حامله را مزدوری  
 او و کحل که در شکم او بوده عنایت میفرمودند و مردمان میگویی که بوقت بیماری چار محل تا شاه  
 باوشاه راجو صاحب مرشد را باوشاه نکور و میر محمود صاحب نزاع واقع شده حکم شد که مزدوران  
 نزد شاه میر محمود نزد چون مهاران بوقت شب برای نفع مضاعف مزدوری کار در روشنی  
 میکردند حکم شد که روغن بمردمان شاه محمود صاحب بقالان ندین پس آنحضرت فرمود از آب چاه  
 محمود و شلما را روشن نمایند اینفعی بخاطر عای راه نمیدهد چرا که اولان نیست بزرگان بزرگان را  
 خوب میدانند و ولی را میشناسند چنانچه مشهور و فرستاد مثل است مانند را با بخران که نزاع  
 لفظی بجا بسجده و هوای نفس کنند اگر چنین باشد حرف بر کشف و کرامات حضرت شاه راجو صاحب  
 که اولیای قلم بودند و اردو میشود که دیده و دانسته با ولی خدا عداوت نمودند استغفر اللہ آنحضرت  
 چنان بودند حال الثیان از توحید بالای چهار منار به سلطان ابوالحسن بنانا شاه که مشهور آفاق  
 است پوشیده نیست دیگران که سلطان ابوالحسن که خود فقیر مشرب عیویا سے کابلین بودند

آنست که ناحق خلافت بابرگان کردن نقص عقل است و العلم عند الله الغرض کویچه آنحضرت جای  
 شکر است و زیارتگاه خلق الله از بلده حیدرآباد جانب مغرب دو کوه فاصله دارد و زیر آن تالاب  
 میر عالم تماشای و محبت و وفات آنحضرت بتاریخ سیزدهم ماه شعبان سنه تحقیق نه آمد اما  
 از عمر سلطان عبدالعزیز تماشاه آنحضرت زنده بودند در حجت الله علیه و بوقت ورود  
 ایشان محاسن چرخ بود شیر و مینا هم باطاعت در آمدند که تنها مدتی بالای کوه مذکور مقیم بودند

## شمس مولا قدس سره

نام مبارکش سید شمس الدین عت شمس مولا است فرزند شاه محمود اولیاء در وقت نواب آصفیاه  
 حضرت مغفرتآب بقید حیات بودند و همیشه بر کوه مذکور خود سکونت میداشتند گاهی در بلده  
 حیدرآباد منی آمدند بجزر و زنجشید از محکس ملاقات نیفرمودند و روز پنجشنبه بجلوس تمام میروند  
 می آمدند از خانه خود بلباس سفید و کمر بنسبید و کنار دیکر و علی بنده شمشیر در گلو و دستار سفید  
 بر سر و صاحب تصرف بودند و در عرس و از خود تکلفها از طعام و روشنی مینمودند خلقت خدا از عبادین  
 و غیرا بسیار حاضر میشدند اتفاقاً روزی در عرس شریف شیر بزرگ در دامن کوه نشسته بود  
 و خلق الله از ملاحظه آن در رسیدن عرس حرکت نمودند چون خبر با آنحضرت گردید شمس مولا خود قریب  
 شیر تشریف برده با و از بلند فرمودند که امروز عرس است و عالم برای فاتحه جمع آمده اند از بودن شما  
 مردمان خوف کرده منی آیند بروید و باز میاید راوی گوید که ناگاه شیر برخاست و برقت و باز انز  
 شیر گاهی می رانند اکثر همچو تصرفات از آنحضرت بطور آمدند بزرگی از چهره غالبش هویدا بود  
 عرس شریف بهشتا و سال رسیده بود و همیشه پیاد حق مشغول میبودند وفات آنجناب بتاریخ  
 چهاردهم ماه جمادی الاول سنه یک هزار و یکصد و شصت و یک هجری است قبر شریف پائین مزار پد بزرگوار

گویند آن حضرت را چهار فرزند بودند اول شاید علی رضا که تصرفات خود را مانند کرامات پدر خویش  
داشتند دوم سید محمد سوم شاه عظیم الدین چهارم حیدر بن مشهور هستند

## شاید علی رضا حنیف قدس سره

آنجناب چنانچه پدر عالیقدر خود حضرت شمس مولا ابودنبلد پدر بزرگوار خود یکسال بر مسند پدر  
سالک بوده بعد از آن مجذوب شدند که حضرت شمس مولا نا فرموده بودند یعنی بعد من فرزندم  
شاه علی رضا تا دوازده سال در عالم جذب خواهد بود همچنان شد در آن ایام سید علی برادر خود  
حقیقه ایشان بصلاح و مشورت شاه ثقی بهم از طرف والدہ کاغذی نوشتند بدین مضمون که  
علی رضا درین ایام حالت جذب دارد و حرکات جنون میکند و هر دو نور چشم من اند میخواهم  
تا صحت بر خور دار علی رضا نایب خلافت ایشان سید علی باشد پس محض را بموایر شایخین  
مختوم گردانید آنحضرت را در حجره بهنواره مقید کرده آب و طعام از سوراخ میدادند بعد مر و ایام  
فرزند آنحضرت میرن صاحب که نوجوان بودند با استصواب خشتام جنبک ظفر الدوله بحکم حضرت  
غفر انما ب سیر نظام علی بن ابی طالب از قیامت برید بر آورده بر سر مسند هدایت  
جاوه آرا گردانیدند اکثر خوارق عادات آنحضرت در قیام نظم آورده که همواره طوطی های  
صحرائی از روزه حجره اندرون آمده بالای دوش مبارک می نشستند و آوازهای میگردند و آنحضرت  
با آنها میفرمود که شما را منبایند من شاید علی رضا حنیف ام و طوطیها منبایند خنجر نغمه می میگردند  
چون بر مسند بزرگانه جاوه افراشته شد سبک در آمدند و گاه گاهی سواری مبارک بالای اسپ  
مادیان که پی نام داشت در یک مسیری آمد و در صحن مسجد زیر درخت بزرگ شریف میباشند  
همچون خلایق آنقدر مشیر که تا با آنحضرت رسیدن شکل می افتاد از جانب حضرت غفر انما ب اعلان سرکار

حکایت  
آنحضرت

اما بزرگوار و اما چنانچه حاضر شده سلام تیار حضور بکمال اشتیاق ملاقات عرض می نمودند پس آنحضرت  
میفرمودند که شما بجای خود بخوبی تمام معمو کار و بار سلطنت سلامت باشند را در دعای تزیینات  
عمود دولت شما نیز با سوسه سیمم احتیاج ملاقات ظاهری نیست و اینچنین نذر می آورند قبول  
میفرمودند و از آنجا اگر منتظر میشد در حسین علم شریف آورده بکمال خلوص فاتحه خوانده و حجره  
بازوی چوکی خانه درگاه شب بوده روز دیگر بمقام خود بالاسی کوچه برارده می نمودند تا شریف  
و شهنشاه آنجناب هزاره خلق الله از امیر و فقیر زن و مرد همه در جناب آنحضرت حاضر گشته نذر را  
میکنند و ایند و طعام شب بخت و پنج خوان از حضور بکمال حفظ مبارک در آمده می آمدند و از نروا و غریبا  
حسابی نمیداشتند و الفقار علی شاه خادم حسین علم که مرید و فقیر آنحضرت بود حجره را آراسته میکرد  
که شتر است فرمایند چنانچه تا حال سنده آنحضرت قسیمیکند داشته اند موجود است هر روز عود و سوزند  
و چراغ شب روشن میکنند خرق عادات آنجناب را حدی نیست از آنجمله ورود آنحضرت بالاسی  
کوچه شریف درین مجمع الکهاروم عرس از راه روبروی درگاه بر خلاف راه صندل که اسپان  
و فیلان و شتران صندل نیز از آن راه نادر درگاه بارام میروند اما از راه که کاظم علیخان خالسا باز  
حضور بر دوازده ویش دیوار خرد کشیده است نامردم این طشت و آن طرف نه افتند آن راهست  
که انسان را گذر مشکل تر است تا به چهار پایه رسد آنحضرت بالای نادیان پری نام سوار از آن  
راه دشوار گذار شمشیر عباسی ولایتی بر دوش و لباس سرخ و برمی آمدند و بعد زیارت و گاه همون  
راه بزرگوه شریف شریف می بردند و در اینجا عقل کامل خروان حیران است غیر از تصرف آنجناب  
امرد دیگر نیست که هزاره خلق الله همراه سواری مبارک بوده بچشم خود دیده اند و مطیع و منقاد  
کرامت آنجناب گشته اند هرگاه اندرون درگاه مبارک می آمدند یا جدا میگفتند و روافضا  
نقره را پشت داده بالای تخت چوبی که مجاوران روبروی روافضا میگذاردند نشسته

در آنوقت تمامی نذر را خلقت خدا با حضرت میگذاشتند و سرهای گل بالای سر آنجناب میگذاشتند  
 و حضرت بخواب میروید تمام میگرفتند و بر سر خود میپوشیدند و مجاوران درگاه معلی دست بسته رو برو  
 می ایستادند و خدمت می نمودند و حکم عالی آنجناب بجای می آوردند و نسبت به بیت سلسله السبله چون  
 آنجناب حضرت شاه نعمت الله ولی صاحب قدس سره است تاج دوازده ترکی معمول آنجناب از  
 است و پس روز یکشنبه آنجناب حضرت غفرانمآب بالای قلعه کمره بار او بنیادت بردمان وانی  
 پونا بوقوع آمد آنجناب از صبح تا سه پیر شب بقیار میفرستادند و طعام هر دو وقت با شتمال نه آوردند  
 در پیش حسن که خادم مقرب الخیریت بود عرض کرد که یا مولایم در حالته می بیند غلام که  
 گاهی ندیده و طعام هر دو وقت ناغوشه آید چه بپوشیده باشد آنجناب فرمودند تو بنیادانی  
 که امروز بالای پیل یعنی بندگانی غفرانمآب که لفظ پیل نام حضور آنجناب نهاده بودند پیل  
 در بندی مقدم و پیر را گویند حالتی است که خدا تعالی خیر و فضل خود کند پس در پیش حسن بگوید  
 که آنجناب را دیدم خلافت عادت که نه تو جه و غیبت بر طعام بود و نه غیبت و خواهش بر شراب  
 معمولی تسبیح خاک پاک که بلا در دست خود گرفته و سجد شش میگردد و چیزی آهسته آهسته میخواندند  
 بعد سه پیر شب و قضا آواز دادند که در پیش حسن حاضر شود و طعام آورد که فضل الهی شال حاصل  
 پیل گردید دیگر هیچ وسواس نیست چون دریافت نمودند جنگ کمره در سهون روز شد و بوقت  
 سه پیر شب حضور داخل قلعه مذکور شدند و صورت اسرارمان بوقوع آمد و دیگر بسیار نقل و حکایات  
 از آنجناب مشهور و معروف اند بتاریخ بستم ماه رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و پانزده  
 بحسب کزین وارفانی لبرای جاودانی اراده فرموده بالای کوه مذکور پائین مرقده پیر بزرگوار خود  
 مدفون گردید

حضرت شاه میر نصاح قدس سره

فرزند حضرت شیخ علی رضا حنیف قدس سره العزیز از آنکه بهیون و بدیه و شوکت و صلابت  
بودند و چون با حضرت مغفرت منزل در صحرائ اطراف قلم محمد نگر گویند ملاقات با هم نشدند  
از عمارت شکاری یعنی سگ چال فرو و آمدند و آنحضرت از ادیان اسپ خود و با هم نهایت اشتیاق  
بناگه نشدند و نشستند و گفتگو کردند و هر چه درباره زمین خود فرمودند حضور لقمه تمام سیر عالم  
در الهام نمودند که زود بند و بست کرده و دست پا ضرر و پیر لقمه حضور نذر کردند تا حیات  
آنحضرت شان و شکوه خاندان عالی این حضرات ظاهر و نیز خرق عادات بود و بیولا که  
سنة یکبار و دو صد و پنجاه و شش هجریست فقط سعادت زیارت بزرگان باقیست ایشان نیز  
در سنة یکبار و دو صد و سی و هجری حلت فرموده و منقل مرقه پدر بزرگوار خود مدفون شدند  
حالا بر سر جناحی که هستند قابل ملاقات نیستند

## مرادشاه دهلوی

ما حسبنا ابودند و خرقه فقر از شاه فاضل حفا پوشیدند و وی از شاه ابن الدین اسلم  
خرقه خلافت در بر کرده بودند مرادشاه دهلوی در بلده حیدر آباد سکونت داشتند هر جا که  
در سیله فقر ابر عونت رفتی غلام میگریفتی طعام خجسته از دست بچکس میخوردی و لباس دهلوی  
اختیار کرده می بستند لهذا فقر اطمن با میگردند و در زمره خود جای نمیدادند اتفاقا شمس مولا  
بالای کوه خود در عرس حضرت میر محمد و اولیاد دعوت تمامی فقرای بلده نمودند ایشان هم حاضر شدند  
تمامی فقر گفتند که بخش ایشان که خام میگیرند بعد طعام خوردن بایان بدینند و الا نه ما هم صا  
بر خاسته میر ویم مرادشاه این معنی شنیده بشمس مولا گفتند که هم چنین بکنند که فقر اسکا وین الفرض  
بعد خوردن طعام همه فقراتی کردند بچکس بانی نماید که فی کرده باشد فقر ازین دعوی مشغل شدند

از شاه مراد دهنوی نقل است میگفت که چون شاه صفام شدند سبب وفات رسیده عرض کردم  
 که بنده بخواهد مکان در جناب رادر راه سازد و بجا و بکشی مشغول باشد فرمود این نشان  
 را از نشان چه کار است در پای تالاب کار بکن و من نماینده و نشان تربت بسازند چنان کردند  
 بعد چندی مراد شاه حمید را آباد کرده و مسجدی که متصل قبر است سکونت نمود و در طریق ایشان ملائمه  
 بود و بجای لنگ دهنوی می ایستاد و فتنه بر پیشانی و زمار در گام می و بخت و چو کا کرده طعام مانند  
 هندوان از دست خود می بختند و می خوردند اتفاقاً در مسافرت که همراهانش نقل میکردند که  
 شاه مراد را با چهار صد درویشان هندو از قوم پیراگی و گوساین و غیره یکی استقام واقع شده  
 با اینها کلام ندید با ایشان چنان کردند که بر همه ظاهر شد که ایشان نیز جوگی کبار بودند  
 بوقت طعام خوردن شراب نکست خود ساختند بعد فراغت طعام کسی با اینها خبر کرد که شاه مراد  
 درویش مسلمان است همه با ندامت کشیده گفتند که در مذہب و طریقه شما همین است که بایان را از  
 گروه و طریقه ما بیرون کردند و مراد شاه فرمود که آنچه کا زبان گفتند دروغ محض است و من از گروه  
 شما و دلیلی استیکه غیر مختون ام چون برای تسلی اینها ستر خود را نشان دادند و افغانی غیر مختون بود  
 همه را تشکیل شد هر گاه فقرای مسلمان غلو کرده ستر ایشان دیدند بر طریقه اسلام مختون بود  
 جمله فقرای اسلام متفق شدند وفات ایشان بتاریخ یازدهم جمادی الثانی سنه یک هزار و یکصد  
 و چهل و یک است قبر ایشان بیرون بلده حمید آباد در موضع ملکاپور متصل باغ کوردین داکر  
 که به زیبا باغ مشهور است و آصف نکر نزدیک تر

در این  
 بخش  
 از  
 تاریخ  
 گلزار  
 اصفیه

سید احمد صاحب کوسفند والقدس سره

آنحضرت اهل بیجا پور بودند نام پدر بزرگوار ایشان سید فیدر روزگار پیشه بود و بعد وفات زوجه خاتون



از شهر سید در موضع چچولی آمده ترک لباس کرده در خدمت محی الدین صاحب بن سید شاه  
 خداوندی فخر گردید بعد چندی حالت جذب بهم رسانید سالک مجذوب بود سالها در خدمت  
 پیروی و بوده تشنگی دل بسیار اشتغال نمودند که دل صنوبری ایشان همیشه در یاد حق جنبش میکرد  
 و اجازت دست هم داشت در عهد مبارز خان عماد الملک ناظم بلده حیدرآباد و تقیه حیات بودند  
 در زیر عمارت داد محل بادشاهی در کلبه کاهی می نشستند چون مبارز خان باراده جنگ با نواب  
 آصفیاه تیار شده برای تقاول بخدمت ایشان آمد از چوب کلبه آنحضرت که سرنگون شده بود  
 دستار مبارز خان از سرفقا و از همون پیشگونی کشیده گویند حضرت منع کرده بودند  
 که مقابل با آصفیاه نمایند نشیند و آخر کشته گردید و نواب آصفیاه فتح کرده داخل حیدرآباد  
 شدند و القرض آنحضرت مجذوب و سالک و صاحب تقوی بودند اکثر گوشتدان را دوست  
 می داشتند تا حال مردمان بدرگاه ایشان گوشتدان رانده میگشتند و اینک گوشتدان درگاه  
 ایشان در تمام شهر راه برآه و در بیرون بلده و یکم بازار همه جایگزین دارند و هر چه میبایست میخورند  
 و باز در درگاه آمده شب بسر میبرند بعد حلت آنحضرت همونجا در کلبه کاهی آنحضرت را دفن  
 نمودند بعد مدت خاوان سحر و بنا نهادند و محمد یا جنگ و لشکرهاست جنگا که حضرت  
 غفر اناب بالای قبر شریف محرابی که تیار نمود چنانچه تا حال در محله کسار مطهره حیدرآباد  
 بر شمع عام موجود است گوشتدان همیشه در آنجا میباشند و فانی آنحضرت است و شمعه ای که  
 سینه بکنار و یکصد و سی و دو حجر است و عمر شریفین هشتاد و سال رسیده بود و در نیوا حصن  
 پر نور نقارخانه عمده محاذی قبر شریف در سینه بکنار و دو صد و پنجاه  
 و هشت هجری با صلات در آورده اند عرس

خوب میشود

## حضرت شاه جهان اللہ صاحب قدس سرہ

آنحضرت در اصل بجاپوری بودند از شرفا و نجباء آن بلده و اجداد ایشان منصبداران بادشاه  
 شده اند بعد وفات پدر خود ترک روزگار کرده بخدمت شاه محمد علی الدین بن سید خداوند مادی  
 در قضیه تحولی دست بهجت داده سالها در شغل و اشتغال بوده حالت جذب به سرسایینند  
 و حیدر آباد تشریف آورده سکونت چارمنار اختیار نمودند و ایشان از قوم شیخ بودند حالت  
 جذب بسیار بود که هیچ شعور از عالم نشودند و با هیچکس سخن نمیکردند صاحب تصرف بودند  
 هر که بخدمت ایشان می آمد و در اول خود مطلب را مقرر کرده گفتگویی نمود آنحضرت جواب  
 مطلبش او را میگرداند کمالات آنحضرت تا حال جاریست مثلاً چند بار طغیانی آب موسی بآن زور و  
 شورش که هزار خانه بر باد رفت و فیصل شهر بجا شکست و تخته دروازه پل از آسمان بر آورده  
 بر در و درز انداخت اما گاهی آسیب به بنگه خولی قبر ایشان نرسید و بلکه سنگریزه های تریب متفرق  
 نشدند تا به قبر شریف چه رسد گویند نواب منفرد تآب آصفیاه خوانند که تمامی بلده حیدر آباد را  
 راسته راسته کوچه کوچه در بند و بست زنانه ملاحظه فرمایند بهر باور دلخانیان شجاعت جنگ  
 ناظم بلده حیدر آباد حکم شده که احدی از مردان شهر از پیر صد ساله تا طفل چهار ساله از درون  
 بلده بخانه های خود مانده همه را بیرون شهر نمایند و خان مذکور بند و بست تمامی خانه بختانه  
 نموده نزد آنحضرت و چارمنار آمده عرض کرد که حضرت هم بیرون شهر تشریف ببرند آنحضرت  
 فرمود که باقای خود بگو که میماند یا دیگر را بخویش نمایم گویند بآن بهیست و صلابت فرمودند که  
 لرزه بر بدن بهادر دلخانیان مستولی شد و روبرو بر زمین افتاد و این کیفیت بجنود عرض نمود  
 حضرت منفرد تآب تقیه بلین فرمودند که دیگر آنحضرت را در باره رفتن تکلیف رساند و قشیکه سوار شدند



خاک شاه هم با سبزه بود گاهی لباس نیکین و گاهی سفیدی پوشیدی وفات ایشان دوم ماه  
حج سینه یکزار و یک صد و سی و هجرت

## حضرت شاه علی عباس ثانی قدس سره

آنحضرت خلافت و ارادت از پدر بزرگوار خود شاه ابوالحسن جیدر ایشان داشت اکثر دراز می نشست  
روزی والد ایشان در ظرف صحنی طعام گرم برای ایشان فرستاد ایشان در حالت جذب  
پای خود در حوض انداخته نشسته بودند ناگاه آن طعام معقاب در آب انداخت خادم والد  
ایشان را از نیمه آگاه ساخت فرمودند با و بگو که طعام امانت شخصی بود و این بدیند آنحضرت  
دست خود را ز کرده در آب حوض در آورده همون قاپ پر از طعام گرم بر آورده بخادم  
دادند و نزد شاه ابوالحسن آورد و وفات ایشان تاریخ هفتم ماه محرم سنه یکزار و یکصد  
وسی و شش هجرت در بلده حیدرآباد متصل سینا علم یک دیوار در میان قبر شریف است  
در مکان سکونت پدر بزرگوار مدفون گردیدند

## حضرت داد و پادشاه قدس سره

آنحضرت سالک مجذوب بودند گاهی سخن سالکانه و وقتی کلام میزد و باز میفرمودند اکثر خلقت  
بصرف ایشان مقرر بود سید الوالد صاحب در تالیف خود نوشته اند که میر عباس حسنان  
نقل میکند روزی داد و پادشاه بمن گفتند که شراب بهتر بیاردن و همیشه آوردن ایشان  
نا پسند فرمودند و خود بر خاسته آب از سبوح علی را کرده آوردند و فرمودند این شراب  
بهتر است وقتی که شراب و و آتش بود تمام شب هفت کسان راست و بخود گردانید صبح دیدم

که به آنقدر آب در پیوچه که هست هست گویند آنحضرت در او آخر عهد نواب آصفجاه بهادر بقید حیات  
بودند وفات ایشان هفتم ماه رمضان المبارک است قبر شریف بالای شاه علی بنده در وسط  
آبادی بلده حیدرآباد بر سر راه شارع عام در احاطه چار دیواری دروازه احاطه ایشان نهایت  
مرتفع از زمین چارمنار که کلس چارمنار برابر دروازه آنحضرت است

## شاه قناعت قدس سره

در ابتدای حال بعالم سپاهگری بودند و روزگار عده میکردند بخدمت شاه عبدالعزیز که مکان سکونت  
ایشان چون حیدرآباد بود و اعتقاد تمام داشتند و از برکت صحبت ایشان عشق آگهی پیدا کرده بخدمت  
ایشان نزدیک لباس نموده خرقه در پیشه پوشیدند و روزی بخدمت شیخ عرص نمود که اسرار شب  
معراج ظاهر سازند شاه عبدالعزیز گفت که اگر روی خود را سیاه کرده و بر خر سوار شده و طفلان کوچیک را  
همراه خود گرفته از زبان اینها کلمات رسوائی عام شنیده نزد من آئی آن زمان گفته خواهم شد  
چون دیوانه این راز و ششینه این امر بود و روز دوم بهین حال و شور و غل از تالاب میر حله که  
مکان سکونت ایشان در آنجا بود بخانه شاه عبدالعزیز آمد تا سه روز شاه صاحب موصوف  
و نمایش و تسکین ایشان نمودند اما هیچ مفید نشد آخر الامر از شاه عبدالعزیز اجازت گرفته بخدمت  
شاه مراد دهنوی آمده مقصود خود حاصل نمود و بعد وفات شاه مراد بخانه خود آمده پای توکل  
براس قناعت کشید و تا وقت مبارک خان در قید حیات بوده بتاریخ یازدهم ذیقعد سنه  
یکهزار و یکصد و چهل و هشت هجری حلت فرمود و قبرش اندرون بلده متحمل تالاب میر حله واقع است

## حضرت شاه محمدالدین قدس سره

خلیفه شیخ احمد بودند که مدتی در حضور مرشد کسب کمالات کرده و ریاضات شاقه کشیده و حال چنانچه  
 بودند و ایشان را خلفائی کامل از مثل شاه علام احمد کل پوش و شاه حفیظ الله علوی و سپه  
 جواد و غیره و قبر ایشان بیرون دروازه چادرگھاٹ متصل دریاى موسی بنگاه چوبی بالای نار  
 چادرگھاٹ است هر وقت که در جله موسی طغیانی میکند و عالمی را تهر و بالا سیار و با وجود  
 صد و عظیم سنگ فرش مزار ایشان از جای خود حرکت نمیکند جای سیر و خوش فرست

### حضرت شاه عثمان قدس سره

ایشان باشند هندوستان بودند عرف شاه طاب حبه طاب پوشیده کلاه کاغذ بر سر خویش  
 سید نشسته و بر آن ریشمان باریک شل و ستار می بستند چون در شهر او رنگ آباد آمدند باب مفتوح  
 مفتوح شد همه را از تقسیم مکر و ندمولوی پد قمر الدین صاحب راد خدمت ایشان اعتقاد پیدا  
 اکثر بجات میر رسیدند و آنحضرت حاکم اسمای الهی بودند و میر شاه کلیم الله مدنی و علم  
 ظاهری اینقدر بنمود و عرس در اب مغفرت تاب بقیه حیات بودند . . . . .

### حضرت شاه جاردوب عرف شاه چهار قدس سره

نام ایشان زنده حسین است در اصل خاکروب کعبه شریف زاد الله شرفا بود و اتفاق زمانه از آنجا  
 برآمده با برادر خود در کشی نشسته کشی شکست و برادر ایشان غرق آب شد و ایشان بسلاست  
 برآمده بساحل بر تخته شکسته رسیدند و آنجا محنت شاقه کشیده و در ملک کن مجید را با و آمدند و  
 خدمت شاه اکبر حسین فرزند کلان شاه راجه پنی میر شده بعد چند حالت جذب بهم رسانیده  
 معول بود که جارباز خود جدا نمیکرد و هر جا که سب می رسید جاردوب نموده خوش خاشاک پر و

جانبی گری انداخت گویند روزی سوری ابو الحسن تانا شاه از اصبوب که گذشت ایشان شام  
دادند سلطان حکم کرد که ایشان را در قلعه گوگنده برده طوق و زنجیر کنند همچنان کردند روز  
دیگر در شهر بمکان خود موجود شدند خاص و عام متفق ایشان گشتند و عمر ایشان هشتاد سال  
بود در فن ایشان متصل در وازه آهنی جلوه خانه نوید محل دولتخانه حضرت مغفرت منزل  
بر سر راه شاه علی بنده است و سیر هم تکلف میشود

## حضرت شاه پیر اولیا قدس سره

فتر ایشان اندرون جلوه خانه نوید محل حضور است و سر مبارک در اینجا نیست در کرد دولتخانه  
بطرف مغرب است هر دو جاعل میشود گویند با کفار ان جنگ کنان بستر اینجا رسیده  
در افتادند و بعضی گویند که در جنگ شاهزاده کا بنجش از سر حد آشتی سر جای دیگر مدفون  
شد و تن و اینجا که بزرگ در آمد السلام عن الله اما هرگاه حضرت مغفرت منزل عاصی محراب و اوراق  
رازد و او خانه که اندرون دیواری مبارک است بفضیله یاد میفرمودند که نمونه قهر آبی می بود  
عاصی پناه با حضرت میر و همه غصه فرو شده بالطاف ارشادات می نمودند بارها بخبر آید  
عزل از غیب میشود و صندل تکلف می آرند

## حضرت شاه بودلی صا قدس سره

آنحضرت از مجانبین بودند وطن ایشان بیجا پور است بلا واسطه از مریدان شاه امین الدین  
اعلی بودند در وقت سلطان عبداللہ قطب شاه حمید آباد تشریف آورده بطرف محل  
دیگر پور بیرون شهر سکونت نمودند و ایشان از قوم سادات اند و الا ایشان بوداگری پان بگردند

بعد وفات والد خود همه اسباب و اموال در راه خدا صرف نموده بخدمت شاه امین الدین  
علی عالی مستفیض گشته بدرجه کمال رسیدند اکثر اوقات در رسته و بازار آن محله می نشستند  
روزی بر سر رگه زانجا نشسته بودند که فیل مست باوشاه را گذر افتاد و هر چند فیل بان آواز  
داد که برخیزند ایشان که مست شراب عشق آتی بودند اصلا برخاستند چون فیل نزدیک تر رسید  
دفعتا خرطوم خود را دراز کرده بر پای مبارک ایشان مالیدن گرفت و بهوش در آمد و بآداب  
استاد عالمی را در تماشای این واقعه متحیر و متعجب ساخت پس آنحضرت دست خود بر خرطوم  
فیل مالیده فرمودند بجان خود برو و شرارت کن فیل بمکان آمد و دیگر مستی نکرد و مسکین  
و غریب شد فخر ایشان در محله دیر پوره بیرون که هر کی که بنام آنحضرت مشهور است متصل فیل  
شهر خطیره فتور است و عرس هم میشود

## حضرت شاه یوسف صاحب شریف صاحب قدس سرما

دو برادر بودند در رشته سپاهری با یک یک پلازمان بهادر شاه بن عالمگیر بادشاه  
لوکر اتفاق کمال و میان هر دو برادر که برادران حقیقی نبودند محبت برادر شده بودند نهایت  
بود هر دو در سلسله قادریه بیت سید کلیم نشسته بودند چون بهادر شاه برای تنبیه برادر خرد خود  
بجبهه آباد آمد هر دو برادر همراه رکاب آمدند طرفه ماجرا اینکه شبی باذنند که طوفان باشد وزید  
و خیمه های لشکر همه خرد و بزرگ بر افتادند و چراغ در هیچ جا روشن نماند اما پال کوچک این  
هر دو برادر که در آنوقت فخر آن شریف میخواندند قائم بود و چراغ هم بی اندیشه هوار روشن  
بوده چون بنظر تمامی اهل لشکر درآمد اکثر مردم معتقد ایشان گردیدند راوی گوید چون بادشاه  
بجبهه آباد آمد شاه یوسف صاحب ترک لوکری کرده در جبهه آباد سکونت اختیار نمود



و شریف صاحب نیز متعالیست برادر نموده از روزگار گذشتند یوسف صاحب صلا از اهل مصر بودند  
و شریف صاحب از اهل کنعان هر دو در یاد آتی شبانه روز شنول چنان صاحب یاضت و تقوی بودند  
که اسبان سواری ایشان نگاه بگاه بگاه نمیکردند و در صحرا یک پرگاه صحرائی در بین نمیکرفتند  
بغیر خریدن و روبروی اسبان انداختن هرگاه دیدند که خادمان روبرو انداخته اند  
میخوردند و این هر دو صاحبان درجه قطبیت داشتند و هیچکس را میرند نکردند صاحب مخازن الاسرار  
مینویسد که هر دو برادر نوکر خانانان هم شده بودند الغرض وی گوید که یوسف صاحب  
بعارضه بیماری انتقال فرمودند در جاییکه قبر شریف است مدفون شدند اما شریف صاحب  
حاضر نبودند بعد یک پر شریف آورده رسیدند که برادر هم کجاست حاضران گفتند که حالا مدفون  
شده شریف صاحب آه سرد از دل پرورد بر آورده فرمود که این شرط رفاقت و برادری  
نیست و نباشد که یک برادر از جهان برود و برادر دیگر در جهان باشد پس غسل کرده کفن  
پوشید و بر لبتر خوابیده چادر سفید بر خود حجه کشیده جان بحق تسلیم کردند مکان دفن  
ایشان بیرون شهر حیدرآباد در موضع نام ملی است تا حال مردم برای زیارت میرهند و خطیره  
هزاره بقدر عبادین و عزیزان شده عمارت هزاره رویه با حداثت در آمده اند و باغات بسیار  
و عرس بکلفت تمام در ماه ذی الحجه میشود و دیو لا حسن نقابائی ملازم حضور پر نور ختم راه نقابا  
عمارت عالی و باغ دلچسپ ملو از همه سیوه بات و چاه عمیق بزرگ بخرج هزاره رویه با حداثت  
آورده سعادت حسنت جاهل نموده که سیرگاه خلقت خدمت و آرامگاه بندگان است  
چه در عرس و چه در ایام دیگر خلق الله آرام مییابد و حضور پر نور برود دوم عرس زیارت  
فرموده از خطیر سحرآمیز عنایت میفرماید فقط شهر فرزند شریف میایدند فقط در سحر در همه درگاه  
بزرگان وفات ایشان هفدهم ذیقعد است اما در دیو لا عرس تا پنج ششم ذی الحجه میشود

سید الوار الله صاحب در احوال ایشان مینویسد که بعد مدت مدید امام صاحب نوابیت کرد یوان  
سعد الله خان ناظم الکاظم بود بنای گنبد ایشان و حوض و غیره کرده تیار میفرموده با تمام  
رسانید و وی گوید که هر دو صاحب از قوم سادات صحیح النسب بودند و لباس سفید میپوشیدند  
تا حال تصرف ایشان جاریست روزی شب جمیع زواران میشد خلعت خدا برای مراد خود و طعام  
و مالیده با فاتحه میخواندند و نیاز و نذر میگذراندند و بمقصود خود میسرند حال بزرگان اسرار  
انگی است که با دراک بهچسب نمی آید

## حضرت شاه عبدالقادر چشتی قدس سره

فرزند و میرد و خلیفه پدر خود بودند از کثرت مراقبه کوزه دشت شده خم گشته و مجروح بودند  
واقعه ایندیشا فنی میبودند و حصه طعام خود برابر حصه درویشان از خانه خود طلبیده میخورند  
بتاریخ است و هفتم ماه صفر سنه یک هزار و یکصد و نود و یک صحت فرمودند و قبر ایشان پائین در  
بزرگ و ابروین بلده حمید آباد متصل محله دیرپوره زیارتگاه مردم است

## حضرت شاه ابوالحسن چشتی قدس سره

در ابتدا العالم روزگار بودند سلسله نسب ایشان بعد از الله بن جعفر طیار رضی الله عنه میرد  
بهذه شافعی و در میدان قادریه بودند و بزرگ روزگار نموده در نجسته بنیاد و بزرگ آباد فرشته  
بخدمت شاه جعفر که خلیفه شاه نظام الدین اوزنگ آبادی بودند لباس درویشی پوشیدند  
بعد از ریاضت سالها همراه مرشد خود که راور بنی ایشان هم بودند حمید را با و آمده سکونت  
دیرپوره اختیار کردند چون شاه جعفر چشتی صحت نمودند شاه ابوالحسن قریب دروازه  
دیرپوره بیرون بلده حمید را با و رفون کردند و فرزندان ایشان با و شاه بهرام محسوب

و شاه عب القادر است فراد صاحب که ذکرش بقلم آمده و علی صاحب بودند وفات شاه ابو الحسن  
چشمه تی بنایچ پانزدهم شوال سنه یک هزار و یکصد و شصت و هفت هجری قمری شهر نقیصین بیرون دروازه

بیر کوره است

## حضرت شاه مومن چپ قدس سره

از فقرای گروه رزان شاهی بودند سیاحت بسیار کرده تا بدیوار قمقه رفته چون در آنجا  
رسیده شصت و رویش با هم بودند که مذکور شد بعد چندی از انست در حیدر آباد  
تشریف آوردند و بطرف محله علی آباد سکونت ورزیدند و از ایشان بیرون شهر متصل  
لال دروازه که حضور پر نور نیز زیارت ایشان میفرمایند و از یومیه و نوبت هم خوشوقت فرمودند

## حضرت شاه امین الدین ثانی قدس سره

ایشان فرزند و خلیفه میرانجی خدا ناماند که مدت چهار سال سجادگی پدر کرده گنبد عالی پدرتبار  
فرمودند و همیشه زاده و ششصد کی را خلافت داده مرض فرمودند و ثانی را یعنی پسر  
شاه حسنی را قائم مقام خود کرده بعد یک سال حیات فرمودند وفات ایشان سنه یک هزار و یکصد  
و هفتاد و چهار هجری قمری در شهر نقیصین اندرون گنبد پدر بزرگوار است که آن را کمرگی گویند

## حضرت شاه میران حسنی ثانی قدس سره

نام پدر ایشان حسین بن شاه صاحب پیران بود که و اما حضرت میرانجی خدا ناما بودند  
و ایشان میرید و خلیفه حال خود شاه امین الدین ثانی بن خدا ناماند حسین در روضه خود  
مردون هستند الغرض شاه میران صاحب از حال خود خرقة خلافت یافته با جازت ایشان

در دهول میثیه تشریف آورده سکونت نمودند ایشان را یک پسر بود اسم این صاحب که  
بعد در بجای پدر شست و فاته ایشان در ماه ذی الحجه سنه یک هزار و یکصد و چهل و یک  
بیرون بلده حیدرآباد در دهول میثیه مشهور دهول میثیه است . . . . .

## حضرت سید علی بخاری قدس سره

مرید و خلیفه شایسته محمد کلان بن عبد الحلیم بسیار مرموسن بودند تا سلطنت محمد نظام بهادری شاه  
از زمان سلطنت عبد الله قطب شاه لقب حیات بودند و در علم و تحقیق و علم رمل کامل بودند  
فرزند ایشان شاه حیدر صاحب پیش پدر بزرگوار خود حلت کردند شریزه خان وزیر سلطان  
عبد الله و خدمت آنحضرت چون اعتقاد کمال داشت مقبره سنگ بست که برای خود  
بناکرده بود برای صاحبزاده مرحوم خود نذر نمود و آنحضرت فرزند مذکور را در آن مقبره  
سنگ دفن کردند و خود هم در همونجا دفن شدند و آن روز بیرون بلده حیدرآباد  
عقب محله کاروان برکنار دیای موسی است متضل عطا پور

## حضرت شاه شمس الدین صاحب قدس سره

از قوم سادات بودند و در عالم روزگار نزد بهادر شاه بادشاه نکر بودند بعد از آن نزد فتح میر  
علاقه دینی میباشند تمام اعضای ایشان مجروح زخم وار بودند سپاهی بی بدل تا اینکه  
قدرت شست و ریخت به شکل میشد پس از آن ترک روزگار نموده از هندوستان  
بشهر حیدرآباد آمدند و در مسجی که طرف فتح دروازه است بیرون شهر سکونت ورزیدند و دیار  
حق مشغول بودند چون حال بدمنیوال نظر آمد خاص و عام بالیشان رجوع آوردند

صندل خان نامی خدمت ایشان میکرد بامید آنکه حضرت را عمل کیمیای ابد اتفاقاً روزی ناظم  
بلده بخد مت آمده سوال که عمل کیمیا آموزند آنحضرت از مکان فرودگاه خود غایب شدند  
و در مسجد دیگر فرود آمدند مردم در آنجا نیز حاضر شدند آنحضرت تا دو ماه در آنجا مقیم گشتند روز  
بعد نماز صبح در محفل مسجد و مشرق نموده بجا حاضران وقت فرمود صندل خان اگر در وقت  
حاضر بودی چون نشان کیمیاست هر قدر طلا و خالص مسجودی از اینجا بگیرفتی تمام میرد با اعتقاد  
بقتسمیمه میکنی که بجز فرمودن این سخن تمام چپو تزه و زمین و درختان و سنگها برت در که  
نظر کار میکرد همه طلا و آهنگر نظر در آمد بعد یک ساعت دیدم که هر شی بطور اصل خود بود و وی گوید که  
چون یک روز در انتقال آنحضرت باقی مانده بود که پیر بادشاه صاحب میرد و صادق الاعتقاد  
و خلیفه خود را طلبیده فرمودند که فردا انتقال من است شافکر اسباب مدفون من سازند محرم تمام  
سودا اگر سرانجام دفن من خواهد آورد و وی گوید چهار گری شب باقی مانده بود که آنحضرت حلت  
فرمودند بوقت صبح تمام عالم از خاص و عام بلده و غیره جمع آمدند وقت دوپهر سوداگر مذکور  
با سرانجام تجویر و تحقیق به پنج هزار روپیه نقد گرفته بیشتر تیز گام سوار شده در رسید و بجای تمام  
آمده همه سرانجام به تکلف تمام سجا آورده ایشان را مدفون ساخت و گفت امروز من از پیخروز  
حضرت بخوابم آمده فرمودند که در انتقال با پیخروز باقی اند طبع شما سبب تجویر و تجویر  
برسد لهذا بجای تمام آمده ام باستماع این معنی متحیره و متعجب خلقت خدا را تعجب را و نمود قبر  
ایشان بیرون حیدر آباد متصل کهرکی بنوره است جای دلپذیر یکی از اولاد آن حضرت  
بسادگی و ارشاد همیشه میویباشند

حضرت شاه مخفی صاحب قدس سره

عشر محرم سال ۱۲۰۰ هجری قمری حیدرآبادی کمال وقت بود در وضو ایشان

بیرون لال دروازه حیدر آباد واقع است

## حضرت لعل شاه درویش قدس سره

از کاملان متاخرین بوده اند اکثر اوقات بقلمه سید بهم تشریف آورده بیکان منجمله خان حضرت احمد شاه حسینی برادر نواب سیادت خان مرحوم که متصل دروازه تلکهاٹ قلمه سید است فرود آمدند سر برهنه و بر بیا در سر و پشت خارا آهنی در دست و تنگی پیش قنیت سرخ بر سر عورت و تنه کمر و چادری بر بدن پوشیده میبودند و رنگ ایشان سرخ و سفید غالباً از سکنائی و رنگ آباد بودند اما در علم عرفان و حقایق کامل و در صریاست حضرت مغفرتاب علیه الرحمه در فی حیات بودند آخر در بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد آمده در سنی که از او یکصد و نود و هشت هجری بمکه انتقال فرمودند روضه ایشان در صحرای مشرق رویه پخیل کوزه زیارت گاه عالم است

## حضرت شاه ظهور الله صاحب قدس سره

از اهل یورپ بودند در وطن تحصیل علم کرده حیدر آباد آمدند در علم معقول و منقول بسیار قدرت داشتند و کتب علم نقیض و بدوچانم و کمال بیان سفیر بودند و بخدمت حضرت شاه غلام احمد و بلوی که از خلفای شاه مجملستانی صاحب بیدری بودند میبردند عذلت اختیار نموده بودند در اواخر عهد بهادر لخان ناظم حیدر آباد معتقد ایشان شده بود و مکان سکونت ایشان چارمنار طعام قلیل بوزن سه چهار توله میخوردند و بعد دو گله میخوردند و بعد از آن میخوردند و استخوان بود و قبرش متصل بیکان رفت الملک مرحوم در چوک میدان خان حیدر آباد بر سر راه است که حیدر علی یک چینی در محرم الحرام تقریه بزرگ بسیار خوب همونجا استاد میکرد و تا حال جاریست

وفات ایشان در هفتم ماه صفر سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و شش بحسب

## حضرت شاه راهی صاحب قدس سره

نام ایشان شاه ولی الله صاحب بن شاه برهان الدین بن شاه بندگی حسینی بن شاه یدالله بن شاه گیسو دراز ثانی بن شاه حسن بن شاه سید قبول الله حسینی بن سید صفر حسینی بن خواجه بنده نواز گیسو دراز سید محمد حسینی قدس الله اسرارهم گویند شاه راهی صاحب خرقه خلافت چشتیه از جدادری داشتند و خلافت قادریه از طرف شاه جمال مشوق بجز بواسطه سید علیصاحب نیز حاصل کرده بودند معلومات علم زبان و کهنی میفرمودند روزی ایشان را از شاه آیین صاحب بن میر الفاضل ثانی که در دیوبند بمطبعه آسوده اند بریل بادشاهی حیدرآباد ملاقات شد و چندی کلمات حقایق فیما بین ایشان شده با هم مخطوطات شدند و مخصر گردیدند و وفات شاه راهی صاحب در مسجد ارکان بوقوع آمد بتاریخ شانزدهم محرم شاه آیین صاحب ایشان را بجای سپرده بعد یکسال روانه حیدرآباد نموده در جوهری کوچه پلده مذکور مدفون ساختند تا حال قبر ایشان در آنجا موجود است سپرداشتند یکی شاه درویش صاحب دومی شاه محی الدین صاحب دومی شاه فقیر صاحب

## شاه ایران حسینی قدس سره

ایشان در ابتدای حال روزگار پیشه بودند در قصبه و بنا کل صوبه حیدرآباد سکونت میداشتند روزی بخدمت شاه خداوند دای خلیفه شاه آیین الدین علی در قصبه چچولی ملاقات شد و دوازده سال خدمت خادمانه بجا آوردند و در سلسله آنحضرت درآمدند بعد چچ سال دیگر

اجازت حاصل کرده و خلافت یافته برخص شدند بوقت روانگی شاه حذاوند اوی فرمودند که  
باطراف حیدرآباد شجیت شما ظاهر خواهد شد همچنان بطور آمار از قوم سادات بودند و بعضی گویند  
در اولاد حضرت پیر و شکیب قدس سره اند و طریق حشمتیه سید اشتراراد و خالواده قادریم میریم  
قبر ایشان در محله علی آباد منتهیات حیدرآباد بطرف راسته شاه علی بنده واقع است و سکونت  
نیز در همونجا داشته بودند

## حضرت شاه امین قدس سره

فرزند میران شاه حسینی بن بزرگ صاحب شاه حسینی سکونت در دهول میطیه میباشند که مزار ایشان  
در آنجا است کلمات عرفان از پدر بزرگوار خود حاصل کرده بودند و روزی در مکان بزرگ  
فاطمه سوم بیتیه بود که همه مشایخین بلده جمع بودند ایشان نیز در آنجا تشریف بردند الفاقا ذکر  
اثبات و نفی گرم شد هر کس بذكر مشغول گردید ایشان در آنوقت بر پوست آهوش خود دم  
ذکر نفی و اثبات شروع نمودند چون نفی میکردند یعنی لا اله الا الله میگفتند از پوست آهوش غایب میگردید  
می آمدند هرگاه اثبات یعنی لا اله الا الله میفرمودند خود موجود و بنظر میرسیدند تمامی حاضران را  
تعجب بار و نمود و معتقد ایشان شدند ایشان لا ولد بودند بنابران شاه غنی صاحب را که  
پسر محمد صاحب و کنی اشرف بود بفرزندگی گرفته میرد و خلیفه و قائم مقام خود گردانیدند  
وفات ایشان در سنه یک هزار و یکصد و چهل و دو هجری قمری ایشان در دهول میطیه واقع است

## حضرت شاه رضا صبا قدس سره

از سادات رضوی اند نام پدر ایشان میرزده علی بنان منصب دار با و شاهای همزلف نواب



نهایت خان مرحوم که جاگیر دار جالبیگر بودند هستند جالبیگرش منزل از شاهجهان آباد است  
 چون میرنده علیخان بر سر قلعه کریمیه همراه نواب یوسف شهباشدند چهار پسر گذشت میرضا علیخان  
 از همه خردتر بودند بعد انتقال پدر خود چون برادران دیگر تقسیم ترک پدری نموده بالیشان دادند  
 ایشان از غایت استغنا قبول نکرده صحراوردی اختیار کردند و در انشای راه همراه شایان  
 هنوز تا به معبد آنها رفته از ایشان جدا شده سیرکنان باز به شاهجهان آباد آمدند و در روضه  
 شاه نظام الدین اولیا قدس سره العزیز رفته درخواست ارشاد نمودند شب سوم در عالم رویا  
 ارشاد شد که نزد شاه اسرار الله که بچند واسطه حضرت شاه وجهیه الدین گجراتی قدس سره میرسد  
 برو شاه رضا علی الصباح خورشید که پایش روضه منوره واقع است نشسته بودند که بهمان تصویر  
 بزرگی نمایان شده فرمود که شاه رضا اینجا بیا ایشان پیش رفته قدس بوس شدند آن بزرگ  
 دست شاه رضا گرفته نزد فرزند شریف حضرت شاه نظام الدین اولیا هر دو مرید گرد و همراه  
 خود برو عمل دعای حیدر آمیخت پس شاه اسرار الله و شاه مبارک نجم الدین ایشان را لطیف  
 گجرات بردند و باز در کن نشرفت آوردند چون بعضی از اقربای ایشان که در شهر اوزنگ آباد  
 بودند بنا بر ملاقات ایشان چند در اوزنگ آباد مانده هر دو بزرگ لطیف شاهجهان آباد  
 رفتند و شاه رضا را بحیدر آباد فرستادند ایشان بحیدر آباد رسیدند مشهور آفاق شدند  
 چند بار حضرت غفرانکاتب میر نظام علیخان بهادر آصفها ثانی نیز بمکان ایشان به ملاقات  
 تشریف فرما شدند چون دانستند که در دعوت اسماء الهی کامل اند جاگیر سیر حاصل برای اخراجات  
 ایشان مقرر فرمودند در کن الدوله دارالهمام سرکار و وقار الدوله ناظم حیدر آباد و دیگر امرا همه  
 منتقد ایشان بودند و حاضر میماندند وفات ایشان سبت و نهم ماه جمادی الثانی سنه یک هزار  
 و یکصد و ششتاد و چهار هجری بباغ در درگاه کوه شریف واقع شد و قارالدوله که مرید بود

و پیاکی داشته سجده آباد آورده و صحن مکان ایشان بر آسبته تالاب میر حله مدفون نمود و حال  
 گنبد و مکان موجود است و مشهور در بلده و بالای کوه شریف زبانی خلق الله است که شاه رضا  
 بوقت دوپیر روز بالای کوه شریف در گاه مبارک آمده خوانند که زیارت کنند که دروازه  
 آستانه شریف متفضل بود و مجاوران گفتند که این وقت برابر دوپیر معمول نیست که دروازه کشاده  
 دارند بعد نماز ظهر معمول زیارت است ایشان غصه نمودند و مجاوران کلید دروازه را پیش ایشان  
 انداختند و گفتند که از دست خود دروازه را کشایند و اندرون بروند شاه مذکور از دست خود  
 قفل بر آورده چون اندرون پرده خاص رفتند همچون آن زمان بحال برآمدند که خون  
 از چشمان و دهن و گوش ایشان جاری بود و تابردن بیرون دروازه در گاه قبض روح شد  
 و قارالوله در بلده آورده بخانه رسالت العیوب عند الله اکثرت خلایق در کعبه مسجد القدر بوده  
 که جنازه ایشان را متصل منبر داشته نماز خواندند و ناخانه ایشان کثرت خلایق شده که تمام  
 کعبه مسجد و راه و بازار همه پر از آدمیان امیر و غریب و فقیه و پسر و فرزند داشتند اول  
 شاه امر الله صاحب که ایشان بر جاده پیر بزرگوار خود مستقیم و بر شاه راه تقدس قویم بوده  
 پا از بسته خویش بیرون نمیکند ششصد یکبار به تکلیف تمام حضرت غفر انما ب و مجلسه ششایچین و خلوت  
 مبارک تشریف آوردند و برابر ملاقات شدند همه امیران و سکا در مجلس شجانه ایشان حاضر میشدند  
 و اعظم الامر اسطو جاه نیز حاضر میگردد و در آن عصر هیچکس بزرگی ایشان نمیرسید همی مولف  
 در عالم صغیر مشرف دیدار ایشان شده است بعد و رو دیند کالغالی از قلعه که در حلت فرموده  
 و صحن گنبد والد بزرگوار خود مدفون گردیدند و ویم بادشاه صاحب سوم شاه صاحب  
 بعد آنحضرت تالی الا ان یکی از خاندان ایشان بسجادی معزز میشوند شاه صاحب نیز در این ایام  
 حلت فرمود

## سیّد شاه میران بخاری قدس سره

حافظ کلام اللہ شریف بودند گویند چون در آوارنگ آباد آمدند هر روز یک سیاره از کلام شریف یاد کرده بر شب در راه رمضان المبارک و تراویح نوعی میخواندند که حفاظ سامعین عرق عرق حیرت میشدند بهین طرح چون در یکاه حفظ قرآن شریف کردند مدت الممر گاهی فراموشی ساخت در اصل ساکن بجای پور بودند و دست بهیت بخیرت محمد سرس داده اجازت و خلافت قادر برگرفتند صاحب نفرت بودند چون عالم گیر بادشاه از بجای پور بحیدر آباد آمد ایشان نیز همراه رکاب و ببلد حیدر آباد شریف آوردند و فرزند ایشان بودند یکی قطب عالم و دیگری حافظ محمد آقا قطب عالم مشهور آفاق شدند که سجد حیات مآلضاحیه والده سلطان عبد اللہ قطب شاه تبار کنانیده بنام ایشان شهر ساخت تا حال مسجی پیوسته بدیوار باره دری شمس الامام سجاد و سیر کبیر قایم و سجد گاه خلایق است و مزار هر دو فرزند ان ایشان در محن مسجی موجود اند رحمت اللہ علیهم انما درینولا از نبیای کس ایشان عبد اللہ صاحب و برادر خرد ایشان مقام دارند

## شاه محمّد الدین احمد قدس سره

جانشین سیّد عبد القادر عارف خضر صاحب ملک پوری البیادر بزرگوار بر بند جلوس فرموده ششوال ارشاد شدند فرزند داشتند اول سید علی و دوم سیّد عبد القادر سوم سعد الدین بنایچ چهارم حبیب سنی بکزار و هشتاد و هشت حبیب رحمت حق پیوستند قبر ایشان متصل ملک پور است

## حضرت شاه غلام احمد صاحب کمال پوشش

از اکل متاخرین بودند و میر و خلیفه حضرت شاه مجید الدین اند که ذکرشان بالا گذشت  
مزار شریف ایشان بمقمل دروازه یا قوت پوره اندرون کوچه در بلده حیدر آباد هر سال  
عرس بتکلف میشود و طوایفان رقاص بلده با اعتقاد خود حاضر شده مجرای بجامی آرند فرزندان  
آن حضرت و صاحبزاده بودند اوقات همو سی خوش تیار کنانیدند و پیاداهی مشغول بودند  
آنها در دو در عین شباب جهان فانی را پرود و فرمودند در بنوا و اما دستان سنده نشین اند

## شاه غلام آبرو

از نسیه های محو غوث گوالیاری میر و خلیفه شاه نجم الدین آبرو که از شاه پیر شرای هند بودند عمر  
ایشان قریب یکصد و شانزده سال رسیده بود اما کوی درست بودند این الدین علی را در شهر  
بیجا پور و شاه برهان را از آلهی را در برهان پور و مرزا عجب القادر بیدل را در بلده شاه جهان آباد  
ولی دیده بودند و در هنگام سده آری حضرت غفر تاب در بلده حیدر آباد آمد و نجم جادوی الادل  
سند یکمزار و دو صد و شصت و شش پوشت قبر ایشان در محله دیر پوره است فرزندان ایشان  
نیز قضا نمودند الحال کسی بجای ایشان نیست

## قاضی خلیل

پدر ایشان قاضی بابا از بخارا هند آمد و از آنجا حیدر آباد و عصر مبارز خان رسید و دیر در آن  
اول قاضی میر خلیل دوم قاضی میر قیوم اما قاضی میر خلیل در عهد نواب غفر تاب آصفیاه طاب ثراه  
قاضی بلده حیدر آباد شدند و مدتی بجام دل گذرانیدند و بتاریخ لبست و یکم ماه حبس نه یکمزار  
و یکصد و هشتاد و شش حبس رحمت حق رسیدند مقبره ایشان بمقمل فرحت محل حضور پور است

وقاضی پوره بلده حیدر آباد بنام ایشان مشهور و آباد است پائین مرقدر پدر خویش مدفون گشت  
خطیره کلان با قبور بسیار است و بیرون احاطه ایشان در جهت پوره قبورهای بسیار بودند  
چون هم زمین جهت پوره حسب الحکم حضرت مغفرت منزل تجریدی سرکار در آمد تمامی قبور برآورده  
میدان صاف نمودند اما مقبره ایشان به طور قایم است بسیار صاحب تقوی و طهارت  
و ذی مروت بوده اند

### شاه یوسف صاحب

مقبره ایشان بیرون کمرکی بودلی صاحب است در عهد حضرت غفر اناب گویند در صلیح خروج  
مشت زاده عالیجاه بهادر ایشان هم شریک بودند عاصی مؤلف بخشیم خود دیده بسیار زبان آور  
و از همه امر او اله کاران سرکار ربطا تمام میداشتند و خطیره قبور ایشان عزت یار حسان  
محی الدوله نیز مدفون اند

### جناب قدس حضرت حاجی حافظ مولوی شاه سید نور علی صاحب

#### قتله قدس الله سره العزیز

خلیفه پدر بزرگوار خود حضرت حاجی مولوی سید قمر الدین صاحب قتل اند که در او رنگ آباد  
بودند و آنحضرت ایشان را حج و زیارت حرمین شریفین برده در عهد حضرت غفر اناب  
اصفهان ثانی در حیدر آباد رونق افراشته بعد چندی باز روانه نجف بنیاد گردیده بارشاد  
مریدین و تدریس علوم بشاگردین اقامت ورزیده بودند و آن ایام همگی در زهد و تقوی  
و ترویج بمقابل آنجناب بود و الد عاصی مؤلف این تاریخ بیج الدوله حکیم الممالک خواجه  
محمد باقر خان مرحوم المشهور حکیم باقر خان و سید نور الهدی صاحب فرزند کلان آنجناب

باہم از میزان الصرف تا جاشیہ قدیم کہ فائزہ فضیلت بر آن میخوانند ہم سبق بودہ تحصیل از آنحضرت  
 کردند و والد عاصی دست بہیت و ارادت نیز دست مبارک آنجناب دادہ بودند بعد رحلت  
 قبلہ موصوف کہ مرقد سنور آنجناب در بلدہ اورنگ آباد متصل ہر کل شاہی است و عہد بیاد است  
 زیارت ہم مشرف شدہ جناب حضرت سید نور الہدی صاحب بجای آنحضرت بارشاد و  
 تدریس معور بودند گویند کہ حضرت نور الہدی صاحب ہر گاہ دریاہ مبارک رمضان در مسجد  
 شاہ گنج پنہاز تراویح قرآن شریف میخواندند ہندووان و مسلمانان تمامی شہر برای شنیدن کلام  
 شریف می آمدند و ہمہ مازار را میگرفتند و سر خود را از جوشش و خروش بی اختیار بر سر دیوار  
 میزدند و در ہر سال دریاہ مبارک چہار کس پنج کس با سلام مشرف میشدند و کلمہ توحید میخواندند  
 و بعد رحلت آنحضرت جناب سید نور علی صاحب در بلدہ حیدر آباد تشریف آوردہ مدرس  
 و تدریس و ارشاد مشغول شدند و نوبت بجای رب کہ ہزار ہا مردم متفقد آنجناب شدند و  
 بسیار کس فارغ التحصیل گردیدند تمامی امرای عہد غاشیہ بر دار بودند و آنجناب گاہی بچنانہ  
 ہیکس تشریف منی بردند بنگالہ عالی حضور پر نور حضرت غفر انما ب دوبار بخانہ آنحضرت  
 بدعوت تشریف فرما شدند صلابت تقدس با نمرتہ بود کہ انسان ہر گاہ رو بروی آمد لرزہ  
 بر اندامش می افتاد و تقوی و توسع و وجاہت را نہایتی نبود سن تشریف قریب لصد سال رسدہ  
 بود عاصی در سن ۷۵ سالگی سجدت و ضو اکثر معور بود عاصی را از راہ غلام نوازی موروثی  
 از میزان الصرف تا شرح عوال خود درس فرمودہ بودند در سنہ یکہزار و دویصد و سی و چہار  
 ہجری سیزدہم ربیع الاول روز پنجشنبہ بوقت شب بفر دوس برین خرابیہ روز جمعہ  
 بوقت سہ پہر در باغ حضرت سید نور الاصفیا صاحب فرزند خود کہ برای ہمین روز بیوثرہ  
 کلان و باغ و چپ تیار داشتہ بودند مدفون گشتند تا این زمان مانند آنحضرت احدی منظر نہ آمد

تمام شب در توافل تا شتران بیدار میبودند نماز جماعت گاهی قضا نکردند هرگاه جنازه آنحضرت  
در کعبه مسجد آوردند از کثرت خلق همه مسجد و محن مسجد راسته ها و بازارها تا عبیدگاه که خلقت  
خدا بود که جایی حرکت میسر نمیگشت پلنگ جنازه آنحضرت ترا سیدین بکرمین شریف از دست بوسی  
خلایق هر چهار پاچه اش جدا کردند حضرت سید نور الانبیا صاحب انجلیک شریک الطاعت و الیز  
بود از جمیع امور بلکه با شیی زیاد بجا آورده چنان مورد دعای فراوان گشتند که برکت توحید  
آنجناب رشک امیران میزدند **اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَادْخُلْهُ فِي الْجَنَّةِ وَارْتَبِ**  
**خَيْرُ الرَّاحِمِينَ**

## سید نور الانبیا صاحب قدس سره

فرزند بزرگ حضرت سید نور العلی صاحب موصوف اندر بدو حلت پدر بزرگوار خود بر سر نه خلافت  
تشت چنان پابند توکل گردیدند که قدم از سجاده خویش هرگز بیرون نگذاشت هر چند راجه  
چند و لعل مهاراجه با دراز روی تمام نمود که بخانه من تشریف فرما شوند هرگز اقبال نمود و فرمود  
فقیر را معذور دارم که معذور است در زهد و تقوی و توکل بکفایت پیشتر نهاد و مشهور  
آفاق گردید با بقیه بسیار خلق نهایت افسرده خاطر متوجه بحال عقبی بیرون دروازه یا قوت پوره  
حیدر آباد مسجد الماس خواجہ میرای قطبشاهیه را که ویران بود از سر نو آباد کرده در آنجا مکانی نیز  
سازیده همیشه حدیث شریف بیان می نمودند از آنجا که خود حافظ بودند تراویح خود میخواندند و  
در سهو و غماز فرون شدند

## سید نور الاربعا صاحب قدس سره

فرزند روحی حضرت سید قطب المصطفی رحمتهم صدرانند و ایام جوانی بسیار شوق بزرگداشتش بوده

نهایت قوی الجسم شده بودند بعد تحصیل علوم که سورتی است پرداختن پس از آن تعلقات از  
سیر الملک بهادر گرفته بند و بست نموده کاروانی خود ظاهر ساختند بعد از آن زیارت حرمین  
شریفین رفتند سعادت و این حال نموده باز بحیدر آباد آمده در مقدمه بلوچه نخل کو طره انجیکه  
سعی موفوره بعمل آوردند سابقین مفصل لقلیم آمد بعد چند روز بعالم عقیبی توجه نمودند و نزدیک  
قبر برادر بزرگ خویش مدفون شدند

## سید نورالاصفیا صاحب قدس سره

فرزند سومی آنجناب موصوف اندازید و مشهور آثار رشادت و بطن صعلی از حسین مورتشان  
هویا بود در عالم جوانی سرشته درس و تدریس مدرسه پیر عالیقدر خویش بنده خود گرفته همواره  
مشغول بودند چنانچه بسیار کسان هر روز برای درس خوانی حاضر میگرددند از آنجمله عاصی  
محرار وراق و میر محمد علیخان بهادر و مغفور خلعت سعید الدور بهادر مرحوم و سید نورالعلی مرحوم  
همیشه زاده آنحضرت و محمد حسن قاضی زاده قضیه اند و قمرات درس شرح ملای جامی مینمودند  
و میر سیف الله و برادر عاصی خواجه احمد خان و دیگر ده کسان سماعت سبق شرح مذکور میکردند  
اگرچه همه با یک سبق بودند مگر برای ما چهار کس قاری درس که مطالعه خوب میکردند و روزی  
مقرر بود که قمرات سبق مینمودند و میر خلیل الله خان بهادر و خالانالم برادر عاصی و دیگر چند کس  
کافی میخواندند و علی بن القیاس مردمان دیگر با سبق مایان بقدرات سبق خویش میر سیدند  
الرض مدرسه آباد و مهور بود و آن ایام از قدر دانی و خدمت گزینی امیر الملک آنحضرت مامور  
روزگار هم بد راه معقول بودند بعد چندی اراده کردند که تولد فرمودند نواب الف خان بهادر نهایت  
تعظیم و توفیر حاضر جناب آنحضرت بود و بسیار خدمت بجاء آورد پس از آن بعد چند سال وارد بلده



حیدر آباد برای سعادت حضور جناب حضرت قبلہ والدہ عالیجناب خود گردیدند شمس الامرا بہادر  
 امیر کبیر کمال قدر دانی برای سوال و جواب امورات خود نزد راجہ چند و تل ہمارا راجہ بہادر مقرر نموده  
 بر سالہ سواران و جوانان بار و جاگیر معقول و تعلق داری چند محال مسلک گشتہ و از نزد ہمارا راجہ  
 بہادر نیز معاش جاگیر قریب سی ہزار روپیہ تقریر یافتہ نہایت تکلف اوقات عزیز خویش بخوبی تمام  
 بسر سپردند کہ چہاں زنجیر نفل و دہ و دوازده اسپان عربی و کاٹھ و اڑ و دکنی بیش قیمت ہمارا  
 حاضر رکاب میبودند سواہی اسپان سواری بارگیران کہ قریب پنجاہ نفر بارگیر لازم بودند و اسپان  
 از آن جناب سب داشتند سہ ہزار ہر ماہ فاختہ و تباہیچ و دوازہم بیع الادل صندل فاختہ  
 جناب رسول کریم صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم و تباہیچ بست و یکم ہر ماہ فاختہ و در ماہ رمضان المبارک  
 صندل و عرس جناب امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی بن ابی طالب علیہ السلام و تباہیچ و ہم  
 ہر ماہ محرم فاختہ جناب حسین علیہ السلام و تباہیچ سوم ہر ماہ و در رمضان المبارک فاختہ جناب  
 سیدۃ النساء فاطمۃ الزہرا علیہا السلام و تباہیچ یا زوہم ہر ماہ فاختہ خصوصاً در ماہ بیع الثانی  
 صندل و عرس حضرت محبوب سبحانی غوث الصمدانی میران محی الدین جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 باروشنی چراغان بسیار و طعام لذیذ با جلسہ علما و فضلا و فقرا العمل می آوردند و در ایام مقرری  
 حضرات عالیات مذکور صندل مبارک ہر جناب کمال اعتقاد کشتی تبرکات بالای سر خویش  
 پر داشتند یا پیادہ با جلوس ہزار با خلق اللہ از آثار شریف مکہ مسجد نجانہ خود می آوردند و بعد  
 خلعت والد راجہ خویش صندل آنحضرت بمجمل و تکلف مسطور در باغ خود کہ مدفن آنحضرت است  
 میرسانیدند و طعام ہمہ را میخورانیدند و در بیغنیہ پنج ہزار روپیہ تاحیات آنحضرت جاری بود و  
 در ماہ مبارک رمضان و بیع الاول و بیع الثانی و در عشرہ محرم الحرام نیز در مسجد بنا کردہ خویش  
 خود حدیث شریف نہایت فصاحت و بلاغت بیان میفرمودند و خلق اللہ داخل حسناات می نمودند

بزرگی بود صاحب علوم عقلی و نقلی با صفات پستیده و اخلاق حمیده سخاوت آنحضرت را نهایتی  
 نبود بصفتنای ارجمند و کریمهای بلند موصوف زبان را طاقت تقریر و قلم را قوت تحریر مراتب  
 فضایل آنجناب نیست بتاریخ بستم ماه و یقیده سنه یک هزار و دویصد و پنجاه و پنج هجری روی نیاز  
 بدرگاه بی نیاز نمود عالمی را افسوسهاست از محدثات آنحضرت باغ کلاان و لحیپ در موضع ماونا  
 پیچیده متصل عید گاه کهنه جانب مشرق بلده حیدر آباد که مقبره حضرت قبله و آنحضرت با شد  
 است و گنبد عالی بر مزار قبله موصوف نیز و خانه باغ و لحیپ که در تمام شهر مانندی ندارد و هم موجود است

## شاه سید محمد بن الحسنی المعروف بیدین صاحب مدین سره

خلف الصدق حضرت شهید اعظم الحسینی قدس سره که آنجناب بشاه اعظم صاحب شهر بود و نه  
 مکان بود و ایشان آنحضرت در کوچه سربسته چواری بازار متصل بتوار چوک حیدر آباد بود که درین  
 ایام آن مکان در علامه مشد زاده آفاق مبارک ولد بهادر در آمده است الفرض آنجناب  
 در عهد حضرت غفرانآب در حین سفر بیدر بقید حیات بوده بر سر هدایت و ارشاد عالمی توجه  
 میفرمودند و نظر آلوده حال احتشام جناب لصدق اعتقاد با وصف و شستن نه سبب اناسیب  
 مرید آنحضرت بود و همواره حاضر جناب میگردد و خدمتها بعمل می آورد و نفسی آنحضرت اینک با وجود  
 بودن سواری پالکی و سیانه و غیره و آدامان خدمتی خود و متوجه بازار شده اسباب خوردنی بدست  
 خود می آوردند در آن اثنا اگر سواری کسی از امیران سرکار ملاقی گشت او را پالکی خود بیاورده  
 آداب بجامی آورد و اسباب خریدی آنحضرت بر سر و دوش خویش اندرون محل میرسانید و قدس سره  
 شده محض میگردد و عاصی محرق با چشم خود دیده و همواره حاضر جناب در طقوسیت بیرون شریف  
 آنحضرت قریب هشتاد و سیده بود و نهایت تقدس بتاریخ نسبت و ششم صفت المظفر

سینه بکزار و دوصد و ده سکه متوجه بهشت برین شدند و از آنحضرت در سخن بسی که اندرون  
کمان شیردل که آن سید بنام سید رضا است مورست بر چو تیره کلان زیارتگاه خلایق است  
چهار فرزند ولید آنحضرت بودند و در اولاد و همین پور خلافت و ولایت سید رضا صاحب موصوف  
که در عین حیات والد ماجد خود با جمیع علوم عقلی و نقلی و استکمال فارسی و فنون خوشنویسی و غیره  
مقتدای عهد و یکتای روزگار خویش گشته فیض عام جاری ساختند که از کثرت تلامذه شب و روز  
فرست یک ساعت نمیگردید و پدر عالیقدر از ملاحظه اینحال دعای فریادان سبحان قدس را  
در باره صحت و سلامتی ایشان میگرداند بعد حلت پدر بزرگوار از مکان مذکور برآمده اندرون محله  
شیردل متصل مسجد حیات المصاحبه مرحوم والده سلطان عبداللہ قطب شاہ مکانی احداث کرده  
و مسجد مذکور را آباد نموده مدرسه جاری ساختند چنانچه عاصی محرر اوراق بعد فراغت از سبق  
شرح ملا همراه حضرت سید نورالاصفیا صاحب که آنحضرت از آنجناب شرح حتمی میخواندند بیست  
و ناسه پر روز بهین شغل بوده و شاگردی آنحضرت از آنجناب بخت نیست که سید رضا صاحب موصوف  
همه استفاده از جناب حضرت سید نورالعلی صاحب قبله حاصل نموده شهر آفاق بودند و از  
حضرت راضیا صاحب مضایقه نگردیده عیب مردم طاقت قوای حضرت قبله تکلیف درس نداده  
حسب الحکم رجوع لیسیدن صاحب فرمودند الغرض عجب وقت بود و عجب بزرگان عهد غیر از تحصیل علم  
و تذکره علوم عقلی و نقلی و شوق خوشنویسی و انشا پر دازی و شعر خوانی و انشا گوئی ذکر  
لمو لوب بجا هرگز هرگز بنظر عاصی نہ آمد درین ایام اول فکر زبان و بعد از آن فکر سلامتی اطفال که  
چیزی کم سلامت میگذارد پس از ایشان فکر تقاضای قرض خوامان خصوصاً اندیشه پر خدشت  
قرض عروب که سوای ساله با ایشان هیچکس یک چه قرض نمیداد خدا ایتنانی خیر کند معتمد آنحضرت  
در علم سلوک پیشوای طریقت و معرفت بودند و بعد از مدت اراده کردند بر طبق تکلیف نواب

الف خان بهادر کرده در آنجا رفت تا چهار سال اقامت ورزیدند بهادر معتر بسیار بسیار خدمت نمود پس از آن باز بحیدر آباد تشریف آوردند شوکت و صلابت بدرجه بود که هیچکس از علما و فقرا و امرای غیر از دست بوسی چاره نمیدید هرگاه نزد شیر الملک بهادر و راجه چند و لعل چهارچ بهادر بملاقات عیدین تشریف می بردند بالایی لطف منته خود باز روی تمام می نشاندند و معذرت می نمودند و فخر نامیکردند در عبادت الهی و قرآن نویسی با اعتقاد و انقیاد همواره مأمور نماز جماعت گاهی قضا نمیکرد و دیگر نماز تراویح خود میخواندند که حافظ بودند و تعلیم خوشنویسی صدر ماکس میرمندی تبایج پانزدهم ماه جمادی الثانی در سنه یکمزار و و صد و چهل و شش حبس و ولایت حیات نموده به عالم قدس توجیه فرمودند چهار فرزند و لب حضرت شاه اعظم صاحب موصوف بودند همین بود خلافت حضرت سید صاحب که احوال ایشان بقلم آمد دومی سید عبدالولی ایشان هم خوشنویس خط عربی و فارسی تعلیق مینوشت شاعر علم کبر و فارسی نیز داشت اما اهمیت همیشه در عالم تکلیف گذشت سومی سید محمد باقر الحسینی کلام تشریف لطیف و یاقوت خوب مینوشت که گاهی ناعه نمیکرد و در علم کبر و فارسی و غیره کمال داشت و خوشنویسی هفت قلم هر کدام دشت سیبکاشت چون باستانی ثابت جنگ رسل صاحب فرنگی و کیل انگریزی نوکر شده تعلیم خوب داد او بوقت روانگی خود بولایت بمغزولی در حضور حضرت سفر مشتمل سعی نموده بجایه سیر حاصل پنجاه روپیه سرفراز گناینه تا حیات ایشان جاری بود فرزندان ایشان بمکاشش منصب داری حاضر سرکار دولتمداران و چهارمی در عین شباب انتقال نمود چون ان مشهور نشد القضا چون سید صاحب حلت فرمود فرزندان ایشان در پهلوی حضرت شاه اعظم صاحب مدفون نمودند و هر دو فرزند بجای مرحوم مذکور در تحصیل علوم مشغول اند و به نهایت صفات موصوف هستند

## حضرت شاه موسی صفا قادری قدس سره العزیز

آنحضرت از اولاد حضرت شاه عبد الرزاق صاحب فرزند حضرت عوث الاعظم محبوب بجا نی  
قدس سره العزیز از اولاد آنحضرت در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری در بلده  
حیدرآباد واقع شده چون در فرزند می همیشره خود والد شریف آنجناب سید محی الدین عت  
قادریا و شاه که هم نام جد اعلای خود پیر شاه محی الدین قادری مشهور آفاق اندر و روضه  
جد حقیقی والد آنحضرت اسم سید عبد المحی الدین متصل لنگر حوض قلعه محمد نگر گوگنده است و عرس  
والد آنجناب بتاریخ چهارم ماه حجب المهرجانب بکمال تکلف میشود که تمامی طوایفهای رقص بلده  
بصدق اعتقاد حاضر شده مجرای بجامی آرند و امیران تمامی شهر نیز حاضر میباشند و آنجناب  
اندر رون بلده متصل دروازه تل قدیم که مزار شریف آنجناب است مسجد قدیم را آباد کرده تشریف  
بیشته کنند آنحضرت اکثر بخت و والد خود از سینه پوره حاضر میگردد و دیدن حضرت پیر شاه  
محی الدین جد اعلای آنحضرت بنهایت تقدس از آنجناب خرق عادات بسیار بطور آمده چون  
آنجناب در سنه یک هزار و یکصد و شش هجری بمحبت خرامیدند و جناب حضرت موسی صاحب پدر والد  
خود در سن نوزده سالگی مسند ارای هدایت و ارشاد گردیدند و تباری روضه شریف در سنه  
یک هزار و یکصد و چهل و هجری فرمودند و تا چهارده سال نماز پنجگانه بتقید باجماعت خواندند و  
مشغول ریاضت شافیه و مراقبات و مشاهدات گردیدند و کسب عزالت اختیار نمودند و بنده کالغالی  
حضرت غفر انما ب سیر نظام علیینان بهاد و روضه ثانی بملاقات آنحضرت آمده آنحضرت  
بعد زیارت روضه والد ماجد خود چون بر فرشی ریگ استاده بودند متوجه حضور پر نور شده  
ارشاد کردند و ابصاحب برین فرشی ریگ فخر نشستن بهتر است خود بدولت فرمودند بسیار بهتر

هر چند بعضی از امرای طلب سنده خاصه آواز بلند کردند و خود بدولت منع نمودند که فرشتش ریگ  
 بزرگان بسیار بهتر از فرشتش دیگر است پس آنحضرت و حضور با هم شش شش کلام نمودند  
 و تمامی امر حاضر استاده میدیدند در سینه یکزار و یکصد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد  
 دفع اساک باران شده و موسی لطیفیانی در آمد که فیصل شهر را شکسته آب از اندرون بلده  
 گذشت محمد اتمامی محلات را دست ارادت و اعتقاد و محبت بدست آنحضرت بود و سردار الملک  
 گمانی میان نیز میرید و مستفاد آنحضرت بوده بتایخ بست و یکم ماهه دلیقه سینه یکزار و دو صد و  
 پانزده و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد  
 روضه و الدراجا آنحضرت است تاریخهای جلالت آنحضرت آنچه بعضی سید تاجر بر آورد و قطع  
 روزیکه شاه موسی رو کرد موسی بزدان به از پر تو جانش بدو شش شش شده از ساکنان  
 بلده فیراد غل بر آمد و در وادی مقدس موسی بنور حق شد و یکم عاشق او شاه موسی  
 قادری و یکم تجلی موسی بفر دوس شد مصرع عجب شاه موسی کلیم خداوند  
 سر آداب بگیریم و موسی را رقم کردم یکم موسی کلیم الله یکی موسی خلیل الله

## حضرت سید غلام علی شاه تادری

مهمین بوی خلافت و هدایت حضرت شاه موسی قادری اندر زبان رطافت تقریر و قلم را  
 قوت تخریر اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن برگزیده حق نسبت فرشته کریم بود که در  
 پیکر لشری بوجود آمده برای هدایت خلق الله طوبه آرای سنده ارشاد و کرامات گردید عابد  
 زاهد تهجد گذار تقوی و جلالت آنحضرت را نهایتی نبود هزار با خلق الله میرید و مستفاد تمام  
 بودند محلات حضور پر نور اکثر میرید آنجناب اندالای قبر شریف والد ماجد خود گنبد عالیشان

بکمال خوبصورتی بنهایت خلوص لی تمیز در آوردند و گاهی پانزده خود بیرون نگذاشتند  
 مدتی از عارضه ضعف قوی و مفصل طاقت رفتار که نمانده بود بالای تخت چوبی شبانه روز  
 تشریف داشتند تا از چنگاه ادا میفرمودند تا پنج بست و ششم ماه جمادی الاول سنه یک هزار و  
 دویست و پنجاه و هشت هجری از دار فانی بفرودس برین تشریف بردند خلقت خدا از پیرو  
 جوان زن و مرد امیر و فقیر بحساب همراه جنازه آنحضرت گریه کنان از مکان آنحضرت  
 تا بکلیه امرا و فقرا همه شریک نماز شده تا بروضه والد ماجد رسانیده متصل گنبد عالیشان مدفون  
 ساختند از برادران آنحضرت حسینی بادشاه صاحب غلام قاسم صاحب شریط خدمت  
 به تمیز و تکفین بجا آوردند و حضور پر نور بندگالغالی ناصر الدوله بهادر دام اقبال براس  
 اخراجات قاضی مرحوم معفور مبلغ چهار هزار روپیه و مرشد زاد و یار صاحب حضرت جمال الشایم  
 که مرید بودند و هزار روپیه و علی بن القیاس از اقربای حضور و از امیران سرکار نیز بقتدر  
 مقدور زر و ماسال آوردند از تصرفات آنحضرت یکی آنکه همیشه حکیم محمد اکبر حسین دختر گلان  
 ناکته ای حکیم منالضاحب مرحوم از شدت بهنگامه و با که در بلده حیدرآباد از چند سال جاریت  
 ترسیده برپا و خود گفت که مرا مرید آنحضرت نمایند نشود که درین شور و زور و با که انسان را  
 فرصت دم زدن نیست بغیر بیعت مرشدی بی پریشان کنم و این آرزو در دل من باشد چنانچه  
 از شدت و با بسیار اندیشیده بهیون روز که بست و ششم ماه ربیع الثانی بود بحضرت  
 عرض کرده بوقت شب بست و ششم ماه مذکور رسید کنانید بوقت خواندن دو گانه شکر  
 جناب قدس الهی آنحضرت ارشاد کردند که این دختر ناکته را اربلیاس سرخ عروسانه نماز  
 بخوانا مندرکه انشاء الله تعالی در همین تاریخ عروس شده بکنج خواهد رسید خدا بیغالی  
 شاهد این معنی است که بهیون تاریخ ماه آینده برابر یکسال باز دواج عاصی مولفانین تاریخ

گلزار آصفیه در آمد و علی بن القیاس خرق عادات بشمار از آنحضرت بطور آمده اند اما حضرت شاه قاسم صاحب از کمال اعتقاد و انجیکه حق خدمت والدین باشد بجناب آنحضرت یعنی در خدمت برادر بزرگ خود بجای آوردند و داماد آنحضرت فرزند حسین بادشاه صاحب را بجای آنحضرت برستند خلافت نشانیده خود بان بزرگی و عالی منصبی خدمتگذاری میفرمایند و نیز اخراجات غریبه ها و خوراکهای شبانه روزی مریدان که قریب یکصد کس از زن و مرد و فرودمی آیند بنده خویش گرفته اند و در نیولا و یتیماری عمارت روضه شریف آنحضرت مشغول اند کمان و دروازه کمان درگاه شریف همه خالفاه همه از محذرات آنحضرت است زبان را طاعت اظهار خضایل ستوده و اخلاق حمیده حضرت شاه غلام قاسم صاحب نیست که جمیع صفات بزرگانه موصوف اند غلام محی الدین خان بهادر منصب ابرس کار که به علوم عقلی و نقلی یکتای روزگار و در فن شعر و خوشنویسی فرو فرید عصر خود اند تاریخ رحلت آنحضرت که بنام نامی اشش مناسبت دارد غلام علی الولی گفته گذرانیدند

## حضرت شاه قلی صاحب قدس سره

آنحضرت سید عالیشان از کجرات و عهد مبارز خان ناظم حیدر آباد شریف آوردند از اولاد حضرت شاه عبدالرزاق صاحب فرزند حضرت محبوب سجانی قدس سره العزیز اند بر شرف شریف هیچ امر از آنحضرت بطور نمی آید صایم الدین قایم البیل بعد نماز عشاء وقت خوردن طعام آنحضرت بود هر کس که شریک نماز مغرب و عشاء میکرد و نیز خوراندن چیز خست میفرمودند لهذا مردم بسیار شریک طعام میگشت چون از احوال بزرگانه آنحضرت مبارز خان مطلع گردید مستعد خود را بنجی خدمت شریفش فرستاده باعث طلب بخانه خود گشت هرگاه آن حضرت



بنجانه او تشریف برده در دیوان خانه اش نشسته اند و در بیت الخلا بود و عادت داشت که  
 از بیت الخلا بدر تر فراغت می یافت بر او نسبتی او که جوان نا قدر فهم بود و قتی که ایشان را  
 مع چند خادم در دیوانخانه نشسته وید از راه جمل کلمات نالایق بر زبان آورد و باین  
 سخنها که فقیران اینهمه را غیر از جبه و ستایح از اسراف فقیری بهره نیست همه مکارانند و  
 آنحضرت سماعت کرده هیچ جواب نه فرمودند تا اینکه بسبب بر نه آمدن مبارزخان آنحضرت  
 برخاسته بیرون آمدند و سوار پالکی شدند که در و شدید و شکم آن جاہل نالایق پیداشتند  
 و او را بر زمین مانند مرغ نیم سمل بر انداخت و لمح فرصت دم زدند و نداده نیم جان در حالت  
 بیقراری قریب الملک ساخت و زوجه او بر بیت الخلا رفته اظهار حالش نمود و مبارزخان برآمده  
 از مردم پرسید که چه سبب در و شد و چه چیز در و خورش در آمد که ساینکه و انای راز بود و ند  
 عرض کردند که حضرت شاه قلی صاحب تشریف آورده بودند و ایشان سخنان نالایق گفته  
 و آنحضرت لعین آزرده برخاستند و بیکه سوار شدند در و در شکم ایشان پیدایش و بقیار ساخت  
 مبارزخان نهایت متفکر شده هر دو پسران خود را سوار داده فیل که تیز رو بود و بجناب آنحضرت  
 فرستاد که بالای اقدام حضرت افتاده بیارند چون بنجانه خود رسیده خوانستند از پالکی برآیند  
 هر دو پسرانش بر قدم افتاده همراه خود آوردند مبارزخان و بر او رش در جلو خانه آمده بر  
 اقدام افتادند و در مکان آورده نشاندند و در باب او سفارش نمود حضرت قدری آب  
 طلبیده همین که چیزی خوانده عنایت کردند و اثری از درد باقی نماند او عرض کرد که از غلام  
 فی الوامی بی ادبی شد و بسزایید الحال عوض آن همین است که غلام را همین وقت در بیت خود  
 سرفراز فرمایند پس اسباب مریدی حاضر نموده مرید آنحضرت بعد از اعتقاد گشت و  
 مبارزخان بعد از شست و رو و معوضه بعضی متعلقان خویش مرید گردیده مشهور آفاق شد

و همین طور هزار بار در معتقد آنحضرت شدند گویند هرگاه مبارز خان بجهت خست مقابل جنگ  
 بانواب معتقد کتاب آصفیاه بجناب آنحضرت حاضر شده اسباب عیاشی محمد شاه بادشاه که  
 شمشیر و سپر و کمر خنجر مصحح با فرمان واجب الاذعان بادشاهی و خطوط پرتا کید و تهدید اعیان  
 دولت مثل امیر الامرا سید حسین علیخان درباره بر آوردن و کشتن نواب موصوف بنظر کمپانی اثر  
 آنحضرت در آورده اجازت جنگ طلبید آنحضرت فرمودند که هرگز هرگز با آصفیاه جنگ نکنی  
 که او مرد مسلمان با خداست و مؤمن است و الله هیچ فائده نخواهد شد بلکه نقصان جان شما  
 معلوم میشود و او نه نشیند و بمقابل در آمده جان بجان آفرین داد و نواب موصوف بعد فتح حیدر آباد  
 بخانه آنحضرت آمده ملاقات کرده بسیار معتقد شدند و نذر لاکه زانیدند ممول آنحضرت بود  
 که جبه حضرت دو خلیفه داشت یکی پراز رویه و قلم های نقره و دیگر از هون با هرگاه کسی محتاج  
 می آمد آهسته دست و خلیفه راست یا چپ هر چه در دست او باشد کرده بر آورده با و بطور  
 مصافحه در دست او عنایت کرده می فرمودند که من دیگر خدمت شما خواهم کرد و قرضه از شما  
 شدم و این را بیرون دروازه من ملاحظه فرمایند انحضرت ذات آنحضرت معتقد ای زمانه بود  
 بالای شرح معتقد در سینه بکزار و یکصد و پنجاه و هشت سکه در خل حبت شدند لایق علیخان  
 ایجا و تخلص تاریخ وفات آنحضرت بر این مصرع بر آورد مصرع شاه قلیاح زبده عرفا به فتح خدا  
 عرض بیک حضور و قلعه اگر گویند که بسیار میرید و معتقد آنحضرت بوده دروازه درگاه شریف که  
 و کوچ پس بزم متصل انوار چوک در بهای تو تسلیم مقصود علی بیگ واقع است و هر سال در نیکل  
 میراث خوانی میشود و نابودن سید محمود علی بنسبه آنحضرت عرف بهبومیان که در مرثیه که عشق  
 تخلص میکرد در علوم فارسی و هندی و بر آوردن تاریخ و ضالیج و بالیج و لطائف آن فرمودند  
 روزگار بودند و در محرم جماعتها تیار کرده مرثیه های خود میخواندند و مردمان و بیعتند در

در بلده میشد های لقیف ایشان می گرفتند و در محرم مجامعت میخواندند و خاصی همیشه بخیرت ایشان مستقیبه بود و عظم الامرا و اسطو جاه دار المیام سرکار کمال قدر توانی همواره در صحبت خود داشت عرس شکفت می نمودند و بنویلا از پس مانده گان آنحضرت غیر مشهور اند اما علام محی الدین خان بهادر بنیسه مشهور آفاق اند که الان بسیار

## شاه تجلی علی

ایشان مرید و شاگرد حضرت شاه معین تجلی قدس سره بودند که خطاط زینبیا از ایجاد و اختراع آنحضرت و خط شفیعه محکمین مانند ایشان یعنی مثل شاه معین صاحب موصوف تا الی الان در کتب استادان ولایت ایران و اهل هند جمیع قابل آنحضرت اند و بسام ورم نبلا مذت در آمدن از تصرفات آنحضرت یکی اینکه محمد خلیل الله خان استاد زاده حضور پر نور حضرت غفر اناب که پهلوان وقت و شه زور بود و مریدی آنحضرت اعتقاد تمام داشت چون آنحضرت را بعد حلت بیرون دروازه علی آباد دفون ساختند آنحضرت بعد از چهار ماه بخواب محمد خلیل خان آمده فرمودند که مرا در زمین غصبه مدفون کرده اند جلد جای دیگر دفن نمایند پس خان مذکور باد و صد جوان بوقت نیم شب از مکان خود که بیرون دروازه یا قوت پوره حیدر آباد است بیرون شهر رفتند باندیشه اینکه خلاف شرع بعمل می آرم مباد ابلوه شود بالای قبر آمده قبر را کشاده دیدند که کفن معش به بعضی تشبیه روز اول بود همچون مضبوطی داشت است لاش را بر آورده بالای پلنگ نهاده بکمان خود برده در باغ خویش مدفون ساختند هرگز بوی ناخوش یا طوبختی یا هیچ از آن خاک نبوده شاه تجلی در خدمت آنحضرت بوده بهره کامل از فقری و خوشنویسی و غیره برسیده بودند و کمال رسیدند شاعر و نثر و مصور به بدل از تصویر شیخیه حضرت غفر اناب با جواهر که از حضور پادشاه عنایت شده بود و کشیده چرخ از رویه العام یافت برابر قدر مبارک حضور پر نور کشیده بودند

معذرت شاه تجلی علی مذکور در فنون زرگری و آهنگری و بخاری و دیگر فنون بسیار محتاج غیر نموده  
 بست و یک فن یادداشت همواره مصاحب حضور پر نور و عظم الامر اسطو جاده و شمس الامر بودند  
 که اگر یک روز میرفت مشتاق آمدن ایشان میکرد دیدند و آردان خود فرستاده می طلبیدند  
 و سلوکها میکردند شاگرد ایشان شمس الدین مصور تا حال موجود است که او هم در فن مصور  
 فرد کامل برآمد در سنه یک هزار و دصد و پانزده بحسب طاعت نموده در دایره میزین صاحب  
 در فن گردید و از احمد مرزا تخلص خلف مرحوم مذکور بداراک علوم متوجه شده بخدمت صدارت  
 نایب گشت مرد و وجهه در فن سپهرگری نیز ظاهر بود هرگاه شاه تجلی علی تالیف و تصنیف ترک آصفیه  
 نمود عظم الامر پنجاه هزار روپیه از امرای سرکار دایمیدند و حضرت بندگالغالی غفر انکاب  
 در شادی صبیح ایشان پنجاه ایشان رونق افزا شده سلوک پنجاه هزار روپیه از نقد و جواهر  
 فرمودند راجه راجه که موقوفه را و پیشکش سرکار سه هزار روپیه خرج کرده ترک آصفیه را با تصویر راس  
 بشمار جنگها و مجلسهای حضور نویسانید چنانچه در کتابخانه حضور موجود است سردار الملک  
 گمانی بیان را شاه تجلی علی هیچ جدالی نبوده

### حضرت پیرا شاه صاحب ننگا قدس سره

آنجناب در ننگا که قبضه البیت من مضافات حیدر آباد شریف میرا شریف از خرق عادات  
 آنحضرت کی نیست که هرگاه غسل میکردند آب آنقدر گرم نمیدادند که اگر یک قطره بر بدن آنقدر همون  
 آن آبله بر می آید و آنحضرت از دست خود گرفته بالای سر و تمامی بدن خویش میرنختند و هیچ اثر  
 گرمی آب بر بدن مبارک ظاهر نمیشد روزی طفل شیرخواره ششماهه یکی مرد آدمی را که براس  
 قدم موی آورده بود و آنحضرت طفل مذکور را بر زانوی خود نشاند بالای چوکی چوبه

برای غسل شسته بودند آب گرم که خود مانند آتش گرم بود و بر بدن خود از دست میر سختی که بر بدن  
 طفل سهمی افتاد و طفل خنده میبرد و هیچ تکلیف گرمی آب بر بدن طفل و مزاج طفل منظر نه آمد  
 و بسیار حاضرین چشم خود را دیدند و مقتدر آنحضرت گردیدند که مشهور آفاق است گنبد آنحضرت  
 و قصبه لشکری است عامی نیز زیارت مشرف شده ممتاز الامرا را نهایت اعتقاد بود و ممتاز الدوله  
 ولدش را بسیار بسیار اعتقاد و هست

### حضرت شاه میرالدین صاب قدس سره

از جمله بزرگان روزگار و نهایت تقدس و جمیع صفات بزرگانه و اخلاق کرمانه موصوفه و مردان  
 آنحضرت در طریقه قادریه بسیار در عرس والد خود که آنحضرت میکردند تمامی امر او فقرا و مشایخین  
 و غیره می آمدند و همه عامه و خاصه حیدرآباد حاضر میشدند قلیاروی با گوشت بسیار و نان آبی  
 تنوری آنحضرت مشهور آفاق است که امیر و فقیر همه بخورند و قایل اند که هیچ طعام لذیذ باین لذت  
 نمیرسد معذرا باین افراد که مردم بخورند و باز چهار چار حصه بنام اقربای خود میرند این نظرف  
 خاندان آنحضرت است از بست و پنج پله نان و از پانزده پله گوشت و از وی کم نیست و پز نمی آید  
 و پس از رسیدن وقت موعود آنحضرت بخت خرابیده در میان خود که متضرر و ضعیف شاه یوسف  
 صاحب شاه شریف صاحب است مدفون گردیدند

### حضرت شاه عبدالصاحب

فرزند حضرت شاه میرالدین صاب محرم بجای پدر عالیقدر خود و بر سر ارشاد ممکن اند و بدستور  
 مسعود و در سلسله بزرگان خود میر میگویند آنچه فضایل و کمالات خاندان آنحضرت است

بذات شریف ایشان موجود و معجز اخلاق حیدر دارند که زبان نمی آید و موافق معمول ستمره  
عین میکنند و تمامی ادنی و اعلی را اعتقاد با آنحضرت است ذات آنحضرت بتقدیر و توفیق و کمال  
مشهور و زنگار است

## حضرت میرحیدر صاحب در مره

آنحضرت ساکن محلی بندر بودند و عهد حضرت غفرانکاب وارد بلده حیدر آباد شده بسیار  
خرق عادات از آنحضرت بشا به مردم در آمده باز بطن خود رفته حلت فرمودند تمامی اهل بندر  
چو سلمان و سنو و نصاری همه متفقد کرامات آنحضرت اند و شریف در محلی بندر است و فرزند  
آنحضرت بودند و خرد و پید صاحب که یکبار حیدر آباد آمده باز بطن رفته و عین شباب حلت نمودند  
فرزند کلان که ذکر آنحضرت می آید

## میرن صاحب

فرزند بزرگ حضرت میرحیدر صاحب موصوف اندر اول در عالم شباب برای سعادت حج و زیارت  
بیت الله شریف و مدینه منوره طبعه زادها الله شرفاً و عظیماً رفته به مدت یکسال مراجعت نموده بکابل  
مرزا محمد خلیف شاه تخیل علی فرود آمده تا یکسال تشریف داشتند عاسی و برادر عاسی شب و روز  
حاضر خدمت بودند و هم انخرق عادات آنحضرت کی اینک بجز ملاقات دل نمیخواهد که حضور  
آنجناب را گذارشته بجای دیگر و چون در راسته پایاده بلباس فقیرانه سرو پا برهنه  
بالفنی و تنه بند و دوپطه برمی آید خلعت خرا خود بخود همراه آنجناب میرود و نور و جاست  
بیاد و عجز و نیاز بر چهره منوره آنحضرت ترشح میکند بعد یکسال را ده وطن کرده در سینه  
کینار و دو صد و هفده حج کرده و روانه وطن خود و محلی بندر گردیدند و بعد مدت بسیار باز

در سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و ہشت ہجری بمکہ مجیدہ آباد تشریف آورده چند ہی بالاکوہ مبارک  
بودہ باز در آستانہ روضہ علم مبارک بی بی بیرون دروازہ دبیر پورہ فرود آمدند ہمارا جب  
بہادر باعقدا و تمام خدمت نمودند عجب عالم افتادگی فقیرانہ دارند کہ از جمال آنحضرت ہویا است  
انسان را بدل اعتقاد پیدا میشود و راہ حب سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و نہ ہجری روانہ وطن شدند

### شاه ظاہر صاحب قدس سرہ

از اولاد حضرت محبوب جانی میران محی الدین جیلانی قدس سرہ الغیر زائد مرشد و الاحباب  
چنیا پٹنی صلابت ظاہری بدرجہ بود و خلقت بسیار در مقتدران آنحضرت بود چون حلت فرمودہ  
در لحاظ کلان کہ سبزی فیکم منقل موسی باولی رستہ حسین علم است مدفون گردیدند درین والا  
از بزرگان آنحضرت صاحب سجاد کی بذات سید فخر الدین صاحب است و ایشان بچو بہائے  
بزرگانہ موصوف عرس آنحضرت در راہ سبوح الاول میکنند و بتاریخ یازدہم ربیع الثانی تحت نشین  
شدہ بہرمان و مقتدران خود بارشاد و تلیقین مصروف میکردند تا حال سلسلہ جاریست  
و فرزند دلبند دارند بزرگترین سید حاجی صاحب اوصاف بزرگانہ موصوف و خرد سید محمود صاحب  
دعالم ابتدای شباب بکارای بزرگانہ مصروف اند

### سید احمد علی صاحب قدس سرہ

بسیار بزرگی تمام سالک دیوانہ و مجذوب سالکانہ بودند اگر حضور پر نور آدم اللہ اقتبال  
یاد فرمودہ از ملاقات آنحضرت مخطوطا میشدند و خدمتہا میفرمودند گویند سید احمد علی صاحب  
دعالم مرشد زادگی حضور پر نور فرمودہ بودند کہ بعد حضرت مغفرت منزل شہادت آری سلطنت خواہد





میر حضرت شاه هزار الله صاحب مرشد حضرت قطبی صاحب موصوف بود بسیار بخاموشی میگذاشتند  
و را و الا ایشان المتخلص بنحاص و را ایشان طه شاعر خوب بودند از نزد مهار آچه بهادر و یومیه  
داشتند و فرزندان ایشان آواره منش اما کثرت طایفه فی الجمله از همه فنیبه اند معاش قدری

وزمین دارند

## کرامت شاه

نام اصلی ایشان کرامت خان است از قوم افغانان همد و بعد از آن در ایلیچو بوده و در ایلیچو  
ایستاده و در ایلیچو یک اسطوخا به یک اسطوخا خود و میان یکی از آن کوکثره اکثر و چهل کوکثره میبودند  
بعد چندی نزد مرشد خود که فقیریست بود و مرشد خود به یک شربت پس خورده و پیر خود  
بهو الوقت اسب و خشت و اسلحه و غیره که مال پیش فتنه بود و مردمان بخشنده هر دو دست خود بالا  
دوش نهاد و زبان را از سخن در کشیده سراپا برهنه در رسته و بازار میگردد و هر روز  
اطفال حرکات طفلانه کردند و سخن گویا نمودند چون دیدند که او بحال سخاوت توجه نداشتند  
در حالت خویش مصروف بخیاال دیگر است همه از سیده خاموش گشتند پس ایشان شبانه روز  
در کوچه و بازار میگردد و دیدند و هرگز لب سخن آشنایان نمودند چون حال بد بینوال دیدند هر روز و  
هر شب یکی از بندگان خدا ایشان را بخانه خود میبرد و طعام لذیذ یا از قسم شرینی بازار میخوردند  
و آب سرد می نوشانید و ایشان تا سیری خود میخوردند و بعد از آن انکار کرده و بن خویش  
می گشتند تا در سالها همین طور گذشت و ایشان کشاکش نفس خود را در هیچ آن موقوف  
نمیدادند اکثر چنین اتفاق شد که سگان رسته و بازار در کوچه با بوقت شب میگذریدند و خون  
از ساقها جاری میشد و شخصی از غیب مرهمی نهادی و یا خود بخود درست میکرد و تا مدت  
ده سال همین حال گذشت اما اکثر در میان چوک که مکانی کوچک بود می نشستند و مردم خنده می کردند

و ایشان هیچ از حال خود خبر نداشتند چون منیر الملک بهادر در عهد سیر عالم مستقر فقر بودند  
مکان چوک را تعمیر بنحیه کرده برای ایشان گهواره آویزان مقرر نمودند و فرستاد  
گهواره از توشک پنبه دار شتر قمع و سوزنی های خوب و تکیه های خرد و در بزرگ فرستادند  
و سیر زالی که خدمت ایشان میکرد او را با هوار مقرر نمودند که بخورد و خدمت ایشان کند  
و دو مورچل برای جلوس ایشان در میان مردم بوقت برآمدن ایشان در بازار  
فرستادند آخر چنان مقرر شد که ایشان با خیل خیل طفلان بیرون می آمدند و دو کس  
مورچل میکردند مردم بازار بر سر ایشان با دامن ها و خرما می انداختند و طفلان بخوردند و ایشان  
در میان طفلان خوشیها میکردند و می بخندیدند و میدیدند و بازیها می نمودند و گاهی آهسته  
سیرفتند و دو نشان نیز طفلان همراه ایشان میداشتند آن طفلان گاه یکصد و گاه زیاده  
و وقتی کمتر ازین میبودند بعد چند ایام سلیمانجا بهادر مرشد زاده آفاق یک یابوی خوب صورت  
با ایشان دادند و ایشان بر آن یابو سوار بر می آمدند و با او اشاره حکمرانی بر سر طفلان مینمودند  
و از لنگه که عبارت از تهنه بند و دستی پاچه باشد شتر عورت کرده بسوگ و آمدند و بر سر خود  
رومال سرخ حریفانه و بالای بدن دو پشه میداشتند و با مرد میان لطف و مدارا و ایما  
و اشاره سخن میکردند و از زبان را حبه نشانه می نمودند چنانچه روزی از عاصی محرابی  
در مکان اسد نواز جنگ بهادر کو که تا دیر سخنهایش را و اشاره جوایش داد آن راجه بزرگوار  
در بدن پوشیده بودند این همه مقدمات بعد از قضای دوازده سال بخیری ظهور آوردند  
آن مرد دوازده سال ایام کامل ریاضت چون از خویش خبر نیب داشتند تا به سخن و ایما  
و اشاره چه میسر میدادند و لیاقت و آوارگی و جذب ایشان قابل تحسین و کمال لطف و  
التوفیر بود با اینهمه حالات هر دو دست که سالها بر دوش بیکار بوده خشک شده مانده بودند

بنای بزرگی برآمدند و محمود کارش در این هم عنایات الهی است و گرنه بسیار جوانان را دیده شد  
که دستهای بیکار ایشان بکار نه آمدند هرگز و در عهد ریاست و سلطنت بنده گالغالی حضور  
پرنور ناصرالدوله بهادر آصفیاه خلد الله بکاه و عمره بر سر خود و مال سرخ مصالح دار حریفانه و ظالمانه  
استیجاب پیفید و گاهی سرخ پوشیده از دهنوتی عمده پیش قیمت شتر عورت نموده باخیل طفلان  
و غیره بالای بابو برآمده در سبیل های و عرس های بزرگان و خصوص در عرس کوه شریف میرفتند  
و خلق خدا تماشا میکردند و در پی پیو میزدند و زودها را چه بهادر و دود و خاشاک برای خدمت  
مقرر بودند که خرج خوراک و حق و غیره در آن بشود روزیکه مبارکالدوله بهادر بار و پیغم قلع  
محرک میگرفتند و سوار سپ خاصه بودند و خلقت خدا با هجوم هزاران مردم پدیدند ایشان  
نیز بر سر راه ملاحظه سوار میشدند و هر چند میرشد زاده موصوف با اشاره طلبید کرامت شاه  
هرگز متوجه نمیشد آخری شرفی بست آدم خود فرستادند که اهل خدمت گرفتند بعد ملاقات  
از حضور پرنور او ام الله اقباله رساله سواران و فیل و سپ برای سواریش که عنایت شد  
و موضع بود و بل متصل قلع بجاگیرش محنت گشت در هر سواری مبارک حضور بالباس جبه و در مال  
بر سر دهنوتی و کمر باد و شاله عمده بالای فیل و حوضه با سپ شمشیر بست مع سواران خود پیش  
پیش در جلو سواری خاص میرفتند و در خانه خود هرگاه هر روز می نشست دریافتند خل  
و محتاج خود میکردند و نوکری از سواران قرار و فنی میگرفتند و غیر حاضر با پایا و اشاره تهید  
میبودند شخصی از پیران مولوی آوزنگ آباد از پایا و اشاره دانی الضمیر شاه صاحب مذکور  
با دراک خود آشنا شده از طرف ایشان سوال و جواب و حکمرانی میکرد و ایشان هر جا که میرفتند  
باستقواب و سخن میکردند و اوسطان ضمیر ایشان بزبان خود میگفت چنانچه در حضور پرنور  
نیز لوقت ملاقات همین کس از طرف ایشان می فهمید و حضور بسیار تعظیم و توفیر ایشان ملاقات میفرمود

من ایشان قریب بهشتاد سال سبیده بود اما از دو آثار غله کم نه میخور و نه دهر روز با مشکوحت  
خویش مباشرت ناغم نمیکار و نه دو عین سرادشید از آب سر غسل نمیدارد و سینه بکمر او دو صد و  
پنجاه پنج سکه بکار خرقه و ماده فالج حلت کرده درین مکان چوک مدفون گشتند  
از طرف حضور عرس میشود پیشش که ماد جلوه بود بجای ایشان سواران حاضر کاتبان است

### میرنواب

و برادر ایشان سیدزاده بزرگ بودند که در ابتدای شباب والدین ایشان قضا نموده تکلیف  
گذرانیدند مراد نامی سیوه فروش ساکن رسته متصل حسینی علم این هر دو برادر را در خانه  
آورده بنوعی بجای فرزندان خود پرورش نمود که خود زنانه وضع بوده زن و فرزند داشت  
همه خدمتگزار می ایشان میبود و بعد از مرگ برادر ایشان جلاوطن کرد که خبرش  
سلاطین و میرنواب و صحبت فقیران حالت جذب پیدا کرده در دوکان رسته مذکور  
متصل دوکان مراد بنور شست و پانزده سال بیرون گذشت مدت مدید قریب سی سال  
در همین دوکان بوده با همچو سخن شنید و پشتاره های خرد خرد خاک رو بروی  
خویش از دست خویش درست می نمود و باز بیشکست و هر کس که رو بروی او می استاد  
به دماغ میشد و بول و براز در همین دوکان میکرد و نه اما بوی ناخوش ایشان می رسید حضور پر نور  
ادام الله اقبال اکثر در سواری مبارک ملاحظه میفرمودند و اثر فیه اعنایت می نمودند از نزد  
همه اراجیه باد رویه و طعام نخچه مقرر بود که خدمتگاران می آوردند و میخوردند و خدمتها  
میکردند اتفاقا خلاف عادت روزی از جای خود برخاسته بیرون حجره دوکان آمده کاری  
بازاری را که در رسته برای گرایه میدادند طلبیده سوار شدند و بدو تنه حضور آمدند  
خود بدولت و اقبال مجبور و استماع خبر و رو کاری را از روی بایغ طلب فرموده ملاقات نمودند

دو هزار روپیه نقد عنایت کردند و دوشاله پوشانیدند و باز به مکان خویش آمدند و بعد چند روز گذشتند در سینه بکزار دو و صد و پنجاه پنج سکه حضور پر نور در تیار می عرس اول دو هزار روپیه بفتح الله بزرگ خان خالسا مان مرحمت نمودند و صندل بهنایت تزکیه پادشاهی عاشورخانه بر قبرشان بردند و بهین دستور عرس میشود پیش از انتقال ایشان شخصی افغان روپیه در خدمت ایشان نشست و خود را میر ایشان مشهور کرد و به دستور ایشان پشاورای خاک می بست و شکست الحال دو و صد روپیه بهوار از حضور می یابد قبر ایشان عقب کاروان بیرون دروازه پل قدیم است میان پسیا و در عهد حضرت معصومت منزل میان پسیا و لاکتر عاصی میاید که در دوکان ظروف فروشش کلی در بازار سدی عتبه خان تن برهنه بایک گلیم کنده می نشست و از هر آئینه و رفته پسیا یعنی پول سطلیبید این صدا که میان پسیا و دست دراز میکرد تا اینکه نام ایشان میان پسیا شد و الحال درین عهد سید کالغالی مظلوم العالی منظور نظر شده چنان شد پیداکرد که باختر سگاران و لباس و دوشاله عمده بر راسته حسین علم وردوکان سر راه بالای سندی نشست و طعام لذیذ بجوړد و طلبیدان پسیا هم فراموش نمود چون انتقال کرد و او لباس شده متصل دروازه پل درآید خانه کلان محرم مدفون گردید و حالا به تکلف تمام از حضور عرس میشود و سواى طلب پول برای گانجا دیگر هیچ نمی طلبید و هیچ کشف و کرامت بنظر نمی آید چون از نزد مہاراجه بهادر پور میوه و خوراک داشت مردم مفلس با نخواست جمع شده ولی گردانیدند و العلم عن الله

حسینی پادشاه صا. قدس سره

از مساوات صحیح النسب اندازان ایام که حالت جذب پیدا نمودند در رواق پل موسی ند می نشستند

از ستر پاپر سینه با ایچکس سخن نه میگفت غیر از سخنان مجذوبانه اما مطلب هر صاحب مطلب از گفتگوی ایشان هویدا میکرد و بدین صفت از خود و خیر بودند و سید عمر خان جمعی از عرب بسیار معتقد ایشان شده بخانه خود آورده و به جمیع امور لایبی خدمت می نمود و آن متعین کرد که شب و روز خدمت بوده خدمت گذاری میکرد و نه خرق عادات ایشان مردم بسیار بیان میکنند یقین که خالی از کمال نخواهد بود آخر از آخر عمر حضرت غفر انابت تا آخر عمر حضرت معفرت منزل بوده رحلت فرموده قبر ایشان عقب کاروان در مکانی خرد و خوشنوع تباری جمعی از مذکور که خود هم بعد از حضرت بهو بخانه دفون شده و مدفون گردید

### حسینی بادشاه ساکن مستقر پوره

اغلب از هندوستان وارد حیدرآباد شده و مستقر پوره مقام گزیدند بوقت شب مردم جمع شده حوایج خود عرض میکردند و ایشان چیر از تقوید و فلیتیه میدادند و گویند سخن باقی الضمیر مردم بزبان خویش میگفتند عاصی یک روز ملاقات کرد و مجمع زنهای بسیار و به حضرت فضیلت النساء بیگم صاحب بیار توجیه میداشتند که درباره ورود مبارک را که در راه از قلم نشانت داده بودند که در فلان ماه داخل مکان خویش خواهند شد و هم چنین ظهور آمد بعد حلت و بهو بخانه دفون شدند پس ایشان تا حال بود

### قادر بادشاه

از نجای قوم بودند و در عالم جذب و ساوک که با هم بود و در انشای رسته حیدرآباد پاور از می نشینند و میخواستند و هجوم مردم اطراف می بود و طعام از جا بجا که می آوردند و از ایشان میداشتند و خود میگفتند که این طعام را به چهار بنار نمائید و بیارند یا به یک سبزه نمائید و بیارند

یا چهار کمان غرض جا بجا میفرستادی و همه قسام طعام را یکجا کرده بخوردی و برگ تنبول  
بسیار شب و روز با شغال می آوردند و در آخر عهد حضرت مغفرت منزل قضا نموده متصل قبر حسین  
با و شاه مذکور مدفون گردیدند عرس هم میشود

## شاه کراک بکل

فقیری بود که بایک لنگه پنبه قسمی بنده مختصر و گلیم و پابرهنه در رسته درگاه برهنه صاحب  
رو بروی دروازه مقبره رفیع الملک بهادر داد و حضرت مغفرت منزل در سایه سایبان خرد  
می نشستند و از هر آئینه و درنده سوال میکردند باین حد که صاحب خیر شما دوست دراز میکردند اگر کسی او میکردند و خداوند  
و جالبی که می ماندند نهایت صاف و پاکیزه میشدند هر کس که بدیر می نشست او را روانه میکردند  
چون رفیع الملک بهادر در حیات خود از آنجا خبر این در سجد خرد و باین که متصل بود و فرود  
آمدند و بعد چندی در بمون سجد قضا کردند و الحال در سجد مذکور جوانان چو کیداران  
کرا و گری و بهجت میمانند و قبر ایشان رو بروی مسجد سر راه بر چو توره حسد است  
روزی والده و والده عاصی که زبان هندی نانی گویند در سن قریب یکصد سال بیمار شده  
تا اینکه از پلنگ خواب بر سر زمین فرود آوردند و دانستند که جان بحق شده و عاصی بموت حال  
خوش میرا مینالدین علیخان برای تیاری قبر در درگاه بزرگان خود که متصل درگاه حضرت  
برهنه صاحب است میرفتیم چون نزدیک ایشان رسیدیم ایشان بطبق معمول خود آواز  
دادند که صاحب خیر شما حال عاصی که تیز مزاج بودند جواب دادند که چه خبر و کجا خیریت حالا برای  
تیاری قبر او خوشی کرده است میروم شاه صاحب مذکور فرمود که ترا معلوم نشد که آواز  
بیماری شجاعت یافت و طعام خورد و برگ تنبول خورده شسته است او شانه تنالی شاه  
عادل است که چون عاصی و خال عاصی گشتیم در خانه آمده دیدیم که همه خوشحال اند و مزاج نانی جفا

بجایست است بعد چهار سال در سن یکصد و چهار سالگی قضا نمودند روزی از طرف دروازه  
یا قوت پوره اندرون شهر موافق مهمل هر روزه که می آمدند عاصی میر تقی را خان بهادر سپر  
ماهرالدوله بهادر در دروازه خود در این تواریخ چو استاده بودیم شاه صاحب مذکور آمده  
سوال کردند عاصی جواب داد که بالفعل حیرت و حیرت نیست و میر تقی را خان نیز همین جواب دادند  
شاه صاحب مذکور بخان مذکور فرمود و دو صدر پوین نقد امر و زر که در حجره گذاشته اید از آفتابان  
دور پیاده باد بپند و گرنه همه بزرگی خواهند رفت میر تقی را خان که حیرت و حیرت بود و همون  
وقت دور پیاده آورده مذکور را نیز بعد از آن در دست عاصی قباله های مکان خانه مذکور که بود  
فرمود این کاغذ بنمایند عاصی قباله را کشاده بنظر در آورده بعد ملاحظه فرمود که ازین سه مهر  
فلان صاحب مهر حیران خواهد کرد فکر او نمایند فی الواقعی مهر و صاحب مهر واد و ماه حیران کرد  
عاصی در تمام عمر خویش اینقدر هم از هیچ فقیر خرق عادت ندیده و برای شنیدن دفتر است  
الا از محبوب علی شاه که ذکر ایشان فی آیه

### محبوب علی شاه

بزرگی بود سن هفتاد ساله در راسته و بازار پاک لنگه و طرانه بسیار خرد و پارسه از راسته  
شاخه های گوسفندان و پارچه های بوسیده که نه بر داشتند در لعل و در آغوش خویش میگرفتند  
و بحفاظت می داشتند هر کس که میخواست در خانه آورده طعام میخواند پس ایشان تا نشستن  
در خانه اش گاهی رکوع و در رکوع قرآن شریف حفظ با قرات که مال خویش الحالی میخواندند  
و گاهی مرثیه با سوز جگر سوز بخوبی تمام میخواندند و بر قوت می آورد و گاهی کسب و همت خیال پخته  
با توایم استوار عالم موافق میرا بپند و گاهی در عجب و فارسی و گاهی در لنگ و مسهلی و کسری  
و غیره زبانهای مختلف گفتگو میکردند و از فقر من فقیر صاحب کمال بود و روزی عاصی و برادران گاهی



ایشان را در خانه بوقت صبح آورده جماعت سروریش در وقت کناییده لباس نو پوشانیده  
 طعام خورانیده عرض کرد که یا مولی خبر و دوستقیم آید و ایار کرم است که در بلده نزد میر عالم  
 می آید خواهد آمد باین فرمود خانه ظالم خراب جنازه او هم در بلده نخواهد آمد فی الواقعی بعد  
 انتقال تابوتش بر کوه شریف آمده مدفون گردید و زیاده انتقال فرمود علی بیگ حسان  
 بهادر از راه گذشته ایشان خلاف معمول آواز دادند که علی بیگ حسان اینجا بیانه هرگاه او  
 نزدیک آمد فرمود که نا ازین جهان فانی بجهان جاودانی نقل میکنم هر حاجتی و مطلبی و رعای  
 که در دل خود داشته باشی باظهار آری تا روا کنیم خان مذکور جواب داد بلی تو هر روز میروی  
 می آئی و مرا هیچ پروای از تو نیست چون بوقت مغرب باز از آن راه گذشته ایشان همین  
 کلمات اعاده نمودند و او همون جواب داد صبح روز دیگر شنید که ایشان حلت کردند علی بیگ  
 را آنوقت افسوسها دست داد که چه خطا کردم چرا عرض حاجت خود نم نمودم بعد حلت در محله  
 چکنی پوره بیرون شهر مدفون نمودند معصوم صاحب سوداگری ترک کرده مرید شده بهاراجی  
 در گذرانید

## شاه کمال

از جمله سادات صحیح النسب بودند و در بزرگوار شریف و شسته ترک لباس دنیا کرده صفائی  
 چارابر و گرفته وارد بلده حیدرآباد گشتند اکثر و محبت مهاراجه بهادر بوده اشعار اساتذ  
 میخواندند بکمال خوش وضعی که اکثر شعرا طوطی دکن نام ایشان نهاده بودند سروپا برهنه با یک  
 لنگه که شرمی پوشید دیگر از خست پوشید هیچ نمیداشت شیرین کلامی نهایت فصاحت  
 و لطافت بود هرگاه بیرون بر می آمد بالای بتاری دو گاوی گواره آویخته بر آن گهواره  
 می نشست و نقاره بالای موده شتر پیش پیش بنطری سواری مینواختند یک موضع در ضفاف بزرگ

جاگیرش بود مجیم و شمیم قوی البتہ بودند در جاگیر خویش بوده گاه گاهی وارد بلده میشدند امیران سرکار  
بسیار دوست میداشتند در سینه بکینار و دود و دود و پنجاه و ده یک حبس رحلت کرده آن طرف  
دریای موسی و رستمی باز از چوبیہ مدفون شدند پس کلان ایشان خاکسار حسین نام در رساله  
شمس الامرا بهادریه کبریا کبریا **شاه خاموشش** از ساکنان قلعه مبارک  
عقب که مسیحی و زوالان موسی مبارک و قدیم شریف فرود آمدند از نزد قهار راجه بهادر یومیہ دارند  
امشب از روز خاموشش اندک با هم چسبیدن سخن بنیگین عاصی محرر و اوراق این چند بزرگان حال را  
بچشم خود دیده است اما خرق عادت به چسبیدن ظاهر انظر حقیر در آه کسانیکہ دیدہ باشند البتہ ایشان  
معتقد خواهند بود و العلم عند الله

## پیراوشاه صاحب یک قدس سره

آنحضرت ساکن گلشن آباد میگردانند اوقات آنجناب شبانه روز پیاوکی و عبادت معبود  
بر حق میگذاشت چون حضرت نهنت انسا میگویم صاحب را اراده بیت بدو شد از صندوق پینه  
پراغتفا و نقد ارادت و صداقت تقدیم رسانیده دست بیت دست آنحضرت داده میرگشتند  
و بخرامان شایسته از نقد و جواهر و اقمشه و جاگیر سیر حاصل سرور ساختند بسیار مردم از اهل حمید آباد  
و سرداران کر نول و غیره بجلالت ارادت و محبت آنحضرت میریدان آنجناب یاد دو فرزند و لبست  
داشت یکی شاه عالم دیگری محبوب عالم اما شاه عالم بعد رحلت آنحضرت در تپه قدس بقع خونی تمام سپری کرده در مقبره پدر  
بزرگوار خود که از محدثات حضرت بیگم صاحب موصوف است مدفون شدند فرزندان شاه عالم  
صاحب یکی بعد از صاحب دومی جیلانی صاحب و رینو لاد جاگیر اند فرزندان محبوب عالم صاحب  
مبین پور خلافت پیراوشاه صاحب در قضیه پور سکونت دارند و بخیل صاحب چوئی صاحب

بمکان خود شریف دارند همه بصفت بزرگان موصوف اند ۴ ۴ ۴

## حضرت شاه عطاء الله حسینی قدس سره

آنحضرت از اولاد اجداد و خاندان عالیشان حضرت علی موصوف از علوم عقلی و نقلی و خفی و جلی و خرق عادت ظاهری و باطنی است در ذات آنجناب بر چهره مبارک مانند نور جهان افروز آفتاب جهان تاب منور بر تمامی عالم روشن و ضیاء بخش بر انس و جن بود هرگاه آنجناب سر برهنه بالباس فقیرانه و در حوضه فیل خاصه خود بر می آمد جمالی به پشاده می آمد هر کس که می دید سر سبز و تعظیم و تکریم می نهاد و جاست سیادت به پشاده ماه چهارده سپید خورشید با اینم اخلاق پسندیده و اشتقاق حمیده آنجناب عالمی را وابسته کند الفت و محبت می ساخت و عمر حضرت غفر انما از بیجا پور شریف شریف آورده چندی در بلده حمید را با و اقامت و زید زید بنده گان نالی بسیار تو فقیر می فرمودند و امیران سرکار را اعتقاد و ائق بوده خدمت نامه بجای آوردند و در هر محفل و مجلس فقرا هرگاه آنجناب صد محفل میگشتند نظر بدون جمال چهره منوره آنحضرت بر چپاس نمی افتاد یعنی حدیث شریف انما جلیل و حبیب الجلال از جمال با کمال آنحضرت بعینه معانی میگردد و عالم محویت تاری می گشتند از ان اراده وطن فرمودند و در قلعه کرکول که غلام رسول خان میرد شده بود بمقام اصلی رسیده گنبد آنحضرت در آنجا است قریب یکصد مردم از فقرا و غیره همه همراه رکاب سعادت می بودند که بدون خوراندن اینها دست بقدره دراز نمی فرمودند و از صادر و واردی دست خالی نه می گرفت اعظم الامر مدد را الهام سرکار بسیار اعتقاد بوده خدمت بسیار می نمود و از حضور نیزه و از محلات علی بن القیاس الغرض مانند آنحضرت باین جمال روشن تا حال به نظر هیچ کس نه آمد

عاصی نیز در عالم ابتدای شباب خود از جمال آنحضرت بارها مشرف شده بود

## شیخ حنی صاحب شهسور بجالی قدس سره

نام آنحضرت شاه قاسم است ساکن بکربلا سمخلات و مضافات هنرسله آنحضرت نایب ابوالمعالی صاحب میرید  
اول در عهد حضرت غفرلے منزل در دیوانی میر عالم وارد حیدر آباد گشته نزد سلطانمیان نوکر شده و چیزی  
نزد ایشان باختفای راز مخفی مانند روزی توجیه بر یکا افغان که همواره نزد ایشان می نشست  
افتاد و در حالت جذبه عشق آگهی و آمده بهیوش گردید و این راز مخفی آشکار شد و مردم می آمدند  
و معتقد میگرددند چار شاه قاسم صاحب موصوف ترک نوکری کرده بوطن خویش رفته  
و بعد چند سال باز از آنجا بحیدر آباد آمده علانیه در مجلس سمع توجیه بر هر کس که می انداخت  
او از حال خود بی حال گشته در افتاده بود و می آمد و نوبت بان حدیث که در هر مجلس  
سماع پنجاه پنجاه کس بوجده آمده خود را فراموش کرده و افتاده حرکات عجیبی نمیدادند  
بسیار کسان از علماء و فقرا و متفکران شریعت مثل مولوی قطب الدین دهلوی و حکیم الحکامی لدو  
عزت یارخان بهادر و قادیارخان و قادیان خان برادران همواره مذکور و دیگران عذر روزگار و از افغانان  
حبیدر طالب میرید آنحضرت بکمال اعتقاد گشتند و محمد شفیع خان حیدر که با سواران و پیاده ها  
و سپاه و فیل و پالکی و غیره ملازم سرکار دولتدار بهرامی راجه گویند بخشش بهادر خوشحال  
و صاحب نقد و رزق بودند و فتاها هم اناث البیت در راه خدا صرف کرده و بیت شاه قاسم صاحب  
موصوف و آمده خود را شبانه روز در خدمت گذاری مرشد خویش مشغول گردانید و تمامی  
افغانان سنت جماعت را اعتقاد از آنحضرت است و بسیار در بیت شرف اند و زنده اند

مسند احمد از مذکور را آنحضرت خلیفه خود دانسته بجای خود در حقیقت مقرر فرموده در سنه  
 یک هزار و دویست و سی و هشت بحسب مقام علیین مقام گذریدند از خلفای نامور و فرمود اول جریده  
 اینچنان از قبض نشان محمد شفیع خان بهادر مذکور بودند که ایشان هم مدتی مأمور هدایت و ارشاد  
 گردیده بالای چو تیره مقرر شد خود که در محاربه و در مکان خود است مدفون شده اند  
 در خاک نگذاری دقیقه از دقایق اعتقاد فرمودند و گذشت ننمودند و سریران ایشان هم بسیار کسان  
 موجود هستند و خلفای آنحضرت مثل سید الشاه و زبردست خان بهادر و دیگر دوسه کس  
 صاحب ارشاد شده و سریران خود دارند از زبردست خان بهادر و ظاهرا هیچکس را مرید نکرده بودند  
 لکن باور امر هدایت از آنحضرت گردیدند و ریوالا محمد عبدالهادی عرف بوژین صاحب میر سید محمد شفیع الله  
 شاه بر جاده این طریق سلیم و بارشاد شفی و جلی قویم و ستقیم اند و بسیار مردمان را مرید خویش کرده  
 بلذات اسرار باطنی مخطوط نموده اند و مینمایند لکن بعد از حال محمد شفیع خان مذکور در سنه یک هزار  
 و دویست و پنجاه و پنج بحسب لعل آمده در پادی قبر شریف مرشد خود شاه قاسم صاحب روح  
 مدفون گردیده اند زبردست خان بهادر و خواجه میان سپهر محمد صاحب مذکور را بر سر خلافت  
 پیر نشاند و اجرای کار را نمود و چون خبر حلت محمد شفیع خان محمد را رسید عمر صاحب همیشه زاده  
 و مرید حضرت شاه قاسم صاحب خفرو در وطن رسید عازم حیدرآباد گشته و در مکان روضه آنحضرت  
 فرود آمدند و با تمامی مریدان و خلفای آنحضرت گفتند که خواجه میان سپهر محمد شفیع خان که بالاس  
 مسند هدایت و ارشاد نشسته کار فرمای میکنند اگر مرید و والد خود شده اند و بر طبق ارشاد والد  
 خویش مرید میکنند ازین چه بهتر من هم بطبع ایشانم و هرگاه مرید پدر خود نباشند و از موز و اسرار  
 این مقدیر جلیل القدر هم آگاه نیستند پس بکدام سرشته مرید نمایند و از کدام سلسله ائمت بزرگان  
 مقصود و خالین میرادشان میرساند اولی و اشب آنست که دست از دست بیت من داده چیز حاصل نمایند

زاینکہ خود ہم گمراہ و مریدان و معتقدان خود را نیز گمراہ نیاید و گناہگار خدا و رسول خدا و پیروان  
خود میگردد و تا جین جیات زیر دست خان بہادر کہ نہایت منتقد محمد شفیع خان مرحوم بود و کار  
پیش رفت الحال ہمہ خلفا و میرین بطرف بی عمر صاحب اند و ایشان را در مکان عبدالہیادی  
فرود آورده و محضر ہواہمیر فقرا و شاہین عصر تیار کردہ اند و حضور پر نور سفیر سیدائہ باید دید بقول  
شاعر شعر تیار کر اخواہد و میلے بکہ دارد و

### حضرت شاہ عبداللہ صاحب

از ہما مقدسان روزگار در سنہ یکہزار و دوصد و چہل و پنج ہجری از بجا پور وارد بلدہ حیدر آباد  
گردیدہ چندی اقامت گذیدند حضور پر نور او ہم اللہ اقبال خود برای ملاقات ایشان بہ مکان  
فرود گاہ رونق افزا شدہ از دو ہزار روپیہ نقد سوای شہینہ و غیرہ مسلوک گشتند با وجہ و سن  
ہشتاد و سالگی شبانہ روز مصروف عبادت و سبوح و تحفاتی بودند از خاندان امیر کہیر خود و برادران  
و غیرہ اناث و ذکور و خلقت خدا بسیار بہت شرف شدند بوقت روانہ شدن وطن خویش  
اخراجات سفر از سرکار و غیرہ بسیار ہم رسید و آنحضرت خود مسلوک بحساب مستحقین میفرمود و چون  
داخل بجا پور گشتند بعد دو سال کم و زیاد واصل حق شدند

### حضرت شاہ سعد اللہ صاحب مدظلہ

از منتقنات روزگار و از خاصان در گاہ کردگار و از خلفای خاص حضرت مرزا مظہر جان جاناں  
از دارالخلافہ شاہجہان آباد وارد بلدہ حیدر آباد شدہ در محلہ اردو در مکان وسعی سکونت  
داشتہ بارشاد میرین از سرشتہ خاندان قادریہ و نقشبندیہ معمور ہایت و ارشاد اند و کل انتخاب  
برتر ہست کہ ہر چند راجہ چند و لعل مہاراجہ بہادر و امای دیگر خوانند کہ از نقد و یومیہ ہوا خد متہا کنند

وسادت و این حال نمایند آنحضرت به هیچ وجه قبول نه فرمود آخر الامر شمس الامراء بهادر امیر کبیر خود  
 بمکان آنحضرت آمده ملاقات نموده هزار اعتقاد و رسوم و الحاح مبلغ پانصد روپیه نذر خود  
 قبول کنانیدند و آنحضرت مبلغ مذکور را در خرج تحقیق صرف فرمودند با وصف صرف توکل کم از  
 صد کس طعام میخورند و اعیاناً اگر فوت صد کس بهر پیر تا خورایند مجموع خادمان و متحان خود  
 هم دست بلقیه دراز نه سیفر نمایند و توجه دو وقت این صورت است که همه مردم را در مراقبه بوقت صبح  
 و بعد عصر میباشند و خود هم ششست در باطن بخمال مجموع اهل مراقبه توجه میکنند برای هر یک حالتی  
 پیدا میشود که در تمام عمر ندیده و نپسیده باشد و لذت آن محو میگردد و معنی انبات خود را پدید  
 متوکل مبنیات را نزد آنحضرت بالکل و خل نیست الغرض درین زمان که سنه یک هزار و دویست و پنجاه و  
 هشت هجریست در بلده حیدرآباد مانند آنحضرت بنظر حقیقت بین سوای جناب حضرت مولوی  
 حافظ حاجی میر شیخ الدین صاحب قبله مظلله النالی احدی نیست هر چند حضور پر نور شتاق ملاقات  
 اما بسبب اینکه آنحضرت سوای مکان خود قدم بیرون نمیگذارند لهذا ملاقات بعمل نه آمد بجز با مردم  
 و رعیت آنحضرت مشرف اند

## حضرت شاه غلامی صاحب خطیب مکرم مسیحی رقدس سره

نام اصلی آنحضرت غلام نبی است فرزند شاه غلام سرور صاحب خطیب اندیشه خطابت مسیحی مذکور  
 میگردند که از قدیم متعلق بود درین عهد حضرت بنده گانغالی و ام اقبال همواره ملاقات حضور پر سید  
 و خود بدست و اقبال نیز بمکان ایشان که متصل دروازه باره دری میر عالم مرحوم است تشریف  
 می آوردی فرشته صفت بود که به صورت انسان ظهور نمود اخلاق و فروتنی ایشان را نهایتی  
 وحدی نبود خلق محمدری که میگویند در ذات آنحضرت بنظر در آید راه ریح الاول و در راه مبارک رمضان

دو عشره محرم الحرام و در ماه ربیع الثانی حدیث شریف در خانه خود بیان می نمودند هزاران زن و مرد  
و در میان زنان و در میان مردان مروان آنحضرت جمع میگشتند و سادات محال میکردند در سینه بکنار و در  
و پنجاه و دو حبس لعلم قدس خرابه بیرون کمر کی بود کی صاحب مدفون شدند مریدان  
آنحضرت از انات و زکوری هزاران و بنیره آنحضرت بر خطابت مکه مسجد محمود هستند . . .

## حضرت حافظ محمد علی صاحب مدظلہ

آنجناب از کبری منزل خیر آباد و مضاف دہلی دار و حیر آباد گشته در محله اردو فرو داده در سی گاریخت  
مسکن و مقام ساخته ذات گرامی آنحضرت از مقتدایان زمانه و فردی منتخب یگانه بود که بارشاد  
مریدین از همه خاندان قادریه و چشتیه و غیره پیروان شریف آنجناب قریب بهشتا در سیده بود  
شادی شریف مولانا روم را بنایت روز خفی و جلی و صنایع و بدایع آن در مس میفرمودند عابد شب  
زنده دار را به بیدار دل از خوابان و بزرگان روزگار گاهی قدم بجای پیچکس از جای خود گذشت  
لکن در فاتحه عرس بزرگان بر طبق استند عارفانای عہد شریف می بردند و ظاہرا از هیچ حساب  
معاشر با آنحضرت مقرر نبود و روزی برای مالی شخصی مقیم خود بخود و بجا جزائی مردمان و رثائے  
آن شخص بجا راجه چند و عمل مهاراجه بهادر که آرزوی سچ و رنهایت داشت رفتن بهادر و مرثا و راجه  
مکان خویش راجه و سراج بهادر را با استقبال فرستاده خود را و راجه بهنگام پیشقدمی نموده بالای  
مسند نشاند و خود رو برو با فرزندان نشستند و یکصد روست و پنج اشرفی بسکه حالی نذر نهادند  
آنحضرت فرمود که من غریب الدین را اوقات قوت لایموت شبانه روزی خویش علی التوکل از هر خانه  
که رسد دارم دیگر کدام احتیاج است که ازین زخیر رفع کنم اگر در صرف تنخواہ داران محتاج حسب عیال  
و اطفال خرج شود عین خوش خاطری آنها و خوشودی خداوند حقیقی و مجازی نیز خواهد شد



معتمد اینقدر خیرات که عمل می آرند حق سپاه است خیال اینی بسیار دارند که در حق شما نهایت بهتر است  
آنند اختیارات شماست مهارت بسیار بسیار متقدّم آنحضرت گشت حضرت نمود دیگر گاهی ملاقات  
نشد روز و روزینه و یوبیه هرگز قبول نه فرمودند و هر روز از پنجاه کس طعام دو وقت میخوردند  
و قطب یا خلیف یا در محی الدوله بهادر احمد یار خان و دیگر علما و بزرگان بسیار کس و مثل مردی شیخ حیدر خان  
و محمد اکبر خان و غیره از حضور ایشان هم میرد آنحضرت اند در راه شوال المکرم سنه یک هزار و دویست  
و پنجاه و نه هجری که بوطن خود تشریف بردند

## حضرت پیراوشاه جامدی قدس سره

آنحضرت از خاندان عالیشان بیاد و نجات و شرافت اند فرزند ارجمند حضرت سید عبداللّه مدنی  
رضوی ساکن مدینه منوره زواللّه شرفها از محلّه نبی حسین و نقاب چهار دار که بر سر مبارک میباشد از  
تغای بنی حسین است چون آنحضرت به اراده سیاحت بطرف هندوستان روانه شده بند مبارک  
سورت گردید از بسکه زبان عسکری و شهنشاه از گفتگوی روزمره هندوستان این ولایت که بفهم و ادراک  
آنحضرت نمی آمد بسیار بنحیده خاطر میشدند روزی بجناب جمالی خود جناب حضرت امام همام علیه  
ابن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام لعالم مراقبه و مشاهدۀ عرض نمود آنجناب لب مبارک خود را  
برهن آنحضرت مشرف فرمود و یک دانه سیب تازه بدست دادند چون از عالم مراقبه و مشاهدۀ فراغت  
شد و دیدند که سیب در دست خود است آنرا خوردند از آن روز آنقدر مهارت و گفتگوی هندی  
بهتر سپید گویا از سالهای سال ازین زبان واقف تر بودند معذرا چون در دارالخلافت شاهجهان آباد  
تشریف آوردند ابامیر خان بهادر میرد آنحضرت گردید و محمد شاه باو شاه را اعتقاد و ائق بهم رسید  
هرگاه جنگ و شاه با محمد شاه بوقوع آمد آنحضرت خود در چهار دشت پس از آن نواب مغفرتاب

اصفاه بهادر را بخا و اعتقاد بهر سیده نواب موصوف آنحضرت را بوقت اراده و کن بهنایت  
 خاص و اعتقاد بهر خلیف او رده بحیدر آباد رسیدند و زمینی بیرون بلده که حالا مقام آنحضرت  
 است پسند کرده فرمود آمدند چنانچه سید رضی موسوی والد میر عالم بهادر نیز در انشای راه که از شوشتر  
 می آمده ملاقی شده با اتفاق تشریف شریف آوردند و فیما بین آنحضرت و سید صبا موصوف بهنایت  
 محبت بود و الغرض جناب سید عبد الله مدنی موصوف ممدوح تا حالت نواب مغفرتاب در همین جا  
 بارشاد و هدایت خلق به بیت و ارادت مصروف بوده بعد طلت نواب مغفرتاب علیه الرحمه ما زیم  
 بهشت برین گردیدند **نقل** روزی امیر الممالک صلابت جنگ بهادر در عهد ریاست خود بر  
 ملاقات آنحضرت آمده خواستند که بشرف ملاقات مشرف شوند آنحضرت فرمود که اینوقت ملاقات  
 فقیر نیست انشاء الله تعالی روزی بحکم و خواهش جناب قدس الکی بوقوع خواهد آمد بهادر موصوف  
 بی نیل مقصود برگردیدند و هرگاه جناب غفرتاب میر نظام علیخان بهادر اصفاه ثانی در عالم  
 مرشد زادگی ملاقات آنحضرت آمدند آنجناب کمال توجه ظاهری و باطنی ملاقات فرمودند چون  
 حضور پر نور نظر گذرانیدند حضرت فرمود که نذر شما بغیر نشانیدن شمارا بالای ریاست نخواهم گفت  
 هر چند حضور اسرار نمودند و همین ارشاد شد چون بنرگان تعالی بر سر سلطنت جلوه آراشد و هر چه  
 نذر گذرانیدند کمال توجه قبالت میفرمودند علی هذا القیاس خرق عادات آنجناب بسیار اند  
 معذاد و فرزند دلیند گذشتند یکی سید احمد صاحب و دوم پیر بادشاه صاحب موصوف  
 سید احمد صاحب در عالم جذب دنیا پیر و فرموده منتصل پیر بزرگوار خویش مدفون گردیدند و  
 و حضرت پیر بادشاه صاحب مدنی در عالم جذب وفات شبانه روزی خود را در غار کوه که منتصل  
 قبر تشریف سید احمد با و پاست بسر برده از سرو پای خود خبر داشتند چنانچه اکثر از موهای سربارک  
 حشرات الارض گزیده بر می آمدند و هیچ توجه لطعام نبود بعد سه روز چهار روز هرگاه خادم عرض کرد

که والده صاحب جناب این آر و گندم سخته بریان فرستاده اند اگر یک دو لقمه از آن بدین میگذاشتند  
 باز تا سه روز متوجه نمیشدند بدمت دراز و محنت بسیار بساوا که در آمده حفظ قرآن شریف و  
 زیارت و طواف حرمین شریفین را و الله شرفها عمل آورده و حیدر آباد متوجه ادای حکم زبانی  
 بر طبق آیه کریمه فانکم اوصا کاب لکم گردیدند چنانچه حق سبحانه تعالی فرزندش خلف الصدق  
 جناب سید علی صاحب مدنی مد ظله العالی عطا فرمود که احوال آنجناب مفصل باز قلم خواهد آمد  
 انشاء الله تعالی اما حضور پر نور غفرناک را نهایت اعتقاد بود و جناب حضرت عمده بگیم صاحب  
 محرمه مغفوره را نهایت ارادت پیدا شده همواره بخدمت گذاریدها مشرف میگشتند اکثر بندگان تعالی  
 بنزول زیبا باغ برای ملاقات تشریف می آوردند و بغایت جناب محرم مغفور فائز میگردد و دیدند  
 و نذر ما و ضرتها بجای می آوردند هرگاه بوقت ملاقات که معمول بود پنج هزار روپیه نذر میکردند  
 آنجناب رو بروی خود بدولت همه زلفه فقر و آریا بختیاج صرف کرده بچرخ و پیوه در گوشه  
 رومال خود بسته فرمودند که این قوت یکروزه تمامی عیال و اطفال فقیر پس است لهذا حضور پر نور  
 سوای معمول نذر ملاقات از خبر گیری روز و شب ماه بماه قصور نه فرموده همه سباب و انشاید  
 خود بی آدمی شبانه روز از سر کار و ولتدار خود متوجه شده ماه بماه اسال محل مبارک آنحضرت  
 می نمودند محلات حضور مثل زیبا لسا بگیم صاحب و سلطانی بگیم صاحب و دیگر بگیات و خانات و غیره  
 همه میر با ارادت جناب بودند **نقل عجیب** از آنحضرت اینکه روزی حسب الاستعاضه  
 حضور پر نور آنجناب برای ملاقات تشریف تشریف از زانی فرمودند که تعالی اندرون محل مبارک  
 همراه خود برده نشانید و هر قدر اطولایف عرف نهی را که فرد کماله علم موسیقی بود حکم شد که رو برو  
 آنحضرت چیزی که در آن معرفت الکی بوده باشد بعضی رساند تا سرده غزلی پر معرفت باهنگ نیک  
 بعضی رسانید از آن حالتی بر آن حضرت مستولی شد که در و دیوار بوجد در آمد و حضور پر نور را

نیز کمال رقت دستداد سپید علی صاحب فرزند آنحضرت بمر سیزده سالگی همراه آنجناب نیز بودند  
چون از مجلس سرود فراغت و از آن حالت نفاقت حاصل آمد متوجه طعام خاص شدند آنوقت  
بندگالغالی گذارش نمود که از باعث مقید ماندن اعظم الامر اعلام سپید خان مدارالهام و دولت  
در پوئامورات سرکار بسیار به انتظام اند و احدی لایق درستی این امر حبلیل القدر نیست که فی الجمله  
بانتظام درآرد اگر طور زمانی اعظم الامر که بالفعل و خیال نیست بشود عین احسان جناب قدس  
اکبر است حضرت پیر بادشاه صاحب موصوف فرمودند که انشا الله تعالی پرسیده جواب خواهیم داد  
چون بیکان خود و شریف آوردند سپید علی صاحب فرزند آنجناب عرض کرد که قبله عالم از جناب عالی  
هم کس دیگر بزرگ تر است که از و خواهد پرسید فرمود بی از بزرگان ما بزرگ تر و شمارا هم خواهد نمود  
چون شب شد فرمودند که سپید علی شما غسل کرده بلباس پاکیزه بوقت نماز تنجی که برای وضو کنایندن  
معمول دارند حاضر باشند بعد فراغت از نماز تنجی و قرآن شریف معمولی فرمود که شما پس پشت  
بشینند و بین هر چه بنظر شما آید مارا از آن بعد فراغت خبر دهند و حضرت مشغول ذکر و غسل  
شدند جناب سپید علی صاحب میفرمود که یک یک حالتی بر من مستولی شد که نه خواب بود و نه بیداری  
و نقاشی منم که بیداری و سبج باروشنی نورانی بغیر مشعل و چراغ بمشاهده درآورد و در آن میدان  
لگو که خلقت خدا استاده در و شریف میخوانند و میگوریند اینک سواری مبارک هم می آید که منما  
یک تخت مرصع با عالی نشی بکمال جاه و جلال از هوا بر سرشته بلند خاک قرار گرفت و تمامی خلق الله  
در و خوانان گرداگرد تخت مبارک استاده اند که یکبار پدید ریز گوارم قصه حصوری نموده روانه  
شدند و من هم خواستم که همراه والد خود بروم و هرگز قدم و سرپای من یاری ندادند و نمیتوانستم که  
یک قدم پیش بگذارم ناچار بموختا استاده سپیدیم که والد هم رو برو شرف شده از جناب ختمه پناه  
صلی الله علیه و آله و سلم چیزی عرض کردند پیش منشا آوازیکه برآمد که اعلام سپید خان را از پونا بچهار کاهور رسانند

و من ہم بگویش خویش شنیدم بعد از آن از حال مذکور چون بحال خود آمدم دیدم کہ وقت صبح صادق است و حضرت مشغول عبادت اند بعد فراغت از عبادت کہ بوقت یکپاس روز برآمده از حجبہ بیرون برآمدند ہمہ کیفیت مشاہدہ شب بعرض رسانیدم فرمود ای فرزند شہا اگر محنت خواہی کرد رسائی شہانیزہ بحضوری آنجناب خواہد شد حالا شہانیزہ بندہ گالغالی بروند و ہمہ کیفیت کہ خود دیدہ اند با ظہار آرند بندہ گالغالی را بہ مجروحیتین اینحال یقین کلی شد کہ رسائی اعظم الامر اعتقید میشود چنانچہ در ہمون چند روز اعظم الامر باستقلال تمام داخل حیدر آباد گشت بفضل احوال ایشان در ذکر احوال حضرت غفرناہب و ہم در احوال ایشان بقلم آمدہ القصہ خرق عادات آنجناب را حدی و پایانی نبود تمامی برای سرکار حاضر جناب گشتہ بصدق دل میرد و معتقد میشدند و عاشقہ ارادت بردوش خویش بر میداشتند صلابت عبادت و معرفت الہی با منترتبہ بود کہ چشمہ با چشم مبارک ہمچشم نہ میشدند زاہر عابد شب زندہ دار ہموارہ در عالم استراق بصفات ملائکہ موصوف ازین جہان فانی بعالم باقی خراسیدہ وصل حق گردیدند مقبرہ عالیشان متصل آصف نگر موجود است و عرس متکلف میشود

### حضرت سید علی صاحب مدنی مدظلہ العالی

خلف الصدق وارثہ والیقین جناب حضرت پیر بادشاہ صاحب مدنی موصوف اند بعد رحلت پدر عالیقدر خود بر سرندارشاد شملکن گشتہ سلسلہ ارادت و ہیبت خلائق را زیب تازہ و زینت بی اندازہ فرمود و طریقہ خاندان عالیشان بزرگان ابرو نق مایشی زائد و آور و سبحان اللہ خاصان در گاہ الہی را آنا فانا بخش و کرامت از عالم بالاست و عالم تبدی شباب آنجناب باوراک علوم عقلی و نقلی و اتصال کسب و کمال صوری و معنوی بہرہ کامل ہم رسانید کہ خلقت خدا بدل و جان معتقد و مطیع و متقاد گردید و تمامی علی و ادنی را رجوع با آنجناب شد علی الخصوص

حضرت منفرت منزل را کمال محبت و اخلاص با حضرت بوده و اکثر از محلات را اعتقاد و ارادت  
و محبت از سابق زیاد تر است این سرکار همه رسوخ دلی داشته همواره ابعاد ملاقات  
مشترب میشود آثار سیادت و زهد و تقوی و توح و سخاوت و شجاعت و عالی همی از هم  
منوره آنجناب مانند ضیای آفتاب درخشان نیک خصال ستوده افعال نمکسار غبار قدر دان  
نخباقلم را طاقت از قلم فضایل و زبان را قوت اظهار ستوده خصال آنحضرت نیست از هزار  
یکه و از بسیار اندکی تعظیم آور و بزرگان عالمی حضور پر نور آدام الله اقبال و مد الله ظله العالی زیارت  
بزرگان آنحضرت و ملاقات فیض استفاده آنجناب فایز گشته اند و از آنکه در خدمت  
میفرمایند و بدل محبت دارند و آنجناب نیز بدل درباره از یاد و دولت و حفظ صحت و عافیت  
حضور پر نور بوقت خاص الخاص خواص خویش از جناب اقدس آبی کمال محبت و نیاز مسکن عظام  
میفرمایند حضور سی عالی و نقار خانه بلب تیار کنایه اند و برای اخراجات آنجا بدل منوجه هستند

### مولانا رفیع الدین قندری قدس سره الغفرین

از جملة خاصان و بزرگان و برگزیدگان جناب اقدس یزدی ساکن قضیه قندری که از مضافات  
صوبه فرخنده بنیاد حیدر آباد است بودند چون وارد بلده مذکور گردیدند هزار مأموم انانث و ذکور  
دست ارادت و محبت خود را بدست مبارک آنجناب داده مشرف و سباهی و ممتاز گشتند و در قضایا  
و قریات لکھو کام و وزن میردا آنحضرت اند هر گاه در شروع جلوس و ابتدای ایام مسند آراستگی  
دولت حضرت منفرت منزل تشریف شریف سبله حیدر آباد آوردند کثرت خلایق را باب ارادت  
و محبت آن مرتبه شد که ناهنجار است آنحضرت رسیدن خیلی مشکل تر میکرد و بدینجه و لطف از هجوم خلایق  
فرصت دست نمیداد و در نیاز خارج از شمار و حساب بوده که تعداد و حصر نمیتواند کرد و عالمی را

از رونق افزای آنحضرت مراد ملی و مقصود کلی حاصل آید باروت فایز گشتند و خواستند که مقام آن  
حضرت همیشه ببلد حیدر آباد باشد که ساکنان اینجا از آفات و بلیات محفوظ باشند اما چون عظم الامرا را  
انتظام مافی الضمیر از قدیم بود و حضور پر نور عرض کرد که اگر همین حشرات و کثرت میدان حبیب که مطیع  
و متقاد مولوی صاحب این مقام و مسکن ایشان بلد حیدر آباد یا شهر دیگر باشد حکم حاکم سر و جاری  
نخواهد شد و بلکه احتمال امور دیگر است که به هیچ وجه اصلاح پذیر نخواهد شد آئینده هر چه مرضی مبارک از آنجا که  
رای در آلکام و امور سلطنت و انتظام ریاست پذیرا میباشد حکم که جناب اراده وطن خود فرمایند  
آنجناب در همین ایام روانه وطن خویش بقصد بقصد گشت قدرت کامله جناب اقدس الهی و تصرف  
برگزیدگان ایزدی نیست که در عرصه چند روز عظم الامرا ارطو جاده نیز هر راه فنا گشت پس  
آنحضرت در آخر عمر حضرت منفرد تنزل بخبرک داشت عا شمس الامراء و امیر کبیر وار و بلده شاره و رابع  
منقبره جان علیجان مرحوم فرود آمد و در آن ایام از بصارت ظاهری چشمان معذور شده بودند  
کثرت خلایق هم که آنقدر بنوعی مخصوصان حاضر میشدند چرا که خود آنحضرت را اجماع خلایق منظور  
بود و عاصی میگویند عافیت طلبان و رابع منقبره مذکور در نماز عصر شریف قدسوسی مشرف گشتیم  
جمالی دیدیم که دیگر نظرات اما حال آمد و به صدق آیه که میگوید و ما هذ البشر ان هذ الا ملک  
کرمی بعد بیست خاندان امیر کبیر که اصل بجای در و در همین پیش نهاد خاطر معنی بود چون روانه  
قدما شد ندنی الحقیقت روانگی ملک تھا بوده و در اینجا حالت فرموده مدفون گشتن فرزندان  
آنحضرت بقیع مقام ارشاد اند و امیر کبیر گنبد عالیشان بالای مرقد مبارک با صراحت در آورده اند  
سال بسال عرس تکلف میشود

جناب نظام حاجی مولوی میر شجاع الدین حسین مدظلہ

هر چند آنجناب بهر چه از اظهار حسب و نسب خویش نه میفرمایند اما چون عاصی سر پاسبانی مولف این  
 تایخ را اعتقاد داشت بجناب آنحضرت است تلاش بسیار نموده مانند آبجیات هم رسانید لیکن  
 هزار خون ناله جگر تا یاد کار و روزگار باشد و مولف را سعادت کبری الضییب شود انقضای ذات  
 آنجناب موجب برکات است از سادات علوی حسینی که جبهت شریف اعلاهی آنحضرت میر جلال الدین  
 علی الرحمن از اولاد حضرت خواجه احمد بسوی قدس سره العزیز که احوال آنجناب در کتب بسیار  
 مرقوم است بودند اما میر جلال الدین موصوف در عهد سلطنت حشمت اشیانی جلال الدین محمد اکبر شاه  
 بادشاه هندوستان وارد سرکار سرکار و از من مضافات صوبه مالوه شده از سرکار امیرده  
 شریف قضا مقرر گشت تا بعد پنج پشت بنیره آنحضرت سید محمد وایم که در چهارده سالگی در علم و فضل و  
 کمال کتبی خاندان دینی نظیر خویش بود و بسبب غمازی شخصی در پیشگاه سلطانی باین معنی که در کم  
 سالگی سیر انجام قضا چگونه ایشان سیرند دیگری بخویش شود و خود وارد دشتا جهان آباد گشته با فرد در  
 آرامگاه محمد شاه بادشاه ملاقات حاصل نموده بسیار بسیار پس خاطر مبارک سلطانی گشته بخدمت  
 موروثی خویش بستاند تمام مامور گردیدند و بعد از اوقات اقامت و حکمی بخدمت حضرت شاه  
 یار محمد خلیفه جناب حضرت نظام الدین ثانی قدس سره بخلاف چند طرق نیز مشرف شده  
 بوطن خویش لباس درویشان رسیدند والد راجد آنحضرت سید مرزا فرمودند که ای فرزند جگر  
 پیوندای سر رسیدن از چند من هرگاه شما این لباس درویشی اوقات عزیز خویش بسره خاهاست برو  
 برو دشمن خاندان بزرگان شما کدام کس خواهد کرد و چگونه خواهد شد ستمها از روی خاطر شما هم  
 نه میخواهم پس مناسب است که ظاهر لباس درویشی پردازد و باطن مشغول حالات خود باشد  
 لهذا بطریق رضامندی والد خویش لباس درویشی اختیار کرده بدکن آمده بمصاحبت نقاب  
 ناصر خنک شهب چنان پرداختند که بی ثروت و صلاح سید محمد وایم موصوف کار بوقوع نمی آید



وامری بی رضای ایشان صورت نمی گشت بعد شهادت نواب شهید در برهان پور آمده اقامت  
ورزیده نامیر کریم الله خان فرزند آنحضرت در عمر شصت سالگی به بشارت بزرگی و نیز بمبعائنه  
رویای صادقه خود یعنی میر کریم الله خان موصوف بشی در اقامت برهان پور خوابی دید که باوی  
مخالفت در بلده مذکور و زیده چهره های تمامی بلده از آن باو خاموش شدند مگر یک چراغ  
در جامع مسجد برهان پور مذکور نهایت نور و ضیاء روشن و قایم است که هیچ آسیب هوایی  
مخالفت در آن چراغ اثر نمیکند بعد بیداری تعبیر خواب خویش چنان خود ثابت نمودند که  
هر چند من شصت ساله ام و زوجه ندارم اما در تقدیر من معلوم میشود که انشاء الله تعالی اولاد  
خواهند داشت و کاشانه من از چراغ فرزند نور خواهد گشت اما در خانه کسانی که علاقه با مسجد جامع  
این شهر برهان پور دارند تجویز سنا گشت باید کرد چون علاقه مسجد مذکور به خواجه صدیق ملقب  
بمیر غلام محی الدین خان نسیره خواجه هاشم قدس الله سره بود و یک دختر ناکثه زالی البت و نه  
ساله هم داشتند میر کریم الله خان بطور بکمال آرزو مبنای گشت پرداختند از آن عقیقه در عرصه  
دو سال جناب حضرت میر شجاع الدین حسین موصوف زو الله برکاته متولد شد در الغرض الهه  
آنجناب هم عالیجنان از سادات صحیح النسب اندر فوج ماجرا اینکه مخالفان اقربای آنجناب که  
بسیار بودند نمیخواستند که در اینجا از چراغ هدایت روشن شود لهذا بوقت بودن آنحضرت  
در شکم والده خویش سحر کنانید که فرزند صحیح الخلقیت پیدا نشود و قتی که آنجناب قدم از عدم  
بشود و نهاد باظهار وایه و از میفراری مادر چنان معلوم گشت که چیزی دیگر نیز در شکم مادر است  
شاید بچه دیگر بوده باشد پس والد آنحضرت برخاک تملک سفلیبید و دعا میگردند تا اینکه بچه دیگر هم  
بر آید تا ناقص الخلقیت و ضعیف الاعضا بچنان بوده الله چون خبر تولد صحیح و سالم شدن آنجناب  
و ناقص الخلقیت بر آمدن بچه دیگر و بحالی و خیریت مزاج آنحضرت و والده بزرگوار آنحضرت لمجد مخالفان

عرق مخالفت بکرت در آمده بساحری که بالی مبنای اینکار سحر بود و گرفتار که تو چگونگی کار خود کردی  
 و دنیا که صورت دیگر جلوه گشته بی هیچ کار برضایندی مابریه آوردی او جواب داد که انتر کار  
 سن بیک سحر بود که هویداست اما نمیدانم که خالق مختار در عوض آن ناقص الخلقیت چه دیگر صحیح  
 سالم گرامت فرماید این تقدیر شما و تقدیر پدر و مادر طفل است و پس حاصل اینکه مخالفین و مخالفین  
 درباره حدوث آنحضرت از خود تصور نمودند اما حق سبحانه تعالی روان داشت که امر هدایت منقطع  
 گردد و معجزات بعد تولد آنحضرت یک سال متوقف شده بود که میر کرم الله خان موصوف والد آن  
 حضرت رحلت فرمود پس آنجناب بمسرت پوشش ساکلی از طواف بیت الله شریف زاد الله شرفاً  
 و تعظیماً دفاول مشرف شده فراغت حاصل نموده بات عا و احباب و اقربا و رسته بهزار و دود و شانزده  
 هجری با اهل و عیال خویش وارد بلده حیدرآباد شده اقامت ورزیدند و در قصبه قندهار صوبه  
 حیدرآباد هم رفته بخدمت شریف جناب مولانا رفیع الدین قدس الله سره به بیت مشرف گشته  
 بکلافت چهار طریقه قادریه و حشویه و نقشبندیه و قاضیه فایز گردیدند و باز وارد حیدرآباد شده  
 خود را و کمالات خود را از مردم به اندر چه مخفی و پنهان میداشتند که اثری از آن بنظر هیچکس نمیرسید  
 بلکه بویهم و خیال بهم نمی آمد اما بقول شاعر شعر اگر بر شک گردیده صد نوی ده کن غمازی از صد  
 پرده اشش بوی ده ضیای آفتاب و آفتاب از هزار پرده پرده دوری میکند چون منظور حال  
 بچون چنان بود که هزار بار مردم بفیض عام آنجناب سقیض شوند و راه هدایت پویند خود بخود و اشتیاق  
 کمالات آنجناب مشهور آفاق شد و خلقت خدا را رجوع با آنجناب گشت از انجمله اندکی اینکه قریب  
 دود صد کس کفایت بوقت اسلام آوردن غلام تقی کنعان مرحوم همه ما خود بخود از توجه آنحضرت  
 بدست پر فیض آنجناب بیست کرده مشرف باسلام شدند و مقبول و جهان گشته و حالاً هم در راه  
 دو کس چهار کس بهدایت آنجناب باسلام مشرف میشوند چرا فیض عام آنحضرت جاری نباشد

که ذات بابرکات آنجناب در زهد و تقوی و توسع و تقدس و قناعت و عبادت و طهارت و سلب  
نفسه و بی طمعی و در جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده مانند ی و نظیری ندارد و درین زمانه که سینه  
کمینار و دود و دود و پنجاه و شست و سه است هیچکس چه در ممالک و کن و چه در محنت آبادین بنظر ارباب  
ادراک و اصحاب استحقاق در نه آمد تا به ملک و دیگر چه در صایم الدین قایم اللیل عبارت از آنجناب  
است و پس تعداد مریدین آنحضرت که در چهار طریقه حلقه بگوش ارادت و محبت میشوند از هزار تا گذشته  
و آنافا تا هر روز با شیعی زاید اند و هر روز و وقتی قریب دو صد کس طعام از باور حیثی آنجناب بغیر  
مشقت و محنت میخورند و در تحقیقات قرائت قرآن شریف و کلام محب از بهفت قرائت مثل آنحضرت  
احدی خبردار و محقق نیست ترجمه قرآن شریف بزبان هندی اردوی خاص خیابان تصنیف فرمود  
اند که صدر الامر دم ترجمه خوانده از او امر و لواهی و قصص کلام الهی آگاه شده عمل میکنند و اینهم از خصایص  
حنات آنجناب است اکثر حضور پر نور ملاقات مسرور میشوند و خاتنها میفرمایند که توکل محض ثبات  
خدا می کریم دارند کسر نفس باند چه است که با وجود حاضر بودن سواری پاکی و میانه و رتبه و غیره  
هر آن و زمان بار بار روز پنجشنبه برای زیارت بزرگان تابر و حضرت شاه یوسف صاحب شریف  
صاحب باب خادمان پیاده پا شریف می پرورند و لباس آنحضرت سوای جبه و دستار و روسپ  
سفید کنده و زیر جامه کنده سوسی دیگر نظرنه آمد و در شاله مادر راه خدا بخشش غریب رسانند  
هرگز پیش خاطر مبارک نیست در بر آمد کار ارباب احتیاج بدای یا در می یا قلمی مستند در هر خانه  
آشنا و نا آشنا هر که باشد عزت عاصی محمد و مولف این تاریخ را لطیفه بدال الهام شکر که والد  
بزرگوار آنجناب میر کریم الله خان موصوف خوابی که در باره روشن بودن چراغ جامع مسجد بزرگ پور  
مشاهده کرده بودند و نفس الامر و حقیقت آنهمی جامع مسجد بلده حیدر آباد و و پسران ذات  
بابرکات آنجناب بوده که در جامع مسجد بلده مذکور فرخنده بنیاد روشن شده تا این زمان که

سند بکزار و دود و پنجاه هشت هجرت بطنیای خود هزار چراغ ایشا همراه هدایت سوز کرده است  
و هر روز زیاده تر میکند اولتعالی شاه بفضل خود ذات گرامی والای آنجناب را بسیار بسیار سلامت  
دارد که خلقت حکمت و کن خصوصاً مردم حمید را با دوز پر تو جمال آنحضرت از آفات و بلیات مصون  
و مومن اند این چون قلم را قوت تحریر صفات ملک آنجناب نیست از هزار یک و از بسیار اندکی بقلم آورد

## حضرت شاه جناب غلام حیلانی الحسینی

از اول او مجاهد حضرت خواجہ بندہ نواز گیسو دراز بزرگان آنجناب بابت آفتاب بجلوه ظهور در آمده  
بدقی رهنمای شاهراه شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت گردیده پرده بر ر و اظہار کشیده  
و آنجناب از ابتدای سن شاد و کمال عقل و کیاست سندهدایت رازیب و زینت داده عالمی  
افعیضیاب معرفت و حقیقت ساختن سبحان الله برگزیدگان خدا را فیض از سب و ارفیاض است  
ذات آنجناب آفتاب کمالات صوکر و معنوی است که بذات فیض عام خود عالمی را منور ساخته و در علم  
عقل و نقل و سحر و قاری یکپای روزگار و در کمال شکر گوئی و نشر آرائی مانند مثل آنحضرت  
پیشتر انصاف و بگیری نظرنه آه که تصنیف با دارند شجاعت و سخاوت غلامان در گاه و الا جاہ آنحضرت  
اند که گاهی از عتبه فلک رتبه جدا میشوند اخلاق پسندیده و انحال حمید و فروتنی حال معجز و انکسار  
و شفقت بر حال مظلومان و خبر گیری حال ایشان بشانه روز در نظر عالم پرور آنحضرت است که احی  
ازین عنایات مبنایات محروم نمیرود و در مقامات کشف ظاہری و باطنی و کتب کمال خفی و جلی  
و رموز دانی عالم دیگر که مراد از مشاہدہ مجاہدہ و معالہ نفس لشبری است ذات فیض آیات آنحضرت  
ضیا بخش مصباح هدایت و ارشاد و نور افروز شمع محفل ایجاد و هر طبع و متفاد است که زبان قلم از ارقام  
حال سیر و وار و معجزات ذات عالیہ چات مکرمات آیات جناب حضرت شاه غلام صمدانی الحسینی

فرزند ارجمند مرتبه بلند خلف الصدق آنحضرت پر تو جمال و جلال والد ماجد خود است که درین زبان  
 ابتدای عالم نشر و تیزر جمیع صفات پسندیده برگزیده و خضایل محامد محمود و علیحضرت پیش نهاد ظاهر  
 خویش ساخته بعینه در گرفته مستثنای روزگار گردیده قدم بر قدم ثقل البقل مشهور آفاق سیل طاق  
 نه رواق شده آسمان و المنة که عاصی سر ایا عاصی را دوست بدین آن پاک دامن است و تعالی نشانه  
 سایه عاطفت عالی که در نفس الامر نمونه ظل ظلیل رب الجلیل است تا ابد الدهر بر سر معتقدان بحال قائم  
 و درایم دار و دهنه و کر مه آیین

## ذکر فضلا و علماء مولوی قطب الدین دہلوی

از خجیان روزگار در حق گوئی فرد کامل که بر آنجناب اینمیت ختم شد دیگر هیچکس نظیر نماند در عهد حضرت  
 غفرانما بآن سید صبح النسب عالیاندان از دہلی وارد بلخ حیدر آباد گشته از کمالات خود و در عصر  
 چند روز باریاب حضور پر نور گردید و مشهور آفاق شد و نهایت پند خاطر مبارک در کام و هواره  
 مصاحب آنحضرت میبود و بعد رحلت جناب غفرانما ب در عهد حضرت منفرت منزل نیز در معالجات خاص  
 مامور به صحبت میر عالم بهادر معزز و موقر بود و بهر است گوئی مشهور گشت که هرگز در سخن حق خاطر داری  
 میر عالم بهادر را المہام سرکاری نمود تا بخاطر داری دیگری چه رسید و برآمد کار خلق اللہ از میر عالم  
 بهادر بسیار بل می آورد و میر عالم بهادر را نهایت محبت از راستی با مولوی صاحب موصوف بود و در سنہ  
 یکہزار و صد و سی و چہار حسب سکر چون مزاج و لاج حضرت منفرت منزل از وجع مغال ببار گشت  
 و برای تبدیل مکان از دوتخانہ عالی بدوتخانہ قدیم تشریف فرما شد تا دو سال در آنجا اقامت  
 فرمودند در آن ایام در دواخانہ سرکار مولوی صاحب مذکور و محی الدین عزت یار خان و صالح خان  
 و حکیم غلام حیدر خان شاگرد رشید مولوی صاحب مسطور و حکیم باقر علیخان و حکیم غلام محمد خان و حکیم

وحکیم لطیف حسین خان وحکیم محمد اکبر حسین خان خلفان حکیم نشان صاحب مغفور وحکیم رضا علی خان وحکیم  
 بندر علی خان لکنوی ورام حبیب وولایت رام مصریان عید گاه کنه وغیره واین عاصی سر امانا  
 مولفان این تایخ کثبانه روز بار یاب حضور پر نور بود و همه حاضر بودند و هر روز صحبت عجیب و غریب  
 تا بخاست و بار و ریان میانه پس در همین ایام مولوی صاحب موصوف بعد و آل شدن حضور  
 پر نور بد و لنگانه عالی در سنه یک هزار و دصد و سی و شش حبیب خشت هستی بفرست بر لب  
 هر چند بی نفس و کسر نفس مولوی صاحب مذکور را نهائی نبود شکار در سواری میانه خود سواری رفتند  
 وغیری در راه آمده گفت مولوی صاحب این وقت مرا میانه بسیار ضرورت بدینده بود وقت مولوی صاحب  
 از میانه فرود می آمدند و میانه را حواله سایل سفیر بودند و هرگز لال بر خاطر نمی آمد بلکه خوشنودی ظاهر شد  
 پس هر وقت که منتظرش باشد بکار خود دارد و مولوی صاحب پیاده پالتش رفت سیر و ند معجز با حضرت  
 مغفرت منزل نیز بهین بی نفس مکالمه می نمودند که مقدمه را از الکهام می بود تا بدگری چه باشد و آنحضرت  
 نیز در خشت بسیار سفیر بود و الغرض مانند مولوی صاحب مغفور مرحوم بچکس اصفاات حقایق آیات نظر  
 نه آمد و زندان آنجناب همه بصفاات موصوف خصوصاً صاحب همین پور خلافت آنحضرت ذکر ایشان  
 در احوال حکما خواهد آمد انشاء الله تعالی

## مولوی میر ابو تراب قاضی

از شایسته روزگار مرتبه فضیلت آنجناب از درجه اعلا و درگشته تبار درجه اعلا ای علی ربه که بچکس  
 بمقابل آنجناب بوده چون زیارت حرمین شریفین فراغت حاصل نموده وارد حیدرآباد گردیده  
 همواره مشغول درس و تدریس میبودند میر عالم بهادر نیز مطالعه کتب فقهیه از آنجناب میبود علی هدایتیار  
 هزاره در ملازمت آنحضرت مشرف اند اگر چه در ایام حیات والد عاصی حکیم باقر خان مسیح الدوله

حکیم الملک برادر کلان عاصی خواجہ عبدالقادر خان شاگرد آنجناب بودند که با والد عاصی نهایت محبت و اشتداد و محبت باریابی عاصی بحضور حضرت منفرت منزل عاصی را نیز قانونیچہ ملاچہ براسہ درس داده بودند زبان را و قلم را قوت و طاقت بخیر و تقیر آنجناب نیست لهذا الکتاب بر همین فقرات چند نموده در ہر علم حاشیہ آنجناب و سالہما مشہور آفاق اند کہ خلق اللہ مستفیض می شود

## مولوی صفدر اوزنگ آبادی

از بزرگان عصر بودند چون وار و حیدر آباد شدند مرشد زاده آفاق عالمیہ ہا در کمال اشتیاق یاد فرمودہ مورد الطاف بکران ساخته جلسہ ندیم خود فرمود علم عقل و نقل بآمرتہ داشت کہ میسکین مذاق گفتار و لطف تکرارش نمیرسد زائد عابد حق گو اکثر کلمات حضرت سید نور علی صاحب قبلہ فایز میگردد و در علم حدیث شریف فرد کمال عمد خویش بود و در سنہ یکہزار و دصد و دوازده ہجری بخت خرابی و فرزند خلف مولوی صاحب مذکور صاحب زبان رای نشود تا آثار شدہ از ناچہش ظاہر بود تا جنین حیات پدر پر گوار خود چند نحو صرف و نحو خواندہ بعد از ان بشوق ذات خویش بجمیع علوم ادراک بہرسانید علی الخصوص در علم حدیث شریف مرتبہ استحقاق از محدثان حرمین شریفین حاصل نمودہ در ایام ربیع الاول وغیرہ بوضاحت تمام در بیان سہی حضرت قبلہ مرحوم مفتوح ضباب مولوی سید نور علی صاحب بیان میفرماید کہ خلقت خدا در خل حنات میگردد و محدث حافظ عالم بذات خود بجمیع اخلاق پسندیدہ موصوف در بر آہ کار اہل احتیاج سی موفورہ بجای آورد عاصی را از بزرگان رسوخ ولایت لهذا فقرہ چند بقلم آورد کہ ان فصول کلام نشود و . . .

## مولوی جبر رکھنوس

از نام آوران علمای ہند کہ سلسلہ بزرگان آنجناب بہ مولانا عبد اللی ملک العلماء قدس سرہ میر

در بلده لکنؤ فرنگی محل خاص مکان بود و پشایانچاندانت والد ماجد آنجناب مولوی مبین مشهور  
روزگار اند الفرض مولوی صاحب موصوف از لکنؤ زیارت حرمین شریفین رفته بعد حصول سعادت  
طواف زیارت و مراجعت در میان دریا شورگر فتنه طوفان شده همه اسباب وکتب و غیره بلیات  
داده در عالم بی اسبابی داخل بلده حیدر آباد گردیده در که مسجد وعظ بلیغ و بیان تفسیر آیات قرآن  
شریف بعد اوی فریضه جمعه آن فصاحت و بلاغت نمودند که تمامی اعزّه سلطنت و بریا حاضرین مسجد  
محو حیرت شده لب به تحسین و آفرین کشادند و آن نقشب فساد و مددیان چنیل کو طره  
عنفرت بوقوع آمده بود از اجماع سامین وعظ آن جناب ثابت جنگ رسل صاحب  
فرنگی وکیل صاحبان انگریز بخت همارا چه بادا گفته فرستاد که لسیب این مولوی اجماع کثیر بر وجه  
که در که مسجد بشود مبادا فتنه و فساد تازه بوقوع آید این چه مقدمه است دریافت فرمایند از راه خیرخواهی  
و دلت ریا نموده شد همارا چه بادا بعد دریافت حال که صرف هدایت خلق منظور است و هم تصفیه از  
وکیل مذکور باستصواب حکیم باقر علیخان و شرف الدین خان گردید و نیز ملاقات همارا چه بادا که  
نهایت پسند کردند چنان مقرر شد که در مسجد جامع بلا اندیشه بیان میبوده باشند و بعد ایام چن  
یک هزار روپیة اهورا از سرکار ولتدار برای اخراجات مقرر شده هرگاه موافقت کلی با همارا چه بادا  
نظهور آمد در عوض اهورا جایگزین دوازده هزار روپیة موضع بیامتی پٹی و بوم پیٹ و غیره و بیات سیر  
حاصل متصل باده عنایت لشت که به کارخانه امارت جلوه افزای ریاست گردیدند و محمد انجیکه بیان  
آنجناب فصاحت و بلاغت بود و خارج از اناطمار و بیان است بر روز جمعه و جامع مسجد یکو جب  
زمین برای نشستن مردم از کثرت خلائق بهم رسیدن خیلی مشکل تر بود و خصوصاً در ایام ماه مبارک  
رمضان اکثر سبب و فو خلق الله صورت خانه جنگی نظور آمده آیات قرآن شریف را با وضاع و  
انواع و اقسام بیان میفرمودند مدتی بهین طور اوقات عزیز خود را بسر برد و خوشحالی گذر اوقات نموده



باصبیحہ صحت رسید نور الاصفیا صاحب مرحوم کتنی اگر دیدند و باہم را و خاںین اتحاد ہمسایہ عزیز  
 و ہاگشتہ از نزد اہمیر کبیر و صدر پویدہ ماہوار قرار بود و امیر الامرا امیر الملک بہادر نیز ماہوار میرسانید  
 چون قضاوار دگر دیدد فتا کبار ضہ مملکت ہستی برستہ و سہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و شش  
 جبکہ پیر حبت خراسید نہ تا الی الاکان مانند انجناب احدی بنظر نہ آمد جامع علوم عقلی و نقلی خوش  
 لباس خوش مزاج طلاقت لسان را شرح و بیان نیست بحر موج است کہ بہر از ان تہوج موج بر موج جاری  
 با اینہما با اخلاق پسندیدہ و اوصاف حمیدہ شہور روزگار شب کتنی زانی عی محراب و اوراق تشریف آورہ  
 دعا خواندہ عطر گران بہا بہت مبارک خویش بہت طاش عاصی مالیدہ سرفراز فرمودند بعد رحلت  
 آنجناب جاگیر ماہوار بر اولاد تقسیم یافت نصف بہ پسران خرد و از لطف صبیحہ صحت اصفیا صاحب آمد  
 و نصفی بنام مولوی ظہور خالف الصدق بزرگ مرحوم مغفور کہ احوال ایشان ہم بقلم می آید .

## مولوی ظہور لکھنوی

خلف الصدق و مہین پور مولوی حیدر لکھنوی است احوال بزرگان انجامان در احوال مولوی اصفیا  
 مسطور بقلم آمد ایشان بعد انتقال والد خود کمال سقراری وارد بلکہ حمید را باد شدہ بعد از وای یام  
 تعزیت بلاقات مہاجر بہادر رسیدند بہادر مذکور از فرست و خرد مندی و ادراک علوم عقلی و نقلی  
 و فصاحت بیان و طلاقت لسان و وجاہت شان بسیار بسیار خوشوقت شدہ قسیمکہ با مولوی صاحب  
 مرحوم شریط اتحاد بجای آوردند بہمن طور با ایشان بسلو کہ آمدند و جاگیر دوازده ہزار روپیہ  
 را تقسیم نمودند کہ گذشت مہم از مولوی ظہور مذکور بآن لیاقت و بر خرداری و سعادتمندی با والدہ  
 خود و برادران خود اوقات عزیز خویش بسر می برند کہ ہمہ ما ہیچو چہ جدائی را تصور نکردہ مجموع مشکور  
 باہم باتفاق و موافق اند الغرض ذات مولوی صاحب مسطور مغتنم است درین عالم شباب بہ لیاقت

عمر سال رسیدن محض عنایت ایزدیت بہر ہر حمیدہ موافق قاعدہ ستمرہ والد ماجد مرحوم خود مسجد جامع نہایت فصاحت و بلاغت بیان کلام شریف و حدیث مینماید کہ اکثر دریاہ رمضان المبارک برای برای نشست و برخاست کہ ہنس نزدیکی بہر منجواہر فساد میشود و منجر شمشیر و منجر سگارد و اگرچہ بیان مولو اصحاب مرحوم مولوی حیدر صاحب لایان بودہ کہ تا الی الآن ہیکسین این فصاحت و بلاغت علی الخصوص در بیان علمای حیدر آباد و نظائر آمد تا ذات مولوی تھو نیز بمقتضای اولیٰ سرالابیہ غنیت است کم نیست با اینہذا وصف خوش خلق کشادہ طبیعت سیر فکر باہر کس کہ محبت شود خبر گیران حالتش نہایت میباشند اغفال حمیدہ ایشان پسندیدہ خاطر کہین و مین علی الخصوص بہارچہ بہادر بسیار الفت و محبت است کہ ہموارہ ذکر ایشان بخوبی تمام بعبر بیان می آرند۔

## مولوی کرامت علی

متوطن خاص شاہجان آباد از خوبان زمانہ بزرگان ایشان نیز صاحب خدایات بودند و او خود بذاتہ در عملہ اگرچہ بہادر بخت نشائیتہ عدالت نامور بودند و نادیرین عہد مہمیت عہد بندگانانہ ظلہ العالی حضور پر نور ادام اللہ اقبال از وطن خویش وارد بلکہ حیدر آباد گشتہ بملاقات راجہ چند لعل مہاراجہ بہادر فایز گردیدہ بسیار بسیار پسند خاطر گشتند و بعد چند بخت عدالت از پیشگاہ حضور پر نور باریاب شدہ فالصن گردیدند یعنی بہ عدالت بیرونجات بلکہ حیدر آباد باتمامی محالات و قضبات و قمریات وغیرہ از گشت و خون و اندرون بلکہ از دزدی و قطاع الطریقہ نفسدان و خونیان و دیگر امور ات قضایای قضیہ وغیرہ اطراف و جوانب بلکہ مذکور و مالک محروسہ سرکار امور کار و بار اند و بچہری عدالت و مکان اسلام باڑی مقرر یافتہ باتمامی کارخانہ محولہ خود مصرف عدل ہستند اما آنقدر سعی موفورہ و در ادراک و استحقاق و دریافت بہر معاملہ ادنی و علی جزئی و کلی لعل می آرند۔

که هیچ از خفی و جلی پوشیده نمی ماند بعد تحقیقات و ثبوت احکام مطابق حکم شرع شریف میفرمایند  
و فضیلت علمی بدرجه است که از عقل و نقل سر و مخفی نیست حضوری علوم را نهایتی ندارد و سوا می این  
با وجود جبر ذاتی در اخلاق پسندیده و افعال حمیده و دوستی و محبت محبان و طلاق  
لسان و فصاحت بیان و خوش لباسی و خوش خوری و خوش اختلاطی فرد فردی روزگار شگلا هر روز  
چیزی از اطعمه لذیذه اختراع نو خود تیار کرده با اقربا و آشنایان و محبان خورده و خورایند و مخطوطا  
میشوند دل نمیخواهد که یک لحظه از صحبت مولوی صاحب موصوف جدا شود و در آید کار اجابا بل متوجه عالی  
همت بذات و جمیع صفات بزرگانه موصوف

### مولوی اکبر

ساکن بندر مبارک سورت چون به پیشگاه حضرت خلیفه الرحمانی اکبر شاه بادشاه غازی بشرف اندوز  
و بار جهاندار ظل الکی گشتند از فراطالاف خاقانی و عنایات شاهی سخطاب ملکی و دولانی و منصب  
مناسب سرفراز گردیدند و هرگاه با اسباب امارت از فیصل و اسپ و پالکی و دیگر اسباب لایذی خویش  
وارد بلده حمیده را با گردیدند و چون در لعل مهاراجه بهادر کمال قدر دانی مقدم گرامی را مقدم داشته  
بمنزلی لایق فرو داده بعد سر و سر و فوره ملاقات سر و دست هفده رویه روز بعنوان یومیه برای  
اخراجات ضروریه مقرر نمودند و چنان قرار یافت که در یک مسجد بر روز جمعه بعد از ادای فرضیه و غطابلیغ  
میفرموده باشند و خلقت خدا بسیار جمع شده مستفیض سعادت میگردد و بدین سلسله محبت قادییه  
دست بست آنحضرت جاریت با اینهمه بسیار با اخلاق اجمند و شفاق و پسند خوش مزاج  
خوش تقریر فصاحت و بلاغت کلام بد جتام دارند حضور پر نور را نیز توجه بسیار بحال انتخاب  
است اکثر استفسار احوال میپردازند که جمیع اوصاف بزرگانه

موصوف اند

سایح گلزار آصفیه  
عبدالله بن محمد  
نایب عالم است  
که در کتب  
بزرگ و فاضله  
نقد و درم و غیره  
مستور

## مولوی محمود عالم

از جہ محمدیان زمانہ مخصوصان دورانہ استاد حضور پور اور امام اللہ اقبال اند و دینیوں برای درس مرشد زادہ بلند اقبال حاضر اند در علوم عقلی و نقلیہ فرو کامل منتخب روزگار بکمال فروتنی نہایت اخلاق شہور و معروف اند

## مولوی میر احمد ولایتی

از ولایت پیشاور وغیرہ وارد حیدرآباد گردیدہ مشہور بلکہ حیدرآباد گشت جامع علوم فضیلت آنجناب مانند آفتاب جلوہ دار در کرم نظر آمد بلکہ دینیوں در بلکہ فرو گیتی بی ہمتاست کہ سرانجام باخلاق و فروتنی است اعتصام الملک بہادر عرض بگی حضور در مکان خود فرو آورده براسہ کشتی ہی معتبرہ خواندہ اند الحال حسب الحکم حضور پور بنیاد شریعت پناہ بلکہ حیدرآباد مہمور گردیدہ اند

## مولوی عبدالعلی خان

فرزند ارجمند مولوی کریم علی صاحب موصوف با وجود ابتدای شباب جامع علوم و منبع کمالات و اخلاق صاحب طبیعت کاملہ آل ولد سیر الہیہ عبارت از خان مذکور است اللہ تعالیٰ برادر ولی والدین رساند کہ سعادت مند داین است و مولوی صاحب از اولاد حضرت جعفر طیار استند

## مولوی حافظ شمس الدین فیض تلخیص

از کمالان زمانہ و عارفان دورانہ فرو کامل منتخب روزگار جامع علوم عقلی و نقلیہ منبع کمالات صورت و معنوی بزرگان مروج در حد حضرت متفرد تاب و حضرت غفر تاب بتوقیر و عزت تمام خدمات لایقہ مشمول عواطف شانمانہ بودہ بروقت موعود امر الہی را بیکجا جابت فرمودند مہمرا خود آنجناب

از ابتدای شباب متوجه تحصیل علوم گردیده در عرصه چند سال مشهور روزگار گشته به مرجع خلائق گردید  
 کمالات خفایق و عرفان و استحقاق و ادراک شریعت و طریقت آنجناب از اشعار فارسی و هندی  
 اردوی خاص از قصیده و غزل و رباعی و غیره آنحضرت مانند نور آفتاب تابان و درخشان و ظاهر  
 است هر ذلغیم که با دراک فهم خویش فکر کن بر جان سخن رسد سواي این حسن اخلاق و تهذیب و مروت  
 و آدمیت از ملاقات آنجناب هویدا میگردد و در قرائت کلام شریف یکتای عهد خود و تصانیف عبس  
 و فارسی و سبک آنجناب مشهور آفاق مهند ادر برآمد کار را با احتیاج بدینی یاد می یابد و  
 یا قلے مستثنای زمانه اند که اینقدر خیلے مشکل تر است علی الخصوص در بوقت که پیر براسے پسر  
 زبان سعی و کوشش در از بین بردن تیرا برای غیر چه کند و علم خفایق و معرفت را کی چنان زبان  
 آن واقف و موزن خف و جل بوقت خلوص ملاقات بر می آید که دل سقیم را شسته بخوابد که بهین  
 وقت از سینه بر آید و ترک علالت کند و به معبود حقیقی خود و صلت جوید و دیگر از خیال بهیوده  
 دنیا کناره گزیده الغرض ذات والای آنجناب مستقیم عهد است او تنالی شانه بسیار سلامت دارد که  
 فیض اسم با سس دارند عاصی را بدل رسوخ است میدان آنحضرت نیز بسیار اند که بحدود لی فایض گشته  
 اند اشعار آنجناب در تذکره احوال شعرا بتجریه خواهد آمد ان شاء الله تعالی که پهلوی بدان خواهد چسبید

شیر از سیرتند

## مولوی بسمل الله

از ساکنان بران پور در بلده حیدر آباد و در وفات خود در سجد متصل شکر گنج شمس الامرا بهادر میر کبر  
 مقام گزیده بر سر طالبان علم پرداخته صرف متوکل صبا اطلاق پسندیده خوش تقریر به جمیع  
 صفات بزرگانه موصوف

مولوی عماد الدین حسین

از علمای نامور که بنو جد علای ایشان استاد فردوس آرا مگاه محمد شاه پادشاه دہلی بودند کہ در  
معاش ایشان پنجاه و دو دیر از سرکار بادشاہی انعام بود حکام کلہنوس مثل شجاع الدولہ وغیرہ متبعا  
نمودہ تباہ ساختند پس ایشان در عالم ابتدای شباب وار و حیدر آباد شدہ مورد مشورہ زادہ آفاق  
سلیمان شاہ بہادر گردیدہ ملازم سرکار گشتند و بہر بابہ معقول سرفراز شدند و تا شرح سلم وغیرہ بدرس  
آنحضرت پرداختند بعد چہ سال نو کردین صاحب انگیز تعلقات است کہ روپیہ سرکار گشتہ بکار  
دارالانشاء معمور شدہ مدتی با دراک کلیات و جزئیات تعلقات لکھاروپیہ شبانہ روز مصروف ماندہ  
بعد برہمے تعلقات از صاحب مذکور خانہ نشین اندر علوم عقلی و نقلی ممتاز و والد ایشان مولوی  
عطاء حسین و جد ایشان مولوی محمد اعظم حسین و جد علای ایشان مولوی محمد عظیم ساکن قصبہ لاہری  
از سرکار خیر آباد کہ استاد بادشاہ بودند ہمہ صاحب درس و تدریس خلافت معمور بودند تا رنج  
حالت محمد عظیم مذکور است **۵** چون محمد عظیم صاحب علم و در جہان دیگری نبودہ بعلم بہ  
سال نقلش چو از خرم جہنم بدگفت بافت برفت رونق علم بہ **۶** **۶** **۶** **۶** **۶** **۶** **۶** **۶** **۶** **۶**

### مولوی نظر

اکثر از ساکنان قمر نگر کر نول در گنجائزہ سنجیت شایستہ دیوانی غلام رسول خان حاکم آنجا معمور بودہ  
چون انقلاب طبیعت از طریقین بوقوع آمد بعد حلت جناب حضرت معطر منسل وار و بلکہ حیدر آباد  
شدہ بملاقات ہمارا جہاں در راجہ چند و لعل فایز گردیدہ پس خاطر گشت و بہر بابہ صدر روپیہ بادل  
الطاف شدہ در سوال و جواب تعلقات از سرکار و دوستی معاملات ایشان مقرر اند و جامعیت  
علوم و کمالات و قابلیت معاملات فرد کامل سلیم الطبع عمیم الاوصاف در سعی کارای افتادگان  
روزگار بدل نوجہ دارند محمد ادر بلکہ حیدر آباد از قدرانی حضور پر نور قریب یکصد علما و فضلا  
و ارباب علوم عقلی و نقلی بدرابہا بشیقہ بقدر تقدیر ملازم ہستند نظر بطول کلام ذکر چہ کس سنجہ بر آمد

## مولوی بدرالدین

والد ایشان نیز از باشندگان بنیادین و ارجحیدر آباد شده اقامت گزیدند شرح ملا و دیگر نسخهاست  
صرف و نحو و منطق و نجومی و کسب میدادند چنانچه عاصی و برادر کلان عاصی خواجہ احمد خان نیز شرح ملا  
از ایشان خواندند بعد چندی انتقال نمودند تا خلف مرحوم تحصیل علوم پر داختم بدرجه فیضیت  
رسیدند و در منصب ارباب سرکار بهر با معقول منسلک اند و همواره صحبت باراجه و سراج میدارند  
در جمیع علوم فرد کمال روزگار اند الحال بدرجامع مسجد حیدر آباد از مولو تصاحب موصوف آباد  
است و پس اعتصام المملک بهادر از ایشان استحقاق احادیث شکوایه تشریف می نمایند

## قاضی محمد ذوالفقار خان

قاضی بلده فخرنده بنیاد حیدر آباد فرزند ارشد تشریف پناه قاضی محمد شریعت الدین خان مرحوم اند  
آنجناب در حضرت غفرنا آب از بلده شاهجهان آباد وارد بلده حیدر آباد گردیده پس رحلت قاضی  
معین الاسلام خان باستقواب میر عالم بهادر بکات اعظم الامراء سلطو جاہ مدار المہام سرکار رسیدہ  
باریاب حضور پر نور گشت بسیار بسیار پسند خاطر مبارک شد بخدمت جلیل القدر فضیلت ممتاز و مبارک  
گردیدند و تاریت حیات خود با مورات محموله خویش آنچنان پرداختند کہ مورد تحسین و آفرین شایانہ  
و مصدر الطاف خسروانہ گشتہ شہور آفاق شدند و انتظام عدل و داد با بصورت صورت پذیر گردید  
کہ مزیدی بر آن متصور نباشد و رسنہ یکبارہ در وصف عجب جهان فانی را پدر و دفرمود اما محمد  
ذوالفقار خان بہادر بعد رحلت پدر عالیقدر خویش از فرط الطاف حضرت مغفرت منزل برسند  
نیابت رسالت سرفراز و ممتاز و مبارک گشتہ انمقدردہ نازک نزار و سیران ادراک ہر دو پلہ مخالف  
یکدیگر بخیرہ از حق و باطل ببدل تقدیری چنان بتغییل درآمد کہ تا این زمان گاہی از زبان احد

وہیچ مقدمہ خورد و بزرگ سنے غیر از شکر گذاری خداوند نعمت بگوش و سہوش اسچکین نہ سید تہامی  
 خلقت خدا شکر یہ این عطیہ کبری و سہبت عظمیٰ روز و شب بزبانہا جاری دارد آنحضرت آفتابہ علمای  
 متقدمین و زیدہ فضلاء متاخرین ہمہ حضور پر نور فرزند زو زگار است کہ شلش در اقلیم ہندوکن  
 بنظر نہ آمد تا بہ بلاد و امصار و اقبا لیم دیگر چہ بودہ باشد عالی منصبہ بن حوصلہ سیر فخر اقر با پر و رآل  
 اندیش جمیع صفات بزرگانہ موصوف

## فتح اللہ بیگ خان مفتی اول بلوچہ حیدر آباد

از مدت مدید خدمت افتخای بلوچہ مہمور و بکامی روز خفہ و جل فتویٰ و کلمات کن مشہور روزگار و تہامی  
 علوم عقلی و نقلی فرو گینا و خبر دارا بہت ہر ہر امر را چنان بزودی در مے یابن کہ سر موبہ سچو چہ از  
 ایشان پوشیدہ نمی ماند با اینہم خوش مزاج با اخلاق متوجہ حقیقت فروزا از افراد شہزاد صاحبان اصحاب  
 بی شائبہ تکلیف دہی و در مے سماعی حمیلہ جاری یرند و بالطاف خسروانہ مہمور خدمت خود ہستند

## مولوی خواجہ شہاب الدین

ساکن بلوچہ سر ہند در عہد حضرت غفران تاب وار و بلوچہ حیدر آباد گشتہ با اعتقاد و قدر دانی شش الامرا  
 بہادر امیر کبیر و مقبرہ تیغ جنگ بہادر مرحوم فرو دا آمدند و ہمارہ در سجدہ انجاء امامت نماز جمعہ پر دختہ  
 مردمان ساکن در گاہ حسین بر بندہ صاحب قدس سرہ السعادت خانات جماعت جمہور عبیدین فایز  
 میگرددانید و گاہ گاہی بلا قاتات اعزہ بر طبق دعوت در بلوچہ آمدہ باز بمکان خود و تشریف مے بردند  
 در جامعیت علوم عقلی و نقلی فرو فرید روزگار و دامن و تشریف و طریقت و معرفت و حقیقت مقتدری  
 عہد جناب حضرت بزرگانہ عالی مدظلہ العالی ادام اللہ اقبالہ اکثر پیرسان حال ایشان بودہ



ملقات هم فرمود متواضع مسرور فرمودند و همیشه بخت برای اخراجات چهار روپیه لوی میفرمودند  
 نموده مقرر ساختند بسیار بزرگ زاهد عابد تپه گذار شبانه روز در عبادت معبود حقیقی خود را مصروف  
 داشتند بمالقات دینی گاهی سبیل نمیفرمودند در سینه کهنه را دو دود و پنجاه و یک بجر میبویید  
 و بخت ساکنی منوچهریست گردیدند خواجہ نجم الدین خلف الصدق آنحضرت در یثربا پیو میبویید ناکور و مقیم  
 مقام والد بزرگوار خویش اندر جمیع صفات خاندان خود موصوف هستند

## ذکر حکمای سرکار دولتدار آصفیه حکیم معالج خان

حضرت حکیم محمد ماه خان خلف حکیم معالج خان کلمان النخاطب سبج الدوله ساکن اوزنگ آباد که در  
 همونجا بمیرته بدن فایز کشته حلت نموده در باغ خانه خود متصل کلمی دروازه بلده مذکور مدخون گردید  
 عاصی نیز بقباچه مشرف شده است البعد حلت خان مذکور چون فیما بین برادران مناقشه میراث  
 و جاگیر صورت بست خان مسطور از اوزنگ آباد وارد حیدرآباد گشته در مکان والد عاصی بخت  
 اینکه سابق همیشه مشاء الیه باز دواج والد در آمده بود از آن عقیقه دختری یادگار بود و فرود آمدند  
 و نیز شاگرد والد بودند و نسخه نویسی هم میکردند والد عاصی حکیم باقر خان سبج الدوله حکیم الملک  
 مسامی جمیل بکار برده ایشان را بدر راه دود و روپیه نزد حاج الملک بهادر ملازم گردانید و در حضور  
 پرنور عرض کرده فیصله مناقشه برادران نیز بعمل آورد بعد حلت والد عاصی از کمالات مسالجه خود در  
 شمس الامامها بدیع خنک نوکر شدند و شمول عواطف گشتن بابت انتقال بهادر موصوف بکرامت  
 اعظم الامم از سطوحاه مدار المام سرکار رسیده همواره در حاضر باشند حاضر میبودند و بعد چندی روز  
 باسقوط اعظم الامم اربابا بی حضور پرنور نیز مشرف و سبابی شده بنشین مرشد زاده آفاق  
 سکندر جاه بهادر گردیدند و پسند خاطر مبارک گشته بمصاحبت درآمدند و به مراتب بلند رسیدند

سایح گلزار آصفیه  
 ذی القعدة  
 سنه ۱۲۸۰  
 دروازه بلده  
 حیدرآباد  
 قریه

در چندی که حضرت مغفرت منزل دستگیر کرد و دودوسی و چهار حبیب در دولتی تازی پیغمبر ناو سال  
رواقی بخش کاشان دولت بودند در دواخانه سرکار اجماع حکما بوده عجب صحبت عجب و عجب  
روز و شب بود و چنانچه در ذکر مولوی قطب الدین دهلوی بقلم آمده در آن هنگام که خان موصوف  
و عاصی با هم حاضر در بار فلک افتاد و بار یاب بودیم اکثر توجیهی بجال عاصی داشتند عجب انسان  
خوش اخلاط خوش مزاج خلیق که اگر تمام عمر صحبت باشد انسان دل برشته نشود و هیچکس نجوش  
اختلاطی خان معز و عالی بهت تا حال کم نظر آمد در آخر سنه یک هزار و دودوسی و چهار حبیب و ولایت  
منوده در درگاه برهنه صاحب در فون گردید پس فرزند گذشت که ذکر آنها خواهد آمد به .

## حکیم الحکما محی الدوله

نام اصلی اش عزت یار خان بهادر است خلف حکیم الحکما حکیم جعفر خان مرحوم که همیشه یاریاب و مصاحب  
و مقرب حضرت غفرانآباد بودند حضرت تهینت آتشا بیگم صاحبه المشهوره بیوی صاحبه والده ماجده  
حضرت مغفرت منزل کمال خیرت بزرگانه میفرمودند که ملا یک صفت بودند از حضور پر نور و بیگم صاحب  
موصوف حضرت حرمین شریفین گرفته روانه مقصود شده بعد از سال باز وارد بلده حیدرآباد  
گردیدند حضور پر نور و بیگم صاحبه مهر و محبت روانگی و لب و رود لب و لک شامانه مشمول عواطف  
ساختند و بیست احتساب بلده حیدرآباد و صد رالصد و رانور بوده همواره حاضر دواخانه محوله  
خویش میباشند خلقتش محی الدوله حکیم الحکما عزت یار خان بهادر اگر چه در حین حیات والده بزرگوار  
خود فارغ التحصیل جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و طب فارسی و غیره شده همواره مصاحب  
بزرگان عالی میبودند تا بعد از حیات پدر عالمی در بذاته بمعالجه خاص و مرشد زاده های بلند اقبال  
و محلات عصمت انحصار میبود که احدی از حکمای عصر را سبقت بر آن مصاحب خاص نبوده

و بعد علت حضرت غفر اناب در پیشگاه حضرت منفرت منزل نیز بستن و معهود معتقد کلی بودند چون  
معمول ستمه قرار یافته که بوقت مبارک کردن گره سالگره حضور پر نور حضرت غفر اناب نظر بر تقدس  
ایشان بدست مبارک حکیم جعفر خان بهادر مذکور که بزرگ و مقدس فرشته خصال بودند می نمودند هنوز  
آن سلسله در حضور پر نور ادام الله اقباله و عمره و سلطنته بحال و جاریست که بدست محی الدوله  
احمد یار خان بهادر بوقوع و بلبل می آید الله تقدس و تعالی رشته عمر بادشاه مار برشته عمر خضر و  
الیاس سال بسال گره تازه بتازه و نو بود و هر که از عمر هر دو مرسل علی بنیا و علیهم السلام لم و لخطم  
کم نباشد آیین ب العالمین القدر چون دو سال کمال اتفاق رونق افزای حضور پر نور در دولت  
خانه قدیم که متواتر بقلم آمده گردید عاصی در خدمت آنجناب شبانه روز حاضر بود بسیار توجه بحال  
عاصی داشته ننشای محرم خود عنایت فرمودند و به تعلیم شش خط نسخ نیز سر فراموش نمودند چون  
شهادت که مرتبه خاص و بیاست در تقدیر بود و بعد اخراج ممد و یان در سنه یکم از ورود و صدور  
سوی نه سحری بدست افغانان ممدوی ناخ و زار و ابلی شانه تکلف چیزی بچیزی از عداوت  
با تقصیر دایمی در می سخنی قدری فکرمی هیچ نی نشد بدعا شید نشده در زمره شهداد بدر و احد وصل  
و دخل گردید و انا لله و انا الیه راجعون مفصل کیفیت سابق گذشت مهندا عجب انسان بالکمال  
بیچ کمال علم و عقله از آن منبع خرد خالی نبود سیر فکر بر حشمت عابد سیر خوراک که داشت بیاه خوردنی  
تکلفها می نمود و معر شتوله با فراط تقسیم می نمود در علم حدیث شریف از محدثان حرمین شریفین تحقیق  
نموده بدرج کمال رسانید که احدی باستحقاق آنجناب نمیرسید در ماههای مقرری در مسجد خود حدیث  
شریف بیان کرده خلقت را داخل حنات می ساخت در علم ریاضی کیمای عهد تا حال مانند بهادر معز  
پیدا نه شده و نخواهد شد که انسان بچفت های بسیار و دراز بکمال یک فن میرسد جامعیت موقوف  
بر عنایت مبداء و فیاض است از خداوند نعمت بجا گیر سیر حاصل و خدمت جلیل القدر صدر الصدور

واحتساب شرف و سیاهی بوده فرد فرزند منتخب نایاب روزگار توان گفت سه فرزند گذشت که ذکر ایشان خواهد آمد بفرز شریفش بیرون در یکجه بود لیصاحب و خطیبه صوفی صحبت

## محی الدوله احمد یار خان بهادر

خلف رشید عزت یار خان شهید موصوف است بعبه شهادت پذیر و فیقر خود با لطف و بنده پرور حضرت منفرد منزل حاضر و باز فلک افتد اگر دیده باریاب گشته بخیرات موروثی سر فراز و ممتاز گشت و همواره بمعالجه خاص بذات خود و یا بعضی باتفاق حکمای دیگر نیز مشرک بوده اجرای کار و اخانه محو خود نموده و دو سال سبب انتقال مرشد زادی مرحومه فیروز بیگم که بعضی مخالفان بنوع دیگر بعضی رسانیده اند از تغییر خدات موروثی سخانه خود شروی گردید چون اهل حضرت بندگان مظالم عالی سندی و ولت بنیر وال خدا و او گشتند از راه بنده پرور باز یاد فرموده پسران بنیاد سخنان و جالیه عزت سر فراز کرده خطاب محی الدوله افزایش عزت و حرمت نمودند و تعالی شانه تا قیام جهان سلامت دارد که بقول شاعر آبر و عزت بخشیدند شعری قدیمان خود را پیغزای قدر که هرگز نیاید ز پرورده غدر به الغرض خان منزه کلمات ظاهری و باطنی با اخلاق پندیده و حرکات حمیده خاندانی همواره باریاب حضور پر نور و حاضر در بار جهاندار است و بس

## حکیم شفقانی خان معتمد الملوک

از جمله منتجبان هند و دکن از وطن خود شاهجهان پور به بنگال و از آنجا به چینی پور وارد شده در آنجا بشاگردی حکیم احمد الدخان هندی درآمده بمرتبه کمال علمی و علمی رسیده و در عهد حضرت منفرد منزل وارد بلده حیدر آباد گردیده بانسداد ولیم پالمر صاحب انگریز بملازمت راجه چند لعل مهاراجه بهادر رسیده

بسیار بسیار پسند خاطر گشتند در آن ایام چند معالجه عمایدین سرکار چنان بخوبی تمام ظهور آورد که  
 مشهورتر شد هر یک دنی و علی را راجع بجانب خان مسطور گشت که از چهار اجه بهادر نیز به معالجه  
 خویش مقرر نمودند از آنجا که تقریر علم و قوت براین به نهایت فصاحت و بلاغت و دشت و آثار  
 رشاد از ناصیه شش سپید بود و تقدیر تائید نموده در چند روز معالجه ایشان بمنزله چهار اجه بهادر  
 باستمال باء الجبن بر آنجا صفا موافق آمده پانصد روپیه بهار که مقرر شده بود بالای آن مورد  
 سلوک بسیار گردیدند تا اینکه با وجود بودن حکمای بسیار احدی را در علاج خاص چهار اجه بهادر  
 داخل نمادند همه منحصراً بخوبی زخان مذکور قرار یافت رفته رفته باریاب حصو حضرت مغفرت منزل  
 شده نیز بدیده پذیرائی در آمد که گاه گاهای وقت ضروری باریابی حصو پیر نور شرف می گشتند  
 و از پیشگاه بنده گانعالی ناطقه العالی خطاب بمنذر الملوک سر فرزند ممتاز گردید حکمی بود که مال علم و فضل  
 و کمال نیز فهم سریع النکات سیر فکر بانه حوصله بزرگ نشن با اخلاق حمیده و افعال پسندیده بجا گیر  
 هفت هزار روپیه سوای بکیزار روپیه بهار نقد سلوک هزار روپیه و دو شالهای عمره و خلعت  
 مشمول مسکیت و به جمیع صفات بزرگانه موصوف از عارضه ضیق النفس گرفتار حال خویش میبود  
 عاصی محرر اوراق را از فرط محبت موجز متن نفیسه را حفظ کنان به ذات نفیسه تمام و کمال بر آس  
 درس دادند و نسخه های تجربه خود بسیار عنایت نمودند و دست بکیزار و دو صد و پنجاه و چهار سحر  
 از شدت و باو فتا و ولایت حیات نمود و راجه چند و لعل چهار اجه بهادر را کمال فوسه ها دست داد که  
 چند روز و شب بهین تذکره و ناسف خانم نور و محفل مانند تا حال از بهر مانند خان موصوف  
 به یکس و ارد این دیار نشد که جامع علوم و اقسام بود و صنایع و بدایع علم و دشت احدی از حکمای  
 عصر به علم و فضل و غیر سیر در خوش اخلاطی و مقبول گوئی و خوش مزاج و تقریر علم و فزونی کتبی  
 روزگار بوده و دو پسر داشت ارشد اولاد میر سلامت علی که در علم و فضل و شان ظاهری بمبار رسید

رو بروی خان مسطور در عین عالم شباب ببارضه سهال کبیری انتقال نموده خان معز را فی الحقیقت  
 زنده عذاب و مرگ ساخت از ویک پسر است و وی می میرانست علی که او نیز با وجود علم و کمال در جوش  
 سپهری آواره داشت و صحرای کوچه کوچه را ست و باز آتش در آوارگی بزیارت حرمین شریفین رفت  
 مشرف گشته بعد دو سال باز وارد حیدرآباد در حین حیات پدر خویش گردید و خود را بلباس عسکر  
 می آراست و اسلحه عریب که بر خود می بست بعد فراغت از دیار همراه عرهبای چند و افغانان مسعودی  
 جوان جوان محله بمحله کوچ و باز آریگرد و خوانان خون بریزی می بود و دود و خون هم از دستش  
 بعمل آمده بود که در شای آنها با وجود مقدور و جمعیت همراهی خود بر عاجز نالی شفا فی خان و پاشا  
 چهاراچه بادر که فرمود در عوض آمانت علی فرزند من حاضر است بکشتن پس مقدور که کم کن باشد که دعوی  
 خون نماید در گذر کرده معاف نمودند و در جلدهای آن بفرزانههای جاگیر سواران و افزاینش معاش  
 سرفراز شده محضر خون بها بموایز اعزّه نوشته دادند محض بیاض طاهر اچا بادر که معالجه بسیار  
 موصوف در دست پدرش بود و معتمد البه انتقال خان معز چون آوارگی فرج او به چهاراچه بادر  
 ظاهر بود و نیز خون یکی از اربابخان خادما ت محلات حصور پرتو تاز به لعل آورده و شای مقتول  
 و حصور شفا فی شش حکم شد که هر جا پسر شفا فی خان بنظر آید بکشتند اما چهاراچه بادر بسیار  
 تقیه نمایان نمود که چند روز در جاگیر خود خاموش نشین از جهل مرکب خود هرگز نشست و در کوچ  
 گردی مقصود نمود آخر الامر روزی متصل در وازه علی آباد در مکان خرد برای کشیدن مدکایون که  
 آمده نشسته بود عروب چهاراچه بادر خورشش شنیده در عداوت که بودند در گرفتند و سلاح از دست  
 چون در دادن سلاح نهد نمود آخر بوقت شب از ضرب پند و ق در انداختند و یک پسر خرد خان مسطور  
 دیگر که از زوجه حیدرآبادی بود و دینولا جوان شده چهاراچه بادر کبیر و پیر او را ماه ماه میبهند  
 و تمامی عیال و اطفال خان مذکور را در ماهها و ماههای دیگر نیز میبند و ق تا حال بآرام تمام داشته اند

و هواره بیگویند که مرا پاسخ خاطر روح شفا کی خان بدل مرستم است تا ز زندگی من تکلیف باینها نخواهد  
رسید خاطر محمد ارد

حکیم باقر علیخان خلیفہ حکیم محمد خان دہلوی بابوشاہی

خان مذکور یعنی حکیم خان که بزرگان ایشان حکیم ذکریا خان و غیره از بنده های بادشاهی بلنگا  
بعد بطن اند و تا حال ششست سالگی خاص بادشاهان هندوستان و اختیار برادران و اقربایان  
ایشان است ایشان با اختیار آب و داد و در عهد حضرت غفر آتاب وار و بلند هجده ساله شده نزد  
ظفرالدوله حال فرخ مرزا ذکر شده چندی اوقات بسر برد و بلند تباهی و کشته شدن فرخ مرزا  
اعظم الامراء المهرام سرکار بقدر دانی بسیار بدربار چهارصد روپیه نزد خویش داشت و مکانی برای  
ایشان نیز مقرر نمود تا اینکه باریاب حضور پرور نیز گشته مورد الطاف نشانی گردیدند و همراه حکماء  
و دیگر حاضر دربار میگشتند از فرخ حکیم خان بعد حلت حضرت غفر آتاب و اعظم الامراء تا صین حیات  
خویش سجناب حضرت شفقت منزل باریاب و شرکیا معالج خاص دیگر حکماء سیو و روزی در سنه یک هزار  
و دصد و سی و هجده که خان معز و خلوت مبارک بر طبق معمول حاضر بود که در وقتاً مزاج از هوا  
تغیلت دگرگون شده در افتاد و دستگاران اندرون میانه سواری انداخته بخانه اشس بودند  
قریب کالی کمان چار کمان سحر پرواز نمود اما باقر علیخان که در صین حیات والد خود فارغ التحصیل  
صاحب تجربه بطبی بود بعد حلت پدر بزرگوار خود حاضر دربار جهاندار گشته به مرتبه بلند باریابی فایز گردید  
و نزد مهاراجه بهادر نیز مورد الطاف بوده همواره بمصاحبت ماند و دو سال چون رونق افزای حضور  
پر نور در دولتخانه قدیم واقع شده بود که بار بالعلم آمده باقر علیخان در مجمع حکماء هر روز در درواخانه  
حضور حاضر میبود و اکثر باریاب پیشرو عاصی کشان روز باریاب بود و بخت خان معز حاضر بوده متعاده می نمود

[illegible]

که سابق شرح ملا و طباکر و دیگر کتب طب عاصی در رس داده بود و در چند بار جناب حضرت مفتی  
منزل سوالات علم النجفان مسطور میفرمود و ایشان از عدم و قیقت مزاج مبارک بطریق خود که معروف شد  
در یافت حضرت نمی آمدند اما عاصی اکثر مصلح طریقین میگردد پس بارها خان معتر پیش از غره نقل میکرد  
و خوشنود میشد و میفرمود که هر چند من استناد ایشان تمام اما حسن تقریر و نهایت مزاج مبارک  
حضور پر نور ایشان متادین هستند اگر ایشان در میان نمی بودند من مورد غصه حضرت میشدم  
اللهم اغفر له و اکر حمه و انت خیر الراحمین عجب انسان با فره خوش اخلاط نیکوالت مدت پدید  
عاصی مفتح القلوب در و اخانه دوباره یا گرفت و نسخ نویسی جناب حکیم صاحب مرحوم مغفور محسن علیخان  
مرحوم نمود لکن باقر علیخان حکیم بود جامع علوم عقلیه و نقلیه کامل فنون و صنایع و بهای علم  
دیگر خان معز و مولوی حافظ عابد الکرم شهبید و غلام حسین خان مدت بسیار هم سبق بوده و نزد قاضی  
بله محمد یوسف خان الخطاط شریف الله خان تحصیل علوم نمودند در محفل چهار اربعه باقر علیخان  
را اندیشه باقر علیخان موصوف بود و در عهد حضور پر نور پندگاه عالی مد ظله العالی در سنه یک هزار و دص  
و چهل و شش حسب بکاک باقی خراسیه تا بودن حکیم محسن علیخان مذکور در قید حیات فرشت چاندنی  
و مستند در خانه حکما فی آنوقت بمطالعاصی سر ایا عاصی در آمده که رسم در خانه همه حکمای آن عصر بود  
دیگر در خانه هیچ حکیم ندیده و نمی بیند که این رسم از حکمای هندی بالکل متروک است حکیم حسب  
موصوف محسن علیخان فرشته بود که در صورت انسان ظاهر شده خلف دومی خان مرحوم  
قاسم علی خان در علم کبر مستعد اما در عالم شباب بوطن خود حلت نمود و از ایشان سه فرزند  
الایت بجایگرمور و ثی سرفراز همین پور و ابر علی خان حاضر در بار و مهور کار و بار سسه کار اند  
و میان مسعود انا هم پسر سوم حکیم محسن علی خان نیز در ایت را شش بابت قضایان و میان بار علی پرورده  
خان معتر تا حال بهر حال حاضر است و پس



# حکیم صادق حسین خان المعروف بحکیم منافع صاحب

نیز حضرت حبیب الدین عارف که سطق الیه حضرت فرید الدین عطار را از زبان و کسنی کمال عرفان طرح نمودند که شهسور آفاق است و بسیار مردم معرفت خواه فائده ازان برداشته اند همه مملو از عرفان است خان معز و عم حضرت غفر انما ب از قمر نگر کر لؤل و از حیدر آباد گشته اول نزد شمس الامر اهادر تیج جنگ لازم گردید بعد حلت بهادری موصوف در زمره حکمای سرکار دولتدار منسلک گشته باریاب حضور شده بموجب دو صدر و پیوسته دین و دیواری مبارک زنانه گردیدند حکیمی بود مستعد بعلم حکمت و صاحب تجربه بزرگان خود از آنجا که در دل خویش محبت بنیاب حسین علیها السلام کامل داشت اتفاقاً در قلعه کر لؤل مداری محله از نامی تنزیه جالدار کمال نزاکت و لطافت تیار کرده است و محمود و فخر میگرد که اینجا نازک تر و مصفا از دست هیچکس نخواهد آمد بسیار کسی میفرموده بود که کار بسیار اندر منتقل گردیدند حکیم منافع صاحب سرود هر چند این مقدمه بدست است ما را نمی شاید آما چون شما دم اند و لاغیری میزند انشاء الله تعالی سال آینده بنظر شما خواهد آمد پس ایشان شروع در مشق تشبیه کاری یعنی جال کنده میپوشد در سال دیگر در شش ماه آن صفائی و باریکی و نازکی بسیار نموده است و اگر در جال تنزیه مداری محله را از نظر باریک بنیان در افتاد تا بودن خود در قلعه مذکور سال بسال تیاری تنزیه می نمود و در بلده حیدر آباد نیز بر طبق عادت معهود جاری داشت که بعد فراغت از حاضر باشی دیواری مبارک و طعام از دوپیر روز در مکان خویش تیاری آن از جال کنده می بست خود معمول داشت که اقرب مغرب بهین کار صرف بوده به بیمار آن نیز توجه میکرد و در بعضی مردم که از حال خان معز خبر میدادند که آن می برند که شاید در سبب ایشان شیعه بوده باشد که بدینجا رسا با مصرف اند معاذ الله ما و الله خان مسطور خاص بر طبقه بزرگان خود اهل سنت و جماعت بودند

که هرگز شک شبه در آن نیست معذطره اتفاق اینکه ابتداءى سال ورود که در جوبهرى کوچ فرود آمد  
تقریبه استاد نمود و اعظم الامر اسطو جاهد الملام سرکار شتاق شده بمکان ایشان آمده به نظر  
الضاحب دیده مخطبه داشتند و دو صدر رویه نذر نهادند و در پیشگاه حضرت غفر اناب عرض کردند  
آنحضرت بکمال اشتیاق بند و بست رسته کلان چارمنار و یک سجده تاد و تخانه پنج محله از کثرت  
خلایق که مبادا نوازى آن آیه سه رسد کنایه تقریه مذکور را بر روز شهادت روی بنگاه برآمده  
سمولى خود در جلو خانه محاذى آن نهاده تا چایخ گلهى خوب ملاحظه کرده پالضدر رویه نذر  
گذازیدند و دو صدر رویه معمول شد که سال بسال در عشره محرم الحرام از سرکار میرسیده باشد  
چنانچه تا حال جاریست لذا دانست که اندرون تقریه که کارنازک جال بر کاغذ باریک لبان جاب  
است روشنى چراغهای روغن جابجا قریب یکصد و پنجاه چراغ روشن میکنند و در هیچ جا داغ  
سیاه و دوده روغن بنی افتد و نیز در طاقچه های مکان اثری از سیاهی و دوده چراغ نمى آید  
اینهم از جمله نادر است پیش از حلت حضرت منفرت منزل در سینه کینزار و دو صدر و سی سجده  
در مکان خود اندرون دروازه کلان محمد جمال خان لوانى متصل حسین علم که در همون مکان تقریه  
هم استاد مینود از عارضه لقوه و فالج و ولایت حیات کرده در خطیره قبور روضه حضرت شاه توسی  
صاحب قادری مدفون گردید فرزندان خان معز یکى لطیف حسین خان که روبرو پدر بزرگوار  
خود بمجالست پرداخته همواره در حضور حضرت منفرت منزل باریاب گشته با اتفاق دیگر حکمای سرکار که  
عاصی نیز حاضر بود اوقات بسر برده کار تقریه سال بسال بذات خود میکرد و معمول از سرکار سیانت  
عجب و خوشش احتملا با مزه کمال فن خود و تبارخ دوازدهم محرم الحرام نه کینزار و دو صدر و پنجاه  
پنج سجده حلت نموده در خطیره قبور روضه مشوره حضرت میرانجى خدا ناکه گنبد مکر مى مشورت  
مدفون گشتند چون پسر داشت معاش نماد و دومی محمد اکبر حسین خان که ایشان از پیش والد خود معلوم بود

در علم طب معقول و منقول بهره کامل بهرسانیده در پیشگاه حضرت مغفرت منزل تابشت سال در مجالس  
خاص حاضر مانده لب حلیت فیروز یکم صاحبزادی چند روز در خانه خود منزوی گردیده و لب را تحال  
آنحضرت طفه با جوار ویداد که خارج از عقل و هوش است یعنی شبی خواب دید که شخصی بزرگوار میفرماید  
که محمد اکبر حسین در عمر شمش شاه باقیانده اند الحاح هم هوشیار و خبردار بوده متوجه بخدای خود  
شویو چون صبح روشن شد سخن بزرگوار تاثیر تمام نموده دل از دنیا برگشت و خیال موت و عاقبت  
بعینه نماینده گردیده کار بجای رسید که از تمامی ضروریات و احتیاجات و لذات برخاسته خاطر شده  
شب و روز در تلاوت قرآن شریف و دلائل الخیرات و حصن حصین و ادعیات مانوره دیگر و نمازها  
لوافل و تنجی بسر برده هیچ طریقی دیگر غیبت نمیبود و اکثر خاموشی نشست هر چند والده و برادران  
و فرزندان خاطر دارها و آشنا و محبان دلدارها کردند که شاهچراول خود را در خواب و خیال که اعتبار  
ندارد برگردانیده باینصورت خاطر بسته اند که ام خواب مطابق رویا بطور می آید باید که متوجه  
دربار شوند و دل خود را بطرف امور دیگر تفریحات متوجه نمایند هر قدر بسیار دلائل عقلی و ذهن نشین  
کردند کمتر فائده مترتب گشت و روز بروز تصور آن مایشی زاید صورت گرفت تا اینکه ایام ششماه  
باختتام در آمد چون وقت موعود رسید بهر دو فتنه و در سر پیدایشه بهر قیاس ساخت چون برادران  
بمعالم پر و خاسته عاجز شده فرمود من دیگر و علاج او دیگر بکنند مختار اند آخر بهمن در و سر تنایج  
ششم ماه ذی الحجه سینه بکنار و دو صدر و پنجاه سه بک بوقت سه پیر روز گذشته روح ایشان  
متوجه بخدای خویش بسریر جهان خرامید در و صده ششماه یک روز کم و زیاد نشد ازین مقدمه  
عجیب و غیب خلقت خدا و تعجب در آمده در خطیره درگاه برهنه صاحب سراه دفون ساختند  
نهایت فرد کامل جمیع صفات موصوف بود و فرزندان مرحوم اولین محمد نعیم الدین خان بهادر صاحب خطاب  
و منصب جاگیر بسر کردگی پالنده منصب داران و تعلقه یک کاک و شش هزار روپیه محال چنور داده پور و غیره

در عوض تنخواه منصب داران از پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز نهایت مردانای روزگار با وجود  
سبب شباب و امورات و باری کارهای نمایان ظهور آورده سرشته منصب داران را که خرابی  
بسیار بود و در چنان بجلوه انتظام آورد که مورد تحسین و مصدر آفرین از خلق الله در الماسام  
است و بابر داران و آشنایان و اقربا کار محبت دلی نموده همه بار از خود راضی و شاکر دارد  
و همواره حاضر در بار جهاندار و از نزد و مهاراجه بهادر نیز سخبات شایسته دیگر مسمور و منی محمد رسول  
المعروف بحسبے میان که ایشان را در اعنوش فرزند برادر جدی خود حکیم علاء الدین خان  
پیمنت و خواہش شان داده بودند و خان مذکور نیز در طلاقت لسان و تمہید بیان کمال  
داشت و تا نزد گانی خود مقرب حضرت مغفرت منزل بوده انتقال نمود پس سپردن کورد و صفرین  
منوچہر تحصیل حکم گردیده الحال حسب مطب معالجہ تجربہ بزرگان خود و در سرشته منصب داران  
سرکار بدناہ معقول منسلک و بر جمیع خوبیا موصوف است بیومی محمد عبدالقادر که مشہور بنواب  
در منصب داران سرکار ملازم و در علم فارسی و اشعار ہندی و غیرہ رابط تمام دارد خوش مزاج نہایت  
سعادت مند سہ زاد و فرزند داران دیگر حکیم سنا انصاحب مرحوم مذکور یکے محمد قمر الدین خان که در سرشته  
منصب داران سرکار سرفراز و در محلات و غیرہ مسمور از بزرگمقام الملک بہادر خلف شمس الامرا  
بہادر امیر کبیر خیلہ معالجه ایشان پذیرفته است و دومی محمد وجہ الدین خان المعروف بہ داد اسمیان  
صاحب ایشان نیز در سرشته منصب داران سرکار بدناہ معقول ملازم سرکار اندکن از معالجه تمامی  
امرا و خواہ فقر و حیدر را با فرصت لمحہ ایشان نیست ہموارہ مصروف خدمات بزرگان شبانہ روز  
باہم نہایت اقربا نواز حسب سلوک مخفی باہمت فرد فرید عطرت خدا یتالی فرزندش ادایا پو بطبعی رساند

حکیم رضا علیخان

ولادت حکیم محمد و خان مرحوم است کہ در عہد حضرت غفران مآب دارد حیدر آباد شدہ

در ملک ملازمان سرکار مسلک گردیده بدرابہ دوصدر روپیہ سرفراز گشت و بہ معالجات خوب میر سپہ  
 و اکثر نزد شمس الامرا ہادیہ جنگ نیز حاضر و نزد اسطو جاہ و خیل معالجہ بودہ و سرفر شوار پور ہمراہ  
 رکاب سعادت مرشد زادہ آفاق سکندر جاہ بہادر سیوہ بعد مراجعت و ولایت حیات نمود حکیمی  
 بود مستند علوم و در فن خویش معالجہ بر طریقہ بزرگان میکرد و بعد ارتحال ایشان حکیم علی رضا  
 خان مذکور شد بہر ساینده و در مختاری ہمارا جہا ہادر شریک معالجہ ایشان بودہ زمانہ موافقت  
 کرد اما تا بودن شفا نیخان ہمچس را خصل کلہ بنودہ چند بسیار اہلبا حاضر میبودند و در حضور بر لوز  
 نیز ہمارہ حاضر دبار با حکمانی کو دیگر سیوہ با ہم شریک حال میکرد مگر ماند معند ادرین ایام نزد شمس الامرا  
 بہادر امیر کبیر بسیار باعث و اکبر دست کراوقات خود عاقلانہ بسر میر و بدرابہ دوصدر روپیہ معمود  
 صاحب تضایف و جامع علوم خصوص در فن طب مرقوم منتخب است با اینہم خلیق الطبع عمیم الا شفا  
 ورنہ لاکہ سنہ یکبارہ دوصدر و پنجاہ و ہشت ہجرت نزد ہمارا جہا ہادر معالجہ خان مذکور و حکیم  
 عافیت طلبخان کہ شریک غالب مذکور بسیار منتظر است و حکیم میر صفدر علی بعد حلت شفا نیخان  
 مرحوم نیز و خصل کلہ دارند

## حکیم غلام حسین خان شاہجہان آبادی

از جملہ سیر خلمان علمائے عصر و فضلاء روزگار فضیلت خان معز دین محمد بنیل است و معقول و معقول  
 و دیگر علوم و فنون بحر سواج است کہ پایان نذر و قلم را طاقت تخریر و زبان را قوت تقریر فضایل  
 و کمالات ایشان نیست ہمین کلمہ بس است کہ مثل خود ندارد چون وارد این دیار دکن گردید راجہ  
 گوبند بخش بہادر بکمال قدر دانی تا معمر بودن انتظام صوبہ پڑا و آوازنگ آباد و مہمالات لشکر  
 فیروزی سالہا بدرابہ پانصد روپیہ ہمراہ خود داشتہ قدر دانہا و سلوکما فرمود و بعد مراجعت

از شکر مهاراجه بهادر راجه چند و لعل سنجی به منت عدالت العالیه از حضور پر نور سرفراز کنایه محمور حضرت  
 مذکور داشته اند که شبانه روز در فیصله قضایای ساکنان بلده حیدرآباد از روی احکام شرعی  
 مصروف اند مندر انداز در مروت و اکرامیت و قدر شناسی انسان و ایل کمال و سلوک با اقربا  
 و احباب و توجه بحال غراب عظیم المثال و کریم الخصال و عظیم الاشفاق توان گفت در حضور پر نور سرفراز  
 عترة آبر و دارنده و همواره حاضر در بار فلک قتل از اندوین زمانه که سینه کینزار و دود و دود و چناب  
 دشت بهریت احدی در دیار و کن بفضیلت و علمیت و کمالات علی خان معزز انمیرسد حال بند  
 منحصر به تحقیق است و پس

## حکیم عافیت طلب خان

خلف حکیم شفا طلب خان ساکن بندر مبارک سورت که در عهد حضرت غفر انما ب همواره متقین مشهوره  
 آفاق عالیجاه بهادر بودند حکیم بود و ذی استداد در عهد خود از جمله حکمای عهد بوده در ایام  
 تنهایی مشهوره آفاق عالیجاه بهادر و با خیرت نمود اما عافیت طلب خان بعد سنی بسیار  
 و محنت دراز در زمره حکمای مهاراجه بهادر بدر پناه پیچاه رویه و پهلوانان باضافه پیچاه رویه  
 و من بعد بجا گیر چهار پیچاه رویه ذات و پالضد رویه مایهوار نقد و انعام فایز گردیده نام آو گشت  
 حکیمی است بسیار تیز فہم و سیر فکر صاحب تجربه بزرگانه خوش خلق اما زود بخی اش مشهور تر است

## حکیم سیح الزمان

ولد سیاح خان اول نزد چند اچماہی لقبای مصاحبت بهرسانیده نزد راجه را و در نهایت جویوت بهادر  
 نوکر شده حاضر ماند و پس از آن نزد مهاراجه بهادر و گاه گاهی در حضور پر نور بر طبق ارسال

بهادر مذکور حاضر میگشت درینو لا بختاب سیح الدوله سرفراز گشته بسیار سبب پیرانه سالی اختلاف  
حواس دارد و از پسران نا اتفاق محض دیده جان باب است که پسران از تنگدستی عاجز آمده شهسور  
بخاست کرده اند الغرض دم مقدار است زیاده مصرف نیست هر چه میکند به متناهی میکند چون عمرش  
قریب هشتاد سال رسید خانه نشین گردید تا هیچ حواس ندارد ، ، ،

### حکیم میر صاحب

فرزند کلان مولوی قطب الدین اولوسیت از وقت سن صغیر تربیت پدر بزرگوار خود در آید جمیع  
علوم بهره ذاتی برداشت و مشهور آفاق گشت بعد رحلت مرحوم خود چیزی بجناب مرث زاده  
آفاق مصمم الملک بهادر معزز و مصاحب بوده بعد از آن باریاب حضور پرنور گردیده همواره کمال  
الطاف شانه حاضر در بار جهاندار است بسیار شگفته مزاج در علوم عقلی و نقلی فرد کامل روزگار و از  
خوبان زمانه و در کار و بار سالخیز با و محتاجان بدان توجه و در فیض سانی و ترحم برابر با احتیاج کیتا  
عصر از سر کار بدیده چهار صد و پیر سرفراز و همواره باریاب و معالج خود بدولت و انتبال حضور  
پرنور معصوم و منظور نظم کیا اثر صاحب مطلب و ادویات از نزد خود بغیر یاسید هر مرد با فیض است

بجمیع صفات بزرگان موصوف

### حکیم میر معصوم علیخان

خلف دومی حکیم معالج خان مرحوم است تا رحلت پدر خود در خانه خویش بوده معالجه میکرد و وزیر راجه  
خوشمال چند بهادر و لب را آن وزیر راجه و جاگر چتر رای بهادر بهالجات معصوم بوده معالجه در سینه  
کینار و دود و پنجه و شش و سینه که بهالم باقی خراسید نهایت مدد و احسان با و صاف حمیده  
خلف مرحوم میر لطف علیخان بجای پدر بجای معصوم و سرفراز و حاضر در بار جهان مدار و  
بفن خود ستند

## حکیم میرجواد علیخان

خلف سیومی معالج خان مرحوم در وقت حیات پدر خود در جناب بزرگان عالی مد ظله العالی بعالم  
مرشد زادگی حاضر بوده بدواً خانه سرفراز ماند و بعد بر سر آری نخوت پس نور سخیست مذکور سرفراز  
و معهود است و بجای سرفروشی قدیم سرانند آدم بسیار مقبول در تجربه های بزرگان علم طب معهود  
کامل دارد و در حکمای اسیر کبیر نیز شریک معالجات اما از راه مک حلالی نمیتواند که در کارخانه اسیر کبیر  
سوی ذات خود حکیم دیگر نوکر شود یا کسی صاحب کمال دیگر برادر کار و مقصد خویش رسد کمال گرانی خاطر او

## حکیم مولوی سید ابراهیم

از فرزندان مولوی قطب الدین مرحوم مذکور از بدو مشهور و مرشد زادگی حضور پر نور حاضر مانده  
معهود کار فن طب بوده نام او گشت در نیولا صاحب خدمت دواخانه از فراط الطاف شاه  
بر پایه دو صدر و پیوسته سرفراز و ممتاز عجب انسان با اخلاق که از ابتای شباهت بزرگان دارد

## حکیم میرکاظم علیخان

در عهد حضرت مغفرت منزل از گواکیار که در نوکری دولت راؤستند میهم بدر ماه سه هزار روپیة هزار  
ماه بهانه نوکریش بود و سبب موافقت با پیشش وارد حیدر آباد گردیده راجه چند و لعل مهاراجه  
بهادر نیز بدر ماه سه هزار روپیة در سرکار دولتمدار ملازم داشتند معالجه خان مذکور قشیک دیگر حکما  
و اطبا میکنند بالاتر از آن نبود اما اخلاق و نشا و دهستی و بلند ستمی و سلوک با ارباب احتیاج  
بالاتر همه خوبها بوده بعد دو سال چون شش از آن لطف بسیار شد باز روانه آنجا شدند  
و بخوبی خوب اوقات بسر میبردند



## احمد شاه خان

در عهد حضرت مغفرت منزل از قمر نگر کونول وارد حیدر آباد گشته نزد مهاراجه بهادر ملازم شده مدتی در قنیه تالای بال چند کمان بوده فواید کثیره برداشت درینوالبخیرت بهادر موصوف حاضر مرد خدا پرست صاحب خیرات اوقات خسته خود را در عبادت الهی و تلاوت قرآن شریف بالمان داودی و خدنگنداری فقر البسر برده در تصور سرب کمال بکار برده شهور روزگار است و در معالجات غریبا توجه دلی داشته از دو او غذا بذاته مسلوک صاحب گیر سواره مورد اظهار کرامت و در

## حکیم شاه علی

از کونول وارد حیدر آباد گشته مدتی در قنیه تالای بال ملک مرحوم بوده فواید کثیره حاصل نمود و درینوالبخیرت مهاراجه بهادر به راه بکشد و پنجاه روپیة متعین راجه در سراج بهادر است و دو بار بجزین شیرین رفته سعادت دارین حاصل کرده باز بحیدر آباد آمده چون یک خلف رشید بزرگ و عباس بیان نام که چراغ و دودافش بود و از وادری عین جوانی قضا نمود و مشارالیه را دنیا از نظرش در افتاد الحال بحال فقیرانه ناچار زندگانی میکند و مصالح الاوقات و بهن خود کامل و منتخب است

## حکیم مندره علیخان

در عهد حضرت عفو آتاب از هند وارد و کن گشته و زاکپور با دختر حکیم آفتاب که حلت کرده بود منسوب شده و حیدر آباد آمده با استخوان جعفری باریک کو که باریاب حضور حضرت مغفرت منزل گردیده به راه به پانصد روپیة سفر از گشت بعد مدت در سینه بکزار و دودصد و سب و پنج سحر برای معالجه بالاراجه پسر کموجی بهوسکه زایل البصر بود به بهانه ملاقات خوشناسن و زوجه خویش از حضور حضرت یک سال حاصل کرده عوض یک ساله ماهوار خود را از خزانه سرکار گرفته بنا کپور رفته سیال را بنجا اقامت نمود که راجه مذکور نیز هشت هزار روپیة مساعدت فرستاده بود چون مدت دو سال

ازاده از ایام پروانگی در گذشت منصفان و فخر سرکار هم نویسی ایشان را از دفتر بر آورده  
در انداختند و بعضی مردم مشهور کردند که حکیم بنده علینان در ناگپور قضا و سنود هرگاه مثالی  
بازدار و حیدر آباد شهر جعفری با جنگ بهادر کو که اسم موفوره به کار برده بشرف ملازمت تصور پوز  
رسانیده بهر با سابق بحال کنان که هر دو با هم ضیعه اخوت خوانده بودند معتمدی تازی تازنگانی  
جعفری با جنگ در خانه اش معتمد و خود که هر یک مکانی علمی و دشت فرود آمده بعد حلتش  
به کان دیگر اوقات خود در راگ و رنگ سرور و شبتج میداشت و فتنه عالم کیفیت روح پرواز  
نمود آنچه که دشت پسر او جلو آواره ساخت حکیم بود در علم دست کاری چشم فرو کمال خوش مزاج  
در پی سازی مصروف و شغری و پیله اسر خوشش تخلص میکرد و خدمت فقیران بسیار مینمود بهاره  
سرور بوده گفتگوی با فزه دشت خوش لباس خوش خوراک دوا بان نفاست بدست خود  
تیار می ساخت لول بی اختیار سخو است که بنوشد در سینه بکینار و دود و سی و شش بحسب  
بعالم باقی خرامیده در درگاه بر بنه صاحب مشعل جعفری با جنگ محرم کو که مدون گشت به به به به

### حکیم میر صفدر علی

داماد شقای خان اول زوراج که گویند بخش بهادر حاضر بوده بمعالجی معمر شده اوقات عزیز  
خویش بسر میر و بعد حلت خان مذکور و وود و دراج مذکور نیز در خدمت مهاراجه بهادر بمعالجی معمر  
چون همه دراک علوم از شقای خان مذکور بود و در تولا گویا ذات شقای خان خود موجود است  
بسیار صاحب طلاق خوش اوقات و علوم حکمت و غیره فرد کمال دین و لانا موری خاندان خان  
محرم از ذات ایشان است مرد سلیم الطبع به نایب اخلاق مشهور و در علوم ضروری نیز  
کمال معالجه بر طریقه خان محرم میکند بسیار  
آدم نیک خصال

## حکیم بنده حسن

ولد آخاد ولد در زمانت حکیم شقای خان مرحوم نسخه های عربی و فارسی علم طب خوانده و در معالجه  
قدم نهاد و نزد مهارتجه بهادر شرکاب حکماست بسیار آشناد و ست بامروت ، ، ، ،

## حکیم سید عظیم الحسینی

فرزند سید باقر الحسینی المعروف باقر صاحب خلف شاه اعظم صاحب الدراجیدین صاحب مرحوم که  
گزشت الغرض سید عظیم داماد حکیم شقای خان شده و تحصیل علم طب و نسخه نویسی پرداخته کمال  
بهره بهرسانید بعد طاعت خان نکور در معالجه مهارتجه بهادر و بر پایه ذات سرفراز نهایت  
خلق جسم و جمیع صفات بزرگانه خاندان خود موصوف و در علم تیر اندازی بهر کمال دارد و سوا  
حکمای مرقومه الصد حکمای یونانی و هصری و مرهطی و تلنگ و فرنگ و غیره بسیار در ملازمان  
دولت امین که الله تعالی تا مقام جهان قایم دارد حاضر اند لفظ الطول کلام باختصار  
در آورد اما در مصیران عیدگاه گفته دینولا جگنا ته کمال فن خود است باقی بهر بعد شش را بهیلائی  
دیویدی مبارک و خانه پنجاه مهور کار و بار خویش اند و او همواره باریاب حضور پر نور و به معالجه  
مرشد زاده های شیرخواره متین و منتهد سرکار و با بمل اهل فن محبت و الفت مالت لیکن مصیران  
اینجا از چند سال دخل و معقولات کرده خلافت طریقه بزرگان خود که کار از حبوب و سفوف  
و بازه ها و غیره میکرد و موقوف نسخه های یونانی مینویسید و معالجه بر طریقه یونانی میکنند لقبول شاعر  
شعر نو کار زمین را نکو ساختی به که بر آسمان نیز پر ختی به و ملک رام و غیره چن کس در حکیم  
وازی عیدگاه حالا هم کمال اند مجموع در سرکار حاضر و در جراحان سرکار رام چند لیسر کور و تاجراح  
فرد کمال فن خود بود که دکتران ولایت نسل و دکتر کنسری و دکتر لور که دود و هزار روپیه

انکمپنی باہوار داشتند و میر عالم ڈاکٹر پور را دو ہزار روپیہ باہوار بذات خود میدادند و بارہ سال  
زخم پای بہرام جنگ بہار کہ ازادہ جنبہ شدہ بود انچیکہ قطع و برید از دست رانچند روز گذشت و  
منصف قایل شدہ گفتند کہ مثل شما در ولایت ما ہم احدی نیست از سرکار پانصد روپیہ باہوار  
می یافتہ بود تا حال کوچہ کور و نامشور است منقل بل افضل دروازہ عالی قدیم رسول صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم و دیگر علامہ محی الدین نیز فرستخب بود معتمد ادین والا کن وغیرہ نیز بدینستند  
بجا خود ہشتیار اند قریب دو صد کس با یکجا مہمور کار و بار ہستند سوای جراحان جمعیت ما کے  
سرکار و فکٹ رام پسر رام چند روز گذشت ہم فراوان ہیناست

## ذکر شعرای نامور سرکار معاشا ایشان شیر محمد خان ایان تخلص

پیر محمد عاقل کہ شہور بنایک بود او در فن اخبار کوئی دکن دیہ بدیہ یکتای روزگار و خصل اخبار  
سرکار دولتدار بودہ احوال ملک دکن از جا بجا بر زبان خود داشت و خان مذکور در جمیع علوم  
فرد کامل و زکار کہ اکثر بغیر و خواصی عظم الامرا نشسته احوال تمامی سرزمین دکن بر زبان خود بیان  
میکرد و در عہد حضرت غفر اناب در ستمہ کینار و دو صد و شانزده و ہفدہ ہجری شہر اہمد و دکن  
مشاعرہ مقرر کردہ بروز سہشنبہ در مکان شہرت و آفاق شاعران ہند دکن محکمان المی بیگ  
ہمسہ ما جمع میشدند و غزل طرخی میخواندند بدون آمدن خان سطور غزل خوانی ہم میخواندند  
و ہمہ شعرا استاد وقت میداشتند و عروض قافیہ و دیگر صناعات فن شعر متنازع زمانہ بود  
چنانچہ شہسوی برات و ریالہ جگت و ضلع او مشہور آفاق است انہیاد و اشتہار قلم آورد  
رباعی در ضلع و جگت میوہ آسیب ہر جنگ عشق کرنے میں عیان  
تا نہیں زخم پہ انگو رہیان ۱۰ سوہیر ہوا فال بے بد نہیں معلوم ۱۰ سوہر کوہی تو ناسپاتی ہو کمان ۱۰

رباعی در ضلع و جگت پلنگ آرام نہ کیونکہ اب یہ بٹی بہولین بہ کسطو خوشی سے نہ پلنگ  
جہولین بہ پایا تھا کہ ہونہ سات پٹیری میں یہ دو کہہ پٹی پڑی ایسی کہ اوکڑ گئیں چولین بہ

### رباعی در ضلع و جگت لٹو

لٹو ہے تیرے پہ ہر کوئی اے یار	اور حال بریشان سو بہین رکنا عار
آخ کو چین اوسکے جا کر حالی	پہر تا تھا اسی آسپہ وہ سو سوار
سر گر چشم سے اپنی وہ خوش ابرو پونچھے	گرد و جگت کو سدا دیدہ آہر پونچھے
آستین کا میں کسوی نہ ہوا دست نگر	میری ہی ہاتھوں آخ میری آنسو پونچھے
رنگ گلشن کا شفق روی فلک سی اور جائے	اپنا مٹھے سے کافر کہی کو کو پونچھے
رنگ لب جاناں کو سرخ زیادہ ہے	اور وزن میں برگ گل دو سرخ زیادہ ہے

سواہی این از اشار ہندی و فارسی دیوان خود وار دو در علم تاریخ ہم کامل بودہ و سنہ یکہزار  
و دو صد و بت و یک ہجری و ولایت حیات نمود در شطرنج بازی رسالہ ہائیں شہر ترانہ

### میر حسین علی خان ایما تخلص

از پنجابی سکان پلہ اورنگ آباد بود اما شوق شغری بسیار داشت وضع لباس خود را بوضع  
اہل ہند کہ جامہ بسیار پردہ و رنجانہ و دستار نیز بزرگ جوڑہ دار و کمر بدار میکرد شاعری بود کہ گفتگو  
روزمرہ اش را نہر استاد کامل میداشتند کہ سخن را در سبک درآید ارمیکش و طلاق لسان فصاحت  
بیان و انداز گفتگو و لطف کلام و شیرینی مذاق و لہجہ ترکیب عبارت گویا ناصر علی وقت خود بود یا ابوال  
فن اشار بلکہ مافوق آنت ہموارہ مصاحب وقت ہمارا جہاں کہ نہایت دوست داشتند  
پانصد روپیہ ہوا از سر کار مییافت صاحب دیوان این قطعہ

قطبہ یامین کنان چمن کیا سوال	ہم ہی تو تھو خزان بہتار شریک درد	کیفیتیں ہمار کی ہمسے ہی کچھ کہو
اردی بہشت و دیکی ہوئی کسطح نہر	غنچہ ز مسکر اکو دیا چٹ وہیں جواب	تو ز سنی نہیں کہوتاد کی پینہ
اکنوں کر ادا داغ کہ پر سبز باغبان	بلبل چ گفٹ و گل چہ نشیند و صبا چہ کرد	حضرت مقرر متنزل این فارسے
از زبان خود خواندہ حسین علیچان مذکور را فرمودند کہ در بیات ہندی تفسیم کردہ بلاخط اقدس ارد		
چون نظر انور گذرانیدہ پانصد روپیہ صلہ یافت و رسنہ بکھار و دو صدوی سحر بس نشست		
ساگی محبت خرامید تا حال شلش نظر نہ آمد		

## شیخ حفیظ حقیقہ تخلص

بزرگانش از ساکنان ہند بودند اوقات خود بغیرت سپہگری بسر بردند و او خود بذاتہ در فن شعر شریست  
 بہر سائیدہ شہور گشت اول مصاحب راجہ ہیت رام در لشکر فیروزی آورنگ آباد وغیرہ بود بعد  
 برہمی کار مشارالیدہ جید آباد آمدہ مصاحب راجہ چند ول مل ہمارا جہاد شدہ کمال لہ خطا  
 گردیدہ و خیل مزاج شدہ و بسیار کسان را انور کنانیدہ ممنون منت ساخت و سخن خیر و باب ہر شننا  
 و بیگانہ فرو گذاشت ہمیکہ و بد را بہ بکھار و روپیہ بہا ہی سرفراز بود و ہر روز ہوشاک نو بہ حاضر  
 و بارشید نازک ہند شعر بر فکر ناز کش ختم ہر شعرش تشہ گان مضامین را حکم آب سرو شیرین با گلآب  
 دارد اگر چہ اشعار مایش بسیار عمدہ تر اند اما بیا دعاصی ہرچہ بود برقم آورد قطع

خطابین کہ چمن طلبتازہ سوا سکو جسے	ما بخیر و سلامت لبثا کہتے ہیں	تپہ نشیر کیا قاتل بچا رسے کو
آپ فرامو قبل اسے کیا کہتے ہیں	ولہ لبثا نانے جی اود اس آیا	ہکو آب بقانہ راس آیا
مین وہ شمع مزار سبکیں ہوں	کہ بیگانہ جسکے پاس آیا	ولہ ہم کو بادہ گل رنگ پلا دیتر ہوں
خانہ باغ آئینہ رخ کو بنا دیتر ہوں	ہمارے ولین پرورد و الم کا جوش رہا	کہ سینہ داغون دوکان گل فروش رہا

خیال کا کل سگین چمکو دوش را	کہ نکل کیم پیر اول سیاہ پوش را	ہزار نا محشر نہاتہ لب تھے
کیسا پاس و بہت ناخوش را	چاک سینہ ہو گیا دل سے صد آنیلگی	کھلتے ہی اس درگجھت کی ہوا آؤگی
ولہ لڑا کون نے لیکے ماری جون ہی سے سے سنگ بہ دیوانگو کو خوشے ہوا تے رستے رنگ		

## دار باعی نذر حضرت منفرت منزل سکندر جاہ نوز اللہ مرقدہ

کوئی نام خدا لیک کر تم تک پہونچا	کوئی پوچھتی ہی دیر تم تک پہونچا	خوش طالعی میری ہو لیکر کے مین نذر
تجہ رنگ سکندر کے قدم تک پہونچا	صاحب دیوان است و ہمارہ حاضر دربار	+

## مرزا علیخان لطف تخلص

از بنگالہ حمید آباد در عمد حضرت غفرانکاب آمدہ مشہور گشت صاحب استاذ و سیر وفارسی و ہند  
از قدیم ساکن دہلی بودہ و بمرتبہ دماغ و ہشت صاحب اعظم الامرا اسطو جاہ دار المہام سرکار شہ قضا  
غراوشان حضور پر نور گدازندہ بدرابہ چہار صد روپیہ و سرفراز پالکی سپاہی گردید و نیز قضا درج  
اعظم الامرا و در عمد سیر عالم ہمیش گفتہ مقرب و صاحب ماند این چند شمر از دست

آپ توبات مین بگڑاتے ہین	واہ کیا مونہ پھول جڑتے ہین	اومیان تیغ والو اور ایک خرم
کے ہم ابر مین رگڑاتے ہین	طرفہ بیان دیکھے رسم صیادی	منج لہیل کے پر جگڑاتے ہین
منشین زخم دیکے کچھ ٹانکے	آج تو خود بخود او دھڑتے ہین	لطف تو اور آستان علی

جہان ملاک جبین رگڑاتے ہین آدم بسیار پر فکر کامل فنون بود در سنہ یکہزار و دوصد و ہشت  
و ہشت ہجری وفات کرد و برادرانش مرزا علی رضا و حاجی مرزا جان کہ در سوز خوانی یکتیمی عصر بودند  
یک ہی بہ قصاص دو حاجی مرزا جان از دست دزدان شہید شد

## حافظ مشتاق مشتاق تخلص

از بهند وار وحید را باد شده در خانه ماه لقا بانی فرود آمد کو چشم بود بعد از آن صاحب مهاراجه  
 بهادر شده و دو صد روپیه بهار سیاقیت و له جسکو چون تری تکیی نظرائی ہوگی  
 بی ابل و نوکئی بهیر کی کھائی ہوگی

## شاه نصیر شاه جهان آبادی سرآمد زمانه نصیر تخلص

از ناموران هند و بار پیشتر در خدمت حضرت مغفرت منزل وار وحید را با گردیده همواره در صحبت  
 مهاراجه بهادر بوده بوطن خود رفت و باز در سینه بکزار و دو صد و پنجاه و چهار جبری حسب الطلب  
 راجه چند و عمل مهاراجه بهادر موصوف که هفت هزار روپیه برای خرج او فرستاده از دہلی طلب نمودند  
 وار وحید را با گذشت بست و پنجر روپیه لومیه سیاقیت سوای سلوک دیگر در فن شعر آتشا زمانه بود  
 اما بسیار کریم نظر این چند اشعار از دست و له کمره او کی در حلقه شکر بال کی ہو

غزلک یہ گرجان اس شکستہ چال کی ہو	نصیر او شمع خوانک ناگت بودہ	کہ تو نصیر ہو صورت تیری سوال کی ہو
ولہ خطیار کو خسارہ پرن پہنہ آئے	بدلی یہ اکی سرشون پہنہ آئے	ولہ کمان شمع پہ ہو شعلہ نگاہ
تک کیجے شمعہ ان پر ہر ہر کہ استخوان ہو غذا ہما کی ہما	یہ بیٹھا ہو استخوان پر و له	مفضل گل آؤ در کلمانہ ابی زنجیر
دم لڑا کو کہن تپشہ زنی خوب نہیں	جان شیرین کھو کو کہنی خوب نہیں	اسفند لاف زنی آؤ میر کو خوب نہیں
یہ روش موج نسیم حسنی خوب نہیں	مین ہی ہو بادہ پمائی جون در مجنونہ	دشت وحشت کی ابی خاک چینی خوب نہیں
چیتی کالون ہو کر گو شیر تر ملو و لیکن	ہو کو تخبہ تو کر مرغ چین گل کا علاج	

اسکو بیماری اعضا شکنی خوب نہیں

چون وقت موعود رسید از بسکہ اعتقاد بسیار داشت در روضہ حضرت شاہ موسی صاحب تادری  
 علیہ الرحمہ مدفون گشت



## مولوی محمد شمس الدین فیضی تخلص

کہ ذکر آنجناب احوال فضلا اعظم تعلم آ رہا است اما اشار آن حضرت درینجا بتقریر می آید

آبلون سر و خطا تو پر دل دیگر کے	کام نام خن سے مجھ لینے پڑی شمشیر کے	کام نام خن سے نکال دیتے دفراد کے
بسیون و ابی قابل پر میری یاد کر	ہو نایت ہر اک انسان میں	کہہ گیا ہو کچھ پرستہ کان میں
دہم ہرگز شلا کو خریداروں کی	دفن ہو لاش جہان چشم کو بیماروں کی	شاخ سنبھل کی اگر اکبیر منظور کو سیر
مضہ کیلوا تو کاکل کے گرفتاروں کی	سرہ گالیان کھانے کھڑے ہو	ارو میان فیض کیا چکنے کھڑے ہو
کل سے پرچی بڑا مال ہو اپنا	آج جیسا محال ہے اپنا	فیض جب اگر وہ آج نہ آئے
کل تک انتقال ہے اپنا	بت غنچہ لب پر ہنسا چاہتا ہے	خدا جا کیا گل کھلا چاہتا ہے

کسی بت سے دل کچھ کہا چاہتا ہے خدا جا کیا کیا سنا چاہتا ہے اشار و غزلیات و رباعیات  
ہنر بہتر انداز انجیہ یادداشت بتقریر در آورد

## راہی بالاپڑا و ربط تخلص

بزرگان ایشان اہل ہند بودند و ہستند و او خود وارد حیدر آباد گشتہ بدامادی راجہ خوشحال چپہ  
یہا و رفاہیز گردید از بسکہ شوق اشار میرتبہ داشت برای ملاقات و ادراک حالات شہر از ہند بگمنو  
رفتہ ملاقات نامود ہمہ مسلم الثبوت داشتند و خوشنود شدند غزلیات طحی و رشاعرہ شعرا و  
لکھنؤ کمال مضامین درست نو بنو خواندہ مخطوطات و مجموع خوشوقت شدہ و شبقہ بہ ہوا ہیر  
خود انوشہ دادند کہ راہی موصوف دین ابنہای سن شباب فرد کیای عصر خود است محتاج آئندہ  
نیت اشارش مانند بر طیر گوہر بار و بندش مضامین بسیار گوارا و دلخراش و گلزار ہمیشہ بہار

و باہنیمہ پر اخلاق و صاحب مروت و آدمیت و سخاوت است این چند اشعار از دست ہا ہا

## قطرہ در جواب حفیظاکہ مذکور است

یونہیو یونہی صحیح منکر ہیں میر قتل سہو کپ	سرخ پنچہ نازک کو حسا کہتے ہیں	دہ جو خنجر سری قز کا کیطرح ہر چون
یہ جو دہن یہ میر چہ پڑ ہی کیا کہتے ہیں	و لہ گر نخل تناکو ہمارے شر آور	شمیر کا گل پھول سپر کا نظر آئے
مضویر اگر شمع رسالت کی لکھو نہیں	خاہیے نخل جلوہ شمع القہر آئے	طوفان سری اشکو نکا اگر لہر آو
گرد و نیشل نوح کی کشتی نظر آو	و لے	تاب و توان و صبر گز و لکڑ ساتھ ساتھ
محفل اوٹھی ہر صاحب محفل کے ساتھ ساتھ	قطعہ	تب مجکویار کہتے تھے مناسب نہیں
کچن پر اتویجھے قائل کے ساتھ ساتھ	قائل سرب کوئی نہیں کہتا کہ دو قدم	تو ہی نچل خبازہ لہل کے ساتھ ساتھ

سرے کفن لپیٹے ہوئے ہر ہر ہر لہا + مر نیچے اشتیاق میں قائل کے ساتھ ساتھ

## کمر شاہ فقیر کمر تخلص

از ساکنان ہند لکھو کہا اثنار اساتذہ سلف و شعرا زامور و مرثیہ و مشنویا ہمہ بزبان یاد دارد و در حق  
 منی از بسد در پو لا کہ شاعران لکنو مثل سیان فصیح و میان و پیر و میان ضمیر و غیرہ فصاحت مرثیہ را  
 سابرش عظم رسانیدہ اند کہ بیج فصاحت و بلاغت دیگر کی گفتگو ای اشیان نہیں سہ پس کمر شاہ  
 نیز در مذاق مرثیہ و شعرا زینا کمر نیست و باہنیمہ پر اخلاق کمر نفس را بچہ تمام رسانیدہ در خانہ ہر آشنا  
 کہ برای ملاقات میر و نداد چار چار روز رفتن نہید ہند بسیار آدم با مزہ دل نخواستہ کہ جدائی  
 گریند این مطلع از دست مطلع

برین جواج اپنے دہ زہرہ جبین نہیں ۱۰۔ وہ کیا نہیں کہ ہم نے یہ جانا نہیں نہیں

# محمد صدیق قیس تخلص

ہمیشہ زادہ شیر محمد خان ایمان تخلص شہزادک و دلپند بوضع خواجہ میر درد و سیر تفتی میر سیکوید و  
و مضامین لکچسپ نو بنو جلوہ رنگارنگ می آرد از نزد ہمارا جہاد و روپہ یومیہ و از نزد امیر کبیر  
دور و پیہ روز میاید نہایت مرد خلیق خوش فکر و مینو لا بہذا قشش کم کے میر سرد

برین جو وہ سپہر نہیں مار کس جا پہ وہ جلوہ گر نہیں ہر و مان تیغ پہ ماتھے رکھا ہوتا او سکو اثر نہیں ہے اوڑ جائیں ہم ایک پلین اوں تک کیون دل تجھے کچھ خبر نہیں ہر سوداز لفظ نکالتو ہر اگر قیس سانپ ہیں یہ اے سر ہانیکے مڑہ ترین دیکھو اے برق یہی سلوب ہیں زمانے کے صدقہ مانو کے اس نشانی کے ولہ کاٹنا ہٹا ہی دیوں اس مت مغرور کا گو دین لکیر پٹی ہی بچہ حور کا ولہ لکیر کنیکوین راہ فنا آدہ ہوں	اپنی ہی بہن خبر نہیں ہے ہستی سے عدم کو کوچ کرنا ہیان ڈھنڈا تو تن پہ سر نہیں ہر اے برق تجلی جہان سوز پر کیا کرین کہ ہکو پر نہیں ہر کہو یاد ہو کین تو ذرا نادان ہکو تو یہ درد سر نہیں ہر خشر ہی ہو گیا نہ آئے تم خار و خس اپنے آشیانیکے قطع چھ گیا دل دہرا و دہر کو جگر جسطح جو دلائی گوارین بچہ حور کا والوں نمایان لفظ و مقلد خال ہر کاغذ گل غردہ ہر سیاہ آئندہ ہوں	بے ہیں اوسی سکر کبہ و دیر اتنا تو بڑا سفر نہیں ہے نالو کر کر کو تھک گئے ہسم جی کا تو بہن خطر نہیں ہے دنیا ہی ہر ایک سرائ غفلت سمجھا تا کہ گہ ہی گہر نہیں مار کامین کھد کوئی شائیکے پاؤں پوچھتا رہے آنیکے کہو بڑھتے ہیں اور کہو گھٹتے قیس کتنا تھا اپنی چھائی دیکھ تیر و نو ہی ہیں ہکا نیکے جام میں عکس ہی کیا اس رخ پر نور کا حلقہ پر کارین چون نقطہ پر کار ہے صاحب دیوان است کہ
---	--	---

کہ نام دیوان خود را پیشکار داشته است

## میر عباس علیخان احسان تخلص

ولد سهام جنگ نہایت خوش مزاج و خوش خوراک بوقت اتمام فصل انبہ فی دایہ یک رویہ خریدہ میخورد و در تنگی بازی زربسیار خرج مینمود و شوق مرغ و کبوتران از حد زیادہ داشت یک یک جفت کبوتر بیکصد رویہ نزد میر الملک بہادر و امین الملک بہادر و فرزندان ایشان میفرودخت چون اعظم الامراء پونا بود پچھمے نراین صاحب تخلص ابیات چند نامناسب بقلم آورده خان مذکور در دھنلویش بخیر آورده از جاگیر سر فراز گردید شعر

نہ کام اس چرخ دون پروں کے نکلے	گر شاہنشاہ قہر سے نکلے	فلاطون سادہ بر تھا سو بھولا
نہ جکا اب کوئی ہمسر سے نکلے	پراسپر ہی اسطو جاہ دانا	بڑی فطرت میں اسکندریہ نکلے
کر دیا فوج نے او سکوندی تن	مگر جو خال خال ادھر سے نکلے	سوز نکو جیت کر اب سرخرو ہو
قسم ہو لالا احمر سے نکلے	اوڑا دون یہاں کون مضمون صبا	خند جسطح کسی گوہر سے نکلے
نہ سمجھانا قباحت فہم اتنا	کہ جب شیر نرا دھر سے نکلے	تو پھر کیا حال ہو و دشمنوں کا
کہ آہ شکار زن ہر ہر سے نکلے	نکل آ مادیون خورشید تابان	کہ بد بلیکے جیسے گہر سے نکلے
یون نکل اکفر سے وہ اسم اعظم	شر جہوں چہر کر تہر سے نکلے	ریاست پہر نئے سر سے جو چکی
چراغ خضر ہر ایک گہر سے نکلے	تیری تفسین پر تحسین احسان	محبت حیدر صفر سے نکلے

در ہجو کوئی مدیلا داشت اکثر ہجویات او مشہور تر اندر سنہ یکہزار و صد و سی ہجری ہفت ہستی بہت استیج تیری باہر عکائی ہوتی

مرزا عابد بیگ گلزار تخلص

شیع فانوس سیاہر نکل آئی ہوتی

بیار صاحب مقرب شاگرد ہمارا جہا در این مقطع از دست

ایمن کے لئے سے ہی واقف تھے ظہور  
اب ہنگیو نہیں پینے لگے بستے بستے ہنگ

## میر عباس علیخان بہادر کافی تخلص

از عالمینا ندان و جاگیر داران بگین پی از اقربای قریبہ شایار الملک بہادر بزرگانش کا نامی نیاز  
بطور آورده مورد الطاف گردیدند و مشارالہ صاحب مقرب ہمارا جہا در گردیدہ فضا نہ غرا  
وغرہای عجیب غریب طرحی و غیرہ بقلم آورده مشوراً تاق شدہ بسر فزادی خطا بخانی و بہادر  
از مسنگاہ حضور پور دام اقبال مشرف و بیابانی است معتمد اور فارسی و عربی و ہندی و جمیع معلومات  
علمی فرد کیلای عمد خود است با اینہذا در صورت وادیت و محبت منتخبین چند اشعار از و است

ہوا آخریہ شعلہ برق سوزان اپنے خرمین میں  
کہ جیون سیات تڑپڑی ہی میرا ہر شکاک دہن میں  
کہ آغوش پری گوارہ تمام میرا ترکین میں  
کہ ہر ناتوس کا نغمہ سہاری دل طبعین میں  
دل زنجیر ہی ہر رات دن سرگرم شیون میں  
کہ نشتر سوخا آتش دیدہ تھا انکشت رگ زنیر  
کام جبر لو کہ نشتر کا کرے ہر نقطہ  
دکھنا آئینہ کا ہے جسکو بھی عار نظر  
اب تک جیون موی آتش دیدہ ہر تار نظر  
آج پھر لال ہی قاتل کے کمر میں شمشیر

لگا دی سوزش داغ جگر آگ سبتن میں  
بہرا اس چشم میں کس شوخ کا تھا شوق اظہار  
جنون سے کیون نہو بلا قدیمی بکھوای ناصح  
آہی یا دین کس بت کی ہون میں مضطرب خاطر  
نہیں کچھ سچ و تاب مرگ مجنون طوق کو تنہا  
رگ مجھوتے وقت فصد یہ گرمی بخل آئی  
کیون نہواوشیم نازک کہ گران با نقطہ  
اوس جیا پیشکامفتون ہر دل نادان میرا  
غیب جو نقشہ چشم میں اوس شعلہ رو کا پھر گیا  
شہین معلوم لگی اسکے جگر میں شمشیر

۲  
جہا بہ خرمین ہون کا سر لکھنے خواہی ہو  
علاؤ دار ہو و اس کے کافی اگر کر دین

ہر خم گوشہ آبرو ہی اثر میں شمشیر جادو شیر ہر آہو کی نظر میں شمشیر چرخ وون پیشہ لے بانہ ہی ہو کر میں شیر	ہر نقطہ ہر تیر مرگان ہی کو خاصیت تیر خلق کی سمت سے بہاگی ہو دل و حشر دست پہنیں ہر تو قتل عزیزان کے لئے
---	--

## سیر سجاد علیخان بہادر سجاد تخلص در حقیقی سیر عباس علیخان بہادر کانی

دعوی کرے جو خال لب در با سے شک آوے گراوے کو چہ کیسو سے باغین ہر جو مرین خال و خطا یا سے سچ فقط سر و چمن شکل سنان ہے مجکو گر نہ می تو بہار چین خزان ہو جسکو ساکن کو چہ جانان چمن سے کیا کام ناصری منفر خراشی تو عبت کرتا ہے	تا شتر منقل ربے اپنی خطا سے شک چٹکے بجای دار شبنم قبا سے شک بہتر ہو اسکے حق میں تمہاری دو آنک اڑدہاں تیرے ہر ہر وان ہے مجکو نگہت تختہ نگل موج و خان ہے مجکو باب جنت دہن شیر زبان ہے مجکو پند سننے کی تیری ناب کمان ہو مجکو
--	--

برادر کلان ایشان در منصب داران سرکار بد و صدر پویدہ ماہوار منسلک اند و ہر اور جزو ایک صدر پویدہ  
ماہوار است مقررالین منت تخلص در منصب داران سرکار بد و صدر پویدہ ماہوار سر فراز پویدہ

بہنہ پاہی لعل مجکو اوس شست مینا ہنر علاج و لکھو آئے تھم سبجا سخت دعوی سے	جہان ہر خار کو دعوی ہو نشتر کی نیابت کا بیان کیا ہو گیا وہ معجزہ حضرت سلامت کا
---	---

### خاص تخلص

از فرزند ان شاہ خاموش متصل دروازہ چادر گھاٹ اندرون شہر بلباس درویشانہ حبیبہ دوستار

شماره شایسته بوده خوش طبیعت و له کلاسی تازه کال او سکه کل نازک من کلابی به تمام قد  
نونا ننگین قبا سرپاچین کلابی طه تخلص برادر خرد خاص که نهایت آواره مزاج و لوج گو  
همواره در جنگخانه بوده اشعار سلیقت و میخواند بهر امر سرکار ملاقات کرده دو شعر در مدح بدیه سلیقت  
و میخواند اگر چیزی داد و نبرد و گرنه همو نوقت دو شعر در جو میخواند که مشهور میگردد و بعد از این سرکار  
دست بست میزدند و جواب شعر برادر خود بدیه گفت اگر چه بیج است اما در تذکره شعر انصافیه  
نارود و که بر می چید آن پان کما کر فقط نه پان دهن کلابی به از اوقا رسه به دیکه لینا  
سیاه بین نشین بدن کلابی به راجه چند و صل مہاراجه بهادر دور و دور به یو سیه میزدند و جنگ  
بعد تغیری رسل صاحب فرنگی و لیل الخا طبات جنگ آمد سگلف صاحب کیل نوکر و پدر فیاض بین  
مہاراجه بهادر و سگلف صاحب سو فرماچی مانده مہاراجه بهادر از صدر کلکتہ چنان بند و بست  
منو ند که سگلف صاحب خود بخود استغفا، خدمت و کالت داده اراده شاه جهان آباد کردند  
آن هنگام شب طه نزد مہاراجه بهادر آمد سردار شمر نام لوط خواند مہاراجه بهادر غصه کرده  
پرسیدند که چه کلف صاحب چه چیز است گفت نام شما بهادر و صوفی خند کرده نصحت پریم  
و ایندند آخر قضا املت نداد و خطیرہ بزرگان خود مد فون گشت به

مرزا محمد نصیر بیگ خان سرفراز جهان جنگ بهادر ولد علی بیگ خان بهادر محرم

که ذکرش سابق گذشت و در این تخمیم خواهد آمد و در شرح شاه کن گفته گذرانید

آنگه ملایع انرو جان باشد	شاه شاهان خدا بجان باشد	شاه خاقان نشان که بر در او
قبیصر و مپاسان باشد	حکمرانی که گر نماید حکم	حکم او بر فلک روان باشد

سرد و دهر ناصالد و له	تا جهان هست در جهان باشد	رایت عدلش اربابش شود
تافت تا قاف در امان باشد	صعوه را در زمان سدر لکش	چنگل باز آشیان باشد
در زمان تو اسکس پیر رکاب	که جهان مامن امان باشد	جمع شد عالم از پریشانی
گرچه زلفین مهوشان باشد	عدلت ارسایه در جهان فکند	گرگ بر میش چون شبان باشد
رایت لماک گیر منصورت	منظر رایت کیان باشد	علم نصرت ترا دادیم
ظفر و فتح همنان باشد	دشمن جاه تو بان شرر	در دل سنگ گر نهان باشد
ناوک بر تو برون آرد	گرچه آن سنگ نشان باشد	گرعد و از تو رو بگرداند
که بکنج ز تو نهان باشد	به پزیریت کجا شود امین	غالباً فکر را بیکان باشد
روز میدان رسم نزه تو	رخسره بر قلب دشمنان باشد	بر خدنگ تو کز گمان خیزد
سینه دشمنان نشان باشد	ناوک نیز تو بر وز مصاف	بر دل دشمنان روان باشد
سرور و شجاعت چه پیش و چه کم	هر چه در صف جهان باشد	گلشن عمرشان بفضل شباب
از سموم ستم خزان باشد	گلشن عمر تو ز باد خزان	تا جهان هست در امان باشد
دشمنانست همیشه خوار و ذلیل	دوستان تو شادمان باشد	ذکر نام تو در جهان باد

تا جهان جهانیان باشد

## آفاق تخلص و شهرت تخلص

هر دو برادرانهند و در حیدر آباد شده نزد شمس الامرا بهادر میر کبیر در راه دود و دود پروریه  
لازم بوده که به سر برده و ولایت حیات نموده چنانچه غزل قایم و بلوی استاد خود را

تشنه نموده غزل



کتنے چوہوش گل چاک جگر جاے	اور بزرگ صبا جلد گدز جاے،
سب ہی بہتر بھی اپنی اگر جاے	گلشن الفت سے دل لے یہ مثر جاے
داغ بدل جاے دست بسر جاے	
کیا کہوں تجھے دلا طرفہ ہی ایک یا خبرا	نگہت گل کا گیا آگے نکل قافلا
پہلے تو وہ رنگ تخاب یہ نیا گل کھلا	کر کے ہمیں پیشوا کہتی ہے باوصبا
مین کوئی دم مین چلی آب ٹھہر جاے	
کیا کہوں کیا بات ہو ایک طلسمات ہے	مرگ کی شب بات ہو ظلم سے ظلمات ہو
ہجر کی یہ رات ہو غم سے ملاقات ہو	دل ہی نہیں ساتھ ہو عالم برسات ہو
ہاتھ سے تیرے کدھر دیدہ تر جاے	
دوبندازین خمہ فراموش شد انداز برہنہ بند اکتفا نمود	
<b>راجہ چند لعل ہمارا جہاں شادان تخلص</b>	
صاحب دیوان اندولہ تیرے مجھے کام نہیں نیشل برہنہ تو مجھے نہ سمجھے مین گرفتار ہوئی شادان تو اسی سچ مین رہتا ہر شب و روز نہ تو میرا صنف ہو مین پرستار ہوں تیرا ہر اشار خوب خوب اندام انا پچھ پادوست بقلم آورد مشت نمونہ از خروار	
<b>دہلی مولف اوراق نیز گاہ گاہی شکر مسکوید از بندہ مست</b>	
اوسے کیونکہ خوشی وے بار گریبان	جسے باز شکل ہوتا رگریبان
زبس سہنے چھاتی ہی پہ کمانی ہین گل	تیاست ہوئی بے بہار گریبان

ولم یمزنگار بر زخم جگر در کائنات ۛ سبزه رخسار کم از مرهم زنگار نیست ۛ هر دو طرحی مطلع اند

میرزا و الفقار علیخان صفا نخلص

از نجبای هند از کهنو چندی در بنگالہ و از انجا در چنیا پٹن لغزت و حرمت تمام اوقات عزیز خویش  
بسر برودہ در عہد دیوانی میر ابو القاسم میر عالم مدار المہام سرکار وار و بلکہ حبیب را با و کردہ پس  
از آن تا دم و سپین جلسین و صاحب متغرب را چہ نعل ہمارا چہ ہمارا ماندہ عجیب انسان با کمال  
بامزہ کہ صحبت او باغ و بہار بودہ شاگرد بلا و اسطہ میر تقی میر لکھنوی کہ استاد روزگار بود و طرز  
اشعار خانہ کور از رویہ شعرای حریفانہ و ظریفانہ بودہ پالضد رویہا ہوا رسی یافت پہلوان سخن بود  
خوش طبعیت میر فکر لطیفہ گو و قصائد و مثنوی فرد فرید روزگار چنانچہ مثنوی چہونستہ و دیگر  
مثنویات او مشہور آفاق اند و غزل و رباعی ہم خوب میگفت این مطلع از دست **س**  
نرا می ہم اوس شوخ و شکرول سے ۛ صفا لاکہ تو بہ بڑے بول سے

صاحب دیوان فارسی و ہندی استاد وقت بود و حال از بیچ ولایت مانند اوج جامع علوم و کمالات

ذکر صاحب کمالان عالم بہیت و ہنر سے و نجوم و رمل صفیر چنان بہادر

ساکن محبلی بندر پدر بزرگوار ایشان را حق سبحانه تعالی سوداگر عظیم الشان گردانیده که در عهد  
حضرت معفر تآب و رشادی خود ضیافت حضور پر نور و بلند حیدر آباد نموده و خانه خود و دنق  
بخش کاشانه خویش ساخت و بر در شب گشت بوقت شب تیاری روشنی بالای چارمنار کرده  
چنان روشن کنانید که تمام شهر سوز گشت و فتنه انتقال نمود و پسر داشت یکی خان مذکور  
و دیگر دیوانه مادر زاد که از خود خبر نداشت خان معز خود از زبان خویش نقل میکرد که

که بعد انتقال مال خود چون حجره خزان را کشادم دیدم که پنج لک روپیه نقد خرابه بالای خرابه دارد  
 در خواندیش دیدم و بدل گفتیم که ای صفدر علی این دولت خدا داد بی شقت را در سوداگری و نیز  
 مال پارچه و غیره و دو لک روپیه را در خرید و فروخت و معايله داد و ستد قرض و وام خرج خواهی کرد  
 پیش ازین نیست که نام تو در همون سوداگران مشهور خواهد گشت و اگر این را در تحصیل علوم صرف  
 نمائی دولتی بدست تو خواهد آمد که آنرا از سوختن و غرق شدن و دزد بردن اندیشه هرگز نخواهد بود  
 پس از آن روز متوجه درس و تدریس شدم و در و صدر روپیه پانزده سولوی مستقر مقرر کرده نوکر  
 دوازدهم افضل الکی اگرچه زرد کور خراج بسیار خراج دیگر دنیوی هم در آمد اما آنقدر استغناء و بهرسانیم  
 که پنجاه کتب بزبان عبری و فارسی و در همه علوم تصنیف عاصی است که از آن خلقت خدا مستقیض  
 میشود بعد از آن چون شوق علم موثقی شد قوال فردو کامل را نیز نوکر داشته با ضربت مهمل نمودم که بعد  
 رسیدم الفقه خان مذکور از چپک بذر در دار وحید را با گذشته نزدار سلطو جا به صاحب وقت شدند  
 که هر وقت حاضر میبودند در آن ایام شوق علم تصوف و فقری یعنی پیدا کردن مرشد کامل بر حسب  
 شریعه در دایره میرمون صاحب علم التذشاه نامی در ویش صاحب کمال و حال را که عالم فاضل  
 متبحر و متشیخ بودند روز مخفی در قبر گشته و شب از نماز مغرب بیرون برآمده بالای قبر بنشینند  
 پیدا کرده میرد ایشان شدند و مدتی در خدمت ایشان تمام تمام شب نشسته فوائد علوم عقلی و نقلی  
 و علم حقیقت و معرفت حاصل نمودند بعد از حلت آنحضرت ترک لباس و نفس الامر کرده در خانه خود میماند  
 هرگاه از حضور حضرت معصوم منزل برای او را که علم بهیئت و هندسه که بسیار با خجنا ب شوق کامل بود  
 یا و فرامی داشت نظر معمول در بارشالان لباس در بار پو ششید بهیست رفتن چون پنجاه خود می آمدند  
 همون لباس فقیرانه خود می پوشیدند بزرگی بود در جمیع علوم عبری و فارسی پنجاه کتب بزبان  
 فصیح ایشان بالای ششید های علما سلف موجود و مشهور و معروف تراند و در علم نجوم و زلزله و هیئت و جبر

و در جمیع علوم ریاضی فرد فرید بکینای عهد بوده یک جلد در احوال اشکال مل و دیگر در احوال لفظ  
مل با منسوبیات هر سرخانه تصنیف بهادر سحر نیز مشتمل است روزی برای سیر و تماشای صحرا مستورات  
خانه خود و دیگر اقربای خویش و غیره در درگاه برهنه صاحب شب فرود آمدند صبح برای زیارت  
درگاه بند و بست کنانیده مستورات رفته باز بمکان فرودگاه آمده شستند و طافه بود چنانکه  
دایه اش را و در صحن رو بر کمان کلان محاذی حوض دو چار ساعت یعنی گمری در شغل و بازی  
مشغول ساخته باز بجای او برود و آنجا دید که انگشتری الماس که در دست طفل نهان شده بود در انگشت  
طفل نسبت دایه حیران و پریشان بسیار تلاش نمود پیدا نشد ناچار نزد خان معز آمده اطلاع کرد  
و فریاد برآورد که در سیر و تماشای شما مال و دود رو پدید نقصان شد و من غیبی را کجا پیدا کرده  
خواهم داد خان موصوف پرسید امروز تو این طفل را تا کجا برده بودی راست بگو که مال تو پست  
تو خواهد آمد و اگر خلاف خواهی گفت پست تو نخواهد آمد و عرض کرد که امروز سوای این صحن کمان  
که رو برو است تا حوض طفل من بازی کرده دیگر در هیچ جائز فتنه است پرخان مغر عاصی را فرمود  
که یک بیخ آهنی در وسط این صحن بکمر قرار داده نصب نمایند و از رشته دایره برابر نقش کنند  
و دوازده خانه طسج دهند و در هر یک خانه نام هر هریج از دوازده  
بروج فلکی نویسد و قمر زده بعد تا مل و فکر فرمودند که انگشتری در برج میزان است خال آنجا  
برگردانیده خوب ببیند و تفحص نماید چون نیک ملاحظه کردند انگشتری از زیر خاک برآمد تمامی مردم  
همراهی را و سکان درگاه را حیرت تمام دست داد و معتقد شدند سوای این دیگر نقل بای عجیب و  
و حکایت های غریب از آن منبع کمالات صوری و مصنوعی بنظر عاصی و مردمان دیگر درآمده اند  
که ذکر آن طول کلام است بر روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه محل سراد خویش در دیوانخانه خود برآمده  
ملاتیات با اعتراف می نمودند دیگر چهار روز در مکان خویش میماندند عی مولاتین تا بیخ را در دست پست پرورید

در علم هیئت شرح چمنی و در هندسه درل و منطق رسالهای تصنیف خود و در علم طب سبیدی و فالونجی و نسخ دیگر در سبب داده سرفراز نمود و یک کره فلکی برنجی نیز محبت کردند از سرکار عالی و در صدر پرتو ماهوار بود و همواره باریاب حضور حضرت مغفرت منزل میگردد و دیدند از سرکار کمینی انگریز یکصد روپیه ماهوار بنام مردم خانه ایشان که همیشه مبارک الدوله میپسندند در از و دواج خان مغز بود ماه بامیه رسید الغرض در بهر دانی مانند صفدر علیخان بهادر موصوف بنظر آمد و در یکاه یک کلام شریف خوشخط بطرز احمد شیر برپیشوشتند و نذر الله رسید اند و با ما کن مقدمه نیز فرستاده بودند در سینه بگذارد و در صدوسی و شش سبب کمال باقی خرابید و اولاد داشت

## مرزا محمد تفسیر بگیان سرفراز جهان جنگل آباد

خلف الصدق علی بگیان است که در عهد دیوانی میر ابوالقاسم میر عالم و سیر آرای حضرت مغفرت منزل ملک التجار بلده حیدر آباد بوده مشهور آفاق گردید و نام نیک بر صفحه روزگار گماشت و باد و صد نفر رساله سواران منجلیه ایران مع جاگیر ذات و سواران مذکور همواره باریاب حضور پرنور میبود و اجرای امورات اخراجات دیوانی از کوطنی خان مغز سگر دید و خان مذکور نیز از دیگر صاحب مقدمه دران ایران دیار نهایت و بمقدور بوده بقید آب و دانه دارد و کن گشت و نام نامه خود بر صفحه روزگار بر نگاشت و بعد میر عالم و ولایت حیات نمود و از محدثات خان مذکور یکی باغ و چسپ متصل دروازه چل قدیم که الحال بخزیدنی درآمده مسکن و مقام رشید الملک بهادر نشی حضور پرنور است که بنیاد نهاد و عمارات دیگر عمده نیز احداث نموده اند و در محله حبیبی علم عمارت کوتهی که خلف مرحوم مقیم اند معتمد امرزا تفسیر بگیان مذکور بعد حلت پدر خود از پیشگاه خلافت و بحس عقل رسای خویش معمو کارخانه رساله و غیره خود گردیده باستفصال علوم عربی و فارسی کما یفتی بهت گماشته

در علم شریف هیئت و نجوم و در ملکچیان ادراک کلی و جزئی بهر سائیده که فرد کامل عهد خود است  
 احدی با و نمیرسد چه پنجمان هند و چه سلمانان همه محکوم حکم او هستند و نیز قضایه غرض او رحمت  
 حضور پر نور آن مضامین لایحسب سبستی الفاظ نازک بندی خیالات و انداز توانی و در ولایت  
 بجلوه تخیل در آورده که اساتذہ روزگار زبان تحسین کشاد و تامل فیض مرزا اسطور درین عهد  
 حضور پر نور دام اقباله مصدر الطاف خداوندیست است هموار مشغول استخراج فوائد در مل و نجوم  
 و احکام آن آدم نیکدات با فیض و جمیع امور خدای کریم را فراموش نمیکند و حالات خانه کور  
 در زمره امداد و شغل نیز سابقا حسن تر قیام یافته کیفیت پر سپیدن حال حضور پر نور آدم الله اقبال  
 و برابر حکم بنظر آمدن را بیان کرده ام

## محمد شمس الدین خان مشهور بنجوم

ساکن سیرنگ پٹن بزرگان ایشان حکامان قلمی و کلمی از وقت شناسان تنبیهی بوده اوقات  
 عزیز خود با کمال استیلا بر سر بردن خان معزز و عهده پیوسته سلطان بکافج کچری و دار و نگی فیلیخانه  
 و هر کاره مامور بوده کارهای عمده بعهده شود آورده همواره مورد الطاف میبودند و بعد  
 استیصال دولت پیوسته سلطان مذکور و در حیدر آباد گردیده با استیصال حسین باو جنگ و غزنی  
 میر عالم در آلکام سرکار و در سال سیر الملک ببادر بد ماه پنجاه و پریه نوگشت از آنجا نزد مهاراجه  
 بهادر و راجه چند و لعل احکام های سائیده بقواعد نجوم و در مل خیا پنجه باید و شاید بنظر آورده اند که  
 بهادر موصوف مشتاق کمالات ایشان شده فرمود که شما بوقت استراحت سپهر روز و در تنهایی  
 حاضر بوده باشند که مخفی از شما احکام پائیده خواهد شد و در وقت تفکر مزاج مهاراجه بهادر  
 خان معزز احکام های دست بسته که در دست بنظر آید میگذرانید و ندکه همون صورت پذیر میگردید

تا اینکه بدربار پادشاه رسید و به نقد و جایگزینی حاصل بهشت هزار روپیه سوای موجب فرزندان و برادران  
واقف به سرفراز شدند و به نهایت استقامت رسیدند روزی در مجلس مهاراجه بهادر بوقت سهپرواز  
که همه اهل دربار حاضر بودند در خان مغربه مهاراجه بهادر عرض کرد که بهین وقت حادثه عرض خواهد شد که  
مناجیح مهاراجه مرهون تفکر خواهد گشت اما منجز نخواهد گشت در همین گفتگو و تشویش بود که دفتار  
فیلبانان عرض کردند که فیل خاصه موسوم بگیند از سرستی دیوار خانه شخصی بر انداخته بالای دروازه  
آتش بنگار راست و ابلخانه همه استورات در حجره جان در دست پنهان گشته اند شاید از بهین  
فیل جان دهند مهاراجه بهادر نهایت مضطرب الحال شده تعقیب بلیغ نمودند که تمامی اهل کارخانه را  
بر سرش رفته فیل را بگیرند نشود که امری را از دست رس سرفراز خواهم کرد بدین یک دو گامی  
عرض شد که فیل مذکور را گرفته به مکانش بکنند و همه را بسلاست اند شمس الدین خان سلام شکر  
تفصیح مناجیح آورد و مهاراجه بهادر نهایت خوشوقت شده روح و سینه قیمتی عنایت فرمود سوای  
این بسیار احکامات خان مغربه مشهور و معروف اند و خداوند عالم قیافه و سامان یک و علم کشتی و شمشیر  
بازی یعنی دو آنک و یک آنک و پیا بازی و بانک فرد فرید روزگار بود عاقلی در حاضر خدمت  
مانده و در ساله علم نجوم و رمل بر آینه استفاده نموده قادر بر بر آوردن احکام گشت و سینه بکنار  
و در صدر و چپ و سر حیات نمودند از فرزندان خان موصوف همین پور محمد قمر الدین خان بهادر  
قطب یا خجنگ که ذکر ایشان گذشت دومی محمد نجم الدین خان بهادر مانند نجم ثاقب بجایگزینی  
سرفراز و حاضر دربار و دو فرزند خرد و همه بصفات خانان موصوف اند . . .

## میر بهادر حسین خان بهادر

از جمله معتمدات روزگار و منصب داران سرکار بدو صدر روپیه بهار سرفراز بود صاحب تقویم

که هر سال تقویم نور و حضور پر نور میگذاشتند زانید در علم نجوم و حساب تا به ایران دیار هراتشان نبود  
تقسیم ایشان در ملک ایران و توران و دیگر ولایات هندوستان مردم بارز وی تمام مغلیه  
و غیره گرفته میفرستادند و فواید کلی بر میداشتند عمر ایشان تا قریب هشتاد سال رسیده بود  
و احکامهای ایشان شهور آفاق اندکیم شفا کی خان و دیگر اعزّه صاحب علم و فضل شاگرد ایشان  
بودند و حضور پر نور بر وقت دریافت چیزی حکم بنام ایشان بر می آمد و در سینه یزراد و دود و  
سی حبیب که با علم قدس خراسیه شاگردان ایشان هر سال بطبق معمول تقویم نور استخراج نموده  
در ایام نور و ز و حضور میگذاشتند و بدر راه معقول مهور کار اند

### مدارخان نجومی

ساکن مغلیه حیدرآباد و لد که کریم خان عتق بن بختان ابن گوهر خان بن دلیر خان که او عهد  
حضرت مغفرت نایب همراه رکاب سعادت از دلی مجید را آباد کرده و سپه گری مشهور وقت خود بود و چنانچه  
مکاشش مرفراز اما شمارا بدین ایام در علم نجوم و رمل و تخییر خیانت فرود کامل است چنانچه در خانه  
مدینه صاحب بر دختر ایشان آسیب جن بوده هر کس کمی آمد و چیزی میخواند گرفتار آفت و بلا ی  
جن میگردد و بعد از الامرتوبت بختان مذکور رسید و طریقه البین جن را در گرفته بسوخت که دیگر تمام  
عمر دختر مذکوره بلا اندیشه زندگانی نمود و درینولا در مثل پوره حیدرآباد میماند و بکار خلق الهی  
مصرف عملهای او تیر بهر بن اندرز و امیر کبیر و فرزندان راجه بالکشن در نجوم و رمل حکم شارالیه بایز و

### جوانی شکر

مشهور به چنانچه ت نجومی ساکن یاقوت پوره حیدرآباد از کمالان علم نجوم بود چنانچه روز  
حکم کرد که جوانان سرکار را بعلت جادو گرفته حیدرآباد و زبیر آب و طعام بر یک عدد و فضل خواهند داشت



بعد دریافت حال بگینای خود بخود خواهند گذشت و خلعت سرفراز خواهیم شد و قید روز قیامت  
و ماه هم کرده بود آخر چنین شد و مهاراجه بهادری خلعت داده به آرزو روانه نمودند تقویم درین زمان  
در خانه اش نیز هر سال تیار میشود در سنه یک هزار و دویست و سی و پنج هجری که قضا نمودن شاگردان  
او بکار تقویم معمور اند در بلده خانه نجاره خرید میکنند یک روپیه چهار آنه قیمت تقویم اوست سوای این  
بسیار اهل تنجیم در سرکار اند از طول کلام بر همین چند کس سرآمد این علم اکتفا نمود

## ذکر خوشنویسان سرکار جواهر رقم خان

استاد مرث زاده های آفاق عالیجاه بهادر حضرت منفرد شریک سکن در جاه بهادر و فیدون جاه  
بهادر و جهانزاده بهادر بود خط نستعلیق و نسخ خوب مینوشت و بنحو بهای موصوف بزرگ نش بسیار  
کوتاه قامت بکمال خلاق سمور در گذشت بن هشتاد سالگی قریب دویست کس شاگردان ایشان بودند

### مادر رقم خان

نام اصلی اش محمد باقر است شاگرد محمد ولی صاحب خلف محمد علی صاحب الگبری که شغل نستعلیق  
نویسن تا حال پیدا شده اما پسر و خلف الصدق ایشان محمد ولی صاحب موصوف که یک یک حشر  
مفر و شش را یک یک و پویه خلقت خدا خرید میکردند و سعادت خود میدادند و پسر پنهانیست و پنج  
حشر مفر و نوشته یک یک حشر خیرات میکرد خلقت بسیار برای خریدی آن بیرون دروازه  
می نشست همون وقت روپیه داده بمنت تمام میگرفت اما محمد باقر در خدمت محمد ولی صاحب  
خدمت کرده بان وجه رسید که نستعلیق را به نقاد و پنج طرز مینوشت در سرکار دولتمدار حضرت  
غفر تا آب بدر راه و دویست روپیه سرفراز شده برای تعلیم مرشد زاده سلیمانجاه بهادر متعین گردید  
اعظم الامرا اسطوجاه بسیار قد دانی می نمود استادان ولایت ایران اکثر تعلیم از خان مذکور میگرفتند

لنواب رفیع الملک بهادر حاکم بندر مبارک سورت و اما حضرت منفرت منزل را دو از ده سال فقط  
مفردات خط نستعلیق تعلیم داد که اگر بنابر حش مفرد مینوشت در هیچ حش فرقی بنظری نمی آید یعنی  
صورت همه حروف یکسان میبود قطعه های خان مذکور جای بسیار اند و همه را در جمیع خطوط دیده طول داشت  
تا اینکه خط کوفی بهم بخوبی مینوشت حروف نستعلیق و غیره بالتعلیم مقراض در دست گرفته و بروی  
همه با آنچنان می برید که در هیچ حش تعلیم فر نگذاشت نه میگردید و تخته کاغذ سفید را از ناخن چنان  
برمی آورد که بغیر سوراخ و دو تخته برابر میکرد یعنی از یک تخته کاغذ تخته دیگر برمی آورد و نیز از ناخن  
بالای کاغذ سفید حروف خوشخط مینوشت که مانند حروف منبت نقش میکرد و بدین فرض که الماد داشت  
که دیگر تا حال بنظر نه آمد در سنه پهلزار و دو صد و سی و هجری حلت نمود و پیشش محمد شمس الدین خان باز دین

ایام غنیمت است

### تخل رقم خان

برادر زاد قلم خان مذکور نام اصلی اش محمد کاظم است نستعلیق خوب مینویسد استاد و راجه نانک بخش  
راجه بهادر و در پیوسته یوسفیه از نو چهار راجه بهادر بسیار بد و عاشور خانه خود علم حضرت سبکینه در محله  
کمان ایلمی بیگ هر سال تا فاتحه دهم امام علیه السلام یعنی تا بابت روز از غزه محمد استاد کرده  
بروز بر دوشستن علم و نگل مشیه خوانی کنانیده علم با برداشته در رسته آورده تعزیه کنان باز بخانه  
برده فاتحه داده علمها داخل صندوق نموده میار و تا حال بدستور مینمود بهر صورت خدمت  
مینماید ذکر دیگر خوشنویسان قدیم مثلاً

### غلام محی الدین خان بهادر

خلف الصدق غلام نبی خان بهادر که خدمت کار پردازی میر عالم از قدیم بدست خان مسز بود

و در سفر و حضر گاهی جدا نگردید و در منصب ازان سرکار ملازم رکاب سعادت بوده اما غلام محی الدین خان  
 مذکور از ابتدای شباب چون رشادت طبع داشت متوجه کمالات علمی گردیده بهره کامل بهرسانید  
 چنانچه در تعلیم خطوط استغلیق و نسخ و شقیه و شکسته و رقاع و ثلث و غیره هفت قلم مجتهد کامل  
 نزد اکبر باخجک بهادر محمد قمر الدین خان که استغلیق کمال شیرینی حروف مینوشت گرفت  
 یکتای روزگار گردید و مهند اوینو لاچند اوران کلام شریف که طول هر صفی از سه و جب کم  
 نیست و عرض هم از دو نیمه و جب کم نباشد بخط نسخ عالی مطلق و منقش و نسبت انچنان تجرید آورده  
 که از وقت نزول قرآن شریف تا الان هیچکس باین باغ و بهاری نوشته همه محققین قائل اینست  
 اند خلاصه اینک بسیار کلام الله مظهر حقیر هم در آمده اند که همه حروف از طلا و احمر خالص نوشته است  
 اما اینکار کار شگرف دیگر است که هر هر صفحه رشک گلزار ام و هر حرف نور بخش دیده محترم مردم  
 توان گفت محض برای نذر روضه مقدسه منوره فردوس برین امانی روضه جنابا قدس سره السلام  
 و خاتم النبیین علیه و علی اولاده الکرام و صحاب النطام صلوات بی پایان و در و نشایان باد تجرید  
 در آورده از آنجا که ساش خان خربان دست نیت و هر هر صفحه اشش سوای مزو تحریر خان مذکور  
 یازده یازده رویه بی نقش و نگار و تیاری کار محض میرسد لهذا یازده ورق بمقدور خویش  
 زیاده تجربات نموده برای جلوه مالی دیگران که قایل این صناعت و بداعت نموده اند پرده  
 خیال اعمالم شنود و آورده بتظاره ناظران الوالا ابصار جلوه آرا نمود و او تعالی شانه که  
 سبب اسباب است بسی لرد اند که زیارت و ملاحظه کند کالغالی مدخله العالی هم در آید و حکم شود  
 که به تیاری آن بموجب بر آورده هر هر صفحه پنج سی هزار رویه که در پیشگاه نظر انجناب هیچ قدر و  
 منزلت و مالیت ندارد لکن هر رویه در انعام و بخشش میرسد تیار نمایند تا از صدق  
 اعتقاد مندر حضور بدرگاه عرضش اشتباه نبوی مشرف و پذیرا گردد و در جلد وی این صداقت

و نیاز مندی اله تعالی خداوند نعمت ما را بفرط عنایت خود و عمر خضری حشمت سلیمانی نصیب  
فرمایند آمین یا عالمین الغرض درینو لا که سنه یک هزار و د و صد و پنجاه هشت بعثت ذات بابر کات  
خان مغر و جیب حسنت است رفیق القلب سر با متوجه بعالم عقول کجیم صفات بزرگان موصوف

مزارطمانہرولائی

از ولایت ایران در حیدرآباد و بعد حضرت شرف منزل آمده نزد ارجچند و لعل مهاراجه بهادر بدلا  
دو صد روپیه لازم گردید خط انجلیطه نزد آحمد خیریز بان خوبی تعلیم بیست و شش که عاصی نوشت این  
طریقه کور بدست احدی ندید چنانچه جابجا قطعه مالیش موجود اند راسته درینجا بوده مبلغ بیست و پنج  
هزار روپیه جمع کرده بولایت خویش رفت

## حسن علی خان بہادر

از اهل هند بود در زمره منصب داران سرکار بهر باره دو صدر و پنجاه رویه ملازم مرد نهایت معقول اعلا بذله  
در بندهم حضور پر نور لقبی راری قلعه او نیز سمر فر از گردید هر چند هفت قلم سینه نوشت اما در خط نستعلیق  
فردی کمای عصر خود بوده چون اسپر بزرگ او در سواری مهارت بسیار و اخلاقی از دست سواران محمد صاحب  
میان در عین جوانی کشته شد خان معز جهان چشم تار یک گردیده در خانه بلباس درویشان  
میبود و خود را از لذت دنیا و کشیده بسفر آخرت مستغرق داشت تا آنکه سفر عقبی برگزیده و در آن  
سیر موسی صاحب علیه الرحمه مدفون گردید و در خوشنویسان شاخین بهکلیس سخان مذکور نیز سپید

وکر کا پستان سرکار

کاتبان سرکار قریب پنجاه کس در کتابخانه سرکار شبانه روز حاضر بوده هرگاه برای نقل کتاب  
هر جلد که حکم شود نزد وی تمام نقل کرده بلاخط اقدس می آوردند هر چند در کتابخانه سرکار نیز ملاحظه شود

ابابین هم تخریر جاری بوده مهور کار اند سر آمد اینها میر قاسم علی که پیش قرار در این دشت و جامع خوشنویسی بوده لیکن خواجه ولی الله در مقرر بان سر کار بر سر اینها تعلق دارد صاحب خدمت بود و در علم سبک و فارسی فرد کامل ذی اطلاع اوقات مهور همواره در پیشگاه خلافت حضرت مغفرت باریاب اگر چه مهور فردا فردا سی رویه است اما میر قاسم علی از چهل رویه کم نبودند و خواجه ولی الله در رویه روز شصت رویه مهور سیاحت چون قضا نمود و خلقتش خواجه محب الله بکار و خدمت پدری و در راه معمولی در منصب داران سر کار است نهایت ذی خلق و آدمیت و سعادت مهور

حاضر در بار جهاندار است

## ذکر حافظان کامل القراءت استادان روزگار ملازمان سرکار دولتمدار اول بنیاد و عم حضرت غفر انما بظاہرین

در جامع مسجد بلده حیدر آباد آواز خوش تزیین و اکثر نماز سب و عشایر میخوانند که خلقت خدا گریه بینود خوش وضع خوش لباس عماره مهور مصاحب متعرب مرشد زاده عالیجاه بهادر بود در سنه یکزار و صد و سی و یک خشت هستی بر لبه مراره در درگاه برهنه صاحب نزدیک قبر والد عاصی که با هم اتحاد دلی و صحبت شبانه روز داشتند مد فون گردید در سنه یکزار و صد و دوازده هجری مهوره بمکان عاصی آمده است نماز مغرب و عشاء یکروز کامل بود

### حافظ عثمان کور

از جمله مشهوران بلده نهایت خوش صدای قرا نشریف میخوانند که اهل مجلس همه مشتاق بودند در همون ایام قضا نمود حافظ محفی بسیار مد معقول بود و خوب میخواند در بیت الله شریف قضا نمود و سواى اینها حافظ بسیار بالاسی قبر شریف حضرت غفر انما علیه الرحمة بود و در سنه

و نیز بر قبو حضرت مغفرت منزل و دیگر مرشد زاده ها و غیره و در سبله نیز از دوی هزار کس کم نخواهند بود  
آنانها سر آمد وقت خویش بودند

## ذکر سرداران قوم افغانان سنت و جماعت و دایم خان بهادر حسن خان بهادر و زنی

هر دو برادر از وقت مدارالمهامی عظم الامر اسطو جاهد میر عالم سیر فرازی سواران کمال اکبر و عزت  
اوقات خود را بر بند و در پیشگاه حضرت مغفرت منزل مورد الطاف شاهانه و مصدر عنایات خسروانه  
بوده کارهای نمایان بطور آورده و در قوم خود ملک اند یعنی پیوسته از سلاطینان عهد مرآتیه  
دارند و در مختاری راجه چند و لعل مهاراجه بهادر برات سمور کار و بار جمعیت بوده اینجا که دایم و زنی  
و مرزا گلی بطور آورده اند درباره شهادت مولوی حافظ عبد الکبیر خان با افغانان عهد و رسد  
جلو خانه میر عالم همه در ذکر احوال سلطنت آرائی حضرت مغفرت منزل مفصل نقل کرده یعنی در راه خدا  
و شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم برادر بزرگ دایم خان بهادر بکشتن عنایتان  
پرور زنی را و دیگر افغانان راجان عزیز خویش تشار نموده بدرجست همدت فایز گردید که تا تمام  
جهان بر زبان هر انسان شهر آفاق است حسن خان بهادر بکشتن مخالفان بسیار زحمات  
کاری برداشته میدان جنگ را رشک باغ ارم گردانید و بفضل آئین تاحال حاضر در بار جهاندار  
به تبه بلند فالین است در پیشگاه حضور پر نور سبذول الطان و عنایات و با مهاراجه بهادر وقت  
کلی باضافه جمعیت و تعلقه مسمو الغرض بهادر معزز عبادت آئین و فیض سانی ارباب استحقاق  
و در جان تشاری و فدویت سرکار گیتی عصر خود است آدمیت و مروت از حد زیاده نداشت  
بابروران و فرزندان و رفیقان و فدویت حضور حاضر در بار دولت مدار است

## محمد قمر الدین خان بہادر

ولد وایم خان بہادر شہید مذکور منہ وزنی است بپیشہ مات پدر خود از ہندوستان وطن خویش وار و حیدر آباد گردیدہ بہ تہہ پدر بزرگوار خویش از سرکار فایض و محمود گشت و بسواران جمعیت ہمراہی و تعلقات لکھنؤ پیہ سرکار سرفراز و ممتاز سردار است کہ فقرادوست با عبادت الہی مصروف در کار حیات محمود و مجلس حال و قال حاضر عرس مشہد خویش کہ آفتاب زمانہ بودند و در کہ سہی سکونت میباشند و حضور پر نور نیز برای ملاقات آنحضرت عقیب سجد شریف آورده ملاقات فرمودہ بودند در درگاہ شاہ یوسف صاحب منقل و باغچہ کہ مدفن آنحضرت است بکمال تکلف ہر سال خرچ دو ہزار روپیہ طعام لذیذ بہ مردم اندرونی و بیرونی حیدر آباد و سنجرانہ و یک باغ نواحہا طرح کردہ عمارت عمدہ خوش اسلوب با صراحت می آر و عجب مرد با خداداد سرکار دولتمدار بسر کردگی سواران و تعلقات لکھنؤ پیہ محمود و سوارہ در کار حیات مصروف و بعبادت الہی مشغول اگر جمہاران دیگر ہم بیارند اما اینہا سیر خیل نام آوران دولت اند

ذکر جمہاران قوم قایم خانی ملازمان سرکار  
محمد مدین خان المخاطب رستم دلخان بہادر

از قوم قایم خانی با جمعیت سواران پیادہ و عروب از شپکاہ حضور پر نور سرفراز در سنہ یکہزار و دویصد و پنجاہ و ہفت ہجری از خدادادہ نعمت بختاطب رستم دلخان بہادر و منصب و علم و تقارہ مہنہا شجاعت ذاتی آن رستم وقت راحدی و نہایتی نیست چنانچہ روزی شخصے از افغانان بقتضیہ دیگر و سالار شخصے دیگر کہ قبیلہ آن بختان مذکور از سرکار حکم شدہ بود و از تاخیر شدن چہ روز خیال دیگر بدرد دل خود آورده و نہست کہ بہادر مذکور تا بید مخالف میکند و گفتا برای ملاقات عید آمدہ

قریب دروازه زنانه کار و ولایتی بالای رخساره بهادر مذکور چنان بزور و قوت زد که تا فک شغل  
 تنگیش درآمد و قبضه او شکسته بدست او برآمد و با وجود رسیدن بهم چون خم کاری و در آن مختن تیغ  
 کار و اندرون رخساره و دندان آن بهادر تیغی که بدست خویش داشت بیک ضربش دو حلقه اش  
 نمود که فرصت دم کشیدن نداد و چون جراحان ببله حساب الحکم حاضر آمدند صاف جواب دادند که از ما  
 اینکار برآوردن تیغ و باقی ماندن جان بسلامت معلوم نمیشود پس ناچار هم آن بهادر رقعہ بخبر ل  
 صاحب لشکر حسین ساگر نوشته فرستادند تمامی سرداران و دو اکثران کلان لشکر مذکور جمع شده  
 چنان مقرر نمودند که اول تیزاب باید انداخت تا مضبوطی کار در آن محتمل کند بعد از آن هر چه صلاح قوت  
 خواهد بود عمل خواهیم آورد پس سه روز و سه شب خان منیر با خرم کار و در لشکر ماند و بیشتر دو روز  
 در بلده جمله پنج شش روز پس انصاف شرط است که حال زخمی بگذارد احوال بوده باشد  
 خصوصاً از آفتل و شرب و عموماً از خواب و استراحت و حرکات لایبی شبانه روزی و غیره چه حالت  
 صعب آنافاناً بگذشته باشد و قتی که همه اهل لشکر جمع شده سه چهار دندان و استخوان فک اعلی  
 و اسفل از آره ماچیان بریدند که کسی چوب خشک را هم باین سختی نمی برید و بهادر مذکور سر  
 از در و بر زبان نه آورد بغیر خنده و گفتگوی مردانه که همه صاحبان انگیز تخمین و آفرین نمودند و این  
 کیفیت شجاعت ذاتی خان مذکور تا به لندن رسید الغرض خان مسطور ازین زیاده ترا و صاف  
 وارد و همواره بعبادت الهی و فدویت و جان نثاری خداوند نعمت مصروف بود

## محمد قمرالدین خان قایم خانی

تلقه از لنگه ده که با پنجاه سواران همراهی خود همواره کارهای نمایان کرده زمین اران شور و شپ  
 را بارادخل سرکار نمود و الماس بوزن شش تولنج ماشه از تلقه جیپول و در چنانچه ذکر آن خواهد بود



در قوم افغانان قایم‌خانی نامورتر است با اینهمه بسیار خوش خلق با مروت و آدمیت و رفیق پرور  
بصفات الایقه موصوف و سپهران او محمد عثمان خان و غیره نیز طالبان النعل و قدم بقدم دال خویش در باب  
رفیق پروری و مروت و غیره مشهورتر اند خان مذکور را با عاصی محبت قدیمه است

## صالح محمدخان قایم‌خانی

از جمعی از ان نامور سرکار همواره برای تنبیه مفسدان و ترمیدان تعلقات سرکار مشهور گشته با سواران  
و پیاده‌های همراهی خود از جمیعت قلیل کارهای فراوان بطور آ و رد که تا حال مشهور آفاق است  
با اینهمه تنقه عبادت گذار همواره بخیر و خیرات مصروف فرزندش غلام محمدخان نیز بسیار لایق و بی‌غلا  
بدربار داری مشغول و با مورات حساسی بذا نه معمور است

## سردارخان جمعی در اوله مرادخان برادر بزرگ‌خان

آما مرادخان و بایزیدخان هر دو برادر از قدما و دولت اند و همواره به همراه همواره بهادر و راجه چند و کل  
کارهای نمایان بطور آ و رده مور و دشمن و آفرین شامانه و مصدر عنایات خسروانه از یشگاه بزرگان  
حضرت غفرآتاب و عظم الامار اسطوباه در الماهام گشته بنام نیک نام آ و رشیدند خصوصاً بالائی قلعه  
بادامی جنگهای صعب کرده بر سر سفیران سرکار با هم با جمیعت قلیل کار رتنامه نموده از کمین و مین  
زبان صفت و تشاکشاند و همواره در جمعی از ان سرکار عزیز تر بوده مشهور روزگار شدند  
و در کارهای حساس و سلوک با مردم نجبا و اهل کمال سر مو قصور نکرده بسیار با راجه چشم تو جهه خوشحال  
نمودند بعد رحلت مرادخان جمعی در سردارخان جمعی در بجمعی داری و جمیعت موروثی سرافراز شده  
همواره حاضر در بار جهاندار است بسیار آدم معقول صاحب مروت و اخلاق و رفیق پرور و نجیب ان

صاحب سلوک بهیچ صفات سرداری مشهور و لشجاعت ذاتی معروف اما باین پید خان جمعدار بحیثیت  
همراهی خود در فدویت و جان نثاری سرکار سیه پیران خویش محمد عمر خان و محمد غوث حاضر و سرگرم  
خدمتگذاری سرکار اند و همه لایق و با اخلاق

## فوجدار خان و طالب احمد خان

ولد خواجہ خان جمعدار که اواز قدیم بهمراهی میر عالم بهادر کارهای نمایان و خدمات شایسته بجا آورده  
و ولایت حیات نمود بسیار انسان با سلوک و رفیق پرور بوده بعد رحلتش هر دو برادر مذکور در عالم  
شیر خواری بدر راه ذات و جمیعت سرفراز شده بسی و کوشش خلوی خود یعنی ماموی خود  
محمد نامدار خان بهادر جمعدار نشو و نمایافته معمو کار و بار و حاضر در بار جهاندار گردیدند و در تمام  
برادری خویش مشهور تر شدند و ریوالتخو بهیای بسیار و شجاعت ذاتی معروف و در بر نهاده  
مشکل که خواه بزمی یار زمی بهین هر دو برادر حکم میشود بان سستی و درستی انتظام میدهند  
که زیاده از ان متصور نیست سلوک با برادران و کشانیان و اهل کمال نجبا شناس و تعلیق  
مزاج ظاهر جمعداری و باطناً امیر س دارند

## محمد نامدار خان بهادر جمعدار

در ابتدای حال بهمراهی میر عالم و بعد رحلتش ملتمس رکاب امیر الامرا سیه الملک بهادر بوده نام آور  
گردید عجب خوش مزاج ساده وضع لاؤ بالی طبیعت سخی عیاش مزاج با جمیعت بهمراهی خویش بعد  
انتقال بهادر موصوف بکمال آرزو رفیق مهاراجه بهادر گشته اوقات عزیز بخوبی تمام گذرانیده  
و ولایت حیات نمود و در سپردشت یکی محمد خان که در فاقه راجه پیرام دو صدر و چو خیز

بسیار با اخلاق و عابد قرآن خوان دیگری غلام حسین خان او در عالم ابتدای سن تیز بهمواره  
همراه قوجدار خان جمعی حاضر در بار جهاندار بوده چون بسن رشد رسید بذاته سواران خود  
سرگرم جان نثاری سرکار دولتدار است بسیار شجیع سخاوت شعار صاحب مروت خوش مزاج رنگین  
طبیعت بجمیع خوشنود از محضانات نامدار خان بجان هم و می نواشد در محله جلال کوچه خود هم در آنجا به فون است

## ذکر متفرق جمعی از ان افاضه قوم سنت و جهالت اند خان کلیانی

ولایت احمد خان کلیانی خان مذکور در عهد دیوانی اعظم الامر السلطویه بوقت ورود از یوتا وارد  
حیدرآباد شده باده سواران ملازم سرکار گردید و بهمواره با حرمت و عتق زبده در بیگانه جنگ  
چپقل کوزه زخم برداشته منظر و منصور گشت اگر چه در راه ذات ایشان سه صدر و پیر و سیوای سواران  
همراه پیش بود اما مهارت بهادر و رفتاری خویش پاکلی و فیل با پنج سوار دیگر بنام امانت الله خان  
مذکور از ارمبابی ساختند چون خان مذکور قضا نمود امانت الله خان با دیگر سواران  
خویش و سواران قدیم و جدید هم سرفراز و بهمواره حاضر در بار فلک متفاد است عجب مروت فرشته  
خصال همیشه با اوقات صالحه مصروف نماز و بیگانه ادا به نهایت خوش سداي کلام شریف میخواند  
چون نسبت کتبی از ایشان با صبیح حکیم محمد اکبر حسین خان ولد حکیم منال صاحب شده اند اهماهواره  
ملاقات با محمد نعیم الدین خان بهادر خلف حکیم خان مذکور سرگروه پالضد مضبدران سرکار  
داشته کنفس واحد اوقات عزیز خویش بسر می برد که جدا گانه در متصویریت

## کرم علیخان و یوسف علیخان

برادران حقیقی از قوم افغانان موبل مذکور علیخان با جمیعت یکصد سواران ملازم سرکار حضور پرنور

در سال دهم برای اعتضام الملک بهادر عرض یکی بنده گالغالی و یوسف علیخان باجمیت سواران لازم سرکار در سال چهارم بهادر بکمال عزت و نسک اندر دو برابر لایق کارهای عمده سرکار اند بذاته بهادر باسلوک سخنی رفیق پرور و در جمیع صفات سرداری موصوف و شبانه روز حاضر در بار فضیلت و درست پوره مکان خوش اسلوب موضوع ساخته با نسبت بلده خبر دایره دو برابر در صورت وادیت و آتش پرستی کتبی عصر اندر برآمد کار آتشا و بیگانه بدل سعی موفوره بجا آورده شده تصویر نیکند

### محمد بوژین خان

خلف محمد و لاور خان است و لاور خان مذکور در عهد حضرت غفرانما باز قمرنگر کر نزل وارد حیدر آباد شده باستقواب عظم الامرا از سطوحا و بهادر مدار المهام سرکار شریف ملازمت خود بدلت و اقبال مشرف گردید و لفظ الطاف خداوندی باجمیت سواران و پیاده ها و جاگیر ذات و غیره مشمول خسروانه و مبدول بذل شایان گذشته بدت العمر بهارچ بلند و معارج ارجبند بکمال عز و افتخار بسر برده وقت موعود بیک جانب گفت جمیع داری بود کمال الخ و عمیم الاوصاف تنقیص خیر و خیرات بذاته سخن و تشبیه جمیع صفات لایقه موصوف از می ثنات او سجد فی شان و عمارات نمایان تا حال در دست پوره قایم است اما محمد بوژین خان بعد حلت پدر ذیقدر خویش قدم بر جاده مستقیم بزرگان قیوم ساخته صحبت همت و شجاعت و سخاوت و بیگناهی ستوده خضالی پیر آوازه ساخته مورد الطاف خداوندی گردیده بجاگیر ذات و جمیت سواران و پیاده ها و غیره حاضر در بار جهاندار است مهذا در تحصیل علوم عقلی و نقلی و تهذیب صوری و منوی و سپاه پروری شهور و روزگار بهر همه صیحه سوای خیرات دیگر لغیر با فقر و مساکین و ارباب حاجت خدمتگذار بهایمیفه باید که همه با بدعای خیر معصوم و بهشت احسان مشکور اند

## محمد یوسف جمعدار

در ایام سابق ملازم شاهیارالملک مرحوم بوده کارخانه افتاده را انتظام داد بعد از آن که نماینده جمعدار مذکور در وقت علیخان بهادر شاهیارالدوله خلف مرحوم مذکور سودمراجمی آمد و حسب الحکم حضور پر نور حاضر در بارگشته در جلوه خانه دیواری مبارک قیام فرمود آمد بعد چند روز بهاراجه بهادر همراه خود آورده بالایی بنگله های جلوه خانه خویش مع جمعیت سواران و بارگیران و دو صد جوانان اهل روم و عرب جلوس افتد نفر در راه پا افتد رویه ذات ملازم سرکار داشتند درین اثنا چند جا صورت جنگ ظهور آمده جمعدار مسطور فتیاب گردیده مورد الطاف گشت بهاراجه بهادر جلوس این خدمت و تعلقه ناگر که نول داد و پنج برای تنخواه جمعدار مذکور عنایت نمودند بعد چند بر سر تنخواه معاملة بالعکس شده بر طرفه بعمل آمد الحال بخانه خویش با کارخانه عروب و سواران و قیل و اسبان و شتران و غیره بقیمت مقام انزواد رسید واری خداوند نعمت است سابق نیز همین طور تا دو ماه بر سر جمعدار مذکور عروب و جوانان بار و غیره قریب یک هزار جوان اطراف خانه را در گرفته نشسته بودند اما هیچ اندیشه نکرده بجای خود مضبوط گشت باز تصفیه کلی شد درینوقت کل بر خداوند حقیقه و مجازی دارد

## ذکر جمعداران افغانان قوم مهدوی ملازم سرکار دولته دار

بعد از خراج این قوم که در احوال خجیل کوثره ذکر یافته چون مدتی بگذشت در عید جلوس حضور پر نور ادام الله تعالی بر طبق آرزو و استدعای بهاراجه بهادر اینها را در بلده طلبیده در رساله همراهی خویش ملازم داشتند و در خطبه و نذر و نذرانه گرفتند اول شاه عالم جمعدار آمده پایاب حضور سبی لجه چند و لعل بهاراجه بهادر گشت بعد از آن رفته رفته محمد نصیب خان و دیگران و محمد طاهر خان

و غیره پنجاه باشند جمعدار نامی قریب باد و هزار مردم ازین قوم ملازم و غیر ملازم در بلده جبر آباد  
 بمقام سگم بازار مقام دارند و هر روز جمعداران ایشان برای سلام و مجرا حاضر در بار میشوند و  
 علاقه پیشکاری بر اجه زنک را دوست از آن جمله \* \* \* \* \*

### محمد نصیب خان

بجمیت قریب یکصد سواران و پانصد پیاده های عرب و علی غول و غیره و تعلقات کلها و پیر  
 سرکار سمور و کار بار آدم بسیار رسا بظاهر صرف سپاهی وضع و بیاطن معامله شناس و با خوبیا  
 دارد و نامور قوم است

### محمد یوسف خان جمعدار

پسر شاه عالم خان جمعداران با سواران و تعلقه متعلقه خویش در قطبی کوثره مکان تیار کرده  
 اقامت و رزیده و علی بن القیاس جمعداران بسیار در ساله مہاراجہ بہادر در علاقہ بخشگیری  
 راجہ زنک و ملازم سرکار اندام تقسیم کرد و شور اینہا پیش از خارج بود الحال شمشہ از ان بالکل  
 نیست و نخواہد شد کہ سرکار خود جوای حال ظلم و تعدی بر سر تن نفس است بقول شاعر شاعر  
 بیدہ باز نکرد و در شگفتا دمہ خدا کند کہ نہ افتد کہ نہ چشم کہ نہ مثل سائر الناس بعضے  
 و تجارت و برخی و نوکری اوقات خود بسر میرد نہ لکن سوای سالہ مہاراجہ بہادر در سالہ  
 پیچکس از امیران و جمعداران قوم دیگر احدی ازین قوم نوکرنیت و پیچکس درین قوم صاحب  
 سلوک و باخیر و خیرات و قدر دان کمال اہل کمال از ابتدای و روز قاحال کہ از تجارت  
 و جمیع مشقتہا بسر داری و جمعداری رسید نہ بنظر حقیر نہ آمد سوای جان نثاری بر قرض خود  
 و اتفاق جنگ جہل با قرضداران و یا بخت خون قوم خویش کہ از انہن میگوشید یا جمعداران  
 و سرداران قوم افغانان سنت و جماعت مثل سند و زنی با وقایع خانی با و ناغر و غیرہ

به بامروت و سلوک اند که بسبب طول کلام احوال فردا مفصل بقلم نماند

## ذکر تیر اندازان و قدر اندازان سرکار برق کردار حبیب علیخان بهادیر انداز و برق گذار

ابنای نشوونمای ایشان از قلعه دهنویت بزرگان ایشان در عهد نواب میر الامیر ابانجام بدار  
هواره باعث نزوح و حرمت سپهر برده اند اما حبیب علیخان و مود و مویسان برادر خرد ایشان مشق  
تیر اندازی و برق اندازی نموده شهور آفاق شدند و صنایع و بدایع این علم شریف او ستاد  
زمانه گردیدند چنانچه اکثر تیر اندازان حیدرآباد بر توده راجه را و بر نهانچونت بهادر تیر اندازان  
جمع شده مقابل آرایش نمودند و بیکدیگر مقابل ایشان بر نهانچونت آمدند و همگی متفر شدند که او ستاد و وقت اند  
و در شجاعت ذاتی چون بعد حلت میر الامیرای مرحوم مذکور دولت آنجا بقدم و آراجه بهادر  
خلف کلان و دانا و حضرت غفر آتاب زینت یافت و این برادر برادر بدستور سابق ملازم بود  
اتفاقاً قیامین ایشان و هادی الدوله شش فوج سودمراچی بهر سیه حکم بر طرفی رسانید آنوقت  
دو هزار و پست پیاده ایشان در سرکار و حبیب الاد بود چون از هادی الدوله درخواست کردند  
هرگاه شما خراطه های زلفیت تیار کرده خواهند آورد آن بیگم از ترخواه شما پر کرده خواهند داد  
مراد اینکه خراطه های زلفیت خواهند آورد و ترخواه شما خواهند داد حبیب علیخان بهادر و  
مود و مویسان و دو خراطه زلفیت تیار کنانیده خود مع برادر خویش بالای سر راه خیمه خاص تیر و  
کمان در دست و ترکش بار و بر و انداخته نشستند و آمد و رفت اهل دربار بند نمودند و بخشی مذکور  
جمعیت سرکار را گردانیدند و مقابل در آورد و بیگم غلیم بر پاشه جباران و دیگر شل سعد الله  
خان بهادر قاجم خانی و غیره و کنده انان لیلین و غیره در میان آمده همه کیفیت بعضی را آگاه بهادر رسانیدند

که اگر نخواه این دو برادر را که نامور اند بر طرف کرده نخواهند و او تمامی جمیبت سرکار و مجموع سرکردگان  
 رساله بایوس خواهند شد قاعده سرکار نیست در آجا بهادر بسیار غصه بهادی الله و له نموده و در هزار  
 روپیه نقد از خزانه سرکار و مانند ایشان از رتخواه در خرلیله با پر کرده نزد بخشه مذکور کرده  
 گفتند که بخشه صاحب این خرلیله های زلفیت را باز از رتخواه ملاحظه فرمایند اینک شما گفته بودند  
 بهمن طور رتخواه بایان و مانند ید رحمت خدا بر راست گوی شماس بخشه مذکور نهایت  
 خجل گردید از آنجا حیدر آباد آمده در رساله شمس الامرا بهادر تیغ جنگ ملازم شدند و در آنجا هم  
 بخوبی عزت و حرمت بسر بردند بعد حلت بهادر موصوف اعظم الامرا اسطو جاه نهایت قدر وانی  
 طلبیده بر سال دو صد سواران بشیقراره و در راه های ذات حیدر علیخان بهادر به قصد روپیه  
 و دو صد روپیه باهوار و دو هوی میان سرفراز نمودند که در میان دو صد سواران یکصد سوار صرف  
 تیر انداز بودند و یکصد سوار برق انداز و دو صد نفر پیاده نیز محنت کردند پس بهادر مذکور هر روز  
 در دربار لباس رنگارنگ نو بنومی آمد و در سواری ایشان ساکنه های شانه های تقری میباشند  
 مثلاً روزیکه بالباس زد آمدند همه اسباب ناچار جامه سپان سواری هم لباس زر و مخمل  
 و ترکش و نیام شمشیر و غیره همه رنگ زد و باشد در علم تیر اندازی تیرها و لیسها همه بود و هوی میان  
 از دست خود تیار می نمود که تیر گران بدو مفرضاعت ایشان گشتند حالاهم در بعضی جا موجود اند  
 و شاگرد بهادر مذکور مبارز الله و له بهادر مرشد زاده و دیگر مرشد زاده و امیران و امیر زاده ها  
 در آجا و دیگر مردها و میان بسیار اند و در صناعت برق اندازی نقشه تازه تیار کرده اند که تا  
 سرداون یکبار بند و برق انداز و دیگر برق انداز ایشان پنج بار بند و برق رسید بد اهل فرنگ  
 مثل سدنم صاحب غیره قایل شدند و حالاد سرکار امیر کسریست و پنج جوان تیار موجود اند و نقشه  
 ساز باروت اینک در حرکت باروت یک ضرب بوزن بند و برق بر می آید یکدانه را بیگان نمیرود



الفضل حیدر علیخان بهادر فرزند کامل فنون بود و در علم سلاجیه با میکرد و دوازده فرزند خود میداد  
 پسر ارکان سحت نیسیانقت و در علم کسیر نیز علاج مایینود و آسیب بارادفع میکرد و آخر الامر چون قصدا  
 دارد و شپسج از اسباب دنیا بکار نه آمده جان بجان آفرین داد و مودت و هوس میان نیز در فرزندیت  
 و جان نثاری مرشد زاده آفاق مبارزالدوله بهادر میبود شخصی ناصح هنگامه آراشته زین  
 کرد و خود هم جان داد و مشارالیه بعد و چهار روز پس بوبیضت منطوم و با خرت نمود  
 فرزند حیدر علیخان بهادر و جعفر علیخان در سر کار امیر کسیر ملازم است و سرگردگی یکصد و بیست و پنج  
 جوان به تیاری طریقه پدر خویش مستعد دارد

## میر میر علی جمعی از نسب حیدر علیخان بهادر

خلف میر عظیم الله جمعی از میر معزز از نجای هندوستان بود و سرگاه و احسیر آباد شد و  
 پادادی حیدر علیخان بهادر معزز گردیدند تا حیات بهادر مذکور عزت و حرمت تمام در انتظام  
 سواران رساله و در تذکری سرکار با جمیعت مذکور معذور کار و بار میبود و بعد طلت خانم بود و میر صاحب  
 معزز بذاته با پنجاه سواران سلی را بر پایگاه ذات خویش ملازم سرکار بهیچای حسام الامراخان خانان  
 بهادر لازم گردیده و در آن اوقات عزیز خود بر سر و عجب سید صبیح النسب فرشته خصال بود که زبان  
 در وصف خصال ایشان لایمان است هرگاه و عهد که موعود در رسید لبیک اجابت گفت میر  
 میر علی باوصیف که سن ابتدای شباب داشت اما همه کارخانه خود و برخی بکارخانه بهادر موصوف  
 اینچنان در رسید که همواره مورد تحسین و آفرین گشت و بعد طلت خان خانان بهادر  
 با فتح الملک بهادر و خلف مرحوم نیز کمال اتحاد و اتفاق بوده مشهورتر گردیده هرگاه کارخانه  
 فتح الملک بهادر و با نراط و تفریط آورد میر معزز در رساله راجه چند و لعل مهاراچه بهادر

بر خاستگی ایشان بر ساله که یکصد سواران پایگاه خاص خود و بعضی سواران نیز بود و صد بارگیران پیاده بدر راه ذات و فرزند بر خود را خود ملازم رکاب گشته معمر کار و بار فرمانبرداری گردید کمال آبرو حاضر در بار جهاندار است هر چند درینو لایم حسن جوانی تنصف است اما در فراست و قدر دانی و رسائی کار سرکار و رسانیدن تنخواه بر سر مقتضی بر وقت مقرری فرو فرید است که دیگر در هیچ رساله سواران پیاده آنچه در کارخانه جمعی از ان و چه در رساله سواران باین خبر دار است و بهوشیاری احدی نیست و با عاصی محرر و راق قرابت قریبه جز لایم فیکلی دارند که همیشه حقیقه عاصی حمید علیخان بهادر منسوب بود ان سر من میر موصوف فرد کمال است

### ذکر جمعی از ان قوم عرب ملازم سرکار دولتمدار

پیش ازین در عهد حضرت غفر اناب عروب فقط در رساله سیدی عنبر علیخان چلبه سرکار خال خال از قسم حبشیان اکثر بودند بعد و در عظم الامر ارسلو جاه از پونا سید عمر خان جمعی از عرب ولایتی را با پا لصد نفر عروب ولایتی لوکر دشته همراه خود آورده چندی در بلده دشتند چنانچه قنوه خانه ایشان رو بروی دروازه حویلی حصه سیر الملک بهادر بود که حالا در آن جا عمارت دیگر و مکانات دیگر احداث یافته اند و بعد از ان متبیین دروازه نامی قلعه محمد نکر گو لکنده ساخت بعد انتقال حمید از نکر که مرید و متقد حضرت جیسی بادشاه صاحب معذب بود و متصل قبر آنحضرت مدفون است و حلت عظم الامر ارسلو جاه پسرش سید حسن خان جمعی از بجار پدر خویش معمر گردید و در خشناری همواره بهادر چون سکمان قریب دروازه هزار نفر ملازم سرکار در رساله بهادر داشتند آنوقت فقط محمد حبیب رآ بادی ابو الینج اینها بود و قضیه و قضایای این قوم را سر انجام میدادند بعد عبد الله بن علی جمعی را با تصویب طالب الدوله

آدم بسیار ذی فطرت ال قبیل عربستان و مرد خاندانی صاحب حکومت و دیهات آنجا است  
 بمعارف شناس تعلقات سرکار را بخوبی انتظام میدهد صاحب اوقات بحجج صفات بزرگان معمور  
 کار خود است

**عبدالواحد جمعی در عرب**

بزرگان جمعی در گذر دولت پیشوایان پونا کمال عزت و حرمت بحجیت بسیار ذی فطرت در  
 بوده کارهای نمایان نمود و بعد انقلاب ریاست آنجا و حلت پدر خود مشارالیه در بلده حیدرآباد  
 آمده بهرامی طالب الدوله حسن علیخان بهادر کوئوال سکونت ورزیده رفته رفته خدمات ثنائیه  
 بعمل آورده مشهور گشته باجمیت عرب کار نمود درین ایام بذات خود تقیم خانه خود است ذی فطرت  
 بسیار صاحب سلوک قدر دان نجبای شکسته حال خوش اخلاق بهر کس که سلوک نمود از فکر آزاد  
 ساخت شوق اسپان پیشوار اسپان عربی و دکنی با ساز و زیوربان و دستگی دارد که از هیچکس  
 نشان نمیدهند و فیلمان نیز رفتار بهین قدر را تنها میخوانند معذرا قوت بازو هم زیاد بود  
 چنانچه شخصی بهلوان از بلده پونا حیدرآباد آمده با بهلوانان آنجا بزر و غالب آمده کلمات لان  
 زنی پیش جمعی در گذر ظاهر کرد و او بعضی در آمده گفت من حاضر ام از من آنمایش زور خود کن او که  
 مغرور بود بمقابل در آمد پس او را آفتد زیرین زد که هر سینه اعضایش بدمت دراز کار آمد  
 عرض آدم بسیار با مزه آشنا پرست بحجج صفات آدمیت مشهور است و نیز دیگر جمعی در آن مثل شیخ عمر  
 بام آن جمعیت سید نفیر عرب بن محفوظ بن طیران به چاه نفیر و سلطان غالب بدو جد جوانان عربی  
 با عدو و بخت پیچ نفیر و علی بن عبداللہ بخت پیچ نفیر و عبداللہ بن مبارک بخت پیچ نفیر و سید عالم به چاه نفیر  
 دیگران نیز بهلان سرکار در ساله هاج بهادر و ملک اند بر چند جمعی در آن بسیار سوار اینها نیز در میان دوازده  
 بزرجمعی عرب ملازم سرکار اند اما آنها که نامور و شهور تر اند ذکر آنها القیام آمد

مانتی را بطول کلام احترام کرده در اجمال بیان نمود لکن درین ایام دولت این قوم راز و رشور بسیار است و معاملات داد و ستد بسیار میکنند و سباهوان بلده و غیره با استصواب اینها مسالمة قرض دوام بنمایند اگر چه رو به بیکه اینها قریب پنج شش هزار جوان ملازم سرکار بودند چون در بیان این قوم رو به بیکه از بی اتفاقی یکدیگر جمعی از ان ایشان را دست لقمه در امورات اینها نیست چنانچه باید از شوره لشتی و خیره سری و ظلم و ستم بغیر با وادیت رسانیدن باهل حرفه بازار با خراج درآمدند و عیالها حکم سرکار با طاعت و فرمانبرداری جمعی از ان هر قدر که باید و نشاید بجای آرد بزرگان این قوم از دانائی و فراست خود با عسکره را چنان قرار داده اند که از جاده حکم جمعی از قدم بیرون نمیکند از دغونی را خود شیره کرده میزنند در سرکار بنشینند طایفه اینها بی طایفه نیست میفکند اینکه آنچه بر خود نه پسند سی بدگیری پسند اما در جایکه خبر جمعی از ان اینها نیز سر هر چه که ناکردنی است هم میکنند و جمعی از ان نیز از حق تجاوز نموده در بعضی جا چشم میپوشند و پاسداری قوم خود بنمایند اما درینولا از سابق درستی پیدا کرده اند.

### ذکر جمعی از ان سندی

پیش ازین عمر سندی جمعی از سالی وادیده حیدر آباد شده با و هزار جوانان ولایتی طایفه سرکار شده مدتی اوقات عزیز خویش و اطاعت و فرمانبرداری سرکار بسیار آدم خیر بود بیه زمان را ماهوار میباید و با و میان سلوکها مینمود و سینه بکینار و دو صدر و پنجاه و شش حبس قضا نمود بعد از انتقال جمعی از مذکور محمل نام شیره زاده نزل ولایت سند آمده با مادی جمعی از محرم فایز گردیده ممدو کار و بار خود است و سواى این چند جمعی دیگر با جمیعت علویه و علاقه راجا و جاکر حیدر ای سباهو حاضر در بار اند

### ذکر جمعی از ان سکمان



با پانصد سوار بود الحال سر کرده پانصد سوار مرزا ذوالفقار علی بیگ خان است  
خان سواران بزرگان خود بنده بادشاهی بودند اما خان ندبور درینولا صاحب همت و جمیع صفات  
سرداری فردید روزگار است عالینما ندان خود بذات خویش مورد الطاف شاهانه و مصدر  
عنایات خسروانه صاحب لوک رفیق پرور آشنا پست جمیع فضایل سرداری معمور کار سال  
و حاضر باش حکم خداوند نعمت است و باقی سه ساله دار دیگر با پانصد سواران خویش جا بجا  
بر چپا و نینها هوشیار و خبردار اند و مرتضی یا جنگ سپهر مردان یا جنگ نیز سرکردگی پانصد  
سوار هم نشین بهر ای انگریزان ملازم سرکار برای تنبیه فسادان و قطع الطریق ممالک محروسه  
سرکار دولتمدار آصفیه معمور اند و باقی هشت هزار بار همراهی موسی ریمو و دوهزار بار از آنجمله  
جوانان لنگ و ضعیف و معذور و الخدمت در آونگ آباد سرکردگی فرستادن صاحب هستند  
و سه هزار بار در تعلقات سرکار شصتین تعاقداران اند و سه هزار بار در رکاب سرکار دولتمدار  
بخشگیری راجه زک را و حاضر بلده حیدر آباد اند

### غلام مرتضی کندان

اول در عالم جاہلیت هشتاد و پنج ساله در عالم جاہلیت بود و بعد از آن  
چون هدایت از جانب تقدیر نصیب شد باسلام در آمده دست ارادت بدست جناب مولوی  
حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین زاده الله برکات به بیعت داده مشرف و مباحی گردید و در محله  
متصل مکان راجه چند و لعل مهاراجه بهادر سجدی بکمال آرائش و پیرایش از طلا و احمرا تمسجد  
منتقل گردانیده با حرات در آورده شبانه روز در عبادت الهی و خیر و خیرات مصروف  
و به مسافران بر و بحر که در عالم بی مقدمی نزد مشا و الیه سیرسند چند روز داشته روانه  
اوطان مینماید با یکبار بار و دو صد جوان رساله و میان و به جمیع آلات جنگ و حرب

مستقر کارزار است سرفراز و ممتاز و علاقه نگه داشت خانه مشهور به بنیخانه که آسمان  
لکوکار و پیمه تعلقات زمینداران و غیره مقید اند به علاقه خود دارد و مهارجه بها در اغما و  
کلی است هرگاه رکاب سعادت حضور پر نور بها در مغرب بیرون بلده سفر میکنند تمامی خانه خود را  
باعث اند که کنندان سطور را میگذرانند الغرض کنندان نیکذات بحیچ صفات مسلمانی موصوف

### صاحبین کنندان

در عالم جا به بیت باد و صد نفر جوانان بار ملازم سرکار بود و از یادوری طالع باسلام در آمده دست  
بیت و ارادت به دست مبارک جناب میر شجاع الدین حسین دام برکات و داده مشرف گشت  
و بیرون دروازه غازی بنده مسجد آبا و کرده از سر نو به تعمیر رسانید و مصلی برای اذان و زیر  
آن بازار نو با حدث در آورده رسته شاه را که بسیار خراب شده بود و مردمان را اذیت  
تمام میکرد و دیدار الیه نهایت صفائی و دوستی درست کنانیده مصروف به اوت و خیر و خیرات  
است و دلپس لایق دارد و همواره حاضر در بار فلک در است پیاکنندان با جمیعت  
شش صد جوان بار در سلطان شاه که باغ قدیم قطبشایه بود و الحال همه ویران است  
با جمیعت همراهی خود مقام دارد آدم بسیار بهوشیار خبر دار مرموز کار است لون صاحب  
فرنگی با جمیعت دو صد جوان محمود خان و دلار خان پسران اسمیل خان بخشه  
با جمیعت یک هزار پانصد بار قدیم و جدید و دیگر کنندان بسیار اند که ذکر اینها طول کلام است  
اما فرصت سنگ کنندان اول به علاقه ناد علی بیگ خان بود بعد از آن با لطاف حضور  
پر نور دام اقباله بذات خود با چهار صد جوانان نو ملازم و چهار صد جوانان دیگر علاقه دارد  
و در تمامی سبزه از بار ناد علی بیگ خان مختار کار و بار است آدم بسیار نیکذات و بکمال  
بهادری موصوف و دلپس شش رنجو سنگ نیز بعنوان امیران پرورشش یافته در کار خود

مصرف است معنای دیگر پلاطینای سرکار که جمله قریب شصت هزار بار معنای توپخانه های آتشبار  
 بعلاقه کنندگان سرکار همواره حاضر رکاب و تعلقات است و جمیت دیگر که همراه امیران سرکار  
 علوی و علمی است ذکر آن سابق در احوال امرای سرکار گذشت همه با مجموع شبانه روز مشق  
 شلک با و سردادن توپها میکنند و همه با محکوم حکم خداوند نعمت اند سوای آن جمیت سواران  
 و بار پلاطینا و توپخانه جرات آتشبار برق کردار بشیار پایگاه معشترتالان رعد کردار همراهی امیر  
 که پیش از الامر با در که احوال آن در ذکر بهادر موصوف گذشت ،

## ذکر شاگرد پیشه سرکار و تمارینی چو بداران و خدایگان و فرشتان و بجزارد و صد هر کاره با بدار و عضله و غیره

و بعد حضرت عفراتاب میر نظام علیخان بهادر آصف جاہ ثانی چو بداران و دوشست مقرر بودند  
 همراه دوم و به کی طاهر علیخان با سه صد چو بداران که از آن جمله قریب یکصد نفر سواران خود اسپانند  
 بشیخ فی سوارسی رویه با هواری و صولی و بعضی در میان اینها که با هواری بشیخ قرار دارند موسوم  
 به غیره کرده اند صاحب پاکی و خطاب هستند چنانچه اصالت مان خان و حافظ مان خان و  
 دیگران نیز باقی هم پیاده اگر همه چو بداران هندوستانی اند و معمول اینها اینست که شمش  
 گتری روز باقی مانده معمر و به خود حاضر و بیوی مبارک میشوند و دوشست میگیرند و به کیفیت  
 حکم احکام شبانه روز از مرد به که حاضر بود و دریافت حاضر میباشند و او که حاضر بود برخاسته معمر  
 چو بداران بمکان خود میرود و همین طور و به وقت دیگری می آید و معمور شست می شود  
 دوم مرد به حرمت فواز خان المشهور مردی منتخوب که نهایت آواره مزاج بود با سه صد اسم



از چو بداران سوار و سادیه و غیره شب خواب بهار و شیراران را کتب بجای مروه خود و خرد و بی بی مبارک شایسته  
 و از معتبرین اینها که اندک شعور و فهم و خرد و می دارند بطور نا بمان مروه به میباشند و نامزد و به غیره  
 میشوند و حکم احکام در عدم حضوری مروه به اجرا میکنند تا حلت حضرت خضر انما باین هر دو طرف  
 مذکور معمول کار و بار و دیو و بهای مبارک سرکار بودند و خدمتکاران سرکار نیز و نوشت بودند  
 یکی همراهیان سید محمد خان که او شان با هفت هزار حمیت پلاهنای بار و رساله عرب سرفراز بودند  
 و در می همراهیان جمال علیخان سپهر مقصود علیخان خانزاد قدیم که مجموع پانصد نفر خدمتکاران  
 در هر دو نوشت بودند و اکثر از اینها صاحب قیل و پالکی و به خطاب نیز سرفرازی داشتند  
 و این هر دو نوشت چو بداران و خدمتکاران در خلوت مبارک بمواریه بر طبق معمول حاضر  
 میبایند و بر سر کار خانجات نیز مقرر و حاضر بوده حسب الحکم عالی سمور کارها و کار خانجات میشدند  
 و با بهاد و خدمات نزد مرشد زاده ها و محلات پیران کهن سال از اینها مقرر متعین اند و نیز خواجه  
 سران قدیم مثل میان نیک روز خان و غیره با دیگران هم قوم خود بچو کی خانه محلات  
 سرکاری حاضر میبایند و تقبیل احکام سرکاری میکنند اما فرشان سرکار نیز و نوشت همه همراه  
 مقرر بودند و این خان که مقرر مقصد نفر فرشان و بشیراران بود و دار و غده اینها عظیم القدر  
 بهاد و خانبهان خان ولد بزرگ دست خان بهادر که رفیق خاص حضرت خضر انما و کشتن جید نیک  
 نایب و مختار موسی بجوی که اکثر کشت شریک بود و مقرر بودند و این خان مذکور که او در عهد  
 حضرت مسقرت آب نواب آصفیاه طاب ثراه سیزده ساله بود و صاحب خطاب پالکی معزدا  
 درین عهد حضور پذیرد نیز که سنه یک هزار و دویصد و پنجاه و شست هجرت خان مذکور عمر کمید  
 و پانزده ساله داشت و حضرت پیر و مرشد نظر بر قد است و شرف اندوزی جمال جهان آرا  
 جدا علای خود حضرت معمر نواب اکثر اشرفیها عنایت کرده است فسا احوال حضرت میفرمودند

و درین زمانه نیز چند سال بسمر برده قضا نمود پس شش حاضر و بخت مورتی پدر معمور است  
 الغرض اینمیر و همه ما و سر کرده های خدمتگاران و فراشان بجاگیر ذات و تعلقات هزارا  
 روپی و ماهوار با سرفراز و معمور کار سرکار بوده اند و در عهد حضرت منفعت منزل علییه الرحمه  
 چون از حرکات ناپسندیده حرمت نواز خان که آواره فراج شده بود و خاطر مبارک متشنف  
 گشت مشارالیه را از خدمت تغیر فرموده محمد یعقوب چو بدار و غیره قدیمی وقت مرشد زادگی  
 خود را که بسیار آدم معقول نمازی بود و بجای نامبرده سرفراز و ممتاز فرموده بخطاب اعتماد  
 نواز خان سر بلند ساختند و بچند روز محمد ظاهر علیخان نیز که مرد بسیار معقول و بشین  
 و قابل و صاحب خطا و سود بود از عارضه سلطان اللسان قضا نمود و پس لطفی اش مهر علیخان  
 با لطافت خداوند لغت امور خدمت نشست زمره چو بداران گردید اما چون او در نش  
 معجون و غیره و ایم الاوقات از خود خبر نداشت و برادر کار و نوکری سرکار بنیر سیدنا چار  
 خان محمد و غیره چو بداران را که مرد معقول و لایق کاری بود از حضور پر نور معمور نیابت خود  
 کنانیده خود از و اگر بدو تاحیات خویش بکمال رستی و درستی خدمتگذاری و تا بعد از  
 نموده در گذشت بعد او دما و ش محمد راج الله به نیابت مهر علیخان مذکور معمور کار گردیده  
 بخطاب خدمت نواز خان سرفراز است و چون اعتماد نواز خان هم سفر آخرت نمود پس  
 کلاش حمید خان بخدمت و خطاب پدر سرفراز شده معمور خدمت نشست زمره چو بدارانست  
 اما نهایت مردوی اخلاق صاحب مروت شوق اسپان صبار قمار بسیار دارد و فیل و اسب  
 را بر ابتها آبخنان تیار و فر به سبکند که در تمام شهر مشهورتر میگردد و در سواری اسب یکتای  
 وقت است قدر و منزلت هر هر خانزاد سرکار بخوبی میدانند اما درین عهد حضرت بندگالغالی  
 حضور پر نور او ام الله اقباله مرده هم حمید خان بخطاب اعتماد نواز خان نیز سرفراز است

و محراب اللہ بسبب بعضی وجوہ از خدمت موقوف شدہ محب چاند برادر زادہ طاہر علیخان بخت  
موروثی سرفراز شدہ معمر کارگردید و مرد بہ ابو محمد کہ در عہد مرشد زادگی حضرت مغفرت  
منزل معمر کار بود و بعد سیر آرای آنحضرت بطرف نوید محل با پنجاہ چوہداران قدیم وقت  
مرشد زادگی حاضر بودہ اہتمام نواز خان خطاب داشت درینولا باضافہ یکصد روپیہ سرفراز شدہ  
حاضر دربار جہاندار است و خدائسگاران حضرت غفر انما ب و حضرت مغفرت منزل آنہما کہ  
مردم و مرد و باقی ہمہ بہ دستور معمول جا بجا مستقیم مرشد زادہ ہای بلند اقبال و در خدمات  
دیگر حاضرند و ماہوار ہا می یابند و کسانیکہ صاحب خطاب و پالکی و سرگروہ اینہا بودند مثل کریم  
بیگ خان و عبد البنی خان و غیرہ قضا کردند چون پسر عبد البنی خان ہم خست ہستی بر بست  
متعلقان او بدربارہ مناسب مع یک طفل نبرہ اش مشغول دعای عمر و دولت حضور پر نور  
اند و تعالی شانہ خداوند نعمت ما خاندان را تا ابد الہ آباد سلامت دارد کہ خان زاد پروری  
و نوازش قدیمانہ بر ذات بابرکات آن اعلیٰ حضرت ختم است آمین رب العالمین و فرشتان  
عہد حضرت غفر انما ب و حضرت مغفرت منزل معہ فرشتان حضور پر نور دام اقبالہ بہ دستور  
معمر معمر کار گرداند و تنخواہ ہمہ از خزائنہ سرکار بیابند و شیخ حیدر مرد بہ قدیم مرشد زادگی  
بخطابانی سرفراز شدہ با پنجاہ چوہداران حاضر دلوڑی مبارک و باریاب حضور است  
و خدمات دیگر معمر

## ذکر مقربان و باریابان حضور پر نور پیر امام علیخان بہادر

ولد سید احمد خان مرحوم جد ایشان سید عبد البنی در عہد حضرت مغفرت تاج خدمت و بکار ہا  
معمر بود و از مدت مدید ساکن کاغذی واطہ قلعہ مبارک دولت آباد در ہونجا اوقات بسر برد

و حوض قتلوه که عجایب و غرائب و سیرگاه حضرت خلد بیکان عالمگیر بادشاه بود علاقه با ایشان از قییم دارد اما سید احمد خان در عهد حضرت غفر اناب متعین خدمت حضرت مغفرت منزل در عالم مرشد زادگی بوده حاضر مکتب سید و دبیر بر آرای آن حضرت بخدمت بخشگیری و وصد جوانان بار و نشست یک گروه شاگرد پیشه خاص سرفراز و ممتاز بود و بعد رحلت آن بختا باز پیشگاه حضرت بندگان العالی مد ظله العالی بدرجه مصاحبت و قربت در رسیده بهادر و غمگی ارباب نشاط بسیار شد و بعد از چند ایام در سنه یک هزار و دوصد و پنجاه و شش حج کبر و ولایت حیات نمود و بعد از آن میر امام علیخان بهادر خلفش که آثار سعادت مندی از چهره اش بهیبت است و اخلاق پسندیده دارد در پیشگاه خلافت مصاحب و مقرب گشته نامور شده کار خلق الله از خداوند نعمت بخوبی برمی آرد و صاحب خطابانی و بهادری با جمیع عروب و علی غول و بارگیران و جوانان بار و هر کاره ها و غیره سرفراز شاد دلی خان مذکور تکلف تمام از اطاعت خداوندی بوقوع آمده آدم بسیار خلیق و بامروت و نجیب شناس در برق اندازی قدرت تمام وارد و همواره حاضر و بار فلک مدار است

میرزا ابٹ علیخان بہادر

ولد دومی سید احمد خان مرحوم که ذکرش گذشت معتمد خان مذکور از پدر و شعور خردمندی  
و تیز فکری بسیار داشت بعد رحلت والد خود بمنزل بدل و نوال و منظور نظر بمنزل اقبال خداوند  
نعت گردیده بسیار مورد الطاف خاقانیت صاحب خطاب خانی و بهادری و حمیت بار و  
بارگیران و سپاه طویله خاص در برابر آمدن خلق الله مساعی جمیله بکار می برد آدم شناس  
قدر دان کمال صاحب همت آشنا پرست دوست نواز در هر راه بیع الثانی و تبایخ دوم  
نیاز فاتحه حضرت محبوب بجانی قدس الله سره العزیز بان تکلف میکنند که تمامی اعزّه و دیار

۱۵  
 متاع عظیمیست  
 در هر دریا بق  
 در هر بند بوقت  
 اشغال قلب  
 بعضی نمود  
 گفتن سخن  
 در هر وقت سخن  
 اگر کرد

پاکستان  
نیان کجی میں  
قلو عیر کو  
تشیع خان  
بودر خان  
اسلام آباد

سلطان  
وزیر کبود از  
ولایت مرند  
بعید فرمای  
تفتن شاه  
استاد

مصدق الذکر  
در حسین  
مستاجر  
در حسین  
مستاجر

آن مقام را از  
اطراف سرنگون  
سازند و به  
تعمیرت ساخت  
بسیب روزمان و کوشش  
نمودند

مجلس

و همجنای بلده طعام لذیذ میخورند و مخطوط میشوند از فرض خان مذکور در آدمیت و مروت  
فر و کیناست که زبان در وصف آن قاصر است

### سیر سردار علیخان بهادر

ولد سومی سید احمد خان مذکور است هم شکل و شبیه تر و ال خود از فرط الطاف خداوند نعمت  
صاحب مقرب و باریاب است و در جمیع امور منظور نظر خاقانیت و نهاده نیکدات و با آشنایان  
و دوستان سلوک صاحب خطاب با جمیعت و و صد جوانان بارگشرف و سباست و و

### برهان علیخان عرف برهنه صاحب

از یاد وی طالع باریاب بارگاه خداوندی در عالم مشر زادگی پوده سایر و دانه کاخانجات  
آن زمان گشت و بعد جاور سمیت مانوس شبانه روز مقرب و صاحب خود بدولت به کمال  
شیرین کلامی حسن اخلاق با مرابا با متوجه گشته در برآمد کار تا مقدم و خوشیش که  
بر سبک پس پوشیده نیست سماعی جمیله بکار میرد همواره مورد الطاف خاقانیت موجب  
تقویت خاطر ایشان روزگار است در سی مقدمه آن کسان که اینهارا هیچکس در خانه خود  
نارند و آن منع نیکه و نیکوئی بحال خاطر داری خدنگذار و بکارهای ایشان تا بر آمدن و  
بر آوردن کار بدل متوجه در بیرون در وازه و بر پوره مسجد عمده خوش سلوب با حدایت  
در آورد که تمامی آن محله را از عبادت الهی بے حساب حسنات است و اخراجات آن بخارا مشکفل  
که ثواب آن بذات آن باعث حسنات از بارگاه احدیت جل جلاله و علم نواله نماید آن نیک خصال  
کشاده همین خنده رونیک طینت سخن حق نیست که از باریابی آن خیر خواه کار بندگان الهی  
بر می آید که موجب رضامندی خالق است و و

### محمد وزیر خان جمعه دار

دولت محمد حنیف جمعه دار که او صاحب جمعیت سواران و غیره همراهی خود متبینه شمس الامراتی جنگ  
و نیز فرزند شمس الامراتی بهادر امیر کبیر بود از قدیم بکار سرکار جانفشانیها نموده مورد تحسین و آفرین  
بهادر موصوف گشته که مشهور تر است و واپس داشته و ولایت حیات کرده کتان محمد امیر  
او در دیوانی بنیر الملک بهادر و مختاری راجه چند و لعل مهاراجه بهادر بداته لهره روزگار  
مقرون بود و همواره حاضر دربار میگردد و در خدای پست نیک سیرت بادوشان و آشنایان  
سلوک محبت باور عین عالم شباب جهان فانی را در گذرانید فرزند دلبنده اولین او به عهده  
پدربا دگار است بکمال لیاقت و سعادت مندی و دومی محمد وزیر و رحین حیات برادر خود  
عازم سفر گردیده در آن اوقات عزیز بخوبی تمام بسر برده روزی سوار اسپ نیز خویشش که  
بسیار خوش ترکیب و مشهور بود و در سواری مبارک حضور پر نور ادام الله تعالی بلاخطه خاص  
در آورده منظور نظر خاقانی گردید باستقار حالتش در آمدند از یاور و ری طالع بدر راه عهده  
سفر میزد و بعد چندی بپست پنج سوار شرف گشت الحال جمعیت قریب دو صد سواران  
و پیاده ها ممتاز و سباهیت بسیار مردها و لایق کارای سرکار رفیق پر در کشاده دست  
با اخلاق جمیع صفات سرداری موصوف همواره حاضر دربار جهاندار است تا

### آغا قربان قلی بیگ

آن سرخیل شجاعان از نجای خاندان آذربایجان است از اتفاقات حسن و آب و دانه  
با یک کاک رویه و سی سرسپان بعنوان تجارت وارد بلده حیدرآباد گشت و مصرف  
بکار خویش گردید چون خبر شجاعت و جان نثاری و کار دانی اش بسبب مبارک اعلی حضرت  
خدیو قدردان مردان کار رسید از ادا الطاف بیکان با فرموده در عالم مرشد زانگی  
بدر راه سه صدر رویه سرفراز فرموده بزبان حق ترجمان ارشاد شد که قربان قلی بیگ

حالا که منظر نظر ابد و ملت گردیده آید اراده رفتن هیچ جا نکتی و منتظر لطیفه غیب باشد که از پرده چه در جلوه ظهور می آید هرگاه سرسلطنت و کن از مقدم آن حضرت زینت تازه یافت با ضایعه دود و پیله میبایستی گشت و بر سال دود و سواران متغیله آتخان ایران و سواران که بعلی بیگ خان بهادر عطا شده بود و سر بلند گردید بعد چندی دیگر مورد الطاف شاهانه مصدر عنایات خسروانه شده بد راه به پهنزار و پیله ذات معصور کار و بهوشیار و خضر دار و بار فلک اقتدار است لهذا او خود جوان مردوزی مروت و آدمیت مرد میدان کارزار یکتای عصر خود است و بس

## ذکر پهلوانان و کار خانات سرکار

در حینکه عظم الامرا اسطو جاه بهادر در بلده پونا با اختیار اعیان آنجا اقامت داشتند با کمال و کشتن مل و دیو برادران قوم کمتری پهلوانان ملازم سرکار که در زور کشتی و پهلوانی مشهور بودند حسب الاستعای بهادر مذکور سمرا ایشان گردیدند اتفاقاً از سوتام پهلوان ملازم دولت را کوسند بهیه که نامور آن سرزمین بود و یکبار شاگردان خود داشت که در آنجا شوق پهلوانی بردان آن سرزمین بسیار است بعد چه رسال در پونا آمده با ظهار آورد که بنده و کام و کن گردیده آمده اما احدی بمقابل بنده بر نه آمد آخر خود را در خدمت آن ممالج رسانید شخصی از نماینده به عرض نمود که همراه عظم الامرا بهادر و پهلوان از نام آوران حیدر آباد حاضر اند اگر با عزت گشتی بگیرند نمیتوانند شد و کت را و در عالم شباب که خوانان هم چنین تماشاها بسیار بود با عظم الامرا پر سجد بهادر مذکور بخیال اینکه جنگ دوسر دار دگر تر سوتو غالب شود بتک و نقص نام بلده سرکار است و اگر بالعکس گردد و ناحق کبیریگی خاطر دولت را و که بر سرانج

و بیج است بشود از آنجا که کار دلخواه من رو بر راه آمده است مفت ریجیدگی طرفین شود بالمهر کناره  
 نمود و عذر را آورد اما او که خواهش تمام داشت هرگز هرگز نشیند بلکه بنجر بان گشت که بغیر وقوع  
 جنگ از اسکارا یعنی آزدگی دلی بهر سه ناچار عظم الامرا بویل خود دولت را ورا گفته فرستاد  
 که سب اسکارا بنقدیم محض همین است که اسکارا اگر پهلوان سرکار را به پهلوان شام غالب شود  
 ناحق آزدگی خاطر شما از طرف من باشد چه که معاد جنگ اعتمادی ندارد و معذرا عین خوشی  
 و خوشنودی من اینجانب همین است که خوشی و خوشنودی مزاج شما که هرگز هرگز ملال  
 بر خاطر اینجانب نیست باین شرط و تملی خاطر من اگر منظور باشد روزی که طلب نمایند هر دو حاضر  
 اند بلکه هر دو را لازم خویش دانند دولت را و سندیه و اعیان دیگر همه گفته فرستادند  
 که این تماشا است و ناخوشی چه محل دارد هرگز اندیشه در خاطر راه ندیند که مقدمه واحد است  
 فرواد رسال فرمایند و خود هم تشریف آرند روز دیگر تمامی اکابر شل دولت را و سندیه و نانا  
 پرنویس و بری پندت هر یک و پیرام بجا و و خود را و پندت پردان و غیره در مکانی  
 که لایق اجماع خلایق بودند نشسته ز سورا سه شاگردان او حاضر ساختند عظم الامرا نیز با کمال  
 و کشتن مل را نشسته خاطر نموده همراه وکیل خود فرستاده برای آمدن خود عذر را کردند و نیز هر دو  
 پهلوانان تفتیه نمود که اگر او شان چیزی به بند باطلاع من گیرند پس هر دو برادر حاضر شده  
 سلام بجا آوردند او شان گفتند که پیشین از بسکه با کمال کوتاه قدر و بین جنبه بود بمقابل ترسو  
 پسند نشد و کشتن مل که طویل انقامت و متوسط الجسامت بود پسند آمده هر دو بمقابل یک دیگر  
 درآمدند و ازایش زور و قوت خود دست بست نمودند و بهیکه با هم ترسو و کشتن مل در آمیختند  
 کشتنها و کوششها با یکدیگر نمودند ترسو و مفتاکشتن مل را و ز قاپوی خود کشیده برداشت  
 و خواست که بر زمین زدن کشتن مل بند کشتی غالب که از استا و خود یاد داشت لعل آورده ترسو را



از هر دو پای خویش گردم شده بر بسته بند دام ماهی که مشهور تعلیم اوست آنچنان ظهور آورد که  
 ترس و با وجود غلبه مغلوب گشت و همون آن کشتن مل او را بر خود کشیده بر داشته بالای نیز  
 زده سوار سینه اش گردید غیر لواز خلق بر خاست و صدای آفرین تحسین از زبان خلایق بلند شد  
 پیش شاگردانش دویدند و خواستند که کشتن مل را از سینه او بر خیزانند با گال برادرش ششیر  
 کشیده بمقابل آنهاد را که اعیان پوزمانع کردند چون هر دو جدا شدند همه اکابر و خوداد و هوار و  
 کشتن مل را نزد یک خود طلبیده تحسین نمود و جوڑه پارچه از کتاب چچو تر بهای عمده بر ط و  
 دو دستار پین و سیل و دو جوڑی کلاه طلائی مصع مال و هزار روپیه و دو هزار روپیه نقد  
 همراه اینها نزد عظم الامرا فرستادند عظم الامرا که بالای سجاده در دعا بود هر کار دما را  
 برای اخبار ایشان نشاندند منتظر خبر نشست بجز دشتیدن خبر فتح دو گانه شکر به سجاب  
 فاتح الالواب بجا آورد و اما برای عطیه ایشان انهار نمود و مفیده نشد و کیل سینه بیه گشت که از  
 انهار سینه سوه مزاجی بهم خواهد شد پس عظم الامرا قبول کرده و نیز انعامه و هوار اینها نموده  
 داد و توڑه طلا مال یک یک هزار روپیه از طرف خود دریای هر دو به پلوان مذکور انداخت  
 در تمام پلوان و اطراف و جوی نام اینها مشهور خاص و عام گردید بعد مراجعت عظم الامرا از پلوانا  
 مورد بخشش حضور پر نور نیز شدند تا حال پیش از سه سال هر دو برادر نزد هوار را که بباد حاضر بودند  
 با گال را به بادر مذکور برای سیاری از میان سرفراز نمودند هر دو گوش با گال مانند سنگ سخت  
 نزد وند و نیز با گال اکثر با پلوانان کشتن گرفته غالب آمده از حضور پر نور مورد عنایات گردید  
 معذکشتن نام ابرو و فوجدار فیل را و رنجها و دیگر پلوانان بسیار در سر کار هستند که از طول  
 کلام بر اینها اکتفا نمود اما درین ایام رسم این مقدمات کم اند لهذا اختصاراً تخیر نمود

ذکر بابر چنانچه سرکار دولتمدار

تجویل سه دار و نیمه محمدی حضرت غفرنا ب تجویل انوار جنگ در پهلوی خلوت مبارک که کعبه روست  
 پنج خوان از اطعمه لذیذه متنوعه معمول خاصه سالم است دخل محل مبارک میگرد و بهر خانزاد و نصرت  
 خاصه پاپا و خاصه یاسالم بقدر مرتبه آتش محبت میگرد و دو اکثر در محلات حضرت غفرنا ب  
 جالیت و محمدی حضرت منفرت منزل بذریعه دار و غم علیده تیار شده در محلات آنحضرت  
 میرسد در هر سربا و چیچانه با و چیچان و رکاباران و باریداران و رونه ماعده کار بد راههای  
 بشیر ارشاد به روز معمور کار سرکاران و با و چیچانه خاصه منقده و خاصه بهر خانزاد و عنایت  
 شود همه خانه آتش پر از خونههای اطعمه لذیذه مطبیه میگرد و اللهم انزل قتنا دائما انجیکه  
 ایزاد برای نیاری نیازها و عرسها و دنیاری ماه حبیب الحسب و ماه مبارک رمضان و دیگر  
 ماهها که تجویل فیض آب ناله و له بهادر عمل آید مثلاً و راه حبیب الحسب نیاری با بقدر رویه روز  
 از شب سلخ حبیب تا سلخ ماه شعبان کونده های بزرگ عریض از جمیع اقسام اطعمه معه لوازم است  
 آن پر کرده از صبح تا شام و از شام تا صبح دیگر علی العموم بی همانست احدی بمصرف خویش فقرا  
 و مساکین و غنایا و امرا و اهل جنات و جمیع بنی نوع انسان میرسانند و راه مبارک افطاریا بهایشان  
 و پیرزاده ها و علما و فضلا و صایین کثیرین مساجد کو بکو میرسد خرج هزار مار و پیه است اما آن  
 نفاست و طهارت که فزیدی بر آن تصور نباشد و با و چیچان خاصه پز بد راههای بشیر قرار  
 تا به و دو صدر رویه ملازم سرکار و ولتمار و علی بذالقیاس در راه بیع الاول و بیع الثانی و دوه  
 محرم الحرام و یک ماهی طعام در قلم رسول و پنجه شاه و نعل صاحب حسینی علم و علم مبارک بی بی  
 و در عاشور خانه با و شاهای و علم مبارک حضرت عباس علیه الصلوٰة والسلام بهواره بدستور  
 معهود و غیر معهود جالیت که لکها غنایا و مساکین بدعای عمر و دولت معهود و مشکور اند

ذکر ایام سیر و عراقی و دکنی و کا طیبواط

طویل باشند و آنکس مخصوص در طویل محمول طالب الدوله حسن علیخان بهادر کوئوال بلده از چهار  
زیاده تر باشند که سوای سواری خاص و مرشد زاده ما و داروغه و چاک سوار برای تربیت مقدر  
احدی نیست که سوار بر آنها شود همه خاصه اند و تمامی بر آنها و خوراکهای انواع و اقسام مرتب  
و بزبورهای طلایی و نقرئی و کلابتوئی مفرق هستند و نیز تجوید داروغهای دیگر حکما از یک هزار  
راس زیاده باشند و در اخراجات آن محالات که مار و پی سپرد بهادر موصوف و غیره اند

### ذکر شترخانه سرکار

سابق در عهد حضرت غفراناب شتران ساندهائی اخبار و بان برداران و معمور کارخانجات دیگر  
به قصد مهار شتر میبودند و درینوالسبب اینکه هوای حیدرآباد شتران بسیار ناسواخت است  
مهاشتران کم اند برین هم از دوصد مهار شتر کم برآمد کار سرکار نمیشود که فیلان بسیار اند

### ذکر فیلخانه سرکار

سابق در عهد حضرت غفراناب اقبال رکاب در سفر حضرت زیاده بر چهار صد زنجیر فیل و فیل خانه  
بودند که موسوم به چکل پیرون بلده محاذی دہلی دروازه است که خاص بردارنده عماری زرد  
حصور پر نور که از تمامی عماریهائی دیگر بزرگتر و مرتفع است در تجوید فواید خان و محمد حسین خان  
عرف راجه میان برادرش از سی زنجیر کلان تر کم نبودند و نیز در تجوید امین الملک بهادر برادر خود  
منیر الملک بهادر و دارالمهام سرکار و دیگر زنجیر معمور بردارند که فیلخانه و پیشینخانه و غیره  
اند و در اخراجات این محالات که مار و پی سپرد داروغه بودند و در عهد حضرت منفعت منزل  
بهمن دستور و آنحضرت اکثر سوار عماری زرد بالای سر و زنجیر فیل که در میان سه چهار  
پاست مانند ش بوده می شدند و نیز بر معمور گج در عماری سبز حضرت منفرتاب گاه گاه

و بر موتی گج و دل سنگار و عماری سنج و در عماری سکه چال بالای گلاب پری و درین عهد  
 سمیت ممد حضور پر نور ادام الله تعالی از پادشاه بنحیر کم نیستند و آنحضرت اگر در عماری زرد  
 بالای سمیت بخشش و تاج و شش و موتی گج و غلام علی نام قیل که مانند او با فضل و هیچ جا نیست  
 و در عماری شکاری سکه چال بالای لاو واده قیل که مانند انسان نما بر داری خداوند نعمت  
 میکند سوار میشوند و نیز بدستور بر رتبه اسامی و به محالات مقرری دار و غمه تا که درین ایام بسیار  
 کس سر فراز اند اما الحال نیز دار و غمه های تمامی فیلیانهای سرکار و ولته را این الدوله خلف  
 امین الملک مرحوم مذکور است

### ذکر رختخانه

در عهد حضرت غفر انکاب نواب میر نظام علیخان بهادر آصف جافانی که همیشه در سفر میبود و بار  
 سه صد منزل رختخانه با محلات تجوئل محمد طاهر خان کو که آنحضرت بود و در عهد حضرت غفر منزل  
 که اتفاق و مهم از مخالفان و دولت کم می افتاد که همیشه مطیع و منقاد سرکار جنگ گردیده بودند  
 یکصد و پنجاه منزل سوای چکراه رند بهای جاری بودند و در غده اینها محمد یار جنگ پسیر کو که مذکور  
 و نایب ایشان لچیمی رام چودهری که صاحب خطاب راجگی بوده اما درین عهد سمیت ممد حضور  
 پر نور سوای معمولی مقرری مذکور پنجاه منزل رختخانه نو تیار بدار و غلی پسیر محمد یار جنگ و گناتنه سنگ  
 چودهری پسیر لچیمی رام چودهری مذکور با ساز و سامان مقر لاط سنج و سبز و زرد و هواره جاری  
 و معمور کار و بار محلات سرکارانند و دیهات محلات در انحرافات آن بحال و برقرار هستند

### ذکر توپخانه سرکار

توپخانه سرکار و ولته در عهد حضرت غفر انکاب جنگ و جدیل و مهم و سفر بر مخالفین و معاندین  
 دولت که با طراف و جوانب بودند هر سال بوقوع می آمد سه صد ضرب قلندنگن مجلوی همراه کباب

ظفر آفتاب و ایما میبودند سوای اضراب توپ جمعیت پلاطینای بار و قطعاتی که آنرا نقد و شمار  
 نیست و همواره بدست موسی متی فرنگی پرتکنیه ملازم سرکار جاریت یعنی تاراجت خود حضرت  
 غفر انکاب را آنقدر شوق تیاری توپها بوده که ساچمه توپ ریزی متقل مکان موسی متی مذکور  
 و طرفان که در صحن خلوت مبارک ریخته ملاحظه ایس کنانیده بسیار بسیار توجه داشتند و این  
 ضربها اکثر ریاضه صدر زنگاوان بزازی میکشند بزنجیر آهنی که آنرا هله گویند و دوز پیر  
 فیلمان کوه پیکر برای کمک که در بعضی جاها زمین نرم یا بر کشیدن بالای زمین مرتفع آنچنان کار  
 روی بکاری آمد که هیچ قوت و زور زنگاوان و کمک خلاصیان و کاماتیان و غیره مضییع نشود  
 بدون کمک فیلمان کوه شمال درینجا فیلمان سرکار که متعینه اضراب اند و این توپ را بالای  
 پیشانی خود بر گرفته آنچنان قوت میکنند و تکان میدهند که ضرب ناکور بپای خود و دیده  
 سیر و درین ایام که مهم بر سر ساندین و مخالفین بالکل نماده همه متالبعین و موافقین اند و  
 مخالفین که بودند پای معاملات صاحبان انگریز بمیان آمده و هیچ جا مخالفت نیست که  
 کف نفس واحد موافقت دارند و لهذا در جنبی سرکار چند ضربهای قلعه شکن و چند توپهای جلوی  
 همراه رکاب ظفر آفتاب اند اگر کار روی بکار آید آنچیکه سابق تیار بودند الحال نیز مستعد کار  
 سرکار اند روی بکار میسند

## ذکر کاماتیان سرکار

درین زبان اسن توامان کاماتیان سرکار که هنگام سفر اسباب عمده های خاص مثلاً بنگله یا چوبی  
 سفری سمنزل و دو منزل و یک منزل باره دری که بر پشت آتش قطعات آن و نیز حمل و نقل دیگر  
 کارخانجات یک هزار و دو صد کاماتیان هموار اند اما در ایام غیر سفر در تیاری عمارات سرکار حاجت بسیار  
 مسند و در میان اینها معماران و تبر برداران و میل و کلنگ برداران نیز هستند که سرکاری مبارک



## زکریا و خانان ایران سلطان محمد جعفر میرزا و سلطان میرزا خلفا کاظم میرزا ابن نادر شاه دارای ایران

که ذکرش در تمام ممالک ایران غیره مشهورتر است معتمد خانان مذکور از ولایت خراسان بسبب وجوهای چند در چند در سنه یک هزار و دویصد و سی و سه در عهد سید آرای حضرت منفرت منزل و مدار الهامی میر عالم اراده شحت آباد و کن نموده و از بدله فرخنده بنیاد حیدر آباد گردیدند به استماع خبر ورود ایشان جناب حضرت منفرت منزل بکمال قدردانی منزلی پاکیزه تجویز فرموده فرود آورده و به معرفت علی بیگیان بهادر ولایتی مبلغ دوازده هزار روپیه نقد برای اخراجات ضروری فرستادند و جایگیر شش هزار روپیه مقرر کرده دیهات سیر حال سپردند و چهار صد روپیه نقد از دیوانی باستصواب راجه چند لعل مهاراجه بهادر راه باده جاری ساختند که در تنه بنیاد خوش گذرانی گذراوقات نموده بعد رحلت آنحضرت چون بندگالغالی انتقالی حضور پر نور و رونق بخش سیر سلطنت گردیدند از آنجا که از احوال خانان صدر بجلی و جزئی آگاهی داشتند نظر بر قدر و منزلت ایشان باضافه معاش سرفراز و ممتاز نموده هشتصد اشرفی کفی مهر بست روپیه قیمت دار و برای احتیاج اخراجات بالای ارسال فرمود بر ساله دویصد مبلغه ولایتی نیز معمور ساختند از عهد و عصر تیموری تا الان هیچکس از خانان ایران در هیچ سلطنت این قدر و منزلت نایز نگردیدند چنانچه خانان مذکور خود سربا مینون و مشکور و مداح حضور پر نور اند و در علوم مراتب و ادراج خاندان عالیشان آصفیه خصوصاً در فضایل صوری و معنوی جناب بندگالغالی ادام الله اقباله مبذول حال خویش که فیضیاب شده اند قصبه های غرا گفته اند

که مشهور آفاق گشت چنانچه هر دو خانان بخوبی تمام اوقات خود بسر سپهر بند و شهره این عنایت  
 عظمیه و موسبت کبری بهر هر بلاد و امصار و ولایات زبان زد خاص و عام است فاما خان بزرگ  
 سلطان محمد جعفر مرزا در علوم عقلیه و نقلیه و ریاضیه و تاریخ و انی بهر ه وافی بهر ه کامل دار علم الطبع  
 کریم الاخلاق قد روان کمال نیک خصال است و در نماز پنجگانه و بتحد و قرآن خوانی احتیاط  
 بسیار داشته و اینماید و خان دوم سلطان مرزا با وجود او را ک علوم دیگر و قصیده گوئی  
 منتخب عصر تو انجنت که بسیار قضایه بطبع رسی خود و دشمنای بی پایان حضور پر نور به کمال  
 استعداد و گفته چنانچه که مشهور آفاق اند عاصی بگوش خود نشسته است باین کمال  
 و کمالات مروت و اخلاق و تیز فکری و در او را ک معانی اشعار استاده و صنایع و بدایع آن  
 مستعد اند و او بهم بجمیع صفات بزرگی موصوف الغرض و رود ایشان موجب برکت است که  
 سمور اوقات حسنه اند الله تعالی ذات باریکات عالیه درجات حضور پر نور و اعم اتباله  
 و عمره را بر سر بندگان خدست سور و ثانی تا ابد آباد بامر شده زاده های عالمی نیز او سلامت و  
 قایم دارد که انجمن قدر دانی خرب الدیاران بزرگ خاندان میفرمایند بر سر فرزندان سر بایه  
 خاندان عالیشان آصفیه را از ظل ظلیل جلیل غنی موجود آن ندر و سحر است خاتم الانبیا و سر دفتر  
 اولیا و طبین رسول خدا محمد مصطفی و جگر گوشگان فاطمه الزهرا و علی المرتضی صلوات الله و سلامه  
 علیه و علیهم اجمعین الطاهرین آمین آمین رب العالمین قلم رطافت تحریر زبان  
 را قوت فقر و صفت و شنای خداوند نعمت مقبول بارگاه عتبه برگزیده عالم و عالمیان خلاصه  
 خاندان ذیشان اصل اصول دولت باهره و وجه پر سپیده خلافت طاهره ظاهره که جهان از بخشش  
 بی پایان آن نور بخش دیده اولی الابصار و منیا افروز مصباح روزگار فخر زین و زبان گوهر کتیا و  
 صدف سحر ایمان قوت بخشش دین و اسلام پشت پناه سلیمین و مؤمنین خاص و عام آنی حضور پر نور



نظام الملک نظام الدوله میر فرخنده علیخان بهادر آصفجاه ادام الله اقباله و دخل الله ملكه و عمره  
 و سلطنته از کلهای و از بسیار بسیار اندکی بلکه بالکل نیست شمع از دست و زبانی که بر آید  
 که عده شکرش بدر آید

## باجایم و ذکر جمع کامل شش صوبه مملکت دکن بمیان عرس کوه شریف و ذکر عشره محرم الحرام دبله فرخنده بنیا حیدر آباد مع ذکر عجایب و احوال متفرق دیگر

برای صرافان نقود اجناس ظاهر است که ولایت دکن از اقلیم دوم است مثل شش صوبه بنیاد  
 اوزنگ آباد و خاندین و بزار و محمد آباد و سید و دارالظفر بجا پور و فرخنده بنیا حیدر آباد از سه  
 طرف دریای شور محیط دریای شور عبارت از محیط اعظم است و از جانب شمال آب نر برداسر حد کن  
 قلمروست متراکم که گوی بر شهر را بنوا رساند و تهیدستان بادیه ناکامی را بشهرستان  
 ثروت و ولایت فایز گرداند اگرچه آبادی این ملک بنام و کمینان مشهور است اما درین زمان که  
 سینه کینار و دوصدر و پنجاه و هشت هجری است از مردم هفت کشور تمام دکن مملوست علی الخصوص  
 بلده حیدر آباد صا نه الله عن الفتن و الفسا و که درین ایام پای تحت شش صوبه دکن اینقدر  
 آبادی دارد که مریدی بر آن متصور نیست جمع کامل شش صوبه دکن هجده کلا و ولایت کاک  
 و هشت هزار و نصد و شصت روپیه پانزده آنه راز دریای کالان اند بار که براسه به محیط  
 اعظم سوز و دوزخ تابانی و گنگ و کوتم ذکر شناسند و دیگر چو بیاز نامی بشمار به آنها پیوسته اند

## صوبه بنیه داورنگ آباد

متضمن بر دوازده سرکار یکصد و چهل و هفت محال کاملش یک کرا و اربست و هفت اک و هفتاد و  
 هشت هزار و چهارصد و نود و هشت روپیه پاؤ آنه تاریخ بنای محبته بنیه و لفظ محبته است که  
 عدوش کینار و شصت و هشت میشود فی الواقعی شهریت بکمال لطافت میوه نهایت افراط و  
 اتمه از هر قسم شروع و طاش و کم خاب و غیره نهایت نفاست می بافتد در موسم بهار لاله  
 و انفران و پوست و در انما میکاشند حوضهاچه در خانه بخانه و چه بازار با بکمال و فو راب  
 جوشان و در هیچ بازار گل و لای نیست رسته با وسیع عرض ناقرینه و کاکین خوش اسلوب  
 خصوصاً مسجد در رسته شاه گنج و کچ و قطع مسجد شش گنج محبوبانه به کرد و دینش عالمی پروانه  
 خواستم تاریخش از فرزانه به فی البدیهه بگفت طاعت خانه به عدوش کینار و یکصد و سی  
 و شش میشود از محدثات نواب عوض خان بهادر است که در عهد حضرت مغیرت نواب  
 آصف جاه طاب ثراه صوبه بار بلده مذکور بود و عطر و گلاب و غیره نهایت خوشبو میشود و مقبره  
 رابعه دورانی والد و ماجده شهرزاده محمد اعظم شاه که نقل روضه ممتاز محل روجه صاحبقران  
 ثانی شاه جهان بادشاه و اکبر آباد موسوم به تاج گنج است ساخته خیل لطافت دارد و تکیه  
 شاه مسافر و شاه محمود نیز جلالت بخش چشم نظاره کیان است اول شیه پلنگ پوشش  
 تشریف آوردند مرشد شاه مسافر تاریخ رحلت شاه پلنگ پوشش است قطع  
 پیر کال سر آه عرفا به خاص درگاه رب عیش مجید به قطب روی زمین و غوث زمان به  
 انتر بروج سعد شاه شهید به و نظر و شت و ارباتی را به چشم ازین بی بقا سر پوشید  
 سال تاریخ و صل گفت خرد به نصرت بود و مکان سیه

تاریخ شاه سافر		
سافر شاه اقلیم حقیقت	تقدیم شد از فرشتان طاق	چو وقت و صلتش که از ره شوق
بخت پیوست از بس بود شتاق	خرد تاریخ سال حلتش گفت	سافر شد ز عالم قطب آفاق
تاریخ شاه محمود		
حقایق ثبت ضمیمه جسم	ز عالم رفت و در فردوس سود	خرد فرمود تاریخ و صاش
سافر شد بیکانه شاه محمود		
تاریخ دیگر		
خدا یا پیام ز محمود را		
<p>حوض تکلیف ایشان که متصل کلان پن چکی همه ملو از ماهیان بزرگ است طول آن چهل و دو دره  و عرض سبب و هشت دره و حوض اندرون که بالای سافر خانه است طولش پنجاه و هفت دره  و عرضش ده و نیم دره جمله نوزده فواره دارد و مولف نیز در سینه بکیزارد و دو صد و پنجاه دیک  هجرت تا یکماه سیر و تماشا شغول بود در راه دلیقه که موسم بهار بود ایام هولی در بلده مذکور  بسر برد و دوله هولی را بر روز و هولیندی هندوان از اوزنگ پوره که بر می آرد و تمام خلقت  شهر همراه او بیابانده تماشای عجیب است که در هیچ آبادی نیست چشم دیده میوه خوب از قسم  انگورهای فخری و صاحبی و حبشی دولت آباد و انجیرهای بالیده قلعه مذکور و کونله و سنگره و شهنوت  و جام این امر و غیره بلده مذکور بهتر از بهترین تازنه بنازه با مغز کم تخم همه میوه مذکوره سیری  تمام بخورش عاصی و راست است الهی است <b>اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا لِبَنَاتِنَا</b> دایم و معمول کار  این است که همه تر کارها پوست تراشیده بریده تیار کرده و بازار میفروشند که بی وقت  در گوشت انداخته بپزند</p>		

## سرکار دولت آباد

از دیگر سرکارت بزرگ شلمبرست و هفت محال که بکنار و یک صد و پنجاه و یک موضع است  
کاملش است و چهارک پنجاه و هفت هزار و یک صد و هشتاد و شش روپیه چهار آنه در زمان  
سابق دیوگیر و دهاراگیر میگفتند و حصار بالایی کوه شهنور بدهارا است چون سلطان محمد تغلق  
شاه پای تخت هند و کن ساخت بدولت آباد موسوم گردانید و آبادی دیلی برهم کرده  
در تکیه آبادیش سعی نمود و قلعه مذکور سنگی است سر فلک کشیده از بس صفا طیور را بران پانزده  
ارتفاع صد و چهل درجه و شش پنجاه درجه گردان خندق بمقنعه سی درجه در سنگ خارا  
رسانیده اند و لک سنگ تراش باهر رسانیده کوه قلعه مذکور را هموار و درست نموده و اندازی  
که عبارت از دو کوچه تاریک پرچ و تاب است بدون روشنی مثل نمیتواند رفت تیارکنانند  
پایین قلعه دروازه است از این دروازه راه آن دو لقب بالایی و صابری آید و آنجا  
سرتکتاب آهنی است عند الضرورة بردهند لقب گذاشته بالایش آتش افروزند تا از حدت  
و نارت حرارت کس نتواند برود و اسباب قلعه کشتی مثل لقب و سابط و سرکوب و غیره در آنجا  
لایق است الفرض قلعه است بی مانند بقول شاعر شعری که شمشیر دیده است کس نه بود  
قلعه دولت آباد بس از قدیم بدست قلع ایران سرکار دولت آباد آصفیه است درین زمان  
بعده رشید الملک بهادر شش حضور پر نور تغلق دارد و در آنجا انجیر نبات بالیده و پرشیره  
و انگور سبحان الله و ججه الله تقدس و نمایی که رزاق مطلق است بحجج محبان و دوستان  
نصیب ریاید از بهر شمع چه معشای برابر جامون کلان حیدر آبادی سخت که زیر دندان آواز میدهد  
نهایت شیرین سیاه براق و صاحبی رنگ شیرینی شفاف و مخمری بزنامی انگورهای جهان فخر ندارد  
و بحال عذوبت و باریک پوست بی تخم میشود عاصی مؤلف اوراق بخوبی تمام خورد که محمد نور الله خان

۹۲  
شیرین زبان  
عسل مانند  
دولت آباد  
دیوگیر و دهاراگیر  
محمد تغلق  
شاه پای تخت  
هند و کن  
ساخت بدولت  
آباد موسوم  
گردانید و  
آبادی دیلی  
برهم کرده  
در تکیه  
آبادیش سعی  
نمود و قلعه  
مذکور سنگی  
است سر فلک  
کشیده از  
بس صفا طیور  
را بران  
پانزده  
ارتفاع  
صد و چهل  
درجه و شش  
پنجاه درجه  
گردان  
خندق  
بمقنعه  
سی درجه  
در سنگ  
خارا  
رسانیده  
اند و لک  
سنگ تراش  
باهر  
سنانیده  
کوه  
قلعه  
مذکور  
را هموار  
و درست  
نموده  
و اندازی  
که عبارت  
از دو کوچه  
تاریک  
پرچ و  
تاب  
است  
بدون  
روشنی  
مثل  
نیتواند  
رفت  
تیارکنانند  
پایین  
قلعه  
دروازه  
است  
از این  
دروازه  
راه آن  
دو لقب  
بالایی  
و صابری  
آید و آنجا  
سرتکتاب  
آهنی  
است  
عند  
الضرورة  
بردهند  
لقب  
گذاشته  
بالایش  
آتش  
افروزند  
تا از حدت  
و نارت  
حرارت  
کس  
نتواند  
برود  
و اسباب  
قلعه  
کشتی  
مثل  
لقب  
و سابط  
و سرکوب  
و غیره  
در آنجا  
لایق  
است  
الفرض  
قلعه  
است  
بی  
مانند  
بقول  
شاعر  
شعری  
که  
شمشیر  
دیده  
است  
کس  
نه  
بود  
قلعه  
دولت  
آباد  
بس  
از  
قدیم  
بدست  
قلعه  
ایران  
سرکار  
دولت  
آباد  
آصفیه  
است  
درین  
زمان  
بعده  
رشید  
الملک  
بهادر  
شش  
حضور  
پر نور  
تغلق  
دارد  
و در  
آنجا  
انجیر  
نبات  
بالیده  
و پرشیره  
و انگور  
سبحان  
الله  
و ججه  
الله  
تقدس  
و نمایی  
که  
رزاق  
مطلق  
است  
بحجج  
محبان  
و دوستان  
نصیب  
ریاید  
از بهر  
شمع  
چه  
معشای  
برابر  
جامون  
کلان  
حیدر  
آبادی  
سخت  
که  
زیر  
دندان  
آواز  
میدهد  
نهایت  
شیرین  
سیاه  
براق  
و صاحبی  
رنگ  
شیرینی  
شفاف  
و مخمری  
بزنامی  
انگورهای  
جهان  
فخر  
ندارد  
و بحال  
عذوبت  
و باریک  
پوست  
بی تخم  
میشود  
عاصی  
مؤلف  
اوراق  
بخوبی  
تمام  
خورد  
که  
محمد  
نور الله  
خان

صوبه دار بودند بهتر از بهتر برای عاصی هر روز میفرستادند متصل آن مسافت دو کرده خلایق آباد  
روضه منوره حضرت شاه برهان الدین غریب و حضرت منتجب الدین زرخش برادر خود آنحضرت  
خلقای حضرت شاه نظام الدین اولیا قدس الله سرهم الغریز و روضه حضرت سید زین الحق  
میرید آنحضرت و مرقه حضرت شاه راجو صاحب قتال حسنی والد ماجد حضرت سید محمد بنده نواز  
گیسو دراز و دیگر بزرگان عالی منزلت مثل شاه منون عارف و پیر مبارک کار روان و حضرت حسن  
شاعر خجری و زیارت حضرت سید جلال الدین گنج بخش گنج روان تایخ رحلت حضرت  
برهان الدین غریب قدس سره اولیای خاص و تایخ تیاری گنبد آنحضرت به قصد چهل و چهار هجری  
تایخ وفات حضرت زری زرخش منتجب الدین شهنشاه اولیا تایخ رحلت حضرت زین الحق  
میر حضرت برهان الدین اولیا پسند آب حیات تایخ تیاری گنبد به قصد و بنفاد و یک حبه  
در روضه حضرت شاه راجو قتال زیارت آنحضرت و حضرت سید چمن صاحب برادر کلان  
حضرت بنده نواز زیارت حضرت نصیر الدین پون پیک زیارت قبر سلطان ابوالحسن تالی شاه  
آخربا شاه خاندان سلاطین قطب الشاه و غیره اطراف روضه مبارک اند و نیز قبر شریف حضرت  
سفر تاب نواب صفیاه و نواب شهید ناصر جنگ نور الله مرقدها در پهلوی مسجد و گاه حضرت  
برهان الدین غریب بر روی دیگر مرقد محلات خصوصاً قبر شریف حضرت سیده النسا بگیم صاحبه والده  
ماجده نواب ناصر جنگ که شرف گاه خاص عام است محرر اوراق شب در آنجا بسر برده و در نیم  
شب که احیای شب کرده بود چنان دید که نور از آسمان بر آن روضه منوره تشریح میکند حفاظ  
آناتاً تا تلاوت قرآن شریف مشغول میباشد نه صد خانه مجاورت کها جا که از قسم شیرین  
است نهایت نازکی پزند و میوایان که رشته آرد گنم است وزن ما ز دست کشیده  
نهایت بار یک ساخته بر وزیمه ماه صیام در شیر و شکر و حزا و بادام پنجه شیر خا میگویند

در فارسی اینچنین  
و در عربی اینچنین  
بالفتح و حروف  
چهارم اینست  
تحتانی ایندی  
سیویں مینا منده  
فقط در دهم  
احمد علی دوسار

اینقدر باریک و رانجا میسازند که فزیدی بر آن متصور نیست هر دو قسم را مردمان بعنوان سوغات و تحالیف جا بجا میبرد و قلعه دولت آباد سبب است که سابقین دیول بود بوقت احداث کا، هندی خبر داد که این دیول را پشت سبب تیار نمایند که بعد دو هزار سال قومی مسلمانان پیدا خواهند شد و قبل از ایشان سبب سبب خواهد بود هرگاه بوضع قبله خویش خواهند دید سجد خود خواهند ساخت چنانچه با دشانان اسلام صنم را بر آورده سجد کرده اند ستون آن یکصد و پنجاه هشت و رواق سراسر است و سه که چهار و اقامت ای اندرون و بیرون نود و دو رواق عمارات پنجاه هشت و حوض و قلعه مذکور طول آن پنجاه و چهار دره و عرض پنجاه و دو دره و منار کلان دولت آباد که نود دره طول دارد تاریخ انیت ستم تاریخ سنار دولت آباد

دشمنده و چیل و نشه آباد

سرکار احمد نگر

مستمن برده محال کاشن پانزده لک چیل پنج هزار و یکصد و پانزده روپیة ده آن پادشاهانای نظام الملک بحسبیت که با حق نظام شاه مشهور بود چون او در سنه هشتصد و نود و پنج هجری در سوادش با فوج سلطان محمود و همینی نبرد آرا شده فیروز یافت آن مبارک زمین را لغال نیک گرفته باغی بکمال نزاهت و لطافت ترتیب داده بباغ نظام شاه موسوم گردانید و در سنه هشتصد و شصت و یک مقابل باغ کنار نرسینا بکمال آراستگی شهری طرح انداخته پاشی تخت خود قرار داد و قلعه محکم اساس بنا ساخته احمد نگر نام نهاد و درین زمان بدست صاحبان انگریز است که از حاجی راو والی یونان نامی ملک بر تنهان بدست صاحبان مذکور آمده

سرکار پین

سه محال کاشن سه لک است پنج هزار و هشتصد و چیل و شش روپیة ده آن است این گفته مسوره

ع  
چون در سنه پنجاه و یک  
از اردن پنجاه  
در سنه

در از سنه سابقه بصدر و سقطا آگهی تته و بالاگشته که آثار آن از ابنیه عمارات آنوقت معکوس  
 بر می آید لب از ان مفر راجه سالوت شکسته که در حالت تخریر هندوان دکن سنه یک هزار و  
 هفتصد و چهار بنام او مینویسند و جامع مسجد آبخا نشین عدل گاه اوست که تفسیر آن بحسب  
 تا حال بحال است و پیله آبخا آباد کرده حضرت قدوة الواصلین سید السادات سید نظام الدین  
 چشتی الحسینی است قدس الله سره العزیز که نسب شریفش بحضرت امام علی ابن موسی الرضا  
 علیه الصلوٰۃ والسلام منتهی میشود و در گاه آنحضرت در پیله مسطور طاف ظالین است و شترت  
 آن بیرون آبادی در گاه مولانا مسقر قدس سره است عاصی نیز بیاریت هر دو بزرگ شرف  
 گردید در تمام اطراف بلده خسته بنیاد مکانی بهتر از این چشم عاصی نظر نه آمد و از همه جا آباد  
 تر است قریبه رسته و بازار و چوک جامع مسجد کمال در تکی است حاکم آبخا از سرکار دولتمدار  
 آصفیه میباشد چنانچه دین دیدن عاصی علاقه با محمد نور الله خان بها در داشت  
 و بابت از طرف خانم کور بود و طاس و کلابتون و بچو پریا و دو پله و مندیها و دستارهای  
 پنبه مشهور آفاق است خصوصاً در پنجم دولت برهمنان پونا مال لکهار و پیه از پنبه هونا  
 هر سال سیرت دین و لایز میرود و در همه جا با هم میرود

سرکار پرنیتا

نوزده محال کاملش چهارده لک و شصت و شش هزار و دویست و شانزده روپیه و کم سیزده آن

سرکار میر

عن یک محال کاملش شصت لک و ششاد و نه هزار و یکصد و شصت روپیه شصت و نیم آن  
 جویا برهن سرازیر نصیل از جانب شرق میرود و آبادی بیرونی پاری نونی بیک بازار ندی  
 پار حیدر آباد است در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و یک بحسب جویا برهن سرازیر نقد طغیانی نوزده

که فیصل جانب شرق از دروازه و هوندا پور تا دروازه کاغذی و از سه دروازه کوتوالی و محل  
آهن گران و مهم تکیه فقیران آبش برده که نام و نشان باقی نمانده بود در وقت بودن عاصی در راه  
رمضان المبارک سنه مذکور امیر نواز الملک بهادری صاحب الحکیمه کار فیصل نو تیار کنانید قریب با تمام  
رسیده بود و مردم آنجا میگفتند که از ابتدای آبادی گاهی طبعانی آب رودند و اینقدر شدت  
که خانه بخانه آب رود و درآمده باشد و بوقیع نماند درگاه حضرت کوچک کی صاحب قدس الله  
سره العزیز جانب شرق بیرون آبادی است در روضه حضرت سیر بالی صاحب قدس الله سره العزیز  
جانب غرب مکانیست دلکش و روضه الیت جانفزا در هر خیشنه از کین و مین آبادی بیتر  
بند و و مسلمان همه زیارت حضرت کوچک کی صاحب میروند و طواف میکنند و طوایف رفاص  
رقص میکنند که معمول سنتره است اگر احدی بر دوش خیشنه زیارت آنحضرت بغیر سبب و بدون عذر  
مقتول شود آن خیشنه در بلای دروگم سخت مبتلا میگردد و اینقدر دست بست موجود است  
که چشم خود دیده شد و آنجناب همه حضرت خواجه بنده نواز گیسو دراز قدس الله سره العزیز نماند  
که با هم در همین جا و همین مکان ملاقات شده بود چنانچه آن حجره که در آن میان ملاقات شده بود  
تا حال تا بیم است و اما هرگاه امساک باران رحمت الهی شده خلق در تفکر و تشویش می افتد همه  
باشندگان بیتر مجموع در روضه شریفه حضرت سیر بالی صاحب میروند و بخت و پز از قسم تلن  
میکنند و تمام روز در آنجا بوده و دعای نزول باران رحمت بجناب اقدس الهی مینمایند و فائز  
بر قبر شریف آنجناب میخوانند و گفتا از قدرت کامله قادر مطلق ابر رحمت بر آسمان برآمده نزول باران  
رحمت نهایت شدت میشود که خلقت خدا جلشانه تر نیز بمقتصد فایز گشته بخانههای غولیش می آیند  
و این معمول قدیم است که گاهی خلایق و تنور ظهور نه آمد محرار و راق زیارت هر دو بزرگوار  
در عمل امیر نواز الملک خلف کار نواز خان عرف دولت خان مشرف گشته تا دو راه در آنجا بسیر و طبر پر خسته



مراجعت نمود چون معالج مردمان خانه امیر نواز الملک مذکور که از بیماری وضع حل خراب شده بود  
 بروز دوازدهم تولد پسر حکمای مصری مرثی گفتند که نبض بالکل نمانده است حال از درد دیگر نمایند و قبل  
 اصلی رساند که علاج موت همین است درین اثنا نخیاب خان حکیم ضعیف بنشاند و ساله باشند سرکار  
 دولت را و بسند هیچ بشم که این نبض را ملاحظه کرده بیرون برآمده اطلاع نمود که حالا فکر تدبیر  
 باید کرد چون مؤلف وارد گردیده بود و معتبر سابق تکلیف دیدن بیمار یکبار نمودند عاصی هرگاه  
 ملاحظه نبض نمود دریافت کرد که بیمار مرده نیست زنده است اما از افراط استعمال ادویه حاره و گرمای  
 آتش مجرب که زیر هر چهار طرف پلنگ خوابی درشته اند متصل غیر منفصل و دو جوی خراسانی  
 واسهند و رانی متواتر میسند و چراغ کلان مانند چراغ دیوان شبانه روز روشن کرده اند  
 و هوای سرد را که روح انسان است از پرده های پنبه بالای دالان و پیش دالان معقانات  
 بند نموده اند که اثری از ان هوای روح فزا بدل و مانع بیمار نیست ضعف غالب شده تمامی جوارح  
 را مرده گردانیده پس عاصی با حکمای مرهٹی که دوازده کس لباس عمره و دو شال و دو غیره داشته  
 بودند سوال نمود که این چه بیماریست و علاج چگونه مقرر کرده اند حکماء مذکور جواب دادند که بیماری  
 (زچگی بود حالا کاتام شده) دیگر که ام علاج باقی مانده است گفتیم هرگاه حال چنین باشد نشستن  
 حکیم پیش بیمار میروید چه ضرر و پس نه با بر خاسته رفتن آنوقت عاصی لطیفه سیر نواز از الدله مخاطب  
 شده گفت که حقیقت حال بیمار و حکما بخت گرامی خوب ظاهر شد اگر عاصی دست خود بمعالجه  
 دراز کند و بیمار همین حال مرده باشد حرف بر عاصی که نیست تا مردم گویند که حکم خان را دور و بی حضور  
 پر نور فلان رگشت بهادر من فرمود معاذ الله معاذ الله این چه حرف است چرا که حالا او کی زنده است  
 هر چه منظور باشد تصور نکنند عاصی و فتا پرده ها را و محرم را بالکل برآورده پلنگ بیمار بر سر دالان  
 که و بدم هوای سرد برسد و متفرا حکم کرد که روی پلنگ آب پاشی نماید و از ادویات سرد

وزهر مهربنر بیتیار کرده قدری قدری بکست خویش خوراند بعد چهار گری یک بیک آواز  
برآمد که لام صوابی مرا از دوزخ بهشت در آوردند انتالی و سلامت دارو باز گفتم که شما  
چیز از طعام هم بخورند یا نه گفت همون اچوانی که عبارت از مطبوخ اجوان و تخمیل و قند کنه  
که غذای بنیامند کوز تا دوازده روز بود یا پنج کنه بر این بقدر دو تو که گفتم است خدا بر اچوانی  
که شما را با این حالت رسانید بالفعل شوره بای چو نه مرغ و خشک از برنج باریک انوار سوری که بسیار بهتر  
در اینجا میشود بخورند بجز دشینین نام غذای مذکور بے اختیار خوشوقت شده است نشست  
و بخورش در آورده قریب بوزن ده فلوس و آب طلبیده چون کوزه آب سرد به دست خود  
گرفته خواست که در لبست بخورد و چرا که از دوازده روز سوای آب لفته باهن چیز دیگر  
نداده بودند آنهم گاهی گاهی اما عاصی بقدر ضرورت و ادب استمال آب و طعام اندک  
عشتی شده تا دو گری خواب خوش کرده باز بجاالت اصلی صحت در آمده گفت قلیان حاضر سازند  
گفتم اول شایرگ تنبول با تنباکو که عادت مسود شاست بخورند بعد از آن میل بقلیان نمایند  
همین که سیڑ برگ تنبول با تنباکو خورد و بان عادت اینون تمام اعضا را گرم کرده بتفج در آورد  
که خود بخورد و لبر و در آمده مانند ایل خوشنوا نمیدی سخن در آمد عجب خوری ایسر نواز الدوله  
شده که حکم نواختن نوبت شادی در داد و دو کره اسپ یعنی بچیره اسپ و چهارده نرگه و آن  
زراعتی و یک دوشاک کشیری بقیت پالصد روپیه بیش قیمت و یکزار روپیه نقد و هندوی که هزار  
روپیه بالای کشید و اسرار و نرگ آبادی بحیت خریدی اسباب شادی عاصی سولای پنجره و پیه  
روز برای اخراجات شبانه روز عاصی که از روز و روز و میدادند و گاه و دانه اسپان  
عنایت فرمودند بعد یک ماه بالای پیه به بیان روانه اوزنگ آباد ساختند و دو صد روپیه  
نقد برای اخراجات نذر و نیاز و درگاه بزرگان روضه منوره نیز داده بخاطر داری بسیار

حضرت نمودند عاصی نیز و سه هر درگاه بزرگان روضه مذکور و غیره نذر مغفول نهاده و مجاوران را نیز چیزی بجزی داده دعای سلامتی حضور پر نور ادام الله اقباله و عمره و سلطنته مسئلت می نمود از پیشینه همه اهل روضه گفتند که هیچکس باین اعتقاد و اثن درین درگاه دعا می سلامتی خداوند لغت نماند الان بعل نه آورد بوقت مراجعت از اورنگ آباد باز وارد بشیر شده یکماه سالم در آنجا بوده همراه بهادرینز ثقله و مارور آمد و عید الضحی در قلعه مذکور منوذه تا به آنبه جو کالی با اتفاق پیده از بنما حضرت انصاف بحمد رآباد حاصل کرده روانه مقصد گشت آنوقت نیز یک ضرب بندون دایمی مع سرانجام محنت فرمود این تقدیرات در سه یکزار و دوصد و پنجاه و یک سربس بوقوع آمد تا

### سرکار جالنده پور

ده محال کاملش دوازده لک پنجاه و یک هزار و ششصد و شصت و سه روپیه شصت آن در آنجا درگاه حضرت شاه جان الله صاحب قدس سره است که در عهد خلد سکان اورنگ زیب و ولایت حیات نموده آسوده اند عرس بکمال تخلف میشود و دیهات و اخراجات بدستور سابق احضور

### پرنور بکال و جالیت

### سرکار سنگینر

یازده محال کاملش هجده لک پانزده هزار و دوصد و پنجاه و یک روپیه

### سرکار شورا پور

سه محال کاملش و لک هفتاد و شش هزار و هفتصد و بیست و چهار روپیه و نیم آن قلعه مذکور غیر کوهی است

### سرکار فتح آباد و مارور

یازده محال کاملش سی لک سی هزار و یکصد و نود و شش روپیه چهار آن ساخته کشور خان لاری

عادل شاهیه است محرر اوراق پانزده روز مانده همراه امیر نواز آله و له دیده است که گذشت  
در آنجا اندرون قلعه درگاه حضرت موسی صاحب که بسیار بزرگ بودند است . . .

### سرکار حنیف

بست محال کاملش شانزده لک یک هزار و ششصد و بیست و یک روپیه دین سرزمین برکوهستان و شتاب  
جبال و دره های سنگ لایخ و شوارگذا بسیار و اندکی بیشه و جنگل است . . .

### سرکار تلکون

شانزده محال کاملش بیست و یک هزار و ششصد و بیست و یک روپیه دین سرزمین نیز کوه ها و  
شتاب جبال و دره های بسیار است و بیشه و جنگل کم

### سرکار جوار

یازده محال با مقید پرگنات کاملش پنججاه و هشت لک و هشتاد هزار و دوصد و بیست و دو روپیه و نیم آنه

### صوبه خاندیس

از اقلیم دوم است شش هزار و ششصد و بیست و یک محال هوای این صوبه دلگشا است دل  
کشکار این ملک زرت یسین جوار است و در بعضی اکنه شالی سه بار خوشه می آید و آن بسیار نازک  
و خوش مزه باشد برنج خوب و دال نوز با لیده بید و دین سرزمین از میوه انبه و فاله و سدر و لبنی  
بایر خانی و پان کنگری گزیده هم رسد و انگور سجدی از آن که به پنجه روپیه یک طارم انگور میفرستند  
به دانه فراوان میشود حاکم نشین این صوبه دار السور برهان پور است از آنجا بر سر کوهی دریای  
تپتی قلعه سیر است از ابنیه نصیر خان فاروقی که جیش خانبهان از امراء سلطان علاء الدین  
غلی سلطان محمد شاه تغلق بود پدرش ملک راجی که نسب خود را به بست و دود سلطان فاروق  
اعظم میسند و او در سنه هشتصد و یک هجری بمجاش نشسته قلعه سیر را بجایه تخمینه و چون دست ارادت

به محمد و شیخ زین الدین خلیفه حضرت شاه برهان الدین غریب قدس سره داشت و خرقة خلافت  
از آنجا یافته بود و در طبقه او بر که تخت موروثی نشکون شد خلافت باو میرسید و همین آن ده کس  
در سلسله اش مدت دو صد و هشت سال کسری کوس حکومت خوانند شیخ از قلعه دولت آباد به  
تقریب نینت هینت بخش آن سرزمین شد نصیر خان باستماع مقدم مخدوم از قلعه اسیر تا کناری پتی  
شناخته بهلازمت چهره سعادت اندرخت و التماس آمدن قلعه از او فرمود و محمد و جواد که  
مرا حکم عبور پتی نیست بهنگام مراجعت شیخ قدس سره نصیر خان التماس تواضع پرگنات و قریات نمود  
شیخ قبول نگردیده فرمود که ما این دیار بنامی خورشندم باید که آن طرف آب که مخیم سلطان است  
بلده بنام شیخ برهان الدین قدس سره آباد کرده دارالملک سازد و این طرف که مادر ویشان مسکن  
کرده ایم قصبه و مسجد بنا نموده زین آباد نام نهاد نصیر خان بصدرق اعتقاد بر بنای برومکان  
هست گماشت گویند جایکه بلده برهان پور آباد شده است مشعل آن سنگ بزرگ بود جناب شیخ  
آن سنگ را ملاحظه کرده به نصیر خان فرمود هرگاه تو بر حکم من و ریخا شتری بنا کنی تا وقتیکه این  
سنگ میل نشود دست تصرف هیچکس باین شهر و بلده دراز نخواهد شد و بی صدی مفتوح نخواهد  
گردید چون اکبر بادشاه در عهد خود برای فتح کردن برهان پور و قلعه شکر کشیده محاصره نمود  
هر چند کوشش بلینج فرمود هیچ صورت افتتاح بنظر آمد و روزی برای سیر در صحرا درآمده سنگ  
نمک را ملاحظه کرده فرمود که اگر بروی این شهر این سنگ بزرگ بصورت میل تراشیده باشد  
خالی از لطف نیست و حکم کرد که سنگ تراشان بزودی تمام این سنگ را بشکل میل تراشیده  
بعضی رسانند مشهور تر است یعنی روزیکه سنگ مذکور بصورت میل شد بلده برهان پور و قلعه  
اسیر همون روز مفتوح گردید و ما اینکه از ارشاد جناب شیخ زین الدین واقف بودند تعجبها نمودند  
و در بروی اکبر بادشاه حقیقت ارشاد شیخ مذکور موصوف بعضی رسانیدند بادشاه را نیز اعتقاد

بجانب شیخ بهر سیده متفق گشت و نذرانستاد قلعه ارک و دو تن خانه شاهای برکنار و ریای  
تبتی است پیشتر قلعه ارک چوک بوست واقع و در میان آن سه محراب پنجه بهم پیوسته معروف  
به تریپولیا است پوره جانت مثل زین پوره و جسونت پوره و بهادر پوره و غیره مشهور و مزار شاه  
بهکاری و شاه گوهر و شاه پیم و غیره زیارتگاه خلایق است و درین شهر چند پڑی بالوان مختلف  
سازند و پارچه زرتاریک با نند و ظروف سفال بلون جوزی و غیره مشهور و حصار شهر پناه بنا کرده  
لنواب مختار آب آصف جاه طاب شاه است که در سنه یک هزار و چهل و یک هجری شروع شده بهر دور  
حسن اختتام پذیرفته درین سرزمین در موسم گرما گرد و بر خیزد و در پارشش کل و لال بسیار شود  
بیردن شهر ما بین قلعه ارک بلج گماشته معروف است و کوڑاژ و شکارگاه قاجاران پیشین جای سیرت  
در آنجا چادر آبشار طولانی واقع درین زمان صوبه مذکور در تصرف سپهر دولت را کسند و هیست

### سرکار آسیر

سی و سه محال کاملش سی و چهار رک و سبت و نه هزار و پانصد و چهل و یک روپیه پاؤ کم هفت آنه  
قلعه مذکور را در زمان سابق آسا بهیر که زمین را آن جا بود از مدت هفتصد سال متصرف بوده  
ابا عن جبر توطن و شت بنا بر حقا مویشی خود که از سی هزار و دگر گشته بود و با استدعای زن عاقله  
خویش حصنی محکم از گنج و سنگ بنام نمود چون نصیر خان فاروقی بنام حفاظت ناموس خود از دست  
رأج های گلزار خواست گماری کرد و آسان قبول کرده نصیر خان دولتست دولی ویران کار آگاه  
سلج تربیت داده و در قلعه فرستاد که آسا بهیر را مفتول ساخته متصرف قلعه گشته در عهد عرش  
ایشانی اکبر بادشاه در سنه یک هزار و نود و هجری از بهادر سپهر راجی علیجان فاروقی خاتم این طبقه  
با شترع داخل ممالک محروسه شد و بجایگیر شاهزاده دانیال مفر گشت درین زمان تصرف صاحبان  
انگیز بهادر است

## سرکار بگلزار

سی محال از انجمله اصلی است و هفت محال داخلی سی محال کاملش سه لک و نود و هزار سی هفتصد و پوینده پاوکم  
شانزده آنه در سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی شاه جهان بادشاه ششزده و محمول و نگین  
صوبه دار و کن بگلزاره مفتوح فرموده و منیمه خاندیس ساخت و بسوی دیو در جایه مقرر شد او سال  
بسال ده هزار روپیه پیشکش میفرستاد و مابقی خود در تصرف خویش می آورد و . . . . .

## سرکار بیجاگده گهر کمون

سی و سه محال کاملش شش لک است هزار و پانصد و شصت و چهار روپیه سه سانه گهر کمون تصبیه است  
و بیجاگده قلعه بر فراز کوه هندیه سال ششم فردوس آشیانی شاه جهان بادشاه داخل صوبه خاندیس شد

## سرکار کالنه

هفت محال کاملش دو لک و چهارده هزار یکصد و هشتاد و نه روپیه هفت آنه قلعه کالنه کوهی است  
در سبق زمان این سرکار بنظام شاهیه تعلیق داشت و در عهد اعلیحضرت شاه جهان بادشاه چون  
اکثری ملک و ضبط و آرام محمود خان قلعه دار کالنه بواسطه خان زمان بهاد صوبه دار و کن سال  
پنجم جلوس آن بادشاه سلطان بنده کبیر از و چیل جیسر قلعه مذکور بایشان برگشته که کاملش بقدر واز  
بایشان لک و پوینده داخل ملک بادشاهی ساخته و بنیولاد در دفتر شتمیه هفت پرگنه مینویسند

## سرکار ندر بار

شش محال از انجمله اصلی پنج و داخلی یک محال کاملش شش لک و پنجاه هزار سی و هفت روپیه  
پاوکم سیزده آنه سال چهارم فردوس آرا مگاهه محمد شاه بادشاه نواب مغیرت آف آصف جابه  
این سرکار را مفتوح ساخته بنظام نگر موسوم فرمود

در اصل  
سعدی و بنام  
باشنده در  
کریه سیم  
چون اسام  
بنظارت ده

## سرکار مانڈیہ

بست و هفت محال از آنجمله دپٹ بست پنج محال کالمش پنجک و پنجاه و هشت هزار و یکصد و نود و هفت روپيه پاؤکم سیزده آنه جویبار کافوری از کوه کنده و جاری گرد و دوازده آنجا و شنبه گشته هر یکی متصل مان و اما که سالی در آنجا جمع هفتاد گرد و بیج و شرابی اسپان و شتران بسیار شود به زیدای میبوند

## صوبه بڑاٹ

محتوی بر سیزده سرکار و دوه و پنجاه و سه محال کالمش یک کرا و دپٹ و دوک و هشت و هشت هزار و هشتصد و هشت و هفت روپيه و آنه بڑاٹ ملکیت سیج از اقلیم دوم آنرا در و اٹ هم گویند و در دولت در وسط آن کوه نند از دیک جام کمر لوده گرد و هی بالاتر از منبع تابی برآده و طبعی کنادین ملک برد و قسمت مشهور بالا گھاٹ و پایان گھاٹ اولین بر فراز کوه جبل شتلمبر پنج سرکار و دومی مابین کوه مذکور تا به هندوستان متضمن بر هشت سرکار صاحب اکبر نامید میسرید کر چه اگر دوی حصار که لشکر چاهی و در نواح میلکنده چشمه فیه است که استخوان و چوب و جز آن هر چه در آنها افتد سنگ شود آب و هوای این را گر زیده و گل های بهیمن چینه نقش رنگ و خوشبو و غله فراوان محصول میدهد و برنج با طافت و روغن گاو و بته و اقسام بقولات و آنرا چکن کبیره از قسم خیار تپ محرقه و در دسر اساکن گرداند و پیشتر خوراک عوام از گوشت گاو و قیل قرطم و در کونڈوانه قیل لای صحرای بهم رسد و گاؤ بڑاٹ قوی شود و پارچه کما دی و در کجاکوانه خوب میبافند و چوبهای ساگون از صحرای ماکلس سطر و دراز پیدا یزد و فراوان حاصل برده و بانس بسیار و از آن دهاکم نشین بڑاٹ بلده ایلمچور است و در میان دور و دبار سیمه به سپان و چین و آن هر دو به پورنامتن شود و در گاه رحمان شاه دوله تیس سره شمالی بلده ایلمچور نشین



بر آب سپین شکر آهنی چرخان عرس آن بزرگ بس مشهور درین زمان در دست صوبه دار سرکار  
 دولتمدار آصفیه ادامه شد اقبال بنام محمد زاده ارخان ولد محمد صلابت خان مرحوم بصوبداری آبخا  
 سرفرزی دارد

### سرکار تپیک

یازده محال پانصد و چهل و هشت موضع کاملش هشت لک و پنجاه هزار هشتصد و چهل و روپیه نیم آن

### سرکار بیال باوی

مشتمل بر محال نصد و هفتاد و پنج موضع کاملش دو لک و هشت هزار و دویست و شصت و  
 دو روپیه و یکم یازده آن بر فراز کوه آن سرکار است و چهار بنجانه در کمره تراشیده اند موضع جنبه  
 بالای کتل فر و الوی رنوب منفرتاب در سینه کهنار و یکصد و چهل و یک حبس بر تعمیر و تکثیر آبادی  
 پرداخته بنظام آباد موسوم نموده

### سرکار مکر

محتوی بر دوازده محال شصت و یک موضع کاملش یازده لک و دویست و شصت و شصت و شصت و شصت  
 و چهار روپیه ده آن با و بالا قصبه مکر بر لب بین گنگا و آب پورنا است و پیشه ملک پور آباد کرده ملک  
 حبشه در سینه کهنار و یکصد و سی و شش حبس بر موضع شکر کبیر از اعمالین سرکار نواب  
 منفرتاب بر عا و الملک مبارز خان ناظم حیدر آباد فیروز یافند آن موضع را بفتح کبیر موسوم نموده  
 پرگنه جدا گانه مقرر فرمود متصل قصبه سی عالی از سنگ سیاه است و عقب آن تالاب درین نواح کتل  
 دیوگاؤن مشهور در پرگنه لویارنگی مشهور به نظرون پید اگر دو حاصل آن ده هزار روپیه  
 هرگاه خشک شود تا لک روپیه محصول برود



دو صد و بیست و سه روپيه دو آنه

سرکار سر پور و غیره

تعلقه چاندا سرشته و بیه بدیی آن بدقت سرسید رفت محال کالمش چهار لک یک هزار روپيه برگ  
متنول چاندا نازک و در سفیدی از پاچه بخت بردار پس لطافت از یک بیڑه صد برگش توان  
بس کرد و در دو روز و دو ازمین نواح گذرو

صوبه محمد آبا و بید

شش سرکار هفتاد و شش محال چهار هزار دو صد و چهل موضع کالمش شصت و نیک چهل  
و دو هزار یک صد و دو روپيه پنج نیم آنه قلمه بید غیره کوهی است محکم درایت بهجتا و حصار  
اول چهار هزار پانصد دره و ارتفاع جدارش دوازده دره و گرد آن خندق بعرض ایضا  
و عمق پانزده دره و در قلمه اندرون قریب چهار هزار دره و پهنی دیوارش پانزده دره  
و سه خندق و شوار گداز پنا و خندق اولین بعرض بیست و پنج دره و عمق پانزده دره و دومی  
و سومی از اول پنا و ژرف نزدیک شاه ملکانی صاحب قدس سره و درگاه شاه ابوالفیض  
من الله جبین از اول حضرت بنده نواز گیسو دراز و شاه خلیل الله بت شکر خلف الصدق  
حضرت شاه نعمت الله ولی قدس الله سره از هم العزیز و دیگر بزرگان نیز بیرون شهر بستند  
و در کتب برابره دکن که پیش از پنجاه سال در زبان کثری تالیف شده مرقوم است که شهر بید  
مقرر ایان دکن بود ملک مہرٹ و ملک و کرنا لک و قلمه و داشتند راجه بهیم سین مرزبان اسبجا  
و رشوات و شجاعت علم کتابی می افراشت بر دمنی نام دخترش راجه نل راجه ابوالفتح داشت  
و استانش شیخ فیضی مظلوم کرده موسوم به نل دمن است بعد از ان از رایان اثری باقی  
نمانده و در کتب طوایف الملوک شده بدست هرفوی غزم بود و بدقتی ویران مانده آن صوبه

بر تصرف سلطان محمد تغلق رسید و پس از سلاطین بهینیه باز گردید سلطان احمد بهی در سینه هفتصد و سی و دو جوبه سوار و پیدر رسید و لشکری پر دخت و پناه بر سگ شکاری حمله آورد و از تائیر زمین دوخته شهر آباد کرده و از الملک ساخت و احمد آباو پیدر نام نهاد و درین زمان که سنه یک هزار و دویصد و پنجاه و هشت هجریست همه صوبه از محمد نواب مغفرتاب آصفیاه مغفور در قبضه افتاد و عمالان سرکار آصفیه اوام الله اقبال از یکصد و بیست سال است

### سرکار محمد آباو پیدر

هشت محال کاملش نلک و سی و هشت هزار و هشت صد و یک روپیه و دو نیم آنه

### سرکار کلیان

و دو محال کیصد و چهل و هفت موضع کاملش دو لاک و هفت هزار چهار روپیه پاو کم نه آنه و در آنجا دوگاه حضرت سید تاج الدین شیر سوار از خاندان سادات صحیح النسب اند و درگاه مولانا مسعود بنگله شاه خیر الدین ممتاز الامر اهشیره زاده حضرت غفر انما ب لینی کالی بیگم صاحبه حرمه جای سیر تمام است که شلی ندارد و درین دولت آنجا متعلق به ممتاز الدوله عرف متنا صاحب داماد حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه فرزند ممتاز الامر ای مذکور است که با استقلال تمام قیام دارد و در یک گیر گوساین و در آنجا چاه عمیق و وسیع پنج یک لاک روپیه به باغ و دیول تیار کنایه است عاصی بوقت بازگشت از اونگ آباد زیارت این بزرگان کرده سیر همه مکانها و ملاقات با حاکم نموده است

### سرکار مظفر نگر ملک پیر

چهارده محال کاملش دوازده لاک پنجاه و شش و هشتاد و چهار روپیه پاو کم دوازده آنه مظفر نگر غیر کوهی است از کنگلی برج و باره از هم پنجاه و دین سر کای محال به پنج محله مشهور تر کرای چور

و امر خفته و دو دمان دیگر که کان کرتی عت کور سگال بفاصله سه کمره است و دیگر که مختل سر کوهی  
 لوکالی موضع شهر جای بودن زمین را از اجناس و مارین پیچیده آبا کرده لوکالی است که در اینجا  
 اقسام سار بهای عمده میبافند و روانه پونا و ناگپور و دیگر جاهای معتبر میکنند و نیز کشتن با لوزین  
 تا دو فلوئس هم سبک تر و نرم تر میشود بیک روپیه جوڑه کفش پا خوب درست می آید  
 هر سال مال یک لاک روپیه فقط در بلده پونا بوقت عملداری باجی را و غیره به مصرف  
 میرسد و الحال هم در بلده حیدرآباد خمس پنج لیا رنزد بر بهستان است و از بعضی  
 محالین سرکار آب هم اجاریت نادر معتبر جایست کنار کانگ کنتی درین سرکار اندر و بودن  
 محالهای که در اینجا عبیر و اگر بتی و سحر و قمرن خوشبوی از صندل میبازند و مطلقا میکنند مال هزار روپیه  
 پنج اطراف بلاد و غیره میرسد اما متصل نادر مکان پیر سکمان که گوبند سنگه نام دارد و بمال اساس  
 و نهایت تکلف است که هزاران سکمان از لاهور و غیره آمده پرستش انجام میکنند و بسیار شدند  
 گویند گوبند سنگه مذکور در وقت خود افغانی را کشته بود پس او هرگاه جوان شد از دلی برای قصاص  
 خون پدر خویش و زنا دیر آمد و بطعنه میزدند که اکثر با هم جوڑه بازی میکردند روزی بر همین مثل جوڑه  
 برهم شده کار تمام نمود و این نیز میرانش قتل آوردند اما گوبند سنگه بوقت مردن وصیت کرد که  
 این قتال را متصل قبر من دفن نمایند تا هر کس که برای دشمن من بیاید اول گل بر قبر او نهد پس از آن  
 برسات من گل افشانی کند و اگر نه نزد من قبول نخواهد شد پس درین لاهور اول فاتحه بنام او میشود  
 بعد پرستش گوبند سنگه مذکور میکنند و از نزد والیان لاهور مثل نجیت سنگه و شیر سنگه و نونا سنگه  
 و غیره نذرهای بسیاری آید پیش از چند سال نجیت سنگه پنج لاک روپیه ستاده بود که در اینجا  
 قلعه خفته از سنگ و آهک تیار نمایند که اکثر از مسلمانان باشنده آبادی نادر مناشه میکنند حکم  
 حضور پرنور بکانت آن شرفند و ریافت امداد موقوف گردید بطور نه آمد باها

## سرکار فیروز کراتیکه

یک محال کالمش یک لک سی و چهار هزار شصت و پنج روپیه پیشکش آن قلمه اتیکه کوهی مختصر سابق ابراهیم  
نام او بوده چون خان فیروز جنگ مفتوح نمود به فیروز گنده موسوم ساخت بلده حیدر آباد و بجا پور  
و قلمه او هونی از اینجا پنجاه کرده و گلبر که نایب از اینجا شصت کرده است

## صوبه دارانظر بجا پور

بر دو قسمت است صوبه بجا پور جمع کمال هر دو قسمت هفت کرا و طشتا و لک و چهل و چهار هزار یکصد  
و سی و روپیه و دوازده آن قسمت اولین صوبه ندر کور بهیجده سرکار دو صد و پنجاه و دو محال کامل آن  
دو کرا و طشت و یک لک هفتاد و هزار نصد و چهار روپیه ده آن قسمت ثانی تعلقه کرناٹک نزد  
بتصرف زمینداران سرنگ پٹن و غیره بلا قید محال کالمش پنج کرا و طشت و دو لک شصت و نه هزار  
دو صد و سی و نه روپیه دو آن درین صوبه قلاع کوهی بسیار خصوص در کوکن و مصطفی آباد و امل و غیره  
بناد نیز واقع و دیوای کش از گھاٹ کوکن اینصوبه برآمده از صوبه حیدر آباد گذارده و نزدیک  
مچلی بند رسید به محیط اعظم چون دور و دور بهیچ از گھاٹ کوکن تعلقه ادرنگ آباد و درینصوبه  
دو مرتبه روانت و درمی آید متصل را بچو رکشا و شود و دور و دور اما از گھاٹ کوکن نزد سرکار اعظم نگر  
بلگاؤن نمایان گشته بتنگ بهدر رسد و آن از سرکار احمد نگر جریان شده بجا پور ملکیت بیج  
کنه طریقات ازین است و رسوالف ایام تقبیر راجهای بانام بود و بعد از ان دارالسلطنت عالی شایه  
شرق نفرت تحت نشینان اینجا یوسف عاوشاه است هنگام حکومت خود قلمه ارک بجا پور که از گل بود  
بکج و سنگ بنا ساخت و مدت بست سال حکمرانی نموده در گذشت بعد از ان در داد و احشاش

حکومت آنجا بوده چون محمداوزنگ زیب باو شاه در سنه یکزار و دویشت هجری بمکه رسید و اول شاه را خلع کرده بر بجا پور تصرف گشت مدتی در خاندان تیموریه مانده هرگاه رایت دولت ابد مدت آصفیه دام الله دولته افرشته و کن در قبض و تصرف حضرت منقر تآب آمد تا حکومت نواب شهبه ناصرخنگ در جایگزین تصرف خنگ هدایت محی الدین خان بنده حضرت منقر تآب عنایت گردیده در عسکریه المملک صلابت جنگ مرحوم در تصرف زنار داران پونا در آمده مدت بسیار بوده و بعد منتقل شدن حکومت آنجا بر او پسر گهناخته را و عت را گهو دینو لاد و دست صاحبان آنکر نیز است بیرون شهر بجا پور گنبد حضرت امین الدین علی قدس سره الغریز و متعارف دیگر اکابر مشهور و مطاف خلافت است بجا پور و مکان قدم شریف و گنبد سلطان محمود در ارتفاع بی مانند است و اندرون گنبد مذکور سنگ برق آویخته است که هرگاه برق اندرون رود یا بالایش افتد

پیچ اثر نکند

## سرکار حسن آباد عرف گلگیر

یک محال دو صد و شصت و شصت موضع کاملش هفت کاب پانزده هزار پانصد و شصت و دو دور و پیریه هفت و نیم آنرا و آخر عهد سلطان محمد تغلق ارکان دولتش از فطر سفاکی او هم دانسان گردیده هر یکی باقطاع مملکت بر سر روی برداشتن حسن کاتکوی بهیمنی مخاطب بطرف خان بقلمه ای باغ و میج و گلگیر تصرف گردیده در سنه هفتصد و چهل و شصت هجری خود را سلطان علاء الدین ملقب ساخته بر سر ریاست جلوس نمود و گلگیر را بر حسن آباد موسوم گردانیده و بمیر و مستحکام قلعه ای تخت خود قرار داد قلعه مذکور غیر کعبه است در سوابق ایام تمام موضع سلطان پور و دکر و ریشی معوری است و بران شده اندرون قلعه تنجانه کلان بود و سخی ساخته اند و بیرون قلعه آبادی شاه بازار و ننگر که دران خانهای راجپوتان احشام قلعه است و غازی الدین پور و دیگر پوره جات متفرق

وزیر یک قلعه تالابچه که موسوم بجکت تالاب است واقع شش کر دی قلعه مذکور دریای همیرا و قلعه اتیکیر  
سمت مشرق است در سه ششصد و چهار حبس فضل الاصفیا اکل الاقیقا حضرت سید محمد حسینی  
گیسو دراز الملقب بنده نواز قدس الله سره العزیز در عهد سلطان فیروز شاه بهمنی بر تو سعادت انگن فیروز شاه  
مقدم آنجناب گرامی دوشته خانقاه نزد قلعه تعمیر نمود و الملبت و خاتخال برادرش عقیقیت و سوغ مافوق شست  
روزی فیروز شاه پسر خود حسن را بولی عهد مقرر کرده التماس فاتحه خیر نمود و آنجناب فرمود که انیتقد  
دنیا داری و سلطنت است باید که سلطان خود فاتحه خیر بخواند او بتهدید تمام گفته فرستاد که جناب  
سید عالی نشاند و مقدس روزگار اندا استدعا نمود بهر صورت باید که فاتحه خیر بخواند آنحضرت  
نیز بعضه در آمده فرمودند که از عالم غیب قریه سلطنت بنام خانخانان زده اند فاتحه من بحسب کار  
می آید فیروز شاه و دلنگ شده پیغام کرد که از خانقاه بیرون روند آنجناب از آنجناب برآمده  
جاییکه گنبد مبارک است فروکش نمود فیروز شاه در رصده و مکحول ساختن خانخانان شد او آگاه  
گشته با پسر خود محمد نام به پناه آستان کرامت نشان شافت آنجناب دستار مبارک دوپاره  
کرده بهر دو قسمت فرمود و فاتحه خیر خوانده مژده سلطنت بنام خانخانان و پیشش داد تا آنکه  
کاشش با لا گرفت و بر تخت سلطنت جلوس نموده خود را با محمد شاه ملقب ساخت و ایام فرمان روائی  
او آستان آنجناب مطاف جهانیان گشت تا بحدی که شخصی از کوکنی سوال کرد که جناب حضرت رسالت  
صلی الله علیه و آله و سلم فاضلتر است یا سید محمد گیسو دراز او جواب داد که محمد اگر چه پیغمبر است اما سبحان الله  
سید محمد حسینی چیز دیگر است درگاه معنی شرقی قلعه کمال عظمت و رفعت اگر همه عشرین برین گویم  
روست و وصف آن گنبد فلک پای را تا بکسی بتناغم سرست متصل درگاه مبارک روضه شاه  
قبول الله حسینی قدس الله سره العزیز بنیره آنجناب است بروضه خرد و شتهار وار و صاحب مجاور  
هر دو درگاه علیحضرت علیخنده اند میان درگاه و مخدوم پوره آباد و تالاب متصل قریب شاه بازار



درگاه شیخ الشیخ شیخ سراج الدین حبیبی که برونده شیخ زبان زد است و مزارات دیگر اکابر  
قدس سرسم اندرون قلعه و بیرون آن واقع عرس شریف بکمال تکلف میشود و درینوالا از حضور پر نور  
آدام الله انبیا اله سال در عرس شریف یک منصب دارد و چو باران سرکار باد و هزار روپیه  
نقد و شرفیای نذر و غلات غلی کلابتونی عمده و شامیانه غلی کلابتونی بیش قیمت با دیگر علاضما  
طاس و کتاج و غیره میرود و بخت بریانی لذیذ هر روز کنانیده کشتی درگاه را پر ساخته بخلن الله  
میخورند و نذر و نیاز بیگزانه و سلاستی حضور سلت نیاید هر سال معمول شمره شده است و  
تا الان نیز معاش هر دور و روضه جاگیر یک یک روپیه بجال و جاریست

## سرکار عظم نگر حضرت تلگاؤن

پانزده محال کالمش سیزده لک پنجاه و چهار هزار پانصد و یازده روپیه پانزده آنه

## سرکار اسعد نگر

عرف انگلیج دوازده محال کالمش پنج لک و سی هزار چهار صد و یازده روپیه

## سرکار امتیاز گده

ادیهونی شش محال کالمش هجده لک هشتاد و پنج هزار و شش صد و هشتاد و شش روپیه پانزده آنه  
سابق در تصرف شجاع الملک امیر الامربالت جنگ بهادر برادر خرد حضرت غفر انما بوده لبه  
انتقالش چند در قبضه داراجاه فرزند کلان بهادر عزمانده که دادا آنحضرت بود و وقتش بزی  
بیکم صاحب مرشد زادی برادر زوجه شش داده بودند بعد حلت داراجاه بدست اولیای دولت  
در آمد چون هم بر سر پیو سلطان مقرر شده حضرت غفر انما بکر نیکنه از دود و صد و چهار هجده

تا بقلمه پانچل حضرت فرمودند و جناب مرشد زاده آفاق حضرت مغفرت منزل سکندر جبهه هماد  
 را تا بقلمه سیرنگ پٹن معظم الامراء و المہام سرکار ارسال فرمود و ملک یک کروڑ روپیہ از  
 بیسپہ سلطان دخل سرکار گشت چنانچہ مفصل تقلم آمد قلمہ مذکور ادھونی نیز درخواہ پلاٹنگیری  
 ملازم سرکار بعنوان جاگیر دادہ شد اما قرار داد چنان مقرر یافتہ کہ ہر گاہ تنخواہ پلاٹنہای مذکور  
 نقد از خزانہ عامہ سرکار محنت شود آنوقت ملک سرکار محول خویش بلا تعذر دخل سرکار دولتمدار  
 نمایند درینو لا عمل صاحبان مذکور در آن قلمہ وغیرہ است

### سرکار جنگا پور

شانزدہ محال کاملش ہندہ لک شہت ہزار و دو روپیہ یک آنہ پاؤ بالا در عمد خلد مکان اوزکت  
 بادشاہ این سرکار بدیر خان میانہ بعنوان فوجداری مفضول بودہ بعد نقش بہ پور و عبدالغفار خان  
 پسر عبد الحمید خان پس از ان حیدر نایک تسلط یافتہ از عبد الحکیم خان پیشتر گرفتہ اورا روانہ  
 عالم دیگر ساخت و کرش خواہد آمد

### سرکار تفرل

شانزدہ محال کاملش پانزدہ لک نو و شش ہزار و ہفتاد و دو روپیہ چہارہ آنہ پاؤ بالا درین سرکار  
 قلمہ کوئی بادامی است

### سرکار یاساغ

دوازہ محال کاملش یازہ لک چیل و کینار و دو صد و ہفتاد و دو روپیہ پاؤ کم پنج آنہ

### سرکار غازی پور

ست و سہ محال کاملش نہ لک و سی ہزار چہار صد و ہندہ روپیہ ہفت و  
 نیم آنہ



## سرکار کرناٹک

صوبه بجا پور چاه و شش محال چاه و دو اصل و چهار دغلی کاملش چاه و دو لک نو و پنجره  
سی صد و پنجاه و شش روپيه يك آنه پاؤ بالا کرناٹک ملکیت و سبج گانه قلع این الکر غیر  
کوہی شهر بجا نگر در سولف ایام مقرر راجایان کرناٹک بود و درین زمان انری از آنها باقی  
نمانده متصل شهر مذکور آنی کوئدی پرگنه در وقت رایان آنجا نیلخانه بود و زبان کنٹری آنی فیل را  
گویند پس از آن در دفتر آنی کوئدی پرگنه قرار یافته داخل سرکار کرناٹک شد پیش از چند  
این ملک و تصرف پسر سلطان خلف حیدر نایک بود و درین ابدت صاحبان کلاه پوشان  
انگریز است که داخل کینی گردیده پاه

## سرکار مدکل

سیزده محال کاملش نه لک شصت و نه هزار و صد و هشتاد و چهار روپيه و ونیم آنه

## سرکار مصلی آباد

دو ایل شصت محال کاملش شانزده لک نو و دیکهزار یک صد روپيه نه آنه

## سرکار قلعی آباد و مح

شش محال پنج لک شصت و سه هزار سی و نه روپيه چهار نیم آنه غیر کوئیت

## سرکار بی شاه درک

عشر برپا نه محال کاملش پنج لک شصت و سه هزار سی و نه روپيه چهار نیم آنه غیر کوئیت جویا کشت از  
گھاٹ این سرکار برآمده

## سرکار نصرت آباد

سکر پنج محال کاملش شانزده لک ست و دو هزار نو و شش روپيه پاؤ کم چار آنه و نه

## تعلق سیرنگ پین و غیره

باقیه محال کاملش پنجم کرا و طریقت و دو کاک شست و نه هزار و دویست و دو روپیه و دو آنه و ریاستانی  
زمان این ملک در تصرف زمین داران بود بعد از آن حیدر زایک و خلفش بیجو سلطان تعلق داشت  
الحال تصرف صاحبان آنگیز و خل کسبی است

## صوبه فرخنده بنیاد حیدر آباد

سه تعلقه کرناٹک بالا گھاٹ و پائین گھاٹ شملبر حمل و سه سرکار چهار صد و یازده محال جمع کمال  
کل صوبه شش کرا و طریقت یک نوزده هزار و دویست و هفت روپیه و یکم یک آنه از آنجا سو  
تعلقه کرناٹک است و دوسر کار که در آن دویست و چهارده محال است کاملش یک کرا و طریقت و یک  
و هشتاد و پنج هزار سی صد و چهل و هفت روپیه سه آنه و تعلقه کرناٹک محتوی برست و یک سرکار  
و یک صد و نود و هفت محال کمال آن چهار کرا و طریقت و شش کاک سی و سه هزار و هشتصد و هشتاد  
و نه روپیه و یکم چهارده آنه ملک تلنگ عبات ازین الکه است و زبان تلنگ مخصوص مردم این  
مرز بوم در سوا الف ایام تصرف راجه های بانام بوده چنانچه ذکرش در احوال سلاطینان قطب شاهیه  
گذشت صاحب حیدر آباد اندکی بغیر کنکره که از دروازه چادر گھاٹ تا دروازه دیر لوره و بعضی  
قریب دروازه یا قوت پوره تیاری عماد الملک مبارز خان است که در حکومت خود شروع  
کرده بود و باقی تمام قبیل نواب حضرت مغفور تاج صغاه مغفور تیار کنایده با ختم رسانیده  
احوال عرس کوه شریف و عشره محرم الحرام و دیگر بزرگان اینجا هم در آخرین باب مرقوم  
خواهد شد انشاء الله تعالی مع عجاایات متفرق نقایس اینجا اکثر مطبوع خوشگینی حسره و  
مهرکنان اینجا بی مثل خصوص مهر کنی مرزا فاضل بیگ در عهد حضرت غفر ثاب شهره آفاق بود

که کنده اوتابولایات رفته پست خاطر دانیان آنجا گشت درینولایم در بعضی جاها مهرهای کار دینی  
 مرزا مذکور در بلده موجود اند که تا الان دیگری پیدا نیست بعد مرزا مذکور کار سپهر و محطاط هر  
 ساکن یا قوت پوره و پرسوتم ساکن علی آباد عمده تر از همه دیگر است و کار سواد زرگران و ساده  
 کاری اینها عجیب و غریب حشمت جنگ کرک پاترک وکیل انگریزی میگفت که کار ساده کاری  
 و سواد ساکنان یا قوت پوره از ولایت ما بهتر تر است چیست قلم کار رنگ آبی یعنی رنگ پانی  
 اینجا هم علی الخصوص چیست قلم کار سنجینه محصلی بندر که از مضامین صوبه است در تمام سفت کشور  
 بفرست میرود و شهور تر است که اگر هزار بار شوب رسد نقصان در رنگ آن نمیشود و همه  
 اینجا یعنی کار طلایی و نقرئی برب و بار بالای امچه های محصلی بندر و بالای دیگر پارچه ها که از  
 و همه میگویند شهره آفاق است و چند زوج النگو یعنی جوڑه چوڑی که زنان هند و دکن  
 در ساعی بین میپوشند نهایت نازکتر و باریکتر بکار اقسام اقسام و انواع و انواع مروارید  
 و مینا کار ساده و زردی و یا قوتی و غیره در حیدر آباد میشود که در جنبش ساعی محبوبان جواهرخانه  
 قدرت خدایماید و لیم پالم صاحب نگرین جوڑه های عمده با کار مروارید و غیره که هر یک جوڑه  
 بقیمت سی روپیہ و علی العموم تا پنچ روپیہ مال یک یک روپیہ تیار کنانیده ولایت لندن فرستاد  
 که در ولایت چندی رواج یافته بود و جمایل لاکه در اینجا بدو فلوس چوڑی فروشان میفروشند  
 مانند جمایل طلا که هیچ فرق نمینماید بی های ولایت انگریز بعنوان نقشن بسیار پسند نموده بخوبی  
 تمام طلبینند و عجب حضرت مغفرت منزل مال دو هزار روپیہ و لیم پالم صاحب مذکور ولایت  
 فرستاد و در مضامین این صوبه اقمشه و پارچه و فرش نفاست میسازند مثل ژوریه که پنوره  
 و البور و ژوریه کر نول و کر پیہ و محمود خانی و سحر خانی کراپه که یک تخان محمود خانی از دور پیہ  
 تاسی روپیہ قیمت دارد و آغایانی سیکاکول جوڑه کیصد روپیہ و سیلنوا که یک تان پست روپیہ

علی العموم است و مال باریکتر گران تر و این مال پایدار و مضبوط نه مانند مال ولایت مبنی که هر قدر  
 از زمان شود بوسیده تر و در یک پوشش و شوب بعد و مبیگه دو و تا این و رنگ و شطرنجی بهنوگیم  
 و اکثر اینک ریگستان است خصوص اطراف حیدر آباد و بارش کل و لکم پیار و اکثر جا و صحرا  
 بالکل نیست که زمین سرخ ریگدار است در سبزی صحرا سخی جاده ها و رسته ها لطف عجائب است و  
 کولای یعنی تالاب جا بجای آب میباشند و بومیان اینجا که عبارت از کنگنه باست هرگاه جلو شود  
 مزارع آن باز از روی بارش نشین میکنند که در فصل آبی و تابانی بکاری آید و مثالی هزار هکتار قسم میشود  
 باریک و باریک تر و کالاهات و مراد علی و سکند اس و قند هاری و استمالی و قتیقه قتل و کنگنه  
 و کالی غیره خصوص مثالی پنج باریک خوشبوی قصبه قند هاری و ضلع سرکار سیدک و نیز محصول کلای آنچ  
 یعنی حاصل اینجا سینه پی بسیار است و محصول کلای شراب هر روز در بلده مذکور که بیرون شهر  
 همه کلای میفرستند چرا که حکم سرکار به اندرون آوردن مہیات نیست و قتیقه سه سال از سینه بکند از دو  
 و چهل و یک سکه تعلقه بعت بلده حیدر آباد و بلده عاصی مؤلف از سرکار دو و نهم از آصفیه آدم الله  
 اقباله باستصواب مہاراجه بهادریه قلع فرخ نگر بادیهات آن و محالات دیگر پرگنه نرساپور و ابراهیم پور  
 و توپران و پدالی و بی چپور و رنگل محالات سداک روپیہ بود فقط از تعلقه بعت پالنہ صدر اس  
 شراب هر روز در بلده می آمدنی اس است روپیہ محصول دشت و هفت صد سبوی سینه پی که عاصی  
 سوسه های شراب و سبوی سینه پی مع کل مہوہ و بیٹی های شراب نظام پیٹھہ جماعت و پنج روپیہ  
 مہوار بعت مہ ماه در سرکار سید سوا می محصول بازار شکر حسین ساگر و در آن میان بکند از  
 پالنہ روپیہ پنج سبوی و پالنہ روپیہ مہوار ذات راجه و سراج راجه بالا پرشاد و بهادری خلف  
 راجه چند و لعل مہاراجه بهادری بابت تخمیر و مجامع بکند و سبوی سبوی و سبوی سبوی و سبوی سبوی  
 مینود و اما در سبوی تعلقه بعت لعل و راجه و سراج مذکور نهاده است رای عالم چند کار و از بهادری

معمور کار است سوای این در طرف بلده حیدر آباد باغات بیشمار اند میوه از همه اقسام و انواع  
 بخوبی تمام میشود خصوصاً انبه اسالی و الفن و مغوبه بوزن یک آشپز یکدانه پیرامیکرد و دوسه  
 در دیهات انبه اسالی بهتر از الفن و مغوبه موسوم به شکر پاره و نواب پند و شاه پند و لمر پند  
 و حسنی و بدیکر نامها دیده بدی عجیب و غریب بوفور تمام است و شریفیه تمام صحرای حیدر آباد  
 و دیهات دور و در جانب شرقی و شمالی و جنوبی را دایره و سائر است اما جانب غرب تا دکن و نزل  
 بسیار است و از آنجا کیاب آنچه در بلده بقیت سیف و شمشیر بزرگ پر خنجر یک فلوس ده دوازده  
 میدهند و در دیهات هر قدر که منظور بود از صحرا بخریم قیمت می آرند و میخوردند و تمام پیراز  
 اشجار شریفیه است که بندری سینا پهل سگیند نهایت بالیده همه خنجر و شیرین تر از شکر و خوشبو  
 بوزن نیم نیم آنرا هم میشود گویا قند سفید با سر شیر با گلاب آمیخته است اما خور پزه درست نیست  
 مگر یک قسم خرد در این باغ کلان سرخ با خطوط سبز شیرین میشود و بعد آن تو موی زر و در گوشت پوزه  
 که نزل و دریای گنگ که نهایت شیرین که لب البعد و بت خود می بند و کوند و شکله سکا کول  
 که مال بشت است کوند و شکله ناگپور و اوزنگ آباد و پانگ و نمیرس سوای این اما سنگین  
 و قصبه بطر بادانه های بطر کم تخم شیرین تر بسیار هم میرسد بخریم بقدر دوازده فلوس و زنی شیرین  
 در باغها خصوص در باغ خلوت مبارک حضور پر نور و خانه بخانه نیز بهتر میشود و با جیل حدی ندارد  
 و دیگر از تخم درختان تا طمغنه تخم خام بر می آید که آنرا در هندی میوخل گویند بسیار نازک و خوش  
 طعم و آبش که از اندر نش بر می آید شیرین مردمان عوام بسیار میخورند و خواص و فواید و مانند  
 فالوده بریده در میان آتش قند و گلاب انداخته و در گری می تابانان با استعمال می آرند بهترین  
 بهتر بدست گلهای خوشبو از گل گلاب و نمیرین و نترن و با سمن و موتیا و موگره و بٹ موگره و غیره  
 با تمام و انواع و باغها پیدا میشوند اما شش از موتیای هزاره برابر قند میشود که یک گل تمام



مکان را سطر میاز و عجیب و غریب است که در هیچ ولایت پیدا نیست سواد این ملک طلسم است که تجزیر  
و تقیر بر نمی آید در هر جا که نظر کارکن تراکم اشجار و کار نیزهای آب شیرین و تسخنة های زمردی شالی زار  
و باغهای بچید و شمار و درختان انبوه که آنرا امرای نامند قطار قطار که چشم بنیای خیره گشته  
و تالابهای پر آب و سایه درختان سینه های که هم صورت و شبیه درختان خرمای ولایت است  
جا بجا بر سر ناله های آب روان و نیز هجوم جانوران پرند شکاری و هجوم درختان تا ط که مشا به  
درختان ناهیل باشد احمد خالق همچون حقیقی بر زبان می آورد و کن الدوله در الماهام سرکار  
حضرت غفر کتاب نهری از تالاب موضع جلیلی در بلده آورده بود و درین زمان مسدود است که  
خشک شده و نهر سیر عالم در الماهام حصت بیغفر تشریل از جو بار ساخل که کتبه بسته آورده  
آب آن جا بجا خانه بخانه که بوجو جاریست در احوال سیر عالم گذشت سیر صاحب موصوف عجب باخیر بود که  
هزار نامندگان خدا از فیض آن بهره یاب و اورایش حبه جارب به تالاب بنا کرده خود و زانما اعمال  
خود برده ابدالاباد و دخل ثواب است طرفه اینکه عادت سیر صاحب موصوف چنان بود که اگر شخصی  
ده پانزده روز حاضر در بار شود و آب مجرا بجا آرد و بدو هفته سپریب زند که چه حاجت است  
هر چه بیان میکردنی الفور اجر می نمود و اتفاقا از یاور ی طالب حق رفاقت و مصاحبت در یابد  
از ان نوعی سلوک میشدند که باز حاجت التجا تا به زندگی بدیگر نمیداشت بلی رسم زمانه همین طور  
سیاست که صاحب موصوف اختیار کرده بود و درین زمانه نه مروت نه اخلاق نه سخاوت نه مردم  
شناسی با ماباقی است هر چه هست خود غرضی است بوقت ضرورت کار خود بطوری لجاجت و خلایق  
میکند که آن کس می فهمد که این صاحب مروت دست گیری من نموده چه حاجت التجا بدیگر بردن است  
و قتی که برآمد کار آن مطلب برآورد به بنجی از کج خلفی و بیرونی و غیبت گوئی پیش می آیند که گویا  
گاهی شناسائی نبوده بلکه در زمانه سابق عداوتی روداده که بداند آن میگیند و این هم میس

وزعت این چپاره همه بر باد و رایگان شد خدایتوفیق دهد که این شیشه ناستوده امراترک کنند  
آمین آمین ششم آمین الغرض بنحیکه احوال عمارات و غیره بلده مذکور است در ذکر سلاطین قطبشاهیه تعلیم آمد

### سرکار محمد نگر گوکنده

دوازده محال کالمش پانزده لک هشتاد و دو هزار پنجاه و شش روپیہ پنج و نیم آن کیفیت این سرکار  
مفصل در ذکر بادشاهان قطبشاهیه تعلیم آمده و درینو لامرشد زاده مبارزالدوله بهادر برادر  
خود حقیقی حضور پرنور آوام الله تعالی در موتی محل قاست دارند

### سرکار بنوگیر

یازده محال کالمش هفت لک و هفتاد و پنجاه یکصد و هفتاد و هفت روپیہ یازده نیم آن قلعہ  
بنوگیر یک قطعه نگ است که سوای کوه یک قطعه قلعہ دولت آباد دیگر هیچ جانبظر نه آمد صحنی محرم  
تایخ موضع موریرال و یک حصہ در موضع رای گیر زیر قلعہ بنوگیر جاگیر دارد و به قلعہ داری پنج  
رشید الملک سرفراز اند

### سرکار میدک

نام اصلی این گلشن آباد است دوازده محال کالمش پانزده لک سبت و پنجاه و سی صد و چهل و دو  
روپیہ پاؤکم پنج آن قلعہ مذکور کوهی است و قلعه داری آن بعد از فیضآب الدوله خلف طالب الدوله  
سنگیان کوتوال بلده از قدیم مقرر است عاصی مؤلف این تایخ جمله و دویہ در زیر آن موضع با  
راچلی و نمک پلی رگنه کوطر از آباد واجب را و جاگیر دارد

### سرکار کولاس

پنج محال کالمش شش لک و پنجاه و پنجاه و هفت صد و سبت روپیہ پاؤکم چهار آن قلعہ کولاس

بنای حبشہ قطشہ است کہ با تہام جگہ نور و نایک و اڑی قلعہ گوکنڈہ با حداثہ درآمدہ کردہ گشت

### سرکار ویلکندل

سیر و محال کالمش دہ لک پنجاہ و شش ہزار دوصد و چہل و ہفت روپیہ سیر دہ آنہ پاؤ بالا

### سرکار پانخل

پنج محال کالمش چار لک سی و سہ ہزار شصت و شصت روپیہ سیر دہ آنہ قلعہ پانخل برکودہ وسیع است  
در سنہ یکہزار دوصد و چار ہجری حضرت غفرانہاب در اقامت خود کہ برای تنبیہ ٹیپو سلطان  
والی سیرنگ پٹن سال رونق افزا شدہ بودند عمارتی تیار کنانیدہ جشن سالگرہ بنہایت تہمت  
ترتیب دادہ بودند کہ طوائف رقص بجا پور و چنیا پٹن و سیرنگ پٹن تا دریای شور جنوبی  
و شرقی ہفتصد طائفہ نامور آمدہ مالا مال النام و اکرام بسیار گشتند درینو لالہ بستور سابق  
در عہدہ سپہ نذر ہا در خان مرحوم است

### قلعہ ویلکندل

بست و یک محال کالمش دوازہ لک بست و چار ہزار چار صد و پنجاہ و ہفت روپیہ بہشت آنہ  
پاؤ بالا ویلکندل قلعہ کہ ہی است درینو لالہ بندہ نہیہ زبردست خان مرحوم سپہ دومی خانبخا خان  
داروغہ فرشتخانہ سرکار قلعہ داری آنجا ست خیاطان کاریگر آنجا بسیار اند سوزنی تا وکیہ ہا  
و سندرہا و انگر کہہ ہا می سفید کار سوزنی و بادکشہای بسیار مال صد ہا روپیہ تیار کردہ جلدہ و دیگر  
جاما میفرسیند لقبیت و پنجاہ ہشت کام درایام سرما و گرما مردمان میگیند و طوائفان رقص تلنگ  
بسیار خانہا دارند

### سرکار آراگیر

یک محال کالمش بہشت لک ششاد و دو ہزار شصت و چہل و چار روپیہ بہشت و نیم آنہ

## سرکار و نخل

نشانزده محال کاملش هفت یک و چهل و شصت هزار ششصد و سی و دو روپیه چهارده آنه فلغیر کوپیت

## سرکار ملنگور

سه محال کاملش یک لک هفتاد و چهار هزار دوصد و شصت و شصت و سی و دو روپیه سیزده آنه فلغیر کوپیت  
از صوبه حیدرآباد و سرکار محمدنگر گوکنڈہ تا سرکار آراگیر و جانب شمالی ملنگور تا دریای گنگ  
بلاک بهولنڈ و تصرف سرکار آصفیہ آدم الله اقباله و ملکہ است و از سرحد ناگپور ملک کوئٹہ و آنه  
و غیره ملک بهولنڈ در اختیار صاحبان انگریز است اما حقیقتا برای نوزده کی از اولاد و کسوجی بهولنڈ  
را بر سند حکومت نشانیده ملک چهل یک روپیه و اختیار او گذاشته باقی پستو علداری بنمایند

## سرکار مصطفی نکر

عرفت کوئٹہ ملی است و چهار محال کاملش دوازده لک سی هزار پانصد و پانزده روپیه پاو کم سیزده آنه

## سرکار ایلور

دوازده محال کاملش شصت و سه هزار ششصد و چهل و پنجم روپیه یازده آنه

## سرکار اجندر

ست و چهار محال کاملش شش لک و ششاد و پنجاه پانصد و ست و نه روپیه سیم آنه

## سرکار کان الماس

یک محال کاملش دو لک و پنجاه و پنج هزار روپیه

## سرکار محبلی پٹن

هشت محال کاملش پنج لک چهل هزار نصد و پنجاه و شصت روپیه یازده آنه

## سرکار چاکر سیکاکول

یک محال شہت لک چیل ہزار شہت و بت و دور و سپہ دوازده آنہ

## تعلقہ کرناٹک حیدر آباد

ملکیت جداگانہ وسیع سیر محال زرخیز برد و قسمت بالاگھاٹ و پاپان گھاٹ شملہ سبت و یک سرکار  
یک صد و نو و ہفت محال کاملش چار کروڑ و ہشتاد و شش لک سی و سہ ہزار شہت صد و ہشتاد و  
وہر و پیہ پاؤ کم چار آنہ در زمان سلطان عبداللہ قطب شاہ میر مجید سید اردستانی مخاطب میر حبلہ  
کتاب لاب ایشان بنقل مبدہ حیدر آباد زیر فیصل جانب شرق واقع است اکثر حصوں و محالات سیر  
حاصل کرناٹک بغیر اوان سی بہت آوردہ و نیمہ صد بہ حیدر آباد نمود چون شارا لیا از سلطان عبداللہ  
قطب شاہ بر ہم خوردہ بوسیہ شہزادہ اوزنگ زیب بکلازمت علیحضرت شاہ جهان بادشاہ مستغفر شدہ  
بوزارت فایز گشت سال سی ام آن ملک مفتوحہ را پیشکش نمود و از آن وقت فوجداری کرناٹک مذکور  
بارگاہ سلطانی علیحدہ مقرر شد و بنواہمہ در تصرف صاحبان انگریز است

## تعلقہ بالاگھاٹ

پنج سرکار شہت و شش محال کاملش شہت لک و یک ہزار سی صد و شانزده روپیہ پاؤ کم آنہ

## سرکار سدھوت

ہشت محال کاملش سی صد و شانزده روپیہ سبت و نیم آنہ چار گروہی قلعہ سدھوت قصبہ کرطہ  
حاکم نشین بالاگھاٹ است اگرچہ این ملک داخل سرکار آصفیہ است اما در تنخواہ جمعیت کلاہ پوشان  
انگریز کہ ملازم سرکار و ولتہ از انہ تجویز عظم الامرا اسطو جاہ ملازالمہام در عمد حضرت مخفرا نماب  
میر نظام علیخان بہادر آصفیہ ثانی برخلاف تجویز راجہ راجندر کہ توکم راؤ پیشکار سرکار

که او ماه بماه نفذ میداد از باعث اختلاف رویه حیدر آبادی و کلدانگریزی که در آن نقصان سرکار  
صیج میشد این ملک مذکوره عنایت گشت و تترنامه شرط است هرگاه از حضور پر نور نقده متوجه حضرت  
شود صاحبان انگریز بلا تعذر ملک سرکار را گذاشت کرده دهند

### سرکار کبخی کوته

پانزده محال کاملش سیزده لک و هفتاد و چهار هزار و هفت صد و نود و هفت رویه نمره درین  
قلعه در میان حوض کلان فواره ایست که آب او بار تفاع هفتاد و درم چندگی مینماید از بالای کوه که  
منبع آب اوست آبش در فواره آمده برابر منبع خود مرتفع میجهد که چهار جوان پهلوان مثل حسینی بیگ  
از اوقات دانا و شاه تجلی علی و مرزا محسن علی بیگ و دو کس دیگر سپر بالای دهن فواره نهاده  
فرمود که آب از منبع سر دهند بجز و رود آب هر چهار جوان بچهار سمت افتادند هیچ قوت و زور  
ایشان کارگر نشد پس غیث الملک که قوی الجثه و زور آوری و خود بالای گلده نش نشست  
و سپر را مضبوط کرده گفت که آب را از منبع سر دهند بجز و رسیدن آب تا بلع ساعت آن قدر  
بند نمود که سپر بجای خود ماند و آب بر نه آمد بعد از آن فرمود که حالا قریب است که هر دو بازو سئ  
من شکسته شود پس سپر را گذاشت و خود هم بیرون برآمد غرض ازین گفتگو اظهار قوت و زور و شجاعت  
است که برابر فیصل زور و قوت داشت

### سرکار کورم کنده

دوازده محال کاملش شش لک و هشتاد و پنج هزار و هفتاد و سه رویه هشت آن پاؤ بالا

### سرکار کورم

هجده محال کاملش ده لک و پنجاه و یک هزار و دو صد و هفتاد و سه رویه چهارده آن

## پایان گھاٹ

کرناٹک شانزده سرکار یکصد و سی و یک محال کاملش چهار کڑ و سی و شش لک و ہفتاد و یک  
ہزار و شش صد و شش روپیہ پنج آنہ تعلقہ ضیا پٹن بریک کوہست سرکار او دیگر شش محال  
کاملش سہ لک و ست و ہفت ہزار یکصد و ہفتاد و نہ روپیہ چار و نہ نیم آنہ سرکار ایلور  
ہشت محال کاملش ہفت لک و چیل و ہفت ہزار ہفت صد و شصت و پنج روپیہ پنج آنہ  
سرکار ترنا پور یک لک و نو و دو سہ ہزار یک صد و سی و نہ روپیہ پاؤ کم شش آنہ سرکار جگدیو  
ہندہ محال کاملش سجدہ لک و پچاھ و ہفت ہزار ہفت صد و ہندہ روپیہ دو و سہم آنہ  
سرکار چند گیری دہ محال کاملش پنج لک و ہفت ہزار ہفت صد و شصت و یک روپیہ  
چہار نیم آنہ سرکار چیکلیت سہ محال کاملش پنج لک و یازدہ ہزار و پانصد و ہفتاد و دو  
روپیہ پاؤ کم سیزدہ آنہ سرکار سمر و پلی دواز دہ محال کاملش شش لک و ہفتاد  
و ہشت ہزار یکصد و ہفتاد و ہفت روپیہ نہ آنہ پاؤ بالا سرکار پنخی پانزدہ محال کاملش دہ لک  
و سی و چہار ہزاری صد و چیل و سہ روپیہ پاؤ کم چہار آنہ سرکار ترنا ل یازدہ محال کاملش  
ہند لک و یک ہزار و یکصد و ہشتاد و نہ روپیہ چہار و نہ نیم آنہ سرکار نصرت گراعت چہنچی  
کاملش دو لک و ہشتاد و نہ روپیہ چہار و نہ نیم آنہ سرکار و ر داور نہ محال کاملش شہت لک  
و ست و چہار ہزار شش صد و ہشت روپیہ دو آنہ پاؤ بالا سرکار دالکونڈہ پور پنج محال  
کاملش شش لک و پچاھ و یک ہزار و شہت صد و ست و پچہر روپیہ سرکار رڈنڈاسی سہ محال  
کاملش پنج لک و چیل و یک ہزار و ہفت صد و سی و سہ روپیہ پنج آنہ سرکار ترنا پلی یک محال  
کاملش یک کڑ و ہشتاد و پنج لک و شصت ہزار روپیہ سیزدہ آنہ سرکار چنجا وریک محال  
کاملش یک کڑ و چیل و دو لک و ہفتاد و سہ ہزار پانصد و چیل و شش روپیہ ملکیت سہر چل

ز خیزوران نواح تجانهای فراوان راجهای اینجا آب کاوهری رسیده و رنگ آب آورده اند  
در کشتار آب مذکور است و تصرف دلاجه بود و درین زمان همه ملک و قرضه صاحبان اگر زیست

ذکر کیفیت عرس کوه شریف جناب حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب

علیه الصلوٰة والسلام پنجگروهی بلده حیدرآباد و راه حیدرآباد

و حقیقت بنای آن که در سرحد یعنی سیوار موضع کپهره جاگیر شده زاده آفاق سلیمان جاده بهادر  
سمت شمالی بلده واقع است چون تاریخ دهم حیدرآباد میشود و اسباب مردمان بلده روانه  
کوه شریف میگردد و خصوصاً اسباب دکانین اهل بازار از شیرینی فروشان و سیوه فروشها و تمامی  
اهل بازار یعنی بیوپاریان و غیره و تاریخ پانزدهم شهر مذکور بعضی بعضی اشخاص خوشباش  
با اسباب خود میروند و تاریخ شانزدهم که روز صندل مبارک است تمامی خلق الله را با و تشنه  
ووزرا و امار و فقرا و سپاه ارباب نشاط و طب تا پیروزال نو و سار و صد سال که طاقت قرار نداشته  
باشند اقنان خیزران خود را در عرس میرساند قریب پنجاه آدم از مسلمانان و هندوان برای  
و برهنه گوساینه اتیت ماژ و اطمی و غیره و اهل ولایت ایران نوران روم و شام عرب و عجم  
انگریز و غیره از قسم همه اقوام و خل عرس میشوند و خیمه های بید و وعده و باستانی آرنده و مکانها  
بسیار متعده و باحالت آورده اند که بسیار شده و آنها که مسکانها دارند و پیرایش و پیرایش فرشت  
و روشنی جلوه میدهند از چهار سار بلده تا و اتمای نفرتی درگاه علی ششویک تختی آردان پنجم  
پهلوی پهلوی سینه و بقیه هم به انبوهی خلقت واحدی فی و کثرت محمد رانها بی نیست قریب سه هزار  
فیضان کوه پیکر و فیل و پیکرهای پری و قریب پنجاه هزار اسپان باد و پیا و یا بان تیسر و پا



و شتران بار بار و زر گاوان و چکاده و ماوندی با حساب و شمانیت قطاران قطار خارج از  
 انداز و حساب است و کالین اهل حرفه که اجناس و اشیای بجز و کان از قسم سیوهامی تر و خشک  
 و آتشینه و پشمینه و غیره باشند با بجا همه حاضر و موجود هر جا که نظر کارکن بر غیر از مجموع خلافت و انبوهی  
 بیع و شری و سواریهایی مراد و عمایین و رقص پر و دیان و شکوه خمیهایی پر شکوه و اسپان  
 و فیلمان مثل کوه چیزی دیگر بچشم تماشا بین و دیده نظاره گزین نمی آید هر دو جا راسته  
 عمارت بلند بلند پای و بقاع مرتفع و چو تیره بای وسیع از دریای موسی تار من کوه شریف پهلوی  
 به پهلوی هم پیوسته بارایش نرسش و بیابان قنادیل و انشجار بلوری و لایتنی که بر شنی شمع ولایتی  
 و چراغان تخته بندی پیرایش سید بهر متعدد و در فاصان پری یکپه یورقا و روشن اختران نورزا  
 بچهره آری گوناگون و لباس و زیور پیرای رنگارنگ بصداب و تاب بلوه آری محفل سورو  
 زینت بخش مجلس هجت و سرور بوده تماشا بین خلقت نزدیک و دور اندر هر گاه به خوشنوا آهنگ  
 سرود می کنند عالمی را در جیت نمود بی بود و بود بی نمود و تخییر و تعجب می سازند اخراجات روشنی  
 و آتش بازی و اطعمه نینده اقسام اقسام و شراب طیب گوناگون خاق الله از هزاران هزار و بیرون  
 از دایره حساب و شمار تا کجا و گنجایش عقل در آید خیام بلند اختتام امر او خوانین و سرپرده های  
 مقرران بارگاه سلطانی و خسروانی خاقانی کوه شریف را با طراف و جوانب محیط و در گرفته هر چپ  
 علیحضرت خود بدولت و اقتبال آفتاب سپهر و جاه و جلال اندر محل آسائے گردون شمال و بنگله  
 فلک شمال رونق افزا بوده مجمع عرس و روشنی همه جا ملاحظه میفرمایند احتیاج قیام خیام بلند  
 اختتام سرکار نمیشود و معنای از خمیهایی عجیب و غریب عمارت خوش اسلوب تازه ترکیب شس لام  
 بهادیر کسیر و دیگر عمایین کسیر و صغیر رونق دیگر است و باز عرس شریف است که چشم حیرت گردین  
 بهتر ازین تصور نمی کند انقضای درین عرس بزرگ بالای انسان و در هر هر جوان غیر از پشمینه را آنها

یعنی دو شاله با چو حاشیه کشمیری و امرتسری و مال بنارسی و کخاچ اطلس و شروع و سفیده باب  
 آغا بانی و سخن و تن سکه وزن زیب و ملل و دویله پور و کهنپوره و کڑپه و کر نول و سیله های  
 پنوازه و نا تیر و ریچور و دستار و دروهای بیروین و آغا بانی های عمده سیکا کول و غیره  
 و دیگرال هزار مار و پیله چیری و دیگر نظری آید و اسباب فیلان و اسپان و رتقه های طوالیت  
 همه از کلاتون و مقر لاه و زیورهای نقره و اب از چندین مار و پیکل اسپان و سری سراسری  
 فیلان و زنگول یعنی گمنگر و توڑه های زرگاوان جلوه دیگر دارد و اشیاء بازی طفلان که  
 بزبان هند کهلونا میگویند مال قریب پنجاه ار و پیله بفرخت میرسد و صندل حسب معمول قدیم  
 از تکیه رنگ علی شاه که بیرون در پیچ یعنی دروازه خرد بلده جانب شرق است بحال تکلف  
 جلوس و روشنی و آفتابازی بوقت نصف اللیل هجوم خلافت و خل درگاه میشود و بجا و قدیم  
 درگاه شریف بود بعد آن صندل سلامتی حضور پر نور از پنجه شاه بلده تکلف بجلوس بیستهار  
 میرسد و مجاوران کوه مبارک قدم رسول صلی الله علیه و آله و سلم که محاذی کوه شریف است  
 صندل معمولی قدیم هم می آید و مقدمان موضع کپره نیز از دیه خود صندل قدیم میرساند و از  
 موضع لکاجن گداه مشهور بلکاج گیری نیز معمول صندل است که میفریند از کثرت خلق الله  
 انسان را تا درگاه رسیدن شکل تراست عرق عرق شده بجمله های متواتر جوان قوی و زور  
 آور میرسد القصه اصل بنای عرس این کوه پیشکوه نیست و در تباخ تزک قطبیه نیز بطر آمده  
 آورده اند که در عهد سلطان ابراهیم قطب شاه یا قوت نام خواجه سراسی بادشاهی برای درستی  
 مزاج ناتوان خود و خوردن هوای صحرا در موضع لاله کوڑه که در آن ایام نام دیگر داشت اقامت  
 و زبیده اتفاقاً بتباخ نشان زد هم شهر حیا المرحب بوقت شب هفدهم قریب صبح که یا قوت  
 مذکور در خواب بود و دید که شخصی بلباس سبز پیش او آمده گفت که جناب امیر المومنین

حیدر صفی رسل الله الغالب علیه الصلوٰۃ والسلام من الملک العلم تزیاد فرموده اند بهلوان  
 بیاجون پیشگاه انجناب برویا قوت دید که آنحضرت بالای هین کوه جائیکه آستان مبارک است  
 نشسته اند یا قوت آداب بجای آورده و روبرو ستاد و هیچ حکم در باره او ارشاد نشده تا اینکه  
 چشم یاقوت بیدار گشت و صبح صادق صادق پدید آمد همو قوت یاقوت سوار پالکی بالای کوه آمد که  
 تمامی اشجار صحرائی بودند جائیکه انجناب رونق افروز اگر دیدند چشم خود دید که نقش دست  
 مبارک و پهلوی شریف بر سر سنگ که تکیه کرده بودند نقش است یاقوت بوسه اده ماران  
 را طلبیده همو قوت رونق خور که حالا اندرون رواقهای فقری پس برده موجود است  
 از سنگ و آبگیا حادث در آورده سنگ نشانها مبارک تراشیده در آنجا نصب نمود و  
 فاتحه عرس شریف که هفدهم حبیب الحجب بود عمل آورده شهر عام و اوایل شریع عرس شریف  
 آن بود از آنجا که روز تولد جناب مبارک آنحضرت نیز هفدهم حبیب است اگر عرس یا فاتحه  
 بعمل آید و تباخ نیز هفدهم باشد اما برای همینکه این واقعه تباخ هفدهم ماه مذکور بوقوع آمده  
 لهذا عرس شریف هم تباخ هفدهم معمول گردید هرگاه این خبر به سلسله سلطان ابراهیم قلب شاه  
 سید را و خود زیارت آمده پیش روان مذکور مسجد تنبیر در آورده و به سال مردمان جمع شده  
 عرس میکرد و چنانچه مسجد مذکور هم تاحال قائم است بعد چندی بهین طهر پسلی بی صاحب  
 وزیر زاوی یعنی دختر میر مظفر وزیر که عابد و زاهد بود غذای نیک میخورد برای عبادت  
 مکان مطهر دانسته بجزت و نگاه میورگشت و بهین جا ولایت حیات نموده و در آن درگاه  
 مدفون گردیده تا مال قبر ایشان در محضر موجود است چون لوای دولت آصفیه اوامر الله اقباله  
 برافروخته شد و در کن الدوله دارالهام سرکار دولت و آنحضرت غفر انما بسین در نواح بطراط  
 گشته گردید که گذشت نقش او را بر طبق و صفتش و در او من کوه شریف متصل تبرادرش

که پیش ازین مدفون شده بود و با پنج بنا کرده او مدفون نموده و متعاقب آن وقارالدوله  
 ناظم لویه حیدرآباد نیز بیاس محبت و اخلاص که بارکن الدوله داشت در محاذی با عجمه اش  
 در مقبره خویش بنجا سپرده شد همیشه آمد و رفت خلایق کثرت در آمد و عرس شریف هم بمجموعه کثیر  
 هم صورت پذیرگشت مردمان اعزّه بلده نیز کسیر و طبری آمدند و میامند و جشن هم میکردند  
 تا اینکه مصام الملک بهادر سائبان چوبی و برجی مسجد بنام داده و یکدالان چوبی در پهلوی  
 درگاه شریف هم تعمیر نمود و درینوالامیر الملک بهادر در دارالمقام سرکار آن سائبان چوبی را بعد  
 از آنکه از کنگری بخینه بود پنجه و دو درجه ساخت و ماه تقابالی عرف چنداجی طوایف دالان چوبی  
 مصام الملک مذکور را از آهک و سنگ پنجه گردانید چنانچه همون تعمیر الحال موجود است جناب  
 غفرانآب محاذی دروازه درگاه مبارک عمارت تعمیر در آورده اکثر کسیر و شکار مشغول  
 میکردند و دسترخوان مذر و نیاز متواتر می نمودند و برای اخراجات مجاوران و فراموشان  
 و موزنان و جارب کشان و تقارچیان و گله پال نوازان موضع چرایی زیر کوه شریف  
 باگیر مذر گذرانیدند و سعادت داین حاصل نموده تا حال آفتابرت جاگیر فایم است و در عهد  
 حضرت منفرت منزل نیز همواره مذر و نیاز میکردید خود آنحضرت مستفیض درگاه معلی گشته  
 تیاری و دسترخوان مذر میکنند و فضل اکبری آن رسم زیارت و مذر و دسترخوان و غیره دینوالا  
 که سید بکزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است در عهد اعلی حضرت عالم نبیاه ناصرالدوله آصفیاه  
 اوام افند اقبال نیست سابق هزار درجه با اعتقاد تمام زیاده تر جاربیت و همیشه با ضعیف و طهارت  
 تمام عمل می آید چون موضع لاکو طره را حضرت تهیت النسا بیکم صاحب شریف بی صاحب تیاری  
 دیوارهای اطراف و دروازه های عالیشان و بازارها و چا و طی پنجه و باغ و چپ آراسته  
 و پیرایه تهیت نگر موسوم فرمودند و حضرت غفرانآب در میان قلیچه مذکور عمارت عالی بابت دروازه

اقامت و زبیده متوجه شکار میگشتند و بالای کوه شریف نیز متواتر زیارت مینمودند و سیر و تماشای  
 عرس هم میکردند امیران سرکار نیز عمارت بسیار در دامن کوه شریف بتعمیر در آورده اند از عرس هم  
 سال بسال رونق تازه گرفت و خلقت بسیار جمع میشد کمان بزرگ بالا که از محدثات خوش خان  
 جمعه دارا اگر پیشه راجه چند و کل مهارت بهادر است و عمارت خوبی که جانب جنوبی درگاه مبارک  
 است ساخته جمال صاحب عظمت جنگ وکیل ظفر الدوله مبارک الملک است نقارخانه قدیم  
 تزاری جلگه یکو که نزدیک تر بود و مهارت بهادر نقارخانه بزرگ بوست صحن بتعمیر در آورده و در پهلوی  
 شمالی درگاه و الا نهایی نخته تزاری حسام الدوله متین الملک عرس یکی قدیم است و عقب درگاه  
 مکان معصوم علیخان کارپرداز امیر الملک بهادر وزیر مکان جمال صاحب مذکور متصل نقارخانه  
 عمارت بزرگ تزاری راجه را و در بنما چون بهادر است که پنج چارده هزار روپیه اجلاست در آمد  
 و بالای نیم باولی مکان قدم شریف و آثار شریف ساخته سید امام خان داروغه عمارت سه کار است  
 و بر دوباره دی رسته متصل تعمیر چو پیران سرکار و باره دری دیگر نیز رسته متصل تزاری  
 جمال صاحب سطور مسجد اتیان که گاه متصل زینة تعمیر قدیم بهیگی بی صاحب مذکوره است و دیوار هر دو  
 بازوی زینة رسته بزرگ و بهر دو منار با کس لمع طلا سر رسته کلان پیوسته به بنگله مقبره رکن الدوله  
 تزاری کاظم علیخان برادر زاده غنی ایرخان خانسان سرکار اندو کمان کمرگاه تزاری جمال صاحب  
 مذکور و آبدارخانه نواحدت متصل کمان تزاری حسن قنابانی و خزانة قنابانی است و زینة سر رسته  
 متصل درخت بزرگ شروع راه کوه شریف که بسیار خوب بود و بدقت تمام بهر نقشه همه درست کنانیده  
 کاظم علیخان مذکور است که همیشه در فکر دستی آن میبود و کمان دیگر بهر رسته متصل و بهر مقبره  
 و عاشر خانه و آبدارخانه همه تزاری خوشحال خان قوال سرکار است که همیشه در خانه قنابانی میماند  
 و استاد وشار الیها بود و در دامن کوه مبارک مقبره آه قنابانی معده و کالین و مسجد و عمارات متعدد

معبایح و کسب که بخرچ قریب دو لاک روپیہ تمیز یافت و مقبره امجد علیخان و دیگر مکانات و باغات  
و چو تنزه ما و غیره بنام هر کس که تعمیر نمود مشهور اند از آنجا که مکان طالبالدوله بهادر و کاظم علیخان نیز  
بخوبی تمام تعمیر در آورده چون فضل آبی شامل حال آن صاحب گردید همه سعی خود مصروف تیاری  
آبادخانه و کمان و باغ و کسب و عمارات و دکشا و چاه های بزرگ و تیاری رسته و مکانها و باغ  
و غیره راجه چند و نقل مهاراجه بهادر و راجه دهرج بهادر و راجه بهادر و غیره بدستی تمام مدد دینی  
راسته و غیره ساخت چنانچه ذکر آن در احوال ایشان گذشت پس در ایام عرس شریف از ورود  
در وقت افرونی حضور پیروز بودند مهاراجه بهادر و دیگرانهای خود حاضر آمدن بتسامی امیر او  
جمه داران و رساله داران و غیره سرکار کثرت خلق الله را حدی و نهایتی نیست خلائق هفت اقلیم  
تا سر روز توبرتو وزیر و بالا همه آومان هر جا که نظر کار کنند الناس مع الناس من الجنة والناس  
بنظری آید و محافوی کوه شریف کوچه قدم رسول است که قدم شریف و آثار شریف بسبب بودن عمارت  
قدیم قطبشایه جای طهر دانسته در عهد حضرت غفر انما ب همیشه که الله خان خانزاد سرکار در آن  
مکان نماده معاش از سر کار مقرر کنانید موضع نزلیگیری و بخرج آنجا مجاوران دارند و سجد خرد آنجا  
تیاری خان مذکور است در ماه بیح الاول عرس شریف میشود و تیاری زینب آنجا کاظم علیخان نموده  
که رسته و شوار گذار بود و کوچه متصل آن مد باره دری ویران قدیم بنام سید مظفر وزیر سلطان  
عبدالله قطبشاه مشهور است و متصل این کوچه کوچه دیگر است که در آنجا سنگ بالای سنگ برابر  
منار بقدرت قادر مختار برآمده آن قلعه دیان سابق بود و حال بنیاد دیوارها و دروازه سنگ  
موجود است در سالف ایام موصوم و مشهور قلعه ارجن بود و معتمد رسته کوه شریف عمارت  
طوایفان مثل حسن نقابانی و حسن فزایی و پیاری جی و متصل لنکملی و باغ و چاه و بیع و مال و چنلی  
و غیره اماکن متقد دستند که بخرچ مبلغ خطیر تعمیر نموده اند و در ایام عرس سرود آمده

طوایفان مذکور عمارات مسوره را از اطراف لایذ و روشنی بسیار و بزرگ جلوه بالای جلوه  
 دیگر میسر شد باغ لنگر علی از محدثات سلطان عبداللہ قطب شاہ بود کہ سابق مذکور شد امارات  
 ہمہ افتاده نام و نشانی و اثری از بنا مانده فقط حوض کلمان و بعضی دیوار اطراف باقی بوده  
 جناب حضرت مغفرت منزل علیہ الرحمہ در سنہ یکہزار و دوصد و ست و یک حسب کتب عمارات نادر  
 سعد و رشت پہلو ساختن حوض مبلغ قییم را باہتمام کپتان سرنم صاحب کلیل صاحبان انگریز باجہا  
 در آورده جلوزہ از شاہراہ و انہار و آب جو و شہرات فرمود چنانچہ درینو باہتمام فتح اللہ  
 بیگشان بہادری صیب یا جنگ سرسبز و شاہ آب و سیرگاہ حضور پر نور است سبب تیاری بارہ دری  
 ٹاٹ شاہ فقیر کرد و شیب راہ و غار رستہ متصل زمین سنگ لالچ بتیمیر درآمد انیت گویند شرف لالہ  
 بہادر برادر کن الہ و لہ از عارضہ استغفار جان بلب و قریب الہرگ شدہ بود و ہر چہ حکمای  
 حافظ مسلح بودند با پیچ فائدہ مترتب نگشت روزی ٹاٹ شاہ مذکور فرمود کہ اگر از دعای فقیر  
 شاہی مطلق شمار صحت حاصل نصیب فرماید بارہ دری بزرگ در انشا راہ کوہ شریف بنام فقیر  
 بنا خواہند کرد و بجان قبول نمود فقیر مذکور صالحہ حکما و دوای ایشان را بالکل موقوف کنانہ  
 بست و یک روز چیرہی ہم آہی برآید بخواند و ایشان پیدا کرد کہ بنوشد چنانچہ ہر روز فراج باصلاح  
 آمدہ و عرصہ مقررہی بست و یک روز صحت کاملہ حاصل گردید بہادر مذکور برای تجویز زمین بہت  
 تیاری بارہ دری بر طبق اقرار خویش سوار حوضہ فیل باہم ٹاٹ شاہ موصوف از شہر آمدہ ہر گاہ  
 قریب این زمین رسید شاہ عزیز و کمان بہت خود گرفتہ فرمود ہر جا کہ این تیر زمین گیر شود باید کہ  
 بارہ دری بالای ہمو بخا با حرات آزند قضا تیر بر زمینیکہ بارہ دری با حرات آمدہ است افتاد  
 بہادر مذکور آن زمین را بعنوان قطعہ خریدہ بخرج دہ ہزار روپیہ احداث نمود فقیر بزرگ مذکور را  
 عاصی محرار و راق بخشیم خود دیدہ است بسیار ایشان معقول بود ندلباس ٹاٹ از تیر پامیس پوشیدہ

و شک پرک بر دوش فی سبیل الله آب سرد سیند شایند در یک چشم گل بود اما پرتغیر بر که احدی در تفریر  
 برایشان غالب نبی آمد الغرض مکان کوه شریف از جملة مطهرات است و در آنجا عجایب است بسیار بظواهر  
 در آمده چنانچه نقل شاه رضا که گذشت مشهور آفاق است و نیز نقل عجیب غریب که میر ابو القاسم  
 میر عالم بهادر مد اللهام سرکار خود بیان مینمود و نیست و اکثر مردم شهادت میدهند که فی الواقع  
 چنین است یعنی میر عالم میگفت که منتهی تازه وار و از ایران بخانه من فرود آمده بود و من در آن  
 ایام برای تیاری نذر دسترخوان اراده کوه شریف نمودم و مثل مذکور را نیز گفتیم که همراه من بیاید  
 و بالای کوه مبارک رفته زیارت حاصل نماید و جواب داد که مرا معاف دارند من بارها زیارت  
 نجف شریف کرده ام اینجا ضرورت است آخر الامر بهر ارضی او را در میان منزل رخت سوار کنانیده راه  
 خود بروم و رسیدم بوقت فرود آمدن بر زمین از آنجا که مشغل ولایتی از حال سواری رخت آگاه  
 نبود پای خود را اندرون پایه رخت انداخت و از حرکت نزگوان چون پایه رخت حرکت کرد  
 ساق پای مثل شکست که او را ویران کرده بر آورده بچال گردید ناچار او را در میان انداخته بالا  
 کوه شریف بروم و برای جراح آردان فرستادم مثل مذکور گفت که من هرگز پای خود را بمعالجه  
 جراحان همدا مطلقا نخواهم داد و قسمیکه بالای کوه آنجناب پای من ناحی شکسته است جناب مریضی  
 علیه السلام درست خواهند کرد و بغیر حالیه جراح ده و الیست تا مشب یا مولایا مولایا میگفت و میگفت  
 و بر لبه بقیراری و کمال سبیل قریب پاسی از شب باقیمانده خوابش در بود و دیگر جناب قدس  
 منظر العجائب تشریف شریف از زانی فرموده پای مبارک خود را بالای پای مثل مذکور زده فرمود  
 بخیز او بیدار شده دید که هیچ آزار در معلوم نمیشود پای خود را کشید و باز دراز کرد و باز کشید  
 و باز قایم کرد و نوشت و باستاد و بر رفت و باز آمد که هیچ از آثار شکستگی بالکل نیست سجده ها کرد  
 و نام هر یک از نزدیکان خود را گرفته و بیدار نمود و مطلع گردانید اندرون درگاه آمده فاتحه خوانده



هفت بار طواف کرد و تابودن در بلده هیچ پنجشنبه از فاتحه و طواف نماند و معتقد شد که این مکان مقدس  
 مقبول آنجناب است و کویچه دیگر جناب حضرت امام خراسانی علی بن موسی الرضا علیه السلام است که او نیز عبادت بسیار  
 آباد شد و در آنجا آستانه آنحضرت و آستانه جناب حضرت عباس علیه السلام است عمارت جدید آنجا ماه لقبا بنا نهادند و  
 نقاشی و تعمیر است آنجا هم بر عود گل جاگیر از سر کار مقرر است در راه ذیقده عرس هم میشود مردم بسیار برای زیارت  
 میروند و میر میسکین جای خوش فرستاد و گوی که کوه شریف نذر نیاز کوه شریف مرقدی علیه السلام در اتمام  
 دو هزار روپیسم و زیاده جمع میشود و آنچه بالا بالا میرود محسوب نیست بدست هر کس که در ایام عرس افتاد  
 مال است عتب کوه شریف شفیق کوره مقلعه مجاور است درین ایام که سنه یک هزار و دویصد و پنجاه و  
 هشت هجریست فیما بین مجاوران با وکیل ایشان لعل سیان نام مناقشه میراث بوقوع آمده بود و او  
 بسبب اینکه از طرف ایشان وکیل مختار در سرکار و در بار بود و هزار روپیه نذرانه به مهالاج بهادر  
 داده بودی دیگر فهمانیده شد شرکت حصه خویش در میراث مجاوران حاصل نمود و هر چند مجاوران تذکر  
 نزد چهار آبه بدارستغاثی شدند که این وکیل است بهیچوجه این را مداخلت در میراث مایان از  
 قدیم نیست هیچ فائده مترتب نشد آخر الامر در حضور پرنور دادخواهی کردند آن عادل نانه سایه  
 عاطفت خداوند یگانه رو بروی خود یاد فرموده بسیار بسیار استحقاق نموده حق بمکرز رسانیده  
 سند مهالاج بهادر را پاره کنانیده سند تازه بمهر خاص محبت فرمود و سرفراز نمود و یک پاره  
 جوانان باز بالای کوه شریف متعین مجاوران ساختند که در آنجا بوده محافظت نماید تا احدی  
 ایشان را در صحرا اذیت نهد و مهالاج بهادر احکم شد که در استحقاق امور اهل میراث دقیقه از ذوق  
 فرو گذاشت کند الله تعالی آن برگزیده خود را خود نگهبان بوده تا تمام جهان بر سر  
 جهانیان جلوه فرماد و آیین رب العالمین معناه تمام سال سوی ایام عرس نیز هزار نام دم بالا  
 کوه شریف مع مستورات خود را میروند و تا چهار روز هشت روز کم و زیاده میسکینند و نذر نیاز

و فاخته دسترخوان لعل می آرند پنج پشینه خالی از هجوم خلقت نیست در بعضی ماه خالی از عرس نام  
مکان خوب برای فرو آمدن میسر نمیشود با وجودیکه مکانهای متعدد در بشماراند

## ذکر مجسمه جاتره های هندوان

اجاتره های هندوان در عهد مختاری مهاراجه ها دارند و بیرون بلده بلکه در بعضی  
قصبات و قریات نواحی است بوقوع آمده اند خصوص جاترای الوال که موجب آن والدۀ مهاراجه  
ها دارند و مهاراجه ها در ذات دیول را که عمارت بلند است همه را مطلقا ساخته در آنجا عمارت های  
دیگر باغ و بازار طرح نموده در ایام بر آوردن رختخس و خود و فرزندان و اقربا و متوسلان و غیره میروند  
تا سه روز خراج هزار بار و پینیمین خلقت خدا قریب یک لک دم عمایین و غیره فرو می آید  
و خیام مرا ایستاد میشوند و بازار کلان از قسم همه جنس کشاوه میگردد و دو تکلفها بوقوع می آید  
سیر عجیب و غریب است و این جاتره منقل کوه شریف امام ضامن بنام علیه السلام است و دیگر  
جاترای رام باغ که موجب آن راجه بھوانی پشاد است بروز رام نومی جاترای کشن باغ  
که خمرع رای را گورام باشد تکلفها و تماشاها با اخراجات هزار بار و پین و هجوم خلایق خالی از  
لطف و سیر نیست و دیگر مجسمه بروز گاڑی پونم یعنی در آن روز بزرگان و ان رختها و بهلیهای

تمامی بلده را آراسته و پیرایه بیرون بلده آن طنز کاروان

در میدان با هم میدوانند خلقت بسیار جمع میشود و سیر نا درست

و مجسمه عرسهای دیگر بزرگان در احوال فقر و تعلیم حقیقت

قسم می آید انشا الله

تناسل

## ذکر عشره محرم الحرام در بلبه حیدر آباد فرخنده بنیاد

چون بالالاه محرم الحرام در بلبه بنظر میاید اول حسینی علم و نعل مبارک و علم بی بی استا و میکنند و سهره  
 گل بابت سلامتی هزار سال عمر دولت حضور پر نور از سرکار میر و سهره گل از خانه سروی آب شجر  
 و غیره فروش یعنی کلاسی در حسینی علم نیز می آید معمول قدیم است که بعد داخل شدن سهره سلامتی  
 حضور پر نور بوقت دوپیشب با جلوس نشان قیل و دیگر جلوسهای معمولی از پلطن بار و هجوم خلایق  
 اول غسل کرده و خود را مسطر نموده بالباس سبز و زیور بسیار و کیسوی باب نرگشاده با عتقا و تمام  
 کشتی سهره بر سر خود گرفته قدم بقدم برهنه پا در هجوم هزاران مردم معبود چهای شربت و دیگر طعام  
 نیازان درون مکان استا و گاه علم مبارک حسینی علم آمده سهره بسته فاشخه دایمیده بمکان خود  
 میر و هزار خلایق که برای دیدنش می آیند اکثر فیما بین اینها کشمکش میشود اما از لقیق حکم سرکار  
 منجر به فساد و منیگر و دوزیولا از اولاد و دخترهای هر سال سهره معمولی می آرد چرا که سروی موده است  
 اما همون جلوس و تکلف و کثرت خلقت و مرثیه خوانان تمامی بلبه برای قبولیت مرثیهها در بیرون  
 شب که سلخ محرم باشد در آن مکان بتکلف روشنی و آتش بازی و جوانان همراهی هر هر جماعت  
 مرثیه خوان و حسینی علم آمده پنج پنج بن مرثیه تمینا میخوانند لهذا کثرت خلایق بسیار شده اکثر  
 فیما بین جماعتها خانه جنگی بایشند اما دوزیولا از غضب لطای فساد برپا میکنند بسیار نیز سندن پس  
 در خانههای امیر و فقیه اندرون خانها و بیرون در راسته و بازار علیها و تقصیرها و غیره استا و  
 بنیایند و نوبت ماتی همه جا میوزند چه در خانها و تقصیر خانهای امیر و چه در عاشور خانه فقیه که درین  
 ایام و روز اذتن نوبت و عاشور خانه ها از سرکار ممالفت نیست اذن عام است که بجز دشمنان  
 صدایش حالت غم ستولی میگرد و بر سر هر ریشتر صورت غم و الم هویدا میشود مردم ذی مقدور

روشنی و عاشورا خانهای خود باز شیشه آلات گران بها میکنند و در بعضی جاها از شمع کافوری  
و در محین مکانها روشنی تخم بندری چراغان که بالایش پرده های سیخ باریک می بندند و چراغها  
بطور چایپا و به نقشهای انواع و اقسام دیگر روشن می سازند عجب سیر و تماشا است از غره محرم تا دهم  
ماه روز شهادت مردمان اشرف و امرای سرکار بعضی بعضی لباس سبز و سیاه خود بهم میپوشند  
و طفلان خود را نیز میپوشانند و تغزیه داری بجامی آرند و طعام لذیذ میخوانند و واقعه خوانی  
میکنایند و برخی خود را میخوانند و غم و الم امام علیه السلام را بدرجه کمال میسازند و بعضی مردم  
بالکل ترک لذات ینمایند و سوسای غذای بی روغن و نمک هیچ نمیخورند و اکثر این مقدرات  
پر سبزه و تغزیه داری و دستورات نجبا بسیار است و از مرد آدیباں بسیار کسان در میان عشره محرم  
لباس دنیا داری را ترک کرده خست فقیرانه آزاد میپوشند یعنی فقیر میشوند که سرو پا برهنه بیارند  
و اکثر نیم مرد آدیباں تعلیم از تار و پود و دهنوتی عمده یا فقط انگور سفید می بندند و کمر از  
دو پشه های کلاخونی بنارسی و غیره بیش قیمت رنگارنگ و یا باد و شال و رومال شالی بسته خود را  
از بویو نقرئی و طلائی می آرایند و اینها مجموع و جوق میشوند یکی از تعلیم دنیا صاحب نام که مرد  
زورکش بود از مغلوبه بلده بتایخ هفتم محرم بوقت یکپاس از شب گذشته همه را تزیین نموده  
کس بلکه زیاده تر از هر محل و تعلیم نکورند و سرگروه خود جمع شده با نشان فیل بر می آیند و بر سر  
هر بر فقیران محل آفتابی همیباشند که نقشه لباس آفتابی های هر محل علیحد علیحد است شناخت  
بیکدیگر ندارند و مزدوران آفتابی بر دار آفتابی هر بر فقیر بر سرش گرفته عقب او میباشند که  
اگر نقشه آفتابی کی از اهل محایه شبه دیگر از محل دیگر تیار کرده بیارند و در هر جا که بنظر آید جنگ صعب  
رو بکار است و مجرم سرکار و گنگار سرگروه میثو و جریانه میگیرند چرا که همه نقشهای لباس آفتابها  
هر محل بی همتای سرگروه و پروانگی سرکار است نزد سرگروه و دفتر اسما و هر محل فقیران نجبا

چه قدیم و چه جدید پس این مصورت از محله خود با تعلیم نه کور حاضر شده موافق معمول خود باصف بصفت  
 در میان پیل یعنی نظار فقیران مقام بگیرند اگر ظان مقام مقرری خود جای دیگر بایستند  
 خانه جنگی است و مجرم سرگروه و سرکار دیگرند اکثر این مقدمات مردم بسیار کشته شده اند  
 و در سرکار چکایا داده اند که فساد نکنند تا خونریزی نشود پس از تعلیم خود برآمده از راسته مکان  
 مهاراجه بهادر راجه چند و لعل در گذشت یکصد و یک روپیہ و روال نیز بناری معمول خود از مهارا  
 بهادر معز گرفته نصف بصفت قرینہ باقرینہ منقبت خوانان عمیر پاشان در راسته کلان زیر  
 دولتخانه و جنگل پنجمل برآمد گاه حضور پر لوزی آیند معمول خود یکصد و سب و پنج روپیہ که از قدیم است  
 گرفته میر و نزدیک پیکار و زبرآمده نشان پیل اینها زیر چار منار میرسد و اگر کار تنگ از منقبت  
 خوانی و جواد ہی راز و نیاز گفتگوی فقیری می افتد و دو دیویر جایگزین رسیده اند به بنجام نشینند  
 کرسی با همراه بیدارند بدون فاصله آن بر نمی خیزند آن وقت سرگروه آمده فیما بین نصفیه کرده  
 باصلاح آورده روانه میکنند هزارا مردم اثاث و ذکور در راسته و بازار بر بام و دکان کین یعنی بر بنگل  
 و طکی و عمارات و صاحبان مقدور بر فیلهای می نشینند و این فقرا ی پیل اسباب  
 ضروری از خوردنی و قلیون و غیره همراه بیدارند تا چیزی بچیزی تکلیف نشود با اینهمه فقیران  
 شدید است که فیما بین خانه جنگی نکنند سابق اکثر بوقوع می آمده بود که هر هر فقیر در آن شب و روز  
 با اسباب جنگ از قرا این و پیچ و بند و ق و شمشیر و جهر و بلم و سان مستعد جنگ میباشند  
 پس همین طور هر حرف فقر ایل بر سر کوه چینی علم زیر چند طاه فاتحه خوانده بر میگردد و بوقت گشتن  
 مقابل عشق خوانی با سیر و لا و علی التخلصن لها رثا عشتا و منصبه را سرکار که در آن روز مشارالیه  
 زره در بر لباس فقیران می شاگردان خویش بر می آمد میشود یعنی باشا گردان بر آن صاحب  
 مرحوم استا و زاده مرشد زاده آفاق نواب سنور الملک بهادر که استاد کامل و منقبت گوئی

و عشق گوی بوده با هم از طریق عشق خوانی میکنند سوال و جواب از جانبین با و از بلن لیس و میگرد  
 خالی از لطف نیست سابق بعیر مقابل و مواجیه صفوف یکدیگر بر میگرددند این اختراع بلهار صاحب است  
 که از چند سال جاری شده لطف بسیار دارد و معنده اش اگر دان بر دست اندازد و هزار کم نخواهند بود  
 و مراد از عشق ایبائی چند در مع و احوال شهدا که بلا اند که در آئینان لفظ عشق باشد پس دین  
 برگشتن عشق با خواندن طریق قریب چهار گزاری روز باقی مانده فرصت یافته هر کس بیکان خود  
 میرود و سرگروه در انظار راه از دولتخانه مرشد زاده ما و امیران سرکار و خیره ممول مقرری زلفه  
 بیگردد و بعد عشره بر و رسیدیم از تحصیل معمول حلیم و قورمه لذیذ پخته فاخته داده همه کس که فقیر شده بودند  
 و دیگر کس که نیز میخواستند یک جبهه صرف کار خود می آورد و بهیون روز غسل کرده تبدیل لباس فقیری  
 میکنند و بتاریخ هشتم ماه محرم بوقت شب بهین طویل تعلیم میباید که شخصی سرگروه پیادگان در عهد  
 سلطان عبداللہ قطب شاه بود و احداث این مقبره از دست و تعلیم او و علم سرطوخ تا حال  
 موجود است از محله متصل فتح دروازه بلده بر می آید و معمولها گرفته با بلهار صاحب مقابل کرده  
 پس نور سطور قریب چهار گزاری روز باقی مانده در حجت بنیامند و بلهار صاحب بهم معمول انشر فیما  
 و زلفه از مرشد زاده ما و امدادند که میگردد طر فتره تا اینکه چند سال در عالم ابتدای سن چهارده  
 سالگی سید احمد ولد سید محمد دم سینه قریب یکصد و پنجاه اشرف زاده هم سن خود را که همه تا چهارده  
 چهارده سال بودند با تمامی اسباب بنارس سلا از روالهای مغرب کلا بتون و دو پیاده های مغرب  
 طلا و کراتی که انتخاب مغرب طلا بناری و بر سر هر کس آفتابی های نقری و نشان و زیور و مروارید  
 گران بها همه اسباب از مکان خود داده فقیر کنانیده همراه صفوف فقر اجمالی معمولی و مقرری خود  
 بارشوی بسیار و آتش بازی بشمار با جلوس و و صد کس دیگر از عروب و پیادگان و غیره ملازم خود و تنکیه  
 بر می آید و بقیت با بخش صدای میخواند هزار مردم با شتیاف دیدن ایشان خواه نا خواه می آمدند

و میدیدند هرگاه زیر و تختی از بدقت چهارگوشی شب باقیمانده میرسیدند و منقبت نامی خوانند و شرفیاب  
 و زلفه قریب یکبار با الفصد روپیه سولهامی یافتند الغرض این معامله قابل ملاحظه و تماشا است  
 بسیار لطف دارد و مهند اکثر مردم از ازل و انفار و مکینه قوم شیر میشوند یعنی خود را از دست نقاش  
 رنگ شیر صحرای نزد می آید و در کمر خود مانند شیر دم چوبی زنجیر بسته چند کس همراه خود زنجیر  
 در دست گرفته در سینه ما بازار باغاشورخانه با دهنها نواخته میگردند و از اقبالان و دوکانداران  
 معمول میگیرند و گو سفند را از دندان خود گرفته حلقوم او را گزیده خون بر می آرند و حملهای شیر میکنند  
 البته در تمام بلده و بیکم بازار و غیره از دو صد کس کم نخواهند بود و مجموع روز شهادت  
 زیر پل قدیم جمع میشوند و بعضی همچون دیگر دند با کلاه بزرگ و دبال و ارکانغذی مختلف بالوان  
 بسیار و کار برق و برنجی و غیره بعضی بزرگانی بطور قاصدان زنگوله ها در کمر بسته فقیر میشوند  
 و بسیار با انواع و اقسام و ضاع مختلف فقیر میگردند و زرب پدید میآورند و در تمام شهر و قبا  
 نواخته میگردند و فیما بین اینها فساد و قضیه ها و خانه جنگی با پرا می شود که قریب بجنگ جلد پیر  
 اما از اب و آب حکم سرکار مقدوری ندارند که قصاص سروت از سرکار موجود است و قریب دو صد  
 جوق جوانان و طفلان که گری والد یا فقیر میشوند یعنی لباس رنگ مختلف بست بست کس از هر محل  
 بر می آیند که در دست همه که گری میباشند مانند زنگوله های خرد و در که از آن آواز بر می آید  
 و یکس بوجهی های برنجی را زنگوله های خرد و بسته موافق آنچه سرود خود بر میگردانند و ابیات  
 چند در مدح احوال شهید میخوانند و فیما بین اینها نیز تقیه لباس رنگ است که دیگری آن رنگ  
 بر آید اینها همه از اهل پلاطینای سرکار اند و از مقام حسین ساگر نیز در شهر می آیند و میگردند  
 و مجموع را معمول از سرکار مرشد زاده ها و امرای سرکار است از غره محرم تا دهم شهر مذکور سیم هنگام  
 اینها خانه بخانه کوکب پر است که دهنها نواخته معمول الناحیا میگیرند و دین و لاد و ششی و لایسته

قوی الحجت جوان شیر میشود که دستار و طاش بر سر و زنگ شیراز اوراق طلائی بر بدن خود درست  
کنانیده سلاطین و نقش با دیگر جوش و عروب و لایق قریب است پنج نفر با همه آلات حرب برمی آیند  
بجیکل از شیران دیگر مانند روباه دم در کشیده بمقابله این دو تانگی آیند اگر کسی بیاید دم او را برید  
سر می بندد که سال آینه دیگر خود را شیر نکند که دم بریده است و ازین هر دو یکی در سال عبداللہ  
بن علی خان جمعی عروب و دیگر سائیس طوایف بن شانش جمعی عروب نوکران الغرض درین سال  
بند و مسلمان با هم شریک یکدیگر اند و بر وز شهادت دهم محرم تمامی علما و فقہریا و براقا  
مجموع از سنی حسینه علم که استه بزرگ بلده است در دریای سوسی با نشانهای فیلان و نو بتهما  
و نقاره ها و پلا تانهای بار و علی غول و عروب و غیره از هر برخانه امیر و فقیر بقدر مقدار و بیرون  
در وازه پل قدیم سیرند این فقرا، هر دو میل هر دو تعلیم مذکور و فقیران لنگ ها و دیگر فقره از رنگ  
بزرگ با وضاع مختلف و صور گوناگون و جمیع شیران و مجاہدین و بزرگ ها و غیره همه در دریای سوسی  
جمع شده منقبت میخوانند و تمام شب میباشند و کثرت خلقت خدا از چیل و پنجاه هزار یا لک آدم  
کم نخواهند بود بلکه زیاده تر و فیلان بسیار و اسپان بشمار احسانی نیست و در میقد و ران جنبه ها  
میدهند و فرود می آیند قابل سیر و تماشای عجیب و غریب است اما بهر حال مداحی امام علیہ السلام  
را نمیگذرانند اگر بعد عشره محرم یک کس غریب بی مقدور و راز خطیر دهند که فقیر شود یا شیر گردد و هرگز برگز  
نخواست بعد انقضای ایام عشره و کل مرتبه و منقبت خوانی میکنند طعام لذیذی پزند و میخورانند  
و عشره محرم نیز ده شب در مکانهای عمایین هر شب و اتع خوانی و مرتبه خوانی و تفریح معمول است اما بعد  
عشره و کلها بسیار میشود که هر روز در دهه خاز مرتبه خوانیت و از غره محرم تا سہ ماہ مذکور رنگرانی  
بسیار خلقت خدا در حسینه علم سیرند و نزد فضل صاحب و علم بی نیز اما در حسینه علم بشمار که حساب و  
شمار نیست و کیفیت احداث رسم فکر که سابق در ذکر سلطان عبداللہ قطب عالم آمده که عبارت



از ننگر فیصل است که ننگر چهل من طلائی خالص را در سلطان بوقت نجات یافتن سلطان مذکور از هنگامه  
 فیصل که چنانچه روز و شب بر پشت فیصل بسپرده بود بر طبق نیت کردن خود با چهل من شربت مصک  
 با گلاب و دیگر سلطان بسته از قلعه محمد نگر گوگنده در حبسین علم آورده بسادات و فقراد علما تقسیم نمود  
 و چنانچه گذشت الحال عبارت از ننگر و عایدین از طلا و نقره و در غرض از شسته سنج با گلاب و دیگر اطفال  
 و جوانان بسته با جلوس نشان و نوبت و غیره با بسوچه های شربت و حبسین علم می آرند و بخورانند  
 و نذر و نیاز بیکدیگر زنند و فاتحه میخوانند و بهکام می آیند و امرا و صاحبان مقدر و برانشانهای  
 فیلان و بهوای های آتشازی و فیلان نوبت و پلاشهای بار و با جمیست دیگر بقدر مقدر و در  
 باختریان روشن چوکی و تاشنه مرفه و دیگر تکلفها و مرد و دیوان بهمراهی و علمای طلائی و نقره کی بابت  
 نذر و شربت و دیگرهای طعام میسرند از ننگر شمس الامراء و امیر کبیر بتایخ پنجم محرم بوقت صبح  
 بکمال تکلف جلوس هزار نامردم و غیره با تمام جمیست خود از پلاشهای بار و سواران و عمارت  
 و شترالان و علی غول و فیلان نوبت و حوضه های عبیر بالای فیلان و دیگر تکلف بسیار و امیر کبیر  
 و دیگر خود و ننگر طلا و ننگر گل برابر حایل کل ضخیم بسته در عمارت نشسته حبسین علم می آرند و به خلقت  
 خدا از چارمنار و چوک و کسار هله تا حبسین علم در دو کاین و بالای بالاخانها و بنگله ها و عمارات  
 و غیره برای دیدن ننگر مذکور و ننگر های دیگر که در روز و صبح تا شام رسته حبسین تمام خالی نمیند  
 یک آن و زمان از ننگر های نشینند و بعضی مردم مکانها و جاها بکرایه میگیرند و اکثر از آن خویش  
 بنگله ها دارند و هر سال فواصداً میکنند غرض خج زرد و عشره محرم بهر صورت از قیاس زیاده تر است  
 و بتایخ ششم و هفتم ننگر فرزندان امیر کبیر بهین تکلف و حبسین علم و غفل صاحب میسرند تمام رسته  
 چاکمان بلکه بر سر رسته و باز از حیدر آباد و در روز خلقت خدا و رونی و بیرونی مملو است  
 مردم بلاد و حصون و قریات برای دیدن این تکلفها هزار نامردم بے قیاس در بلده آمده

تایخ یازدهم با وطن خود مایسره دهند سهند تا پنج پنجم محرم الحرام لنگر مبارک حضور پر نور دایم الله  
 اقباله و عمره و دولت بر می آید و خود بدولت و اقبال و محلات از سبکله خاص پنجم و از سبکله های  
 دیگر ملاحظه میفرمایند اما از اندرون چن که در هندی چلون گویند می بینند تا اهل لنگر را آداب مجرا  
 بجای آوردن نشود اول نعل نشان طلائی جمعیت هر دو دار و غمه هر کاره یکی فیض آب الدوله  
 بار چهار صد هر کاره ها و دومی خورشید جنگ با چهار صد نفر پیش پیش نعل نشان و عقب نعل  
 نشان شتر سواران اخبار و باندان و شتران بان قریب یکصد شتر و بعد از آن نعل نشان جمعیت  
 علاقه دیوانی از سواران و پلاشه های بار و حیدران و رساله داران و عروب و سکمان و دیوان  
 و غیره قریب شش هزار جمعیت و بعد از ایشان کمندان بار با جمعیت های آراسته و پیراسته بالبت  
 با قاعده و دویس نو بنو سقر لاطی که دویس لفظ انگریست یعنی لباس جوانان بار قریب پنج شش هزار  
 جوانان و توپخانه و غیره تیار بزرگ و برق و پس اینها سواران عروب سندی و سکمان و غیره  
 قریب سه هزار جوانان و بعد از آن سواران پیاده های دیگر امیران و سرداران و حیدران و غیره  
 علاقه دیوانی و بعد مجموع آئینه جمعیت نشان زرین خاصه سواری مبارک حضور پر نور با چهار صد  
 پانصد هر کاره معده دار و غمه های دیگر پیش پیش نشان مذکور و خود نشان مذکور بالای نعل بزرگ  
 با نعل سقر لاطی سرخ کلابتونی زرتاری و نشان کمان خود مفرق باشعله های طلائی که در وسط آن  
 خورشید مفرق لطلالی آهسته است که دیده اند دیدنش خیره میشود و همراه آن دار و غمه باندان قریب  
 پانصد نفر باندان با سیر قهای مفرق شعله های طلائی و شتران بان بردار بسیار و عقب اینها قریب  
 یکصد پنجاه شتران اخبار که بزبان هندی ساندانی سواران تیز رفتار گویند و پس اینها سواران سالهای  
 امر و سرداران قریب پنجاه سوار و فیلان عاریها و حوضه های امر و خوانین و عقب اینها سواران  
 بشیر از مفرقات و پس از آن منصب داران صاحبان نعل و پاکی و سپان باد پیمای عربی و عراسی

قریب پنجاه سوار خاصه سرکار و بعد ایشان فیل نشان و دویم خاصه سواری مبارک با هر کاره با دوار و غو  
 و غیره و بانداران و شتران بان برادر و ساندانی سواران و غیره پستور مذکور و جمیعت بار و جنگ  
 قریب یک هزار پانصد جوان با سیر قنای گنناشی و عرب بن شاش قنار جنگ جمعه و عرب و عرب  
 عبد الله علیخان و در جنگ جمعه و عرب و ششج احمد علیخان عبادی سیر یا جنگ جمعه و در نشان  
 و سیر قنای و عرب عمر بن عوض جان باز جنگ جمعه و سیر قنای و عرب بن محفوظان طیران جمعه و  
 و سلطان غالب جمعه و علی عبد الله جمعه و عبد الله بن مبارک جمعه و وید صالح جمعه و دیگر  
 جمعه و دران بان شانها و سیر قنای قریب پنجاه جوانان عرب و ولایتی حبشی و مولد و غیره و بعد اینها  
 پلاشتنای بار و سی و یک هزار و در قریب سه هزار بار و سی و یک هزار و سی و یک هزار و سی و یک هزار  
 هزار بار و سی و یک هزار و سی و یک هزار و سی و یک هزار و سی و یک هزار و سی و یک هزار و سی و یک هزار  
 با پیشش محمود خان و یک هزار با جو کین صاحب سرنگی و یک هزار با ملکوت صاحب فرنگی و یک هزار با  
 کیتان صاحب فرنگی و پانصد بار و سی و یک هزار و سی و یک هزار و سی و یک هزار و سی و یک هزار  
 بار و سی و یک هزار و سی و یک هزار و سی و یک هزار و سی و یک هزار و سی و یک هزار و سی و یک هزار  
 و دیگر که ذکر فرود آمد و فردا موجب طول کلام است با جمیعت دیگر قریب چهل هزار بار و سی و یک هزار  
 حاضر رکاب مظفر انتساب است و بعد اینها خود اسیر کیش لاهور بار و سی و یک هزار و سی و یک هزار  
 خود با جمیعت همراهی خویش از سواران پایگاه خاص و پلطن های بار و سی و یک هزار و سی و یک هزار  
 آتش از مسعود کارزار و شتران لان برق آتار بسیار و عرب و در و ایل و دیگر سالهای علی غول  
 متفرق و غیره بسر انجام جنگی ولایتی خود و فرزندان در عمارت های مکرر بار و سی و یک هزار و سی و یک هزار  
 بهار و در و بلم برداران و برچی برداران و بانداران و خاصه برداران و شاگرد و پیشه و غیره قریب  
 چهار هزار جوانان و غیره مفصله و بعد از آن رساله شیر بچه ما و خبر از برداران سرکار قریب پانصد نفر

معه چهار ضرب قلعه شکن و کرناال باویر قبا و غیره همراه ظفرالدوله و جوانان محمد سلیمان و فرصت سنگه  
 کمندان معقرابین و آقا باقریب بکیر ارجوان و عقبابینا و وازده فیلان باحوضه های نوبت  
 بازرب و بم و قترانی و نفیری با و جهانچ ما و دمامه با کمال خوش صدای مرثیه خوانان و نقارچیان  
 و ششخه نوازان بوضع نوبت مانتی که بجهر و شین زن غم امام علیه السلام بالا میگرد و دوزیر فیلان عبیر  
 خوشبو که بالای خلقت خراب جای خاکریزی مانتی میباشند معمول قدیم است و قریب بست  
 میان کلان باجل های مقرلاطی و محمل کار مقیش و تار و ساده بزرگ زر که خاص نائب سوارهای  
 حضور پر نور است با سوزنی خاصه که سوا فیلبان احدی دیگر بر آنها سوار نباشد پیش پیش  
 شایان تنگ پوریه حاضر دار مبارک و طلالی و نقری و مقیشی و کلان بتونی و روبروی شایان  
 طلامی مذکور و دوزیر پوریه های خاص برداران همراهی جوام هزاری و چک لعل سنگه هزاری  
 و آ و رده پس سنگه هزاری و دیگر با عقبابینا پیش پیش علمای طلالی و نقری نذر سلامتی  
 حضور پر نور روشن چو کی چو کیهای با جتران شیرین نوای سرکار اوزنگ آبادی بالیاسهای  
 عالمگیری و سپرچ های کارکناری مقیشی مرثیه مادر ششخه خوش صدخوانان و زیر شایان مذکور علمای  
 طلا و نقره بسیار بنابر نذر و در کشیت های تنگ مبارک طلالی و دژهی طاش یعنی خنتای علم مبارک  
 حبیبی علم مانند و پط با پطکه های کمر که هر دوسر یک چهار مقیش باشد و زر نقد نذر و پیش شایان  
 سبوح های شربت نبات سیفید خالص با گلاب قریب بکیر ارجوان و سربسته از پاچه های سبز و سرخ  
 مقیش و دهمه کار و پکهالان شربت و اینجه سبوحه با منقش با نقش و نگار عجیب و غریب از صندل  
 خوشبو و هم در رنگی های بالای دوش کماران و بهویان سرکار و عقبابینا عماری سبز اسیرالدوله  
 خانان سرکار و متعاقب ایشان میل نقاره های کلان با جهانچ نوازان اینجه جلوس با یک نیم  
 پاس و زبرآمده با قریب یک و نیم پاس شب ز نظر انوز حضور پر نور میگذرد و پاسی از شب با تینانده

پدرشونی بسیار و آشنای بسیار و هوای فلک گذارد حسین علم دخل میشود که دو صد چوبه  
 هر کاره براتهام جلوس لنگ مبارک برای عدم تفرقه یکدیگر و تفرقه زانقدان در پیوستگی  
 مقرر و تعیین میباشد و اعتصام الملک بهادر عرض میکنی حضور پر نور آغا خان جوانان از  
 مبارک بر بنگلہ برآمد گاه حضور پر نور حاضر بوده بتقدیم تمام بر می آرند که در پیچ جاتفرقه  
 تماشاخانه خلق الله را حساب شمار نیست که از اوطان و دور دراز می آیند تا اینکه حجاب نشین  
 خلافت برای دیدن این تماشاخانه تا در العصر مکانها بکرایه گرفته می بیند پس زنان آ  
 کنندگان بازار را چگونه بنشیند که تو بر تو میباشند و بنا بر ششم و هفتم لنگ مبارک مرشد  
 اقبال نیز بتشرک بر می آیند و نزدیک آن فرصت از هنگامه لنگهای خرد و بزرگ خلا  
 تماشا میان امیر و فقیر را سوا میهند و مسلمان جمیع اقوام را جزو بدین لنگها کار دیگر  
 در ده روز عشره محرم معاملات و بنوی یک قلم سه و دهمه خلافت و تفرقه داری و نما  
 مصروف اما شب هم محرم که شب شگفت سوارهای علمها و تفرقه با است بشیر شام  
 باروشنی بسیار است که هر علم و تفرقه و براق بجلوس و هجوم مردم بر می آید مخصوص  
 باجلوس و تزک و هجوم غنیمی هزاران مردم و هزاران آفتابی های انواع و اقسام و دیوهای  
 و حساب از قیاس بشیر بر می آید چنانکه سالین ذکر آن گذشت بر روز دهم که روز شهادت  
 سواری علم مبارک بی بی ایمنه علم مبارک خاتون محشر علیه السلام از عجایب و غرائب  
 یعنی بوقت یکپاس روز برآمده علم مذکور از مکان خود که بیرون پلیده است از دروازه  
 اندرون شهر می آید صورت جلوس سواری اینکه اول بدست طفلان محلیه قهای بن  
 بیرق که از هر هر دوکان در دست معمولی اهل بازار فلوسها میگنیزند و عقب اینها نشا  
 نشان بهر بر شتر و پس آن دو صد نفر چادر داران یعنی سائیان باللهه های

و دوست های خود گرفته میروند و پس از آن علمها و تعزیه ها و برافشا و دو قبر سرخ کاغذی با هم پیوسته  
 کاغذی حمزه عقب اینها نابوت محله و پس اینها جوق جوق های نجیبان و امرزاده و منصبداران  
 و هندوان و مسلمانان هزارها همه شرفا و خیره مجموع سرش پابرهنه سینه زنان حلقه حلقه حسین حسین  
 گویان در جلوه داری علم مبارک تمامی مردم مذکور از مکان علم سطوت و ادبیای موسی جانب چا در  
 گهاک حاضر میباشند و مساوت تمام سال در آن روز میمانند گویا روز قیامت است که بطور آگاه  
 و هزار خلقت خدا خرمه ها و غلوس ها و بادام ها و پسته ها بالای علم مبارک نشان میبندند و هندوان  
 زن و مرد بجان اعتقاد تمام دارند و بر هر مکان عمادین سر راه مذر و نیاز و سهره های میثقی و  
 گل و دهنی های طاش و کار و سمه و خیره معنه مذر نقدی میگذازانند و میبندند از دست خود با اعتقاد  
 تمام و طفلان شیرخواره را زیر سیاه علم مبارک گوشها و بینی را سوراخ میکنند تا مقبره شاه  
 ظهور افتد صاحب در چوک میدان خان که محاذی مکان فوخت المکات است مجاوران علم مبارک را  
 بر خود بسته میسیرند و از آنجا حسب الحکم حضور پر نور بجهت نهایت کثرت هزارا مردم انانث و مذکور  
 علم مبارک را بالای فیل خاصه سواری حضور پر نور غلام علی نام در حوضه آتش بر میارند که از هجوم  
 خلق الله طاقت رفتار بجایوران نمیباشد و بر هر قدم مذر و نیاز و سهره های گل و خیره  
 میگذازانند و مبدم توقف در رفتن میشود و هذا بالای فیل بر میارند و نقشه علم مبارک اینکه اسم  
 ذات الله را یعنی لفظ الله را بالا کرده آسمای چنبرن پاک و طغر القبر بنه نیک علم ساخته اند و بجهت  
 چوب و بالایش برخی و خیره به طلع طلای احمد خالص ملع است و قنیکه از ولایت آوردند علم چوبی  
 بود و اما از زبان مردم قریم معتد معتبر و بزرگان پیشین قدای ایندیا با شده این شهر  
 حمید را با دفعت آنها هم ثابت شد و باستحقاق و التذکره که چوب این علم مبارک همون چوب  
 تخت است که جناب مرتضوی علیه السلام جناب سیده النساء العالمین علیها السلام را غسل سیت

بر آن تخت داده بودند کجا گیران ولایت تبرگ از پارچه چوب تخت مذکور بعد مدت که بدست اینها  
رسیده بود این علم تیار کرده است و بنیو و ند بعد از آن از کربلائی سلا دست بدست با نشانان  
قطبش هر چه را با رسید ایشان از مس و برنج و نقره با هم آمیخته کمانه تقییه نموده بالایش  
بطلائی احمد طبع ساخته و چنانچه بهمن طرز تا حال قائم است و عقب علم مذکور هشت علم بزرگ تر مرتفع  
بنام دوازده امام علیهم السلام علمهای قدیم فولادی که در عهد سلاطین قطبش همیشه تیار شده اند  
بفاصله است قدم پستیز علم مبارک آورده نیزه ای نه ازین استیلا کرده و فتنه بوقت و در تر رفتن علم  
مبارک و دیده میسرند و نزدیک تر بقاصده قدیم میسر سازد و بر زمین قائم بنمایند و توقف میکنند  
که علم مبارک و در و دتا باز دیده بهر ند ازین حرکت و دیده بردن علمهای مذکور را عجب  
صورت غم و الم بنظمی آید که متعاقب علمهای سطور دوازده امام قریب پانصد عورات سر و پاره  
و ستها بر سینه زنان و سر کوبان همراه علمها اینها نیزه که بگریه و زاری و دیده می آید صورت  
قیامت برپا میشود و مردان و زنان هزاران هزار علی الخصوص سنوزات محلات و غیره از هر هر بنگله  
و سقف و کوچه و در جلون و پرده های بنیند و گریه و زاری و سینه زنی بنمایند و زنان دیگر حجاب  
هزاره در سینه و باز راستاده زیارت میکنند و زو جم محرم روز شش و نشر حیه را با دانت و بهین  
صورت علم مبارک قریب سه پیر و زاز زیر چارینار و چار کمان در مکان قدیم رسول صلی الله علیه و سلم  
زن و مرد که علم خاندان محشر علیها السلام در مکان قدیم مبارک پدر عالیه خود یعنی خباب سالن تاب  
صلی الله علیه و آله و سلم برای فریاد و استغاثه از دست امت آمده است که فرزندان مرا ناحق با اولاد  
صغیر و برادران و خویشان و رفیقان کشته سر عالیش را شهر شهر که چه بگو چه و بدیدر گردانیده و آب  
و طعام یک تخت نداده تشنه و گرسنه او را و فرزندان و موالیان او را قحچ نمودند و حیران و پریشان  
ساختند و خیمه های سراق عصمت را آتش داده تاراج و غارت کردند و بی پرده و سر و پاره بنه نمودند

و طفلان معینتری تقصیر را در یک رسن و زنجیر کشیدند و سیجادهای ناتوان را در طوق و زنجیر  
در گرفته مهارشتران بخت مبارکش داده پابرهنه پیش پیش قطارشتران بردند ایا کدام تقصیر  
است شما کرده بودید امر و زکر روز نموده حشر است و من در جناب شما فریادی و مستغاثی داد و خواه  
آمده ام تا بغیر اوست رسیده پس باین خیال علم را ختم کرده گوشه بگوشه میگردد و اندک گوشتی تلاش کس  
میکند و می جوید پس حال خلاصیت از دیدن این حال قریب میشود که خود را از دست خویش بخش  
خصوصاً در آسمان مستورات پرده نشین بپرده حالتی میکنند که شورشتر نیز ازین قسم خواهد بود  
معاذ الله معاذ الله هر کس که این معامله بشپس خود بیند او تمام عمر این غم و الم را فراموش نخواهد کرد  
المنعنی در اینجا یک لطیفه یاد آمده است که در میان حشر و نشر قیامت اگر جناب فاطمه علیها السلام  
فی الواقعی در پیشگاه جناب احدیت برای ظلم و ستم است داد خواه آمده طلب داد خود در عدالت  
بارگاه الهی کند در آنوقت جناب تقدس الهی بکدام وضع و بچه صورت الضاف خواهد کرد و داد  
خواهد داد و حال است چگونه بوده باشد اما یقین است که آن روز حق سبحانه تعالی اختیار و عدل  
و عید در دست آنجناب دهد تا در عوض خون ناحق جگر گوشه گان خویش هر چه خواهد بکشد  
از آنجا که او جگر گوشه شافع محشر است یقین تر همین که آنجناب شفاعت است گنهگار پدر بزرگوار  
خود فرماید و همه را مننون منت خود سازد اللهم صل علیها و علی اولادها اکرام القصة بعد از آن  
از مکان مذکور بعد فاتحه از آنجا برآمده تا دریای موسی بیرون دروازه چادر گماط در میان  
آب دریای موسی مذکور علم مبارک را از نیزه برآورده غسل داده در شتی نهاده بالای حوضه  
فیل بر داشته الوداع خوانان بمکان خود از بیرون شهر بمکان معمولی میریزند نصف اللیل علم  
داخل مکان خود میشود و بر وز چپلم و گل مرثیه خوانی بنمایند و سال تمام متهول است که علم مبارک را  
بغیر نیزه در شتی بر وز چپلم بوقت شب از شام تا یکپاس شب میریزند و مانند آن مذکور میفرمایند



وزیرت میکنند تمام سال همین طور رسم زیارت علم سطور است که او را تبرک عظیم بلده میدانند  
و فی الواقع چنین است این سواری علم مذکور بر وز شهاوت و سواری نعل صاحب شب و هم در سفت  
اقلیم جای دیگر نیست در میان بلده جیرآباد و صاهنا الله عن الفتن و الفساد مردم هفت کشور  
حاضرند و قابل این معنی هستند که هر یک ملک و کشور متظرانه آمده و زیناچ تو زک قطبشاهیه سطور قوم  
است که این علم مبارک و عمر سلطان عبد الله قطب شاه در قلعه گوکنده حسب الحکم حیات انصاحب  
ماد سلطان مذکور استاد میکرد و بعد از آن حیدر نام شخصی از ملازمان بادشاهی محمودی برت  
علم مبارک مدتی بود که تا سالهای سال علاوه حیدر مشهور بوده اما درین زمان علم بی بی مشهور است  
و از سرکار جاگیر و نوبت برای اخراجات مقرر شده و حضور پر نور دام اقباله خود بدولت اکثر بطوان  
وزیرت تشریف شریف آورده اند و مکانیک علم مبارک استاد میکنند تیاری جمال صاحب عظمت جنگ  
وکیل ظفر الله و ایساز الملک است و نیز مکان قدم رسول و پنجه شاه در بلده از محذات اوست  
معتمد بوقت قریب مغرب علامه و یتیمان که و بروی دروازه و بیرپوره بلده است بجای  
تمام بر میدارند صورت جلوس سواری آن اینکه خیرج مبارک چهار پهلوی از چوب ریاچه سیف  
باریک پیچیده که اندر و نش بالای تخمه چوبی و دو تیر طرح کرده اند و بالای همه چادرهای گل دراخته  
زیر شامیان کلان مردم بر میدارند هزارها اشرف و نجاسیند زنان و رجاوسیا باشند و بالاک  
دو اسپ تیز رفتار دو جامه و دو دستار خون افشان بر انداخته پیش پیش می برند و در میان دو خنجر  
نیل نوحه خوانان نوحه میخوانند و علمها بست بر میدارند که مطلع نوحه است مطلع آه چین است  
شاه شهبیدان مهابت بزرنجیر حلیه یتیمان مهابت جلوس نشان نیل و لیطن بار و غیره از دروازه  
بیرپوره مذکور بیرون دروازه چادر گهاط در دریای موسی برده خیرج مذکور را قریب نصف  
شب در آنجا رسیده بالای ریگ متصل آب دریا می نهند بوقت نهادن آن بر سر ریگ

برای برداشتن ریگ از صریح مذکور هنگام عظیم میشود که اکثر مردم زخمی شده اند و حال اکثر میشوند و عاشر  
اینکه معمول منوره از قییم الایام نیست یعنی هر کس مطلبی یا دعای که داشته باشد برای حصول آن  
یک آبجوره گلی همراه خود آورده طلب خویش در دل خود تصور نموده و ریگ از زیر صریح اول  
بر داشته در آبجوره انداخته تمام سال در خانه خود بدارد یقین است که در تمام سال بهر ادول خود  
میرسد بعد حصول مراد کو نذر شیر پنج یا از انعام شیرینی در آنجا برده فاخته داده به مردم میخوراند  
لذا برای برداشتن ریگ هر کس اراده نیست که اول خود در بار و هرگاه هزار و دویست و هشتاد و نه  
الوده و سی نمایی یقیناً کشتش میشود و پنج بانه جنگی میگردد و آن شب خوب نظر کنند که از چادر گماشت  
تا پل نذر دریای مذکور همه جا کو نذر های انواع و اقسام لغت الهی است و روشنی شمع بیشتر نظر  
می آید و خلعت خدا بر سر مردم میخورد و الغرض بعد فاخته نذر های صریح را که از هنگام دست  
رسانیدن مردم برای بوسه تقسیم چهار پارچه اش جدا میشود غسل داده بروشته الوداع خوانان  
بجای خود میزنند بهر بطور

الوداع و الوداع شاه شیب ان الوداع	الحسین بن علی و وجاک سلطان الوداع
<p>این علامه هم از وقت قطب شاهیه است درین علامه غیر از عورات پرده نشین عصمت و غنت هیچکس مرد از اولاد باقی نیست سرانجام سواری روشنی و غیره همه جلوس از حضور پرنور می آید و خود بدولت و اقبال ملاحظه میفرمایند که از زیر دولخانه قییم می برند هزارا هجوم خلافت و از سرکار دولتمند روشنی از غره محرم تا فاخته چهل می رسد و نذر و نیاز سوای دو صدر و پیمه معمولی عشره محرم عنایت میگردد و از نذر و دیوانی و مهاراجه بهادر نذر و نیاز و روشنی و غیره هم می رسد و این صریح که بعلاوه یتیمان شهر است موسوم بنام یتیمان حضرت سلم علیه السلام از وقت سلاطین قطب شاهیه است معناه الطرف در وازه علی آباد نیز مجمع هزاره مردم برای دیدن علمساو</p>	

تقریباً ای آن سمت که بهیون طرف برده سرو میکنند خلقت خدا علاوه تیمان را دیده بعد بهیون  
جانب میروند از شاه علی بنده تا دروازه علی آباد مذکور اندرون شهر انجیکه علیها و تقریباً و برقی  
در آن محله استاد میکنند بعد روز شهادت بهیون طرف بیرون شهر بمبانت یک کوه برکرا  
که ملو از خلایق و روشنی بیشتر و متناهی ای آفتابی بسیار است برده در چاه کلان متصل باغ حضرت  
قدسیه عمده بیکر صاحب مغفوره والده حضرت غفرانکاب سرو میکنند سواي خلقت ساکن آن سمت  
و ابل تقریباً که هزاران بزار میباشند و جای دیگر نمیروند بسیار خلق الله از سیر مجبیه پل قدیم که محمد  
عالم هزار مردم انان و ذکر است فرغت یافته زیارت علاوه تیمان کرده یکپاس دل شب  
بست دروازه علی آباد مذکور می آیند و تا یکپاس شب باقی مانده بیکان های خویش میروند  
البتة از دوصد تقریباً و غیره کم نخواهد بود و اما بطرف دروازه تالاب میرج که برای دیدن علمای امام باقر  
که بیرون شهر متصل عیدگاه کنه است کثرت خلایق بسیار میشود از حضور پر نور جاگیر چهار هزار  
روپی برای اخراجات آن مکان مقرر و جاریست و قریب پنجاه شمع در هر بار روشنی بمصرفت  
سیر به حضور پر نور خود تشریف آورده ملاحظه میفرمایند از دوصد علم خود و بزرگ کم نیستند  
و تئیکه قلعه سه هشت فتح شده علمای آنجا و ضبطی سرکار در آمدند حسب الاشتهای رحمان یارخان  
عشره شاه سراج ثانی که سابق در عالم دنیا داری دار و غم هر کاره های سرکار بود امام باقر باحدث  
آمده جاگیر چهار هزار روپی در عهد حضرت غفرانکاب بسی اسطو جا به مقرر شد که در اخراجات محرم  
صرف نمایند تا حال بحال و برقرار و جاریست اگرچه علیها و تقریباً و براتما همه بر روز شهادت  
بطرف دروازه پل قدیم برده در دوسوی سرو میکنند و دفن مینمایند و هر تقریباً به یکپاس  
و تکلف تمام میسیرند و خلقت خدا قریب یک شخصت هزار آدم از چهار هزار تا دیبای مذکور بالای  
عمارات و بالاخانه ها و دکاکین بازار و اکثر سوار فیلان و سپان و بسیاری پیاده پای خویش

و عایدین بالای عماریه و حوضه های فیلمان سوار شده و دریای موسی خیمه داده می بنید و با منسوب  
می نشینند اما نصف شب بلکه تمام شب تا صبح ارباب میل با دریا بارش می بسیار باشد و کل دریا  
ملو از دمان می باشد نسبت به میخوانند و روشنی می کنند و علم سر طوع تعلیم مله میره فقر ایل خود  
از خانه خویش قریب سه پیر شب گذشته قدم بقدم در روشنی بسیار بدریای مذکور میرسد و لیکن  
در هر برج آنظر کنند بهین طور مجبوعه با خلایق جلوه گراست و قدرت خدا بنظمی آید معند اگله های  
حسینی علم علی الصباح روز شهادت در شیتها نهاده روز شهادت از مکان خود که نزدیک از دروازه  
پل قدیم است قدم بقدم هزار با خلایق میسرنه سبب هجوم هزار با خلایق و غلطیدن مراد مندان و بر  
بالای زمین در گل و لاکه سقه با صد نامشک نجوایش مراد مندان برای سروی آب میپاشند  
و گذر ایندن نذر و نیازها و سوراخ کناییدن بگوش و بینی های طفلان قریب دو پیر روز بدریا  
میروند یک یک قدم از هجوم مردم بر داشتن شکل میگردد و گدازشتن نیز بدقت میسر میشود پس گلهای  
در رود موسی دفن کرده بعد از قاتحه قریب سه پیر روز بر میگردد و وقت مراجعت الوداع  
میخوانند معمول همه است معند اختلافات روشنی و غیره و آرایش و سرایش مکانهای عاشو خانه ها  
بسیار جاست خصوص در چند مکان نهایت تراست چنانچه در مکان راجه را و ز نه با حیونت  
بها در که تمام سال بعد دفن کردن تغزیه بر فرش شهادت از روز چهل تیار تغزیه نو تمام سال  
میشود و در هزار روپیه در خرج تیاری ذات تغزیه به صرف میسرسد و هر روز روشنی یک هزار روپیه  
در روشنی و شب ده هزار روپیه خرج میشود و در میان چمن ها و خیابان از سبزی گندم براق ها  
و شیر و شتر زه با صورت مختلف و اوضاع متنوع میکاشتنند عجب خوشها میگردد و روغن از گدازگاه  
آب اند آب باران بیرون بر می آید و غراب برای چراغ خانه خود میگیرند و و شیر پرورده هر دو  
جانب تغزیه استاده حاضر میدارند و دیگر در جلوه خانه راجه چند و لعل مه راجه با در آرایش میبرایش

از روشنی درختان و لایق و قنادیل و شیشه آلات و روشنی و تختة بندی چراغان و بهج خلق الله  
برای دیدن طئی های کاروانک و روشنی و غیره و نقادیر بادشاهان و غیره بسیار و متناهی است  
آتش بازی و در عاشر خانه حسین یا در جنگ عرض یکی میر عالم مارا الهام سرکار که آئینه های  
باز و قد آدم و دود در طول بلکه بعضی زاید از آن بلع در عه که جمله دود در عا و بالا در عی و در عرض  
از یک و نیم در عه کم نیستند مال یک لک روپیہ از کوٹلی علی بیگ خان بہادر سوداگر خرید کرده در  
عاشور خانه خوزینیت داده و درختان و لایق روشنی و آئینہ او کاروانک مکان را تکلیف تمام  
منوده و بہر ہر امیر و فہمی ماتبرک از طاش و بنیہ الملک بہادر و راجہ چند و صل مہاراجہ بہادر و فرزند از  
ایشان و فہمی های طاش با سلاک مراد بہاد و دہ خست می نمود و ہر گاہ در تمام شہر روشنی و تکلیف  
عاشور خانہ میدیدہ چون بمکان حسین یا در جنگ می آییم چنان معلوم میشد کہ در پرستان آمدہ تا شا  
سکانشا و تکلفهای ختمی می نمود و دیگر کاروانک در مکان سید و صاحب و بخشو صاحب بندہ مکان  
سیر محمد علی عزت تخلص کہ بزرگ بود از جوانان روزگار با کمالات علمی مکان ایشان پیوستہ بسر کوچہ  
ایرانی بر رستہ کلان پنجہ شاہ است ہر گاہ در روشنی مہتاب آتش بازی بہ بنید چشمہا تماشا می آن  
ہم چشم روشنی کاروانک آن نمیکردند و سادہ کاری و لغات مکان رستم زمان خان خلف  
خان زمان خان مرحوم حال سیر الملک بہادر کہ صفائی مکان و فرش و روشنی و علمہا و شیشہ آلات  
و بنا کاری طئی و آنک و غیرہ تعین و چسپال نمیخواہد کہ از اینجا برخیزد و تکلفهای روشنی و غیرہ مکان  
این الملک و مکان ماہ اتفاقا بالی مطوایف کہ برای استناد کردن علم ماہمہ تیار بہا میکند و سادہ  
کاری نقاشی و طرز عمارت سفیدہ کار و نیل تعزیر جعفر علی کہ مرد و سپاہی ذی تقدیر ملازم سرکار بود  
و نیز طرز نادار و سرسوزن بر شہر بصورت صریح تیار میکند کہ سبزی آن چشمہ را خشکی می بخشد و  
تکلفہا و روشنی ہا می نمایند و در محاذی مکان خویش تا دہم آئینہ بندی می سازند و در حنا ندان

راجه اوجاگر چند رای بهادران در عصر است و نیز تکلف نشونی و غیره و آئینه بندی آبدارخانه نرزدان  
 شمس الامام بهادر اسیر کبیر در آبدارخانه راجه نکل از شیشه آلات و آئینه بندی و روشنی خارج از ارقام  
 قلم است معمد او بگر در کانه اوسته بسته و بازار بهادر در سر هر محله به محله خارج از قیاس و شمار  
 است و حال کاری نازک تغزیه قدیم مکان حکیم صادق حسین خان المشهور به بنا الفضا صاحب که حالا  
 محمد و جیه الدین حسین عتبه و اداسیان بنایت نازکی و طلا کاری و نقش و نگار شجر و شاخار گل غنچه  
 برگ و بار و آیات و ابیات و صلوات بکنده کاری عجیب و غریب که سیکنه نازکتر در تمام هند و دکن  
 نادر الوقوع است در هیچ جا بنظر نیچکین آه اینیسی بسیار با تحقیق رسیده الفرض تمامی اهل بلده و دشره  
 محرم مصروف اخراجات بسیار اند و نقشه های انواع و اقسام بجلوه تازه می آرند و علی هذا القیاس  
 در تباری تکلفات سواری نقل صاحب از آقبالی باوشنله ایناران هزار که خارج از قیاس لشبری است  
 بر می آرند و بطرز های انواع و اقسام میسازند عقل و جبریت است و بی حساب هزار با مردم از پیر و  
 و جوان و اطفال همراه می دهند و واحد پیرا اوفیت نمیرسد محض تائید غنچه تصور چنانچه بار با تعلم آمد  
 معتمد مردم شهر تمام هند و سلطان و بعضی اهل دیهات مجموع تاده روز لباس سبز میپوشند  
 و بعضی سیاه و آبی که آن را سیله گویند بقیبت از دو فلوس تاده ده روپی و سیله است و روپی  
 زنها و مرد های و میقدور و حایل می اندازند رنگارنگ با کار ششم و شیش و کلاتون و سونی  
 ساده و دیگر با کار زتاری مخصوص و حضور بر پوز و محلات و هر شد زاده ها و بعضی از او اکثر  
 طوافیان رفاض این رسم اگر چه خاص برای طفلان است که فقیر میشوند و سیلیها در حایل می اندازند  
 اماندینولا برای پیر و جوان و شیخ نو ساله جار است و شربت از قند و نبات و شکر سفید یا کلاب  
 جابجاند و میقدوران و نرزد و غار از شکر سرخ و قند سرخ و هر هر مکان و عاشور خانه و در  
 سیله های آبدارخانه با تیار و حاضر که آرزوی تمام میخورانند و طعم نمیزد به همین طور

الفرض تکلفات محرم الحرام قیسکه در بلده حیدرآباد میشود و در هیچ اقلیم نیست این عالم بدون دیدن چشم  
خود دل را تسکین نمی بخشد اار و غرض خوانی در هر جا است علی الخصوص در مکان علی باب و خان اقبال  
تخلص که مشهور بمیرزا مهدی بودند که بنسبه مرشد قلی خان بنگالی عالیشانان در هیچ بلاد و امصار  
مانند ایشان درین کمال روضه خوانی و واقعه خوانی و بیان احوال امام شهید معصوم امام حسین  
علیه الصلوٰه والسلام بنظر احدی نماند هر گاه بالای منبر برآمده فاتحه میخواند خلقت خدا از پند  
مسلمان هزار نام درم را بغیر بیان احوال بسیار رقت عظیم دست میداد میخوانستند که خود را از دست  
خویش هلاک کنند تا ببیان چه رسد بیانش را بیان طلاق لسان و وضاحت بیان از هزاران هزار  
بلکه خارج از بیان و اظهار بوده قوت بیانی و انداز کلام سلک در شاهوار فرد فریاد منتحب و زنگار  
بوده تمامی خاصان بلده از امیر و فقیر مسلمان و هندو و همه را در عاشور خانه آتش حاضر میبودند  
و در ایام دیگر غیر از عشره محرم در هر هفته معمولی مقرر میگردید که کثیر خلایق میگرددید چون خان موصوف  
بهشت برین خرامید سلک و شصت و شش هزار ابیات از نوحه و واقعات و خطبه و رباعیات و  
قصاید غرا و منقبت طبع را در خویش گذراند چنانچه رباعی یکی از ان نیست رباعی  
علی آن جسم نبی حفظ خدا جامه او مله راززل تا به ابد آمده هنگامه او در نجابت چه نویسد  
صفت او مهدی و بنجد امیر از نور عرش نسبت نام او

### ولر رباعی

باعلی مهدی چه گوید صفت سپ تر	پس همین دو صفت است با وضو سما
بفک رفتن او همچو دماغه بنوی	بزمین آمدنش آمده چون وحی خدا

قصیده و نعت حضرت سالت پناه علی الله علیه و آله و سلم

# در منقبت جناب لایت پناه صلوٰۃ اللہ و سلام علیہ

چنان نور جو شید از خامه من  
لفظ دور و هر سطر سلاک گزیند  
که لاله دو اتم شد و کاغذ از گل  
که نظر است از بهر آن پیشوائی  
بگفتم چه باشد نشان ده تماش  
که از نور آن جامها جلور شد  
ضیای قمر شد بقای خضر شد  
که این راه نیت شعی است کز حق  
ز شیرینی گفتگو نشین چکیم  
بهرنیاز بندم بکف نیشکر شد  
ز چشم و زبان و قد و رنگ رویش  
که در بونه بزرخ مقرر نس  
برای چشم و چراغ ملایک  
در و جمع هر شسته تا نظر شد  
که بر طوق قرب خدا رب ارنی  
رسد چون نگاه دلم سوی رویش  
خدا خیر خواش فلکبار گماش

که پنداشتم اول شب سحر شد  
چو دیدم چنین طرز گوهر شکاری  
ز ترکس قلم زیر شقم قمر شد  
که در بنده گی میناید خدائی  
تو بنماش باین کن کماثر  
ز روی محمد ز موسی محمد  
صفائی سحر شد و قاتل ابشر شد  
بروح الامین و طواف حرش  
که از شهر نشان رفوم سطورش  
شده ز گرس و سوسن و سرو گل را  
بصبح ازل چون حجت خبر شد  
ز تاثیر اکثر فیض نگماش  
ز شمع حرمش منوره گردد  
بکوشش بود شمع ازل چشم موسی  
چو شد مبنی الدن ترائی خبر شد  
بگویم که ایدل نمازت ادا کن  
ملایک سپاهش جهان خاک آثر

ورق مهر شد تا سطر شعاع و  
بگفتم بدل غم مدح که دارم  
بگفتا آن شیوه ره منائی  
خدا اوج اول شام و سحر شد  
همین خواهد مطلع که مانند خورشید  
ز خوی محمد ز کوی محمد  
خبردار ایدل ادب پیشات کن  
بماند بر کار پا باز سر شد  
قلم بکفتم بلکه انگشت تها سم  
بر خلقت فاخر آفینش  
نالی تو احوال خورشید اعظم  
وجودش خلقش قرص زین شد  
چو بینی در آن شمع جای فیتله  
بود شمع آن نور پاک جنبش  
پس از بادگی سوسن کینه او  
شب عبید بگذشت و وقت سحر شد  
بعد دوست داری بی پائندی



<p>بوقت سواری بشام و سحر شد سحر شد قمر شد نظر شد سحر شد زبان سون و سرفقه گوش زبنت چه حیر که از صوت حیدریش عدم همتی و غار گل خشک تر شد گر قهر و لطف جناب همی سپرد چو شد نقش پایش بر دوش همی ز تصویر و از خط و از قدر و پیش سپهر و زمین و جهان و سحر شد فلک چار و دیوار و کر میش زین و میکال و علان کرد بیان هم سیلان مور و عصا کش کلیم و مقرر بفرشتی آن مقرر شد که بهر شش نصیری و هاین گواهی پیشش ستاده همه غیر خاتم که ناگاه عرضی اقبال آمد که من بعد این بیت خواهد خیز شد اگر تیغ بار و به مهدی چو پروا بعض شها هر دو من میر سام</p>	<p>از صبح و شام و ولی و عد در گهر شد جوشد شمر شد اثر شد سپرای سایش باغ آلهی بر احبا خاص وی از لطف عاثر خودش و حی حال رخس بر کمال سر و دست و دوش و چوین و پیر شد بر آرد صدای زهر نبوت ز فرق و ز پا و ز لطف و ز مهر شد به تیاری روضه میثالش همه سخن آن لامکان عرش شد سفوف با نیا همه خاک و به سیاست و زبان و ستم سکندر بود تخت آن خانه عرش آلهی که او را خدای باین کرد و فر شد به پهلوش نشست آن شاه عالم بدرض حضور و سلطان عالم بود جوهر عرضه ام با همی سپرد که حفظ شما را برایش سپرد غلامی که مملوک فرزند باشد</p>	<p>بهار و براری و نخل و دوارا رخش گل لبش غنچه و چشم ز گس چه باغ آن که در آن سجده فر شد ضر رفیع و بد خوب تصدیع رحمت تنش مهر شال بهر علم عامل هین نقش باشد تلکین دلم را که الحمد لله سنده مستبر شد گلستان و ریحان و شاد و سنبل بز بیای قدرت کرد کاری ز روح القدس تا فریل و رحیل و و در آن صحن خانه ز جارب و پر شد خضر باغبانش گبر و دیو یوسف بر آن تخت نشست آن بادشا پیشش گرفته پنه لوح د آدم چو یکجا ملاقات شمش و قمر شد که به بند برج نیل این هر دو مصرع که زن بنده صاحب و الفقار ز بعد قدس و سبوت و کثر شد تواند مصاحب سجد و پر شد</p>
---	---	---

<p>رسایند در زندگی مهیش را</p>	<p>بصحن نجف با همه اهل تیش اکبر و بلا از تنش قطع سر شده</p>	<p>بخت نامی که ناحق چو میدان</p>
<p>منقبت و شان جناب شاه خراسان علی ابن موسی رضا</p>		
<p>علیه الصلوٰۃ والسلام</p>		
<p>کنم چون ز امام خاص ز نور دیده چراغ روشن زهی امامی خدا کلامی حق استرامی نبی امتحانی کنند پایش را سپا چون تم مرل ز پرده دل ز زور احکام محکم او نشو تا کید اسلام او ز تاب دور و دور و دابر و زاب قطره قطره گوهر بود منیا لیش شمع ایش نشان پایش در پیشتر برای ترتیب سند او دهن جیاد لطف حق را ز بسیار فی دین زانی سوال کافی جواب شلانی ز دیدن دست دیدن او که دیده است دیده او ولی چو او هم در دست او را بر و معنی زمین دست ز عکس ویش ز تار ویش ز چشم خوب ز گفتگویش بفج اعدا چو او مقابل شود و بیجا تمام باشند ز وشت او ز وشت او ز وشت او ز وشت او</p>		<p>رسد ز تازگه فیتله چکد ز باد احم چشم روشن که نام نامی علی و جوبه رضای او رضای ذوالن ز چشم زهره و شاه مردان خدا فرستاده و سوز ز ضبط فرمان اقوم او شود شکل او چه حسن گهر زو یا شجر ز غبار اثر ز گلها طلا ز آهن همه تکی بخوبی محلی بخلد ماوی لبش با سن سپهر اطلس نقیش انجم خضر کلاه مسیح سون ز دیدن او نبود مطلب کینیت برو مجال دیدن زانی و جبت و جی لندی است و جش او چه حسن بسیج صورت کسی ندر ز بعدین انصاف ششم دیدن پدید شد گل سید بل شکفته ز گرس مید سوس اگر چه سام و گر چه سرم اگر ز میان و گرتستن شود از ایشان جرایم آن توان طاعت زیر چو</p>

بجای

بنیرتیر و بنیر تیغ و بنیر مرغ و بنیر خنجر  
برای نعلین هر دو پای سپهر پای عشق جایش  
ز روی ولدان حسن غلمان ز روی حوران چشم  
عرض فروغ خنجر نمیشد برون خورشید چو آب جوشد  
سوا نقینش معایش زلف و نقصان مهر و کینش  
بوصف سپه ساری او بروی کاغذ چو گشت حوران  
چه تو سن است آن که چون سوارش علی شام چو شام  
بشکل جوان بمثل انسان باصل رضوان بحس غلمان  
ریدن او پریدن او و دیدن او پدید او و دید  
خدا شنایابی عطا باعلی رضا یا همین مناسای  
رضای امی رضیه تو سخانی منند سبجیه تو  
تو با جدار تو شمسوار چو ذات باری بفضیله جاری  
تو مثل حیدر جهان ناپی بجای اقبال کن نگاهی

توان ز روست و روان زیبا و اوج از جسم و سرگرد  
بکارگاه همین سازی هنر طرازان خلد مسکن  
کشید چرم و خرم نخل برند تار و کنته سوزن  
صفا ز جوهر جواهر ادا کان گهر زریا طراز معدن  
ز غر و خواری نخل و نیران تناده انصاف قناده لکن  
از ان قلم را سمنند طبع خطاب داده فرشته تو سن  
گمی برن است و گاه دلن پیاپی سیمین آن و دود لکن  
بجا چون گل بال بلبل باین بل بگوشن سوسن  
زابر اکثر زباد بر زریه بهتر ز برن حسن  
تو ای که بنود فرشت گویت سپهر شتم خدای دود لکن  
عطای بی عطیه تو خطای بید رویه سن  
ز طول عجز و عرض حجت مرست دتی ترست آن  
بهره بدرگاه خویش ای بزرگانانی بوجه حسن

طبع زاد خان موصوف خارج از ارقام است انچه کیکه سروسرست یاد داشت بقلم آورد دریای عمان پیاپی  
را که نام کس پیاپی نشود که در کتاب تاریخ شانزدهم ماه حجب المرحب نه کیلزار و دو صد و سی و نه حجب  
بوقوع آمده چهارده آنحضرت بر طبق خواهش و همراه صندل بباک جناب امیر المومنین علیه الصلوٰۃ  
والسلام به دامن کوه شریف متصل بمقبره وزیر خان مدفون کردند انقضای بر طاعت خان اقبال مذکور  
محمدری یا و خان فرزند کلان خان مرحوم یک سال بحکمت تمام تفریبه داری نموده شش روز گشت  
در عین شباب در سنه هجری و ولایت حیات فرمود که خلافت را انفسوس است اما درین ایام

که ستم بکنند و در دود و پنجاه و هشت بهشت است محمدی ضامن خان بهادر المشهور به ضامن حسیا  
فرزند و نوحی خان اقبال بان طلاق تاسان وضاحت بیان آب رنگ تازه بر رو کار آورده  
تغذیه داری و خوانندگی و بیان احوال اهل ی آر که هیچ فرق بالجه و بیان پدر ذوق خود محرم  
نیست و ندارد و همه استادان قدیم قائل شده و ما و لا غیر نمی زنند و تمام بلده حیدرآباد  
همه تقلید انجاندان اند هر جا که باشند لیکن امیران ریاست قدر دانی که نمیکند و بسا که پیش  
می آیند خان موصوف همه خرج حسناات ایام عشره محرم بذات نیاید چه بکار خود صرف نه میکنند  
مرثیه خوانی در بلده سابق در وقت رونق افزای حضور تعلیم میر تا رحلت اسطو جاه کمال  
زور و شور جماعتها بود که در حضور پر نور هفده جماعت مرثیه خوانان تیار میگردد و دروغه اینها  
نوازش علیجان شیدا متخلص بودند و خود بدولت و اقبال پیش از محرم سماعت میفرمودند و متوجه  
داشتن طرح بالالای هر مرثیه که بزبان اهل هند سوز میگویند میگشتند و در عشره محرم الحرام ده شب  
می شنیدند و گریه با میکردند و الفاها می دادند و نیز اعظم الامرا نهایت شوق بود و جماعتها تیار  
میکنایند که اهل مرثیه یعنی مرثیه خوانان اکثر ده شب تا بوقت مشق و ربط دیگران یکدیگر معنی مجمل  
جماعتهای دیگران رفته شنیده طرچی که سپند آمده یاد کرده بر مرثیه خود داشته در دنگل و مجلس  
میخوانند و اندک اکثر خانه جنگلی شده است هرگاه شوق مرثیه حضور پر نور و دارالمهام سرکار  
چنان ظهور آید امیران سرکار و اعز و روزگار مجموع در تباری جماعتها و خوانانیدن مرثیه نوبت  
که از شعراء دلی و لکنوی می آوردند و حیدرآباد میطلبیدند و میگرفتند چگونه مشغول نخواهند بود  
چنانچه جماعتهای نظیر الد و لا احتشام جنگ مثل میر ذکون و میر داؤد و بسیکن خان دهلوی و غیره که  
کمال لطف میخوانند و جماعتهای اسطو جاه هفده جماعت و سبب جماعت های حضور که بله نوازش  
علیجان تجوید حکیم حمایت الله خان شدند و دیگر جماعتهای شهباز الملک بیتیاری علیجان و علیخان

که سرآمد این فن بودند همیشه برای هر امری دو دو جماعت و چهار چهار نیز مقرر بودند و در هر جماعت  
 چهار پنج کس نادی یعنی مرثیه خوان و چهار کس جوابی جواب خوان می بودند و تکلفها مینمودند یعنی دهر  
 و نگل که جماعتها میرفتند قنادیل برقی بر سر هر جماعت بنقشه علمی و علمی مقرر بودند و آلتیاری  
 نیز در رسته و دنگل میبختند تا معلوم شود که جماعت در دنگل آمد و همراه هر جماعت از پنجاه و  
 شصت کس جوانان سربندی کم نمی بودند چرا که بالای بالینی بوقت خواندن بر تقدیم و تأخیر قضیه  
 و تأخیر جنگی شود اگر کسی پس پیش وقت خود بخواند و دنگلها همه بوقت شب میشدند کمال آرایش  
 و سیرایش مجلس و مکان و پنج تنه با شیر و فلفل و پیل یعنی الایچی و بسیاری و لوازمه آن و طعام لذیذ  
 علی الخصوص بود و دیوانه اهل هند که در بخا آمده اند از چند سال معالیه راجه قدر آسان نموده که بخانه  
 هزار آس و کس میر و نرشلاد و کس مرثیه خوان و یک کس جوابی شناسه مرثیه ها و در نعل و در مجلس و نگل  
 میشوند سلام علیکم و علیکم السلام پس در مجلس نشسته مرثیه بخوانند و از دست خود اشاره ها میکنند  
 و عاجز نالیها مینمایند و فاخته میخوانند و باخیر و شها و السلام نامیدن جماعت معلوم میشوند و نه رفتن  
 اینها نظری آید سابق هر جماعت و دنگل بوقت شب یکگز در در شرفی بسیار میکردند و طعام لذیذ  
 میخوردند و شیره تمام میکردید و الحال هر دنگل بر روز روشن که میشود و خبر بمحل دیگر نمیرسد هیچ لطفت  
 ندارد و سهند درین ایام سیر خیل اینها مزاجا صاحب کاهنوی اند که از چهار راجه بهادر چهار صد و پاسب  
 ماهوار ذات دارند و عشره محرم و دوشنبه شب چند سوز در محفل بهادرند که در میخوانند و قریب بست  
 جماعت دیگر نیز همراه ایشان نکره راجه بهادر اند و شب و عشره محرم معمول خواندن مرثیه و در هر  
 راجه بهادر دارند و انعام می یابند درین جماعتها سندی و کتبی همه شریک یکدیگر اند و مرزای  
 نکره هرگاه سوز میخوانند چنان معلوم میشود که قوال استناد وقت کت یا دهرت استا و ان پیشین  
 میساید و کمال فن خود است اما در کاخیر و حسن خصوص در بارگاه اهل هند و در پنجاه اولاد

سده  
 تاریخ این ایام  
 که در هر سال  
 قافله منار  
 میمانند

شجاع الدوله حاکم لکنو نیز دوشسته شخص بدو بکینزار روپیہ پانصد روپیہ نزد مہاراجہ بہادر پاشا و اس  
 ایشان نوکر و حاضر اند سپر فقیر محمد تنہا خوب میخواند کہ شمشور تر شدہ و ستور علی بوسہ ممتاز حضرت  
 است بکینو ہم فتنہ مرثیہ خوانی کردہ آمدہ ہمہ ما در آنجا پسند کردہ فائدہ برداشت و دیگر جا نیز  
 مثل چنپاٹن وغیرہ نام کردہ فائدہ لیا فتنہ آمدہ میر تنو علی لکنوی فضل علی حیدر آبادی سیسند  
 بقولیت درآمدہ است و مرزا عارف بیگ لکنوی و میر روشن علی دکنی حیدر آبادی و دیگران نیز  
 از منتخبان عصر اند و سواي جماعتہای شوقین و غیرہ کہ بشوق خویش میخواند مجموع در بلکہ از یکصد  
 جماعت کم نخواہند بود لیکن در عاشور خانہ بادشاہی بطور سابق و بخل بوقت شب با طعام نہ پدید  
 و قہوہ و لوازمہ آن میشود و رقعہ ہا بہ ستور سابق میفرستند و ہمہ جماعتہا موعود میشوند و از امرای  
 عصر این مقدمہ تر و کاست و اگر بہت بسیار کم سابق ہر جا کہ و بخل نشید رقعہ ہای دعوت  
 بخانہای ہر مرتبہ بخوان باشند بیل و جلوس تا شہ مرفہ و شامیانہ بالای کشتی رقعہ ہا کردہ میرودند  
 و خانہ بنجائہ میرسانیدند و درینولایک جوان و جوان رقعہ ہا برداشتہ بہ جماعتہا میرسانیدند  
 بعد از سال تمام نوچندی و تا پنجہا مقرر اند کہ مرثیہ خوانی میشود و شکار دہم در ہر ماہ در عاشور خانہ  
 اتفاقا و بالای شاہ علی بندہ و پنجہ کلان کہ درینولایک میر باقر علی ذاکر اولاد آقا فائدہ ہا وجود  
 اند بحال خوبی و درستی روشنی بتکلف تمام تیاری عاشور خانہ مینمایند و توکل بر خدائی کریم دارد  
 مردست و آن عاشور خانہ و علم از وقت قطب شامیہ است و چاہ کلان نیز متصل عاشور خانہ در سہ  
 یکہزار نو و یک ہجرت با حداثہ درآمد و عاشور خانہ علم کلان دہ روز و نہت نشانیدہ ہر روز  
 شہادت و شب گشت بروشنی بشمار ہر یای سوسی میر و چرخ بسیار میکنند از توکل و دیگر تا پنجہا  
 و تمام ماہ برای مجلس تفریہ داری ہر دو مان ہندی و دکنی در بلکہ و بیرون بلکہ مقرر اند کہ مجلس میشود  
 مخصوص بہت و یکم در مکان مرزا عباس مذکور بہ درستی تمام میشود و غرض جہان از تفریہ داری ہا مظلوم

شبهه علیه السلام خالی نیست بر روز نازده است و پس همذاور ماه رمضان المبارک بتایخ بستم و کم  
 بدقت شب ضریح مبارک جناب نقیوی علیه السلام بالای شتر برآورده تا چپ شانه و قدم بر دل میسند  
 هزار نام و رسم خلقت خدا از خانه ملازمی که بانی مباحی ضریح بود تا پنج شاه سینه زمان از کمان ایچی  
 بیک و بسته الواچ که هزار باغبان و شرفا که اگر یک صحراب بر سر خلافت اندازند بر زمین نخواهد افتاد  
 لشکر یکنان منقبت خوانان چهاره شتر ضریح مبارک که همه پراز سبزه های گل میباشند میروند هرگاه  
 بر دروازه پنج شاه میسند فاتحه خوانده برگشته بمکان می آیند و ششی و تکلفات و جلوس  
 معذرت میسند و حضور پر نور و دیوانی و از امیران سرکار میرسد علمای محرم نیز در خانه ملازمی تا چهل  
 استاده میباشند و در و در چهل برداشته از خانه تا کمان ایچی بیک می آید و باز برگشته بخانه برده  
 سر میسند و میدانند و عاشر خانه اعتصام الملک بهادر عرض بجای حضور تکلف روضه خوانی  
 و طعام لذیذ و نذر و نیاز لبادات و زوار و حجاج و غیره و گریه و زاری و عشره محرم بسیار است  
 و خود بهادر و مفر نهایت ده روز و در غم و الم میباشند محبتی که در دل بهادر و موصوف بنظر آید به دیگر  
 بنظر آوردن و آمدن محرم هزار تا تفریه خانه در بلده اند اما عاشر خانه بادشاهی که ذکرش سابق  
 گذشت بکنتای عصر و مکان عجیب و غریب است بر و در چهل جناب امام علیه السلام در آنجا عشره محرم  
 نازده میشود که روشنی بتکلف میسند و سواری علمای از جای بجامی آیند و در خلل خوب بنیاید از تمامی  
 جامعتهای بلده روضه خوانی و مرثیه خوانی میگرد و در گیهای طعام لذیذ بریانی و مفر عفر باشکافان  
 و قلیه و شیرین و شیرین با گلاب حسب الحکم حضور پر نور از بار چنچانه های سرکار و ولت و امیر و خلقت  
 خدا بخور و بقدر شخصی **۵** اویم نهمین سفره عام است و برین خوان لیناچه دشمن چه دوست  
 الغرض خاک حیدر آباد از انزل بحیث آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم مخلوط است پس دیگر  
 احوال عاشر خانه تا سبب طول کلام بیان نکرده بر همین ذکر چند اکتفا نمود





در عرض تنخواہ جمعیت مذکور مقرر یافت بعد چندی کیل مذکور حضرت حاصل نموده روانہ مقام خود گردید  
 متناقب او در سہ یکہار و یکصد و نود و شش حبسہ شانزہم چہ سال حبس زلف لارڈ مینو ہاؤ  
 صاحب اختیار کلکتہ مسٹر جانین وکیل با منشی میر محمد حسین علامہ و منشی قمر الدین منشی تخلص حاضر دہلی  
 جہانگیر گشتہ برای استحکام و انتظام امور اتانجا و یکتا دلی سرکارین در باغ شمشیر جنگل اعتقاد و اول  
 بالای رود و متوی کہ درین لاکوٹھی انگریزی در ہون باغ با حد آمدہ مسکن و مقام و کلائی انگریز ہاؤ  
 است فرو و آمد و بساوت ملازمت شرف گردیدہ متخالیب بسیار ہر سکہ گورنر ہاؤ مدعہ عرائین لڈز بنید  
 مورد الطاف گردید و میر عالم بہادر بچہ بزرگ عظم الامرا از سرکار بلوکات انگریز ہاؤ مقرر شدہ سوال و  
 جواب بنمودند بعد انقضای قریب دو سال در سہ یکہار و یکصد و نود و شش حبسہ منشیان ہمراہی  
 خویش روانہ کلکتہ گردیدن بعد او آخر ماہ بیع الثانی سہ یکہار و دو صد و شصت مسٹر جان کنوی  
 دلاور جنگ از کلکتہ حاضر دہلی جہانگیر گشت و میر ابوالقاسم میر عالم ہاؤ را حکم شد کہ باستقبالش  
 رفتہ ہمراہ خود آر پس و ہم بشرف آستان بوسی شرف گردیدہ در باغ مذکور فرو آمد و مورد الطاف  
 مانچہا پنج بوقت رونق افزائی احسرت غفر تہاب جنگ کہ لہ بر سر برہمان پونا دلاور جنگ  
 مذکور ہمراہ رکاب سواوت بود و پس از ان زلف ٹیپو سلطان قطب الدین خان و محمد علیخان  
 سہ متخالیب بسیار آمدہ سوال و جواب خلاف مرضی مبارک نمودہ مورد عتاب گشتہ بے نیل مقصود  
 روانہ گردید و مسٹر جان کنوی سبب فدویت و حاضر بودن خود با جمیت انگریزی برای ہم بر سر  
 ٹیپو سلطان خطاب ہر فرزندہ و باز در عرصہ یک سال روانہ کلکتہ گشت پس از ان حاضر در بار شدہ  
 و باغ اعتقاد و اولہ فرو آمدہ ہمراہ رکاب سعادت تا بقلعہ پیر بودہ از مقام کٹمانہ شکار گاہ  
 حضور پر نور عرض گذرانیدہ برای تبدیل ہوا حضرت حاصل نمودہ روانہ ہندوستانی گردید و از آنجا  
 بلایت خود رفت ہر گاہ روانہ ولایت گشت او آخر ماہ بیع الثانی سہ یکہار و دو صد و ہفت ہجری

بہر داند  
 سید محمد کاظم  
 در سہ یکہار  
 و یکصد و نود و شش  
 حبسہ شانزہم  
 چہ سال حبس  
 زلف لارڈ مینو ہاؤ  
 صاحب اختیار  
 کلکتہ مسٹر جانین  
 وکیل با منشی  
 میر محمد حسین  
 علامہ و منشی  
 قمر الدین منشی  
 تخلص حاضر  
 دہلی جہانگیر  
 گشتہ برای  
 استحکام و  
 انتظام امور  
 اتانجا و یکتا  
 دلی سرکارین  
 در باغ  
 شمشیر جنگل  
 اعتقاد و اول  
 بالای رود و  
 متوی کہ درین  
 لاکوٹھی  
 انگریزی در  
 ہون باغ  
 با حد آمدہ  
 مسکن و مقام  
 و کلائی  
 انگریز ہاؤ  
 است فرو و  
 آمد و بساوت  
 ملازمت شرف  
 گردیدہ  
 متخالیب  
 بسیار ہر  
 سکہ گورنر  
 ہاؤ مدعہ  
 عرائین  
 لڈز بنید  
 مورد الطاف  
 گردید و  
 میر عالم  
 بہادر بچہ  
 بزرگ  
 عظم الامرا  
 از سرکار  
 بلوکات  
 انگریز ہاؤ  
 مقرر شدہ  
 سوال و  
 جواب  
 بنمودند  
 بعد  
 انقضای  
 قریب  
 دو سال  
 در سہ  
 یکہار  
 و یکصد  
 و نود و  
 شش  
 حبسہ  
 منشیان  
 ہمراہی  
 خویش  
 روانہ  
 کلکتہ  
 گردیدن  
 بعد  
 او آخر  
 ماہ  
 بیع  
 الثانی  
 سہ  
 یکہار  
 و دو  
 صد و  
 شصت  
 مسٹر  
 جان  
 کنوی  
 دلاور  
 جنگ  
 از  
 کلکتہ  
 حاضر  
 دہلی  
 جہانگیر  
 گشت  
 و  
 میر  
 ابوالقاسم  
 میر  
 عالم  
 ہاؤ  
 را  
 حکم  
 شد  
 کہ  
 باستقبالش  
 رفتہ  
 ہمراہ  
 خود  
 آر  
 پس  
 و  
 ہم  
 بشرف  
 آستان  
 بوسی  
 شرف  
 گردیدہ  
 در  
 باغ  
 مذکور  
 فرو  
 آمد  
 و  
 مورد  
 الطاف  
 مانچہا  
 پنج  
 بوقت  
 رونق  
 افزائی  
 احسرت  
 غفر  
 تہاب  
 جنگ  
 کہ  
 لہ  
 بر  
 سر  
 برہمان  
 پونا  
 دلاور  
 جنگ  
 مذکور  
 ہمراہ  
 رکاب  
 سواوت  
 بود  
 و  
 پس  
 از  
 ان  
 زلف  
 ٹیپو  
 سلطان  
 قطب  
 الدین  
 خان  
 و  
 محمد  
 علیخان  
 سہ  
 متخالیب  
 بسیار  
 آمدہ  
 سوال  
 و  
 جواب  
 خلاف  
 مرضی  
 مبارک  
 نمودہ  
 مورد  
 عتاب  
 گشتہ  
 بے  
 نیل  
 مقصود  
 روانہ  
 گردید  
 و  
 مسٹر  
 جان  
 کنوی  
 سبب  
 فدویت  
 و  
 حاضر  
 بودن  
 خود  
 با  
 جمیت  
 انگریزی  
 برای  
 ہم  
 بر  
 سر  
 ٹیپو  
 سلطان  
 خطاب  
 ہر  
 فرزندہ  
 و  
 باز  
 در  
 عرصہ  
 یک  
 سال  
 روانہ  
 کلکتہ  
 گشت  
 پس  
 از  
 ان  
 حاضر  
 در  
 بار  
 شدہ  
 و  
 باغ  
 اعتقاد  
 و  
 اولہ  
 فرو  
 آمدہ  
 ہمراہ  
 رکاب  
 سعادت  
 تا  
 بقلعہ  
 پیر  
 بودہ  
 از  
 مقام  
 کٹمانہ  
 شکار  
 گاہ  
 حضور  
 پر  
 نور  
 عرض  
 گذرانیدہ  
 برای  
 تبدیل  
 ہوا  
 حضرت  
 حاصل  
 نمودہ  
 روانہ  
 ہندوستانی  
 گردید  
 و  
 از  
 آنجا  
 بلایت  
 خود  
 رفت  
 ہر  
 گاہ  
 روانہ  
 ولایت  
 گشت  
 او  
 آخر  
 ماہ  
 بیع  
 الثانی  
 سہ  
 یکہار  
 و  
 دو  
 صد  
 و  
 ہفت  
 ہجری

بر مقام کشته‌اند که پانزک حشمت جنگ حاضر در بار حضور پر نور شد و خلیطه‌ایض گور نگر زانین ره همراه  
شکر فیروزی ماند بعد رونق افزای حیدر آباد مدت قریب دوازده سال بکار محول و خلیطه‌ایض محمود بود  
چنانچه ذکر شد متواتر تخریر در آپس و جلوس و سر بر آرای حضرت مغفرت منزل و دیوانی و مدارالکما  
میر عالم بهادر در سنه یک هزار و دویست و هشتاد و یک روانه کاکین بسبب امور آن چند که سابق بقلم نیز آمده  
شد و بالای جهاز قضا نمود و در وقت وکالت حشمت جنگ و مدارالهامی اسطو جاه چهار پلین و دیگر ملازم  
سرکار شده ملک مفتوحه کرطیه و سدره پوت و غیره در عوض تنخواه جمعیت انگریزی محنت گشت چنانچه  
سابق گذشت و نشی عزیز الله در سوال و جواب وکیل مذکور نزد اسطو جاه حاضر میبود و وقایع محمدا  
عزیز الدین بر کوئی خزانه انگریزی معمور کار بوده و او بسیار مروت و ادب است چنانچه دینو لایس کلانش  
محمد فخر الدین عرف ناما میان معمور خدمت موروثی است او هم در ادبیت و اخلاق مستثنی است  
و شوق سپان بسیار دارد و بعد روانه شدن حشمت جنگ در سنه یک هزار و دویست و هشتاد و یک  
کیا پلین طامس ستم ازور و دقاخصت حاضر در بار گردیده چون در علم بی وفاسی بهره وافر  
داشت و مزاج مبارک حضرت مغفرت منزل نهایت بر سوخ و رآمد که اکثر بوقت ملازمت از نقل و  
حکایت عجیب و غریب مزاج اقدس را بیفج می آورد و چنانچه یکبار در خواصی عاری زر و هم شرف اندوز  
شد و نشی میر ابن علی از طرف مشارالیه نزد میر عالم معمور سوال و جواب میبود و بعد در دو نیم سال خود  
بخود از خدمت تفرغ نموده بولایت رفت آلب انشغال سیر عالم بهادر او برای مختاری راجه  
چند لعل سنی بلینج نموده بکار آورد و بعد روانه شدنش بهتری رسل ثابت جنگ دویم محرم ۱۲۵۰  
یک هزار و دویست و پنج هجری که از پونا وارد کوئی مذکور شده بلامت حضرت مغفرت منزل  
شرف اندوز گردید اما از بسکه موافقت براجه چند و کلل مہاراجه بهادر بسیار نموده در هر مقدمه ایشان  
سی موفوره خلاف مرضی مبارک میگردا کثرت مور و عدم توجهات اند بعد انقضای قریب دوازده سال



مستکلف صاحب را از خدمت وزارت واگذازیده بکار وکالت حیدرآباد و مقر ساختن مشاوریه ایامها  
 آورده که بزرگان ریاست چون احدی را بکاری عمده مقرر و معمول میفرمایند رومی بنیاد که او سرانجام آن  
 کار بدستی داد پس او را بخدمت عمده تر معذور و ترقی میفرمایند تا اینکه بالکسر آن لعل آرد صاحبان  
 صدر بسیار سرور شده گفتند که شما از خدمت وکالت حیدرآباد مدلول خاطر شده اند هرگز هرگز  
 آزرده نشوند که درین ایام در دستور العمل کونسل کسبی انگریز بهادر خدمت وکالت حیدرآباد آلا  
 وزارت دہلی تفویض پذیرفته پس شمار از صدر بر سر تہ بند میفرسند لازم که شکر یہ این عطیہ کبری و تہنیت  
 عظمی بجا آورده روانہ مقصد موفور السرو میشوند بعد ایشان مارکین صاحب تبارچ چهار و ہم صفر  
 سنہ یک هزار و دودصد و چهل و یک بمکر روز چهارشنبه بوکالت آمده باہمہ نیکامی بسیر برودہ  
 در عرضہ تقریب سال روانہ صدر کلکتہ گردید و بروز جلوس مہمیت مانوس علیحضرت حضور پر نور  
 ادام اللہ اقبالہ حاضر و باربودہ تہنیت بجا آورد و پس تا آمدن اسٹورٹ صاحب وکیل دیگر باریٹ  
 صاحب در کوٹھی بودہ اجرای کار سرکار خویش مینمود اما معاملہ داد و ستد کوٹھی ولیم پالمر صاحب کہ  
 باتفاق سیٹھ نیکی و اس وغیرہ سابقان کاروان وندی پار وغیرہ جاری بود و امیران و تعلقہ دار  
 سرکار اسر دست اجرای کار شدہ مستکلف صاحب موقوف نمود و زرقرض کوٹھی قریب یک کڑ و پڑ  
 کہ بجانب مہاراجہ بہادر واجب الادا بود آنرا سود موقوف کنانیدہ رقم واجب کہ اصل نمود لک روپیہ  
 را سالیانہ ہفت لک روپیہ بانساط مقرر کردہ عوض سالیانہ پیشکش سیکا کول کہ ہفت لک روپیہ  
 سال بسال دیر کار و ولتہار صاحبان انگریز دخل سیکر دہندہ تا ادای نہ مقرر خدمت مہاراجہ بہادر پیشکش  
 مذکور در آن نشان دادہ فیصلہ کنانیدہ الغرض تبارچ نوزدہم جمادی الاول سنہ یک هزار و دودصد  
 و چهل و شش بمکر میجر اسٹورٹ صاحب در عمر دیوانی منیر الملک بہادر و مختاری مہاراجہ بہادر  
 وارد حیدرآباد گشتہ بسیار بسیار بر سوخ دلی مطیع و منتقاد حضور ماندہ چنانچہ چیل نوجانبہ چادر گھاٹ

باستقواب میسر صاحب مذکور بر طبق حکم حضور با حداثه در آمد بعد ایشان و نیز ملا فریز صاحب بهادر  
در کوتهی بکار و کالت حاضر اند و در حضور نهایت رسیخ دلی دارند و مورد الطاف بشمار اند درین  
زمان انچه که اتحاد و محبت و یکجائی و یکتائی دلی فیما بین سرکار عالی و سرکار عظمت ماکین میفرست  
خاطر است هیچ دولت و ریاست و مملکت و سلطنت هرگز هرگز نیست هر دو سرکار ذوی الاقدار  
کنفس واحد جدائی ندارند و تمامی صاحبان انگریز و ولتخانه ایب خویش دانسته در فدویت و جان  
نثاری و خیرخواهی سر موفرو گذشت می نمایند هر روز مباح اخلاص و اتحاد و یوناً فیوماً از طریق پیشانی  
زیاده است اول تعالی شان ازین زیاده نگر دارند که موجب رفاه خلایق و باعث امن و امان ربابا  
و برایا که و دایع و بدایع الکی اند ظاهر است و جمیعت انگریزی بر طبق معمول بالای مقام مالاب  
حسین ساگر فرو آمده محکوم حکم خداوند نیست است که سر مود را طاعت فرمانبرداری تصور نکنند  
و فریز صاحب نهایت دانای روزگار نیکیست آمل اندیش ذی اخلاق و فروغ پذیرند زانند  
و مانند ایشان خیرخواه سرکارین ظاهر و دیگری دارد سرکار نگردید و حضور پر نور را بدیل توجه بحال  
ایشانست که مشهور آفاق گردیده اما ضیافت حضور پر نور اول حشمت جنگا کرک پاترک در آمد  
حضرت غفر آفتاب نمود و آنحضرت را در کوتهی که نوتیار شده بود و تحایف لایقه بسیار گذرانیده و تماشائی  
عجیب و غریب آشنائی و لایق بملاحظه اقدس در آورده مورد الطاف گشت بعد از آن کیا پین  
سرخ صاحب ضیافت حضرت منقر تمنزل شرف گردید و تحایف بسیار و لایق موعاری زد و آینه  
جالار و منزل گهی و لایق با جوڑی اسپان مانکن پکیوی گران بها و اسپان عربی بیش قیمت  
و فیل بزرگ عاری لایق سواری خاص دیگر بسیار بری و جسکه ولایت نظر اندر آورده  
در چه پذیرائی یافته مورد الطاف گشت من بعد از این صاحب ضیافت حضور پر نور و صبحگاه  
بالع نواب ناصر الدوله و ربابا و دام الله اقباله بجاء آورده و تحایف بسیار گذرانیده و تماشائی عجیب و غریب

آتشازی بالوع و اقسام بلا خط اقدس در آورده مشمول عواطف گشت

## ذکر عجایب و احوال منقرعات عجائب

در عاشورخانه و امام باڑه طالب البالد و له با جرس علیجان کو تو ال بلده حیدر آباد منلی از ولایت ایران آمده که علم کلان سنگین بوزن یک پیکر که با پنجاه کس است برداشته نمیشود و نهایت مرتفع برابر نیزه طویل را در فتنه برداشته در کمر خود میگذازد و بغیر ستاده دیگر و کمک دستهای خود فقط ذات علم تنها و گاهی بالای سینه و گاهی بالای دوش خویش و گاهی بالای پنج و گاهی کار در پاچه چسبیده در دندان خود گرفته علم را بالای تنج کار میگذازد و بدون گرفتن از دست خویش بایست دیگری که علم سنگین تر باین بزرگی مانند پرگاه استاده میماند و بهر قهیکه و بهر جبا مثل خواسته باشد مثل خود را بعمیات مع امام علیه السلام میخواند خلقت خدا را تعجبهاست که این چه سرور است مهند مثل مذکور فی الحقیقت قوی الجسته زور آور جمیست که از زور و قوت خود بینموده باشد مانند سائر الناس متوسط الجسامت است اما میگویند که از عالم طفله مشق کرده بهر اورا ساینده است قابل دیدنی است \*

## ذکر الماس نادر آصفیه

از جمله عجایب و احوال شدن الماس یک پاچه نادر آصفیه بوزن ششش توله پنجاه شنبه از تعلقه حبش پول منصفان صوبه فرخنده بنیاد حیدر آباد در سرکار دولته آصفیه نوابا صرا و له بهادر آدم الله قبا که کیفیتش انیکه الماس مذکور را در ایام سلف شخصی از قوم بقالان ساکن قصبه حبش پول بجان خود الماس مذکور را در شاخ گاوش دشته و یک فرو کیفیت الماس نوشته

در آن شلخ نهاده در زیر خاک مدفون ساخت و بوجبهی قصاص نمود چون قریب دو صد سال  
برینیننه بگذشت و مکان مذکور کشف شده در افتاد و باز دیگران در آنجا خانهها از سر نو با حداث  
در آوردند شاید در جم برهم شده از جای خود بجای دیگر در افتاد اتفاقاً در سنه یک هزار و دو صد  
و چهل و هشت هجری کمالی نصب مذکور که ظروف کلی میساخت روزی برای آوردن خاک میرفت  
آن شلخ گاو میش را افتاده دیده برای کاویدن زمین برگرفت چون تفحص کرد در آن شلخ  
سنگ خوب صورت یافت لیکن مانند سنگهای دیگر بی رونق بود اما جهت بازیگری دختر خود که  
مربوط از بود پس مذکوره داد و دختر از آن سنگ در میزد باز دیگری طفلان تخمهای شریفی جمع کرده  
وزن می نمود و بازی میکرد در آن ایام مادر دختر چیزی از قسم زیور برای دختر خود از دست زرگر  
تیار کنانیده بود روزی زرگر جهت گرفتن نفقه بخانه کمال آمده دید که آن دختر از آن سنگ بازی  
میکند دریافت که این سنگ الماس است روز دیگر که کسی بخانه نبود چیزی از قسم شیرینی همراه آورده  
بختر داده طلب سنگ نمود و او برهم شده در حجره برده در میان طلاچه نهاد و هرگاه مادرش آمد گفت  
که فلان زرگر شیرینی آورده مراد داده طلب این سنگ بسیار عاجزی میکند مادرش دانست که  
شاید برای وزن کردن نفقه بخواهد آن سنگ را در جای مخفی نهاد چون بار دیگر زرگر آمده از  
دختر سنگ طلبید مادرش گفت که بابا آن سنگ خدا دادند که دختر کجا انداخته معلوم نیست  
آنوقت زرگر بغیر ازش رفته گفت که هی تو چه کار کردی آن سنگ الماس بود اگر مرا میدادی  
من هزار خاطر خواه میدادمی این مقدمه بسیع پدرش بسیار بچنان مقرر شد که یکچکس انما افتاد  
این را نکند و فیما بین بر تقسیم نمایند پس آن را هزاره وقت بگشتند جایی که حصه زرگر بود و دوسه  
قطعه شد و دیگر حصه کمال سالم بود زن شش تولد پنج ماشه پخته اند و گرنه تمام و کمال یازده تولد  
بود و زرگر آن پارچه ها آورده به دیگر زرگران کیکی بفرخت و این بیج و شر آشستهار یافته

زمیندار کجا خبر شد اوزر گر راتنگ کرده تمامی حال الماس دریافتند از هر دو کمال و زرگران گرفت  
هرگاه به چیمارا و تعلقه اسرار این کیفیت رسید و هم ارجه بهادر اطلاع داد و بهادر مذکور چیمارا و  
باجه قهرالدین خان جمعی را روزی تعلقه را لکنه و نوز زمیندار فرستاده طلب کردند زمیندار  
مذکور بشرط سرفرازی نوبت و جاگیر ده هزار روپیه بذات خود و اولاد خود بطور التمننا حواله ایشان نمود  
هم ارجه بهادر حضور عرض نموده سرفرازی کنایه الماس مذکور شکیش و نذر حضور پر نور آدام الله  
اقباله ساخته مورد عواطف گشت جوهریان وقت و مهربان عهد بلاخط و شناخت خود ما آورده  
مجموع بالاتفاق عرض کردند که این رقم نادر العصر و از جمیع امانات روزگار است لا قیمت که بایان و بزرگان  
و بیج بلا دو مصار و بیاست مانند این رسم بچشم خویش ندیده اند و بلکه نشنیده جوهریکه نادر و بیاب  
است قیمت آن چه طور مقرر کرده میشود پس همین که الماس لا قیمت است که در تاریخ فرشته آورده است  
که در جنگ رانایا چوت چتره پتی هند که با ظمیر الدین محمد بابر بادشاه بود نوع آمد الماس بوزن هفت  
شقال ببت هایون بادشاه و راه جوهریان آن زمان گفتند که این رسم نایاب بی مانند است

سالنامه تاجیک  
سید عزیز غلام الماس شایسته بیاد  
بشت شقال که بشت شقال جان و دل چو بدیم  
باش که جمیع تنگ و تنگ بعضی خرم و خوش  
نور که شتر و تار و خالک این زمین و جوهریان بشت شقال است  
علاء الدین غلامی با نایب نظامی و مدافع سلطنت سلطان  
قده الدین بکر شاه

لک علی الدین غلامی و فرزان  
چهارم و دوازدهم حکم کشین که در مملکت صادر و بدین  
بداشت بهاد و شت شقال چتره پتی از مملکت سلطان جلال الدین رخت گرفته  
بداشت از سواران و شت شقال و دوازدهم و بیست و یکم شقال اصل سبب الماس کشیده و کلام  
و جلال الدین مملکت بخت و راه و دوازدهم علی التقدیر و دوازدهم  
سعدت نموده









[illegible]







در امانت و  
 بپوشیدن پیشانی و پیرایه گشت که  
 بهترین صفت روزانگان لذت جویند از سیرین کردن  
 است بخت شگوا پدید و تلافی حقوق قوی الحوق نموده که او بدست  
 آورد اگرچہ امانت بکمال بود غنا آخر نیکایه است که از آن جز لذت چیز چینه نیکان که  
 بعمل مناسبان بود و خویش بیک نماند و اگر چه سود دل خاد و دود و دهر هم قلوب  
 شگفتان بدهد و روزانگان که شنیدن جوهر بیش به است که خیرین  
 اسرار است و به موافق بود و نگاریده منافع کثیره تنه و ده ازان بکمال  
 چه بودند و صاحبیل باید نمود و در انعام دل شکسته نشنا از تمام  
 بیکویش شام قاضان اکناف و اسرار و بلدان  
 مطماند که روز و وقت  
 بخت

اصلی  
 خود بدو بسیار داده باشد  
 بزرگ و دودل غلط بپوشش تنه و بسیار داشته  
 بالا انجام روزگار عجم از خویش در آن ظاهر کرد که شکل و رسمیت  
 و بیولاس که گویند نیز شبیل گردید و بلطخ خان بابا پیش زمین تاشا گاه و نیز  
 از سلطان محمد که گوشت پیش رفتان بین و عجز و جواز برین سربای  
 فاعترض اوردی الاصل از نظر بسیار باقی ملک المعبود و سه چشمی واری مالی  
 در نظرت و دیگر چه علم و کتابت باید بدین برکت تا خیر و اقبال نام جهان گیری  
 و تاج قاجاریه و انبار مصطفی و ابو الفضل و تاج جان حکم  
 و گلشن ابرجی مشهور تاج زشت و تاج  
 سلطانی و طبقات اکبری  
 مؤلف

خواجہ نظام الدین چرخی و غفران زاده رشید شاه و تاریخ افغانستان و قصص و قبا و رشید الدین خانی و غیره کتب توابخ فقط صده میر احمد علی و سوسه

پس فی الحقیقت آن الماس را باین قسم پنج نسبت مصرع بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا  
 هفت متقال را با شش تو لیسبت باشد و تمام مملکت هند و ولایت ایران هر گاه حکما کان را  
 حکم شد که تختیهای این الماس نبراشند چاک رو پیروز و وریش خوانند که از آیینان هفت تنی عمره باریک  
 شفاف تراشیده میگردد رانیم که کوه نور و دیای نور محمد شاهی را پیش این تختی با قدر و منزلت  
 نباشد تا حال قسمیکه بود بوست در جوار خانه سرکار داشته اند عجائب دیگر از و یار  
 هندوستان خاص از شاهجهان آباد شخصی ذی منصبی از قوم برهمنان رام تن نام از چند سال  
 وار و حیدر آباد شده که هرگاه کسی از امیران نامور عمده سرکار منظور شود مشار الیه را و کجا طلبیده



بخوابش تمام و خاطر داری نام میگوشید که اگر تکلیف نشود ما هم شطردین کمال شما هستیم شارا لب  
 بذات خود و حجره یا در والان ایشان نشسته یکبار اشاره میکند از سقف مکان آن امیر رویه  
 بطور آبنا و آن بر فرش میریزد و هزار چهار هزار پنج هزار اگر خواهد تا هر قدر خواسته باشد  
 می افتند و هرگاه با شرفیابا هون احکم کنه همین قدر میریزد تا وقتیکه حکم زن موقوف نمیشوند  
 چنانچه در مکان راجه و هراج بهادر رویه با قریب پنجهزار و شتر فیما قریب پانصد مهر از سقف  
 مکان ایشان بر افتاد و شارا لبه مذکور باز ده رویه و دوا شتر فیما قریب نذر راجه صاحب مذکور نمود  
 چون بصرف دادند رویه هارامادی داد و شتر فیما راب رویه با حساب بازار گرفت و در مکان  
 خانانان هم همین اتفاق شد معنی اشارت به بخشش یک حبه از بیج جاندار و اخراجات ذات  
 و سبندی و سواری میانه و سپان و فیل و شاگرد همیشه و غیره از دوی هزار رویه مابودار کم نیست  
 که ماه می دهد و اخراجات باغ که در چهاونی انگریزها و زمین خریده با حدث در آورده  
 و هر روز تیارش جاریست باغی تیار کرده است که هر بر مکانش دلچسپ و در هر مکان فشرط الطیر  
 و شجر و قالین عمده و ایما گسترده دارد و حوضها هر یک با ختراع نوبنو و اوضاع مختلف دلپسند چاه  
 در آبنیان واقع که آبش صاف و شیرین و سبک و سرد تر و بهر چمن او تر اکم اشجار لطیف تازه دارد  
 صاحبان انگریز اکثر می آیند و میر میکنند و بسیار سپند کرده اند و خود شارا لبه در سه بار  
 جلسه تماشای قصص طوایفان خوش صدا و پر دیان شهرن لوبا آشنایان و مجبان و دوستان  
 بطعام لذیذ می بنشیند با اینهمه مردنهایت خلیق متشین صاحب مروت و سلوک بغیر احتیاج و بگری و خیر و  
 خیرات بسیار مصرف نهایت ساده مزاج عجب و متجتر در مزاجش بالکل نیست در بلده مکانهای  
 مستعد و خود و خریدی آورده فارغ البال خوش گذران میکند در عرس و جاز و تماشای سیرکنان  
 تفریح مزاج خود میکند و رسوایش قریب سی جوان و پنجاه جوان بر قنداز و شیر بردار و تفنگ بردار

وده و دوازده خدمتگاران شاگرد پیشه ذیل و پست میان همه همراه میباشند اینهم از جمله عجایب است  
 بعضی گویند که تشیخ را خجسته نموده است از انقباض و فتیله و عملیات و غیره ظاهر هیچ بطی ندارد و العلم  
 عند الله والله اعلم بالصواب **عجائب دیگر** شخصی فضل علی نام اهل هند بسنی و پنج سالگی  
 سیرکنان از زیارت کربلای معلی و نجف اشرف و کاظمین شریف و غیره سعادت حاصل نموده وارد حیدرآباد  
 است کما نشانی که از زبان خود بجهت استنانت او از چیزی بچیزی از برگ صدای جالوران خوشنویسان  
 باریک نوای شیرین صدای میگوید که لیل خوش الحان و چند تول و پدا و آلبقه و دیر و کچین و  
 آکن و شاک و طوطی یعنی مینا و طوطا و جمیع اقسام اینها بیاسنگ و نمیرسید بلکه در میان مجلس  
 منقری اینها مثل در عس سالیانه مالی میان مرحوم سیف الملک و در اسطو جاه اعظم الامر که همه  
 اهل این فن قریب یکصد کم و زیاده نفس ازین جالوران جمع میشوند در عین نغمه سنجی و تفسیر سراج  
 جالوران مذکور هرگاه فضل علی در میان اینها آمده مجوش صدای در می آید همه جالوران خاموش  
 شده هیچک به مقابل بر نمی آید همارا چه بهادر و درو پی و روز می دهند و بوقت سپهر شب که  
 در میان شعر و میباشند او را فرموده اند بعد از آید و ساعت میکنند و از مرشد زاده ما و امرا و  
 صاحبان انگریز نیز فائده نابر میدارد و علم و سینه و میراث خوانی و سوز دانی عربی عجمی بهره وافر دارد

ذکر احوال متفرون از آنجمله کیفیت میر موسی صاحب استرآبادی و بنا

دائرة ما غیره ایشان دیگر بزرگان که در آنجا آسوده اند

صاحب تایخ قطبشاهی بالقاب طویل مینویس چنانچه در احوال سلطنت سلطان محمد قطبشاه هم گذشت  
 و میرزا ابوالقاسم میر عالم در المام سرکار در حدیقه العالم تالیف خویش مینویسد که بزرگان آنجا

در دیار ایران مخدوم بادشاهان عالی تبار بوده اند و بنیاد شایسته جلیل القدر مدارالمهامی  
 و وزارت معمور دارند و خود میر صاحب موصوف خدایات لایقه و مراتب بلند گذارشته و ارجحیدر آباد  
 شده و عمر سلطان محمد قلی قطبشاه مختار دولت بوده درستی امور و سلطنت بآئین بسین  
 فرمودند و در جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و غیره فردی پذیرفته و روزگار چنانچه قضایه عتراض و انتشار  
 دیگر که در تنبیت جلوس سلطان محمد قطبشاه قلمی فرموده مشهور آفاق و دلیل بر علو ادراک است  
 معتمد و طهارت و تقدس و عبادت الهی و تهجد گزاری و نمازات شرق و دیگر عبادات و ادرار و  
 وادعیات شایسته روز نشو و با وجود شواغل دنیا داری سر و تکامل و تساهل نمیشود و مشهور  
 تر است که آنجناب بوجوهی انتظام سلطنت پادشاه مروج تاع سلطنت سلطان عبداللہ قطبشاه در عالم انزوا  
 بعبادت الهی مصروف بوده ایام موعود و بیابان رسانید و متوجه معاملات و بنوی بنمیکرد و بیاد باره  
 عملیات که زبان زوفاصل عام و مشهور نام است در هیچ تاریخ بنظر این حقیر نه آورده نیز زبانی عنضم الملک  
 سجاد و آدم اللہ عمره عرض یگی حضور پر لزوم از جمله سرآمد مورخان عمد اند متواتر با دراک و افهام  
 عاصی همین منی در آمد که در هیچ تاریخ ذکر عملیات آنجناب بقلم نه آورده لیکن بزبان خلایق اینیاری  
 آنقدر مشهور و معروف است که مریتم خاطر و مشهور نام که دل صد اقت منزل با اعتقاد و کثرت و مستفید  
 و محققین و غیر محققین علی التمام موافقین و مخالفین تکذیب آن راضی نمیشود یعنی اینکه کلام الجمهور  
 و نفس الامر اند حدیث متواتر بی شائبه کذب یقین کلیت بلکه در هیچ ادراک شائبه نیست الغرض خب  
 حکایات زبانی هزاران خلایق متقدین که آنها از آبا و اجداد خود تا بهین سلسله که بطناً بعد الطین  
 استحقاق و ثن دارند و نیز از بعضی بزرگان صداقت نشان که حکایات عجیب و غریب معالنه  
 شده ظاهر نظر و سماعت رسیده دلیل بر کرامت آنحضرت است لهذا حقیقت بنای دایره میر صاحب  
 موصوف و بیان عجایبات آنجا بقلم می آید پوشیده نماند که دایره میر موسی صاحب قبل موصوف

که اندرون بلده حیدرآباد موعود را و گنبد آنجناب واقع است دوازده قطعه شهر تر است و چونیکه  
بلده حیدرآباد با حدث نه آمده بود و درین سرزمین که فقط صحرای ویران پراز اشجار صحرائی کبوده  
چند خانه برهنان بالای مقام شاه علی بنده آباد بودند و اینها با طرف وجواب بمحور است مثل  
سیکا کول و راجیندر و دیگر قصبه ها و قلعه ها تا بدریای شور رفته از حکام آنجا و عمایین هندوان  
فائده برده شته بخانه های خود آمده ایام مقرر در زن و اطفال خویش بسر برده باز با طرف  
وجواب سفر می نمودند و سوای این قوم هیچکس از مسلمانان در آنجا نبود اتفاقا شاه چراغ صاحب علیه الرحمه  
از خجف اشرف حب الحکم و ارشاد جناب منظر العجائب الغرائب علیه السلام درین سرزمین وارد شده  
چونیکه قبر شریف است مقام گزیدند هرگاه بعد و رو و آنحضرت برهنان مذکور آنجناب را بلبار  
در ویشانه متوکل علی الله دیدند و نیز از تصرف و توجیه آنجناب پیغمبر مقتدر شده هر روز صحبت  
داشته خدمت میکردند از آنجا که فیما بین آنجناب و برهنان بسطرت تصرف را باندازی نبود و کلام  
باشاره میکردند تا اینکه رفته رفته و در چند روز فیما بین ایشان حسرت شناسی هم ظهور آمد محبت  
بدلها جا کرد چون رسته کلان سرکار از آنکه روزه و دیوبند کننده و غیره از مقام آنحضرت پیوسته بود  
مردم را که از آنجناب را به بزرگی و تقدیس دانسته می آمدند و بعضی یک شب و شب مقام میکردند  
فی الجواهر و درگاه مردم اهل اسلام گردید تا اینکه وقت موعود آنجناب در رسید آنحضرت بعضی  
اشخاص معتقد را فرمودند که هرگاه در عصر یک روز و روز و روز ازین جهان روانه سفر آن جهان  
یابند و باره تجیز و تکفین من زودی به کنند که از جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
شخصی سوداگر مقرر شده است بروقت خواهد رسید و همه سباب ضروری همراه خود خواهد آورد بکار  
مشغول خواهد شد شما هم شریک حال باشید و از طرف من سلام برسانید چون در عصر چند روز است  
آنجناب بعضی عازم سفر آخرت بنظر آمده مردمان که معتقد بودند خبر گیران مانند آنکه در انتقام اهل خود گزیده

مردم بر طبق وصیت آن حضرت منتظر بودند که شخصی سوار شتر تیز رفتار با اسباب تجمیز و تکفین وارد  
گشت و با مورالابی پرداخت و شب در آن مقام بسر برده صبح روانه مقصد خویش گردید هرگاه مردم  
از حالش استفسار نمودند گفت از نجف اشرف برای دوستی کار شاه چراغ مرحوم حسب الحکم امام علیه السلام  
معمول شده با اسباب ضروری رسیدم و دیگر در مقام من فلان منزل بود یعنی منزلی که اگر کسی برود البته  
در ده روز خواهد رفت اینهمانجا اثبات روزگار است پس از ده فون و آسوده شدن آن حضرت  
گذرگاه اهل اسلام بسیار درین مقام شدند پس از سالهای دراز که بلبه حیدر آباد هم صوت آبادی  
در گرفت و رود حضرت سید نور الهدی علیه الرحمه با سادات چند معه برادر خویش بوقوع آمد و آنحضرت  
این مقام را که در آنجا قبر شریف است پسند کرده مرتبه بسر بردند لهذا مجمعه اهل اسلام همواره گردیده  
تا اینکه آنجناب را هم وقت موعود درآمده با مردم همراهی خود فرمود که هرگاه من قضایم منحل داده  
تکفین نمودم منتظر باشند که شخصی سوار سپا و پیا بالقاب و نیزه در دست بعثت برق و باد خواهند آمد  
و صلاه فون خواهند کرد و هیچ فکر قبر نکنند و خاموش باشند نشود که کسی متعرض حالش گردد و یا نام مبارکش  
پرسد خبردار هرگز هرگز پیرامون این حال نگردد و روزیکه آنحضرت طاعت فرمود و موافق ارشاد همه  
مردمان منتظر بودند که دفعتاً سواری بعثت تمام رونق افراشته و نیزه را بر زمین زد و اسب را بنیزه  
گذاشته خود دست مبارک بر زمین نهاده قبر تیار را بر زمین بر آورد و ایشان را در قبر فرود آورد  
موافق معمول قبر را هموار نموده فاتحه خوانده روانه گردید اما بر سر هر زمین که سمپ آنجناب متعلق  
گردید زایل گشت چون بر سر سنگ فرو نشست زایل نگردید چنانچه در اینجا هم بوقت مراجعت آنحضرت  
نقش بر سر سنگ برآمد تا حال آننگ در مقام آنحضرت موجود است و مردم زیارت میکنند آن سوار  
خو و جناب مبارک رضوی علیه الصلوٰه و السلام بودند که برای دفن ایشان تشریف آورده مراجعت  
فرمودند قبر شریف آنحضرت و برادر آنحضرت و غیره همه از سنگ سیاه است که مشهور با سادات و اشراف است

القصد بعد از آنکه میر سون صاحب قبلہ وار دلدہ شدہ بوزارت سلطان محمد قلی قطب شاہ فایز گرویدند دائرہ  
 بیرون دروازہ یا قوت پورہ زمینیں خریدہ وقف ساختند بعد از آن این زمین دائرہ اندرون  
 بلدہ کہ خود ہم در آنجا مدفون اند بخشش خریدی گرفته خاک پاک کربلائی معلی طلبیہ پاشیدہ  
 وقف فرمود و یک حمام نیز بہ احداث در آورند متصل آن چاہ عمیق تیار کنانید و یک صحن غلامان  
 زر خرید خویش را از مسائل فقہی ہر دو طریق امامیہ سنت و جماعت آگاہ ساختہ تربیت نمودہ و ہمور  
 کا تجہیز و تکفین اموات خلائی بنیہ گرفتن اجرت گردانید و مکانهای متعدد و دوکانهای بسیار  
 و قطعات زمین خرید کردہ در مدد مسکین اینہا داد کہ از ان اخراجات قوت لایموت خود را  
 نمودہ و ست دراز کنند تا احدی را اذیت نرسد و همور کار سقری خود باشند چنانچہ درین ملا  
 اولاد آنہا بسیار طہقات شدہ در گذشتند و الحال کہ ہستند خد متہا بخوبی میکنند زنہا برائے  
 زنان و مردان برای مردان همور کار اند اما اجرت خدمت میگاہ نہ چہر کہ آسنان با و قطعہ ما  
 و دو کالین حالا از بسیاری اولاد و احفاد و تفرقہ علمہای حکام با اینہا کفایت نمیکند بگزین اینہا  
 براجرت تجہیز و تکفین و تدفین میت است اما عمای دین بقدر مقدور خویش و امام آوری خود میدہند  
 و سر انجام بسیار بہت میشود و غرض مراد الحال اند و زنان عبا نر کن سالہ اینہا سخت بدنی و اسباب  
 پارچہ اموات را شوب و مانیدہ و چوک بلدہ میفروشند و غربا دیدہ و دانستہ برای کفایت خرید میکنند  
 اما برای دقن خریدی زمین نیست کہ تمام دائرہ وقف کردہ میر سون صاحب قبلہ است خرید و فروخت  
 ندارد و الحال دو حصہ زمین دائرہ در آبادی مکانات و میقدور و میقدور در آمدہ یک حصہ باقیست  
 کہ در آئینان قبرای بحیاب اند تمامی از فقرای کالین و علمای مومنین و فضلاء و افضین و امرای  
 منجربین و نیز بادشاہان و شہزادہ ہای پیشین ہر گاہ کسی برای فاتحہ فایز شود اول نیکہ ہر ہر قدم  
 بر سر ہر ہر سر فرازی افتد کہ بغیر شوکت و شان و نیوی در رگہ ز خلائی در زیر تاب آفتاب

خاموش افتادہ اند کہ بچکس خبر ایشان نیکی و یا خود منع نمیکند کہ چرا مارا پائمال بنمایند بقول مرزا  
 رفیع سودا شعر تکیہ خاکے تو چو پڑ کے غافل بلنگ خواب بہ آخر تو پیر بھی ہی کہ چاتی پسنگ  
 خواب بہ فاعث تیر دایا آؤ لی الہ بشار لغت خان عالی نیز دہسین دائرہ مرفون است اما  
 قطعہ علیحدہ مسجد دارالغرض میر صاحب موصوف کارے کردہ اند و حساتی نمودہ اند کہ تا تمام  
 قیام مورد حسنات و ثواب خواہند ماند و بہتند اما کرات و خرق عادات میر مومن صاحب قبلہ شے  
 نمونہ از خرواری بیان میشود حقیقت اینکه احوال دنیا داری و وزارت ایشان کہ در احوال قطب شاہ  
 باز تمام آمدہ است معہذا خرق عادات یکی آن کہ مشہور تر است و مردم عزہ کہ بیان می کنند  
 اینست میگوند کہ دو برادر حقیقی از منصب داران سلطان عبداللہ قطب شاہ متعین میر مظفر وزیر بودند  
 کہ شبانہ روز حاضر نزد میر مظفر میماند اتفاقاً بادشاہ برای سیر و شکار بر سر جوئیار موسی فرود آمد  
 و تمامی لشکر نیز خیمہ ہار لب دریا کہ موسوم گرما بود دادہ مقام داشتند چنانچہ این ہر دو برادر نیز در خیمہ  
 خود بودند و مردم لشکر از کمی آب در میان دریا چشمہ ای جزو از ریگ برآوردہ آب از آن میگرفتند  
 و آن چشمہ را یکدفعہ دو در عم و زیاد عمیق بودند روزی ہر دو برادر مہرہای وزیر کہ حاضر در بار  
 بادشاہ گردیدند آنروز میر مظفر را در باب مقدمات کلی و جزئی سرکار تاخیر برخاست شدہ بدیر  
 باریاب ماند برادر خود و بار اور کلان خود گفت کہ مرا بسیار گر سنگے عاجز نمودہ است کہ جان قرار نیگیرد  
 اگر حکم فرمایند خیمہ رفتہ چیز خوردہ حاضر بشوم برادر کلان گفت بسیار خوب اما احتیاج آمدن نہایت  
 حالاسن خود را بنجا میرسم پس برادر خود را در بار بر خاستہ خیمہ خود آمدہ بہین کہ رخت در بارے  
 از بدن خود برآورد و بچہ مار از دوشش بر فرش افتاد و منصبدار مذکور اورا بہت خود را چوب کش  
 بجز و مردن آن بچہ مار آتش سوزان در پیکر شش شعل شدہ بغیر صحبت گردید و فیاد برآورد کہ ختم  
 ختم نا اینکه برای تشکیل حرارت خود را و چشمہ آب خردآب اندخت و از نظر مردم غائب گشت

چون این خبر بشمع برادر کلاش رسید گریبان خود را پاره پاره ساخت و بمنظر ظفر وزیر حقیقت حال  
عرض نمود و او جواب داد که اگر کسی از قسم انسان برده باشد البته تذکر آن نمیتواند شد چون این مقدمه  
از عالم بی اختیار است ناچار ام از دست ما چگونه برآید اما شمار لازم بجناب سیر مومن صاحب رجوع باید  
آورد و در آن هنگام آنحضرت بعبادت الهی مشغول بودند پس عریضه بجناب آنحضرت نوشته داده  
بمکان آنحضرت که الحال دولتخانه قدیم برهنون زمین جلوه احداث یافته و میر کوچک موسوی میر صاحب  
موصوف است و اما حال دروازه دیوی دیوانخانه مرشدزاده آفاق الکبر جابه با دراز محشر ثبات  
آنجناب باقیست منتظر امیر صاحب موصوف سه قطعه خرد از سفال گلی و بالای آنها چیزی نوشته  
شده بمنصب در مذکور عنایت کرده فرمود که یک قطعه را در آن چشمه بنید از مذکور شما خواهد برآمد  
و اگر دیر شود و نرسد و چهار ساعت توقف کرده قطعه دیگر اندازند البته خواهد برآمد اگر بر اینهم آثار  
برآمدنش بالکل منظره آید خوب لتوین و تاخیر کرده پذیرز تفحص نموده قطعه سوم اندازند پس برادر کلان  
بر چشمه آمده یک قطعه سفال را در آن انداخت و توقف کرد و هیچ از اثر برادر نظرش نه آمد بچهار  
ساعت قطعه دیگر انداخت از آنهم هیچ فائده مترتب نشد باین تاخیر بسیار دیگر آن قطعه سومی را نیز  
در انداخت بجز و انداختن آن در عرضة قلیل را درش چشمه پدید آمد دست بدست برآورده  
بالای فرش او را خوابانیدند و لحاف بر و انداختند بعد بپای که بهوش خود در آمد طلب طعام  
نمود که از عرضة بسیار گرسنه بود بعد فراغت از خورش سپین که احوالش پرسیدند او بیان کرد که  
آن بچه از شیریه زاده با دشا هجرات بود که بدین قالب در دامن من آمده کشته شد بجز درموش  
آتش در سراپای من و افتاد قریب بود که سوخته خاکستر شوم ناچار در چشمه آب خود را انداختم  
که دو جوان قوی بکل بشکل هر دو بازوی مرا گرفته و صحرای لق و دق کشیده بودند بقطع فست  
بسیار دروازه شهری به بزرگی تمام پدید آگشت پس اندرون شهر بردند دیدم که بازارها



بکمال آرایش و پیرایش و بسته با بهنایت صفائی و عمارات بلند و بالاخانهای بسیار بزرگیت تمام که  
 چشمان بیننده محو حیرت شود جلوه گراند و مردم آنجا خوب صورت و بد بهیئت نیز عمائدین و غریبا  
 همه مصروف و مشغول بیج و شری اند و سوارهای امرامیر و ندومی آیند همه رفاه الحال چون بر درو  
 بادشاه رسیدیم دیدیم که جوانان همه مسلح و تیار بر سر حفاظت و نگارهبانی مستعد و هوشیار اند و اهل  
 قلم و محو تحریر و ارقام و قضا و سبب جنگی همه تیار الغرض مرا اندرون دیوان خاص بمقامی که  
 برآمد گاه بادشاه بود و در دند دیدیم که بادشاه بالای تخت مصع بلبلان شامانه برآمد است و اکلان  
 دولت و اعیان حضرت و ملوک و خوانین همه دست بسته بر مقامهای مقرری خویش هر یک استاده  
 است و متصل تحت همیشه بادشاه سر برهنه پریشان حال استاده میگوید که ای برادر حق سبحانه  
 تعالی ترا بادشاه عادل گردانیده است و د خون سپهر بگیناه مرا از سر الضاف بقصاص بده که  
 تا رضامندی و خوشنودی خالق عادل بود و اینک قاتل هم رسید پس حکم بانصاف فرما هر گاه  
 نظر بادشاه برین افتاد که هر دو دست بر کف بسته آورده استاده اند فرمود این قاتل را بر مقام  
 مقرری برده سر بر بند پس همون دو کس با چند کس دیگر کشتان کشتان برده بمقام عذاب نشاند  
 خواهند که از تیغ ضرب کنند که وقتاً و چو بار و د و هر کاره و دیده آمده گفتند که این کس را  
 گردن زنند ظل سبحانی طلبیده است همون حال کشتان کشتان باز بردند آنوقت دیدیم که بادشاه  
 خاطر داری همیشه خود میکند و میگوید که خون بر این کس چگونه ثابت شود که سپهر نوچه البطل بودی و کز  
 او نیست حالا در گذر آنچه شد را اینوقت سفارش این مرد میر مومن صاحب کرده اند در گذر او  
 گریه و زاری میکند و میگفت من هم جان خود خواهم داد یقین بدانند که من زنده نخواهم شد بادشاه  
 ناچار شده باز حکم کرد که این مرد را ببرند و بکشتن پس باز مرا کشتان کشتان بزدن کشتن و کشتن  
 میخواست که اگر بزودی بکشتند آرام باشد تا اینکه همونجا برده میخواستند که بکشند و سر سوار

برودی تمام آمده حکم رسانید که آن شخص را روبرو آرند باز همون طور پیشگاه پادشاه بروند  
آنوقت دیدم که پادشاه از تخت بریز آمده دست خود بر سر همشیره خود میگذازد و میگویی که  
همشیره این خیال در گذر میر موسی صاحب نتواند سفارش این مرد میکند خوب نیست و او درین  
تاخیر و تعویق هرگز روبرو نمیشد و بهر رنگ بی التفاتی ظاهر میکند تا اینکه خبری آمد که از یک  
طرف شرفی شهر آنش بلند شده و همه خانهای خرد و بزرگ جنات تمام میسوزند و بهر در رسیدن  
این خبر پادشاه و قنات بسوی مردم که همراه من بودند ملاحظه کرده فرمود که اگر این ناجار همشیره را  
اینقدر است و حاجت میکند و نمی فهمد خود بسیر و پیچ غم نیست نه اینکه تمامی خلقت جنات و شهر را  
بر باد و بهم زد و این مرد را از جای که آورده اند در همون چشمه رسانند زود بسیر خبر و اچیز  
حرکت دیگر بوقوع نآرند همینکه حکم پادشاه صادر شد آن هر دو کس جن بود مرا آورد و قنات چشمه  
رسانیدند که شاد دست بدست گرفتند و بیرون آورده خوابانیدند آنده حال شبها معلوم است  
که چه گذشت آنچه بچشم خود دیدم مفصل بنمایم اگر مردم چون اینخبر و تحقیقت میفرمودند و سلطان عبدالعزیز  
و کافه خلایق را رسید به تجربه و نمود که میر موسی صاحب را اینقدر دست قدرت است و این حکایت  
عجیبه الآن زبان زد خاص و عام بلده حیدرآباد که در زمان پیشین بوقوع آمد تا حال مشهور آفاق  
است و علی هذا اتمیناس دیگر نقلها و حکایتهای عجیب و غریب مردم اعزّه میگویند یقین است که چنین  
باشد زیرا که دلیل بر صدق اعتقاداتی مقدراتی چند که در همه سیر عالم و غیره بطور آموها هم در مان  
بچشم خود دیده و بگوش خویش صریحاً شنیده ایم بران صدق ترجمان بر عملیات میر موسی صاحب  
موصوف و نیز بر اعتقادات مردم اینجا است

نقل نادر

که در عهد دیوانی میر عالم لعلپور آمد که خود بسیر عالم بچشم خویش دیدند و نوبت به پایان هم رسید

خالی از لطف و عجایب است بلکه محبت کامله بر علیات ظاهر و باطن میر یونس صاحب است و آن  
 اینکه میر شمسوار علی نامی سید صبیح النوب پریشان روزگار سبز پوشش که مردم ذمیقت و درخت نیز  
 مایه محرم بهین سید بزرگ میدادند و او تمام سال می پوشید میر عالم خیر و پیه ماهوار بطور خیرات  
 میرسانید و آن خیر و پیه عیال و اطفال را هم کفایت میکرد و صاحب غیرت بود و پیش سبکدوش  
 و راز نمی نمود و کمال احترام از اینها داشت اما در پای ایشان اندکی لنگ بود و او میگفت شبی از رسته  
 دایره میر یونس صاحب بوقت نصف شب بیکان خویش می آمدم دیدم که هیچکس در دایره ندگرفت  
 اما شخص بزرگ نش لباس بکسر نهایت شان و شوکت بردگنده خویش استاده و فتنه آواز داد  
 که میر شمسوار علی اینجا بیایین و منستم که خود ذات مبارک میر یونس صاحب است بکمال اشتیاق  
 ملاقات رفتم و گفتم که پیرو مشرق سجاد التالی اشب گویا شب مبلع غلام کرده است که قدم جناب  
 شما میر آه فرمود احوال شما از اخراجات چگونه است عرض کردم که قبله عالم میر عالم با وجود دوستی  
 قدیم خیر و پیه ماهوار میدهند و آن میان آتش خفته قح قح خورده لبس میر یونس فرمود اگر شما را یک  
 روپیہ بدمی باشد لبس است عرض کردم یا حضرت لبس بسیار است و دیگر لبشکوۀ زمانه نخواهم کشید پس  
 دست خود در خیط رخت بدنی در آورده یک روپیہ بکسر وقت سلطان محمد قلی قطشاه بانه  
 مبانی آبادی بلده چید را بآورد و ده پست سن پریشان اوقات داده فرمود که این روپیہ را  
 در قلمدان باصندوقچه متغفل خود امانت با احتیاط بدارند و در پاره چرخ یادگار کاغذ نسخ نهاده  
 برشته بدهند که در مخالطه با روپیہ دیگر نزد و انشاء الله تعالی همراه این روپیہ دور و پیہ دیگر  
 بدست شما هر روز خواهند آمد آن دور و پیہ را هر روز بخرج خویش در آورند و این روپیہ را  
 بحفاظت بدارند اگر این روپیہ کمین داده ام از نزد شما خواهد رفت دیگر بدست شما نخواهد آمد  
 خبر و اباشد پس روپیہ بدست سن پریشان حال داده رخصت فرمود و لبس میر شمسوار علی میگفت

کسین روپیه عنایتی میر موسی صاحب را بمون طور در پارچه پنخ بچیده در میان لباس مندر و قنچه  
مقتضی دواشتم روز دیگر همین که دست در خانه مندر و قنچه بردم دیدم که دو روپیه دیگر بسکه راج الوقت  
موجود است آنرا گرفتیم پنخ آوردیم لباس در پوشیدیم و مرقه الحال گذراوقات می نمودم بعد چندی  
که خلقت را بتبدیل لباس و حال نظر آمدیم متلاشی شده از پسران سن دریافتیم بسع میر عسالم که  
رسانیدند میر صاحب یعنی میر عالم که در الهام سرکار بود مرا طلبیده تمامی احوال دریافتند روپیه مذکور را  
بوسه داده بپستان دادند و گفتند که مبارک باشد باصطیاط بدارتند احیایت میر شمسوار علی آن روپیه  
در مندر و قنچه بود و روپیه روز بدست ایشان هر روز می آمد روزیکه میر شمسوار علی مذکور انتقال  
نمود در مندر و قنچه همچنین دیدیم هیچ اثر آن روپیه نبود دیگر یک جبه بدست متعلقان نه آمدن عالم  
رو بروی عی محرابین اوراق گذشت که مشهور آفاق است مهندادین عمدت مهندادگان  
عالی حضرت پر نور آدم الله اقبال طرفه ماجرا و داد که حیرت بخش و انایان روزگار است و عی هم  
بچشم خود دید یعنی بهمت یا جنگ بهادر میر قدیم سرکار و بیخاندان نازی تنقی و ظالیف خوان  
و انای این زمانه قلعه از قلعه مگر گده و ابراهیم گده روزی در بالا خانه مکان خود که اندرون قلعه  
مذکور است میر و تماشای سبزه از صحرانشسته بود که وقتاً گوسفندی نوجوان سفید رنگ با جل  
زمار و زیور طلایی بسیار بکمال خوب صورتی و ناز و کرشمه در صحرای بیرون دیوار قلعه مذکور نظر ایشان  
و راه دیگر کرشمه و ناز بسوی ایشان چشم شده تماشای ناز خویش ساخت و ایشان فریفته حسن  
و لباس او شده پایاده بیرون قلعه آمده نزدیک او رفت و او آهسته آهسته مشغولانه خرامیده  
دو مرتبه کشیده و وقتاً توده گل یا همین گردید و مشارالیه بهیوش شده در افتاد مردمان بهارش و پراکلی  
انداخته بخانه آوردند چون تا عرصه بعید بهیوش مانده هیچ از خود خبر نداشت و بگریه سجد درآمد و غنبت  
بطعام و آب فراموش نمود و قصد همونجا میکرد و نوبت آن رسید که از برنگی هم خبر داره میشد

برادران و رفیقان اهل دعوت و عملیات را از دور و اطراف و جوانب قلمه‌بند و مسلمان همه را طلبیده  
 جموع با هم می‌نمودند و پنجگاریان را که زبان هندی نام عالمان را که عامل علمهای سفلی است نشان داده  
 پنج فائده مترتب نشد و دیوانگی کمی نکرد بلکه هر روز اینی زاید خیال کنسوزیاده تر سبکست ناچار  
 و پراکنی نشانیده بر میان بسته اندرون بلده بخانه آوردند و رجوع بابل دعوات و عملیات شهر  
 و پیرزاده و افقرا نمودند و عالمان عمل یعنی پنجگاریان را نشانیده هلفه رتبه دادند و بهر صورت  
 بسیار خرج کردند و هیچ فائده بر نداشتند آخر الامر برای او اطهار مردان بالای قبر حضرت میر یونس  
 صاحب و پراکنی نشانیده به بیت مجموعی برویدیم که متصل گنبد بسیار به چپ خواستند که اندرون  
 گنبد بسیار صاف موصوف بر نداشتند و دیگر سخت پس مردان بروشته می‌بردند و او گریه و زاری و بتقراری  
 میکرد و دیگر سخت متصل قبر شریف نشانیده و دفن لرزه و تمام بدتش در افتاد و فریاد می‌کرد که من  
 می‌روم مرا از اینجا بر نده یک ساعت به پیش گشت در آن حالت نزد قبر خواب و ریودین چپار  
 ساعت بهوش آمد و طلب رخت نمود و گفت مرا چرا برهنه کردند آب که بالای قبر شریف گردانیده  
 بنوشانیدند بخوبی تمام خورد و دیگر حرکات جنون گاهی نکرد و بهین طور نزد محمد نعیم الدین خان بهادرجان  
 حبشه بود و دفن الشوخی تمام از اعتدال طبیعت و گذشته مردم را و ششام ما و ادن گرفت و نگه‌هایند  
 بهر چپ علاج کردند و هیچ فائده نظر نیامد آخر الامر بر قبر شریف میر صاحب موصوف بردند و چنانکه اندرون  
 گنبد کشیدند نمی‌آمد و دیگر سخت تا اینکه بزور آورده متصل فرار نشانیده و قدری آب از بالای  
 قبر گردانیده نوشانیده بهوش آمد و محنت یافته دیگر پیرامون آن خیال گشت الحاصل ذات  
 میر یونس صاحب بسیار کمالات بود و الحال معمول است که هر کس را که سایه این یا شیاطین  
 شده باشد و حرکات جنون کند چند روز بر قبر شریف میر صاحب موصوف برده آب از بالای  
 قبر آن حضرت نشدق کرده بنوشانند بهر سایه و آسیب می‌گردد و دلیل بر عملیات است و بس

عزیز شریف آن حضرت در آغوا ه شعبان میشود هیچ از معاش و پیمیه وزین و غیره بالکل نیست و میر چیه  
و موضع سید آباد و سید مدینه از محضات آنحضرت است و درستی اموات از هر دو طریق که در بلد که  
حیدرآباد پنجولی میشود این جنات بذات آنجناب میرسد

## ذکر تعلق از ان سرکار دولتدار آصفیه

شیر افکن جنگ خلف دومی حسین دوست خان سالار الملک نام اهلی اش غلام سگری خان است  
از بدو و آفرینش چون تیز نهی اش ظاهر بوده والدش رو بروی خود برای درستی تعلقات  
و انتظام اموات آنجا مقرر نموده روانه آن سمت ساخت و او بدستی تمام پرداخته مورد الطاف  
پدر خویش گردید و بسوی راجه چند لعل مهاراجه بهادر خطاب جنگی سر فراز گشت و فی الحال بمنبع کمالات  
در علم فارسی و زبانذنی عیسای و ترکی و هندی و غیره کمال دارد و در رعایا پرور و داور  
و آبادان کاری فرود گیتاست و به تعلقات لکهار و پیمیه از سرکار دولتدار سر فرزند و در آدمیت و حسن  
اخلاق و آدم شناسی و سلوک با اجبا و آشنایان و رفیقان مشهور و معتمدان مشی محمد بیگ منته  
خان مذکور مدار علیه کارخانه و باعث انتظام اموات درونی و بیرونی است مختار کار خاتجات  
و در قلم و فرست و آشنایان و خیرخواهی دولت منتخب و انشا پر دازی و مطلب نویسی و در فارسی  
و عربی ممتاز است

## ذکر محمد عزت زاده خان فرزند محمد عنایت الله

بعد برهمنی اوضاع سلطنت هندوستان عهد عالمگیر ثانی و انتقال پدر خود محمد عنایت الله خان و محمد  
نور الله خان هر دو برادر و اوزنگ آباد گردیده نزد عظیم الله دله بهادر صوبه دار آنجا ملازم شده

سجده تزد و به تعلقداری گانداپور و بیضاپور مقرر گشت و در وقت تقاضای حساب فمعی نظیر  
 اوسط و باقیه جم حساب با کمالان دیوانی نموده از سطرالبه بدر چهل یک روپیه بهادر موصوف را نجات  
 دایند در جلدوی حسن خدمت بهادر موصوف خان مذکور افتخار کار و با خود ستا و خان مذکور چند  
 بسر برده بعد انتقال بهادر موصوف خود هم وفات نمود محمد نذر الله خان برادر و بی خان مذکور  
 بخوش گذرانی از آنجا مانده ایام حیات به پایان رسانید تا فرزند آن خان مذکور محمد عزت الله خان  
 بسن نیز رسیده بکارهای شایسته در روزگار آباد و غیره میگذازند از ده سال وار وحید را باد  
 شده چندی با اتفاق عظیم جنگ بهادر بوده هرگاه حیت فرست و زمانی شان شهر گشت  
 درینویلا به باریابی مهاراجه بهادر فایز شد تمامی کارخانه محمد بو دهن خان جمع را که تعلقدار لکهار پویه  
 سرکار است بواسطت خان مذکور انصرام و اجر امیکرد و نهایت خوش مزاج و بکار حسنه مصروف  
 است اگرچه احوال اینها بعد انصرام حالات امر و سرکار در ذکر اعزّه نامور بلده مفصل از نگاشته  
 شد لیکن روزگار او شان صرف تعلقداری بوده بجهت بطحالات تاریخی اینجا هم نوشتن مناسب  
 لهذا بطور گوشوارّه تشریر یافت

## ذکر محمد شجاع علی خان

خان مذکور اگرچه در ایام سابق همراهی محمد جمال خان لوانی بهالمر نوکری بذات خود مهور بود  
 تا از فرط الطاف مهاراجه بهادر و بقوت سعی و کوششش رای استوار خویش به تعلقداری  
 تعلقات سرکار مرفراز شده رو بکار دارد خوش فکر و آدم بذات  
 محنت پذیر عیش دوست  
 است

## ذکر مرزا حسن علیخان ولایتی

بزرگان خان مغربهاره ملازم شانان ایران بوده کارهای نمایان کرده اند و مرزا و معزز و سالم  
 شهاب اردبیل را با و شده ملازم سرکار گشته به بند و بست تعلقات سرکار آراگیر که زمینداران  
 آنجا کشتن بودند خدمت حاصل نموده و رام را و دیگه شرارت شعار را بزور شمشیر خود ستیکه کرده  
 مورد تحسین گردید و بر سرگذاری که نیمه مرز جنگ صعب نموده مشهور و روزگار شد و مدتی بهین کار و بار  
 بسر برده و ریوالات الطاف خداوند نعمت و محبت راجه او جاگر چندی رای بهادر فارغ البسال  
 بسربید و اماسین منور خان بهادر و خلف مرزا و موصوف و در صاهرت خاندان شیخ نظام و کهنه  
 عالمگیری النخاطب مقرر بخان بهادر و قلدر را بالکنده که فقط یک جبهه در قلعه بالکنده جاگیر موزنه  
 اینچاندان باقی بود و باز و واج خویش در آورده و در مره صاحبان منصبهای مناسب در آورده  
 مورد الطاف خداوند نعمت حضور پر پر نور گردید و ریوالات بند و بست قلعه و جاگیر و خاندان بزرگان این  
 خاندان همه بنحصر برفات بهادر عزت و او خود و مر و قابل از علوم عقلی و نقلی محاسب سیدل و امورات  
 تعلقداری هوشیار خبر و آشنای پرت و دست نواز شجاعت و سخاوت بذات خود و دار و بهر خدمت  
 شایسته سرفراز شود و شایسته تر است سوای ایشان تعلقداران هندوان و مسلمانان بشمار اند که  
 حال ایشان سابق هم گذشت طول کلام است

## ذکر مرزا حسین نوازخان

نام اصلی مرزا حسین نواز است او بذاته در ابتدا از مره منصبداران ملازم بوده اما او بسیار داناتی و ثقت  
 بود هرگاه صیت فرست و مرزا نگلی و آوازه کار دانی و مردانگی مشارالیه بیسع سلطان نواز الملک  
 بهادر سید بکمال قدر و طلبه شسته مدتی در نیم نشینی و صحبت خود و بغرض دریافت طبیعت و رویه داشت



بلند بکار سفارت و بار جهان را از طرف خود معمور فرموده روانه بلده حیدرآباد بهمراهی چند سوار سپاه و  
 و یک هرکاره و سوار میانه روانه نمود چنانچه مرزای مذکور حاضر در بار جهان را مانده کار مفوضه خود  
 بخوبی ادا نمود و در جلد وی آن از پیشگاه سرکار خطاطخانه سرفراز گشت و نیز سعید الدوله بهادر  
 و مادی الدوله بهادر از بزرگان شش را به موصلت دارند.

فصل دوم در آبادی بگیم بازار و ساوهان آنجا و احوال کاروان ذکر شود

سرایان علم مستوفی ملازمان بهر کار از قسیم اینها به نقایحیان و شون چوکی  
 باختران و ذکر شطرنج بازان حقیقت میرای بومیر بلده حیدرآباد متصل  
 حسینی علم معین بهنگامه و غلو و سره دیوالی و دیوالی سبست چچی غیره در بلده  
 حیدرآباد و مینو سواد

بگیم بازار آبادی علمیه محاذی بلده حیدرآباد و جانب شمال حیدرآباد موسی که از بازار عیسایان الخطاب  
 میران یا جنگ هندوی که سبست راست کوٹھی انگریز سبست جانب شرقی تا به دیوال سبست و غیره پیوسته  
 به مستعد پوره و کاروان قدیم جانب غرب طولاً و از دریای سوی تا به کوٹھی محمود و نوازخان و کوٹھی  
 نواحدت سبستن جی سبست متصل مکان موسی متی فرنگی گدایان ساز و لایتنی که اضراب یعنی توپهای  
 لکهار پویه و سرکار دولت تیار نموده هم جلوی قلعه شکن قیسر پالند ضرب از آنجا حیدرآباد  
 قلعه شکن معین جنباره یعنی کر نال و خلوت مبارک متصل در دولت اندرون داشته اند

نیاری موسی متی مذکور است که تا الآن مثل او کاریگر وار و نشده هرگاه صاحبان انگریز و خلوت مبارک  
حاضر در بار جهان را بشنوند توپهای خلوت مبارک را بقدر دانی تمام می بنهند و تعریف می کنند و راگ  
مالا نیکه در مکان عقب خلوت مبارک است و هزار رنگ تماشای عجیب و غریب بنظمی آرد آن نیز  
اگر چه بیک لک روپیہ و یک شرفی پوزن هزار توله طلا از ششخصه انگریز و دیگر معرفت موسی متی بخیرید  
سرکار درآمده اما حال تیاری شکست و بخت آن مختصر بر دستکاری مشارالیه است شمالی عرضاً  
تا بسا پنجه توپ بازی که از فیصل شهر تاسه کروه چهاؤنی محمین ساگر است همه خانه متصل خانه بخانه از  
مار و اربان و گوسایان و قلالان و افغانان خوش باش سوداگران اهل معامله و ملازمان سرکار نیز  
و سوداگران اطراف و جوانب بلده و دیگر بلاد و غیره آباد است آنقدر که از یک دوکان مار و اربانی  
مثلاً افیون یا نبات و غیره یک قسم جنس یک لک روپیہ هست می آید پس حال شیار و دیگر واکمین  
و دیگر و قلالان دیگر بقیاس فزانہ دریافت باید کرد اما کاروان بیکم بازار که مشهور است عبارت از  
چهاؤنی سوداگران دیگر بلاد اسپان و لایت و کاسیواژ و دکت و غیره آورده فرو دگاه نموده  
تا فروخت اسپان و شران در آن مقام که زمین مسطح متصل دیائے موسی پوخته بیکم بازار است  
در خانه های علفی یعنی چوپرانده باز رواه اوطان خویش میشوند و سوداگران فیلمان نیز بهمین طور  
تا آن خانها گاهی خالی میماند که آمد و رفت سوداگران همواره جاریست همزمان سابق فیلمان بزرگ  
قابل عاری از ملک هناسری که بهترین مقام است سوداگران می آورند و بقیعت گران تا پنجهزار  
روپیہ شش هزار روپیہ بکده ناده هزار روپیہ هم اگر باشند و صولت بزرگتر میباشد می فروختند  
که علی العموم فی دست یک هزار روپیہ قیمت مقرری و بر خوبصورتی افزایش قیمت میگرد و درینولا  
خواستش فیل سچ بسیار است امدا از مقام بندر سیلان و لیبار و گیده و غیره فیل سچهای می آرند  
ومی فروختند نوبت بایند رسید که قیمت فیل سچ تا به یکصد روپیہ رسیده و تا پنجه شاهی هم می آرند

در خانه هزار و بازاری بجای اسپان قیل بچه ها انداختن امیران و صاحب مقدم و چگونه نباشند  
و در رسد معتمد بازار و چرخ شکاری که سوداگران در عهد حضرت غفرانکام می آوردند باز بقیمت  
یکهزار روپیه و چرخ بیاض در روپیه مقرر بود و بلبل هزار دستان ولایتی نیز بغیر یکهزار روپیه بخرید  
نمی رسید درین ایام بازار بیکهزار و چرخ پنجاه روپیه و بلبل بدو صد روپیه به آرزو می فروشتند کیفیت  
ابتدای آبادی بگیم بازار اینکه پیش از ورود بندگان عالی حضرت غفرانکام بازار قلعه زل حضرت  
قدسیه جناب حضرت عمده بگیم صاحب محرمه معفوره که میدان وسیع بغیر خانمان بود طح بازار انداخته رعایا  
و برای اراقتل داده شروع آبادی و تیار و دو کاکین و مکانها فرمودند چون راستی و درستی  
و رعایا پروری و پرداخت قول آنحضرت مشهور روزگار بود مردم مسالمه و رعایای ذمیه و حرب  
هزاری و بازاری پیشین و چه شباب ادنی و علی هند و مسلمان مجموع حاضر شده بتغییر مکانات خود و بزرگ  
پرداختند مدتی بر بنیاد گذشت الحال بگیم بازار نو کوٹھی ماڑ و اڑ شده زن و بچه های خود ماڑ و اریان  
همه از وطن خود طلبیده و درینجا شاد و بهاسیکنه معاملات بلده همه از لکهار روپیه در بگیم بازار میشود  
کار ووائی تعلقات را آن سرکار بر وقت ضرورت بگیم بازار است مهاجران کڑ و پتی نیز موجود اند  
هر کس هر جا که خواهند هندوئی نا کڑ و ژ روپیه کیستاییده از آن بهر جائی که خواهد بگیم و نه . . .

## ذکر گوسایان بگیم بازار کان گیر

بالای جو بیار موسی عمارت بنا کرده میباشد و معاملات لکهار روپیه از خلایق منیایه خصوص تعلقات آن  
سرکار مر لوط بشار الیه اند و نیز بامیت و آل اندیشی مسالمه میکنند همواره حاضر و بار حضرت است  
کار ووائی لکهار روپیه سرکار میکنند ذکر لکهار روپیه ساکن چنگو پامحال جاگیر امیر کبیر از آنجا وارد بلده  
حیدر آباد شده در چهار وائی اندر حیت فرود آمده چون ملاقات راچند لعل همارا جبهه در سبیه

لله الهی و جود مناسبت ۱۲ له مراد و دینی صاحب کلمه نادر بازار و غیره است که صدیکه هندوستان باشد ۱۲

بسیار پسند خاطر گردیده همواره مورد الطاف گشت و مداخلت در کار روانی امورات تعلقه داران دیوانی  
نموده نامور گردیده تعلقه داران لکهار و پیوسته سل با و دارند جوان سن و میقد و رست غم سپهری داشته  
با سپاهیان و جمعی در آن سلوکها نموده خوشوقت میبازد رفیق پرور سخاوت بهم دارد و ...

### سوارگیر محنت

از قدیم ساکن بازار مذکور است و معاملات هم شریک آدم خوش خلق و مروت و خیر خیرات تیر معبود  
کمی نذر در مکان و چسب تیار کرده و دیگریم بازار میبازد همواره در پوچا مصروف آدم بسیار معقول است

### کهن گیر

از قلعه کلیانی وارد حیدرآباد شده از طرف چو بیار موسی عارت بلند با حداثت در آورده همواره  
باجرای کار تعلقه داران سرکار نزد مهاراجه حاضر درستی محال میبازد از الملک باستصواب مشارالیه نیز  
آنچنان بطور آرد که گاهی از سرکار برای طلب لکهار و پیوسته اقساط سز اول معین نمیشوند بموجب اقرار  
خود حاضر در بازنده میسر ساند آدم ذی سلوک خوش مزاج شوق اسپان بسیار دارد و غم سپهری  
را هم بدرجه کمال رسانیده صاحب مروت با مرد آرمیان مالوف معند اقرب پنجره اگر گوساین و دیگریم  
بازار بکار معاملات لکهار و پیوسته تعلقه داران سرکار و بعضی خود بذات تعلقه داری محالات و لغو و خست  
پشیمانه بافت کشمیر و امر تسر و پارچه بافت نبارس از جمیع اقسام مو کنجیاب با و نیز به سوداگری  
اسپان و فیلان و دود و مستند نقدی مصروف کار و بار خویش اند نظر بطول کلام آنها که بسیار  
مشهور اند بر اینها اکتفا نموده نام آنها را نتجیر بر آوردم

### پستن جی بیستم

در سنه یک هزار و دویصد و پنجاه و چهار هجری که چون فیما بین مهاراجه بهادر و پور کل طیحه سود دهنراجی  
بمقامات هشتاد و یک روپیة بجزیده بود بهادر دهنراجی بتبذیر مشارالیه باستصواب طالب الدوله

حسن عیسیان بهادر کو تو ال آغا اسمیل ولایتی را که ملازم بهادر موصوف بود بکار پردازی بعضی مقدمات  
 نزد بهادر موصوف معمر بود به بندر بسینی فرستاده سیطه مذکور را طلبید وقتی بملازمست رسید  
 بسیار پسند خاطر گشت برای فرو گذاشتن کوٹھی سید احمد سیطه بکرایه یکصد روپیہ ماہوار مقرر کرده فرو داده  
 باجرای امورات مہاراجہ بہادر موصوف معمر گشت تہ سیتی بہادر معز الشرف باریابی حضور پر نور نیز شرف  
 گردیدہ سر فرزند ممتاز و مہاراجہ شہ عجب آدم صاحب حوصلہ انجیکہ مقدمات نامناسب برای تباہی  
 خلقت و جہ نفع خود و ساہوکاران بیکم بازار و غیرہ در انداختہ بودند و دستور العمل ساختہ آن نیک  
 طبیعت ہر ظلم و تم غفیلہ اینہار ابر باد و دودہ شستر تہ راستی و دورستی علی الزعم پوئل عمل آورده  
 نام نیک خویش پر آوازہ ساخت و از رسانیدن عوض ہفت لاک روپیہ تنخواہ پلاٹن انگریزی  
 ملازم سرکار و اخراجات دیگر ماہ ماہی مہاراجہ بہادر چنان بدستی میرسانید کہ ناآشن آن بہیچچہ  
 رسیدہ موجب خوشنودی مزاج گشت درینو لاکوٹھی سید احمد سلور را بقیت شانزدہ ہزار  
 روپیہ مع باغ و زمین بسیار خریدہ کوٹھی دیگر بخرچ بسیار بنا نہادہ تیار ساخت کہ قابل سیر و تماشا  
 است و نیزہ کوٹھی بزرگ تر دیگر متصل سانچہ ٹوپ و نزدیک تر کوٹھی محمود نواز خان بسیار عمدہ  
 باکار عجیب غریب نقاشی و غیرہ بوست معین و سنج و چاہہ کلان و چپ و چہونزہ دلکشاک  
 از بالای آن تماشای مکانات بلندہ و صحرائ اطراف و جہان است بخرچ ہزار ہار و پیہ تعمیر نمودہ  
 معہ برداران و خویشان و متوسلان سکونت دارد جای خوش فضا آب و ہوا نہایت درست  
 و خود بہاتہ نیکدات فخر دانی بنجا بسیار سیکندہ قدر لکھا روپیہ سرکار باریاب حضور پر نور است  
 و زاین راؤ وکیل سیطہ مذکور و مختار کار و بار دیار نہایت نوی حوصلہ است کار نامی سرکار  
 بدلتانی خود برابر دشتہ برمی آرد کہ مورد تحسین و آفرین خلقت و مہاراجہ بہادر است و با انہ  
 دانانی صاحب احساق و سلوک با مرد آدمیان است

## پورخل سیطه

پسر همانند رام سیطه است او از بیت دراز در دولت سرکار عالی محال دادوستد لکوها رو پیونود  
 بمقدور فایز گردید که دو کانهای ایشان در هر هریاست هندوستان موجود اند که هر جا هندوی  
 لکهار و پینه نظر باشد از دوکان سیطه مذکور بهم میرسد چندی از عدم توجه بهما راجه بهادر حسانه  
 نشین شد باز مورد الطاف حضور پرنور گردید که خود بدولت و اقبال را برای ملاحظه سیر و تماشای  
 باج نواصات خود که متصل آصف نگر سیرگاه سرکار معه دیول بحال آراستگی اشجار و انهار ساخته  
 و پرده خسته است دعای قدوم میمنت لزوم بالحاج و عاجزی نمود آنحضرت نظر افزایش آبرو و عزت  
 او و رونق افزاشده سرفراز و سر بلند گردانید و او فخر لایق شایمانه معمولی از تیاری چو تیره یک  
 لک دست و پنج هزار رو پیه نقد و جوهر اعلی و اقمشه عده و دیگر اشیاء پری و بگری لایق که نزار  
 نذر خروانه باشد گردانید و منتظر مقبول خداوندی گشت لهذا از سر بنده نوازی همه نذر  
 بدرجه پذیرائی در آمد و خود بدولت و اقبال یک انگشتری الکس عمده از دست مبارک  
 بالطف خروانه سیطه مذکور عنایت فرمود سر عزتش را تا به آسمان اعتبار و تقاضا رسانیدند  
 الغرض سیطه مذکور شبانه روز در پرستش اوتان خود یعنی پوجا و دان مصروف است آدم سیر فکر  
 مال اندیش با مروت با همه دوستی دارد و تا یکپاس روز برآمده در پوجا میگذارد درین ایام نند  
 او دیگر هیچکس از قوم ما و اوطیان با نمقدور کر و و پتی بلکه زیاده از کر و و غیر واحدی نیست  
 قریب ده هزار کس نامور بکار محو اند که ساهوکاری میکنند و تجارت مینمایند و در سرکار تعلقند  
 لکهار و پیو دارند و آنها که در بلده و یکم بازار و عینه دوکانداری میکنند از هزار تا کم نخواهند بود  
 زن و مرد و بچه و بزرگ بل ما و اوطا که مشغول دوکانداری اند چه در بلده و چه بقیم ساحل آن طس  
 رود سوی و چه در دیگر بلاد و قصبات و قریات دکن که اینها خارج از حساب و شمار اند . . .

بیتھیں یہ ہول مخدوم

در حضرت غفرناجا حضرت مغفرتنزل محال لکهاروپیه در دیوانی سرکار علی الخصوص باراجه خوشحال حیدر بهادرت دلی داشته بسی بهادری و غیره کثیره معاملات مہاراجہ بہادر مشغول گشت و بذات ایشان برادران واقربای ایشان معالکہ کردہ کارروائی لکهاروپیہ مینمود و در میان پنج برادر سرگروہ ہای ساہوان بگیم بازار کہ مشہور پنج بہیہ در سہایت مشہور و نامور بود چون وقت موعود رسید لبتیکاجابت گفتہ و ولایت حیات نمود اما سید احمد سیٹھ ولد مرحوم مذکور از آنجا کہ از بدو مشوریل طبیعت بفرسپہمگری بسیار داشت ہموارہ و صحبت افغانان مہدوی اوقات خویش بسر بردہ اوضاع و اطوار و حرکات اینہا بدو شتم شکل چہا کردید کہ ہیچ تفاوت فیما بین نامزد و قریب چہا نیست کس از قوم افغانان مذکور بدو را بہ ہای بشیرا و قریب بکصد نفر از عرب ولایتی و مولد و دیگر جوانان رومی و کئی و ہندی و دو چوہدار و چہا گڑیالچی و چہا کارہا لوکر دشتہ با سباب جہد و امارت و رآمد و ہفت اس سپاہ شش قیمت و دو وزیر خیر فیل و ہویان و غیرہ نیز ملازم گرفتہ منتظر سرفرازی بہیہ یا بھڑی خویش از نزد مہاراجہ بہادر گشت و سعی موفورہ بکار برد تا اینکه اینقدر بہ صورت پذیرفتہ و خوارہ بسیار عاید حال گردید باچار نمکات نلک روپیہ ہمہ بدر خویش موسولہ مرا و سرداران و مہاجنان و ساہوکاران و غیرہ کہ بیاس مروت و خاطر ہای ایشان کما حقہ بمعرض وصول نمی آمد بہشتا و نہار روپیہ نقد نزد مہاراجہ بہادر فروختہ ہمہ را بر طرف ساختہ با مسدود و چند از رفیقان و شاگرد و پیشہ و دو باب از دہ پڑودہ کردہ در کوٹھی پستین جی سیٹھ فرو دآ مر بعد از ان از آتشے راجہ چند ولعل مہاراجہ بہادر و مہانت سیٹھ ہای دیگر فتح غریبت نمودہ شادی کنڈائی خود با ہبیہ ضانی محمد عزیز اللہ خیرینہ دار سرکار کپنی

که از مدت تقریر یافته بود عمل آورده اوقات عزیز خود بخوبی تمام بسر سپرد و بنحیر معامله و داد و ستد خوشباش زنده دل آدم خلیق صاحب مروت نجیب دان قدر شناس اهل کمال تاریخ دان قابل علمیت فارسی خوب دار و در جمیع صفات نجابت موصوف و تنهایی کمالات مربوطه سوای اینها سیطه های سلمان و دیگریم بازار بسیار مرموز کار و بار و فروخت غله و غیره اند و عمارات بلند ساخته میمانند ذکر آنها طول کلام است و بس

## ذکر ساوهان کاروان متصل قلعه محمدنکر گولکنده

پوشیده نماند کاروان از بلده حیدرآباد نیم کرده از دروازه پل سمت مغرب پیوسته به سمت پوره  
 مابین بلده مذکور و قلعه مسطور قلعه است یعنی حصار و آبادی کاروان بدو دروازه بزرگ تقام بود  
 ساوهان گجراتی از وقت و عمر سلاطینان قطبشاهی درینو لاهم ساوهان عمره و دیمقدور  
 که تعلیم می آید بود و بیش دشته عمارات که با رویه با حرات درآورده با مورات سرکار معمولند  
 و بکار داد و ستد و تعلقه های که با رویه مشغول و برای حفاظت آنجا جمعیت سرکار از سکهان  
 و عربان و جوانان با قریب پانصد جوان متعین اند که در پوششباری و خبرداری سر و مقصوره نمایند

## نیکلی دس سیطه

وقتیکه کوٹھی داد و ستد پالمر صاحب جاری بود سیطه مذکور شرکیان لب بوده تمامی مورات  
 مختار شده برآمد کاوی اهل معامله مینمود و چون معامله کوٹھی مذکور موقوف گردید با اتفاق  
 و تبیین صاحب انگیز تعلقه است لک رویه سرکار کار را میبکند و بیج زن دس در خدمت  
 منفعت منزل با استصواب خاص محراب و اوق معامله لک رویه از خریدی جواهر و نفقه و شنبه باب



باجفر با جنگ بهادر که در کشای سپهر کلانش میر امیر علیخان نموده بود و بدتی سر انجام کار خان  
بهادر که در سنج و بعد از آن و فتک دست از معاملات بهر جا کشیده از او اختیار کرد و و سپهر ایشان  
همواره حاضر و بار بار کجای هم را به بهادر و چندی بر سر کوئی خانگی هم را به بهادر و چندی بر سر کوئی  
سیطه نکره بسیار آدم معقول اگر موافق فراج می یافت معامله میکرد و گرنه دست کشیده میسار و  
درین ولالطاف بنارس غیره معایدهای هند روان فرستاده است

### هر سال سیطه

برادر کشن و این سیطه که او در تنه با مورات کوئی محبت پانصاحب و تعلقداری که هر دو سپهر کار و تلک  
سپهر کار و بار معاملات بهادر و چندی بر سر کوئی خانگی هم را به بهادر و چندی بر سر کوئی  
بروز و هولیندی بولی فیما بین ساکنان بالا بازار و پایین بازار که هر سال میشد و درین قضیه  
خان جنگی از طرفین شده مردم بسیار زخمی گشته اکثر میزدند و خونریزی مہول بود که از آن نجسات  
مینیا منت تمام مردم میبینند دیگر سال آمده در پیش میباشند سیطه نکره کور بلا طفت میقیان هر دو بار  
را که مفسدانی و سبانی این قضیه بودند بخانه خود طلبیده باین بهین فمانیده و و شال و داده قدغن  
منود و و ستادین طرفین بود و هر سمتی که گرفته که دیگر از طرفین گاهی بوقوع نمی آید چنانچه احوال  
بالکلیه نیاز محنت موقوفست کاری کرده است که اهل کاروان از موت لابی هر سال محفوظ و مشکوکه اند  
اما سیطه هر چند نیز کمال مدت و آفت بکار خلاصی مصروف است و تقریرات باریج حضور پر نور میگذرد

### جنگنا سیطه

و اما در او کاشن سیطه او هم بطریقه دیگر سیطه با شریک معاملات سرکار و جمہوران و غیره بوده و فتنه  
منود بسیار آدم نیکو ذات شبتن بود و در عهد دیوانی سپهر عالم بهادر با مورات خریدی جواهر عمده و سرکار

هنگام رونق افزای حضرت منفعت منزل درباره دوی میر صاحب موصوف سیطه را دکشن معتدلی بود  
 ومورد الطاف آنحضرت گشت بسیار خوش وضع چون هنگام وداع سپید لبالم دیگر نشافت اگر چه  
 پیشتر نیز معمور کار خود است اما سیطه چکنا تنه داد و شش بر سالی عقل رسای خویش بامورات و بارپرد  
 مشهور گردید و کار و بار سرکار از معاملات تعلقات و داد و ستد بتلقه ازان و خرید و فروخت جواهر  
 و سرکار و هم در دیوانی که هر روز در کار است معمور کار است آوم خوش مزاج جوان سال عیاشی بهر صورت  
 نیکذات و تقیهات معمولی باریاب حضور پر نور

### سیطه رگنا تنه داس

نبیره کیشودن بزرگان از عهد حضرت منفعت آتاب از شاهجهان آباد آمد مقیم کاروان گشت کیشودن  
 در عهد حضرت غفر آتاب کارهای نمایان نمود که تا حال فیصله معاملات قومیت در خانه ایشان میشود  
 بوقت پیشکاری راجد راجد رگنا تنه را و مشاوره خیل مور کلی و جزئی ایشان بود اما سیطه کیشودن  
 مذکور بذات نیکذات که تا الان مشهور است معذرا سیطه رگنا تنه داس بهر صورت بامورات سرکار  
 معمور و در مقامات برادری نشاء کارهای لایق که برایای ایشان منظور کرده و مستعمل می کنند  
 در خیر و خیرات و پو جا همواره صرف و بامرد آد میان بر طریق خاندان خود مسلک عمدگی قوم بهر چه  
 ظاهر جمیع صفات خاندانی موصوف است

### سیطه بهیم چند

بزرگان سیطه مذکور به نیکذات و صاحب مروت و سلوک بوده کارهای شایسته در سر کار عمل آورده  
 مورد الطاف شده اند اما سیطه بهیم چند خود بذات آدم بامروت صاحب لوک خوش مزاج عیاشی  
 در وضعی موافق خاندان خویش است بآنکه آوم بانه همیشه طبعی بی هوکی کرده بامرد آد میان خجیب

صحبت میسر و در سرکار و در دیوانی و نزد صاحب ملات هزار پویه و در خریدی جواهر نزد بعضی  
امیران مغنر کلیت مرد با مزه خوش اختلاط بذاته نیکذات است سواى اینها دیگر مهاجنان و سیطه‌های  
که بقلم آمد در کاروان بسیار اند که تمامی کاروان از ساهاوان و بقیه و راهل معامله ملو و آباد است  
اختصاراً بر چند کس انضمام احوال نمودم

### ذکر سردسرایان علم سنی ملازمان سرکار و غیره

و بعد حضرت غفر آتاب سردسرایان علم سنی استادان کامل اکثر از هند و تان آمده ملازم  
سرکار دولتدار گردیدند و نیز اهل دکن نام آگشته مشهور آفاق شدند از آنجا غلام رسول  
و غلام مهدی عت کنگر نهر و چوٹے صاحب و بڑا صاحب نیز میقتضی در کیت و دهریت  
سرای غلام رسول فردید روزگار فن خویش بود و غلام مهدی عرف کنگر اگرچه و کیت و دهریت سرانی  
استاد کامل از برادر خود کم نبود اما در خیال سرانی و ترازه خوانی و پیشیل و بختیای عهد بود و تولد ایشان  
در گلشن آباد میدک است از قوم شیخ زاد بودند محمد خان نامی استاد بی نظیر در ابتدای جلوس  
سیر و دکن حضرت غفر آتاب میر نظام علیخان بهادر آصفیاهانی نورالدین مرقده وارد حیدر آباد  
از دارالخلافه شاهجهان آباد گردید و در محله ایشان فردو آه از بسکه صحبت شهادت روز بطور می آمد  
ایشان بذوق و شوق خوشاگردی قبول کرده بهره کامل برداشتند تا اینکه همین علم سبب شش  
ایشان گردید و در پونا نزد و فبالاجی والی پونا بدر راه لکهنو پویه نوکر شده مدتی بسر بردند  
و در ناگپور نزد جانوجی بهوٹله والی آنجا نیز بهین در راه لازم گشتند و در سرکار دولتدار حضرت  
غفر آتاب اگرچه به نوکری فایز نشدند اما در همه محرابچه از روپیه انعام مییافت که معمول ایشان بود  
در چهار جشن عیدین و سالگره و نوروز و بجهان شرف اندوز میگرددیدند و در اورنگ آباد

درگاه قلینخان سالار جنگناظم بدیه مذکور و در احمد نگر باقوی جنگ حبشیناوست ما و جلایه بایر برده  
انعامات هزار تار پیه یافته اند استادان علم موسیقی هر دورا نایک کن نمایند سوای این در علم  
فارسی و اشعار بهندی و نیز اندازی و خوشنویسی هم مهارت تمام داشته و در زبان دانی بجز و غیره  
اوستاد بودند زنانه و خیال با کعبت و دهرت با و بهولیا و سنت های ایشان تا حال مشهور  
آفاق و طوایفان و قوالان اکثری مسلمانیچه عاصی یاد دشت قبلیم آورد که چهاردهال در مکان  
عاصی فرو داده بودند شبانه روز بود

# تراہنت ہامنا فاسی کہ الفاظ ہند را ہامنا فاسی ایجا تمام داد

<p>تانا ویم تانا وزاری نانا ونا دنیسم  یہرینا ونا ونا ونا ونا گر چہ سدا بی  تانا ویم تانا ونا بی علی والی کی وراہنت ہامنا  یہ بانی اولا تانی  ویم تانا وزاری ناری ناری نانا وانی</p>	<p>درنم یہ کیا ہے تانا ونا ونا چہا نی  توا جاجانی راگ رنگ گاوین ہم تم کل کل کلین  سیوکل ورا دین کی میرا وانی آنی تنی سوانی  ہم ترانہ و ہم سنی  تانا ویم تانا ونا</p>
--	--

## خیال ہندی زبان

<p>بات بھلی ہے وہی جو عالم ریجے  عالم ریجے سن لیجے</p>	<p>بات بھلی ہے وہی  ایک نہ ریجے من مین کیجے  آدین کی تو ایک بات ہی ہے  جان بوجہ کر جو سوندہ بند ہے  وہی جو عالم ریجے</p>	<p>اوسکی بات کوئی نہ پیجتے  کیا رنگ کی موٹا اب ہر لیجے  اوسکے حق مین کیا کیجے  بات بھلی ہے وہی</p>
--	--	--

الغرض غلام ہندی عجب انسان بانہ بود کہ خارج از بیان است بسیار صحبت مہی بہ ہاروان و میر محمد علیخان  
بہادر و میر خلیل اللہ خان بہادر و فرزندان سعید الدولہ و فرزندان بہرام الملک یعنی بہرام جنگ و سید  
عاقل خان بہادر و سید غیرت خان بہادر و فرزند شاہ تہلی علی و دیگر چہ مجبان مینی میر قنبر علیخان بہادر  
و خواجہ جیون پسر خواجہ سلطان حال سلطان یا جنگ ناب صوبہ اورنگ آباد سا لہا در مکان مہی

در اتوار چوک با غلام مهدی شبانه روز در عالم جوانی جلسه دار گزینگ داشتند که رشک دیگران هم عمر  
میگردید بجان الله حمزه درین زمان سوای این عاصی احدی از آنها باقی نیست و عاصی را هرگز  
راگ احدی نسبت بشالایی پسندی آید در سنه کهنه رو دو و صد و بیست و چهار هجری که انتقال نمود  
نشست تا به فتاد پنج رسیده بود تا حال این علم دیگر این قسمت بنظر آمد در ایام جوانی بست بست  
خدمتگار و خدمت ایشان نوکر بودند و مرثیه خوانی ایشان در روزگ آباد و حیدر آباد و شهر بود

## خوشحال خان قوال انوب تخلص

پسر کریم خان گنگا چون آوازش گریه بود به گنگا مشهور شد و از خوشحال خان نیز کثرت بود اما از راه  
استادی چنان صاف و شفاف نمود که قابل کثرت و دهرت سرای گردید و به آن استادی میزد  
که به استادان این علم او استاد وقت دانسته گاهی به تقابل پذیرد خنده و همه می ستودند و به چکس  
حقیر بقضایف او نمیداشت اگر چه در کار او کمبود اما در سر مچرا با الفصد رویه نقد و یک دو شاله  
از سر کار محنت میگردید راه تقاباتی تا دم حیات در خانه خویش داشته از جمیع مایحتاج خبر میگرفت  
که استادش بود سچی خوب صورت و عاشور خانه متصل خانه بانی مذکوره و کمان معین بگل و عاشور خانه  
و آبدار خانه و باغ خرو طبع سر سه تته صندل زیر دهن کوه مبارک از محدثات اوست و خود هم  
همون جایز فون است

## دولت خان پسر غازی خان

از نام آوران هند بودند از طوایف مدر المهام سرکار ز خطیر فرستاده طلبید با وصف بودن اهل علم  
غلام مهدی کنکر را بسیار پسند کردند و گفتند که مانند ایشان در هند هم بالفعل کسی نیست به صدر رویه

ماہوار می یافتند و خیال سرائی یکتا کے عصر بودند \*

## میان شهبوخان

اگر چه بین کار بود اما ستار نوازی را بہ آن درجہ رسانید کہ از کہین و مہین مشتاقش بود نہ یکصد روپیہ  
ماہ ماہ از سر کا می بیافت اُمَنک از شاعران ہندی زبان بہاگما بودہ کتب و ہریت و خیال  
و غیرہ طبع فراد خود میسر انیدار سلطو جاہ از بہنہ طلب نمودہ دو صد روپیہ ماہوار ذات سوای چند  
برادرانش کہ در سالہ سواران ملازم سرکار گشتہ ہمراہش میبودند از سلطو جاہ یک زنجیر نعل ہم انعام  
دادہ بود و برای خوراک شصت روپیہ ماہوار میداد تا نید و از پالکی ہم سرفراز بود کہ بت و ترانہ  
و خیال و غیرہ شش ہر زبان ہمہ طوائفان رقاص بلکہ اند

## محمد خان برادر زادہ شکر مہن

فرع پیشیل بود کہ دین زبان تا حال ہچکس مانند او وارد انیدار نہ شدہ ہزار روپیہ ماہوار از  
سر کا می بیافت و ہمہ برای ممتاز و در خوش صدای آواز یکتای عمدہ نوازان گفت چون از قہم  
در دولت دولت راؤ سند ہیہ وابستہ بود و بعد سال حسب الطلب او نیز و پیشتر رفت

## بو علی بخش

ساکن تھانیر مدت بہت سال در سرکار انداز و از بخش دہشت نو در روپیہ ماہوارش بود  
و قانون نوازی یکتا بودہ نمازی نہایت معقول با عاصی ہم محلہ در بہین سال بطن خود رفت  
محمد حسن برادر زادہ محمد خان مذکور در بین زمان نسر و کمال است ہفت روپیہ  
یومیہ بیابا ہر

### محمد یوسف و پیش غلام حسین و دیوانه کاز

از دکن بودند به آن نرمی و در تنگی مینوختند که پسند خاطر همه استنادان بودند یکصد روپیه  
ماهوارش بود موتی خان خیال خوب میسر میسر چهار روپیه یومیه دارد شاکر علی و باقر علی  
اینها هر سه اهل بنارس اند کمالان فن خویش باقر علی دستار یکتاست و دو صد روپیه ماهوار میبایند

### پنا انتقال که هند بجان دگوبند

از دلی آمده چون به بخاری حضور پر نور حضرت غفر آفتاب پیش از سفر با نکل شربت گشت روز اول  
هفت صد روپیه انعام یافت و همین ماهوارش گردید معمول حضرت غفر آفتاب نیز همین بود یعنی  
انچیکه روز اول مجرا انعام محنت میشده بود و در این نیز همون رقم مقر میگشت درینولا از بنده او  
باطایفه خویش حاضر در بار جها ندر است

### گلزار بجان دگ

از هند بود و عظم الامر از پونا همراه خویش آورده صد روپیه ماهوار میبایست و نقل و پیله سرانی  
کامل فن بود قطبی برادرستی اش از دیوانه کاز هم پیش خوب بنازکی و درستی میکرده درینولا  
از خاندان گلزار قطبی پسر و نام کریمه پیش باشد باطایفه حاضر در بار است و بدستوار ماهوار میبایند

### چرا پنا

اینها اگرچه بجان دگ نیستند اما اقله های عجیب و غریب میکنند باطایفه خود چهار صد روپیه ماهوار  
اینهاست و حاضرند الهی بخش و برادر کلانش از بخش برادر از لکنئو بودند  
الهی بخش و خیال سرانی فرد کامل بود و همیشه در خرابات مخموری نشست یکصد روپیه ماهوار داشت  
و این بخش با تیر است و در همه ساری ممتاز و دو صد روپیه ماهوار میبایند کما انتقال از هندین کار



معطلایفه صدر رویه ماهوار دار و

## محمد عظیم و برادر او

و خیال سرائی خبا اذ غزل سرائی کیتای عصر کبیر رویه ماهوار یابد و برادرش نیز شصت رویه ماهوار  
 میسایه سو اینها دیگر قوالان و کلاوتنان و نقالان و غیره بسیار اند تا دوازده هزار رویه ماهوار  
 میسایند و کرا اینها طول کلام است و انعام هم هر کس بقدر دریا بهشش معمول مقرر است اما از طوایف  
 رقص ماه نقابائی دختر آجگون که بشیره او ماهتاب جی در عقد رکن الدوله دارالهام سرکار  
 بوده زنی بود بکمال و جاهت و صاحب سلیقه و در علم موسیقی از استادان کامل مشوق نموده  
 خصوص از انعام هم که نکند و خوشحال خان مذکور در قصه سحکین با و غیره سید که شاگرد پنا  
 بهمان بود در فتره فتره صاحب نوبت و گزینال و جاگیر سیر حال و سواران بنام پسر لطفی خود از  
 سرکار حضرت غفر اناب سرفراز گشته و هر وقت که محراب حضور میبود یکبار رویه انعام مییافت  
 همیشه باریاب حضور و همواره ملاقات با دارالهام عصر سبکی و بخت تمام اکثر حضرت متغیر منزل  
 بزبان مبارک خود فرمودند که مانند ماه نقابائی دیگری این کمالات پیدا شدن مشکل است  
 در علم موسیقی فرد کامل خوشنویس شاعر صاحب سلیقه بسیار اگر چه طوایفان دیگر بنوعی و اکس جی  
 و دولت زکات و حرمت بخش و بهنور و کمزور و دیگران بشمار همه صاحب مقدر و دستند اما که  
 تا حال با و غیره سید و حنیکه حضرت متغیر منزل برای شادی سوای ماهوار و والی پونا با تالیقی  
 شرف الامرا با در چو آن شریف فراموش شده بودند ماه نقابائی نیز معطلایفه خود با دیگرده طوایف  
 همراه رکاب بود اعیان و اکابر آنجا بسیار پسند کردند و از آرایش و پیرایش حسن و لباس  
 و حجاب و غیره او و حریت مانند هر چند انعام با و اند فبول کرد و روزی سواران و مجلس پیر

که ماه لقابائی هم نشسته بود آمد عرض کردند که اسپان بنده را اگر دیر کار میگیرند فی راس دو هزار  
روپیہ پیش راس دوازده هزار روپیہ عنایت فرمایند و گرنه مرضی مبارک ناآپهر نویس جواب داد  
که بحساب فی راس یکزار پانصد روپیہ بگیرند والا نه مختار اند بزند سوداگران برخاسته رفتند  
ماه لقابائی سوداگران را نزد خود طلبیده از قلمدان خویش فرو سفید گرفته چوئی دوازده هزار  
روپیہ بالای ساهو کار سمو بخایینی پونا نوشته بدست سوداگر داده گفت این ز قیمت اسپان  
شماست بگیرند و اسپان را در مکان فرو دگاه من بپزند ناآپهر نویس سرداران عمده پرسیدند  
که ماه لقابائی شمارا اسپان چه کار و چه نسبت است جواب داد که برای مہاراج خود راجه را و زبنا  
جیہیت بہادر گرفته ام کہ شوق بسیار دارند ہمہ ما بچیت مانند کہ چه عورت خردمند است نیکست  
میرخیل طوایفان رقص پونا و نام آوایا ہرگز و بمقابلہ ماه لقابائی نہ آورد و در سنہ یکزار  
و دویست و شش ہجری بعارضہ و بالہالم باقی خرابیدہ مقبرہ اش در دامن کوہ شریف  
نہایت سربزست خیرات بسیار بیکر دو بالای کوہ شریف پیرزالان را بہوارا میدادالان  
مصمم الملک را بالای کوہ مبارک پختہ بنا نہادہ موجود است و مقبرہ نیز بخرج یک لک روپیہ  
معد و کاکین تیار ساختہ اہل عرس بسیار آرام از است کہ مکانات پختہ اند جشن جید ری بسیر و ہم  
ماہ جب بہ تحلف طعام لذیذ و روشنی بسیار میخورد کہ تمامی طوایفان رقص بلکہ آمدہ سیر قصبہ بند و ہمہ  
قوالان و کلاؤتہان سرود میگردند امیران و امیرزادہ و جمہوران و غیرہ بشوقی بدعوت  
می آمدند و لطفنا بر میداشتند جواہر و نقدی و شیشہ و سباب و غیرہ اش مال یک کرد و روپیہ

سوی عمارات و دوات بقلم در آمد

## حسن لقابائی

متنبی دخترہ لقابائی است مانند مادر خویش بہ جمیع امور ملقبہ بسیار وار و خوب صورتی اورا دیگر میسر

لطیفه گوی و مژگان سخنه دوان پرواغ عشوه گزین باصروت صاحب قدر و سلوک بانجام و اهل کمالان  
گویا در یزوت ماه تقاباتی ثانی بلکه از ان نیاده تر است که از حضور پر نور کارهای عمده خلق الله سبحه  
خود بر آورده خوشنودیهای خلقت میکند و بسا عایدین را که از گردش روزگار بر خاک بی اعتبار  
افتاده بودند باز بر سر عروج و سوج آورده بر سر مراح بلند رسانید که مشهور آفاق است با این همه  
خدا شناسان زحم شعار جلال شکستگان و غریبان در عشره محرم الحرام مانشور خانه خود را تزیین داده  
تقریب داری میناید و هزار مار و پیله بفریبان و سیکستان و لنگان و کوران و پیرزالان و بدیست  
پایان را و بیویان را و میر و شاه و پادشاه و خزان ناگفته اکنایه از جمیع لوازمات فراخ حال  
منمود که همه را بهای از و یاد عمر و دولت حضور پر نور شب و روز شفق اند نیکذات است  
در درگاه یوسف صاحب باغ و لچپ عمارت عالیشان با چاه کلان پیشل با حداث آورده خلقت  
خدا را فیض میرسد و نیز و لکنم ملی بر سر است که شریف باغ و عمارات نوا حداث نمود و هنوز کار بانجام  
جاریست از من جمیع صفات مستثنی روزگار است

## حسن افزا بانی

دختر ارم بانی به جمیع حرکات منشا حسنات و ارد شادی دختران ناگفته اکنایه و نیز بر آمد  
کارهای بسیار مردم سالیان از ان از حضور پر نور نموده مشهور روزگار است

## سیارن جی

در حینیکه در بخشش خیرگویی جی در خانه جعفر ایچنک که نوکر بود و صاحب و لا و نشد سیارن جی  
در حال آواره گی همراه وزیر بخشش رقص نمید و بعد رفته رفته در علم متقی بهره کامل بهرسانیده  
به مرتبه و درجه بلند از باریابی حضور پر نور رسید و در سالی نزلت کار بسیار خوب است

## بچوبانی

تیز در علم سستی بسیار خوب و باریاب حضور پر نور و برآمد کا خلق الله نیز بسیار نمود و در کار خیر قصور نمیکند بجز

## شتر فنجی

به شیر و زمین حی او عجیب و جلال بود و چشمان او غزالی حیرت بخش تماشای بود و موسی شکین  
بولایش شک شب و بچو چون چشک زمانه خور و در عین بهار و به عالم دیگر آورد و شتر فنجی حسن  
و جمال زو زیاده تر و در علم سستی بهره کامل دارد و همواره به مجرای حضور پر نور همواره

## کرم کتور

مشهور به نواب عجب آدم با مزه بسیار صاحب مقدر و باد و سه طایفه خود همواره باریاب صاحب جاکیر  
دور آویخت و اخلاق و فروتنی نهایت لیاقت دارد

## وزیر بخش

دختر گوری حی در خیال و کبت و دهریت و ترانه و غزل و پیله و تهمری و داورا و قول و قولانه گوشت  
و سنگیت و پر بند کامل فن و بی نظیر است که هیچکس از طوایف بلده به مقابل اش نمی آید و  
جعفر از جنگ مرحوم که حضرت منفرت منزل رو بروی عاصی که شرکیال بود از او ستادان  
نمک و صدر که ذکر ایشان گذشت تعلیم همتی و داند به خصوص از خواج بخش که در سازنگ نواز است  
نا الان است مثل او پیدا نشد چهار رو پیله و زیبیافت و داند به بود و وی هزار رو پیله و خرچ  
تعلیم صفت شد و ریولا هر طایفه که از هند می آید برای مقابل او وزیر بخش میرسد و معزز طوایف ان  
هنر نیز در اینجا ملازم سرکار مثل عاشورن و مهتاب غیره قیاس به صد طایفه است که ملازم سرکار  
و غیره هستند اما وقت نصف شب یک طایفه بهتر اگر خواهند بهر سیدن شکل تراست الله  
تقدس و تعالی این بلده حیدر آباد فرخنده بنیاد را و این باو شاه فرخنده نهاد و آباد آباد

آباد دارد که طووعیائیات و غرائبات از مقدم فیض آن خسرو عالم پناه خوشید کلام آنجم سپاه است

## ذکر تقایم نوبت با جترین روشن چو کی سرکار

تقایم نوبت علی الخصوص چو کیهیای هندوستانی که در سرکار ملازم اند و مستهنا نوازان آن خوش صدائی می نوازند که دل کسین و مین محو شنوای ایشانست و میگردد البته از بست و بخ چو کی کم نخواهند بود و با جترین روشن چو کی اوزنگ آبادی کیتیای عصر اند بالباس عالمگیر سه پیچ های کامفیض هرگاه بوقت نصف اللیل و گشت اطراف دولتخانه سینوازند جان از قال می کشند روح تازه و پیرایشان میدهند اکثر از حضور الناحیه در آنوقت یافته اند و روح و قالب مرده می اندازند و با جترین حیدر آبادی باینها نمیرسند اما از سابق ارسته شده اند و تمام شهر از صد طایفه کم نخواهند بود که سوای نوکران اجوره دارد و در هر شادی و تجم و عرس و غیره معبود کار خود میشوند و از اقبال خداوند نعمت و تمام بلده حیدر آباد و بیرون آن چه پرخانهها امیران سرکار و چه در درگاه های بزرگان کرامت نشان و چه بر سر معبد ها هندوان سوائی چو کیات حضور پر نور و مرشد زاده های بلند اقبال یکصد جانشانه روز بلکه زیاده نوبت نوبت میشود

## ذکر گریبان نوازان

گریبان نوازان سرکار البته از صد بر بنیان هندوستانی کم نیستند و مرشد زاده های عالی تبار سوای امیران و جمعداران و درگاه ها و جاتره ها و غیره که حساب آن نیست

# ذکر شطرنج بازان کامل فن ملازم سرکار و غیره علاء اول شاه و میر نجین علی

## فصیح الله شاه

اینها کاملان بن فن اند هرگاه مقابل با هم میشد علاء اول شاه غالب می آمد اما دیگر استادان شهر  
چرا امر و چهره از علاء اول شاه بازی نبردند تا یخ انتقال علاء اول شاه - شطرنج رقت است  
که نه بکنند و در چهل و دو و یک بر می آید اما یک بر بن از هند آمده بود که شطرنج غایب میبخت  
یعنی او خود در حجره نشسته میگفت و آدم او مطابق حکش مهره مینهاد و بازی میبرد اما علاء اول شاه  
رو بروی مهاراجه بهادر غالب بر همه مانده و حکای هم چشم خود دیده است

## حقیقت هر دو سرکار لواپیر حیدر آباد متصل حسینی علم

این هر دو قوم لواپیر که بعضا اهل سنت و جماعت و بعضی امامیه اند همه از حضرت معترف تاج از بند رسبارک  
سورت در بلده آمده بودند این سرای قدیم را پسند کرده فرو دادند و سرای مذکور از عهد سلطین  
قطبشاهیه است درین سرای بسیار بزرگان این قوم اهل اسلام و ایمان شده اند و نیز هستند  
مستورات ایشان همه با عفت و عصمت و صاحب ریاضت نمازی متقی متمولان بسیار اند و در اینها  
هم شیعه و هم سنت جماعت اند که اهل سرای بزرگ و سرای خروشه و در حضرت معترف تاج نیز در سرای  
ایشان لطیفانست رونق افزاشده بودند و طعام بخوبی می خوراندند و یغولامی خوش الیدین  
چو دهری خسیل ایشانند کمال خوب است که  
اطهار نمی آید

# ذکر سوره دیوالی و بسنت خجی و زور و شور و ملی و غیره در بلده دیوالی

## جبر اکا دیوینو سواو

شو  
اک

بر روز سوره تمامی خلقت خداهند وان برای غارتیدن و دختان زرت که در زبان ایشان آنرا  
 از روز طلا گویند یعنی بخود میدهند که در دختان زرت به لینا نموده بلکه طلا را حاصل کرده برائے  
 میسنت تمام سال آورده بالای خانه های خود را آتش میزد و اهل اسلام برای دیدن تماشا  
 و تکلف های سواری عمادین باتوزک فیلان و عمارها و اسپان بشمار هزار اهل حیره  
 و با پیاده بهر دروازه بلده بیرون میروند علی الخصوص بعلت دروازه علی آباد که  
 در باغ راجه راجیشتر را و جلسه جاترا و تماشای مجموع جاترا میشود و عجیب است و در موسم  
 دیوالی چراغان در تمام شهر پراسته و بازار چارکمان و چوک چارمنار و خانه بختانه و و کاکین  
 به و کاکین و در آن طرف جیمبار و راطا و اریان روشن میکنند و علی هذا القیاس رقص طوالیفان  
 تاسه و در خانه بختانه میران و سواران اقوام هند و آتش بازی هزار مار و پیه بصر میسرانند  
 تماشای قدرت خداست مخصوصا در مکان مهاراجه بهادر طوالیف تمام بلده از ادنی تا اعلی  
 حاضر شده رقص میکنند و شوشی بسیار نمایند و تمامی ارباب نشا و انعامهای یابند خرج هزار مار  
 روپیست و در وقت تمام مهاراجه بهادر در روز مقبری بسنت و حضور پرنور میسرانند با جواهرات  
 و جبهه رنگین بسنتی و سباب رنگ پاشی از مققه ما و غیره و کلال هزار مالایق نشانان با جلوس  
 و کشیه های جواهرات و نشان و نوبت و پلاشه های بار و شایان و فقر فی محلی بالای کشیه های  
 مذکور و سبوح های رنگ زعفران و شهاب به نقش رنگارنگ و تماشای روزی سیرالافغان فرمودند

و بدولت در بایع که سابق مذکور شد معذرتا تماشای اطراف بلده و در باغهای قشایشی لاله  
 و بان و پوست نادرست و نیز در باره دری سیر عالم مرحوم که سراج الملک بهادری ضیافت حضور پر نور  
 است بنمایند و در موسم نوروز شروع این فریاد که تحویل شمس و برج حمل جوڑه و جواهر معمولی از دیوالی  
 نور پر نور میگردد و نیز از نزد امیر کبیر بهادری جوڑه عمده و جواهر اعلی دخل سرکار سیگردد و  
 خانزادان سرکار مجموع نذر میگردانند بطور نذر عیدین تازه و در جشنها میباشند و طعاهما  
 از رنگ تجمعی خانزادان علی قدر مراتب و مناصب تقسیم می آید و بخطابها و جاگیرات و منصب با  
 سرفرازهای خدوات و جواهر سر بلند و ممتاز میگردانند و در موسم هولی خانه بخانه کو بکو رنگپاشی  
 آگ و رنگ و دغ و فی میباشند و همه طوایفان رقاص با سجاد موعود و هر صاحب مقدر  
 پیش از ایام هولی اندام با لای کسی سلمان قطره رنگ نمی اندازند و محفل مهاراجه بهادری از نهم  
 تا بیستم جلسه هولی عجیب غریب میگردد و همه امیران سرکار موعود رنگپاشی میشوند آنرا که میروند  
 میروند و آنرا که نمیروند نمیروند تکلیف شاق نیست اختیارت بر روز و هولیندی تا دویسم روز بهمنه  
 و کاکین بازار باند داشته و خاک و گل و لاله و دیگر عفونات انواع و اقسام نجاست در میان  
 خود را گوارا میکنند خصوصاً ما و اریان شبیه مثال های دیوان خود میسازند و تماشای  
 میکنند و سائیان و پوریه با تاهشت روز دیگر و هولاک نواخته خانه بخانه بسته بر بسته  
 میگردند و انعاما میگردانند اما سائیان و فها میزنند و چن با خوب میسازند و نیز طوایفان  
 الخاص بلده نیز تقلید سائیان و انفا کرده بخوشی و خواش سائین ناواقف از علم موسیقی  
 و مجلس با محفلها چن با میسازند و دیگران عیب میدانند یکی از زکریا لباس مروان می آرایند  
 و امیر فصد و ایها همه زنان طایفه چن با میسازند و دغ مینوازند چنانچه یک زن رقاص موسم  
 بتار طایفه خود چن رقص معمول است انچیکه در زمان پیشین عیب بود و حالا بهر شده است



اگر کسی بخواهد بداند که در این عالم چه چیز است یا خیال عمده شاه سدرنگ با تاتار خان و غیره یا کالین این علم را بداند که همه در راک و رگنی مملو باشند ساجین این زمان میگویند که بس صاحب سخنان اکبر باشد و با چو از کو بر می آید چیزی از پیله یا سهری یاد او را یا چمن مخطوط کنند که دل مانع نشود و شود و ای بر نعم و اوراک ایشان اما در حضور پر نور معمول است که سوای کبت و دهرت و خیالهای عمده او ستادان سابق و حال خیره که در آیینان راک و رگنی مملو باشند دیگر از سر و سبک اجتناب نمایند و نیز بعضی نمایند و نمایان این علم را حال همین است الغرض از پرده حجاب و نواز شایسته او شاه عالم پناه آدم الله اقباله و عمره حال بندگان بصرف خوشی و غم نمی است اول تعالی شایسته تا ابد اله بر سلامت دارد

# مخاطبات

خاتمه از مصنف

الحمد لله و الله که این تاریخ گلزار آصفیه و محنت سیال که کار چند سال بود و تصنیف قالیف و تحریر عاصی سر پامی خواجہ غلام حسین خان النخاطب خان زمان خان در آمد الله تعالی و تعالی پسند خاطر ناظران اولی الابصار و مقبول دل صاحبان اوراک و انکار فرمایند که لایق حلا ایشان نیست و قابل نذر شایان هم نمی بینیم اما بقول شاعر شعر پای لعل پیش سلیمان بردن عجب است ولیکن بهتر از مورده که نذر برای نذر شاه عالم پناه پنجم سپاه که نام نایش



4

20

۴۹۳

996

---

2011/11/17

وزار آصفیہ

VF 9C

90

20.

تاریخ ۱۳۰۲

Date:

 $\frac{1}{2}$ 

Date \_\_\_\_\_

NE

6 127 6 128 6 129 6 130 6 131 6 132 6 133 6 134 6 135 6 136 6 137 6 138 6 139 6 140 6 141 6 142 6 143 6 144 6 145 6 146 6 147 6 148 6 149 6 150 6 151 6 152 6 153 6 154 6 155 6 156 6 157 6 158 6 159 6 160 6 161 6 162 6 163 6 164 6 165 6 166 6 167 6 168 6 169 6 170 6 171 6 172 6 173 6 174 6 175 6 176 6 177 6 178 6 179 6 180 6 181 6 182 6 183 6 184 6 185 6 186 6 187 6 188 6 189 6 190 6 191 6 192 6 193 6 194 6 195 6 196 6 197 6 198 6 199 6 200 6 201 6 202 6 203 6 204 6 205 6 206 6 207 6 208 6 209 6 210 6 211 6 212 6 213 6 214 6 215 6 216 6 217 6 218 6 219 6 220 6 221 6 222 6 223 6 224 6 225 6 226 6 227 6 228 6 229 6 230 6 231 6 232 6 233 6 234 6 235 6 236 6 237 6 238 6 239 6 240 6 241 6 242 6 243 6 244 6 245 6 246 6 247 6 248 6 249 6 250 6 251 6 252 6 253 6 254 6 255 6 256 6 257 6 258 6 259 6 260 6 261 6 262 6 263 6 264 6 265 6 266 6 267 6 268 6 269 6 270 6 271 6 272 6 273 6 274 6 275 6 276 6 277 6 278 6 279 6 280 6 281 6 282 6 283 6 284 6 285 6 286 6 287 6 288 6 289 6 290 6 291 6 292 6 293 6 294 6 295 6 296 6 297 6 298 6 299 6 300 6 301 6 302 6 303 6 304 6 305 6 306 6 307 6 308 6 309 6 310 6 311 6 312 6 313 6 314 6 315 6 316 6 317 6 318 6 319 6 320 6 321 6 322 6 323 6 324 6 325 6 326 6 327 6 328 6 329 6 330 6 331 6 332 6 333 6 334 6 335 6 336 6 337 6 338 6 339 6 340 6 341 6 342 6 343 6 344 6 345 6 346 6 347 6 348 6 349 6 350 6 351 6 352 6 353 6 354 6 355 6 356 6 357 6 358 6 359 6 360 6 361 6 362 6 363 6 364 6 365 6 366 6 367 6 368 6 369 6 370 6 371 6 372 6 373 6 374 6 375 6 376 6 377 6 378 6 379 6 380 6 381 6 382 6 383 6 384 6 385 6 386 6 387 6 388 6 389 6 390 6 391 6 392 6 393 6 394 6 395 6 396 6 397 6 398 6 399 6 400 6 401 6 402 6 403 6 404 6 405 6 406 6 407 6 408 6 409 6 410 6 411 6 412 6 413 6 414 6 415 6 416 6 417 6 418 6 419 6 420 6 421 6 422 6 423 6 424 6 425 6 426 6 427 6 428 6 429 6 430 6 431 6 432 6 433 6 434 6 435 6 436 6 437 6 438 6 439 6 440 6 441 6 442 6 443 6 444 6 445 6 446 6 447 6 448 6 449 6 450 6 451 6 452 6 453 6 454 6 455 6 456 6 457 6 458 6 459 6 460 6 461 6 462 6 463 6 464 6 465 6 466 6 467 6 468 6 469 6 470 6 471 6 472 6 473 6 474 6 475 6 476 6 477 6 478 6 479 6 480 6 481 6 482 6 483 6 484 6 485 6 486 6 487 6 488 6 489 6 490 6 491 6 492 6 493 6 494 6 495 6 496 6 497 6 498 6 499 6 500 6 501 6 502 6 503 6 504 6 505 6 506 6 507 6 508 6 509 6 510 6 511 6 512 6 513 6 514 6 515 6 516 6 517 6 518 6 519 6 520 6 521 6 522 6 523 6 524 6 525 6 526 6 527 6 528 6 529 6 530 6 531 6 532 6 533 6 534 6 535 6 536 6 537 6 538 6 539 6 540 6 541 6 542 6 543 6 544 6 545 6 546 6 547 6 548 6 549 6 550 6 551 6 552 6 553 6 554 6 555 6 556 6 557 6 558 6 559 6 560 6 561 6 562 6 563 6 564 6 565 6 566 6 567 6 568 6 569 6 570 6 571 6 572 6 573 6 574 6 575 6 576 6 577 6 578 6 579 6 580 6 581 6 582 6 583 6 584 6 585 6 586 6 587 6 588 6 589 6 590 6 591 6 592 6 593 6 594 6 595 6 596 6 597 6 598 6 599 6 600 6 601 6 602 6 603 6 604 6 605 6 606 6 607 6 608 6 609 6 610 6 611 6 612 6 613 6 614 6 615 6 616 6 617 6 618 6 619 6 620 6 621 6 622 6 623 6 624 6 625 6 626 6 627 6 628 6 629 6 630 6 631 6 632 6 633 6 634 6 635 6 636 6 637 6 638 6 639 6 640 6 641 6 642 6 643 6 644 6 645 6 646 6 647 6 648 6 649 6 650 6 651 6 652 6 653 6 654 6 655 6 656 6 657 6 658 6 659 6 660 6 661 6 662 6 663 6 664 6 665 6 666 6 667 6 668 6 669 6 670 6 671 6 672 6 673 6 674 6 675 6 676 6 677 6 678 6 679 6 680 6 681 6 682 6 683 6 684 6 685 6 686 6 687 6 688 6 689 6 690 6 691 6 692 6 693 6 694 6 695 6 696 6 697 6 698 6 699 6 700 6 701 6 702 6 703 6 704 6 705 6 706 6 707 6 708 6 709 6 710 6 711 6 712 6 713 6 714 6 715 6 716 6 717 6 718 6 719 6 720 6 721 6 722 6 723 6 724 6 725 6 726 6 727 6 728 6 729 6 730 6 731 6 732 6 733 6 734 6 735 6 736 6 737 6 738 6 739 6 740 6 741 6 742 6 743 6 744 6 745 6 746 6 747 6 748 6 749 6 750 6 751 6 752 6 753 6 754 6 755 6 756 6 757 6 758 6 759 6 760 6 761 6 762 6 763 6 764 6 765 6 766 6 767 6 768 6 769 6 770 6 771 6 772 6 773 6 774 6 775 6 776 6 777 6 778 6 779 6 780 6 781 6 782 6 783 6 784 6 785 6 786 6 787 6 788 6 789 6 790 6 791 6 792 6 793 6 794 6 795 6 796 6 797 6 798 6 799 6 800 6 801 6 802 6 803 6 804 6 805 6 806 6 807 6 808 6



## MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.